

مصدق،  
نفت،  
فاسیو فالیسیم ایرانی

جیمز بیل  
ویلیام راجر لوئیس  
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
کاوه بیات

نورنو

# مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی

گرد آوردهٔ جیمز بیل  
ویلیام راجر لوئیس

ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی  
کاوه بیات

نشر نو  
تهران، ۱۳۶۸



این اثر ترجمه ای است از:

*Musaddiq, Iranian Nationalism and Oil*

Edited by James A. Bill and Wm. Roger Louis

I. B. Tauris and Co.,

London, 1988

چاپ اول: ۱۳۶۸

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و تکثیر برای شرکت سهامی (خاص) نشر نو محفوظ است

کتابخانه مصدق [t.me/ket1332](https://t.me/ket1332)

حروفچینی: مؤسسه پایا

لینوگرافی: مؤسسه بهار

چاپ: چاپخانه کیهانک

## درباره کتاب

مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه تکزاس در سپتامبر ۱۹۸۵ کنفرانسی دو روزه تحت عنوان «ناسیونالیسم ایرانی و بحران بین‌المللی نفت ۱۹۵۴-۱۹۵۱» ترتیب داد که یازده خطابه در آن ایراد شد. برای همه سخنرانها، از پیش تنی چند از دانشمندان ایرانی و خارجی که درباره ایران و مسئله نفت صاحب‌نظر بودند برگزیده شدند و با تکیه به مدارکی که اخیراً در دسترس قرار گرفته است ریشه‌های نهضت مصدق، ملی کردن «شرکت نفت انگلیس و ایران» در ۱۹۵۱، مداخله آمریکا و انگلیس در ۱۹۵۳ را که منجر به سقوط حکومت مصدق گردید و نقشی که شاه و کنسرسیوم بین‌المللی نفت که جانشین انحصار نفتی بریتانیا شده بود ایفا کردند، مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. سخنرانان کوشیدند دوران مصدق را بطور کلی و رویه طرفهای ماجرا، یعنی ایران و انگلیس و آمریکا را با واقع‌بینی بررسی کنند و مفهوم پاسخ مصدق به استثمار غرب را بیازمایند که چگونه این رهبر ملی ابتدا به صورت قهرمان و سپس به صورت نخستین شهید دنیای بعد از استعمار درآمد و چه اثری در سیاست انگلیس در بحران سوئز ۱۹۵۶ داشت.

این کتاب که تدوین آن مستلزم زحمات زیادی بوده، نخستین مطالعه جدی است که با رعایت بیطرفی کامل درباره این موضوع مورد اختلاف و پرهیجان و آکنده از سوء تفاهم بعمل آمده و در آینده به صورت یک اثر مهم و مرجع برای پژوهشگران تاریخ ختم استعمار در خواهد آمد و اطلاعات زیادی درباره زمینه انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران در دسترس عموم خواهد گذاشت. جیمز بیل استاد علوم سیاسی دانشگاه ویرجینیا و ویلیام راجر لوئیس استاد تاریخ دانشگاه تکزاس در گردآوری مطالب کتاب همکاری کرده اند.

### شرکت کنندگان در کنفرانس «ناسیونالیسم ایرانی

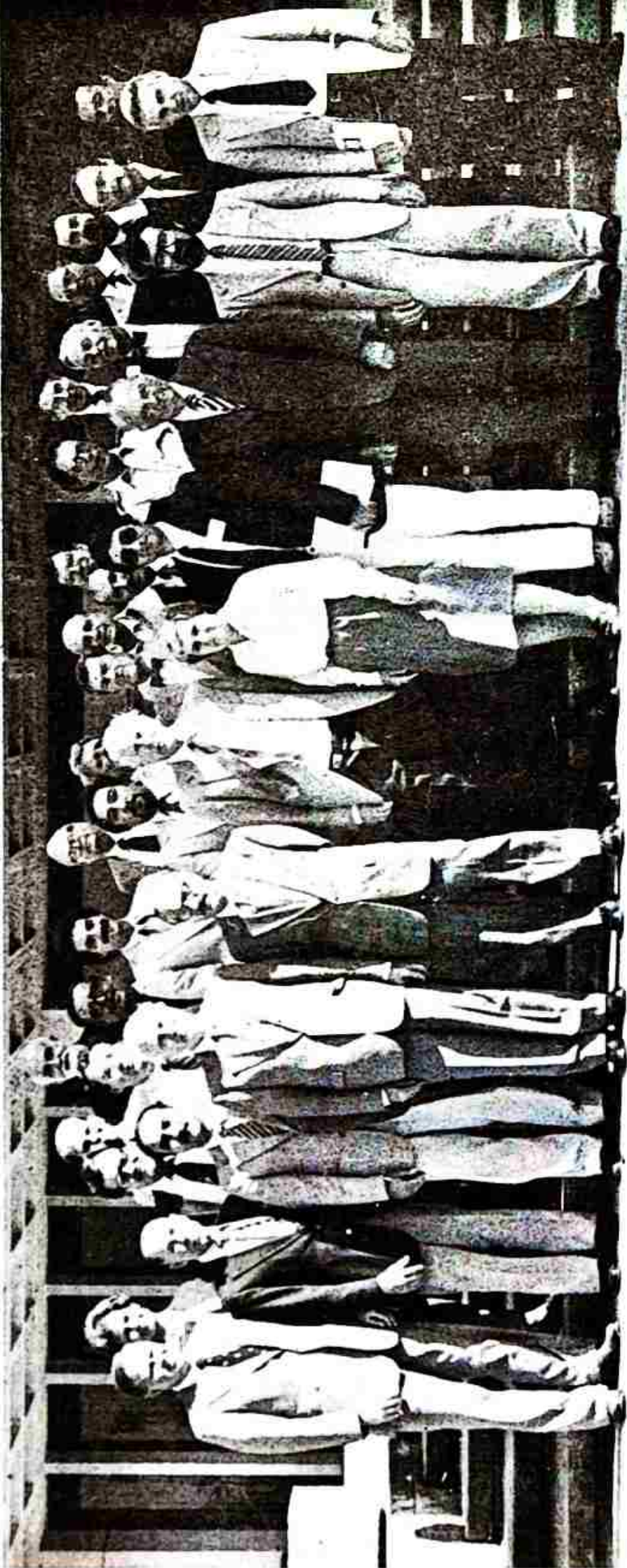
#### و بحران بین المللی نفت ۵۴-۱۹۵۱»

ردیف اول (از چپ به راست): و. راجر لوئیس، رابرت استوکی، فخرالدین عظیمی، آلبرت حورانی، روح الله رضانی، رونالد فرییر، رز گریوز، شاهرخ انجوی، جورج مک گی، مهدی نوربخش، ریچارد کاتم.

ردیف دوم: مار جوری پین، گریگوری رز، تامس فرگوسون، مایکل استوف، همایون کاتوزیان، دنیس رایت، فرهنگ رجائی، جرال د گرین، جی. سی. هورویتس، پرواند آبراهامیان، جیمز بیل، حبیب لاجوردی.

ردیف سوم: مارک گازبوروفسکی، اروین آندرسون، ویلیام رویس، دونالد ویلبر، جین گارتویت، حافظ فرمانفرمایان، لوئیس هوفکر، پتر چیس، آر. ام. بورل.





## نویسندگان

اخوی، شاهرخ: استاد مطالعات بین‌المللی در دانشگاه کارولینای جنوبی، مؤلف کتاب مذهب و سیاست در ایران معاصر: روابط دولت و روحانیت در دوران پهلوی (۱۹۸۰).

اندرسون، اروین: مدیر بخش توسعه منابع انسانی در گروه تولید موتورهای هواپیمای شرکت جنرال الکتریک، مؤلف آرامکو، ایالات متحد و عربستان سعودی: مطالعه‌ای در پویاییهای سیاست خارجی نفت (۱۹۸۱).

بیل، جیمز ا.: استاد حقوق اساسی و مدیر مرکز مطالعات بین‌المللی کالج ویلیام و مری، مؤلف عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا (۱۹۸۸).

حورانی، آکبرت: استاد افتخاری کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد، مؤلف اندیشه‌های اعراب در عصر لبرال (۱۹۶۲).

رجائی، فرهنگ: دانشیار دانشگاه شهید بهشتی، مؤلف ارزشهای اسلامی و دیدگاه جهانی: نظریات آیت‌الله خمینی درباره انسان، دولت و سیاست بین‌المللی (۱۹۸۳).

رضائی، روح الله: استاد حقوق اساسی و امور خارجی در دانشگاه ویرجینیا، مؤلف  
ایران انقلابی: مبارزه و پاسخ در خاور میانه (۱۹۸۶).

عظیمی، فخرالدین: فارغ التحصیل کالج سنت آنتونی، دانشگاه آکسفورد، مؤلف سیاست  
بن بست پرتب و تاب: ایران در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۴ (زیر چاپ).

فری بر، رونالد: مورخ رسمی شرکت نفت بریتانیا، مؤلف تاریخ شرکت نفت بریتانیا:  
سالهای پیشرفت ۱۹۲۳-۱۹۰۱ (۱۹۸۲).

کانم، ریچارد و.: استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبرگ، مؤلف ناسیونالیسم در  
ایران (۱۹۶۴).

کاتوزیان، همایون: دانشیار سابق اقتصاد در دانشگاه کنت، مؤلف اقتصاد سیاسی در  
ایران جدید (۱۹۸۱).

لاجوردی، حبیب: مدیر طرح تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، مؤلف  
اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران (۱۹۸۵).

لوپس، ویلیام راجر: استاد دانشگاه تکراس در آستین و استاد فوق العاده کالج سنت  
آنتونی دانشگاه آکسفورد، مؤلف امپراتوری بریتانیا در خاور میانه  
۱۹۵۱-۱۹۴۵ (۱۹۸۴).

مک گی، جورج سی.: معاون سابق وزارت خارجه و سفیر سابق امریکا در ترکیه و  
آلمان فدرال، مؤلف فرستاده‌ای به دنیای میانه (۱۹۸۳).



## فهرست مطالب

صفحه ۱	پیشگفتار
	بخش اول: ناسیونالیسم و زمینه‌های مذهبی
	فصل اول: ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم و دکتر محمد مصدق
۳۵	ریچارد کاتم
	فصل دوم: آشتی سیاست و اخلاق، ناسیونالیسم و دموکراسی:
	نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق
۷۴	فخرالدین عظیمی
	فصل سوم: حکومت مشروطه و اصلاحات در دوران مصدق
۱۰۹	حبیب‌لاجوردی
	فصل چهارم: نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران
	(۱۹۴۹-۱۹۵۴)
۱۴۶	شاهرخ انجوی
	فصل پنجم: اسلام و ناسیونالیسم و عصر مصدق: تاریخنگاری در
	ایران پس از انقلاب
۱۹۱	فرهنگ رجائی

## بخش دوم: نفت

- فصل ششم: صنعت نفت آمریکا و قرارداد پنجاه-پنجاه ۱۹۵۰  
۲۲۹ اروین ه. آندرسون
- فصل هفتم: اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت: رابطه سه جانبه  
۲۶۳ رونالد فری بر
- بخش سوم: حکومت‌های انگلستان و ایالات متحد آمریکا
- فصل هشتم: تحریم صدور نفت و اقتصاد سیاسی: مصدق و استراتژی اقتصاد بدون نفت  
۳۲۳ همایون کاتوزیان
- فصل نهم: مصدق و دوراهی امپریالیسم بریتانیا  
۳۶۳ ویلیام راجر لوویس
- فصل دهم: آمریکا، ایران، سیاست مداخله ۱۹۵۳-۱۹۵۱  
۴۱۶ جیمز ا. بیل
- فصل یازدهم: خاطراتی از دکتر محمد مصدق  
۴۷۳ جورج سی. مک گی

## بخش چهارم: چشم اندازهای روشنفکری و تاریخی

- فصل دوازدهم: گرایشهای روشنفکری در تاریخ و سیاست عصر مصدق  
۴۹۱ روح الله رمضانی
- فصل سیزدهم: نتیجه گیری  
۵۲۵ آلبرت حورانی
- ۵۴۵ کتابشناسی
- ۵۵۵ فهرست راهنما



## پیشگفتار

---

هدف این کتاب ارزیابی مجدد یک دوران حساس از تاریخ بین‌المللی و ایران است: دوران ظهور و سقوط حکومت محمد مصدق در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۱ و سازماندهی مجدد صنعت نفت ایران در ۱۹۵۴. این دو رویداد با هم پیوند داشتند و بازتاب آنها بر وقایع جاری نیز مشهود است. این دوران را انبوهی از سوء تفاهمها و مناقشه‌ها تاریک نگه داشته است. اینک با گذشت زمان و دسترسی به مدارک جدید می‌توان برای حصول به تحلیلی عاری از حب و بغض در باب منشأ نهضت مصدق، ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران در ۱۹۵۱، دخالت امریکا و انگلیس که به افول سیاسی مصدق منجر شد، نقش شاه در این ماجرا و کنسرسیوم شرکتهای نفتی که جایگزین انحصار بریتانیا گردید، دست بکار شد.

مصدق رهبری فرهمند بود که در سالهای نخست دهه ۱۹۵۰ با رویارویی با نظام سیاسی فاسد و استبدادی ایران و افشای استثمار اقتصادی انگلیس، یک نهضت ناسیونالیستی را به حرکت درآورد. وی با تأکید بر ارزشهای مشروطیت و با تکیه بر نوعی ناسیونالیسم دموکراتیک به مخالفت با رژیم

خود کامه پهلوی برخاست. نهضت مصدق در مرحله ای از نارضائی روزافزون سیاسی به نقطه اوج خود رسید. ایرانیان نارضائی عمیق خود را از نوع حکومت خود نشان داده خواستار خاتمه دادن به سلطه اقتصادی بریتانیا بر منابع کشورشان بودند. این مبارزه در مراحل اولیه دوران رقابت بین ایالات متحد و اتحاد شوروی، یعنی در زمانی صورت گرفت که بریتانیا هنوز یک قدرت بزرگ جهانی محسوب می شد و در واقع قدرت خارجی مسلط بر ایران نیز بود. به دنبال جنگ جهانی دوم با رویارویی و تعارض شدید ناسیونالیستها با تسلط و مداخلات اروپاییان در کشورهايشان، موجی از نیروهای ضد استعماری پا به عرصه وجود گذاشت که نه تنها ایران بلکه سراسر کشورهای غیر غربی را فراگرفت. در سالهای دهه ۱۹۵۰، «استقلال» و «بیطرفی» و «عدم تعهد» به شعار رهبران خاورمیانه و آسیا مبدل گشت. در ایران، رشته رویدادهای به هم پیوسته ای چون سقوط ناگهانی دیکتاتوری رضاشاه در ۱۹۴۱ و اشغال کشور به دست نیروهای متفقین و خروج نهائی آنها در ۱۹۴۶ سرمنشأ حرکتهای سیاسی و اجتماعی گردید. سقوط رضاشاه و خروج نیروهای متفقین سرپوش دیگ در حال جوشش نیروهای اجتماعی - سیاسی را که سالها در ایران در غلیان بود برداشت. سالهای آخر دهه ۱۹۴۰، سالهای آزادی سیاسی نسبی و فعالیتهای گسترده سیاسی بود:

صحنه سیاست کشور را تشکیلات و جناحهای سیاسی گوناگون فرا گرفته بود که از نظر ایدئولوژی از چپ کمونیست تا راست مذهبی را دربر داشت. مجموعه متغیری از گروههای لیبرال و ناسیونالیست که با تشکیل جبهه ملی در اکتبر ۱۹۴۹ [آبان ۱۳۲۸] شکل مشخصی یافتند، حد وسط ایدئولوژیک این طیف گسترده را تشکیل می دادند. این گروهها به استثنای چند گروه کوچک از افراد میانه رو و راستگرا، همگی در یک هدف، یعنی پایان دادن به دخالت کشورهای خارجی در امور داخلی ایران وحدت نظر داشتند. آزادی غیرمترقبه مطبوعات به انتشار صدها جزوه و نشریه سیاسی و روزنامه انجامید

که هر یک نفوذ بیگانگان در امور داخلی کشور را محکوم می ساختند. البته در آن زمان هدف اصلی این حملات بریتانیا بود - قدرتی که بیش از یک قرن به صورت مستقیم و غیرمستقیم در کشور فعالیت داشت. بنابراین در ایران، احساسات سرکوفته ناسیونالیستی، بریتانیا را آماج تعرض خود قرار داد. البته اتحاد شوروی نیز از این موج محکومیت و انتقاد برکنار نماند.

ایرانیانی هم بودند که از دیده مخالفانشان «خائن» قلمداد می شدند و هنوز با نوعی رابطه عشق و نفرت همزمان، با بریتانیا پیوند داشتند.<sup>۱</sup> با این همه، درون مایه اصلی ایام مصدق در عمق این بیگانگی نهفته است. نمونه گویایی از عمق احساسات ضد انگلیسی آن زمان در گفته های وابسته دریایی سفارت امریکا در تهران پدیدار است که در گزارش محرمانه ای در باره اوضاع سیاسی ایران در اوائل ۱۹۵۳ [دی ماه ۱۳۳۱] در عباراتی جسارت آمیز و شاید ساده انگارانه که وجه مشخصه تحلیل های امریکایی بود، چنین نوشت:

بیماری ایران و سراسر خاورمیانه، بیش از هر چیز به ترس و نفرتی شدید و فراگیر از انگلیسیها مربوط می شود. اکنون هر یک از ناظران منطقه باید این اصل را پذیرفته باشند. این نفرت به اندازه ای قوی است که باور کردنی بنظر نمی رسد و احساسات شدیدی را چون ترس از اینکه انگلیسیها بتوانند به نحوی از انحاء از طریق عملیات ماکیاولی گونه، قدرت گذشته خود را باز یابند، برمی انگیزد.<sup>۲</sup>

۱) دکتر قاسم غنی یکی از ناظران سیاسی و پزشکان برجسته ایرانی در یادداشت های روزانه خود به تاریخ سوم ژوئن ۱۹۵۰ (۱۳ خرداد ۱۳۲۹) ایرانیان انگلوفیل را به نحوی جالب به پنج طبقه تقسیم می کند. این تقسیم بندی، از حقوق بگیران دستگاه اطلاعاتی بریتانیا شروع می شود و تا آن بخش از مین پریستان ایرانی ادامه می یابد که معتقد بودند بهترین راه حفظ استقلال ایران در همکاری با انگلیسیها نهفته است. رک. یادداشت های دکتر قاسم غنی، جلد دوم (لندن، ۱۹۸۴) صفحات ۱۹۲-۱۸۸.

2) Office of Naval Intelligence, Information Report, "Iran: some basic motivations of Iranians which concern the present situation", Paul O'Dwyer Papers (privately held), Tehran, 18 March 1953.



مقامات امریکایی که در ایران اقامت داشتند، در آن هنگام بر این عقیده بودند که شواهد موجود نگرانی ایران را از نفوذ بریتانیا موجه می‌سازد. همان وابسته امریکایی گزارش می‌دهد که از نظر ایرانیان بحثی که اخیراً در مجلس عوام انگلستان مطرح گردید، می‌تواند به این معنی باشد که «تقسیم ایران بین انگلستان و اتحاد شوروی از نظر انگلیسیها امر نامطلوبی نیست... و شاید چنین تقسیمی بر افزایش نفوذ ایالات متحد در منطقه برتری داشته باشد.»<sup>۳</sup> در طول سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ اعمال انگلیسیها در ایران باعث تقویت پیشداوریه‌ها و احساسات ضد انگلیسی ایرانیان گردید.

بدین سان در ایران موجی از احساسات ناسیونالیستی بر سر انگلستان فروشکست. بزرگترین مؤسسه تجاری کشور، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران، نماد آشکار امپراتوری بریتانیا در ایران بود. از نظر ناسیونالیستهای ایرانی این شرکت قدرتمند هدف طبیعی مبارزاتشان محسوب می‌شد. آنان با مبارزه‌ای که بر ضد شرکت نفت بر پا کردند به نوعی احساسات ضد امپریالیستی میدان دادند و از چنان حقانیت اخلاقی برخوردار شدند که بر دل تمام ایرانیان از هر طبقه اجتماعی و اقتصادی تأثیر نهاد. اگرچه ایرانیان خود دچار اختلافات و تفرقه‌های بسیار بودند، ولی همگی نسبت به یک برداشت مشترک در رهایی از شر امپریالیسم انگلیس وحدت نظر داشتند و با این احساس بود که همانند جمعی مظلوم، به احقاق حقوق خود از یک قدرت حيله‌گر و بی‌عاطفه جهانی قد برافراشتند. با نزدیک شدن سالهای نیمه قرن، نیروی مثبت ناسیونالیسم ایرانی به نیروی منفی انگلیس ستیزی پیوند یافت. چهره وحدت‌آفرین و فرهمند محمد مصدق در نزدیک ساختن این دو نیرو مؤثر افتاد.

مصدق در ماه مه ۱۸۸۲ [اردیبهشت ۱۲۶۱] در یکی از خانواده‌های

(۳) همانجا.

ثروتمند و ملاک ایرانی به دنیا آمد. پدرش یکی از مستوفیان بلندپایه و رجال سرشناس دربار قاجار بود. مصدق تا پیش از پایان قرن گذشته با احراز یکی از مشاغل پدری، چنانکه رسم آن روزگار بود، و تصدی استیفای مالیه ایالت خراسان، تجربه سیاسی و اداری گسترده‌ای کسب کرده بود. تحصیلات عالی خود را در فرانسه و سوئیس دنبال کرد و در ۱۹۱۴ از دانشگاه نوشاتل در رشته حقوق دکترا گرفت. در سالهای آخر جنگ جهانی اول به نحو مؤثری بر ضد نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان در ایران به مبارزه پرداخت. در سالهای نخست دهه ۱۹۲۰ در تهران و ولایات مناصب اداری مهمی بر عهده داشت و در ۱۹۲۴ به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مخالفت با نفوذ انگلستان در ایران و تأکید و پافشاری بر رعایت اصول مشروطه، از وجوه مشخصه دوران خدمات اداری و پارلمانی اولیه اوست. مصدق با تأسیس سلسله پهلوی مخالفت ورزید و در ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] به پادشاهی رضاخان رأی مخالف داد.

مصدق خواهان آن بود که ایرانیان حتی الامکان به نحوی مستقل اداره امور خویش را بر عهده بگیرند. او از دیرباز با تلاشهای انگلیس برای سلطه بر ایران که به عقیده او از طریق «شرکت نفت انگلیس و ایران» در آبادان و سفارت انگلیس در تهران صورت می‌گرفت، مخالفت می‌کرد. اعتراض او به امحای حکومت مشروطه و مخالفت‌هایش با نظام پهلوی، در ۱۹۴۰ [۱۳۱۹] به تبعید او به یکی از ولایات انجامید. با اشغال ایران توسط متفقین در ۱۹۴۱ و کناره‌گیری اجباری رضاشاه (که از نظر بریتانیا به هواداری از آلمان نازی مشکوک بود)، مصدق به عنوان چهره‌ای ناسیونالیست و اصلاح طلبی دموکرات به عرصه سیاست بازگشت. در ۱۹۴۴ [۱۳۲۲] یکبار دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مهارت مصدق در سخنرانی و کلام نافذ او بر دامنه شهرتش افزود. در دسامبر همان سال [۱۳۲۳] در تصویب قانونی کمک کرد که بموجب آن بیگانگان از حق بهره‌برداری از نفت ایران محروم می‌شدند. با وجود این دولت ایران در آوریل ۱۹۴۶ [فروردین ۱۳۲۵] حاضر

شد در مورد نفت موافقتنامه‌ای با اتحاد شوروی امضا کند. بر اساس این موافقتنامه، در مقابل خروج نیروهای شوروی یک شرکت مختلط ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال تشکیل می‌شد که ۵۱ درصد سهام آن به دولت شوروی تعلق داشت. مصدق با این موافقتنامه به شدت مخالفت ورزید و مجلس در اکتبر ۱۹۴۷ [مهر ۱۳۲۶] با اکثریت ۱۰۲ رأی در برابر ۲ رأی موافقتنامه شرکت نفت مختلط ایران و شوروی را رد کرد. مصدق رکن عمده این تمایل ناسیونالیستی بود که نفت یعنی بزرگترین منبع طبیعی ایران، باید به دست ایرانیان و در راه منافع کشور اداره شود.

واکنش مصدق در برابر مسئله استعمار موضوع اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد. او اعتقاد داشت که اتحاد شوروی و انگلستان هر دو در صددند ایران را به صورت یکی از اقمار خود یا چیزی شبیه به آن در کنترل داشته باشند. ایرانیان تنها از طریق «موازنه منفی» بین دو قدرت رقیب می‌توانستند استقلال خود را حفظ نمایند. در ذهن مصدق کوچکترین تردیدی وجود نداشت که امپریالیسم انگلیس بزرگترین خطر موجود را تشکیل می‌دهد، زیرا به اعتقاد مصدق و هوادارانش انگلستان از ابتدای قرن بیستم تا کنون بر ایران استیلا داشته است. بر اساس امتیاز داری که از عوامل اصلی این استیلا بوده است دولت انگلستان در ازاء پرداخت ۲۰,۰۰۰ لیره نقد و معادل همین مبلغ سهام شرکت و حق الامتیاز سالانه‌ای معادل ۱۶ درصد از منافع سالانه شرکت، از حقوق گسترده‌ای در مورد نفت ایران (که شامل پنج ایالت شمالی نمی‌شد) برخوردار گردید. در ۱۹۰۹ «شرکت نفت انگلیس و ایران» که از نظر مصدقیها مظهر و ابزار استعمار سرمایه‌داری بود، امتیاز داری را به خود منتقل ساخت.

«شرکت نفت انگلیس و ایران» مظهر اقتدار دولت انگلستان نیز بشمار می‌آمد. در ۱۹۱۴ دولت انگلستان به عنوان بخشی از برنامه تبدیل سوخت مصرفی نیروی دریایی سلطنتی از زغال سنگ به نفت، ۵۱ درصد از سهام شرکت نفت را خرید. در ۱۹۳۳ [۱۳۱۲] «شرکت نفت انگلیس و ایران» در



ازاء امتیازاتی ناچیز از قبیل تضمینها و شرایط بهتری در مورد حق الامتیاز، مدت امتیاز را تا سال ۱۹۹۳ تمدید کرد. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] شرکت نفت طی ارائه طرحی که به «قرارداد الحاقی» شهرت یافت، حاضر شد امتیازهای بیشتری به ایران بدهد. بر اساس این طرح حق الامتیاز ایران افزایش می یافت ولی این افزایش هنوز به اندازه ای نبود که مورد پذیرش مصدق و هوادارانش قرار گیرد. در این هنگام پالایشگاه شرکت نفت در آبادان بزرگترین پالایشگاه جهان بود. در فاصله سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۰ تولید جهانی نفت دوبرابر شده بود. هزینه استخراج نفت خام ایران برای شرکت نفت به نازلترین سطح هزینه ها در جهان نزدیک بود و چنین می نمود که امکانات بالقوه استخراج نفت ایران هنوز هم نهفته مانده است. از این رو اقدام مصدق در ملی کردن صنعت نفت در ۱۹۵۱ اهمیت جهانی داشت. برداشت او (درست یا نادرست) از اهمیت بین المللی نفت ایران و نقش واقعی آن در بازار جهانی، یکی دیگر از موضوعهای اصلی این کتاب را تشکیل می دهد.

آنچه به دیده ایرانیان مظهر امپریالیسم انگلستان بشمار می رفت، یعنی یک ابزار غول آسای ظلم و استثمار، از نظر خود انگلیسیها جز مجموعه پیچیده ای از عوامل بازرگانی و دفاعی و استراتژیکی و سیاسی نبود. وانگهی، از نظر انگلیسیها حضور آنها خود بیانگر یک سرمشق اخلاقی بود از تمام کیفیتهایی که حیات ملی ایرانیان به نحوی اسفبار فاقد آنها بود. به گفته سر ریدر بولارد سفیر انگلستان در ۱۹۴۶: «با کمال تأسف این خود حقیقتی است که ایرانیان جز جمعی ناسپاس و نادرست، بی انضباط و وحدت ناپذیر، و بی برنامه چیزی نیستند.» منظور بولارد نخبگان حاکم بود نه مردم ایران. مردمی در کار نبودند: مردم ایران صرفاً دستخوش امیال «یک طبقه حاکمه خودخواه و تربیت نشدنی» بودند.<sup>۴</sup> در سایر نقاط جهان، سکنه بومی از

(۴) سر ریدر بولارد به وزارت خارجه بریتانیا، محرمانه شماره ۱۱۷، ۱۵ مارس ۱۹۴۶.

حاکمیت مستقیم انگلستان برخوردار بودند که به اصلاح طبقه حاکمه و تشکیل یک نهضت ناسیونالیستی مسوول منجر شده بود. به گفته سرفرانسیس شپرد جانشین سر ریدر بولارد در ۱۹۵۱:

نکته غم انگیز این وضع در این است که در قرن بیستم دیگر هیچ کشوری حاضر نیست که بتواند یا بخواهد آموزش ایران را به عهده بگیرد و آن را برای رنسانسی آماده سازد که ایران را در برابر قدرتهای دیگر در مناسباتی برابر قرار دهد. اما اگر اقدامی صورت نگیرد امکان این هست که این کشور باز هم بیشتر در ورطه فساد غوطه ور گردد و کار به یک انقلاب کمونیستی خاتمه پذیرد.<sup>۵</sup>

ایرانیان را می بایست از لحاظ اخلاقی و نظامی و اقتصادی از سر خودشان نجات داد. به گفته شپرد، اگر ایرانیان به حال خودشان واگذار می شدند «خصلت شرقی» آنان که آمیزه ای بود از کاهلی و حقه بازی و سوءظن، آنان را در همان حدود «چلانندن هر چه بیشتر شرکت نفت» نگاه می داشت.<sup>۶</sup>

پالایشگاه آبادان مایه فخر و ثروت انگلیسیها بود و در آن هنگام بزرگترین تأسیسات انگلیس در ماوراء بحار شمرده می شد. مجموعه ای بود خود کفا و مشخص. اگر چه پاره ای افراد که در آن به کار اشتغال داشتند، صرفنظر از تفاوتهای فرهنگی، روابط دوستانه ای با سکنه بومی برقرار می کردند ولی بطور کلی جامعه ۴,۵۰۰ نفری انگلیسیها جدا از جامعه ایران زندگی می کرد. صنایع نفت بخش مجزائی از اقتصاد ایران را تشکیل می داد. «شرکت نفت انگلیس و ایران» از ناوگان و بیمارستانها و مدارس خودش برخوردار بود. اعضای «کلوپ جیم خانه» آبادان، چاپ هوائی روزنامه تایمز لندن را مطالعه

(۵) گزارش سرفرانسیس شپرد، ۲ اکتبر ۱۹۵۱. (FO 371 / 91464)

(۶) همانجا.



می‌کردند. خود پالایشگاه مظهر دستاوردهای تکنولوژی بریتانیا به شمار می‌رفت. «شرکت نفت انگلیس و ایران» هنگام ملی شدن صنعت نفت در ۱۹۵۱، سالانه در حدود ۳۰ میلیون تن نفت تولید می‌کرد. پس از ملی شدن نفت و خروج انگلیسیها، تولید نفت به زیر یک میلیون تن کاهش یافت. بخشی از محاسبات یا دست کم امید بریتانیا آن بود که ایرانیان نخواهند توانست موفق به اداره تاسیسات نفتی گردند و مجبور خواهند شد انگلیسیها را دوباره به کشورشان فراخوانند. پس از تشکیل کنسرسیوم در ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] ایران وابسته به شرکتهای نفتی انگلیسی و امریکایی و اروپایی باقی ماند ولی مصدق بود که انحصار انگلیسیها را درهم شکست.

در طول زمامداری حکومت کارگر در انگلستان (۱۹۴۵-۱۹۵۱) در مواضع ارنست بوین وزیر خارجه - مقامی که معمولاً سخنانش نقش ویژه‌ای در امور ایران دارد - نکات مبهم زیادی به چشم می‌خورد. بوین میل داشت ایرانیان را مانند اعراب به دیده‌ای برابر بنگرد، با این همه مانند بسیاری از انگلیسیها در قابلیت ایرانیان در اداره امور خودشان تردید داشت و از ایرانیانی که با دیده شک و سوءظن به انگیزه‌های انگلیس می‌نگریستند آزرده خاطر بود. بوین در مورد «شرکت نفت انگلیس و ایران» نیز احساساتی متضاد داشت. از یک سو برای این مؤسسه صنعتی بزرگ انگلیس نقش ویژه‌ای در بازسازی اقتصادی پس از جنگ قائل بود و از سوی دیگر انتظار داشت که «شرکت نفت انگلیس و ایران» از خود وجدان اجتماعی بروز بدهد. او انتظار داشت که شرکت نفت با پرداخت دستمزدهای بیشتر و ارائه خدمات اجتماعی بهتر سطح زندگی را در ایران بالا ببرد. او به عنوان یک سوسیالیست نمی‌توانست با اصل ملی شدن نفت ایران مخالفت ورزد. می‌گفت: «من بر ضد کسانی که خواهان حق ملی کردن منابع کشور خودشان هستند چه استدلالی می‌توانم ارائه کنم؟ ما نیز در اینجا در مورد زغال سنگ و برق و

راه آهن و حمل و نقل و صنایع فولادسازی همین رویه را در پیش گرفته ایم.»<sup>۷</sup> آشکار است که بوین در مورد سوسیالیسم در انگلستان و سرمایه داری بریتانیا در ایران دچار معضل شده بود. اما نسبت به این اتهام که اجازه داده است ایرانیان یک مؤسسه انگلیسی را دچار اختناق سازند نیز حساسیت داشت. هنگامی که شرکت نفت حاضر شد از طریق «قرارداد الحاقی» ۱۹۴۹ شرایط مجموعاً بهتری را به ایرانیان ارائه دهد - از جمله افزایش حق الامتیاز به حد نصاب ۳۰ درصد در آینده - بوین معتقد بود که ایرانیان می بایست این طرح را به عنوان پیشنهادی معقول و منصفانه بپذیرند.

در اواخر سال ۱۹۵۰ [آذر ۱۳۲۹] انگلیسیها اطلاع یافتند که آرامکو، شرکت نفت امریکا و عربستان سعودی، با دولت سعودی قراردادی منعقد کرده که بر اساس آن منافع حاصله به دو سهم مساوی تقسیم می شود. قرارداد امریکا - سعودی به قرارداد پنجاه - پنجاه معروف شد و در اقتصاد خاورمیانه به صورت نقطه عطف درآمد. بین افزایش «حق الامتیاز» شرکت نفت انگلیس و ایران و «اشتراک منافع» آرامکو تفاوت اساسی وجود داشت. استدلال شرکت مزبور مبنی بر اینکه این تفاوت بیشتر سطحی است تا واقعی، استدلالی بی اساس بود. تفاوت عینی در کار بود. تقسیم پنجاه - پنجاه منافع مفهومی ملموس داشت. ناسیونالیستها می توانستند بدون این احساس که در محاسبه حق الامتیاز کلاه سرشان می رود، آن را به عنوان مبنائی منصفانه بپذیرند. از همان لحظه ای که این نکته آشکار شد، «قرارداد الحاقی» انگلیسیها محکوم به شکست گردید.

وزارت خارجه امریکا در مورد تأثیر اجتناب ناپذیر این قرارداد جدید بر موقعیت تجاری انگلستان در ایران، به وزارت خارجه بریتانیا و شرکت نفت انگلیس و ایران هشدار داد. جورج مک گی معاون وزارت خارجه در امور خاور

(۷) گزارش بوین، ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶. (FO 371 / 52735)

میانہ پس از مشورت با نمایندگان شرکتهای نفتی امریکایی درگیر در خاورمیانه در سپتامبر ۱۹۵۰ [شهریور ۱۳۲۹] به لندن رفت تا با مقامات انگلیسی به مشورت پردازد. او با مقامات وزارت خارجه (از جمله سر مایکل رایت معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه) و هیئت مدیره «شرکت نفت انگلیس و ایران» به سرپرستی نویل گس که یک سال قبل «قرارداد الحاقی» را تهیه کرده بود، ملاقات کرد. مک گی نتوانست شرایط دقیق قرارداد آرامکورا فاش سازد زیرا هنوز قرارداد مزبور امضا نشده بود ولی هشدار او به اندازه کافی روشن بود. اگر انگلیسیها در برآوردن خواسته های ایرانیان، دگرگونی اساسی را نمی پذیرفتند، بیم آن می رفت که شرکت نفت امتیاز خود را از دست بدهد. مک گی بعدها در خاطراتش نوشت: «ناتوانی شرکت نفت انگلیس و ایران در اقدام به موقع، چیزی جز یک تراژدی بزرگ نبود.»<sup>۸</sup>

قرارداد پنجاه-پنجاه در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ [۹ دی ۱۳۲۹] امضا شد و حدود شش ماه بعد مصدق در ۲ مه ۱۹۵۱ [۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰] قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب مجلس گذراند. واکنش انگلستان آنقدر شدید بود که جا دارد به احساسات حاکم در دولت و مجلس عوام و افکار عمومی انگلیس اشاره شود. مصادره یک شرکت انگلیسی جسارتی عظیم بشمار می رفت. واژه «دزدی» نیز به اندازه کافی بیانگر احساسات عمومی نبود. نوشته دونالد فرگوسون یکی از مقامات بلندپایه دولتی که نقش مهمی در مذاکرات بعدی با مصدق ایفاء کرد، در مورد بدعت خطرناک مصدق، خود گویای یکی از نحوه های اصلی تفکر انگلیسیها است:

من کاملاً اطمینان دارم که هرگونه توافقی با مصدق بشود، نه تنها بر کل منافع بریتانیا در سراسر جهان بلکه بر تمام مؤسسات و فعالیتهای بازرگانی با کشورهای

8) George McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York, 1983), pp. 322-26.



خارجی که سطح زندگی افراد کشورمان و توان ما در حفظ آزادی و استقلالمان به آن بستگی دارد، اثری مصیبت‌بار بر جای خواهد گذاشت... البته آنها (ایرانیان) در مورد ماده معدنی به اسم نفت اخلاقاً حق برخورداری از حق امتیاز را دارند. اما به عقیده من این اندیشه آسیایی که اخلاقاً استحقاق دریافت ۵۰ درصد را دارند مزخرف است.

اگر ایرانیان اجازه می‌یافتند شرکت نفت انگلیس و ایران را راحت و بی دردسر ملی کنند، مصریها با کانال سوئز چه می‌کردند؟ چرا می‌بایست اجازه داده شود که ایرانیان صنعتی را مصادره کنند که ثمره پول و تلاش و ابتکار انگلیسیها بود؟

حکومت حزب کارگر در برابر فشارهای مداخله جویانه محافل امپریالیست مقاومت می‌کرد. کلمنت اتلی نخست وزیر انگلستان شخصاً مهار این بحران را در دست گرفت و اجازه نداد که علیه ایرانیان زور بکار رود. یکی از دلایل او این بود که دولت امریکا از چنین اقدامی پشتیبانی نخواهد کرد. انگلستان که در آن هنگام از لحاظ اقتصادی به ایالات متحد وابسته بود، نمی‌توانست با اقدام یک‌جانبه خطر مخالفت امریکا را پذیرا گردد. اتلی برای نرمش و مدارا دلایلی دیگر نیز داشت. وی در ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۱ تیر ۱۳۳۰] به دیگر اعضای کابینه انگلستان اظهار داشت:

دکتر مصدق بخاطر پشتیبانی ایرانیانی موفق به تشکیل حکومت شد که از حاکمیت پیشین یک گروه فاسد به تنگ آمده بودند. نمی‌توان مطمئن بود که در صورت توفیق در سرنگونی حکومت فعلی، حکومت بهتری جانشین آن گردد و بیم آن می‌رود که این اقدام به حمایت از رژیم‌های غیردموکراتیک منجر شود.

(۹ فرگوسون به ریچارد استوکس «بکلی سری، شخصی و خصوصی» ۳ اکتبر ۱۹۵۱.

(FO 371 / 91599)

(۱۰ صورت جلسه هیئت وزیران بریتانیا (۵۱) ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱. (CAB 128 / 20)

با آنکه اتلی مانند بسیاری دیگر از انگلیسیها معتقد بود که مصدق پا را از حیطة عقل و منطق فراتر نهاده است، ولی هنوز امیدوار بود شاید از طریق مذاکره چاره‌ای حاصل گردد: «باید با توجه به تنش فوق‌العاده فعلی در ایران و بویژه هیجان‌زدگی شخص نخست‌وزیر (که ظاهراً در آستانه جنون قرار گرفته است) با پذیرش اصل ملی شدن موافقت کنیم.»<sup>۱۱</sup>

اعتقاد به اینکه توافق با مصدق ناممکن است، هربرت موریسون وزیر خارجه (و جانشین بوین) را بر آن داشت که اجازه شروع عملیات محرمانه را صادر کند. توطئه مزبور مآلاً به شکل عملیات هماهنگ سرویسهای اطلاعاتی انگلیسی و امریکایی «ام آی ۶» (اینتلجنس سرویس) و «سیا» در کودتایی بر ضد مصدق در ۱۹۵۳ به ثمر رسید. این ماجرا نیز یکی دیگر از موارد عمده‌ای است که در این کتاب بررسی شده و به تفصیل مورد توجه قرار گرفته است. در اشاره به زمینه این اقدام، این نکته شایان ذکر است که انگیزه اولیه آن از درون حکومت بریتانیا نشأت گرفت و نه «شرکت نفت انگلیس و ایران». در آن هنگام بین دولت انگلستان و شرکت نفت روابطی تشنج‌آمیز حکمفرما بود. وزارت خارجه معتقد بود اگر شرکت نفت در تلاش برای ارائه سهم مناسب‌تری از منافع، انعطاف و سعه صدر بیشتری نشان داده بود، شاید این بحران پیش نمی‌آمد. سر ویلیام فریزر مدیر عامل «شرکت نفت انگلیس و ایران» بر این باور بود که دیوانسالارهای حکومتی یا به قول خود او «حضرات وست‌اند» در مورد ناسیونالیسم ایرانی و صنعت نفت آگاهی کافی ندارند و نتوانسته‌اند به نحوی شایسته از مواضع مشروع شرکت دفاع کنند. بین شرکت نفت و دولت انگلستان روابط چندان دوستانه‌ای حکمفرما نبود ولی مسؤلیت اقداماتی که بر ضد مصدق صورت گرفت متوجه دولت بود.

(۱۱) گزارش م. ر. استارکی، ۱۴ مه ۱۹۵۱. (FO 371 / 91534)

در آغاز، دیدگاههای دولتهای امریکا و انگلیس با یکدیگر متفاوت بود. انگلیسیها مصدق را فاقد هرگونه حسن نیت و فضیلت تلقی می‌کردند. از نظر آنها او جز مصادره یک شرکت انگلیسی اندیشه دیگری در سر نداشت و با این اقدام خود موجب فلاکت اقتصادی کشور خود نیز می‌شد. برداشت امریکاییها کاملاً متفاوت بود. امریکاییها بطور کلی با تمایلات ناسیونالیستهای ایرانی احساس همدردی می‌کردند. معتقد بودند که ناسیونالیستهای ایران از قابلیت نوسازی اقتصاد و تأمین استقلال واقعی کشورشان برخوردارند. ولی نسبت به مصدق نظر دیگری داشتند. امریکاییها نیز مانند انگلیسیها در بین خودشان در مورد اینکه آیا مصدق برای حصول به توافق از ثبات روحی یا تعقل کافی برخوردار است با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. ولی میان دیدگاههای کلی آن دو تفاوت بسیار بود. امریکاییها بمراتب بیش از انگلیسیها معتقد بودند که امکان حصول توافقی موجود است.

دستگاه حکومتی ترومن به سرپرستی سیاستمداران بانفوذی چون دین آچسون وزیر خارجه و جورج مک گی معاون او نسبت به مصدق و نهضت او تفاهم چشم گیر و تا حدودی همدلی نشان می‌دادند. اگرچه آنها در مورد خطر کمونیسم و اهمیت نفت ایران برای اقتصاد غرب نگران بودند ولی حق ملی کردن توسط ایرانیان و خطر سیاسی نهفته در هرگونه تلاش قهرآمیز و مداخله نظامی انگلیسیها را برای حل این مسئله تشخیص می‌دادند. به عنوان مثال رابرت لاوت وزیر دفاع امریکا در سپتامبر ۱۹۵۱ طی دیداری با سر ویلیام الیوت مارشال هوائی بریتانیا گفت: «چه وسیله ای بهتر از اعزام قوای بریتانیا می‌توان در اختیار کرملین گذاشت... این کار می‌تواند بهانه به دست کرملین بدهد که همراه با حزب توده و سایر گروههای ناراضی وارد آذربایجان گردد.»<sup>۱۲</sup> در چنین موقعیتی بود که دین آچسون بر آن شد که سیاستی را

(۱۲) گزارش ضبط مکالمه تلفونی لاوت به آچسون مربوط به ملاقات با الیوت، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱،



مطرح کند که در عین منصرف ساختن انگلیسیها از مداخله نظامی، ناسیونالیستهای ایرانی را به مصالحه تشویق کند. همانگونه که مک گی در فصل ۱۱ این کتاب توصیف کرده است، بخشی از این سیاست به صورت اوقات فراوانی جلوه کرد که میانجیهای بلندپایه آمریکایی چون اورل هریمن و ورنون والترز و والتر لوی و جورج مک گی صرف تماس مستقیم با مصدق و اطرافیانش نمودند.

در پایان، این تلاشها به جایی نرسید زیرا مصدق، سوار بر موجی از ناسیونالیسم ایرانی، در مورد مسائل مربوط به استقلال و شرف ملی ایران قدرت و توان مصالحه نداشت. در آن ایام نیروهای اجتماعی پر قدرتی در صحنه کشور حکمفرما بودند و این نکته ای بود که در خلال بحران بر مقامات آمریکایی آشکار شد. در یکی از جلسات شورای امنیت ملی آمریکا در ۱۸ فوریه ۱۹۵۳ [۲۷ بهمن ۱۳۳۱] جان فاستر دالس وزیر خارجه (و جانشین آپسون در دستگاه حکومتی جدید آیزنهاور) گفت که مصدق «یارای توافق با انگلیسیها را ندارد چون بیمناک است که این امر به بهای حیات سیاسی او تمام شود.»<sup>۱۳</sup> انگلیسیها نیز به نوبه خود لجاجت به خرج می دادند. بین انگلیس و آمریکا، بویژه در بخش نخست بحران، تنشهای بسیاری حکمفرما بود. در نشست سطح بالایی که در نوامبر ۱۹۵۱ [آبان ۱۳۳۰] در پاریس برگزار شد و دین آپسون و سرآنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس در آن حضور داشتند، این اختلاف نظرها بر گفتگوهای جاری سایه افکند. بر اساس گزارش آمریکاییها از این نشست:

→ اسناد بایگانی ریاست جمهوری، کتابخانه هری س. ترومن.

(۱۳) مذاکرات یکصد و سی و دومین جلسه شورای امنیت ملی در چهارشنبه ۱۸ فوریه ۱۹۵۳، پرونده ویتمن، اسناد آیزنهاور، کتابخانه آیزنهاور.

انگلیسیها مدعی شدند که اگر ما از آنها حمایت کرده بودیم تحولات دیگری روی می داد و درستی خط مشی آنها ثابت می شد. در حالیکه اکنون ما ادعا می کنیم که آنها دچار اشتباه بوده اند چون عدم حمایت ما وضعی بوجود آورده است که ما به عنوان دلیل به آن استناد می کنیم. به نظر ما تاریخچه مشکلات شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران در مقایسه با اوضاع بالنسبه رضایتبخش دیگر کشورها، پاسخی بود به این نظریه.<sup>۱۴</sup>

ایالات متحد خود را از یک سومیان یک کشور مهم غیراروپایی می یافت که به اعتقاد امریکاییها خواسته های ملی مشروعی داشت و از سوی دیگر یک متحد دیرینه که علائق اقتصادی و سیاسی نیرومندی در آن داشت. در روزهای آخر زمامداری ترومن، در مورد اثرات احتمالی ملی شدن نفت در سرنوشت شرکتهای نفتی امریکایی در خارج، نگرانیهایی در واشینگتن احساس می شد. وانگهی، این دوران مصادف بود با دورانی از حیات سیاسی امریکا که ترس از خطر کمونیسم تمام شئون جامعه را فرا گرفته بود. در گزارشی که در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱] به شورای امنیت ملی تسلیم شد، آمده بود که «سیاستمداران جبهه ملی که اینک بر سر کار هستند با گرفتن ابتکار عمل سیاسی از دست شاه و مالکان و دیگر نیروهای سنتی، راه را برای تشکیل هر حکومت دیگری مگر [حکومت] حزب کمونیستی توده مسدود کرده اند.» بر اساس این تفسیر «هدف اصلی سیاست امریکا در مورد ایران آن است که مانع از سلطه کمونیستها بر کشور گردد.»<sup>۱۵</sup> با توجه به این

(۱۴) تلگرام ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱، فیش ۷۲، سند شماره ۱۴۰۶.

15) James S. Lay, Jr. (Executive Secretary to the National Security Council). "A report to the National Security Council on United States policy regarding the present situation in Iran", 20 November 1952, Declassified Reference System, 1980, Document No.376C.



نگرانیها، برای انگلیسیها دشوار نبود که امریکاییها را نسبت به خطر «مصدقیسم» متقاعد سازند. شیوه دیپلماتیک و تکنیک چانه زدن بازاری ایرانیان نیز این امر را تسهیل می کرد. طرز کار ایرانیان، که درک آن در طول سالیان بعد نیز برای امریکاییان ناممکن ماند، در آن زمان نیز باعث بی تابی و بی قراری مقامات امریکایی گردیده بود. بنابراین ایالات متحد هم از لحاظ اصل مسئله و هم از لحاظ اشکالات قانونی به انگلستان نزدیکتر می شد. نحوه دگرگونی این موضع در این کتاب مورد بررسی دقیق قرار گرفته است.

دستگاه حکومتی دموکرات امریکا به رغم این تغییر موضع، به هرگونه دخالت مستقیم در امور یک کشور مستقل دیگر راضی نبود. ولی پس از روی کار آمدن جمهوریخواهان و زمامداری ژنرال دوايت آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] این محظور نیز برطرف گردید. همزمان، حکومت محافظه کار وینستون چرچیل نیز در انگلستان خط مشی تندتری در قبال مسئله ایران اتخاذ کرد. این تحولات به یک رشته عملیات اطلاعاتی مشترک منجر شد و سرانجام انگلستان و ایالات متحد در اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] دست به اقدامی زدند که به سقوط حکومت مصدق انجامید. سازمان «سیا» نقش مهمی در این ماجرا داشت و این اقدام مآلاً بدان منجر شد که سیا در ایران به عنوان عامل دخالت غرب در تداوم حاکمیت خاندان پهلوی شهرت یابد.

علل موفقیت این اقدام در سرنگونی حکومت مصدق دو جنبه داخلی و خارجی داشت. از نظر داخلی، تفرقه و تشتت حاکم بود؛ اقتصاد کشور مراحل دشواری را می پیمود و بخشی از این دشواریها نیز به علت تحریم نفتی موفقیت آمیز انگلستان بود. سران جبهه ملی اشتباهات سیاسی ناشیانه ای مرتکب شدند؛ و حزب کمونیستی توده نیز از لحاظ سیاسی فعال بود. از نظر روانی نیز تعداد روزافزونی از ایرانیان نسبت به حکومت مصدق دلسرد می شدند. چنین می نمود که با افزایش خودکامگی و قدرت شخصی او، دلسردی مردم نیز به همان نسبت افزایش می یابد. تا زمانی که مصدق در

موضع ضعف و مظلومیت قرار داشت و تک و تنها ایستاده بود، میداندار بود و چهره‌ای مردمی نزدیک به شهادت سیاسی داشت. اما بمحض اینکه قدرت یافت و تاکتیکهای مستبدانه خاص خودش را پیش گرفت، شکننده و آسیب‌پذیر شد. بسیاری از ناظران، از جمله خود ایرانیان، خاطرنشان ساخته‌اند که مردم ایران دوستدار مظلوم و ستمکش می‌باشند. اما مصدق بمحض اینکه مقام نخست‌وزیری را احراز کرد، برای مقابله با نیروهای متعددی که از چپ و راست او را تهدید می‌کردند، چاره‌ای جز آن نداشت که اعمال قدرت کند. ولی همچنان که با تردید و تزلزل بر ضد آنها وارد عمل شد، به دگرگونی سیمای خودش نیز پی برد.

با این همه، هنوز هم در مورد اینکه آیا او باش می‌توانستند بدون دخالت امریکاییها و انگلیسیها به سرنگونی نخست‌وزیر کشور توفیق یابند، شک و تردید فراوان در کار است. عملیات «سیا» به شعله‌ور شدن آتشی کمک کرد که حکومت مصدق را دربر گرفت. از نظر ایرانیان، فرجام کار علل داخلی کودتا را تحت الشعاع قرار داد. بتدریج این باور پا گرفت که باعث و بانی نابودی این نظام سیاسی مردمی، فقط ایالات متحد و ابزار کارش «سازمان سیا» بوده است. از ابتدای کار بسیاری از ایرانیان در مورد نقشی که «سیا» ایفا کرد بدبین بودند. این برداشت عمومی در شکل‌گیری مواضعی که در سالهای بعد در مورد ایالات متحد اتخاذ شد، نقش مؤثری داشت. در این مورد می‌توان گفت که تصویر مزبور از واقعیت امر بمراتب مهم‌تر است. و این تصویر بود که بر اندیشه سیاسی ایرانیان چیره شد؛ بخش دیگری از این کتاب به بررسی این پدیده اختصاص دارد.

دخالت ۱۹۵۳ که نظام سیاسی ایران را بر مراد امریکاییها و انگلیسیها گرداند، سرآغاز دگرگونی حسن شهرت امریکاییها در ایران بود. در زبان فارسی، واژه «سیا» به اصطلاحی معادل یک نیروی اهریمنی بیگانه تبدیل شد که مسئولیت تمام مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشور را بر عهده

داشت. این شد که هزاران ایرانی ناسیونالیست، بسیاری از انتقادات و توجه خود را از انگلیس و اتحاد شوروی منحرف ساختند و ایالات متحد را هدف قرار دادند. علت سرخوردگی بسیاری از ایرانیان بویژه آن بود که امریکا از دیرباز به عنوان دوست و حامی ملت ایران در برابر روسها و انگلیسیها تلقی می‌شد. با دخالت ۱۹۵۳، دوست به صف دشمنان پیوست. از روسها یا انگلیسیها احتمال چنین عملی می‌رفت ولی از جانب امریکاییها بعید بود. ایرانیان هنوز هم پس از گذشت سالیان دراز، حتی مدتها پس از سرنگونی شاه، به تلخی در مورد این اقدام نامنتظر امریکا سخن می‌گویند.

به دنبال وقایع ۱۹۵۳ سیاست امریکا در ایران به نحو فزاینده‌ای با رژیم شاه تطابق یافت. روابط نظامی و اقتصادی و آموزشی و مالی و صنعتی و سیاسی، چنان ایالات متحد و ایران دوران پهلوی را به هم پیوند داد که تشخیص و تمایز آندو از یکدیگر دشوار گردید. اوضاع جهانی پس از ۱۹۵۳ در تحکیم این پیوندها نقشی مؤثر داشت. اما وقایع ۱۹۵۳ نقطه عطف بود و این نکته به نحوی عمیق در اذهان و خاطرات مردم ایران نقش بسته است. در خلال انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ [۱۳۵۷] هم و غم توده‌های مخالف شاه، چه مذهبی و چه غیر آن، مصروف بر این می‌شد که رویدادهای ۱۹۷۸ به تکرار وقایع ۱۹۵۳ منجر نشود. و در طول این انقلاب شعار «زننده یاد مصدق» و «مرگ بر شاه امریکایی» طنین افکن بود.

رهبران امریکا، به درست یا غلط، دخالت ۱۹۵۳ در ایران را یک پیروزی بزرگ پنداشتند. این ماجرا برای عملیات پنهانی دیگری چون وقایع گواتمالا در سال بعد از آن به عنوان یک الگوی دست کم منبع الهام مورد توجه قرار گرفت. در کوتاه مدت چنین می‌نمود که برخی از منافع مهم امریکا بخوبی تأمین شده است. شرکتهای نفتی امریکایی برای نخستین بار وارد ایران شدند و به دنبال قرارداد کنسرسیوم در ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] به ۴۰ درصد از محصولات نفتی کشور دست یافتند. در طول ۲۵ سال بعدی، صنعت



بین‌المللی نفت توانست بیش از میلیارد‌ها بشکه نفت خام ایران را به قیمت‌هایی که هم به نفع شرکتها بود و هم به صرفه کشورهای مصرف‌کننده به بازار عرضه دارد. در این ضمن ایران دوره پهلوی نیز از خطر استیلای کمونیستها رهایی یافت. اصولاً اگر هم از این جهت خطری در کار بود، هیچگاه تحقق نیافت. بویژه آنکه در پی دخالت امریکاییها، حزب توده نیز تصفیه‌ای اساسی شد و نفوذ آن در کشور بشدت محدود گردید.

نتایج بلندمدت این دخالت، در باره عاقلانه بودن این عملیات پرسشهای بسیار جدی مطرح می‌سازد. این اقدام در مقام نخستین گام اساسی در جهت محدود ساختن روابط ویژه ایالات متحد با شاه، سرآغاز فرایند بیگانگی روزافزون گروه کثیری از ایرانیان بود که در انقلاب ۱۹۷۸ به اوج رسید و نه تنها شاه بلکه ایالات متحد را نیز آماج حملات خود قرار داد. این اقدام عملاً رشد طبیعی ناسیونالیسم را در ایران متوقف کرد و آن را بیش از ۲۵ سال زندانی ساخت. و بالاخره هنگامی که در ۱۹۷۸ رها شد، با انفجار شدید و امریکایی ستیزی افراطی توأم گردید. یکی دیگر از نتایج منفی دخالت ۱۹۵۳ مخدوش شدن چهره امریکا در جهان سوم بود. در دوران ناسیونالیسم و بی‌طرفی و عدم تعهد، اعمال ایالات متحد از طریق «سیا» با نیروهای روبه رشد سیاسی و اجتماعی زمانه مغایرت داشت. محاسبه نتایج منفی این اقدام دشوار است ولی تردیدی نیست که این امر نه تنها وجهه و اعتبار ایالات متحد بلکه تا حدودی نیز وجهه و اعتبار انگلیس را مخدوش ساخت.

اثرات بلندمدت بحران مصدق برای انگلیسیها بیشتر تأکید مجددی بود بر سنت و موضع پدرانۀ انگلیس تا یک نقطه عطف به تأکید بر اینکه می‌توان مسائل داخلی ایران را به نحوی که هم به نفع انگلیسیها باشد و هم به نفع ایرانیان حل کرد. شاید مهمترین اثر این ماجرا نتیجه‌ای بود که از آن گرفته شد: چون موفقیت‌آمیز به نظر آمده بود، پس شاید در سایر نقاط نیز عملیات مشابه آن کارگر می‌افتاد. می‌توان گفت که از یک جهت ماجرای ایران راه را

برای مداخله مصیبت‌بار انگلیس در سوئز در سه سال بعد گشود. در آن هنگام مقامات بریتانیا معتقد بودند که هرگونه امکان حل مسئله از طریق مذاکره را آزموده‌اند و مصدق گذشته از تعصب عمیقی که نسبت به انگلیسیها داشت، زمام امور را نیز به تدریج از دست می‌داد. بر اساس این نظریه، دخالت ۱۹۵۳ ایران را از خطر یک انقلاب کمونیستی احتمالی نجات داد. این قضاوت در آن ایام و سالهای بعد همچنان به قوت خود باقی بود. سر سام فال یکی از انگلیسیهایی که در طرح کودتا دست داشت بعدها گفت: «اگر مصدق بر سر کار می‌ماند، مآلاً قدرت بدست کمونیستها می‌افتاد.»<sup>۱۶</sup> نتایج فوری بعد از مداخله نیز از لحاظ انگلیسیها نامطلوب نبود. شاه به رغم تمام تردیدهایی که درباره‌اش وجود داشت، باعث ثبات سیاسی کشور شد. کسب و کار «شرکت نفت بریتانیا» (نام جدید «شرکت نفت انگلیس و ایران») به رغم صدمات ناشی از ملی شدن صنعت نفت و از دست رفتن انحصار انگلیسیها، همچنان پررونق ماند. جالب آن که مصدق باعث گردید در روزگاری که هنوز بازارهای نفتی رو به توسعه و گسترش بود، بر تنوع فعالیتهای شرکت افزوده شود. بنابر این او نه تنها عامل انحلال یکی از صنایع بزرگ انگلستان نبود، بلکه روح و روانی تازه به آن بخشید. البته آن بخش از امریکاییها و انگلیسیهایی که اصولاً طرفدار اصل عدم مداخله بودند و همچنین بسیاری از ایرانیان که از ابتدا این مداخله را امری فاجعه‌آمیز تلقی می‌کردند، نظر دیگری داشتند. اما بر رویهم از نظر غربیها کودتای ۱۹۵۳ امری موفقیت‌آمیز محسوب می‌شد، تا اینکه انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران ارزیابی مجددی را ضروری ساخت.

شاید هیچگاه درباره‌ی دخالت ۱۹۵۳، چه از لحاظ پژوهشی و چه غیر از آن، اتفاق نظر کلی حاصل نشود. ولی یکی از هدفهای این کتاب این است

16) Brian Lapping, *End of Empire*, (London, 1985) p. 218.

که آن را از سه دیدگاه اساسی ایران و انگلیس و امریکا، به نحوی منصفانه مورد بررسی قرار دهد. ارزیابی مجدد دوران مصدق به عینی ترین نحو ممکن، از اهداف عمده کتاب است. بخش اول کتاب به تحلیلی از ماهیت نهضت ملی ایران، سهم مصدق در آن، دستاوردهای او، شهرت او از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران و نیز زمینه تاریخی آن اختصاص دارد.

ارزیابی مجدد این دوران با بررسی ریچارد کاتم از ماهیت ناسیونالیسم ایرانی آغاز می‌گردد. او معتقد است که به رغم وجه بارز اسلام شیعی ایران انقلابی امروز، تجربه ناسیونالیسم ایران همچنان ادامه دارد. جمهوری اسلامی نیز همانند حکومت مصدق بر اصل استقلال ملی تأکید می‌ورزد و با هرگونه نفوذ خارجی مخالف است. نهضت مصدق در سالهای ۵۳-۱۹۵۱ [۱۳۳۲-۱۳۳۰] بتدریج در کنار مفاهیم و ارزشهای ناسیونالیسم میهن پرستانه پاره‌ای ارزشهای روشنگرانه را نیز مطرح کرده بود. به گفته کاتم امریکاییها و انگلیسیها با سرکوب این حرکت سیاسی نیروهایی را تضعیف کردند که شاید می‌توانستند مانع از بروز دیکتاتوری سلطنتی شاه شده و احتمالاً در مراحل بعدی از افراط و تفریطهای انقلابی جلوگیری کنند. از این رو سرنگونی مصدق در جهت تندی که حرکت سیاسی ایران از آن پس گرفته است، نقش مؤثری داشته است.

در فصل دیگر کتاب فخرالدین عظیمی به ارزیابی نقشی می‌پردازد که شخص مصدق در این سالهای بحث‌انگیز داشته است. آیا مصدق فردی بی منطق و خرف، و از لحاظ عاطفی نامتعادل بود؟ یا اینکه همانگونه که گاهی اوقات غربیها می‌پنداشتند فردی حیل‌گر و حسابگری خونسرد بود که احساساتش جنبه نمایشی داشت؟ عظیمی به نحوی متقاعد کننده ثابت می‌کند که مصدق در چهارچوب مقتضیات ایران به طرزی معقول و پیگیر خط مشی سیاسی خود را دنبال کرد. او با تعارضات پی در پی روبرو بود و گاهی نیز وادار شد بر اساس مصالح سیاسی از اصول یا شیوه‌های دموکراتیک عدول



کند. به گفته عظیمی شاید مصدق به درک جزئیات و دقایق اقتصادی مناقشه نفت نایل نشد، اما از یک اصل اساسی بخوبی آگاه بود: ایرانیان حق کنترل منابع خویش را دارند. برای او، این اصل در عین حال که یک اصل اقتصادی بود، مسئله «شرافت ملی» نیز بشمار می آمد. به همین دلیل و دلایلی دیگر، هنوز هم با گذشت سالیان دراز بر شهرت و اعتبار وی افزوده می شود. امروزه مصدق — به عنوان یک ناسیونالیست دموکرات و غیرمذهبی — در تاریخ ملی ایران مقامی معزز و محترم دارد، هر چند که گرایشهای ضد مصدقی نیز پابرجاست. البته در آن زمان نیز در مورد مصدق قضاوتهای متفاوتی می شد، ولی عظیمی نیز چون کاتم معتقد است که تجربه ناسیونالیسم ایران هنوز ادامه دارد. به عقیده عظیمی روح و روان مصدق در سیاستهای ایران برقرار خواهد ماند.

حبیب لاجوردی با ارائه تحلیلی از برنامه های اجتماعی و اصلاحات اقتصادی مصدق، پاره ای از مباحث مطروحه عظیمی را به نحو گسترده تری بیان می کند. بسیاری از منتقدین مصدق حکومت ۲۷ ماهه او را نه تنها بخاطر ناکامی در حل مسئله نفت بلکه بخاطر اقدامات ناچیزی که در بهبود وضع مردم صورت گرفت، به باد نکوهش گرفته اند. لاجوردی با توجه به قوانینی که حکومت مصدق وضع کرد نشان می دهد که برای اصلاحات مالی و آموزشی و بهداشت عمومی و بویژه امور قضائی اقدامات مشخصی به عمل آمد. مصدق بر این اعتقاد بود که وجود یک دستگاه قضائی درست و کاردان از اجزاء ضروری قوام یک حکومت دموکراتیک است. وی سعی کرد تشکیلات دولتی خود را در قبال خواسته های مردم حساس تر و مسئول تر سازد. کوشش وی در اداره کشور از طریق قانون، از دستاوردهای نادر تاریخ ایران است. به گفته لاجوردی اصلاحات گسترده و متنوع مصدق در ایران معیار نوینی از عدالت اجتماعی بر جای گذاشت.

هواداران آیت الله خمینی در عین تحقیر مصدق، از روحانی برجسته آن

دوران آیت الله کاشانی به عنوان رهبر حقیقی نهضت ضد انگلیسی و قهرمان ملی شدن نفت یاد کرده‌اند. شاهرخ اخوی علل اعاده حیثیت کاشانی را به عنوان «میهن‌پرستی که مورد سوء تفاهم قرار گرفت» توضیح می‌دهد. تردیدی نیست که کاشانی برجسته‌ترین رهبر روحانی مبارزان دوران است. او و مصدق، هر دو برای ملی شدن نفت با یکدیگر همکاری کردند. اما او بعدها به دلایلی که هم شخصی بود و هم سیاسی، از مصدق جدا شد. اگرچه در میان روحانیون نیز اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی اکثر آنان تا حدود مارس ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] که کاشانی مصدق را به باد انتقاد گرفت، از صحنه سیاست کنار بودند. اما با حمله کاشانی بر آنچه مدعی بود تمایلات جمهوریخواهانه و کمونیستی و ضد روحانی مصدق است، مخالفت روحانیون نیز شکل گرفت. اخوی در بررسی نقش روحانیون در سرنوشت مصدق چنین نتیجه می‌گیرد که احتمالاً کاشانی تحت تأثیر عوامل اطلاعاتی ایالات متحد قرار گرفته است. ولی در صورت صحت این فرض، احتمالاً این امر دلایل تاکتیکی داشته است؛ بدون تردید کاشانی در برابر غرب از در سازش و تسلیم درنیامد. سیاستگرایی کاشانی پیش درآمدی بود بر نقش علماء در سیاستهای بعد از انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران. با این همه اخوی معتقد است که نباید آیت الله خمینی را ادامه‌دهنده راه کاشانی تلقی کرد. کاشانی خواستار استقرار حکومت روحانیون نبود. بنابر این، این فصل با بررسی کاشانی به عنوان یک چهره پیچیده خاص خود، در تشخیص جایگاه مناسب ابعاد دینی سیاستهای عصر مصدق، سودمند است.

رهبران امروزی جمهوری اسلامی ایران در تعبیر و تفسیر گذشته، از مصدق به عنوان فردی گمراه و نامناسب یاد می‌کنند. فرهنگ رجائی نشان می‌دهد که چگونه در طول تداوم انقلاب ایران در سالهای دهه ۱۹۸۰ سیمای تاریخی مصدق رفته رفته دگرگون می‌گردد. ولی همانگونه که در فصلهای پیشین خاطر نشان شد، هنوز ناسیونالیسم از نیروهای محرکه ایران کنونی بشمار



می‌رود. رهبران انقلاب اسلامی گاهی از جانب میراث مصدق احساس خطر می‌کنند زیرا وی بخاطر تحصیلا تش محصول غرب بود و شاید علت دیگر این امر در آن باشد که وی ریشه در اشرافیت ایران داشت. به گفته بسیاری از روشنفکران ایرانی، مصدق ناسیونالیستی فرهمند و غیرمذهبی بود که میراث او جایگزینی برای جمهوری اسلامی بشمار می‌رود.

بخش دوم کتاب مسئله نفت را در بر می‌گیرد. اروین آندرسون رابطه قرارداد پنجاه-پنجاه آرامکورا با بحران ملی شدن نفت ایران آشکار می‌سازد. سرمنشأ اصل تقسیم مساوی منافع به قانونی برمی‌گردد که دولت ونزوئلا در سال ۱۹۴۸ تصویب کرد. دولت ونزوئلا با وضع یک قانون مالیات بر درآمد که به تنصیف منافع منجر شد، الگویی بسیار روشن و قانع کننده در برابر تمام کشورهای تولیدکننده نفت قرار داد. قرارداد منعقد بین آرامکو و دولت عربستان سعودی در دسامبر ۱۹۵۰ [آذر ۱۳۲۹] نیز انگیزه پاره‌ای از رویدادهای ایران گردید. ایرانیان به سرعت مزایای تنصیف منافع را بر حق الامتیاز که می‌توانست با هزینه‌های پنهانی خود به سوءظن و بدبینی میدان بدهد و ترتیب بسیار پیچیده و دشواری برای محاسبه باشد درک کردند. همین که مزایای تنصیف عواید آشکار شد، قرارداد الحاقی نیز ناکام ماند. اکنون مسئله این بود که آیا مصدق می‌توانست بر مبنای مشابه با این قرارداد، با انگلیسیها به توافق برسد یا خیر؟ آندرسون معتقد است که این سعود به همکاری اقتصادی راغب بود و کنترل سیاسی کشورش را نیز کاملاً در دست داشت. اما مصدق میلی به همکاری سیاسی یا اقتصادی نداشت و با مشکل سنتی تشتت و تفرقه در ایران روبرو بود. برای مصدق آسانتر بود که ایرانیان را بر ضد شرکت نفت بسیج کند تا آنکه - اگر هم مایل بود - به نفع حل مسئله نفت متحد سازد. آندرسون چنین نتیجه می‌گیرد که قرارداد پنجاه-پنجاه آرامکو با عربستان سعودی تا حدودی محصول سیاست بعد از جنگ امریکا در منطقه بود، سیاستی که بر توسعه سریع صنعت نفت خاور میانه و تحکیم ابن سعود به

عنوان سدی در برابر نفوذ شوروی استوار بود. وضع عربستان سعودی به پیچیدگی وضع ایران نبود و انگلیسی‌های ۱۹۵۱ در موقعیتی نبودند که بتوانند توافق بدون دردسر امریکا و عربستان سعودی را سرمشق قرار بدهند.

رونالد فری‌یر در فصلی که به «شرکت نفت انگلیس و ایران» مربوط می‌شود، بر آن است که تجربه سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۱ در چهارچوب تاریخی خودش بررسی شود. نیروهای ناسیونالیسم از نخستین روزهای امتیاز در کار بودند و با لغو قرارداد داری در ۱۹۳۲ [۱۳۱۱] وجه بروزی یافتند. با این حال در روابط کاری فیما بین خللی وارد نشد و شرکت نفت در کشوری که فاقد هرگونه مؤسسه صنعتی گسترده بود، از اهمیت بیشتری برخوردار شد. در دگرگونیهای اقتصادی سالهای بعد از ۱۹۴۵ [۱۳۲۴] «شرکت نفت انگلیس و ایران» سعی کرد با تجدیدنظر در متن قرارداد با ایران به توافق برسد؛ و در ژوئیه ۱۹۴۹ [تیر ۱۳۲۸] در مورد قرارداد الحاقی با دولت ایران به توافق رسید ولی مجلس شورای ملی هرگز آن را تصویب نکرد. به گفته فری‌یر ملی شدن بعدی صنعت نفت که در پی تلاشهای مصدق صورت گرفت، به نیم قرن همکاری پایان بخشید. به دنبال این رویداد یک بحران اقتصادی-سیاسی سه ساله باعث شد که مناقشه مزبور در اوضاع و احوال جنگ سرد آن ایام جنبه بین‌المللی پیدا کند. فری‌یر معتقد است که این مسئله در نظر مصدق و بخاطر کینه و نفرتی که از انگلیسیها داشت، بیشتر مسئله‌ای سیاسی بود. وقتی او جوانب اقتصادی مسئله را نادیده انگاشت، بازار جهانی خودش را با فقدان نفت ایران تطبیق داد. مصدق که با اطمینان کامل در باره مزایای ملی کردن پیشگوییهای بسیار کرده ولی به حل مسئله موفق نشده بود، خود را با مخالفت‌های فزاینده روبرو دید. فری‌یر نتیجه می‌گیرد که شکست مصدق در آن بود که از موفقیت‌های اولیه خود در مسئله نفت بهره‌برداری لازم را نکرد و جامعه ایران را به نحوی دیرپا تر دگرگون نساخت.

همایون کاتوزیان در بخش سوم این کتاب به تحلیل برخی از نتایج

سیاست‌هایی می‌پردازد که «شرکت نفت انگلیس و ایران» در طول بحران ملی شدن نفت در پیش گرفت. اکثر ایرانیان چنین می‌پنداشتند که کمبود نفت انگلستان را وادار به حل سریع این مناقشه خواهد کرد و ایران می‌تواند دست کم به جای محصول پالایش شده به صدور نفت خام اقدام نماید. اما دولت انگلیس همگام با شرکتهای بین‌المللی نفتی، خرید نفت ایران را به نحوی مؤثر تحریم کرد. مصدق همیشه بر این اعتقاد بود که این مناقشه اصولاً مناقشه‌ای سیاسی است. استراتژی او را می‌توان تحت عنوان «اقتصاد بدون نفت» توصیف کرد. هواداران او که معتقد بودند در صورت درهم شکستن اقتدار انگلیسیها، مشکلات اقتصادی کشور نیز قابل رفع است، از او پشتیبانی می‌کردند. قطع درآمد نفت ضربه سختی بر اقتصاد کشور بشمار می‌رفت ولی به گفته کاتوزیان از آن چنان شدت و حدتی که ناظران غربی گزارش می‌دادند برخوردار نبود. در واقع حکومت مصدق توانست با اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی و اداره ماهرانه تجارت خارجی کسر موازنه پرداخت را جبران و ذخیره ارزی مکفی تأمین کند.

در سطح کلی زندگی مردم کاهش چشمگیری صورت نگرفت. کاتوزیان نتیجه می‌گیرد که اقتصاد ایران برخلاف انتظار، فشارهای ناشی از تحریم نفت را نسبتاً خوب تحمل کرد، ولی اعتقاد عمومی بر آن بود که به موفقیت سیاست «اقتصاد بدون نفت» امید چندانی نیست. این اعتقاد عمومی در سقوط حکومت مصدق مؤثر بود، اما سقوط رژیم مصدق به دلایل صرفاً اقتصادی امری اجتناب‌ناپذیر نبود. در این که مصدق در درک مسائل اساسی اقتصاد تا چه حد توانایی داشت، جای بحث و گفتگوی بسیار است. او از ابتدا تا انتها مبارزه را یک مبارزه سیاسی می‌دید و معتقد بود اگر ایران بتواند استقلال خود را بدست آورد، حل مشکلات اقتصادی امکان‌پذیر خواهد شد.

مطالبی که در مقالات راجر لویس و جیمز بیل بررسی شده‌اند قبلاً در این مقدمه مطرح شده است. با این حال اشاره به تفاوت‌های میان نحوه برخورد



امریکاییها و انگلیسیها با مصدق لازم می‌نماید. انگلیسیها معتقد بودند که نفرت مصدق از امپریالیسم انگلیس به حد نابخردی رسیده است.

حال این سؤال مطرح است که آیا صرف عنوان این مطلب از سوی انگلیسیها که او «دیوانه» است (واژه‌ای که سرفرانسیس شپرد سفیر انگلیس بکار می‌برد) خود نوعی بی‌منطقی بشمار نمی‌رفت؟ از نظر امریکاییها که چنین بود. به عقیده آنان غرور و تکبر و تفاخر فرهنگی انگلیسیها خود بخشی اساسی از این مشکل را تشکیل می‌داد. از سوی دیگر نیز باید اذعان کرد که پاره‌ای از «شرق‌شناسان» سفارت انگلیس در تهران، چون رابین زینر از سیاستهای ایران درک و آگاهی واقعی داشتند. برای درک علل دخالت انگلستان در ایران، مشخص نمودن آنچه در پی کسب آن بوده‌اند ضروری است. هدف انگلیسیها برکناری مصدق و جایگزین ساختن حکومتی بود که مناقشه نفت را به نحوی مسالمت‌آمیز به نفع طرفین حل کند. کنسرسیومی که در ۱۹۵۴ تشکیل شد، دست کم از نظر انگلستان، این خواسته را برآورده ساخت. از این لحاظ برکناری مصدق کارساز بود.

یکی دیگر از دستاوردهای کودتای ۱۹۵۳، که در ارزش آن تردید فراوان وجود دارد، جایگزینی ایالات متحد در مقام قدرت خارجی مسلط بر ایران به جای انگلستان بود. تردیدی نیست که از نظر بسیاری از ایرانیان، امریکاییها به عنوان عامل اصلی امپریالیسم غرب بر انگلیسیها پیشی گرفتند. در آن زمان امریکاییهایی که در سرنگونی مصدق دست داشتند از پذیرش اینکه سهم اصلی این ماجرا بر عهده آنان بوده است ابائی نداشتند. آشکار می‌نمود که سقوط مصدق به نفع ایالات متحد تمام شده است. ولی در فصلی که جیمز بیل نوشته است، نشان داده می‌شود که کودتای ۱۹۵۳ پی آمده‌های پیش‌بینی نشدنی و غیرقابل محاسبه‌ای برای ایالات متحد و همچنین ایران در بر داشته است. در کوتاه‌مدت این اقدام گامی بود در جهت تحکیم باورهای کسانی که به مؤثر بودن مداخله اعتقاد داشتند.

از دیدگاهی گسترده‌تر، خطر مستتر در این برداشت این است که هنوز هم درس لازم از مداخلهٔ ۱۹۵۳ گرفته نشده باشد. مداخلهٔ ۱۹۵۳ در آگاهی عمومی ایرانیان نقش بست و اشاره به آن، یکی از شعارهای مؤثر و مکرر انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ بود. تداوم تمایلات ضد غربی و بویژه ضد امریکایی که از وجوه مشخصهٔ ایران انقلابی است در وقایع ۱۹۵۳ ریشه دارد. اگر امریکا و انگلیس اجازه داده بودند که ناسیونالیسم مصدق در سالهای نخست دههٔ ۱۹۵۰ مسیر طبیعی خود را دنبال کند، شاید که در جوانب افراطی و ضد امریکایی انقلاب ایران تعدیل حاصل می‌شد.

جورج مک گی به عنوان یکی از اشخاصی که در مذاکره با مصدق شرکت داشت، در مورد سیاست مداخله نکات گفتنی بسیار دارد. وی معتقد است که دستگاه حکومتی ترومن با اتخاذ چنین تصمیمی مخالفت می‌کرد و مقامات دستگاه حکومتی آیزنهاور این خط مشی سرنوشت ساز را در پیش گرفتند. مک گی می‌گوید که اگر در ایام خدمت از جریان اقدامات پنهانی مشابهی اطلاع پیدا می‌کرد، یقیناً استعفا می‌داد. در این فصل در مورد برداشت امریکاییها از روانشناسی سیاسی مصدق نیز مطالب زیادی آمده است. از نظر مک گی مصدق ناسیونالیستی بود میهن پرست و تحصیل کرده و اشراف منش که در ضمن خلق و خوی خاص خودش را نیز داشت. هدف اصلی او رهایی ایران از قید سلطهٔ بیگانگان بود. او تنها به انگلیس نظر نداشت که به عقیده اش مسؤول بیشتر مشکلات ایران بود، بلکه نفوذ شوروی را نیز در این زمره بشمار می‌آورد. مک گی معتقد است که مصدق تصور می‌کرد غرب از لحاظ سیاسی و استراتژیکی نیازمند ایران است - به عبارت دیگر رهبران امریکا و انگلیس کاری نخواهند کرد که خطریک کودتای کمونیستی پیش بیاید. در این فصل واکنش غرب در برابر مصدق روشن گردیده و پاره‌ای از جوانب اقتصادی مناقشهٔ نفت تشریح شده است. از این مهمتر تأکید مجدد بر اصلی است که سیاست دستگاه حکومتی ترومن بر آن استوار بود: اگر چه



امریکاییها امیدوار بودند از ملی شدن نفت ایران که برخلاف منافع شرکتهای امریکایی بود اجتناب شود، ولی ایرانیان نمی توانستند از حقوق حقه خود یعنی ملی کردن، با جبران خسارت و تحصیل سهمی منصفانه از درآمدها محروم گردند.

در بخش آخر کتاب، دورنمای فکری و تاریخی عصر مصدق ترسیم می گردد. در یک فصل از این بخش روح الله رضانی با تأکید بر رابطه فرهنگ ایرانی و نهضت مصدق، چنین استدلال می کند که بخش مهمی از وقایع پرفراز و نشیب سال ۱۹۵۳ و عواقب بعدی آن بر عهده خود ایرانیان است. مسؤلیت شکستها و نیز پیروزیهای مصدق امری است که جامعه ایران باید پذیرای آن گردد. نخبگان سیاست و اندیشه، در آن زمان نیز نتوانستند در مورد ماهیت سیاستی که برای طیف وسیعی از مردم ایران قابل قبول باشد به توافق برسند. علت اصلی این کاستی نیز در گرایش فراگیر ایرانیان به دسته بندی و فرقه گرایی است. رضانی آشکار می سازد که این تمایل تاریخی ایرانیان که به جای انتقاد سازنده از خود، علل نابسامانی حال و روز خود را در این سو و آن سو جستجو می کنند، در میراث فلسفی آنان ریشه دارد. مثلاً خود مصدق معتقد بود که «مسبب تمام بدبختیهای این ملت زجر دیده «شرکت نفت انگلیس و ایران» است» این گرایش در طرز فکر شاه نیز مشاهده می شود که در اشاره به علل سقوط خود همه را به استثنای خودش مقصر دانسته است. سران انقلاب ایران نیز خود را در محاصره شیاطین ریز و درشت می پندارند. در واقع، علل مشکلات ایران در داخل و خارج را در برخورد بادوهیولای امریکا و انگلیس می یابند.

فصل آخر، به جمع بندی آلبرت حورانی از مطالب کتاب اختصاص دارد. با توجه به مفاد دیگر فصول کتاب این پرسش مطرح می شود که آیا حصول توافق بین مصدق و انگلیسیها و امریکا میسر بود؟ این پرسش بر اساس منافع ملی و آزادی عمل هر سه طرف درگیر و بالاخره بر اساس شخصیتهای درگیر

ماجرا - باورها، احساسات، تعصبات، عملکردهای سیاسی خاص هریک - مطرح شده است. از خلال بحث حورانی سه موضوع اساسی سربرمی آورد که انگلیس - امریکا - ایران را به شکل یک مثلث به هم پیوند می دهد. این مضامین با بحثهایی که در مقدمه مطرح شده اند مطابقت دارند. چیزی که رأس این مثلث را به یکدیگر پیوند می دهد بدفهمی مطلب است. موضوع نخست برداشت نادرست و سوء تفاهم انگلیس در مورد ماهیت ناسیونالیسم ایرانی است. انگلیسیها با درک نکردن پدیده مصدق، این نکته را نیز نتوانستند بفهمند که او بیانگر امیال و آرزوهای ملت ایران بود. موضوع دوم توجه تام و تمام امریکاییها به حفظ منافع اقتصادی خودشان و نفت خاورمیانه بود. به نظر آنان ناسیونالیسم ایرانی در مقایسه با منافع اقتصادی خودشان از هیچ اولویتی برخوردار نبود. از این مهمتر، عامل دیگری که به سوء تفاهم منجر شد ترس از کمونیسم بود که گاهی اوقات امریکاییها ناسیونالیسم ایرانی را با آن اشتباه می کردند. موضوع سوم برداشت ایرانیان از امپریالیسم انگلیس و مآلاً امریکا بود. در آن ایام ایرانیان معمولاً انگلیسیها را بدجنس و امریکاییها را خوش جنس تلقی می کردند. این برداشت ساده اندیشانه موجب این اشتباه اساسی شد که تصور کردند این دو قدرت غربی هیچگاه بر ضد نهضت ناسیونالیستی ایران متحد نخواهند شد. با تعمیم داوری آلبرت حورانی می توان گفت که تراژدی اشتباه ایرانیان و سوء تفاهم غربیها بخشی است از تراژدی بزرگتر خاورمیانه و غرب.

بخش اول

---

ناسیونالیسم و زمینه‌های مذهبی



## ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم و دکتر محمد مصدق

ریچارد کاتم

انتخاب محمد مصدق از طرف مجله تایم به عنوان مرد سال ۱۹۵۱ و مقاله‌ای که در توصیف پدیده مصدق منتشر ساخت، اکنون با گذشت زمان ارزش نمادین دارد.<sup>۱</sup> مصدق به نشر ارزشهای روشنگری همت گماشته و خواستار اعاده استقلال واقعی عزت ملی کشورش بود. نظام حکومتی که او قصد استقرار آن را در ایران داشت، از لحاظ خصوصیات درونی همان نظامی بود که امریکاییها و اروپاییان، یعنی غربیها مدعی داشتن آن بودند. در واقع به تعبیر غربیها، جنگ سرد که در آن ایام مراحل ابتدائی خود را طی می‌کرد، جز مبارزه برای دفاع از همان معیارهایی که مصدق در نظر داشت نبود. ولی از نظر مجله تایم پدیده مصدق بیانگر جنبشهای مردمی بود که در خاورمیانه و بطور کلی در جهان سوم قد برافراشته و دستاوردهای امریکا در جنگ سرد را در معرض خطر قرار داده بود.

1) *Time magazine*, 7 January 1952, 59.1.

مصدق امپریالیسم غرب، و بویژه امپریالیسم انگلیس را مانع اصلی در راه دستیابی به اهدافش تلقی می‌کرد. خصومت او با انگلستان که یک قدرت معتبر غربی بود وی را از نظر تایم شخصیتی ضد غربی می‌ساخت. به زعم مجله تایم ناسیونالیسم مصدق نه به یک میهن پرستی استوار بلکه به تعصب و خردگریزی و بی مسئولیتی راه می‌برد. نهضت او بیانگر نیرویی بود که حاصلی جز بی ثباتی و بنابراین امکان خرابکاری شوروی در بر نداشت. امتناع مصدق از سرکوب یک حرکت کمونیستی که درگیر تبلیغات گسترده «یانکی به خانه ات برگرد» بود، نه به عنوان نشانه‌ای از دموکرات منشی او بلکه بمشابه ساده لوحی او در برابر خطر شوروی تعبیر شد. این استدلال مصدقیها که یک نهضت مردمی، بویژه نهضتی که به بنیادهای دموکراتیک لیبرال وفادار باشد، بهترین سد ممکن در برابر رخنه شورویهاست، ناشنیده ماند. منطق مقاله تایم با منطق دستگاه حکومتی آیزنهاور در ایامی که تصمیم گرفت در توطئه براندازی مصدق با انگلیسیها و ایرانیان مخالف مصدق به همکاری پردازد، شباهت تام داشت.

اکنون، بیش از سی سال پس از سرنگونی مصدق، بار دیگر حکومتی مردمی بر ایران حکمفرمایی می‌کند. ولی این رژیم نه تنها از بیخ و بن ارزشهای روشنگری و غیرمذهبی را نفی می‌کند؛ بلکه ناسیونالیسم را نیز رد می‌کند. از این گذشته، در سراسر خاورمیانه رهبران ناسیونالیست غیرمذهبی در موضع دفاعی قرار دارند و تقریباً از لیبرالیسم نشانی برجای نمانده است. بمنظور ارائه یک جمع بندی بدوی از ویژگیها و اهمیت آن لحظه کوتاه ناسیونالیسم لیبرال و غیرمذهبی از تاریخ ایران، زمان به اندازه کافی سپری شده است. آیا بجز آنچه گردش روزگار برخلاف مراد ناسیونالیسم غیرمذهبی در ایران و سایر نقاط خاورمیانه به نظر می‌آمد، طریق دیگری نیز میسر بود؟ آیا افول ناسیونالیسم غیرمذهبی اجتناب ناپذیر بود؟ آیا این امکان وجود دارد که در آینده باز هم روزگار بر وفق مراد ناسیونالیستهای غیرمذهبی — یا حتی

## لیبرال — بگردد؟

موضوع اصلی این بررسی این است که دولتهای غربی و ناظران سیاسی غرب به اهمیت و چشم انداز جدایی دین از سیاست و ناسیونالیسم و لیبرالیسم در ایران و خاورمیانه، به نحوی بسیار جدی کم بها داده اند. و این کم بها دادن در تحقق این پیشگویی مؤثر واقع شد که قدرتهای غربی در شکست لیبرالیسم و تضعیف موقعیت ناسیونالیستهای غیرمذهبی نقش مؤثری ایفاء کردند. و این کم بها دادن محصول منافع مستتر ملی و تحقیر فرهنگی و اشتباهات جدی و پیگیر بینشی بوده است. از جمله مسائل دیگری که مطرح می شود این است که پدیده مصدق بیانگر لحظه ای حساس در یک دوره از دگرگونیهای بسیار سریع ایران است؛ لحظه ای که برای بنیاد یافتن معیارهای لیبرال و غیرمذهبی و ناسیونالیستی از پاره ای امکانات واقعی برخوردار بود. در نتیجه گیری این مقاله آمده است که هر چند آینده لیبرالیسم در ایران مبهم است، ولی آنچه افول ناسیونالیسم ایرانی به نظر می رسد توهمی بیش نیست و هنوز هم وابستگیهای اکثر ایرانیان به هویت ملی در جامعه ایرانی متبلور است.

بی توجهی به بخش عمده ای از شواهد تجربی، یکی از عوامل مهمی است که در کم بها دادن به چشم انداز ناسیونالیسم لیبرال در خاورمیانه مؤثر واقع شد. در تعدادی از کشورهای خاورمیانه، در مراحل مشابه از سیر تحولات آنها، پدیده هایی همانند پدیده مصدق تجربه شده است. سعد زغلول در مصر سالهای دهه ۱۹۲۰، رشید عالی در عراق ۱۹۴۱، حکومت شکری القوتلی در سوریه سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۴ و حکومت سنیمن نابلسی در اردن سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۵ هر یک نمونه هایی از تحولات مشابه هستند که تا حدود زیادی به علت دخالت خارجی دچار شکست شدند. با این حال نهضت ترکهای جوان خود یادآور آن است که آسیب پذیری ناسیونالیسم لیبرال در این مرحله از تحولات چشمگیر است و اگر امکان بقا و تداوم آن وجود داشت، امکان ناکامی آن بدون دخالت خارجی نیز بسیار بود. این نکته نیز واضح است که



اگر حکومت مصدق به نحوی جدی آسیب پذیر نبود، به این آسانی نمی توانست در اثر کودتایی که هم طرح و هم اجرای آن بسیار ضعیف بود سقوط کند. شاید مقایسه بین دو مرحله ناسیونالیستی لیبرال در تاریخ معاصر، یعنی دوران ۱۹۱۱-۱۹۰۶ و ۱۹۵۳-۱۹۵۱ ما را در بررسی مبحث فوق یاری دهد. دوران نخست نیز همانند دوره دوم در اثر مداخله خارجی پایان گرفت. بنابر این ناسیونالیستهای لیبرال ایران می توانند به نحوی موجه ادعا کنند که در طول نیمه اول قرن بیستم قدرتهای خارجی مانع از پیروزی آنها شده اند. وانگهی، این دو دوره در مواردی، بمراتب بیش از برانگیختن خشم خارجیان اشتراک دارند. در هر دو دوره پایگاه حمایت اجتماعی نخبگان از نظر کیفی - و البته نه از نظر کمی - مشابه بوده است. سه گروه از آن دو نظام ناسیونالیستی لیبرال حمایت کردند ولی در نزد دو گروه، انگیزه حمایت از این رژیمها آن بود که خودشان به مقامی برسند. تنها برای یکی از گروهها، یعنی گروه روشنفکران فعال و غیرمذهبی بود که ناسیونالیسم و دموکراسی لیبرال هدف محسوب می شد و نه ارزشهای صرف سیاسی و وسیله گونه. محمد مصدق از میان این گروه سوم برخاست و دوران کوتاه مصدق نقطه اوج نفوذ روشنفکران بود.

طبقه متوسط تاجر که در هر دو مرحله در بازار متمرکز بود، دومین پایگاه پشتیبانی رژیم بشمار می رفت. ولی حمایت تجار به منافع آنها مربوط می شد. طبقه متوسط تاجر که بویژه در سالهای قبل از ۱۹۰۶ از امتیازات بازرگانی بیگانگان لطمه دیده و خواستار برخورداری از حق تجارت آزاد و بلامانع در سراسر کشور بود، به حکومتی نیاز داشت که مفاهیم ملی را در نظر بگیرد و در برآوردن نیازهای بازرگانی کوشا باشد. نظامهای ناسیونالیستی لیبرال به تحقق این آرمان کمر بسته بودند ولی در استقرار نظم و ثبات لازم با دشواریهایی روبرو بودند.

روحانیونی که از لحاظ سیاسی فعال بودند، سومین پایگاه پشتیبانی

نخبگان را برای هر دو رژیم تشکیل می دادند. اما در نحوه پشیمانی روحانیت از این دو رژیم تفاوت‌های بسیار بود. برخی از آنان به روشنی ارزشهای لیبرال را فی نفسه قبول داشتند و بر رویهم میان جامعه ایرانی و اسلامی تفاوتی قائل نبودند. از سوی دیگر بعضی از آنان از گرایشهای غیرمذهبی نهفته در ناسیونالیسم و فردگرایی افراطی لیبرالیسم بیمناک بودند. برای آنها هدف از اتحاد با روشنفکران کسب نیروی کافی برای درهم شکستن سلطه قدرتهای امپریالیستی مسیحی بر ایران بود، یعنی تحقق شرایط لازم برای تجدید حیات اسلامی.

البته مایه قدرت ناسیونالیستهای لیبرال در لیبرالیسم آنها نهفته نبود، بلکه در ناسیونالیسم آنان جای داشت. مجموعه ارزشهای تجریدی که لیبرالیسم را تشکیل می دهد، تنها قدرت جلب درصد اندکی از مردم هر کشوری را دارد. ولی در ناسیونالیسم امکان بالقوه جلب توده عظیمی از مردم نهفته است. یکی از آشکارترین الگوهای دوران دگرگونیهای سریع که آن را عصر توسعه یا نوسازی می نامیم، انتقال وابستگی به هویت اولیه از گروههای ابتدائی چون خانواده و قبیله به گروههای بزرگتر چون جماعتهای قومی و ملی و مذهبی است. فرد با احساس شدید همانندی با یک جماعت، از احساس امنیت تعلق به یک گروه برخوردار می شود. این امر نیازهای اجتماعی بسیاری از افراد را برآورده می سازد و به نوبه خود عزم راسخی را در دفاع و بهروزی و عزت آن جماعت و گاهی اوقات کسب عظمت آن، ایجاد می کند. میل به پیشبرد منافع این جماعت، یکی از عوامل مهم تعیین کننده رفتار سیاسی است، رفتاری که به تعریف ما ناسیونالیستی نام گرفته است. گاهی اوقات لیبرالیسم امکان می یابد که در سالهای نخست این فرایند دگرگونیهای سریع، جایی برای خود باز کند. علت این امر این است که رهبران ناسیونالیست در طی این دوران به لیبرالیسم روی آورده اند.

تفاوت مهم این دو مرحله با یکدیگر، در درصد آن بخشی از اهالی کشور

است که از لحاظ سیاسی در هر دو دوره مزبور شرکت داشتند.<sup>۲</sup> در دوره نخست یقیناً بیش از یک تا دو درصد از مردم حضور سیاسی نداشتند و آنها نیز اکثراً در چند شهر مهم مانند تهران یا تبریز متمرکز بودند. در سال ۱۹۵۱ با در نظر گرفتن تیراژ روزنامه‌ها و سطح آموزش و آراء مردم، چنین برمی آید که این گروه به ۱۰ درصد از اهالی کشور افزایش یافته بود. از آنجایی که نظام سنتی کهن در سالهای اولیه قرن حاضر نتوانست مبارزه جویی عناصر هواخواه دگرگونی را در بر گیرد، توان دگرگونی آن در ۱۹۵۱ نیز بسیار اندک بود. در دوران ۱۹۱۱-۱۹۰۶ پایگاه حمایت بسیار محدود عناصر هواخواه دگرگونی، امکان تداوم عمر رژیم مزبور را بسیار بعید می ساخت. در واقع در آن هنگام رژیم کنترل چندانی بر مناطق غیر شهری ایران نداشت. البته پایگاه حمایت رژیم در ۱۹۵۱ بمراتب گسترده‌تر از مورد نخست بود و بدون تردید بخش اعظم کسانی را که حضور سیاسی داشتند در بر می گرفت. ولی باز هم اکثر ایرانیان از صحنه فعالیت‌های سیاسی دور بودند و بخشی از ایران سنتی بی تفاوت ماند. انتخابات آزاد مجلس هفدهم که در ۱۹۵۱ [۱۳۳۰] برگزار شد، بروشنی این موضوع را نشان می دهد. عزم راسخ حکومت مصدق در عدم دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات حتی بدان منجر شد که رهبران سنتی انبوهی از شهروندان از همه جا بی خبر را به پای صندوقهای رأی بیاورند و به افراد مورد نظرشان رأی بدهند. شمارش اولیه آراء دورنمای روشنی از نحوه تحولات کشور ترسیم کرد. در تهران ۹۵ درصد از رأی دهندگان به کاندیداهای هواخواه دگرگونی

(۲) کارل دوپیچ در مورد بسیج و پیدایش مشارکت سیاسی آثار بسیار روشنگرانه‌ای نگاشته است. نگاه کنید به:

Carl Deutsch, *Nationalism and Communication* (Cambridge, Mass., 1966).

و مقاله او و دیگران در:

*Political Community and the North Atlantic Area* (Princeton, 1957).

برای یک نظریه کلاسیک درباره دگرگونی ارزش در فرایند توسعه نگاه کنید به:

Marion J. Levy, *Modernization and the Structure of Society* (Princeton, 1966).



بویژه کاندیداهای جبهه ملی و حزب توده رأی دادند. در تبریز نیز درصد مشابهی مشاهده گردید، البته با این تفاوت که اکثریت آراء به روحانیون هوادار جبهه ملی تعلق داشت. ولی نتایج آراء شهرستانها و مناطق روستایی بیانگر تداوم نفوذ رهبران سنتی کشور بود. از آنجایی که مناطق روستایی شهرها را تحت الشعاع قرار می دادند، کاملاً آشکار بود که با پایان شمارش آراء شکست قطعی در انتظار مصدق است. مصدق برای جلوگیری از این امر، پس از انتخاب تعدادی از کاندیداها که برای تشکیل حد نصاب مقرر رسمیت یافتن مجلس کافی بود، انتخابات را متوقف ساخت. مشکل و محظوری که مصدق با آن روبرو بود آشکار است. رژیم می که به استقرار بنیادهای لیبرال دموکراتیک در ایران کمر بسته بود، تنها از حمایت اقلیتی از مردم برخوردار بود. با اینکه اقلیتی مصمم و پرهیاهو بود، ولی باز هم اقلیت بود. و اکثریت بزرگی از مردم نیز به نحوی انفعالی بر اقتدار رهبران سنتی گردن نهاده بودند که به بنیادهای لیبرال دموکراتیک علاقه ای نداشتند. حال با توجه به این مسائل، آیا واقعاً می توان از دوام چنین رژیمی سخن گفت؟

شواهد و قرائن بسیاری حکایت از این دارد که بمحض به حرکت درآمدن یک فرایند دگرگونیهای سریع، دیگر رهبران سنتی ایران نمی توانند کنترل باثبات خود را اعاده کنند. ولی در فاصله این دو رژیم ناسیونالیستی لیبرال حکومتی وجود داشت که ایران را تحت کنترل باثبات خویش درآورد و توانست حمایت اکثر عناصر هواخواه دگرگونی بویژه بازرگانان و طبقه اداری را جلب کند. این حکومت دیکتاتوری رضاشاه بود که همانند آن دو رژیم ناسیونالیستی لیبرال، دخالت بیگانگان به حیاتش پایان داد. از این رو برای ایرانیان هواخواه دگرگونی، جانشین آشکاری برای یک رژیم ناسیونالیست لیبرال وجود داشت و آن رژیم بود که در مقایسه با نخستین رژیم مشروطه دگرگونیهای بمراتب عمیق تری در جامعه و اقتصاد ایران پدید آورده بود.<sup>۳</sup> پس

(۳) هنوز هم بهترین ارزیابی از دگرگونیهای عصر رضاشاه در کتاب زیر بیان شده است:

از جنگ جهانی دوم، پسر رضاشاه نیز تمایل زیادی به استقرار نظامی مشابه با رژیم پدرش داشت. آیا نمی‌توان چنین عنوان کرد که با توجه به ضعف درونی نیروهای لیبرال دموکرات در این مرحله از تحولات ایران، مردم ایران در نهایت به همین رژیم جانشین روی می‌آوردند و بنا بر این کودتای ۱۹۵۳ فقط این امر را چند صباحی تسریع کرد؟

البته برای این دو پرسش نمی‌توان پاسخهای قطعی یافت، چرا که در حول و حوش اگرها دور می‌زند. با این حال پرسشهای بیهوده‌ای نیستند. این پرسشها تحلیل‌گری را که قصد پاسخگویی به آنها را دارد وادار می‌کند که نیروی ناسیونالیسم را بمثابه یک نیروی تعیین‌کننده رفتار آدمی در این عصر بررسی کند و پاسخ بدست آمده نیز باید در توضیح افول حمایت مردمی از رهبران ناسیونالیست ایران معاصر مفید افتد.

بین نخستین و دومین رژیم ناسیونالیست لیبرال ایران تفاوت عمده دیگری نیز در کار است. در دوره اول از حضور رهبری که بتواند او را دارای «جاذبه مردمی» توصیف کرد، یعنی رهبری که بتواند بیش از هر چیز به صرف کاربرد نمادها، حمایت گسترده و بی‌چون و چرای توده‌ها را جلب کند خبری نیست.

در دوره دوم چنین رهبری در وجود دکتر محمد مصدق پدیدار می‌شود. نمادهایی که وی به نحوی مؤثر بکار گرفت عبارت بودند از نمادهای مربوط به جامعه ملی ایران و حق آن در استقرار یک دولت مستقل، حق پذیرفته شدن آن به عنوان یکی از اعضاء معزز و محترم جامعه بین‌المللی و بالاخره تأمین نیازهای بهروزی آن. جنبه منفی کار او نمادهایی بود که در اشاره به امپریالیسم و ستم بین‌المللی بکار برد. لیبرالیسم مصدق بیشتر در اجتناب او از کاربرد نمادهای منفی از جمله تعصب دینی یا نژادی یا نمادهای حاکی از

→

Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941*, (Stanford, 1966).

عظمت ایران بزرگ آشکار بود تا مساعی وی در بیان مفاهیم لیبرالی به صورت مجموعه‌ای از نمادهای جذاب. برخی از یاران او در جبهه ملی خویشتن داری کمتری در این زمینه بروز دادند.<sup>۴</sup>

بدون تردید ناتوانی دوره نخست مشروطه در ارائه رهبری که از جاذبه مردمی برخوردار باشد، در محدود بودن عناصر فعال سیاسی آن ریشه دارد. توده‌ای در کار نبود که یک رهبر در صدد جلب آن برآید و آن بخش از رهبرانی که توانستند با عناصر نوحاسته شهری ارتباط برقرار کنند، بیشتر روحانی بودند تا ناسیونالیست غیرمذهبی. برعکس، در ۱۹۵۱ تعداد کثیری دانشجوی و عناصر طبقه متوسط و صاحبان مشاغل در صحنه فعالیت‌های سیاسی حضور داشتند. این گروه آمادگی کامل داشت که خود را با تمام وجود در اختیار رهبری قرار دهد که احساس تحقیر ملی و استقلال طلبی آنان را بیان می‌کرد.

پرسش مهمتر آن است که چرا رضاشاه نتوانست به هیچ وجه رهبری مردمی گردد. بویژه آنکه در سالهای آخر حکومتش چنان نسبت به هرگونه اشاره و کنایه درباره ملت ایران و خاندان پهلوی حساسیت یافته بود که حتی عبارتی جسارت‌آمیز در یک نشریه فرانسوی توانست به قطع مناسبات سیاسی منجر شود.<sup>۵</sup> در بررسی رفتار و عملکرد رضاشاه به زحمت می‌توان تشخیص داد که او بین ملت و سلسله خودش وجه تمایزی قائل بود، با این حال کسی نمی‌تواند به راحتی منکر این اصل شود که بستگی شدید رضاشاه به ایران چیزی جز یکی از جلوه‌های ناسیونالیسم بوده باشد. با وجود این او هیچگاه نتوانست مانند مصدق خود را به عنوان مظهر مبارزه ایران در راه عزت و

(۴) در جبهه ملی جریانهای مختلفی وجود داشت بویژه انواع پان ایرانیستها که از بعضی جهات به نهضت‌های فاشیستی اروپا شباهت داشتند.

(۵) برای اطلاع از قطع مناسبات ایران و فرانسه رجوع کنید به:

*United States Foreign Relations, vol. II (1938) pp. 746-7.*



استقلال مطرح سازد. حتی رضاشاه مانند پسرش در سالهای بعد، در به کرسی نشاندن مشروعیت ناسیونالیستی خود با دشواریهای بسیار روبرو بود.

اشاره به آن لحظه حساس از صعود رضاشاه بر اریکه قدرت و در نهایت تخت سلطنت، یعنی نقش اساسی او در کودتای ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] که بسیاری از ایرانیان آن را ساخته و پرداخته انگلیسیها می دانند، توضیح قانع کننده ای نیست.<sup>۶</sup> طی قرن گذشته تصور بر این بوده، و اغلب نیز درست بوده، که عامل خارجی در سیاست ایران و تصمیم گیریهای سیاسی تأثیر بخشیده است. از این رو تقریباً همه ایرانیانی که به نحوی در سیاست نقش مؤثری ایفاء می کردند، هر تمایل ایدئولوژیکی هم که داشتند، سرو کارشان با نمایندگان قدرتهای بیگانه بود؛ امری که در زمینه ای متفاوت با هیچ یک از موازین ناسیونالیستی نمی توانست تطابق داشته باشد. افرادی که از وجهه ناسیونالیستی شناخته شده ای برخوردار بودند آشکارا می توانستند بی آنکه در خطر از دست دادن وجهه خود قرار بگیرند خواستار حمایت خارجی بشوند. من باب مثال در روزهای نخست مشروطیت، حمایت انگلستان طلب گردید و در دوره مصدق حمایت امریکا. هر دوی این موارد نیز به عنوان اقداماتی کاملاً میهن پرستانه مقبول افتاد. تعیین کننده در این میان، سابقه ناسیونالیستی فرد مزبور است. دموکراتهای دوره مشروطیت از نظر ایرانیان هوادار دگرگونی، ناسیونالیستهایی ثابت قدم و رهبران بی چون و چرای پیشرفت بسوی استقلال واقعی ایران جلوه کردند. در واقع آنها و جانشینانشان خود را تنها گروهی می دانستند که شایستگی نام «ناسیونالیست» را داشت و بخش مهمی از عناصر سیاسی جامعه نیز به همین دیده به آنها می نگریستند. طبیعتاً رهبری چون رضاشاه که با آنها از در مخالفت درآمد و در نهایت سرکوبشان ساخت،

(۶) برای اطلاع بیشتر از شمه ای از دانسته های موجود در این باب نگاه کنید به:

Richard Ullman, *Anglo-Soviet Relations, 1917-1921*, vol. 3, *The Anglo-Soviet Accord* (Princeton, 1972).

به عنوان فردی ضد ناسیونالیست تلقی گردید. آنچه در مورد نقش انگلیسیها در به قدرت رساندن او عنوان می شد نیز بخش لازمی از همین تصویر را تشکیل می داد. برعکس، مصدق به دیده یکی از اعضاء دیرینه رهبران ناسیونالیست واقعی نگریسته می شد که برخلاف افرادی چون سید حسن تقی زاده، هیچگاه اصول ناسیونالیستی خود را زیر پا نگذاشت. خلوص ناسیونالیسم مصدق وی را موردی خاص خویش ساخت. بنابر این لیبرالیسم مصدق و خود کامگی رضاشاه نبود که مصدق را از مشروعیت ناسیونالیستی برخوردار و رضاشاه را از آن محروم کرد (رهبران خود کامة ای چون آتاتورک در ترکیه و ناصر در جهان عرب نیز همانند مصدق به عنوان مظهر حرکت به سوی عزت و شرف ملی درآمدند). باید گفت که این مشروعیت ناسیونالیستی مصدق بود که بنیادی شدن لیبرالیسم را در ایران عصر او میسر ساخت.

در ایران کنونی، سخنگویان رژیم اسلامی از «ملی گرایان» ایرانی دقیقاً همان تصویری را دارند که در عصر مصدق از آنها مطرح بود، یعنی جانشینان بلافصل دموکراتهای عصر مشروطیت. هواداران آیت الله خمینی حتی حاضر نیستند آن بخش از ایرانیان مهاجر را که از هواداران پرو پا قرص محمدرضا شاه بودند یا با حکومت او کنار آمده بودند، شایسته عنوان ناسیونالیست هم بدانند. به عقیده آنان شاه عامل قدرتهای ستمگر بود و اطرافیانش نیز کوچکترین اهمیتی برای ایران قائل نبودند. اگر هم بپذیرند که ناسیونالیستها در مقام یک گروه در راه استقلال ملی ایران مبارزه کردند، پذیرشی است توأم با اکراه. حتی می توان گفت که از نظر آیت الله خمینی خیانتی که ناسیونالیستها در حق ملت خود مرتکب شدند از خیانت سلطنت طلبان نیز بیشتر بوده است. سلطنت طلبان از روی طمعکاری و مادیگرایی صرف افرادی حقیر و غیر اصولی هستند که راه خیانت پیمودند. در حالی که ناسیونالیستها آگاهانه عمل می کردند. مخالفت ناسیونالیستها با امپریالیسم غرب سیاسی بود و ریشه در آن داشت که این قدرتهای بزرگ برخلاف اصول ادعائی خویش

عمل می‌کردند. مادام که قدرتهای غربی به اصول مزبور وفادار بودند، همانند تصویری که از امریکای قبل از ۱۹۵۳ در دست بود، تمجید و ستایش ناسیونالیستها از فرهنگ امریکا حد و حصاری نداشت. ناسیونالیسم و لیبرالیسم هر دو زاینده فرهنگ امریکایی-اروپایی هستند. از این رو از نظر هواداران آیت الله خمینی نفی آنها الزامی است.

طرفداران جمهوری اسلامی حتی از عنوان کردن این مطلب که پدیده خمینی شکل دیگری است از ناسیونالیسم - که حتی شکل منحصر به فردی هم نیست - برآشفته می‌شوند و می‌گویند عنوان کردن چنین مطلبی صرفاً بخشی از تلاشهایی است که برای کوچک و بی اهمیت جلوه دادن این مهمترین نهضت عصر حاضر جریان دارد.<sup>۷</sup> نظر به اعتقاد آنها مبنی بر اینکه ناسیونالیسم پدیده‌ای است غیرمذهبی و واژه «غیرمذهبی» به معنای نفی طرح الهی مستتر در قرآن در مورد استقرار یک جامعه فاضله است، این برآشفستگی قابل درک است. وانگهی، در اکثر مطالعاتی که درباره ناسیونالیسم به عمل آورده‌اند، ناسیونالیسم به صورت رژیمهایی مورد بررسی قرار گرفته که اساساً ماهیت غیرروحانی و غیرمذهبی داشته‌اند. بنابر این تلویحاً چنین فرض شده است که ناسیونالیسم اصولاً ماهیت غیرمذهبی دارد. اما این طرز برخورد تحلیلی، خود نمونه‌ای است از تاریخیگری و منجمدسازی موضوع که قابل بحث است. معمولاً تعاریف موجود از ناسیونالیسم بر اساس مفاهیم مأخوذ از تجارب اروپایی استوار شده است و قضاوت در مورد ناسیونالیسم دیگر نقاط نیز به چگونگی تطابق آنها با این مدل اروپایی بستگی دارد. معمولاً چنین عنوان می‌گردد که ناسیونالیستهای جهان سوم ناسیونالیسم خود را از طریق تماس با اروپاییان آموخته‌اند.<sup>۸</sup> در واقع برداشت طرفداران آیت الله خمینی از

(۷) برای اطلاع از مفاد مقاله‌ای که چنین نظریه‌ای را ابراز می‌دارد نگاه کنید به شماره ژوئیه ۱۹۸۵ نشریه کرسنت اینترنشنال.

(۸) برای اطلاع از نظریه‌ای که بر اساس آن ناسیونالیسم به عنوان یک کالای صادراتی هضم نشده



ناسیونالیسم و ناسیونالیستها با برداشت تحلیلی اروپاییان از این موضوع تفاوت چندانی ندارد. برای هر دو آنان ناسیونالیسم مظهر یک بستگی و تعلق ریشه‌ای به یک جماعت قومی است که به صورت دولتی سازمان یافته است که رهبرانش غیر روحانی هستند.<sup>۹</sup>

ولی چنین مفهومی برای توصیف ناسیونالیسم در جهان غیر اروپایی و غیر مسیحی مناسب نیست. تعداد کشورهایی که در خارج از قاره اروپا از چنین یکپارچگی قومی برخوردارند اندک است و در سایر ادیان تفاوت چندان صریحی میان دولت و کلیسا مشهود نیست. ایران یکی از نمونه‌های آشکار است. ایران کشوری است با اقوام مختلف که در دین مردم آن، یعنی اسلام، از این مفهوم دولت و کلیسا خبری نیست. با وجود این ملاحظه می‌شود که در شور و شوق عزت و استقلال‌طلبی ایرانیان احساس تعلقی بیان گردیده که در تعیین رفتار ایرانیان وارد به سیاست، از جمله اکثر روحانیون و اعضای گروه‌های قومی مختلف، نقش مهمی ایفاء کرده است. ریشه جاذبه مردمی مصدق و مشکل مشروعیت دو پادشاه سلسله پهلوی نیز در همین احساس تعلق نهفته است. علاوه بر این آشکار است که در ایجاد واکنش شدیدی که در برابر تجاوز عراق در ۱۹۸۰ به ایران پیش آمد نیز نقش مؤثری داشته است.<sup>۱۰</sup>

اشخاصی که در باره ناسیونالیسم به پژوهش می‌پردازند، از دیرباز متوجه شده‌اند که هنگامی که عناصر متشکله یک جامعه ملی از تنوع زیاد

→ اروپایی توصیف شده است نگاه کنید به:

Elie Kedourie, *Nationalism in Asia and Africa* (Cleveland, 1970).

9) Ernest Gellner, *Nations and Nationalism* (Ithaca, 1983).

در این رساله نظریه ناسیونالیسم به عنوان پدیده‌ای مرتبط با هویت قومی به نحو بسیار خوبی ارائه شده است.

۱۰) برای تلاش گسترده‌تری در جهت تعریف مجدد ناسیونالیسم رجوع کنید به:

Richard W. Cottam, "Nationalism and the Islamic Republic of Iran", *Canadian Review of Studies of Nationalism*, 9.2 (autumn 1982).

برخورد دارند - مطلبی که در مورد ایران صادق است - معمولاً یکی از این عناصر تبدیل به هسته اصلی این جامعه می‌گردد و آن را مشخص می‌سازد. مثلاً در ایالات متحد هسته اصلی این جامعه ملی بسیار متنوع را افراد سفیدپوست و آنگلو ساکسون و پروتستان طبقه متوسط و بالای متوسط تشکیل می‌دهند. در ایران عصر مصدق چنین می‌نمود که طبقه متوسط و بالای متوسط شهری که حضور سیاسی داشتند و به زبان فارسی تکلم می‌کردند و دست کم اسماً مسلمان شیعه بودند این هسته اصلی را تشکیل داده‌اند. اما اعضای بسیاری از سایر گروهها یا حتی تمام گروههای قومی ایرانی در این هسته اصلی شرکت داشتند از جمله اعضای جامعه بسیار مهم آذربایجانی که احتمالاً اکثر سیاستمداران را در بر می‌گرفت.

جامعه ملی چند قومی در نیمکره غربی پدیده‌ای است عادی ولی در نیمکره شرقی امری است نادر. علت این تفاوت در این است که بخش مهمی از جمعیت نیمکره غربی را مهاجران نیمکره شرقی تشکیل می‌دهند که بعد از کریستف کلمب روانه دنیای نو شدند. معمولاً مهاجران گروههای قومی خاص در مناطق جغرافیائی ویژه‌ای گرد می‌آیند ولی تعدادی اندک از این گروهها از آنچنان قدرت کمی برخوردار بودند که بتوانند در صدد ایجاد یک دولت علیحده برای جماعت قومی خود برآیند. همانگونه که در ایالات متحد دیده می‌شود، آنها بیشتر به یک احساس تعلق جدید و شدید به یک جامعه ملی روی می‌آوردند که مجموعه متنوعی از گروههای قومی را در بر می‌گرفت. با گذشت زمان و بویژه از طریق پیوندهای سببی، بستگیهای گروههای قومی رو به کاهش رفت. البته روند این کاهش در مورد گروههای قومی مختلف تفاوت داشت.<sup>۱۱</sup>

(۱۱) در مورد نقطه افول قومیت به عنوان یک کانون هویتی در ایالات متحد هنوز بحثهایی در جریان است. نگاه کنید به:

Nathan Glazer and Daniel P. Moynihan eds., *Ethnicity: Theory and Experience* (Cambridge, Mass., 1975); Michael Novak, *The Rise of the Unmeltable Ethnics* (New York, 1972).

در موارد نادری که جامعه‌های ملی چند قومی در نیمکره غربی وجود دارد، مانند بلژیک، احتمالاً روند ادغام آنها با دشواریهای جدی روبرو خواهد بود. گروههای قومی نیمکره شرقی برخلاف گروههای قومی نیمکره غربی، معمولاً در مناطق جغرافیائی که احتمالاً اکثریت سکنه آن را تشکیل می‌دهند، سابقه حضور دیرینه دارند. شاید اگر از امکانات لازم برخوردار بودند راه جدایی در پیش می‌گرفتند و بر اساس جوامع قومی خود تشکیلات دولتی مستقل را بنیان می‌نهادند. به احتمال قوی تاریخ آنها نیز مشحون از برخوردهای جدی با جوامع قومی مجاور است و اندیشه اتحاد با این اقوام نیز برایشان دلنشین نیست. بنابراین کشورهای که از پایه چند قومی برخوردار بوده‌اند در جهت تبدیل به یک «ملت-دولت» با دشواریهایی روبرو شده‌اند.

در ایران از بدو آغاز فرایند دگرگونیهای سریع، آذربایجانیها یعنی بزرگترین و مهمترین جماعت قومی اقلیت کشور، تعلق شدیدی نسبت به جامعه ملی ایران نشان داده‌اند. با روی آوردن بخش روزافزونی از اهالی ترک زبان کشور به صحنه سیاسی، این گروه نیز تقریباً همانند هموطنان فارسی زبان خود رفتار کردند. تبریز که بعد از تهران مقام دوم را داشت، به کانون ناسیونالیسم ایرانی تبدیل شد. در دوره رضاشاه آذربایجانیها احساس می‌کردند که از لحاظ اقتصادی و سیاسی تا حدودی محروم مانده‌اند. مساعی شوروی در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ برای دامن زدن به نوعی احساسات جدایی خواهانه در میان آذربایجانیها، خود آزمونی بود بر وابستگی ملی آذربایجانیها. نتایج حاصله نشان داد که آن بخش از آذربایجانیهایی که در سالهای دهه ۱۹۴۰ حضور سیاسی داشتند، نسبت به هر دو جماعت ملی ایرانی و جماعت قومی آذربایجانی تعلق خاطری استوار بروز دادند. گذشته از آن، انتخابات ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] بیانگر احساس تعلق شدید آنان به جامعه مسلمان شیعه نیز بود. گرایشهایی که به طرفداری از جبهه ملی در آذربایجان دوره مصدق پدیدار شد با آنچه در مناطق فارسی زبان ایران جریان داشت، مطابقت می‌کرد.



الگوهای اولیه دگرگونی هویتی ضرورتاً بدان معنی نیست که تحولات مراحل بعدی نیز لاجرم بر اساس الگوی مشابهی روی خواهد داد. بسیاری از قرائن نشان می‌دهد که پیروی از الگوی مزبور چندان هم اجتناب‌ناپذیر نیست. بدرفتاری رهبری سیاسی ایران نسبت به آذربایجانیها که به اتهام «تبعیض» منجر شود می‌تواند احساس تعلق خاطر به آذربایجان را تشدید کند و به تضعیف تعلق خاطر به جامعه ملی ایران بینجامد. ولی در زمان مصدق که مدارا و تساهل در کار بود قرائن موجود از جذب و ادغام روزافزون آذربایجان در ملت ایران حکایت داشت. این گرایش تا به آن حد بود که مسلمانهای شیعه ترک زبان ایران بخشی از گروه هسته‌ای کشور تلقی می‌شدند.<sup>۱۲</sup>

در بسیاری از جماعت‌های قومی غیرفارسی زبان ایران، فرایند دگرگونی بمراتب دیرتر از دگرگونیهای گروههای هسته‌ای کشور آغاز شد. اما در دوره مصدق، گرایشهای بسیار متضادی در میان این گروهها جریان یافت. جماعت قومی کرد نمونه‌ای بارز از این امر است. با افزایش سطح حضور سیاسی کردها، برخی از کسانی که تازه پا به صحنه حضور سیاسی گذاشته بودند از نمونه آذربایجان پیروی کردند و با ملت ایران همسانی کامل یافتند. مثلاً می‌توان به کریم سنجابی اشاره کرد که حتی تا زمان انقلاب نیز یکی از شخصیت‌های محترم قدیمی محسوب می‌شد. ولی در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ شورویها همانطور که در آذربایجان مشغول بودند، در کردستان نیز به تشویق و ترغیب گرایشهای جدایی خواهانه دست زدند. بخش قابل توجهی از کردهای سیاسی، که بدون تردید اکثریتی را تشکیل می‌دادند، در اثر القانات شورویها چنین تصور کردند که واقعاً می‌توانند سرنوشت ملی کردها را در دست خود بگیرند و با تمام وجود به حمایت از جمهوری مهاباد برخاستند. البته نیروی

(۱۲) بیان علل تاریخی یگانگی آذربایجان با ناسیونالیسم ایرانی امر دشواری نیست. اما توضیح آنکه چرا ناسیونالیسم آذربایجانی به نحو چشمگیری توسعه نیافت، خود محتاج به بررسی تجربی دقیقی است که بدون برخورداری از یک محیط آزاد پژوهشی میسر نیست.

لازم برای پاسداری از این حکومت نوپا تنها در پی ائتلاف با شخصیت سنت‌گرایی چون ملا مصطفی بارزانی فراهم گردید.<sup>۱۳</sup>

دوران مصدق کوتاه‌تر از آن بود که در مورد جماعت‌های قومی که مراحل اولیه فرایند دگرگونی خود را می‌پیمودند، ولی در عین حال الگویی مشابه الگوی کردها را نشان می‌دادند، خط‌مشی مشخصی شکل گیرد. اعضای چنین جماعت‌هایی که جذب ملت ایران می‌شدند می‌توانستند مقام‌های سیاسی و دولتی احراز نمایند ولی اگر جبهه ملی با تقاضای خودمختاری گروه‌هایی چون ترکمنها و عربها و بلوچها مواجه می‌شد، قطعاً آن را رد می‌کرد. سطح تساهل و مدارای جبهه ملی کافی بود که در مورد مسائلی که به حقوق اولیه انسانها مربوط می‌شد نوعی تفاهم حاصل گردد؛ اما ناسیونالیسم شدید جبهه می‌توانست این نگرانی را پیش آورد که تقاضای خودمختاری به تضعیف ملت ایران بینجامد.

شاید اگر یک رژیم ناسیونالیست لیبرال تداوم می‌یافت گروه‌های قومی گوناگون نیز از نوعی حقوق خودمختاری فرهنگی و سیاسی برخوردار می‌شدند. ولی تمام شواهد و قرائن دال بر آن بود که جماعت ملی می‌توانست از چنان تعلق گسترده اکثریت شهروندان ایرانی برخوردار گردد که یک الگوی رفتاری ناسیونالیستی قوی در سراسر ایران حاکم شود.

حال که به گذشته می‌نگریم آشکار است که مبارزه واقعی که در زمان مصدق در مورد ماهیت ناسیونالیسم ایرانی جریان داشت در حول و حوش مسئله یک جامعه هویتی دور می‌زد که می‌بایست نقطه عطف اساسی ناسیونالیسم را تشکیل بدهد. این نقطه عطف جماعت ملی ایران بود، یا جماعت دینی، یا مخلوطی از هر دو؟ گروهی بویژه در میان ایرانیان

(۱۳) جمهوری مهاباد پدیده‌ای است که باید بمراتب بیش از بررسی‌های موجود مورد توجه و مطالعه قرار گیرد. نگاه کنید به:

William Eagleton, Jr. *The Kurdish Republic of 1946* (London, 1966).

ضدمذهبی و اعضای اقلیتهای غیرمسلمان خواستار تأکید محض بر جماعت ملی بودند و گروهی نیز خواستار تأکید صرف بر جماعت دینی. ولی بر اساس رفتارها چنین مستفاد می شود که این مسئله اصولاً در میان ایرانیانی که حضور فعال سیاسی داشتند مطرح نبوده است. برای آن بخش از افرادی که می توان آنها را در زمره گروه هسته ای جماعت ملی بشمار آورد، یعنی آن بخش از ایرانیان فارسی زبان و ترک زبان شیعه که حضور سیاسی داشتند، بندرت تعارضی بین جماعت ملی و جماعت شیعی احساس می شد. اصولاً دلیلی نداشت که آنها این دو را به صورت یک واحد یگانه در نظر نگیرند. مسلمانهای سنی و حتی بیش از آنها مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان احتمالاً بیشتر نسبت به تعارض بالقوه یا بالفعل با شیعیان احساس آگاهی می کردند و بنابر این می دانستند که در مقایسه با شیعیان، در عضویت آنان در جماعت ملی ایران ابهامات بیشتری در کار است. ولی تعارض واقعی بیشتر در سطح نخبگان سیاسی مطرح بود. گروهی معتقد بودند که روحانیون بایستی در سیاست و حکومت دخالت نداشته باشند و جمعی نیز بر این اعتقاد بودند که روحانیون می بایست نقش ویژه و در نهایت بسیار مهمی در سیاست و حکومت ایفاء کنند.

در روزهای نخست دگرگونیهای سریع، روحانیون هواخواه دگرگونی در مقایسه با متحدان روشنفکر خود از مزایای بیشتری برخوردار بودند. آنها می توانستند گروه کثیری از کارگران و کارمندان مذهبی و بازاریان را مخاطب قرار داده و بسیج نمایند. بسیاری از آنان در مورد اهداف این حرکتها نیز تصور دقیقی در سر نداشتند. این امتیاز هنوز هم در سالهای پس از جنگ دوم در ایران بارز بود.

آیت الله ابوالقاسم کاشانی و مجمع مسلمانان مجاهد می توانستند در اسرع وقت صدها و حتی هزاران تظاهرکننده را به خیابانهای شهر سرازیر کنند. کامیونهای لبریز از افرادی که شعار می دادند و سرو وضع آنها بیانگر منشاء



اجتماعی آنها بود، از صحنه های روزمره دوران مصدق بشمار می رفت. بیشتر اوقات آنها افرادی بودند که مجمع مسلمانان مجاهد برای تظاهرات خیابانی بسیج کرده بود. اما در اوائل دهه ۱۹۵۰ توانایی روحانیون در بسیج توده ها رو به کاهش رفت. گروه های دیگری پا به عرصه وجود گذاشته بودند که به آسانی می شد آنها را به خیابان کشاند: تعداد کثیری از دانش آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشگاه. این گروه که از سر و وضعشان به آسانی قابل تشخیص بودند در دسترس گروه های ناسیونالیست غیرمذهبی یا چپگرا قرار داشتند. آنان برخلاف توده های هوادار کاشانی بسیار سیاسی و مطلع بودند و به اهداف سیاسی خود آگاهی داشتند و بخوبی می توانستند علائق سیاسی خود را پی گرفته خطرات کار را نیز بپذیرند.

این دوران، دوره دگرگونیهای سریع بود و حزب زحمتکشان به رهبری دکتر مظفر بقائی خود نمونه آموزنده ای است از یک گروه سیاسی که در دو دنیای سنتی و تحولات سریع و عمیق بسر می برد. بخشی از هواداران بقائی کارگران کامیون سواری بودند که به صحنه تظاهرات آورده می شدند. بخش دیگر دانشجویان چپگرا و ناسیونالیست بودند. گروه نخست از رهبرانی اطاعت می کردند که نمونه آنان یا حتی در پاره ای موارد خود آنان در میان مجمع مسلمانان مجاهد مشاهده می شدند. گروه دیگر سر به فرمان شعارها و اندیشه های سوسیال دموکراتیک و ناسیونالیستی داشتند و از لحاظ رفتار و سر و وضع ظاهری با هواداران حزب ایران و حزب توده فرق چندانی نداشتند. می توان گفت گروه نخست بیشتر دلبسته به نوعی جماعت دینی و گروه دوم وابسته به یک جماعت ملی بودند. ولی تداوم این رابطه نزدیک خود بیانگر این است که دو جماعت در ذهن طرفداران بقائی یک جماعت واحد بیش نبود: جماعتی ملی و شیعه مذهب.

احتراز مصدق از اقدامی که به اولویت یافتن یکی از چند هویت جماعتی بینجامد خود نشانه ای است از هوش و ذکاوت مصدق به عنوان یک رهبر

مردمی. مصدق بر این اعتقاد بود که نهضتی که او رهبری آن را به عهده داشت باید کماکان به صورت ائتلافی از گروه‌های مختلف که در تلاش برای نیل به استقلال واقعی ایران متحد بودند باقی بماند. در خلال سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ مصدق از چنان جاذبه‌ای در میان اهالی کشور برخوردار بود که هر کس که به مخالفت با او برمی‌خاست وجهه ملی خود را از دست می‌داد. این واقعیت را در مورد احمد قوام مشاهده می‌کنیم که سیاستمداری درخشان او در خلال بحران آذربایجان نقش مهمی در حفظ وحدت و حاکمیت ایران ایفا کرد. آمادگی قوام برای پذیرش نخست‌وزیری ایران پس از عزل مصدق در ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] در ظرف چند روز به ناپودی وجهه او به عنوان یک میهن‌پرست انجامید.

ولی آنچه بیشتر بیانگر تبدیل مصدق به یک شخصیت نمادین ویژه است، سهولت پیروزی او است بر سه تن از رهبران عمده جبهه ملی که علیه او دست به کار شدند: حسین مکی و مظفر بقائی و از همه مهمتر، آیت الله کاشانی. جریان مکی اهمیت چندانی ندارد زیرا وی از پایگاه حمایت مردمی چشمگیری برخوردار نبود. سرنوشت آن دو تن دیگر آموزنده‌تر است.

آسیب‌پذیری بقائی بخاطر شرکت همزمان او در دو دنیای متفاوت بود. بقائی که بیشتر اهل دنیای سران مذهبی و رهبران کارگران فاقد ایدئولوژی بود، پس از ترک مصدق بلافاصله حمایت هواداران سوسیال دموکرات خود را از دست داد. سوسیال دموکراتها به رهبری خلیل ملکی نیروی سوم را تشکیل دادند و جدایی بقائی از مصدق را کم از خیانت نمی‌دانستند.

جدایی کاشانی از صف هواداران مصدق واقعه بسیار مهمی بود زیرا این امر از امکان بالقوه دو قطبی شدن در میان کسانی که حضور سیاسی داشتند برخوردار بود. کاشانی در مقام ریاست مجلس در موقعیت سیاسی مهمی قرار داشت. با این همه نقش دشواری بر عهده او بود. از سویی همانند دوست و همراه خود آیت الله روح الله خمینی بر این اعتقاد بود که نقش روحانیت باید



ارشاد واقعی و نه صوری راه و رسم حکومت ایران باشد، ولی از سوی دیگر مایل بود به رژیم مشروعیّت ببخشد که در آن علماء به همان نقش صوری صرف و نمادین که از قانون اساسی ۱۹۰۶ نشأت می‌گرفت اکتفا کنند.<sup>۱۴</sup> از این رو جدایی کاشانی می‌توانست برای جاذبه مردمی مصدق خطری جدی بشمار آید. ولی مصدق استاد چیره‌دست نمادهای سیاسی، به سهولت از این بحران رست. خطر دو قطبی شدن از قوه به فعل در نیامد. برخی از چهره‌های مهم روحانی به راه کاشانی گام نهادند و کسانی چون آیت‌الله خمینی نیز این جدایی را از مدتها پیش لازم دانسته به آن خوشامد گفتند. ولی اکثر نمایندگان روحانی مجلس مصدق را رها نکردند و بخش مهمی از بازار نیز در کنار او ماند.

در این مرحله می‌توان گفت واقعاً این امکان وجود داشت که نظام ارزشی مورد علاقه مصدق به مبنائی برای یک نظام اصولی متحول در ایران تبدیل گردد. مصدق در میان بسیاری از ایرانیان سیاسی آنچنان حس اعتماد شخصی برانگیخته بود که حاضر بودند بنیادهایی را که او در دست احداث داشت بپذیرند. از این مهم‌تر تأثیر کسانی بود که به نحوی روزافزون در راه ورود به سیستم سیاسی گام نهاده بودند. در این مرحله، این گروه کثیر که تازه به آگاهی سیاسی دست می‌یافتند بیشتر از میان اقشار پایین طبقه متوسط و اقشار پایین شهرنشینان بودند. یکی از اشراف و اعضاء قشر روشنفکر نمی‌توانست رهبر طبیعی این عده باشد. ولی مصدق به مقامی فوق هرگونه گروه اجتماعی خاص دست یافته بود. وی در میان ایرانیان به عنوان رهبری که می‌توانست کشور خود را در نبرد با قدرتهای حاکم بر ایران رهبری کند، چهره‌ای پذیرفته شده بود. مقام او به عنوان مظهر خواسته‌های ایران در جهت نیل به شرف و

14) Yann Richard, "Ayatollah Khashani: precursor of the Islamic Republic?", in *Religion and Politics in Iran*, ed. Nikki Keddie (New Haven, Conn., 1983); Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-state Relations in the Pahlavi Period* (Albany, 1980).



عزت ملی مبنای ادعای رهبری او بود.

ناظران غربی ذر ارزیابی خود از حکومتی که پایه های قدرتش بر چنین توانایی ماهرانه ای در کاربرد نمادهای جذاب استوار بود، قدرت تداوم و استمرار آن را به نحوی فاحش دست کم گرفتند. این اشتباه، یک نسل و نیم بعد، یعنی در ایام زمامداری دومین رژیم مردمی ایران نیز تکرار گردید. علت این اشتباه آن است که چنین فرض می شود که یک حکومت باید به سرعت در صدد رفع نیازها و خواسته های مادی ملتش برآید وگرنه جاذبه خود را از دست می دهد. محمدرضا پهلوی نشان داد که عکس این موضوع نیز صادق است. اگر رژیمی نتواند برای اعمال کنترل خود به نحوی موفق نمادهای جذاب را بکار گیرد، ولی در برآوردن نیازها و خواسته های مادی مردم توفیق یابد می تواند از ثبات درازمدتی برخوردار گردد. با وجود این هر دو این رژیمها آسیب پذیر هستند و قاعدتاً برای کاهش این آسیب پذیری باید اقدامی به عمل آورند. این مشکل بویژه برای مصدق مطرح بود که لیبرالیسم او مانع از ایجاد یک نظام مقتدر سرکوبگر گردید که در تداوم حاکمیت به او یاری دهد. با این همه ناتوانی مصدق در امور اقتصادی نبود که به سقوط وی منجر گردید، بلکه بر اثر کودتایی ساقط شد که امریکاییها و انگلیسیها نقش مهمی در آن داشتند. چنین می نمود که مصدق و یارانش می توانند این بخش از نیروهای جدید سیاسی را در جهت پذیرش ناسیونالیسم ایرانی و حتی دموکراسی لیبرال رهنمون گردند. بنابراین در اینکه رژیم او را کسانی ساقط کردند که خود را رهبران «جهان آزاد» می خواندند، طنزی گزنده نهفته است.

چنین می نماید که پدیده ای که می توان آن را «ضرورت امپریالیستی» نامید، امریکاییها را به دخالت در سرنگونی مصدق برانگیخت. تبلیغات حزب توده بویژه در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ مصدق را به عنوان ابزار و حتی عامل مستقیم ایالات متحد امریکا ترسیم می کرد. صداقت اینگونه تبلیغات هر چه هم باشد، تردیدی نیست که بسیاری از اعضاء جبهه ملی ایالات متحد را به

عنوان یک قدرت غربی می‌نگریستند که تا حدودی نسبت به ناسیونالیسم لیبرال ایران هم‌دلی دارد. این نظریه چندان هم بی‌اساس نبود. اسناد دیپلوماتیک امریکا در طول جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن، نشانه‌هایی از هم‌دلی نسبت به تمایلات و خواسته‌های ناسیونالیستی ایرانیان و اشاراتی به مداخلات ناروای انگلیسیها و شورویها در حق ایران دارد.<sup>۱۵</sup> علاوه بر این در اسناد مزبور بکرات از «لیبرال»‌های ایرانی ستایش شده و این نظریه به چشم می‌خورد که بهترین راه تأمین منافع ملی ایران، استقرار یک حکومت لیبرال دموکرات است. البته هرگز روشن نشده که منظور از این لیبرال‌های ایرانی دقیقاً چه کسانی هستند ولی به ظن قوی از اشارات مزبور چنین برمی‌آید که منظور جناح لیبرال نخبگان هیئت حاکمه سنتی، یعنی افرادی چون احمد قوام است.<sup>۱۶</sup> البته در هیچ یک از اسناد منتشر شده مربوط به سالهای پیش از ۱۹۵۱، مطلبی که به یک تحلیل کامل از نهضت ملی و نقش استثنائی مصدق شباهت داشته باشد، دیده نمی‌شود.<sup>۱۷</sup>

ولی آیا این چنین موضعی همان نظریه‌های سست یک حکومت غیر-درگیر بود که بمحض مطرح شدن منافع مهمی در ایران به سادگی به دست فراموشی سپرده شدند؟ قراین و شواهد موجود که چنین حکایت می‌کنند. در روزهای نخست انقلاب ۱۹۰۶ ایران نیز نمایندگان سیاسی انگلستان در این کشور نظریه‌های مشابهی ابراز می‌داشتند.<sup>۱۸</sup> اما این نظریه‌ها در عرض یک سال به دست فراموشی سپرده شد. توضیح این تغییر موضع امریکاییها و

(۱۵) مثلاً نگاه کنید به:

*United States Foreign Relations*, vol. VI (1945) p. 501.

16) *Ibid.*, vol. V (1947) p. 998.

17) *Ibid.*, vol. V (1950) p. 501.

این گزارش شامل شرح نظریات شاه درباره مصدق است بدون هیچ گونه اظهار نظر جدی سفارت امریکا در تهران.

18) *State Papers*, 1909, Persia, No. 1, the February 27, 1907 Statement of Sir Cecil Spring-Rice.

انگلیسیها کار آسانی است. نهضت ناسیونالیستی لیبرال سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۵۱ آن چنان هرج و مرجی در ایران بوجود آورد که آنچه انگلیسیها و امریکاییها بعدها منافع استراتژیکی خود تلقی می‌کردند به مخاطره افتاد. به عقیده ایالات متحد و انگلستان بهترین راه تأمین منافع مزبور در ثبات ایران نهفته بود. هرج و مرج تنها در جهت منافع قدرت رقیب یعنی روسیه تزاری برای انگلیسیها و روسیه شوروی برای امریکاییها بود.

مقامات این دو دولت در رویارویی با خطر آشکاری که در اثر اقدامات عوامل دگرگونی داخلی منافعشان را تهدید می‌کرد، دقیقاً همان سیاستی را پیشه ساختند که فریتس هایدلر با فرضیه توازن روانی اش انتظار داشت در پیش بگیرند.<sup>۱۹</sup> آنچه اساساً تصویری ملاطفت‌آمیز و پیچیده و بالنسبه عاری از حب و بغض از این حکومت جدید بود، در بوتۀ اجمال قرار گرفت و به جای آن دولتها و نهضتهایی تصویر گردید که منافع مردم سرنگونی آنها را ایجاب می‌کرد. این دیدگاه نوین که دیدگاهی ساده و نزدیک به برداشتی قالبی بود، ریشه در تحقیر فرهنگ بومی داشت.<sup>۲۰</sup> این برداشتهای قالبی که انگلیسیها در ۱۹۱۱ و امریکاییها در ۱۹۵۳ بدان متوسل شدند بطور کلی از الگوهای مشابهی پیروی می‌کند. بر اساس این برداشتها نخبگان سیاسی در اشکالی متضاد و متعارض تصویر می‌شوند. بخش همکاری‌کننده نخبگان که معمولاً در میان عناصر سنتی جامعه جای دارند، به دیده موافق نگریسته شده و تحت عناوینی چون «میانه رو» و «معتدل» و یا به آن صورت که در مراحل اولیه مورد

19) Fritz Heider, *The Psychology of Interpersonal Relations* (New York, 1958).

این کتاب تحقیق بسیار روشنگرانه‌ای در مورد فرضیه توازن روانی ارائه داده که نظریه همسازی شناختی بر اساس آن استوار است.

۲۰) برای آگاهی بیشتر از نظریه فاصله فرهنگی، بمشابه علل تعیین‌کننده گرایشهای ادراکی نگاه کنید به:

Richard W. Cottam, *Foreign Policy Motivation* (Pittsburgh, 1977).



استعمال داشت «جنتلمن شرقی غربگرا» یا WOG توصیف می شوند. هواخواهان دگرگونیهای سریع، و بنابراین کسانی که منافع امپراتوری را تهدید می کنند، «آشوبگر» و «عوامفریب» و «متعصب» نامیده می شوند. توده مردم نیز اغلب «رشدنیافته» و «کودک گونه» توصیف می شوند و اگر به شور و هیجان آمده باشند - که غالباً به تحریک شهروندان خوب دولت ناصح است - «وحشی» و «بربر» نام می گیرند. رهبرانی از قبیل مصدق که داعیه اندیشه های لیبرال دارند نیز اصلاً به حساب نمی آیند و فاقد فهم و شعور کافی برای درک چنین مطالبی تلقی می گردند. تامس شلینگ اقتصاددان معروف هاروارد و نظریه پرداز زدوبندهای جنگ سرد، توجه خاص و آشکاری به مصدق داشت و او را از دیدگاه قالبی مذکور می نگریست. وی دریکی از کتابهایش از مصدق به عنوان کودکی یاد می کند که بهترین راه کنار آمدن با او، استفاده از روانشناسی کودک است.<sup>۲۱</sup> و در کتابی دیگر او را به جانور دست آموزی که در آپارتمان ادرار می کند و درمان ناپذیر است تشبیه می کند.<sup>۲۲</sup> در کلیه این تحلیلها اصولاً طبقه متوسط محلی از اعراب ندارد و هیچ گونه افکار عمومی مطرح نیست. توده عوام «نژادهای پست تر» مانند کودکان، فقط در قبال کاربرد محکم و پیگیر و در عین حال ملایم زور، واکنش مناسب نشان می دهند.<sup>۲۳</sup>

چرا مقامات امریکایی حاضر شدند برای سرنگونی مصدق، عامل استقرار بنیادهای دموکراتیک لیبرال در کشور و مظهر خواسته های ملتش در راه نیل به استقلال و عزت ملی، با راستگرایان ایرانی و سازمان «ام آی ۶» بریتانیا همکاری کنند؟ البته پاسخ به این سؤال این است که امریکاییها هیچگاه

21) Thomas Schelling, *The Strategy of Conflict* (New York, 1969) p. 13.

22) Thomas Schelling, *Arms and Influence* (New Haven, Conn., 1966) p.38.

۲۳) جان هابسون به طعنه از رواج واژه «نژادهای پست تر» در میان امپریالیست مسلکها یاد می کند. نگاه کنید به:

John A. Hobson, *Imperialism: a Study* (London, 1902).

چنین تصمیمی اتخاذ نکردند. درست است که دست بکار توطئه شدند ولی هدف آنها سرنگونی آشوبگر عوامفریبی بود که توده عوام رشدنیافته را در جهتی هدایت می‌کرد که فقط شانس خرابکاری شوروی را در ایران افزایش می‌داد. این تصمیم از دیدگاه کسانی که آن را اتخاذ کردند، تصمیمی جسورانه و شجاعت‌آمیز بود و به شوروی نشان داد که امریکاییها مصمم‌اند اجازه تخطی به آنها ندهند.<sup>۲۴</sup> امریکاییانی مانند هنری گریدی و دین آچسون که مصدق را به دیده یک رهبر نمادین ناسیونالیست می‌نگریستند، با سرنگونی او مخالف بودند.<sup>۲۵</sup>

ایالات متحد آمریکا و انگلستان امیدوار بودند که اثری از دخالت آنها در کودتا باقی نماند. ولی این امیدواری آنان تنها در مورد ملتهای خودشان مصداق پیدا کرد که حتی لیبرالهایشان نیز تا یک نسل بعد ترجیح دادند که منکر هرگونه مسؤولیتی در سرنگونی مصدق باشند. البته دخالت خارجی بر تمام ایرانیان سیاسی یا دست کم بر اکثر آنان آشکار بود. در واقع بسیاری از ایرانیان کودتا را به عنوان نمونه درخشانی از کاربرد «دست پنهانی» آمریکا و انگلیس تلقی کردند. ولی در واقع همین فقدان هرگونه عملیات «درخشان» بود که دست آمریکا و انگلیس را به نحوی گسترده رو کرد. طرح اولیه کودتا در ۱۶ اوت ۱۹۵۳ [۲۵ مرداد ۱۳۳۲] با شکست روبرو شد. در طول سه روز

(۲۴) برای آگاهی از تصویری که کودتاگران از مصدق در ذهن داشتند نگاه کنید به:

Kermit Roosevelt, *Counter Coup: the Struggle for Control of Iran* (New York, 1979).

(این کتاب تحت عنوان «کودتا در کودتا» به زبان فارسی ترجمه شده است. — م.)

(۲۵) هنری گریدی با ایراد سخترانیهها و نگارش چندین مقاله مخالفت امریکاییها با نهضت ملی ایران را به عنوان یک اشتباه تاریخی محکوم ساخت. برای مثال نگاه کنید به:

*New York Times*, 18 October 1952, 5.5.

برای آگاهی از نظریات دین آچسون رجوع کنید به:

Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York, 1969).

بعدی عملیاتی بر ضد مصدق صورت گرفت که عملاً حالت آشکار داشت.<sup>۲۶</sup> اهمیت این نکته فقط به تأثیر دلالت کنترل و هدایت خارجی بر ادعای مشروعیت شاه و نخست‌وزیرش فضل‌الله زاهدی محدود نمی‌شد، بلکه دامنگیر بقائی و کاشانی نیز می‌گشت که در ماه‌های آخر حکومت مصدق نقش مهمی در تضعیف او ایفاء کردند. چگونه اشخاصی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در سرنگونی مظهر شرف و عزت ملی ایرانیان با انگلیس‌های منفور و در نهایت با امریکایی‌های ساده لوح همکاری کرده بودند، می‌توانستند خود را در زمره ناسیونالیست‌های ایرانی معرفی کنند؟

می‌توان چنین استدلال کرد که اعتقاد به مقصر بودن کاشانی مانع از ایجاد هرگونه تغییری در پایگاه هویت جماعتی ناسیونالیست‌های ایرانی گردید. کودتای ۲۸ مرداد این امکان را که مصدق و یارانش بتوانند به عنوان عامل اجتماعی کردن بخشی از ایرانیان که در فرایند یک بیداری سریع سیاسی بودند دخیل گردند بسیار کاهش داد. اشخاصی که بعد از کودتا به فعالیت زیرزمینی پرداختند در دسترسی به کسانی که تازه سیاسی می‌شدند با دشواری‌هایی روبرو بودند. اما رقبای روسی آنان نیز دشواری‌های جدی‌تری داشتند. شاه و حکومتش همچنان بار سنگین و سمج‌خاطره‌نحوه به حکومت رسیدن خود را بر دوش داشتند، هر چند این خاطره به تدریج رنگ باخته بود. افزون بر این نفوذ ملاکان تا ۱۹۵۹ [۱۳۳۸] هنوز در حکومت محسوس بود ولی این متحدان شاه نه علاقه‌ای به برقراری ارتباط با این گروه‌های تازه سیاسی شده داشتند و نه اصولاً جذابیتی برای آنها قائل بودند. کاشانی، تنها چهره روحانی که از قابلیت مردمی برخوردار بود و می‌توانست در پایگاه اجتماعی ناسیونالیسم ایرانی دگرگونی ایجاد کند نیز همواره با یاران نزدیکش

(۲۶) کنت لاو به عنوان خبرنگار نیویورک تایمز که هیچ ارتباطی با «سیا» و دولت امریکا نداشت، در شرح منتشرنشده‌ای از تجارب خود در این سه روز، ماهیت آشکار فعالیت‌های سفارت و از جمله رهنمودهای لوی هندرسون سفیر ایالات متحد را توصیف می‌کند.



بخاطر نقشی که خواسته یا ناخواسته در سرنگونی مصدق ایفاء کرده بود اعتبار خود را ضایع کرده. از این رو پیروان مصدق با اینکه بطور زیرزمینی فعالیت می‌کردند، هنوز هم برای ایفای این نقش اجتماعی بهترین موقعیت را دارا بودند.

با این حال توازن بین مصدقیها نیز رو به دگرگونی بود. شاه در دهه ۱۹۵۰ حاضر شد به توصیه ابوالحسن ابتهاج افراد لایق و کاردان را به رغم تمایلات آشکاری که بعضی از آنان نسبت به جبهه ملی داشتند در دستگاه اداری کشور بویژه در سازمان برنامه استخدام کند. این تصمیم باعث شد که فرایند جذب و ادغام متخصصان جوان و حرفه‌ای برای تشکیل مبانی تکنوکراتیک رژیم شاه آغاز گردد. این عده که تا حدود زیادی به علت پربها دادن به قدرت نیروهای بیگانه، رژیم را در موقعیتی مستحکم می‌پنداشتند و امکان احراز پست و مقامهای پرنفوذ نیز آنان را به وسوسه انداخته بود، بر رویهم جذب رژیم شدند. این اقدام باعث گردید که بخش غیرمذهبی نهضت ملی در میان نسل جدید ایرانیان از یک پایگاه حمایت اولیه محروم شود. بخش مذهبی تر نهضت ملی که نخست «نهضت مقاومت ملی» نام داشت و مهدی بازرگان و آیت الله محمود طالقانی رهبری آن را برعهده داشتند، به عنوان نیرویی که بین نیروهای هوادار مصدق از قابلیت و پویایی بیشتری برخوردار بود، پا به میدان نهاد. بین این دو گروه رقابت و بدگمانی متقابلی بوجود آمد اما خواسته‌هایشان مشترک بود و هر دو تلویحاً همان پایگاه هویت اجتماعی را در نظر داشتند که برای جبهه ملی در دوره مصدق مطرح بود. با این همه در جهان بینی گروههایی که از مشروعیت ملی برخوردار بودند، گرایشی به سوی گریز از غیرمذهبی بودن بوجود آمد.

در شورشهای ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] امکان شگرفی در جهت تغییر و دگرگونی ترکیب هویت جماعتی اولیه پدیدار شد. شورش مزبور در حدود شش ماه پس از پیروزی آسان و تقریباً کامل شاه بر مصدقیها صورت گرفت.

در طول سال ۱۹۶۱ [۱۳۴۰] مصدقیها آشکارا در انتظار بازگشت به مسند قدرت بودند. آنان نه تنها به مصالحه با نخست وزیرانی که در این هنگام بر سر کار بودند، یعنی علی امینی و اسدالله علم تمایل چندانی نشان ندادند، بلکه بر ضد نقشی که مذهب می توانست در یک نظام نوین لیبرالی ایفا کند - یعنی مذهبی که از بار ناسیونالیستی مشابهی برخوردار بود - شدیداً به تعارض پرداختند. اما شاه در ژانویه ۱۹۶۳ [بهمن ۱۳۴۱] ضربه اش را وارد آورد و قدرت نیروی سرکوبگر خود را نشان داد و تمام رهبران جبهه ملی را بازداشت کرد. رفراندوم آوریل شاه که بر اساس آن توانست ۹۹ درصد آراء مردم را به نفع «انقلاب سفید» خودش کسب کند، نشانه آغاز حکومت مطلقه و خودکامگی در ایران بود. ولی آزمون واقعی نیروهای امنیتی شاه در ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] پیش آمد و مدتی نیز چنین می نمود که پیروزی آنان چندان هم محرز نیست.<sup>۲۷</sup>

وقایع ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] بیانگر جهت یابی نیروهای دگرگونی ایران در پانزده سال بعد بود. نخست آنکه نشان داد به احتمال قوی رهبران روحانی که بیشتر به خط فکری کاشانی نزدیک بودند تا مصدق، نقش عوامل اولیه اجتماعی کردن سیاسی ایرانیانی را عهده دار خواهند بود که تازه قدم به عرصه مشارکت سیاسی نهاده بودند. از این رو پیدایش رهبری چون آیت الله روح الله خمینی که از قابلیت مردمی آشکاری برخوردار بود، یک تحول بسیار مهم شمرده می شد. آیت الله خمینی برخلاف مصدق می توانست خواسته های این بخش نوپای سیاسی شده مردم را برای بهبود شرایط مادی زندگی و احترام بیشتر معنوی در محیط اجتماعی ایران بیان دارد.<sup>۲۸</sup> به همان نحو که

(۲۷) دوره ۱۹۶۳-۱۹۶۰ (۱۳۴۲-۱۳۳۹) یکی از ادوار تاریخ معاصر ایران است که درست بررسی نشده است. مقایسه این دوره با دوران ۱۹۷۷-۱۹۷۹ (۱۳۵۷-۱۳۵۶) می تواند در آگاهی از شیوه عملکرد شاه بسیار مفید افتد.

(۲۸) برای آگاهی از یک نمونه از تعمیم مفهوم بسیج توده ای در ایران انقلابی رجوع کنید به:

Jerrold D. Green, *Revolution in Iran: the Politics of Countermobilization* (New York, 1982).

پیروان مصدق لیبرالیسم او را می پذیرفتند، پیروان آیت الله خمینی نیز ایدئولوژی او را که لز نظر برنامه ای بسیار مبهم و انتزاعی بود، قبول داشتند. هر دو این موارد بیانگر اعتماد گسترده به رهبر و پذیرش بی چون و چرای ایدئولوژی او بشمار می رود.

دوم آنکه هواداران غیرمذهبی مصدق دسترسی به این توده تازه سیاسی شده را دشوار یافتند و در واقع چندان علاقه ای هم به دستیابی به آنان نداشتند. وقایع ژوئن به نحوی نامنتظر آنها را غافلگیر کرد و برای تماس با اشخاصی که رهبری این وقایع را به عهده داشتند تلاشی نمودند. از میان این گروههای نوخاسته هیچ گونه کادر رهبری شکل نگرفت و این امر، هم بیانگر گرایش شدیدی بود که صاحبان حرفه ها و پیشه وران - یعنی طبیعی ترین پایگاه پشتیبانی گروه مزبور - نسبت به سازش و تطابق در پیش گرفتند و هم از عواملی بود که به این گرایش دامن زد. جوانان غیرمذهبی و ناسیونالیست مآب و غیرسازشکار نیز از جبهه ملی قطع امید کردند و به چپ روی آوردند.

سوم آنکه استراتژی مهدی بازرگان و سازمان او که اینک «نهضت آزادی» خوانده می شد تا حدودی در پیشگیری از فرآیند قطبی شدن پایگاه حمایت اجتماعی مؤثر افتاد. پای بندی بازرگان به ارزشهای لیبرال در موارد دشوار متعددی آشکار شد. احتراز او از قضاوت های دور از انصاف حتی نسبت به سرسخت ترین مخالفانش، مانند شاه، بیانگر احترامی بود که برای آزادیهای فردی قائل بود. با این همه در دفاع از نظریاتش نیز شهامت فوق العاده ای داشت. وی اعتقادات عمیق مذهبی داشت و اسلام او نیز با ارزشهای لیبرالی اش سازگار بود. پس از آنکه بازرگان در مقام اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی نتوانست به اهداف خود تحقق بخشد، بسیاری او را به عنوان فردی ضعیف و بی خاصیت و فاقد هرگونه جهت استراتژیک ارزیابی کردند. بررسی این قضاوت تند از حوصله این مقاله خارج است. ولی تذکر این نکته مهم است که استراتژی بازرگان بر این باور استوار بود که تمام کسانی که



خواهان دگرگونیهای عمیق هستند - به استثنای انقلابیون چپگرا - باید با یکدیگر از در اتحاد درآیند.<sup>۲۹</sup> «نهضت آزادی» بازرگان گروههای مختلفی را با ایدئولوژیهای گوناگون دربر گرفته بود که به علت نفوذ بیگانگان در کشور و بی توجهی به خواسته های عدالت اجتماعی - که بویژه در میان تهیدستان شهری که روبه سیاسی شدن گام می نهادند مطرح بود - در مخالفت با دیکتاتوری شاه متحد بودند. همکاری او با لیبرالهای غیرمذهبی همکاری صادقانه بود، زیرا آنها از پایگاه حمایتی چشمگیری برخوردار نبودند و در موقعیت چندان استواری نیز قرار نداشتند؛ حساسیتی که بازرگان در تشخیص اهمیت شخص آیت الله خمینی برای هرگونه مبارزه بمنظور پایان دادن به دیکتاتوری شاهانه نشان داد، بیانگر ذکاوت سیاسی اوست. بازرگان و یارانش برخلاف رهبران سیاسی غیرمذهبی مخالف در ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲]، بی درنگ با آیت الله خمینی اعلام همبستگی کردند. وی هنگامی که آیت الله خمینی در تبعید بسر می برد، تماس نزدیک خود را با او حفظ کرد. دست پروردگان بازرگان چون ابراهیم یزدی از نزدیکترین مشاوران سیاسی آیت الله خمینی بودند.

تردید نیست که طرز تفکر آیت الله خمینی و اطرافیان نزدیک او رفته رفته جنبه ضدناسیونالیستی به خود گرفته است. اما آنان ناسیونالیستهایی را محکوم می کنند که وارثان بلافصل روشنفکری دموکراتهای ۱۹۱۱-۱۹۰۶ و عناصر غیرمذهبی جبهه ملی هستند. به عقیده آیت الله خمینی این ناسیونالیستها به فرهنگی که آنان را در دامان خویش پرورانده، فرهنگی ملهم از اسلام، پشت کرده و فرهنگ بی خدای اروپایی را در بست پذیرفته اند. بنابر این تبعید آنان از جامعه زادگاهشان امری است خودخواسته، و این که جسماً در ایران یا

(۲۹) برای آگاهی از یک تصویر فراگیر و جالب از جنبش چپ در ایران رجوع کنید به:

Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, 1982).

هنوز رابطه چپگرایان و نهضت ملی بدرستی بررسی نشده است.

خارج از ایران زندگی کنند تفاوتی در ماهیت امر نمی دهد. با این برداشت از نظر آیت الله خمینی ناسیونالیستها جامعه ای بیگانه از خود را پذیرا شده اند، اما برای آیت الله خمینی، جامعه ای که آنها نفی کرده اند نه جامعه ملی ایرانی است و نه جامعه فارسی زبان و نه جامعه نژاد آریایی. آیت الله خمینی برای هیچ یک از این موارد اهمیت چندانی قائل نیست. به نظر او ناسیونالیستها «امت» یا جامعه اسلامی را نفی کرده اند. تردیدی نیست که در یک تحلیل دقیق از بیانات آیت الله خمینی در مورد وابستگی هویتی، دوگانگیهایی آشکار خواهد شد. در پاره ای موارد چنین می نماید که نسبت به جامعه ملی ایران احساس تعلق نشان می دهد.<sup>۳۰</sup> اما در اکثر موارد در اندیشه های او استمراری اساسی مشهود است و از شناخت بستگی و تعلق به جماعت های قومی یا نژادی یا ملی به عنوان عامل تعیین کننده رفتار، نشانی به چشم نمی خورد. به عنوان مثال چنین می نماید که او واقعاً بر موضوع تعلق جماعت قومی کُرد اهمیت قایل نیست و منکر آن است که تقاضای خودمختاری کردها از ناسیونالیسم کُرد نشأت یافته که به نوبه خود بر جماعت خویش مبتنی است.<sup>۳۱</sup> بلکه وی بهره برداری موفقیت آمیزی از اختلافات بین تشیع و تسنن را موجب شورش کردها می داند. در مورد بلوچها نیز می توان به نتیجه مشابهی رسید. علاوه بر این چنین می نماید که در مورد

(۳۰) برای آگاهی از یکی از نمونه های این نظریه، رجوع کنید به سخنرانی آیت الله خمینی خطاب به ائمه جمعه در حسینیه جماران در ۶ مه ۱۹۸۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۴) که آمیزه ای است از اشارات گوناگون به ایران و اسلام، و بیانگر نوعی تعلق هویتی به ایران است که در مقایسه با اسلام از شدت و حدت کمتری برخوردار است.

Tehran Domestic Service in *FBIS* 8.088 (7 May 1985), South Asia.

(۳۱) رئیس جمهور خامنه ای نیز در ۷ مه ۱۹۸۵ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۴) در تعمیم و گسترش موضوعی که آیت الله خمینی در ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) عنوان کرد، اظهار داشت که شورش کردها ساخته و پرداخته کسانی است که بخاطر منافع خود به آتش اختلافات شیعه و سنی دامن می زنند.

Tehran Domestic Service, *FBIS* 8.089 (8 May 1985), South Asia.

نقشی که ناسیونالیسم عرب در تداوم جنگ ایران و عراق دارد نیز درک روشنی در کار نباشد.

ناسیونالیسم به شکلی که در سطور فوق توصیف گردید، پدیده‌ای است که به هنگام بروز همانندسازی شدید گروهی از مردم با جماعتی پیش می‌آید که باید به صورت یک دولت سازمان یابد. رفتار ناسیونالیستی رفتاری است که از توجه شدید به هویت جماعتی ناشی می‌گردد. اینگونه رفتارها هنگامی پیش می‌آید که جماعت مورد بحث ملی، قومی، دینی، نژادی، یا ترکیبی از آنهاست. از این رو هنگامی که حجة الاسلام علی خامنه‌ای رئیس جمهوری ایران در یکی از سخنرانیهای اخیر خود گفت که استقرار یک دولت بزرگ اسلامی بر اساس جماعت اسلامی جهان از امکان عملی برخوردار است<sup>۳۲</sup>، مطمئناً می‌توان انتظار داشت که این دولت بزرگ اسلامی رفتاری ناسیونالیستی در پیش بگیرد. البته حجة الاسلام خامنه‌ای چنین برداشتی نخواهد داشت زیرا از نظر او و آیت الله خمینی ناسیونالیسم مترادف است با غیرمذهبی بودن و هر دوی آنها آن را مکروه می‌شمارند.

این نکته نیز روشن است که از نظر آیت الله خمینی اسلام مبنای جامعه را تشکیل می‌دهد. اداره کنندگان رژیم او نیز، دست کم در حرف، این موضع را کاملاً قبول دارند. با این حال بسیاری از ایرانیان واقعاً مذهبی از جمله مهدی بازرگان و دیگر پیروان «نهضت آزادی» به فلسفه اسلامی و لیبرالیسم و جامعه اسلامی و جامعه ملی ایران تعلق خاطر دارند. در واقع چنین می‌نماید که جامعه مورد حمایت بازرگان همان جامعه ملی ایران است و هسته مرکزی آن را شیعیان فارسی زبان و ترک زبان تشکیل می‌دهند.

پرسش بسیار مهمی که باید در پیش بینی و درک رفتار ایرانیان بدان پاسخ

(۳۲) رئیس جمهور خامنه‌ای در خلال ماههای اخیر به نحوی صریح بر این مطلب تأکید کرده است. به عنوان مثال رجوع کنید به خطبه نماز جمعه او:

Tehran International Service in Arabic, *FBIS* 8.130 (5 July 1985), South Asia.



داده شود آن است که بطور کلی ایرانیان و بویژه هواداران آیت الله خمینی اصولاً در قبال کدامیک از این هویت‌های اجتماعی احساس تعلق بیشتری نشان خواهند داد: جامعه اسلامی آیت الله خمینی یا مواردی که در فوق نام برده شد؟ احتمالاً با انتظارات روزافزون حکومت آیت الله خمینی از ایشان و فداکاری مردم در جهت دستیابی به یک جماعت گسترده اسلامی یا «امت» پاسخ این پرسش معلوم خواهد شد. آیا ایرانیان حاضر خواهند بود بخاطر یک جماعت اسلامی خارج از مرزهایشان جان خود را بخطر بیندازند و امکانات خود را فدا کنند؟ آیا آیت الله خمینی و حکومت او می‌توانند برای تلاشهایی که مستلزم فداکاری بسیار برای رهایی قسمت عرب «امت» است که به صورت فلسطینیها متجلی شده‌اند، شور و شوق مردمی گسترده‌ای بوجود آورند؟ آیا حاضرند حتی هنگامی که عراق دیگر در موقعیتی نباشد که بتواند امنیت ایران را بخطر بیفکند باز هم برای آزادی قسمت عراقی «امت» از قید حکومت غیرمذهبی عراق جنگ را ادامه دهند؟ آیا ایرانیان غیر فارسی زبان که در گذشته به جامعه ملی ایرانی احساس تعلق نشان می‌دادند، در قبال بی‌توجهی آیت الله خمینی به منافع و حساسیتهای جماعت‌های قومی خود شیوه‌ای منفی اتخاذ خواهند کرد؟

آیت الله خمینی که ناسیونالیسم را جزء پیوسته‌ای از «سکولاریسم» می‌داند، نمی‌تواند این گفته را جدی انگارد که ایدئولوژی رژیم او که آن را «اسلامی» می‌خواند، خود نیز تا حدودی ساخته ناسیونالیسم است. ولی همانگونه که اشاره شد در سیاستها و مواضع جمهوری اسلامی رفتار ناسیونالیستی آشکاری ملاحظه می‌شود. افزون بر آن برخلاف اعتقادات و انتظارات آیت الله خمینی و اطرافیانش، شواهد و قرائن موجود حکایت از این دارد که پایگاه هویت اجتماعی ناسیونالیسم تغییر مهمی نیافته است. هنوز هم جامعه‌ای است مرکب که هم جماعت ملی ایرانی و هم جماعت شیعی ایرانی را دربر دارد. به رغم اصرار آیت الله خمینی بر اینکه جماعت مورد نظر او

بیانگر یک جامعه اسلامی فراگیر است، بنظر می‌رسد که در متقاعد ساختن سنیهای ایران به پذیرش این جامعه به عنوان پایگاه حمایتی خود با مشکلاتی روبرو شده است. برعکس، شواهد و قرائن نشان می‌دهد که در عصر آیت الله خمینی تا حدودی از احساس یکسانی آنان با جماعت ملی ایرانی کاسته شده است. توضیح این گرایش را می‌توان در این موضوع یافت که بسیاری از سنیهای ایرانی از گروههای قومی نظیر کرد و ترکمن و بلوچ تشکیل می‌شوند که به نحو فزاینده‌ای در مقام حفظ و پاسداری از هویت خود برآمده‌اند. رفتار اعضای این گروههای قومی بیانگر این امر است که هویت اولیه جماعتی آنان جنبه مرکب دارد: ترکیبی از جماعت قومی و جماعت مسلمانهای سنی که اعضای آن عضو آن گروه قومی نیز هستند که در ایران زندگی می‌کنند. همانگونه که یادآوری شد، نارضایتی و دوری از جامعه ملی ایرانی، نتیجه طبیعی اتخاذ سیاستهایی است که به نوعی محرومیت سیاسی منجر می‌شود.

آیت الله خمینی توانسته است برخی از عناصر مهم گروه هسته‌ای جامعه ملی ایرانی را از فرآیند تصمیم‌گیری کشور حذف کند. در واقع کسانی از این جریان حذف شده‌اند که خواستار ابقای لیبرالیسم و سکولاریسم در مقام ضروریات ایدئولوژی حکومتی بوده‌اند. تصفیه دیگر اعضای گروه هسته‌ای یعنی افرادی چون بازرگان و اعضای «نهضت آزادی» که در عین طرفداری از لیبرالیسم مخالف سکولاریسم هستند، هنوز کامل نشده است. آنان در تصمیم‌گیری نقش مؤثری ندارند ولی هنوز هم از آینده سیاسی برخوردارند.

تصفیه این عناصر از گروه هسته‌ای تا چه مدت به درازا خواهد کشید؟ پاسخ این پرسش به ترکیب ایدئولوژیک حکومتهای ایران در طول نسل آینده بستگی دارد. اگر این فرایند تصفیه‌ها استمرار پیدا کند و اگر گروه هسته‌ای جماعت جدیدی که این حکومتها بر مبنای آن استوار می‌باشند، از افرادی تشکیل شده باشد که صرفاً یک «امت» گسترده را در مد نظر داشته و طبعاً به جامعه ملی ایران توجهی نداشته باشند، احتمال آن می‌رود که ایران به عنوان



یک دولت ملی دیگر مطرح نباشد. گروه هسته‌ای جدید یک جمهوری اسلامی فراگیر را مد نظر قرار خواهد داد که بسیاری از گروه‌های قومی و جماعت‌های ملی سابق را به عنوان بازماندگان دولتهای ملی سابق دربر خواهد داشت.

اما دو نکته مهم در کار است که تداوم چنین فرایندی را بعید می‌سازد. نخست آنکه سکولاریسم در ایران گرایشی است تاریخی که با دگرگونیهای تکنولوژیک پیوندی نزدیک داشته است. ایرانیانی که ضمن تحصیل در خارج یا داخل کشور به مهارت حرفه‌ای در تکنولوژیهای متنوعی دست یافته‌اند که برای پشتیبانی جامعه پیچیده ایران ضرورت دارد غالباً یا غیر مذهبی شده یا به سوی غیرمذهبی شدن گرایش شدیدی پیدا کرده‌اند. آنان خواستار چنان رهبری برای حکومت هستند که بتواند تعقل سازمانی و کارآیی فنی و قابلیت نوآوری از خود نشان بدهد. زعمای دینی که گرفتار مسائل دیگری باشند، احتمالاً نمی‌توانند سیاستهای مطلوب تکنوکراتها را ارائه دهند. شاید بتوان علل دگرگونی حاصل در سرنوشت سکولاریسم در ایران را چنین توضیح داد. در ایران قرن بیستم در تعیین مسیر حرکت تحولات کشور دو گرایش بسیار مهم وجود داشت: یکی در جهت پذیرش سکولاریسم از سوی بخش بزرگی از جمعیت ایران، و دیگری در جهت شرکت فعالانه بخش روزافزونی از ایرانیان در سیاست. گرایش به سوی سکولاریسم به صورت تصاعد عددی و گرایش به سوی حضور سیاسی به صورت تصاعد هندسی افزایش می‌یافت. تا پیش از سرنگونی مصدق، درصد قابل ملاحظه‌ای از کسانی که درگیر سیاست می‌شدند رهبری افرادی را می‌پذیرفتند که تمایلات غیرمذهبی داشتند. در ایام زمامداری مصدق بر این درصد به نحو چشمگیری افزوده شد. ولی در ظرف دهه بعد از سقوط مصدق، اکثر کسانی که تازه وارد فعالیتهای سیاسی می‌شدند روحانیون را که مخالف سکولاریسم بودند به عنوان رهبر پذیرفتند. با رشد جذبه فرهمند آیت‌الله خمینی این درصد به نحو چشمگیر افزایش یافت.



هر چند فرایند پذیرش سکولاریسم نیز کماکان ادامه یافت، ولی گرایش به حضور سیاسی در چنان ابعادی توسعه یافت که در آستانه انقلاب بسیاری از ایرانیان سیاسی شده بودند و اکثر این قشر تازه وارد به سیاست - که اکثریت مردم را تشکیل می دادند - به رهبری شخصیت‌هایی گردن نهاده بودند که با هواداران جدایی مذهب از سیاست مخالف بودند. در جمهوری اسلامی جدایی مذهب از سیاست رسماً محکوم شده است. ولی رهبران مذهبی در مورد راه حل مشکلات بسیار پیچیده فنی که دامنگیر اقتصاد پیشرفته ایران شده است مطالب زیادی برای گفتن ندارند. حتی اگر نسل جدید تکنوکرات‌های جوان ایرانی اصول فلسفی جمهوری اسلامی را زیر سؤال نبرد باز هم آنچه پذیرفته اند ارتباط چندانی با تصمیم‌های فنی که باید اتخاذ کنند ندارد. بنابر این اصول و اساس این گرایش جدایی مذهب از سیاست در آن همچنان ادامه خواهد یافت و در موضع ضد سکولاریستی رژیم مؤثر خواهد افتاد.

و اما نکته دوم: همانگونه که قبلاً اشاره شد، جماعت هویتی اولیه ایرانیان همیشه هر دو جماعت‌های ملی و اسلام شیعی را در بر داشته است. از این رو آیت الله خمینی و حکومت او با تعلق خاطر خاص و انحصاری که به اسلام و جماعت اسلامی نشان می دهند، بر آرمان‌های جماعتی تکیه کرده اند که ملت ایران بستگی شدیدی به آنها ندارد. این تأکید و توجه خاص - بویژه در زمینه سیاست خارجی - به اتخاذ سیاست‌هایی منجر می شود که مردم ایران را به فداکاریها و ایثار جانی و مالی غیرقابل پذیرش وادار می سازد. اصرار بر ادامه چنین سیاستی تنها می تواند به تضعیف پشتیبانی مردم منجر شود و این نیز می تواند به سطح خطرناکی برسد. تاکنون که شواهد و قرائن موجود حاکی از این بوده که احتمال دگرگونی مزبور در گروه هسته ای بسیار بعید است. حتی احتمال آن می رود که عناصر تصفیه شده به سطح تصمیم گیری باز گردند. حال چگونگی این بازگشت و این که به صورت تدریجی صورت خواهد گرفت یا از سرعتی انقلاب گونه برخوردار خواهد بود، بستگی به قدرت

تطبيق رژيم روحانيون با واقعيتهای هويت جماعتي مردم ايران دارد. حال می‌توان در پاسخ به پرسشی که در آغاز این مقاله مطرح شد، نظریاتی چند عنوان کرد. آیا تغییری که در جهت گرایشهای متمایل به ناسیونالیسم غیر مذهبی در ایران و دیگر نقاط خاورمیانه روی داده اجتناب‌ناپذیر بوده است؟ بر اساس مباحثی که در این مقاله مطرح گردید می‌توان به این نتیجه رسید که افول ناسیونالیسم غیر مذهبی در ایران تا حدود زیادی از مداخله بیگانگان در امور سیاسی ایران نشأت گرفت و حاصل کار نیروهای قدرتمند داخلی نبود. در صحت این نتیجه‌گیری که تجدید حیات سیاسی اسلام بر پایه تغییر اساسی جماعت ملی ایران به جماعتی اسلامی بوده است که مجموعه‌ای متنوع از گروههای قومی و ملی را در بر می‌گیرد، شک و تردید فراوانی وجود دارد. بدون تردید در الگوهای بسیج سیاسی دگرگونی عمیقی حاصل شده است. در طول نیمه اول قرن بیستم رهبران ناسیونالیست غیر مذهبی و از جمله دکتر محمد مصدق می‌توانستند حمایت آن دسته از ایرانیانی را که وارد فعالیت سیاسی می‌شدند، جذب کنند. ولی سرنگونی مصدق و به دنبال آن، دیکتاتوری شاه ناسیونالیستهای غیر مذهبی را از ادامه این نقش ناتوان ساخت. شاه نیز تا حدودی بخاطر عدم برخورداری از مشروعیت ناسیونالیستی و تا حدودی نیز بخاطر بی‌علاقگی، نتوانست به یک عامل عمده بسیج مبدل گردد. علت موفقیت رهبران روحانی در احراز چنین مقامی بیشتر آن بود که بسیاری از افرادی که تازه پا به عرصه فعالیت‌های سیاسی می‌گذاشتند از طبقات پایین و اقشار زیرین طبقه متوسط شهری بودند که اغلب گرایشهای مذهبی داشتند و معمولاً برای حل مشکلات شخصی خود با روحانیون مشورت می‌کردند. آیت‌الله خمینی توانست از طریق روحانیون و سلسله مراتب مساجد به این توده نوپای سیاسی دسترسی یابد. وی توانست با تکیه بر قابلیت فوق‌العاده اش در بیان دردها و خواسته‌های این گروه، در بسیج بی‌سابقه‌ای از توده‌ها نقش عمده‌ای ایفاء کند. ولی دقیقاً همین قابلیت

استثنائی در بسیج توده‌ها بود که باعث شد این اندیشه که شاید توهمی بیش نباشد مطرح گردد که این توده‌های هوادار نیز همانند شخص آیت‌الله خمینی، فقط یک جماعت اسلامی را در مد نظر دارند و آنها را با جماعت ملی ایران که حمایت شیعی ایرانی جز لاینفک آن است کاری نیست.

پس بر رویهم می‌توان به این نتیجه رسید که دگرگونی هویتی حاصل در ایران به آن شدتی که می‌نماید نیست. جماعت ملی ایرانی هنوز هم از وفاداری شدید مردم برخوردار است و رژیم‌های مردمی ایران آینده باید این کیفیت را در نظر داشته باشند. شاید که آینده لیبرالیسم و سکولاریسم در ایران با دشواریهایی روبرو باشد، ولی آینده ناسیونالیسم ایران مشکلات کمتری در بر خواهد داشت.



آشتی سیاست و اخلاق، ناسیونالیسم و دموکراسی:  
نگاهی به کارنامه سیاسی  
دکتر محمد مصدق<sup>۱</sup>

فخرالدین عظیمی

مصدق در پاییز ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) در برابر دادگاه نظامی اهداف و آرمانهای خود و عواملی را که به سرنگونی و محاکمه بعدی او منجر شد، چنین توصیف می‌کند:

در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند... به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند. ولی من خودم می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجی‌ان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام؛ و در تمام مدت زمامداری خود از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی

(۱) مؤلف لازم می‌داند از ایرج افشار، جیمز بیل، مارک گازبوروفسکی، جان گرنی، آلبرت حورانی، راجر لوئیس، ماروین زونیس که در مورد پیش‌نویس این مقاله ملاحظاتی را متذکر شدند، سپاسگزاری کند.

جز اراده ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تأمین استقلال و آزادی کامل ممکن نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع بیشماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند؛ و برای نیل به این منظور تا آنجا که توانستم کوشیدم... مردم این مملکت می دانند که وضع من در بسیاری جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی شباهت نیست و من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده‌ام. من هم مثل او در آخر عمر به روی کرسی اتهام نشسته‌ام و شاید مثل او هم محکوم شوم. ولی همه نمی دانند که بین او و من یک تفاوت بین آشکار است. پتن به جرم همکاری با دشمن فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمال بیگانگان.<sup>۲</sup>

برای بسیاری از اقشار شهرنشین ایرانی و بویژه روشنفکران ایران که مصدق را به دیده یک قهرمان ملی و پایه گذار ملی شدن «شرکت نفت انگلیس و ایران» — مهمترین واقعه تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت — می نگرند، با گذشت زمان هر سال بر عزت و احترام مصدق افزوده شده است و این خود تأییدی است بر مطالبی که مصدق در ارزیابی عملکرد خویش عنوان نمود. در واقع خاطره مصدق به اندوخته غنی و پرباری از اساطیر ناسیونالیستی دموکراتیک مبدل شده است. در این مقاله کوشش به عمل آمده تا اهمیت مصدق با توجه به تحولات سیاسی ایران پس از انقلاب مشروطه روشن گردد و از اهداف و دستاوردها و شخصیت او شمه‌ای بیان شود. امید می رود از این رهگذر بتوان گامی چند در جهت درک بهتر رسالت سیاسی او برداشت. در اینجا منظور ما از «مفهوم» درک آن است که از اصطلاح ماکس وبر در مورد «فهمیدن» استفاده شود. از آنجایی که بررسی کامل تجربه سیاسی مصدق خارج از حوصله این مقاله است، در اینجا صرفاً بر پاره‌ای از

(۲) جلیل بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی، ج ۱ (تهران، ۱۳۶۳) صفحات ۱۶۷-۱۶۶.

جنبه‌های مهم این تجربه تأکید خواهد شد.<sup>۳</sup>

مصدق در سال ۱۸۸۲ [۱۲۶۱] در خانواده‌ای ثروتمند از مستوفیان برجسته‌ی زمان به دنیا آمد. پدرش در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه به امور مالیه اشتغال داشت و مادرش از اعقاب عباس میرزا شاهزاده‌ی اصلاح طلب قاجار بود.<sup>۴</sup> مصدق ده ساله بود که پدرش فوت کرد و بنا به رسم زمانه به جای پدر منصوب شد و عهده‌دار مقام استیفای خراسان گردید. وی در این ایام در عین حال که از یاری و مساعدت کارمندان مسن تر برخوردار بود، فوت و فن کار را بخوبی یاد گرفت و برای نخستین بار نابسامانی اداری دوره‌ی قاجار را تجربه کرد.

مصدق نیز همانند دیگر فرزندان خانواده‌های ممتاز و اعیان نه تنها از امکان فرا گرفتن یک تعلیم و تربیت خوب برخوردار بود، بلکه در دستیابی به مقامات عالی نیز مانعی در پیش نداشت. ولی از همان ایام جوانی نیز شخصیتی متفاوت از اقران خود نشان می‌داد. در شرحی از شخصیت مصدق جوان – که شاید نخستین ارزیابی موجود از او باشد – وی چنین توصیف شده است:

... با حوادث سن به اعلی مراتب تجربه و کهولت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش بالبنان است... امروز از طرف شغل، مستوفی و محاسب خراسان گویند لکن مرتبه و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می‌رود بالاتر از استیفاء اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص

(۳) برای تفصیل فعالیت‌های مصدق در سال‌های پس از ۱۳۲۰ رجوع کنید به:

F. Azimi, "The politics of dynamic stalemate, Iran 1944-1953", Ph.D. thesis, Oxford 1984.

همچنین نگاه کنید به: بهرام افراسیابی، مصدق و تاریخ (تهران، ۱۳۶۰)؛ و علی جانزاده، مصدق (تهران، ۱۳۵۸).

(۴) افراسیابی، مصدق و تاریخ، صفحات ۲۶-۲۵.



قابل و لایقی می‌تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه‌نویسی ولایتی برساند. لکن مشارالیه مراتب دیگری دارند که بر عظم ایشان می‌افزاید... گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی‌شود؛ ولی بدون تزویر و ریا کمال خفص جناح و ادب را دربارهٔ مردمان به جا می‌آورد.

شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی‌اعتنائی کرده و احتشام به خرج داده است. لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبهٔ انسانیت و خوش خلقی و تواضع را، فطرة لاهلیه، سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری می‌کند، باید از آیات بزرگ گردد.<sup>۵</sup>

مصدق در سالهای نخست بیست سالگی بود که انقلاب مشروطیت روی داد و او در زمرهٔ طرفداران پروپاقرص آن درآمد. در دورهٔ اول مجلس به نمایندگی اصفهان انتخاب شد ولی به علت صغر سن به مجلس راه نیافت. هنگامی که محمد علی شاه قاجار به رویارویی با حکومت مشروطه برخاست، مصدق نیز به صف مخالفان سرسخت او پیوست.

مصدق در سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ [۱۲۸۸-۱۲۹۰] به اروپا رفت و در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس به تحصیل پرداخت ولی به سبب بیماری مجبور شد به ایران بازگردد. اندکی بعد به سوئیس رفت و در نوشتاتل به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در مه ۱۹۱۴ [اردیبهشت ۱۲۹۳] به دریافت دکترای حقوق نائل گردید.<sup>۶</sup> وی اولین ایرانی بود که در این رشته دکتر گرفت.

مصدق در آستانهٔ جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و در مدرسهٔ علوم

(۵) افضل الملک، افضل التواریخ، به نقل از ایرج افشار در «سندهایی چند برای کاربرد در تاریخ»، آینده ۱۱، ۸ (۱۳۶۴) صفحات ۵۵۷-۵۵۸.

(۶) ایرج افشار، تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر (تهران، ۱۳۵۹) صفحات ۳۶-۳۱. (از این پس تحت عنوان مصدق، تقریرات از آن یاد می‌شود)؛ افراسیابی، مصدق و تاریخ، صفحات ۲۶-۳۸.

سیاسی به تدریس مشغول شد. در این ایام مطالبی را در مورد امور حقوقی و سیاسی و مالی برای انتشار آماده کرد. مصدق با عضویت در پاره‌ای از مجامع درگیر فعالیتهای سیاسی گردید و به دعوت علی اکبر دهخدا دوست دیرینه‌اش به «حزب اعتدالیون» پیوست. سپس به خدمت دولت درآمد و به معاونت وزارت مالیه منصوب شد. اما طولی نکشید که به نوعی تبعید اختیاری راهی اروپا شد و در کنار فرزندانش که در نوشاتل مشغول تحصیل بودند، اقامت گزید. در نوشاتل به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ برخاست که بین ایران و انگلیس منعقد شده و با مخالفت گسترده ایرانیان روبرو گردیده بود.<sup>۷</sup>

به دنبال سقوط حکومت حسن وثوق (وثوق الدوله) که عاقد قرارداد مزبور بود، از مصدق دعوت شد که وزارت عدلیه را عهده‌دار گردد (۱۹۲۰) [۱۲۹۹]. پس از بازگشت به ایران در سر راه خود به تهران، رجال و شخصیت‌های استان جنوبی فارس از او خواستند که والیگری فارس را به عهده بگیرد. پس از اطلاع از کودتای فوریه ۱۹۲۱ [اسفند ۱۲۹۹] و بر سر کار آمدن سید ضیاءالدین طباطبائی<sup>۸</sup> و رضاخان، مصدق رسماً از مقام خود استعفا کرد و تا سقوط حکومت سید ضیاء سه ماه در منطقه بختیاری پناهنده شد.<sup>۹</sup>

احمد قوام که بعد از سید ضیاء به نخست‌وزیری ایران منصوب شد، از مصدق دعوت کرد که وزارت مالیه را عهده‌دار شود ولی او در اعتراض به اینکه یک انگلیسی به سمت مستشاری وزارت مالیه منصوب شده است، از پذیرفتن این دعوت سرباز زد. مصدق پس از عزیمت مستشار مزبور با اختیارات فوق‌العاده وزارت مالیه را عهده‌دار شد. او ضمن اقدامات دیگر خود

(۷) مصدق، تقریرات، صفحات ۵۰-۴۱؛ افراسیابی، مصدق و تاریخ، صفحات ۴۹-۴۷؛ برای آگاهی از قرارداد ۱۹۱۹ نگاه کنید به:

William J. Olson, "The Genesis of the Anglo-Persian Agreement of 1919", in Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, *Towards a Modern Iran* (London, 1980), pp. 185-216.

(۸) از این پس تحت عنوان سید ضیاء از او یاد می‌شود.

(۹) مصدق، تقریرات، صفحات ۶۹-۶۶.

بودجهٔ دربار را نیز کاهش داد. با وجود این در اثر تلاشهایی که برای مبارزه با فساد در پیش گرفت، دشمنی بسیاری از نخبگان کشور و از جمله تعدادی از نمایندگان مجلس را برانگیخت.<sup>۱۰</sup> حسن پیرنیا (مشیرالدوله) به رغم میل باطنی خود نتوانست مصدق را وارد کابینهٔ خود بکند و از نو تلاشهایی برای استخدام مستشاران بیگانه برای ادارهٔ مالیهٔ ایران آغاز گردید.<sup>۱۱</sup>

اندکی بعد، مصدق با برخورداری از پشتیبانی رضاخان که وزارت جنگ را عهده دار بود، وظیفهٔ دشوار والیگری آذربایجان را پذیرفت. اما هنگامی که رضاخان به فرمانده نظامی مستقر در تبریز دستور داد دیگر با مصدق همکاری نکند، او استعفای خود را تسلیم کرد (ژوئیهٔ ۱۹۲۲) [تیر ۱۳۰۱].<sup>۱۲</sup> پس از مدتی وزارت امور خارجه را به عهده گرفت. در این ایام بود که بیش از پیش به عواقب نامطلوب حقوق کاپیتولاسیون کشورهای اروپایی<sup>۱۳</sup> و بنابراین ضرورت این امر واقف گردید - که به رغم مخالفت روحانیون - باید برای تدوین یک نظام حقوقی امروزی و غیر دینی تلاش جدی مبذول گردد.<sup>۱۴</sup>

با انتخاب مصدق به نمایندگی مجلس در فوریهٔ ۱۹۲۴ [بهمن ۱۳۰۲] تأثیر سیاسی و فکری مصدق به نحو گسترده تری احساس شد. او در مقام نمایندگی ادوار پنجم و ششم مجلس (۱۹۲۸-۱۹۲۴) [۱۳۰۷-۱۳۰۲] بیش از هر چه بر ضرورت تحکیم ضوابط پارلمانی و اعادهٔ حاکمیت ملی تأکید داشت. مصدق ضمن انتقادی سخت و کوبنده از وثوق الدوله اظهار داشت:

۱۰) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳ (تهران ۱۳۲۱) صفحات ۴۷۰-۳۷۰؛ مصدق که معاونت همان وزارتخانه را بر عهده داشت اصلاحات مشابهی را در پیش گرفت. برای اطلاع از انتقادات یکی از کارمندان آن وزارت که از این اقدامات لطمه دید رجوع کنید به: ابوالحسن بزرگ امید، از ماست که بر ماست (تهران، ۱۳۳۵) صفحات ۲۸۰-۲۷۱.

۱۱) مصدق، تقریرات، صفحات ۷۷-۷۰.

۱۲) افراسیابی، مصدق و تاریخ، صفحهٔ ۷۴.

۱۳) او نخستین ایرانی بود که به اختصار مطالبی دربارهٔ این مسئله نوشت. نگاه کنید به مقاله «کاپیتولاسیون و ایران» در کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست (تهران، ۱۳۵۸) صفحات ۵۵-۱۹.

۱۴) مصدق، تقریرات، صفحات ۱۰۰-۹۶.



اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود هر ملتی برای رفع زحمت و جلب فایده که یکی از اصول مهمه اقتصادی است اجنبی را به خانه اش دعوت می‌کرد. اگر رقبت خوب بود هیچ ملتی نمی‌خواست بعد از اسارت با جنگهای خونین و تلفات سنگین طوق رقبت را رها نماید.<sup>۱۵</sup>

موضوع ایران برای ایرانیان و همچنین ضرورت اداره امور ایران به دست خود ایرانیان از جمله مضامینی بود که مصدق بارها بر آن تکیه کرد. دغدغه اصلی مصدق همواره حفظ و تقویت ارزشهای دموکراتیک - یا به عبارتی گسترده‌تر منافع مردم به تعبیر او - بود.<sup>۱۶</sup>

مصدق بیش از هر چیز بر ضرورت انتخابات آزاد و تحکیم مبانی پارلمانی با رعایت صبورانه و مستمر ضوابط آن تأکید داشت. وی بر ضد امحاء تدریجی حقوق و مشروعیت پارلمانی و از میان رفتن قواعد آن که با تحکیم خود کامگی پهلوی همراه شده بود اعتراض می‌کرد و با شهادت فراوان خواستار آن بود که به جای احداث کاخها، کارخانه تأسیس شود.<sup>۱۷</sup> ضمناً دخالتهای ارتش در انتخابات را تقبیح می‌کرد.<sup>۱۸</sup>

تحکیم نظام پهلوی به کناره‌گیری مصدق از صحنه فعالیت‌های سیاسی منجر شد. او از ۱۹۳۶ [۱۳۱۵] به بعد مجبور شد در املاک خانوادگی خود در احمدآباد، حدود ۹۰ میلی غرب تهران، به صورت تبعید گوشه‌انزوا بگذرد.

(۱۵) مصدق، سخنرانی در مجلس، سپتامبر ۱۹۲۶ (شهریور ۱۳۰۵)، نگاه کنید به: نطقها و مکتوبات دکتر محمد مصدق در دوره پنجم و ششم مجلس شورای ملی (تهران، ۱۳۵۸) صفحات ۵۱-۳۳.  
(۱۶) همانجا.

(۱۷) مصدق، سخنرانی در مجلس، ۴ ژانویه ۱۹۲۸ (۱۴ دی ۱۳۰۶) همانجا، صفحات ۱۵۲-۱۶۶.

(۱۸) مصدق، سخنرانی در مجلس، ۱۷ فوریه ۱۹۲۸ (۲۸ بهمن ۱۳۰۶) همانجا، صفحات ۱۶۷-۱۶۸.

اکثر اوقات او صرف کشاورزی می‌شد. اوقات فراغت را نیز به آزمایشهای داروسازی سنتی و نجاری و مطالعات شخصی می‌گذراند.

مصدق در ژوئن ۱۹۴۰ [تیر ۱۳۱۹] بدون مقدمه به تهران احضار شد و به بیرجند، شهری دورافتاده در جنوب خراسان، تبعید گردید. به گفته خودش، در طول سفر بیرجند دوبار دست به خودکشی زد که به نتیجه نرسید.<sup>۱۹</sup> در این ایام مصدق مورد بدرفتاری قرار گرفت و در جوار مجرمین عادی زندانی شد. سرانجام شش ماه بعد بنابر وساطت محمدرضا که در آن هنگام ولی عهد بود، حکم تبعید او لغو شد و به احمدآباد بازگشت.<sup>۲۰</sup> این ماجرا بر کینه مصدق نسبت به خودکامگی و اعتقادش به دموکراسی افزود. ناتوانی جسمی مصدق از ثمرات تجربه‌های او در احمدآباد و بیرجند بود بطوریکه گاهی برای حرکت نیز محتاج کمک دیگران می‌شد.

از نظر مصدق ریشه بسیاری از مصائبی که دامنگیر ملت ایران شده بود، در کودتای ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] بود. وی دخالت مؤثر انگلستان را در این ماجرا دخیل می‌دانست<sup>۲۱</sup> و بر اوضاع سیاسی-اجتماعی زمان که در پیدایش و توفیق آن مؤثر بود، وقعی نمی‌نهاد. به عقیده مصدق سلطه انگلستان در ایران، تحکیم پایه‌های استبداد را به عنوان سدی در برابر روسها ایجاب کرده بود. به نظر او صرف کوتاه کردن دست انگلستان از ایران برای ریشه کن کردن استبداد کفایت نمی‌کرد، بلکه می‌بایست سیاستی در ایران استقرار یابد که بر اساس آن نفوذ ناخواسته تمام قدرتهای خارجی در ایران خاتمه یابد. این باور رکن اساسی سیاستی را تشکیل می‌داد که بعدها مصدق تحت عنوان «موازنه

۱۹) مصدق، سخنرانی در مجلس، ۷ مارس ۱۹۴۴ (۱۶ اسفند ۱۳۲۲) نگاه کنید به: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (تهران، ۱۳۲۷) ج ۱، صفحات ۳۵-۲۳.  
 ۲۰) ارزنت پرون دوست سوسی ولیعهد که توسط پسر مصدق معالجه شده بود از مصدق شفاعت کرد. بعدها پرون نقش مهمی در دربار محمدرضا شاه داشت و رابط شاه با مخالفان مصدق و عوامل انگلیس در ایران بود.

۲۱) مصدق، تقریرات، ص ۱۰۲.

منفی» برای تعیین سیاست خارجی ایران مطرح کرد. با اشغال ایران به دست نیروهای متفقین در ۱۹۴۱ و برکناری رضاشاه، مصدق به صحنه سیاست بازگشت. به رغم اشغال کشور توسط نیروهای بیگانه، ایران پس از رضاشاه برای نشوونمای اندیشه‌ها و فعالیت‌های سیاسی مورد نظر مصدق از وضع مناسبی برخوردار بود. پیدایش یک ساختار حکومتی نیمه مدرن، گسترش شهرنشینی و سواد و فرهنگ ملی و توسعه نوعی گرایش‌های غیر مذهبی و یک فرهنگ سیاسی که تمایلات ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی شدیدی دربرداشت، همگی از عواملی بودند که در توسعه عملکرد و تأثیر سیاسی مصدق مؤثر واقع شدند.

سال‌های تبعید نه تنها خاطره مصدق را از اذهان عمومی زائل نکرده بود، بلکه بر اعتبار او نیز افزوده بود. انتخاب مصدق به عنوان نماینده اول تهران در مجلس چهاردهم (۱۹۴۶-۱۹۴۴) [۱۳۲۴-۱۳۲۲] خود بیانگر این امر بود. مصدق بدون تردید معتبرترین و محبوبترین نماینده مجلس بشمار می رفت و فعالیت‌های پارلمانی او مبین اعتقادات متحول و در عین حال پایدار دموکراتیک و ناسیونالیستی او بود. مخالفت مصدق با اعتبارنامه سیدضیاء نه تنها نشانه مخالفت او با ظهور سیاستمداران طرفدار انگلیس بود، بلکه محکومیت صریح کودتای ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] و تلویحاً مشروعیت نظام رضاشاهی نیز محسوب می شد.<sup>۲۲</sup> مبارزه و مخالفت مصدق با هیئت میلسپو در سال‌های (۱۹۴۳-۱۹۴۵) [۱۳۲۴-۱۳۲۲] که کارنامه عملکرد منفی میلسپو نیز در توفیق این مبارزه تأثیر داشت، بیانگر اعتقاد روزافزون او به ضرورت اداره امور کشور به دست خود ایرانیان بود.

مصدق بر اساس اعتقاد به ضرورت شناسایی و تحکیم نظام چند حزبی و ساختار پارلمانی موجود و مداخله دادن مخالفان در فرایند تصمیم‌گیری، به

(۲۲) مصدق حتی در جریان محاکمه خود از شناسایی مشروعیت حکومت رضاشاه استنکاف کرد.

نگاه کنید به: بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی.



نحوی سرسختانه با حکومت صدرالاشراف (ژوئن - اکتبر ۱۹۴۵) [تیر- آبان ۱۳۲۴] مخالفت ورزید. از این گذشته مخالفت شدید او با اعطای امتیاز نفت یا اصولاً هرگونه امتیاز دیگری به بیگانگان، که به دنبال امتیازطلبیهای امریکاییها و انگلیسیها و سپس روسها مطرح گردید، تأکید دیگری بود بر پافشاری او بر حاکمیت ملی و سیاست موازنه منفی. در مخالفت او با کمیسیون سه جانبه پیشنهادی بوین در ۱۹۴۶ و طرد هرگونه استقرار سلطه خارجی بر ایران نیز انگیزه مشابهی مشهود است.<sup>۲۳</sup> مصدق بخوبی از عواقب ناگوار دوقطبی شدن فرهنگ سیاسی ایرانیان به دو جناح طرفدار شرق و غرب آگاه بود و اصلاح طلبی ناسیونالیستی - دموکراتیک او در برابر این ایدئولوژیها نیروی بالقوه معتبری بشمار می رفت.

در آستانه انتخابات مجلس پانزدهم که نیمه اول سال ۱۹۴۷ [زمستان ۱۳۲۵ و بهار ۱۳۲۶] را به خود اختصاص داد، آشکار بود که حزب دموکرات قوام السلطنه انتخابات را به نفع خود تمام خواهد کرد. مصدق با ارسال نامه های سرگشاده ای به شاه و قوام و روزنامه ها<sup>۲۴</sup> و حتی با تحصن به اتفاق تنی چند دیگر از سیاستمداران در دربار، مخالفت خود را با این موضوع ابراز داشت. با این همه قوام به اینگونه مخالفتها ترتیب اثر نداد و انتخابات به دلخواه او انجام شد و مصدق به مجلس راه نیافت. بعدها مصدق این امر را به عنوان ترک اجباری صحنه سیاست تلقی کرد. اما با تحول مهمی که پیش آمد نه تنها از سرگرفته شدن فعالیت های سیاسی او ضرورت یافت بلکه موجبات آن نیز تسهیل شد و زمینه برای تحقق آرمانهای مصدق فراهم گردید.

در اکتبر ۱۹۴۷ [مهر ۱۳۲۶] مجلس شورای ملی همزمان با رد طرح موافقتنامه ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] قوام - سادچیکوف درباره نفت شمال، تبصره ای را

۲۳) برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، دو جلد (تهران، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۹).

۲۴) روزنامه جبهه، ۶ آذرماه و ۱۷-۱۴ دی ۱۳۲۵.

به تصویب رساند که بموجب آن دولت مکلف گردید برای احقاق حقوق تزییع شده ایران در نفت جنوب اقدام نماید. در آن هنگام انگلیسیها متوجه اهمیت این قانون نشدند و آن را صرفاً یک اقدام تاکتیکی قلمداد کردند.<sup>۲۵</sup> اما این اقدام سرآغاز چیرگی مسئله نفت بر کل دورنمای سیاسی ایران بود. تلاش ناموفقی که برای قتل شاه در ۴ فوریه ۱۹۴۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷] روی داد بهانه ای برای سرکوب مخالفان گردید و شاه و هوادارانش نیز از فرصت استفاده کرده و مجلس مؤسسان را تشکیل دادند. از جمله نکاتی که در این مجلس به تصویب رسید اعطای حق انحلال مجلس به شاه بود. این تحولات برای گروه مخالف کوچک و در عین حال پرجار و جنجال در مجلس، شکستی محسوب می شد. با این همه توانستند مانع از تصویب قرارداد الحاقی گس-گلشائیان در باره نفت گردند. این قرارداد به نظر انگلیسیها منصفانه و کافی، و از نظر ایرانیان بسیار غیرعادلانه بود.<sup>۲۶</sup>

در این میان حکومت ساعد سعی می کرد با اعمال نفوذ در انتخابات مجلس شانزدهم مانع از انتخاب مصدق و دیگر نمایندگان پرسروصدای مخالف گردد. این امر یکبار دیگر موجب گردید که مصدق و تعدادی از هوادارانش به دربار بروند و متحصن بشوند. هدف آنان این بود که دربار را وادار نمایند که پشتیبانی آشکار و علنی خود را از موازین مشروطیت اعلام دارد و بدین سان از امکان مداخلات غیرقانونی در انتخابات کاسته شود. تلاشهای عبدالحسین هژیر وزیر دربار وقت برای جلب حمایت سفارت انگلیس در بازداشت معترضین به نتیجه نرسید<sup>۲۷</sup> ولی مصدق و همراهانش مجبور شدند در پی بی اعتنائی شاه دست از تحصن بردارند. اما معترضین دست از تلاشهای خود نکشیدند و تجمع خود را تحت عنوان «جبهه ملی» رسمیت بخشیدند.

(۲۵) گزارش پایمن، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۷ FO 371/61974

(۲۶) مقاله مهندس کاظم حبیبی در روزنامه شاهد، اول و ۷ دی ۱۳۲۸.

(۲۷) گزارش لافورد به وزارت خارجه، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۹ FO 371/75466

مصدق و پیروانش که رفع مناقشات عقیدتی و برخورد‌های حزبی را مد نظر قرار داده بودند، «جبهه» را برای دستیابی به چنین اهدافی بمراتب مناسبتر از «حزب» می دانستند و بر آرمانهایی تکیه داشتند که بتواند از حمایت گسترده مردمی برخوردار گردد. جبهه ملی خواستار برگذاری انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات و پایان حکومت نظامی گردید؛ این تقاضاها با مسئله حیاتی نفت پیوند نزدیک داشت.

جبهه ملی عنوان کرد که دولت قصد دارد اشخاصی را به نمایندگی مجلس انتخاب کند که مسئله نفت را به سود انگلیسیها فیصله دهند. دولت در برابر این تبلیغات گسترده جبهه ملی اعمال نفوذ در انتخابات مجلس را دست کم در تهران، به نحوروزافزونی دشواریافت و بالاخره پس از آنکه هژیر در ۴ نوامبر ۱۹۴۹ [۱۳ آبان ۱۳۲۸] به قتل رسید نتوانست مانع از انتخاب مصدق و تعدادی از هوادارانش به نمایندگی مجلس گردد. طولی نکشید که نمایندگان جبهه ملی توانستند به رغم تعداد اندک خود با تکیه به نهضت گسترده‌ای که به حرکت درآورده بودند، فراکسیون پارلمانی مؤثری تشکیل بدهند و فرایند تحولات سیاسی کشور را تحت نفوذ خویش درآورند. مصدق با استفاده از تریبون مجلس، به لحنی سرسختانه با دخالت‌های دربار و ارتش در سیاست و تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت ورزید.<sup>۲۸</sup> او توانست به نحوی موفقیت‌آمیز کلیه تلاش‌های دربار را برای کسب قدرت بیشتر نقش بر آب سازد. در این میان مسئله نفت - که مصدق به کرات از آن به عنوان «حیاتی‌ترین مسئله ایران» یاد کرده بود<sup>۲۹</sup> - همچنان از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار می شد.

مسئله نفت ابزاری ملموس بود که از طریق آن می شد خواسته‌های مردمی و تمایلات ملی را شکل بخشید و با حکومت غرب‌گرا و درباری سپهد

(۲۸) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، اول خرداد ۱۳۲۹.

(۲۹) نامه مصدق به «جبهه ملی»، آهنگ شرق (شاهد)، ۱۰ دی ۱۳۲۸.



سرسخت حاجیعلی رزم آرا به مخالفت برخاست و تلاشهای دربار را خنثی کرد. از این گذشته، ملی شدن نفت از نظر جبهه ملی هدفی بود مبین استعمارزدایی کامل واقعی از ایران و آرمانی در استقرار و تحکیم مبانی مشروطیت. به گفته حسین فاطمی یار و همکار وفادار مصدق: «مسئله نفت برای ایران از همان اهمیتی برخوردار بود که مسئله استقلال برای اندونزی، هند، سوریه و لبنان.»<sup>۳۰</sup> با این حال انگلیسیها حتی به رغم توصیه برخی از دوستان نزدیک ایرانی خود همچنان اصرار داشتند که قرارداد الحاقی گس-گلشائیان کاملاً منصفانه است.<sup>۳۱</sup> انگلیسیها که مدعی آشنایی کامل با خصوصیات اخلاقی ایرانیان بودند چنین استدلال می کردند که اعطای هرگونه امتیاز اضافی فقط به تحریک بیشتر اشتباهی ایرانیان منجر خواهد شد و حال آنکه «قاطعیت» مآلاً ایرانیان را به تسلیم وادار خواهد ساخت. هنگامی که کمیسیون نفت مجلس قرارداد الحاقی را رد کرد، حکومت رزم آرا ناچار شد در برابر خواسته های روزافزون جبهه ملی برای ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران، لایحه قرارداد الحاقی را از مجلس مسترد بدارد (ژانویه ۱۹۵۱) [دی ۱۳۲۹]. انگلیسیها که به همکاری رزم آرا پشت گرمی داشتند شاه را برای انحلال مجلس زیر فشار گذاشتند.<sup>۳۲</sup>

اما شاه جرأت نداشت مجلس را بخاطر موضع قاطعانه ای که در برابر مسئله نفت اتخاذ کرده بود منحل نماید. جبهه ملی با تکیه بر نهضت رو به گسترشی که خواستار ملی شدن نفت بود، بر تأکید خود به این آرمان افزود. آنچه مصدق در خلال مجلس چهاردهم دست نیافتنی تصور می کرد<sup>۳۳</sup>، اینک همانگونه که آرزویش بود به امری ناگزیر تبدیل شده بود. اما اکنون دیگر هیچ

(۳۰) سرمقاله حسین فاطمی در باختر امروز، ۲۲ آذر ۱۳۲۹.

(۳۱) گزارش فرلانگ، ۱۱ اوت ۱۹۵۰. FO 371/82375.

(۳۲) همان مأخذ، ۵ ژانویه ۱۹۵۱. FO 371/91452.

(۳۳) مقاله غلامحسین رحیمیان در امید ایران، شماره ۱۱، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸ به نقل از محمود

تفضلی (گردآوری): مصدق، نفت، کودتا (تهران، ۱۳۵۸) صفحات ۱۶۳-۱۶۱.

فرد عاقلی نمی‌توانست پا به میدان بگذارد و با نهضتی که هدف آن کسب حاکمیت ملی بود مخالفت ورزد. رزم‌آرا در حدود یک ماه پیش از آنکه به قتل برسد (۷ مارس ۱۹۵۱) [۱۶ اسفند ۱۳۲۹] به نحوی جدی با انگلیسیها اصل پنجاه-پنجاه را بررسی کرده بود<sup>۳۴</sup>، ولی دیگر دیر شده و فرصت از دست رفته بود. جبهه ملی دیگر به چیزی کمتر از ملی شدن صنعت نفت رضایت نمی‌داد.<sup>۳۵</sup>

به دنبال قتل رزم‌آرا انگلیسیها کوشیدند سید ضیاء را به نخست‌وزیری ایران برسانند، ولی این مصدق بود که مقام نخست‌وزیری را احراز کرد. مصدق این مقام را به شرطی پذیرفت که مجلس قانون ملی شدن نفت را به تصویب برساند و نخستین سال نخست‌وزیری او نیز صرف اجرای این قانون گردید.

گفته‌اند که مصدق و مشاورانش از پیچیدگیهای امر ملی کردن آگاهی کافی نداشتند؛ نیاز جهان غرب و بویژه انگلستان را به نفت ایران پربها دادند و نتوانستند از مشکلات موجود در تولید و بازاریابی نفت ایران تصویر دقیقی به دست آورند. شاید مصدق و مشاورانش جوانب پیچیده بین‌المللی و بازرگانی مسئله نفت را درست درک نکردند و ظاهراً متوجه نشدند که امریکا و انگلیس تا چه حد حاضرند به صورت مصمم و هماهنگ برای جلوگیری از پیروزی ایران پیش بروند<sup>۳۶</sup>، ولی هدف اصلی مصدق و مشاورانش آن بود که با تکیه بر حقانیت اخلاقی و حقوقی تلاش‌هایشان در انظار بین‌المللی، برای دگرگونی الگوی حاکم بر سیاست ایران، از اهمیت نمادین و سیاسی مسئله نفت استفاده کنند. آنها بخوبی می‌دانستند که در راه دشواری گام نهاده‌اند و پیروزی را نیز آسان نمی‌پنداشتند. مصدق حتی فدا کردن جانش را در این راه

(۳۴) شپرد به وزارت خارجه، ۱۱ فوریه ۱۹۵۱. FO 371/91522.

(۳۵) پیام مصدق به ملت ایران، باختر امروز، ۵ اسفند ۱۳۲۹.

(۳۶) برای مثال نگاه کنید به: مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران ۱۳۳۵) صفحه ۵۲۳.

از نظر دور نمی داشت. از نظر مصدق نهضت ملی شدن نفت متضمن تحقق خواسته های سرکوفته ملی ایرانیان و تجدید حیات معنوی ملت ایران بود — هدفی که ایثار و فداکاری در راه آن روا بود.<sup>۳۷</sup> به نظر او حتی اگر پیروزی مادی ملموسی نیز نصیب ایرانیان نمی شد، نتایج مثبت اخلاقی و سیاسی این مبارزه، محاسبات سودبخش آن را تحت الشعاع قرار می داد.

از سوی دیگر، هنگامی که مصدق به قدرت رسید، نهضت ناسیونالیستی ایران خود از چنان پویایی خودجوشی برخوردار شده بود که دیگر نه خواسته های او و نه هیچ یک از اطرافیانش نمی توانست بر سیر رویدادها تأثیر بگذارد. مصدق بنیادگذار نهضت ملی شدن نفت بود، ولی به عنوان نخست وزیر، خودش محصول این نهضت بود. بخشی از موقعیت ممتاز مصدق مرهون آن بود که رهبری جنبش را در دست داشت، اما بخش دیگر آن در قدرت درک و بیان اهداف مستتر در این جنبش بود؛ اهدافی که به هیچ وجه در چهارچوب تنگ احکام و گفته های این یا آن رهبر نمی گنجید.

از این گذشته، مصدق در مقام نخست وزیر از امکان مانور زیادی برخوردار نبود. ترکیب هوادارانش، ماهیت پایگاه قدرتش، همچنین تاکتیکهایی که مخالفانش بکار می بردند فقط راه را برای حرکتهایی باز گذاشته بود که نتواند به سادگی تخطی از اصل ملی شدن تعبیر شود. اتهام «سازش» — که مخالفان چپ و راست بی محابا عنوان می کردند — می توانست پایگاه پارلمانی و حتی مردمی او را در خطر افکند. اما هدف از جنبش ملی شدن نفت فقط تحکیم مبانی ناسیونالیسم ایرانی نبود؛ بهبود اوضاع مالی و اقتصادی کشور نیز بخشی از اهداف آن را تشکیل می داد. عواید لازم برای تأمین هزینه های اصلاحاتی که مصدق در نظر داشت، تنها از طریق حل مسئله نفت بدست می آمد و در واقع صنعت نفت نیز به نام سعادت ملت ایران ملی شده بود.

(۳۷) پیام مصدق به ملت ایران، باختر امروز، ۳۱ تیر ۱۳۳۲.



از این رو مصدق واقعاً خواستار یافتن راه حلی شرافتمندانه برای این مشکل بود. اگر چه او با توجه به پایگاه مردمی ظریفی که داشت نمی توانست در مذاکرات نفت پیشگام شود ولی هر طرح و پیشنهاد احتمالی را پذیرا بود. در مورد آمادگی انگلیسیها به توافق تردید داشت اما از تلاشهای میانجیگری امریکاییها استقبال می کرد و حاضر به پذیرش هرگونه راه حل معقول بود. در ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۵۱ [مهر و آبان ۱۳۳۰] او به کمک جورج مک گی معاون وزارت خارجه امریکا راه حلی پیدا کرد ولی آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس آن را رد کرد.<sup>۳۸</sup> آن دسته از مقاماتی که طرف مشورت سیاستمداران انگلیسی قرار می گرفتند، بطور کلی میل نداشتند که توان و اصالت و مشروعیت ناسیونالیسم ایرانی را اذعان یا حتی درک نمایند<sup>۳۹</sup> و ایرانیان را از لحاظ اخلاقی شایسته مالکیت و اداره صنعت نفت ساخته و پرداخته انگلیسیها نمی دانستند.<sup>۴۰</sup> بویژه آنکه اصلاً نمی خواستند مصدق را به عنوان مظهر آرمانهای ملی ایرانیان برسمیت بشناسند. مصدق و همکارانش نیز که بیشتر درگیر مسائل اخلاقی و حقوقی و حق حاکمیت ایران بودند، به نوبه خود نتوانستند عواقب مستتر در کم شدن عواید، و از آن مهمتر در لطمه به اعتبار انگلیسیها را دقیقاً درک کنند. چنین می نماید که به عوامل سیاسی و استراتژیکی گوناگونی که می توانست در تعیین نحوه واکنش انگلیسیها در قبال ملی شدن نفت و اجرای آن مؤثر واقع شود، توجه چندانی نداشتند.

38) George McGhee, *Envoy to the Middle World: Adventures in Diplomacy* (New York, 1983) pp. 393-403.

۳۹) شپرد، ف، «مقایسه ای میان ناسیونالیسم ایرانی و آسیایی» ۱۱ اکتبر ۱۹۵۱ FO 371/91464: سارل، ای. ای. جی، «ناسیونالیسم در ایران»، فوریه ۱۹۵۲ FO, 371/98596. نامه ویلر، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱.

سارل کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس چنین نتیجه گرفت: «در حال حاضر ناسیونالیسم ایرانی نیرویی محسوب می شود که باید به حساب آید.»

۴۰) فرگوسون به استوکس، ۳۰ اکتبر ۱۹۵۱ FO 371/19607

تأکید و توجه خاص مصدق بر جوانب حقوقی - اخلاقی مسئله نفت و مسائل مربوط به حاکمیت ایران باعث شد که او بتواند در دادگاه لاهه و سازمان ملل متحد اثرات مساعدی برجای بگذارد. ولی اینگونه مسائل در نحوه تفکر و محاسبات شرکتهای چندملیتی نفتی که صرفاً در حول و حوش «تجارت» دور می زد، مؤثر نیفتاد؛ با معیارها و قواعد مرسوم Realpolitik نیز سازگاری نداشت. هنگامی که مصدق در نوامبر ۱۹۵۱ [آبان ۱۳۳۰] از مصر دیدن کرد، اهداف و پیام او بی درنگ درک شد و با استقبال گرمی روبرو گردید. اما در غرب، به رغم تمام آشنایی و قرابتی که با آرمانها و اهداف مصدق در کار بود، سخنانش راه به جایی نبرد و بردل آنان ننشست. در حقیقت بین مصدق و مخالفان انگلیسی او هیچ زمینه ای برای تفاهم دوجانبه وجود نداشت. مصدق گمان می کرد که آنان بر ضد استقلال و سعادت ایران نقشه هایی در سر می پروراند. از نظر انگلیسیها نیز مصدق «دیوانه» ای بیش نبود که ضمن نشان دادن بدترین جنبه های خصوصیات اخلاقی ایرانیان راه نابودی کشورش را پیش گرفته است. چنین می نمود که انگلیسیها برای مذاکره با مصدق آمادگی دارند؛ اما در عین حال از هیچ گونه تلاشی برای بی ثبات ساختن موضع او فروگذار نمی کردند.

انگلیسیها در ابتدا قصد داشتند در جنوب ایران متوسل به زور بشوند ولی به دلایلی این امر منتفی شد.<sup>۴۱</sup> همچنین کوشیدند از طریق عملیات پنهانی و بویژه با توسل به تاکتیکهای پارلمانی حکومت او را ساقط کنند. به همین جهت بود که اندکی پس از به قدرت رسیدن مصدق، رابین زینر را بدین منظور به ایران اعزام داشتند. مخالفان مصدق، از جمله نمایندگان مجلس و

41) Wm Roger Louis, *The British Empire in the Middle East, 1945-1951* (Oxford, 1984) pp. 657-78.

برای آگاهی بیشتر در زمینه سیاست انگلیس در قبال مصدق به مقاله راجر لوئیس در همین کتاب مراجعه فرمایید.

روزنامه‌های مخالف او، از حمایت گسترده انگلیسیها برخوردار شدند. بموازات تلاشهایی که انگلیسیها از طریق هواداران و عوامل خود برای سرنگونی مصدق می‌داشتند، فشار دربار و اذتاب آن نیز بر حکومت مصدق افزوده شد. البته جبن و بی‌ارادگی شاه مانع از آن بود که بتواند جرأت رویارویی مستقیم با مصدق و نهضت ملی شدن نفت را به دل راه دهد. از سوی دیگر محبوبیت شخصی مصدق و قدرت نهضتی که در وجود او متبلور شده بود، و انسجام نسبی اطرافیان نزدیک او، تلاشهای مخالفان را که حزب توده و فدائیان اسلام نیز از جمله آنان بودند، نقش بر آب می‌ساخت.

مصدق بر این اعتقاد بود که این مخالفت داخلی با حکومت او تنها بر پشتیبانی انگلیس استوار است. این برداشت طبعاً به مبارزات و احساسات ضد انگلیسی دامن می‌زد که از بدو نهضت ملی شدن نفت، امر بسیج عمومی را تسهیل کرده بود. اگر چه مصدق مخالف سرسخت امپریالیسم بشمار می‌رفت ولی از تمایلات ضدانگلیسی‌گریزی برخوردار نبود. وی در داخله کشور و در گفتگو با بیگانگانی که حس می‌کرد تمایلات ضدانگلیسی دارند، لحنی ضد انگلیسی بکار می‌برد ولی در چند مورد نیز مردم انگلیس و سنتهای دموکراتیک آنان را ستوده بود.<sup>۴۲</sup> وی بارها اعلام داشت که ایران با ملت انگلیس یا حتی دولت آن سر جنگ ندارد، بلکه اختلاف ایران با «شرکت نفت انگلیس و ایران» است.<sup>۴۳</sup> از نظر مصدق عملیات شرکت نفت بیش از ۵۰ سال بر حیات اقتصادی و سیاسی کشور سایه افکنده بود. شرکت نفت انگلیس و ایران کشور را استثمار کرده و استقلال آن را لگدمال ساخته بود. هدف او رفاه حال مردم و استقرار حاکمیت ملی واقعی بود. یکبار در مجلس گفت: «اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر

(۴۲) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، اول مرداد ۱۳۰۶؛ سخنرانی در مجلس، ۴

خرداد ۱۳۲۹.

(۴۳) مصدق، کنفرانس مطبوعاتی، باختر امروز، ۱۵ فروردین ۱۳۳۰.



ما مسلط باشند و رشته‌ای بر گردن ما بگذارند و ما را به هر سویی که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد.»<sup>۴۴</sup>

موضع مصدق ناگزیر به واکنش انگلستان منجر گردید و مصدق و همکارانش امیدوار بودند بتوانند با جلب نظر مساعد امریکاییها تا حدودی از شدت وحدت این واکنش بکاهند. ایرانیان تصور می‌کردند که امریکاییها که به افول امپراتوری بریتانیا به دیده‌ی رضا می‌نگرند، به کمک ایران خواهند شتافت یا دست کم بر ضد ایران وارد عمل نخواهند شد. طولی نکشید که سیر رویدادها نادرست بودن چنین پنداری را ثابت کرد.<sup>۴۵</sup> هنری گرییدی سفیر امریکا در ایران در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۰ [۳۰-۱۳۲۹] تا حدودی با مبارزات ایرانیان همدردی نشان می‌داد. اما طولی نکشید که لوی هندرسون جانشین او با سیاست حکومت محافظه‌کار انگلیس همراه شد که به نحوی روزافزون از امکان توافق با مصدق فاصله می‌گرفت. در این هنگام انگلیسیها نیز در میان شور و شعف مخالفان داخلی مصدق استدلال خود را بر این قرار دادند که توافق با مصدق امکان‌پذیر نیست و خطر تسلط کمونیستها بر ایران نزدیک است. از سوی دیگر مصدق و همکارانش نیز چنین استدلال می‌کردند که تنها تضعیف این حکومت است که می‌تواند به نفع کمونیستها تمام شود. مصدق نیز چنانکه بسیاری در آن هنگام تصور می‌کردند، بر این باور بود که ترس از سلطه‌ی کمونیستها بر ایران باعث خواهد شد که امریکاییها به رغم فشار انگلیس به حمایت از حکومت او برخیزند. از این رو مصدق یا هوادارانش هر از چندگاهی خطر کمونیستها را مطرح می‌کردند. در آن زمان هنوز عواقب نامطلوبی که این تاکتیک می‌توانست به بار آورد، درک نشده بود.<sup>۴۶</sup>

(۴۴) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۱ تیر ۱۳۳۰.

(۴۵) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۲۰ آذر ۱۳۳۰.

(۴۶) برای آگاهی از موضع دولت ایالات متحد امریکا در قبال مصدق به مقاله‌ی جیمز بیل در همین

کتاب مراجعه فرمایید.

بالاخره در ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] چنین می نمود که تلاشهای گسترده انگلیسیها و مخالفان داخلی برای ساقط کردن حکومت مصدق در آستانه پیروزی است. هنگامی که شاه با درخواست مصدق مبنی بر عهده دار شدن وزارت جنگ مخالفت کرد، او نیز استعفای خود را تقدیم نمود. احمد قوام که ماهها در پشت صحنه برای جانشینی مصدق تلاش کرده بود و از پشتیبانی کامل امریکا و انگلیس برخوردار بود به نخست وزیر منصوب گردید. اما عمر حکومتش به درازا نکشید و مصدق به دنبال شورش مردمی ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر) که تأیید بی سابقه ای از مشروعیت رهبری او بود، دوباره بر سر کار آمد. مصدق پست وزارت جنگ را که به وزارت دفاع تغییر نام یافت بر عهده گرفت و ارتش را تحت کنترل درآورد و از مجلس برای شش ماه اختیارات فوق العاده گرفت. مخالفانش عقب نشستند و باز هم از اهمیت دربار کاسته شد. مصدق از قدرتی که بدست آورده بود بیشتر برای آغاز برنامه های اصلاحی مهم و متنوعی که در سر داشت استفاده کرد.<sup>۴۷</sup> اما افزایش این قدرت مخالفت پاره ای از هوادارانش را نیز برانگیخت. افرادی چون آیت الله ابوالقاسم کاشانی و حسین مکی و مظفر بقائی که خود را در به قدرت رساندن مجدد مصدق ذینفع می دانستند، اکنون بر سر آنچه به زعم آنان تقسیم غیرعادلانه غنائم سیاسی بود کدورت به دل گرفته و از در مخالفت با مصدق درآمدند. در اندک زمانی به بهانه دفاع از «مشروطیت» بر ضد او وارد عمل شدند و به مخالفت های ضد مصدقی دامن زدند.

(۴۷) این اصلاحات زمینه های گوناگونی را در بر می گرفت و از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: اقداماتی در جهت اصلاحات ارضی، لویای جدیدی درباره مالیاتهای ارضی و مالیات بر درآمد، اقداماتی در زمینه تسهیل صادرات، افزایش بودجه آموزشی، تعدیل اجاره بها، احداث راه، ملی کردن ارتباطات تلفنی در سراسر کشور، تأسیس شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران، تصویب قانون بیمه های اجتماعی؛ برای اصلاح ادارات و بویژه دادگستری نیز تلاشهایی به عمل آمد. قوانینی هم برای مطبوعات و انتخابات وضع شد. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

F. Azimi, "The politics of dynamic stalemate", pp. 344-347.



با خروج این عده بر انسجام و تجانس طرفداران وفادار مصدق که تعدادشان بمراتب بیشتر از یاران عاصی گذشته او بود افزوده شد. فراکسیون نهضت ملی مجلس هفدهم که هوادار مصدق بود رفته رفته عهده دار وظایف و اقدامات جبهه ملی گردید که عملاً از کار افتاده بود. ولی مجلس هفدهم که اکثریت قاطع نمایندگان آن طرفدار مصدق بودند، در ورطه دسته بندیهای گوناگون افتاد و به تدریج به پایگاه اصلی حرکت‌های ضدحکومتی بدل گردید. مصدق توانست اختیارات فوق‌العاده خود را برای یک سال دیگر تمدید کند، اما به آسیب‌پذیری او در مجلس افزوده شد و دشمنیهای موجود تشدید گردید. مصدق همانند نخستین سال زمامداری اش از هر سوبه خاطر انعطاف یا عدم انعطاف در مورد مسئله نفت در معرض انتقاد بود: او را به آمادگی سازش با انگلیسیها متهم می‌کردند و در عین حال از او انتقاد می‌کردند که چرا نتوانسته است مسئله نفت را حل کند. در چنین موقعیتی، و با توجه به پایگاه قدرت مردمی ظریفی که داشت، و تردید روزافزون او نسبت به آمادگی انگلیسیها برای حصول توافق با او، و همچنین تأکید او بر بازگشت ناپذیر بودن اصل ملی شدن نفت، بعید می‌نمود که در مواضع او تعدیلی حاصل شود. مسئله اصلی که در این دور از مذاکرات مورد اختلاف طرفین بود، مسئله گرامت بود. ظاهراً ایرانیان حاضر بودند فقط برای اموال شرکت گرامت بپردازند در حالی که انگلیسیها با پشتیبانی امریکا خواهان پرداخت مبلغ تعیین نشده‌ای به عنوان گرامت اصل ملی شدن و کاهش درآمد حاصله از الغای امتیاز نفت (عدم النفع) بودند.

با پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱] امریکاییها به حمایت آشکار از انگلستان پرداختند و بر میزان تلاشهای علنی و پنهانی که بر ضد مصدق جریان داشت افزوده شد. تبلیغات شدیدی درباره پرواز شیخ کمونیسم بر فراز ایران آغاز گردید. فشارهای مالی و اقتصادی و سیاسی و ادامه تحریم خرید نفت ایران به بحران



داخلی کشور دامن می زد. در عین حال مناقشات عقیدتی و حسادتها و تحریکات شخصی و برخوردهای فرقه ای بر بار مشکلات مصدق می افزود و از امکان استواری بیش از پیش وحدت ملی در برابر انگلیسیها می کاست. مصدق امیدوار بود که با مقاومت خود نقشه های انگلیس را نقش بر آب سازد و آنان را به اعطای امتیازات بیشتری وادار کند. اما این کار به جایی نرسید. او قبلاً کنسولگریهای انگلیس را تعطیل کرده و مناسبات سیاسی را با آن کشور قطع کرده بود. مجلس سنا را نیز تعطیل کرده و بر تلاش خود برای محدود ساختن اختیارات دربار افزوده بود. اما اصل، گرفتاری او با مجلس بود و این موضوع امید انگلیسیها و شاه را به سقوط قریب الوقوع مصدق افزایش داد.

احتمالاً مصدق چنین پیش بینی کرده بود که در مقام نخست وزیری در یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخ ایران با مشکلات بسیاری از جمله مخالفت های بی امان در مجلس روبرو خواهد شد. بخش مهمی از تجربه سیاسی مصدق در مقام یک شخصیت پارلمانی و رهبری مخالفت با حکومت های پی در پی و کاربرد بی حد و حصر نیروی مجلس نهفته بود. ولی اکنون در مقام نخست وزیر مشاهده می کرد که همان تاکتیکهایی که او در مقام یک نماینده مجلس در بکار بردنشان بر ضد حکومت های مختلف لحظه ای تردید به دل راه نمی داد، اکنون می تواند بر ضد خود او بکار گرفته شود.

مصدق همیشه بر این اعتقاد بود که انتخابات آزاد به تشکیل مجلسی از «نمایندگان واقعی» مردم منجر خواهد شد و این نمایندگان نیز هرگز «منافع ملی» را از نظر دور نخواهند داشت و بنابراین از سیاستهایی که طرح می کرد پشتیبانی خواهند کرد. اما با توجه به قوانین انتخاباتی موجود و در برابر نفوذ پایدار دربار و ارتش و قدرتهای محلی طرفدار انگلیس، انتخابات آزاد مجلس هفدهم به تشکیل مجلسی انجامید که بسیاری از نمایندگان آن موافق دولت نبودند. بنابراین این انتخابات در پاره ای از نقاط تا تجدیدنظر در قانون انتخابات معوق ماند. از میان ۱۳۶ نماینده ای که معمولاً به مجلس راه می یافتند تنها ۷۹

نفر انتخاب شدند که تعدادی از مخالفان سرشناس جبهه ملی در میان آنها حضور داشتند.

در چنین شرایطی بود که مصدق در راههای آخر نخستین سال زمامداری خود، اقداماتی را برای تحکیم موقعیت خویش در نظر گرفت و در خلال دومین سال نخست وزیری اش نیز به منظور کاستن از آسیب پذیری خود در برابر مجلس، اختیارات فوق العاده کسب کرد. وی همچنین تصمیم گرفت برای تحکیم موقعیت خود در برابر دربار نیز کنترل ارتش را در دست بگیرد. در تهران نیز حکومت نظامی اعلام کرد و برای جلوگیری از زد و خوردهای خشونت آمیز گروههای چپ و راست و پیشگیری از فعالیت خرابکاران، به قانون امنیت اجتماعی متوسل گردید. اقدامات دیگر او از قبیل قانون جدید مطبوعات اثر فوری نداشت و فرصت استفاده از قانون جدید انتخابات نیز پیش نیامد.

در حقیقت هیچ یک از این اقدامات مصدق - که برخی از آنها به عنوان اعمال غیردموکراتیک محکوم شد - نتوانست در برطرف کردن ضعف و آسیب پذیری بنیادی حکومت او مؤثر افتد.<sup>۴۸</sup>

مصدق نتوانست دستگاه اجرائی استواری بنا کند و در واقع به علت ضوابط پارلمانی موجود امکان چنین امری نیز بسیار محدود بود. او برای تحکیم حکومت خود یا تداوم نهضتی که قدرتش بر آن استوار بود، وسیله مؤثری در دست نداشت. ارتش اساساً تن به کنترل غیرنظامیان نمی داد. پلیس و سازمانهای اطلاعاتی و دستگاه قضائی از امکانات کافی برخوردار نبودند و بنابر این نه می توانستند به نحوی مؤثر در اجرای قانون دخیل باشند و نه قدرت جلوگیری از فعالیتهای ضد دولتی را داشتند. هریک از اقدامات قاطعانه دولت با انبوهی از انتقادهای جراید و «استبدادی» خواندن آنها روبرو می شد و این خود در کاهش تأثیر آنها دخیل بود. علاوه بر آن تمایلات شخصی مصدق و

48) Ibid., pp. 283-418.

معیارهای مدنی و اخلاقی که خودش را ملزم به رعایت آنها می دانست، دست و بال او را در رویارویی با مخالفان بالنسبه غیراصولی اش بسته بود.

مخالفان با پشت گرمی به حمایت فعالانه دربار، مجلس را برای بی اعتبار ساختن و فلج کردن دولت وسیله قرار دادند. سرانجام مصدق ناچار شد برای انحلال مجلس فراندومی ترتیب بدهد. ولی با توجه به نگرانیهای موجود در مورد بروز حوادث خشونت بار، فراندوم در اوضاعی برگزار شد که با ضوابط انتخاباتی مغایرت داشت. مصدق اصولاً از هواداران سرسخت آن بخش از آرمانها و ارزشهای دموکراتیک بشمار می رفت که به اعتقاد او در استمرار و عمیق ساختن روح مشروطیت نقش مؤثری داشت. ولی او با توجه به اوضاع بحرانی روز نمی توانست تمام ضوابط قانونی موجود را رعایت کند؛ بویژه آنهایی را که آشکارا در جهت سست کردن پایه های دموکراسی مورد سوءاستفاده قرار گرفته بود. در واقع اقدام مصدق علیه مجلس، فقط بیانگر مردمی بودن فزاینده او نبود، بلکه از این واقعیت نیز ناشی می شد که نمایندگان پر جنار و جنجال مخالف هدفی جز سرنگونی او نداشتند. از نظر مصدق اگر مخالفان موفق می شدند تحت پوشش مجلس حکومت او را ساقط کنند، ضربه شدیدی بر نهضت ملی ایران وارد می شد. اما فراندوم که از سوی مخالفان به عنوان حرکتی ضدقانونی قلمداد گردید به نیروهای ضد مصدقی توان تازه ای بخشید. در این میان دامنه فعالیتهایی که در جهت بی ثبات ساختن حکومت او صورت می گرفت چنان گسترش یافت که به کودتای اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] منجر شد؛ و این کودتا طرح و اجرای خود را مرهون پشتیبانی فعال امریکا و انگلیس بود.

جایگزینی پی در پی حکومتهای ناتوان که ناشی از نارساییهای نظام پارلمانی موجود بود، موجب شده بود که دربار بتواند نفوذ خود را حفظ کند و اقلیت کوچکی قادر به سوءاستفاده از قواعد و مقررات پارلمانی گردند. اگر تاب و توان دولت در برخورد و رویارویی با مخالفان داخلی تحلیل نرفته بود،



و اگر هواداران صدیق مصدق امکان یافته بودند که خود را به صورت تشکیلاتی کارآمد و مؤثر سازمان بدهند کودتای ناشیانه ۱۹۵۳ نمی توانست به این سادگی به موفقیت انجامد. اگر مصدق یا پیروانش توانسته بودند خود را از محظورات ذاتی نظام مشروطه سلطنتی موجود رها سازند، شاید به ایجاد یک نظام پارلمانی مؤثرتر توفیق می یافتند.

مصدق از ابتدای فعالیتهای سیاسی خود به این نکته پی برده بود که هر چند ایران رسماً مستعمره بریتانیا نیست ولی تحت سلطه آن کشور قرار دارد؛ سفارت انگلیس از اجزاء بنیادی سیاست ایران است و شرکت نفت انگلیس و ایران رکن عمده سلطه بریتانیا را تشکیل می دهد. از نظر مصدق استعمار—چه به صورت رسمی و چه غیررسمی— نه تنها عامل عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی کشور و وابستگی آن است، بلکه موجب فساد فرهنگی و معنوی آن نیز هست. با این حال از دیدگاه او مخالفت با امپریالیسم به معنی مخالفت کورکورانه با مظاهر تمدن غرب و بیگانه ستیزی بی بندوباریا بازگشت به جامعه ای نبود که در آن سنتهای محلی «اصیل» ولی برخلاف رسوم زمان حکمفرما باشد.

مصدق یک اصلاح گرای غیرمذهبی محتاط بود که در رساله دکترای خود در تعریف قانون موضعی اصولی بر پایه تعقل گرایی اتخاذ و از این نظریه دفاع کرده بود که عقل باید بر سایر منابع قانون اولویت داده شود. در جوار طرح این مسئله، تفسیری نوگرا از اسلام شیعه و جدا ساختن ریشه دار نظام حقوقی ایران از مذهب را مطرح ساخته بود.<sup>۴۹</sup> ارزشهای فرهنگی غرب را ستایش می کرد و نسبت به اتهام غرب ستیزی حساسیت فراوان داشت<sup>۵۰</sup> و همیشه در صدد بود که احترام و پشتیبانی افکار عمومی جهان را کسب کند. مصدق آرزوی

49) M. Mossadegh, *Le testament en droit musulman (secte chyite)* (Paris 1914).

۵۰) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹.

ایرانی را داشت که روزی بتواند در سایه آزادی و استقلال، از نظر رفاه و موقعیت به سطح کشورهای غربی برسد. البته او به ضرورت درک و برداشت دقیق از وضع محلی خاص ایران و فرهنگ آن نیز آگاهی کامل داشت و از جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم پرهیز می‌کرد. وی برای مدتی از پشتیبانی احساسات مذهبی مردم که اصولاً از طریق همراهی کاشانی با او حاصل شده بود، بهره‌مند گردید. و هنگامی که راهش از کاشانی جدا شد مانع از آن گردید که کاشانی و دیگران بتوانند مذهب را دستاویز مخالفت با حکومت او قرار بدهند.

مصدق برای روشنفکران مقام والایی قائل بود و ارزش و اهمیت نهادهای دانشگاهی و علمی را به خوبی درک می‌کرد. او نخستین سیاستمداری بود که لایحه استقلال مالی دانشگاه تهران را مطرح ساخت<sup>۵۱</sup> و بسیاری از اطرافیان نزدیک او را استادان دانشگاه تشکیل می‌دادند. وی برای تحصیل ارزش زیادی قائل بود<sup>۵۲</sup> و دانشگاه را بیشتر به عنوان مرکز بررسیهای علمی و پیشبرد دانش در نظر داشت تا وسیله نقل افکار و عقاید حزبی. منافع «واقعی» مردم یا ملت، فکر ثابت مصدق بشمار می‌رفت و راه دستیابی به آن را در اجماع حاصل از بحث و گفتگوی آزاد و عاری از غرض می‌دانست. با این حال نسبت به کسانی که با اندیشه‌های او موافق نبودند توجهی نداشت و به ندرت در برداشت خود از منافع «واقعی» ملت تردید به خود راه می‌داد. در ناسیونالیسم مصدق اعتقاد عمیقی به استقلال و دموکراسی نهفته بود؛ هدف او به استقرار یک دولت راستین ایرانی برای اداره ملت منحصر نمی‌شد بلکه بنیاد یک سیاست مستقل و دموکراتیک معتبر را نیز در مد نظر داشت. مصدق معتقد بود که شاه باید بر اساس مفهوم و معنای مشروطیت، سلطنت کند نه حکومت.

(۵۱) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳ بهمن ۱۳۲۳.

(۵۲) گواهی محمود نریمان در برابر دادگاه نظامی؛ نگاه کنید به بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی،

ج ۲، صفحات ۵۹۵-۵۸۴.

تلاشهای مصدق برای رفع ابهامهای موجود در قانون اساسی در مورد ماهیت اختیارات شاه به تشدید اختلافات او با دربار و نمایندگان هوادار دربار انجامید و سرانجام ناکام ماند.<sup>۵۳</sup> با این همه وی همواره بر این امر تأکید داشت که تحقق آزادی و استقلال بدون وجود حکومتی که مستقل از دربار عمل کند، میسر نیست. وی به نحوی پیگیر مانع از دخالت شاه و خانواده اش در امور مملکتی می شد؛ در واقع هیچ یک از سیاستمداران عصر مشروطیت نتوانستند تا این مقدار در کنار راندن شاه و محدود ساختن عملیات دربار موفق گردند. مصدق در دادگاه نظامی گفت: «من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند.»<sup>۵۴</sup> از نظر مصدق تنها راه بقای شاه در آن بود که اصول مشروطیت را رعایت کند. وی در ماه مه ۱۹۵۰ [خرداد ۱۳۲۹] به شاه هشدار داد که اگر این شرایط را رعایت کند هیچگاه به فرار از کشور مجبور نخواهد شد؛ شاه اگر حمایت مردم را از دست بدهد، سلطنت آینده‌ای تیره در پیش خواهد داشت.<sup>۵۵</sup> مصدق معتقد بود که با پیروزی استبداد سلطنتی نه تنها تحولات واقعی سیاسی پایان خواهد یافت، بلکه سلطه اجانب بر کشور نیز تسهیل خواهد شد زیرا بیگانگان با چیره شدن بر شاه همه ملت را تحت انقیاد خود در خواهند آورد. پیروزی کودتای ۱۹۵۳ که پیشگیری از افول سریع نفوذ غرب و تحکیم اقتدار سلطنتی را در صدر اهداف خود قرار داده بود، تأییدی بر صائب بودن نظریات مصدق است.

۵۳) مصدق خواستار آن گردید که مجلس گزارش کمیسیون هشت نفری را که برای بررسی و تحقیق پیرامون روابط میان شاه و نخست‌وزیر تشکیل شده و در آن بر نقش تشریفاتی شاه تأکید شده بود به تصویب برساند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

F. Azimi, "The politics of dynamic stalemate", pp. 383-397.

۵۴) بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۵۹۷.

۵۵) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۸ خرداد ۱۳۲۹.



در بینش مصدق از یک سیاست مطلوب، گرایشهای ایدئولوژیک آشکاری بچشم می خورد و در ضمن نشانه هایی از انتظار نابودی و شکست را نیز در بر داشت. اما دیدگاه سیاسی او یک سیستم عقیدتی پیوسته را تشکیل نمی داد و فاقد خط مشی ایدئولوژیکی منسجم و تفصیلی برای راهنمایی و تنظیم فعالیت های هوادارانش بود. سیاست مصدق بیش از هر چیز سیاست شور و اعتقاد و خودجوشی بود تا سیاست ایدئولوژیک. این خود هم منبع قدرت آن و هم مایه ضعف آن بشمار می رفت. از سویی این امکان وجود نداشت که احکام مطلق یا یک سلسله اصول و قواعد بی چون و چرا به منظور مشروعیت بخشیدن به نوعی استبداد اخلاقی و توجیه سرکوب مخالف خوانیها و دیگر اقدامات سرکوبگرانه مطرح گردد. ولی از سوی دیگر اهداف او و بویژه ابزار و شیوه های حصول به آن به نحوی منظم مشخص نشده بود.

در نتیجه مسئله حیاتی چگونگی حفظ و استمرار حاکمیت ملی که در وجود نهادی برخاسته از خواسته های مردم متجلی شده باشد، کاملاً روشن نشد. فقدان یک برنامه منظم و روشن، محظوره های ناشی از یک ذهن صرفاً قانون گرا، لایه ای از اعتقادات لیبرالی دوران گذشته<sup>۵۶</sup>، همراه با ناکامیهای پیشین در ایجاد احزاب در ایران - که فقط به بروز مناقشات و رقابت های فرقه ای شدید منجر شده بود - همگی از جمله عواملی بودند که در عدم توانایی مصدق در تشکیل حزب خودش مؤثر افتادند. از اینها گذشته، چنین می نماید که فرهنگ سیاسی ایرانیان برای تشکیل احزاب و جمعیت های گسترده و منسجم که بتوانند با نظم و دوام کافی در راستای یک برنامه و سیاست مشخص عمل کنند، مناسب نیست. در واقع تلاش برای ایجاد سازمانهای

۵۶) خلیل ملکی، «سرنوشت تاریخ لیبرالیسم»، علم و زندگی (شهریور ۱۳۳۱)، صفحات ۵۸۴-۵۸۰ و ۶۶۷-۶۵۲؛ ملکی، «علمی از توبیاید ساخت»، همانجا، (بهمن ۱۳۳۱)، صفحات ۷۷۸-۷۶۹؛ ملکی، «مبارزه با بزرگترین خطری که نهضت ملی را تهدید می کند»، همانجا، (خرداد ۱۳۳۲) صفحات ۲۰۶-۲۰۳ و ۲۹۵-۲۹۱.

صنفی نیز هواداران چندانی نداشت.

مصدق مبارزه ملی شدن نفت را در چهارچوب جبهه ملی پیش برد که هم از لحاظ سازمانی و هم از نظر عقیدتی تشکیلاتی نامنسجم و نامشخص بشمار می رفت. اما پس از آنکه به قدرت رسید سعی نکرد جبهه ملی را به یک حزب منسجم مبدل سازد و در واقع آن را به حال خود رها کرد.<sup>۵۷</sup> مصدق که بیشتر در پی حفظ وجهه عمومی و سخنگویی از جانب تمام افراد ملت بود، نمی خواست خودش را درگیر مناقشات فرقه ای یا ائتلافهای گروهی سازد. بنابراین از ابراز تمایل مشخصی نسبت به گروهها یا احزابی که پیروانش سازمان دادند، خودداری ورزید و حتی در صدد تقویت این سازمانها و بهره برداری از آنها نیز برنیامد.

البته مصدق برای ابلاغ نظریاتش به مردم از رادیو و روزنامه ها استفاده می کرد. و سایلی چون احزاب «ایران» و «زحمتکشان»<sup>۵۸</sup>، اتحادیه های صنفی از قبیل اصناف قهوه چی و رستوران چی و دیگر مجامع رسمی و غیررسمی که در بازار مستقر بودند نیز وجود داشتند که رابط بین او و مردم بشمار می رفتند. ولی فقدان یک تشکیلات حزبی گسترده باعث شد که مصدق نتواند برای تحکیم حکومت خود پشتیبانی لازم را فراهم سازد. سالها بعد، در سپتامبر ۱۹۶۲ [شهریور ۱۳۴۱] مصدق ضمن نامه ای که از احمدآباد به دکتر علی شایگان یکی از یاران نزدیکش ارسال داشت به این نکته مهم اذعان نمود:

عقب ماندگی ما ایرانیان به علت نداشتن تشکیلات سیاسی و اجتماعی است. و این

(۵۷) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی (تهران، ۱۳۳۲).

(۵۸) حزب زحمتکشان ملت ایران در اکتبر ۱۹۵۲ (مهر ۱۳۳۱) به دو جناح مخالف تقسیم گردید: یکی موسوم به «نیروی سوم» تحت رهبری خلیل ملکی که به مصدق وفادار ماند و دیگری به رهبری مظفر بقائی که بر ضد مصدق به فعالیت پرداخت.

نقیصه سبب شده که ایران عزیز آزادی و استقلال خود را از دست بدهد و هیچ فرد ایرانی نتواند کوچکترین اعتراضی بکند.<sup>۵۹</sup>

آشکار است که امید اصلی مصدق و دیگر هوادارانش به پیروزی و بقای سیاسی او به عنوان نخست وزیر بر استمرار شتاب نهضت ملی و پشتیبانی خودجوش مردم استوار بود. مصدق بخوبی آگاه بود که حرکت حمایت مردمی بیش از هر چیز بر شخصیت خود او استوار است، اما به کیش شخصیت تن درنداد و مانع از خودبزرگ‌نماییهای تصنعی گردید. او به ندرت از مراسم رسمی برای مطرح ساختن خود استفاده می‌کرد و با نصب مجسمه خود مخالفت ورزید.<sup>۶۰</sup> از شهرت طلبی گریزان بود و پس از آنکه به قدرت رسید، دستور داد رادیو در اشاره به نام او از ذکر القاب و عناوین تشریفاتی خودداری کند. ضمناً دستور داد که هیچ روزنامه‌ای به صرف نشر مطالب توهین‌آمیز نسبت به او توقیف نشود.<sup>۶۱</sup>

مصدق معتقد بود که سرچشمه حیات مردمی در یک پیشینه پاک سیاسی و ایثار و شجاعت اخلاقی نهفته است نه در آنچه به زور تبلیغات حاصل می‌شود. به عقیده او مردم خوب می‌توانستند خادمین واقعی خود را تشخیص بدهند و در شرایط مناسب ارج بگذارند.<sup>۶۲</sup> وانگهی، در جامعه‌ای که نهادها و ساختارهای سیاسی در آن پا نگرفته بود، وفاداری عمومی بیشتر در جهت افراد معطوف است تا مجامعی که اغلب پدیده‌های زودگذر هستند. استراتژی کلی مصدق در امر رهبری، در اتکاء بیواسطه و ارتباط نزدیک و صادقانه با مردم نهفته بود. از این رو دینامیسم شخصیت مصدق نقش مهمی در شناخت اهمیت سیاسی او دارد.

(۵۹) به نقل از مکاتبات مصدق: تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم (بی جا، ۱۹۷۵) ص ۱۰۳.

(۶۰) پیام مصدق خطاب به ملت ایران، باختر امروز، ۱۷ تیر ۱۳۳۰.

(۶۱) همانجا؛ ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰.

(۶۲) مصدق، سخنرانی در مجلس، مذاکرات مجلس، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹.



مصدق با شخصیتی آکنده از جاذبه شخصی، چهره‌ای احترام‌انگیز و اطمینان‌بخش بود. وی همواره آرمانهایی عالی در سر داشت و در صداقت و درستی او تردید نبود. هرگز از مقام و منصب خود در جهت اعمال نفوذ و ثروت‌اندوزی سوءاستفاده نکرد. هنگامی که نمایندگی مجلس شانزدهم را عهده‌دار بود یا زمانی که در مقام نخست‌وزیری خدمت می‌کرد، از دریافت حقوق خودداری ورزید و آن را صرف امور خیریه کرد. بسیاری از هزینه‌هایی را که موقعیت اداری اش ایجاب می‌کرد از جیب خودش پرداخت و هرگاه هدیه‌ای دریافت نمود آن را به دولت واگذار کرد. هزینه‌های تشریفاتی دفتر نخست‌وزیری و بودجه سری آن را فوق‌العاده کاهش داد. بیشتر اوقات دوران نخست‌وزیری خود را در خانه اش گذراند و از همانجا در حالیکه بر تخت آهنین خود دراز کشیده و پیژامای معروفش را در بر داشت، به امور کشور رسیدگی می‌کرد.

جان مصدق از سوی فدائیان اسلام و احتمالاً پاره‌ای افراد دیگر در معرض خطر قرار داشت. بنابر این مصلحت آن بود که بیشتر در خانه اش بماند. رسم بر آن قرار گرفته بود که جلسات هیئت وزیران در حضور شاه برگزار شود؛ مصدق با تشکیل این جلسات در خانه خودش این رسم را ملغی ساخت. راه و روش خاص و شخصی مصدق بخش مهمی از شیوه سیاسی او را تشکیل می‌داد که گاهی نیز حالت نوعی نمایش‌پردازیهای آگاهانه را به خود می‌گرفت. مصدق اغلب اوقات به هنگام بیان عقیده و احساسات تند خود دچار احساسات می‌شد و می‌گریست.<sup>۶۳</sup> اما به رغم این فروتنی و افتادگی و ضعف جسمانی از هشیاری ذهنی و قدرت تصمیم‌گیری خارق‌العاده‌ای برخوردار بود.<sup>۶۴</sup> با این همه، سرسختی و گاهی لجاجت توأم با بی‌احتیاطی که در زمینه اعتماد به دیگران نشان می‌داد، گاهی اوقات باعث کدورت

(۶۳) مثلاً نگاه کنید به: افراسیابی، مصدق و تاریخ، صفحات ۴۹-۴۸.

(۶۴) مصدق، تقریرات، ص ۱۳۰.

اطرافیان او می‌گشت که انتظار توجه بیشتری به خواسته‌ها و استدلالها و مشکلات خود داشتند. از سوی دیگر به ندرت با مخالفان مصدق برخوردی قاطعانه صورت می‌گرفت. شاید آنچه بیش از هر چیز مصدق را از دیگر سیاستمداران زمان متمایز می‌سازد تلاش جدی و صادقانه‌ای بود که برای رعایت پیگیر اصول اخلاقی در فعالیتهای سیاسی مبذول می‌داشت.

هنوز برای ارزیابی دیرپای دستاوردهای حیات سیاسی مصدق زود است. او با پشت کردن به موازین صرفاً مصلحت‌گرایانه و ماکیاولی وار، بر سر آن نبود که برای بقای سیاسی خود هر اقدامی را روا بداند. هدف اصلی او پایه‌ریزی سیاستی بود که با نوع پیشین و موجود تفاوتی کیفی داشته و برتر باشد. مصدق نه در ایجاد نظام پارلمانی مستقلی که در نظر داشت موفق گردید و نه در حل و تسویه مسئله نفت به نحوی مطلوب و دیرپا. ولی با تلاشهایی که در محدود ساختن قدرت دربار و اصلاح قوانین انتخابات و قواعد پارلمانی و ایجاد مطبوعات مسئول مبذول داشت، رهنمودهای پرارزشی برجای گذاشت. از این گذشته، با طرح برنامه «اقتصاد بدون نفت» و کوششی که در جهت اجرای آن نمود این فرضیه را که بقای ایران در گرو درآمد نفت است، به نحوی قاطعانه زیر سؤال برد. از همه مهمتر آنکه مسائل در حاشیه مانده‌ای از قبیل اعتبار و مشروعیت دولت و همچنین صلاحیت و قابلیت مسئولان آن را در صدر مسائل سیاسی ایران قرار داد. مصدق توجه عامه مردم را به مسائل مهمی چون مشروطیت و حاکمیت ملی و موضع دولتها در برابر قدرتهای بیگانه معطوف ساخت. او گام مهمی در ریشه کن کردن نفوذ انگلستان از ایران برداشت و به درستی نشان داد که استبداد سلطنتی بدون پشتیبانی خارجی پایدار نیست. او فرایندی را به حرکت درآورد که مآلاً مشروعیت نظام سیاسی متکی به بیگانگان و خلاف مشروطه‌ای را که جانشین حکومت او شد، سلب کرد.

بخشی از ناکامی و شکست سیاسی مصدق را در کوتاه مدت باید در

اوضاع و احوالی دید که ورای کنترل او بود؛ و بخشی نیز در خصوصیات شخصی او نهفته بود. با این همه، حتی شخصیت مصدق و برداشتها و اعتقاداتش، و دیگر خصوصیات او تا حدود زیادی ساخته و پرداخته مقتضیات جامعه و فرهنگ سیاسی ایران بود. زمینه ای که مصدق در آن رشد یافت، جهت گیریهای ریشه دار نسل او، بازتاب مداخلات مستمر بیگانگان، محیط سیاسی ایران عصر قاجار و پهلوی، همگی در شکل گیری ذهن او دخیل بودند. مصدق وارث سنتهای فکری اصلاح طلبان قرن نوزدهم و انقلاب مشروطیت ایران بود و نقاط ضعف و قدرت و نیز تناقضهای آنان را در وجودش داشت. این سنتها در تقویت و تشویق ارزشهای لیبرال غربی و ستیزه با تسلط سیاسی بیگانگان مؤثر بود اما برای تشکیل یک چهارچوب منسجم نظری و تشکیلاتی در جهت نیل به تحقق یک نظام مؤثر پارلمانی و یک سیاست مدرن، زمینه استواری را تشکیل نمی داد.<sup>۶۵</sup> وانگهی، شاید خصوصیات شخصی مصدق نیز در تسهیل وظایف دشواری که هنگام نخست وزیری بر عهده داشت، کارساز نبود. اما چه بسا اگر این خصوصیات و کیفیات را نداشت و به گونه ای متفاوت عمل می کرد، از موقعیت خاص و ممتاز خود محروم می ماند و از حسن شهرت کنونی برخوردار نمی شد.

در پی کودتای ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] مصدق و همکارانش زندانی شدند. ولی این امر در اراده او خللی وارد نیاورد. وی به نحوی ماهرانه از تریبون دادگاه نظامی برای محکوم ساختن دادگاه و نفی مشروعیت استبداد سلطنتی استفاده کرد و نظریاتش را به اطلاع مردم رساند. اگر اشکی نثار کرد و نشانی از تأثر بر چهره اش نشست، بخاطر خانه ویران و غارت شده اش یا لطمات وارد بر خانواده و دوستانش نبود، بلکه بخاطر ترس و نگرانی از آینده ایران بود که می گفت «معضوقه ماست.»<sup>۶۶</sup> مصدق در اثنای دادگاه نظامی با

(۶۵) برای آگاهی بیشتر به مقاله روح الله رضانی در همین کتاب مراجعه فرمایید.

(۶۶) مصدق، تقریرات، ص ۱۴۲.



## تکیه بر علائق و اعتقادات خود به مذهب شیعه گفت:

مسلک من مسلک حضرت سیدالشهداء است، یعنی آنجایی که حق در کار باشد با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم؛ از همه چیز می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم؛ هیچ چیز ندارم مگر وطنم را در جلو چشم دارم.<sup>۶۷</sup>

مصدق به سه سال زندان محکوم شد و پس از پایان این دوره در احمدآباد تحت نظر قرار گرفت و تا پایان عمرش در همانجا زیست و در مارس ۱۹۶۷ [اسفند ۱۳۴۵] درگذشت.<sup>۶۸</sup> سایهٔ مصدق چه در زندان و چه در تبعید، شاه را تا پایان معذب می‌داشت. مصدق حتی پس از مرگ نیز عامل سیاسی مهمی در صحنهٔ سیاست ایران بود؛ عاملی که حتی مخالفانش — از جمله شاه — نمی‌توانستند آن را از نظر دور بدارند. مصدق به رغم تمام مضیقه‌ها و محرومیتها و سن زیاد خود هیچ‌گاه از دنبال کردن آرمانهای خود دست برنداشت. بنا به دلایل پیچیده‌ای تلاش او برای احیاء جبههٔ ملی به نتیجه نرسید ولی تا پایان عمر تأکید بر آزادی و استقلال ایران در کلیهٔ پیامها و نامه‌های او مشهود است.<sup>۶۹</sup>

در نظر بسیاری از مردم، مصدق در همان ایام حیات خود به افسانه‌ای تبدیل شده بود. پس از مرگ نیز کماکان بر محبوبیت او افزوده شد. این موضوع بخوبی در خلال گردهم‌آیی‌ها و تظاهراتی که اندک زمانی پس از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] در بزرگداشت او در تهران و احمدآباد برگزار

(۶۷) بزرگمهر، مصدق در محکمهٔ نظامی، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۶۸) میزان ترس و نفرت شاه از مصدق را می‌توان از اینجا ملاحظه کرد که اجازه نداد برای مصدق مراسم ختم عمومی برگزار شود. علاوه بر این مانع از آن شد که پیکر مصدق را همانگونه که وصیت کرده بود در ابن بابویه و در کنار مزار شهدای ۳۰ تیر که جان خود را در راه مصدق از دست داده بودند بخاک بسپارند.

(۶۹) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مکاتبات مصدق.

گردید آشکار شد. به عقیده نگارنده، البته هنوز هم در میان پیروان متعصب برخی از آراء و عقاید از قبیل سلطنت طلبان دوآتشه و چپگرایان افراطی یا بنیادگرایان مذهبی مصدق مخالفانی دارد و در این میان بویژه بنیادگرایان مذهبی که میراث معنوی مصدق و علی الخصوص ناسیونالیسم غیرمذهبی و دموکراسی لیبرال او را مکروه و خطرناک می شمارند، به تلاشی گسترده برای مخدوش کردن چهره او و جذابیت آرمانهایش دامن زده اند.<sup>۷۰</sup> اگر فقط مخالفان مصدق سخن بگویند، دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم از میزان محبوبیت و اهمیت مصدق — که این همه ابراز خصومت بیانگر آن است — به نحوی فاحش کاسته شده باشد. حتی می توان ادعا کرد که ناسیونالیسم دموکراتیک ایران از هیچ اسطوره و نمادی توانمندتر از مصدق که وراثت تمام مناقشات عقیدتی و گروهی قرار داشته باشد برخوردار نیست.

(۷۰) برای مثال رجوع کنید به حسن آیت، *چهره حقیقی مصدق السلطنه* (قم، ۱۳۶۰). در کتاب بهمن اسماعیلی تحت عنوان *زندگینامه مصدق السلطنه* (بی جا، بی نا) نیز مطالب مشابهی مطرح گردیده است. برای آگاهی از نظریات معتدل تر گروهی که روزگاری میان گروههای طرفدار جمهوری اسلامی ایران صاحب نفوذ بودند رجوع کنید به: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، *نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران* (تهران ۱۳۵۰). به مقاله فرهنگ رجائی در همین کتاب نیز مراجعه فرمایید.

## حکومت مشروطه و اصلاحات در دوران مصدق

حبیب لاجوردی

بیست و هفت ماه حکومت مصدق از آوریل ۱۹۵۱ تا اوت ۱۹۵۳ [اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲] یکی از بحث‌انگیزترین ادوار تاریخ معاصر ایران است. بسیاری از مطالبی که درباره این دوران نوشته شده بیشتر بر نقش مصدق در مناقشه ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت تأکید داشته است. پاره‌ای دیگر نیز به کلی گوییهایی درباره شخصیت و ویژگیهای او بسنده کرده‌اند. در بعضی از منابع از مصدق به عنوان دموکراتی خیرخواه یاد شده است که از قابلیت لازم برای حکومت برخوردار نبود. در برخی دیگر وی به دورویی متهم شده است: در مخالفت و رویارویی مشروطه‌خواه، در حکومت و اعمال قدرت مستبد و خودرأی. من باب مثال یکی از مقامات انگلیسی که در مناقشه نفت دست داشت، مصدق را شخصی توصیف می‌کند که «از ایجاد هرگونه ثبات یا رفاه در کشور عاجز است، نمی‌تواند حکومت کند و هر چه زودتر از مسند قدرت کنار رود به نفع ایرانیان است. به نفع ایرانیان است و نه به نفع



ما.» یکی دیگر از مقامات انگلیسی گفت: «ما تصور نمی‌کردیم که او کاری به نفع ایران انجام دهد. از نظر ما آن دو سالی هم که بر سر کار بود زیادی بود. او هیچ کاری برای ایران انجام نداد.» منتقد سومی نیز چنین گزارش داد: «اینک خودبزرگ‌بینی مصدق به عدم تادل روانی کشیده است.» و یکی از افسران اطلاعاتی انگلیس گفت: «مصدق کشور را بریک گاری دستی نهاده و به سوی جهنم می‌برد.»<sup>۱</sup> کینه‌توزترین دشمن مصدق در خود ایران محمدرضا شاه بود که توصیف وی از نخست‌وزیر اسبق نمونه گویایی است از نوع انتقاداتی که از وی می‌شد:

قضاوت در باره مصدق حراف و زبان‌باز به عنوان سیاستمدار امری است دشوار، زیرا گفتار و کردار او اغلب با هم متضاد بود و حالاتش در برابر دیدگان ناظر، ناگهان از خوشی و شادمانی به یأس و ناامیدی تغییر می‌یافت. احساس قاطعیت او که طی سخنرانیهای هیستریک با شدت و حدت خاص ادا می‌شد ناگهان به اشک و گریه ختم می‌شد. هراز چندی دچار بیماریهای «دیپلوماتیک» می‌شد و ضمن اجرای کمدهای وحشتناکی اظهار می‌داشت: «در حال مرگ هستم...» یا از این قبیل چیزها. او را با شخصیتهایی مانند روپسپیر و دینتشی و حتی پاره‌ای از شخصیتهای گمبیا دِلارته ایتالیا [که مظهر آن دو صورتک خندان و گریان است] مقایسه کرده‌اند. در اینکه مصدق موجودی ناراحت‌کننده بود تردیدی نیست.<sup>۲</sup>

علاوه بر اینها اتهامات دیگری نیز بر مصدق وارد شده است: اعمال نفوذ در انتخابات مجلس، اقدام برخلاف رأی مجلس، انحلال ادوار شانزدهم و هفدهم مجلس، اعلام حکومت نظامی، تلاش در کسب اختیارات قانونگذاری و سوءاستفاده از آن.

1) Brian Lapping, *End of Empire* (London, 1985), pp.213-215.

2) Mohammad Riza Pahlavi, *The Shah's Story* (London, 1980) p. 53.

در این فصل دو جنبه از سازمان حکومتی او مورد توجه قرار می‌گیرد: نخست آنکه حکومت او تا چه اندازه اصول دموکراتیک را مراعات می‌کرد؟ و دوم آنکه مصدق از اختیارات قانونگذاری که مجلس در اختیارش نهاد چه استفاده‌ای کرد؟ امید آن است که این بررسی در روشن شدن پاره‌ای از ابهامات موجود درباره این بخش مهم از تاریخ معاصر ایران مفید افتد.

مصدق بر اثر نهضتی که برای ملی شدن نفت به حرکت درآمد به قدرت رسید. رزم‌آرا نخست‌وزیر کشور در ۷ مارس ۱۹۵۱ (۱۶ اسفند ۱۳۲۹) به دست خلیل طهماسبی یکی از اعضای فدائیان اسلام کشته شد. فردای آن روز، کمیسیون نفت مجلس به اتفاق آراء اصل ملی شدن نفت را تصویب کرد و مجلس نیز در ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) گزارش کمیسیون نفت را به اتفاق آراء به تصویب رساند.

کابینه حسین علاء که یکی از سیاستمداران کهنه کار ایران بود، پس از یک دوره کوتاه جای خود را به کابینه دکتر محمد مصدق داد و مجلس در ۲۸ آوریل [۸ اردیبهشت] با ۷۹ رأی از مجموع ۱۰۰ رأی به مصدق برای احراز پست نخست‌وزیری رأی تمایل داد. روز بعد نیز مجلس سنا این رأی را تأیید کرد. مصدق نخستین کابینه خود را به ۱۳۶ نماینده مجلس شانزدهم معرفی کرد و گفت که دولت او دو هدف بیشتر ندارد: اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تجدیدنظر در قانون انتخابات. مصدق در دوم مه [۱۲ اردیبهشت] با کسب نود و نه رأی از مجلس رأی اعتماد گرفت. بدین سان مصدق طبق قانون اساسی و با تأیید کامل مجلس شورای ملی و سنایی که او در انتخاب آن هیچ نقشی نداشت به قدرت رسید.

## انتخابات مجلس هفدهم

یکی از اتهاماتی که بر ضد مصدق عنوان شد آن بود که مجلس شانزدهم در اوائل سال ۱۹۵۲ به اصرار او منحل گردید و برای تشکیل مجلسی که تسلیم خواسته‌های او باشد اقداماتی صورت گرفت.<sup>۳</sup> حقیقت امر آن است که طبق اصل پنجم قانون اساسی، نمایندگان برای مدت دو سال انتخاب می‌شدند. در اکتبر ۱۹۵۱ [مهر ۱۳۳۰] که مصدق به دفاع از مواضع ایران در برابر شورای امنیت سازمان ملل متحد مشغول بود، گروهی از مخالفانش در مجلس تلاش می‌کردند مدت زمان هر دوره مجلس را از دو سال به چهار سال افزایش دهند و بدین ترتیب مانع از آن شوند که نخست‌وزیر که از محبوبیت عمومی برخوردار بود بتواند از طریق انتخاباتی که در پیش بود موقعیت خود را مستحکم کند. هنگامی که مصدق در ماه نوامبر به ایران بازگشت ضمن تقدیم گزارش سفر خود به مجلس تقاضای رأی اعتماد کرد. مصدق پس از اخذ رأی اعتماد به نمایندگان مجلس اطلاع داد که بر اساس وظایف قانونی خود بی‌درنگ برای برگذاری انتخابات مجلس آینده اقدام خواهد کرد (اطلاعات، ۴ آذر ۱۳۳۰).

تا پیش از دهه ۱۹۶۰، انتخابات مجلس طی چند ماه در حوزه‌های انتخاباتی گوناگون صورت می‌گرفت. در ۷ ژانویه (۱۷ دی) یعنی هنگامی که هنوز جلسات مجلس شانزدهم ادامه داشت، انتخابات دوره هفدهم در تهران و چند حوزه دیگر آغاز گردید. به عنوان نمونه‌ای از اهمیت مجلس در مقایسه با قوه مجریه در این دوره از تاریخ ایران (برخلاف دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰) می‌توان به استعفای دو تن از وزیران ارشد کابینه مصدق، دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ و محمود نریمان وزیر دارایی اشاره کرد که برای نامزد شدن در انتخابات از عضویت دولت استعفا دادند. در ۲۷ ژانویه (۷ بهمن) شمارش

3) *Iran Yearbook* (Tehran, 1977) p. 17.



آراء تهران در مسجد سپهسالار آغاز شد. در ۱۸ فوریه (۲۹ بهمن) دوره دو ساله مجلس شانزدهم به پایان رسید و مجلس هفدهم در ۲۷ آوریل (۷ اردیبهشت ۱۳۳۱) گشایش یافت. بدین سان روشن می شود که مصدق مجلس شانزدهم را منحل نکرد، بلکه دوره آن خود به خود منقضی گردید.

یکی دیگر از اتهاماتی که بر ضد مصدق عنوان شد آن است که او «پس از انتخاب ۸۰ تن از ۱۳۶ نماینده مجلس مانع از ادامه انتخابات گردید.»<sup>۴</sup> این موضع صحت دارد، ولی برای درک شرایط موجود تذکراتی چند لازم است.

در طول تاریخ انتخابات ایران از سالهای ۱۹۲۰ تا جریان انتخابات مجلس هفدهم، هیچ یک از انتخابات گذشته این چنین فارغ از مداخلات و اعمال نفوذ دولتها نبوده است. چه دلیلی بهتر از اینکه حتی مخالفان مصدق نیز اتهامات چندانی در مورد اعمال نفوذ دولت در انتخابات عنوان نکردند چرا که انتخابات تحت نظارت وزارت کشور انجام گرفت که در آن هنگام مدتی زیر نظر امیر تیمور کلالی از مالکان محافظه کار و مستقل قرار داشت و پس از او نیز اللهیار صالح اداره آن را بر عهده گرفت که حتی به گفته شاه شخصی معقول بود. گذشته بر آن، ارتش که عامل اصلی مداخله در سایر انتخابات بود، هنوز تحت کنترل شاه قرار داشت نه حکومت مصدق. به گفته ریچارد کاتم:

دکتر مصدق تأکید داشت که این نخستین انتخابات آزاد در طول تاریخ ایران باشد و بر رویهم در این کار موفق شد. اما این پرسش مطرح می گردد که در کشوری با اوضاع اقتصادی و اجتماعی موجود در ایران، انتخابات آزاد چه معنی دارد؟ آیا آزادی انتخابات بدان معنی است که مالکان آزادانه رعایای خود را به پای صندوقهای رأی

4) *Shah's Story*, p. 55.

ببرند و به آنها بگویند به چه کسی رأی بدهند؟ به نظر می‌رسد که مصدق بر چنین اعتقادی بود و نتایج انتخابات برای ناسیونالیستها مصیبت بار بود.<sup>۵</sup>

مصدق این شیوه اعمال نفوذ را که کاتم توصیف کرده است انتخابات آزاد نمی‌دانست. او از همان مجلس چهاردهم خواستار تصویب قانون انتخابات جدیدی شده بود که در آن بر آراء افراد باسواد شهری تأکید بیشتری رفته باشد. وی به روشنی آگاه بود که اگر وزارت کشور در جریان انتخابات شهرستانها بی طرفی خود را حفظ کند، نتیجه آراء را فرماندهان لشکر تحت نظارت شاه و با حمایت مالکان محلی تعیین خواهند کرد. ولی در تهران، با درصد گسترده‌ای از افراد باسواد و تحت نظارت آشکار دولت مرکزی و جراید آزاد، نمایندگان انتخاب می‌شدند که واقعاً از آراء عمومی برخوردار باشند. حاصل آنکه در تهران طرفداران مصدق به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و در شهرستانها «در هر حوزه انتخابیه افرادی انتخاب شدند که هر چند حاضر بودند ظاهراً به حمایت از مصدق اقدام کنند، اما به خوبی روشن بود که باطناً جز نابودی حکومت او فکری در سر نداشتند.»

با رسیدن تعداد نمایندگان به حد نصاب، مجلس هفدهم طبق قانون اساسی در ۲۷ آوریل ۱۹۵۲ [۷ اردیبهشت ۱۳۳۱] توسط شاه افتتاح شد و آغاز به کار کرد. مصدق که اگر به همان شیوه‌های پارلمانی سنتی اسلاف خود متوسل نمی‌شد، سرنوشتی جز شکست در پیش نداشت،<sup>۵</sup> ترجیح داد به جای ادامه انتخابات - با اعمال نفوذ یا بدون اعمال نفوذ - آن را متوقف سازد. تعلیق انتخابات در ۱۹ مه [۲۹ اردیبهشت] اعلام شد و یکی از سخنگویان دولت گفت که انتخابات حوزه‌های باقیمانده تا بازگشت هیئت اعزامی ایران به دیوان دادگستری بین المللی لاهه که قرار بود برای دفاع از

5) Richard Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1964) p. 100.

موضع ایران در مسئله نفت صورت بگیرد، به تعویق خواهد افتاد. (اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱). ولی انتخابات معهود هیچ گاه صورت نگرفت. دو سال بعد مصدق در برابر دادگاه نظامی در دفاع از این تصمیم خود گفت: «نظر به اینکه دربار علناً در جریان انتخابات دخالت می کرد ناگزیر شدیم باقیمانده انتخابات را به حالت تعلیق درآوریم.»<sup>۶</sup> با این همه، هر چند بیش از ۴۰ درصد نمایندگان مجلس انتخاب نشده بودند، مجلس هفدهم به هیچ وجه مجلس یکدست و مطیعی نبود.

در مورد اینکه آیا مصدق کار درستی کرد که تحت شرایط فوق العاده زمان مانع از ادامه انتخابات شد جای بحث و گفتگو است. اگر چه آشکار است که این اقدام او با هیچ یک از مواد و ضوابط قانون اساسی تطبیق نمی کرد، ولی احتمال می رفت اگر انتخابات مجلس کامل شود، اکثریت مجلس را نمایندگان از طبقه حاکمه ثروتمند کشور تشکیل دهند که با سیاست خارجی او مبنی بر عدم تعهد، و سیاست داخلی او در مورد اصلاحات مخالفت کنند. و این امر هنگامی روی می داد که (با توجه به قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که به آن اشاره خواهد شد) اکثریت قاطع افراد باسواد شهری ایران طرفدار سیاستهای او بودند.

بر اساس تحلیلی از نتایج انتخابات روشن می شود<sup>۷</sup> که ۸۰ کرسی از ۱۳۶ کرسی، یا ۶۰ درصد از نمایندگان، تا پیش از توقف انتخابات مجلس هفدهم انتخاب شده بودند. گذشته بر آن، مناطق مهمی چون آذربایجان شرقی و غربی، و کرمانشاه و یزد صد در صد از نمایندگان خود را انتخاب کرده بودند، در حالی که استان کرمان و استان مرکزی هریک به ترتیب ۸۳ و ۷۶

6) Sepehr Zabih, *The Mossadegh Era* (Chicago, 1982) p. 112.

۷) عطاء الله فرهنگ قهرمانی، اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگزاری و نمایندگان مجلس سنا در هفت دوره تقنینیه از ۲۵۰۸ تا ۲۵۳۶ شاهنشاهی (تهران، ۱۳۵۶) صفحات ۲۳۱-۲۲۱.



درصد از نمایندگان خود را انتخاب کرده بودند. شهرهایی مانند کرمان، کرمانشاه، قزوین، تبریز، تهران، یزد، زنجان نیز تمام نمایندگان خود را به مجلس فرستاده بودند. استانهای خوزستان و مازندران و فارس، خراسان و کردستان (که برخی از آنها جمعیت عشایری گسترده‌ای داشتند که تحت حکومت نظامیان بود) یا هیچ‌یک از نمایندگانشان به مجلس راه نیافت یا تنها درصد ناچیزی از آنان انتخاب شدند. در نتیجه نمایندگان شهرهای بزرگی چون اهواز، اصفهان، همدان، مشهد، رشت، ساری، شیراز، هیچ‌یک به مجلس هفدهم راه نیافتند.

از این شیوه برگزاری انتخابات تنها مخالفان حکومت ناراضی نبودند. دو تن از کسانی که تصدی وزارت کشور را عهده دار بودند نیز به علت اختلاف نظر در باره انتخابات استعفا دادند و دکتر مصدق نیز از نتایج حاصله راضی نبود. وی به جای اینکه مانع ورود مخالفانش به مجلس گردد، همانگونه که پاره‌ای از منتقدانش عنوان کرده‌اند، از طریق قانونی معمول دست بکار شد و در ۳۰ آوریل [۱۰ اردیبهشت] از کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌های مجلس درخواست کرد که اعتبارنامه عده‌ای از نمایندگان را که به اعتقاد او به طریق غیرقانونی به نمایندگی انتخاب شده بودند نپذیرد (اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱). با این حال اکثریت مجلس که میل نداشت همانند نمایندگان مخالف دست به تاکتیکهایی در تأخیر و تعویق رسمیت یافتن مجلس بزند، اعتبارنامه همه آنها را پذیرفت.

هر چند یکی از محققان ادعا کرده است که «مصدق در اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] خود را برای انحلال کامل مجلس به اندازه کافی نیرومند احساس کرد»، مجلس هفدهم تا تابستان ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] به کار خود ادامه داد و سپس به دنبال رفراندوم جنجال برانگیزی منحل شد. اما دکتر مصدق در اکتبر ۱۹۵۲ مجلس سنا را که شصت عضو داشت منحل کرد. نیمی از

8) Barry Rubin, *Paved with Good Intentions*, (New York, 1980) p. 73.

سناتورها را شاه منصوب کرده بود و نیمی دیگر از طریق انتخابات دومرحله‌ای به سنا راه یافته بودند.

مصدق و همکاران لیبرال او اشتیاق چندانی به تشکیل مجدد مجلس سنا نداشتند. اگر چه تشکیل مجلس سنا و هیئتی از مجتهدین طراز اول که عده‌شان از پنج نفر کمتر نباشد در قانون اساسی ۱۹۰۶ و متمم آن پیش‌بینی شده بود، ولی هیچ‌یک از موارد مزبور در زمان خود به مرحله اجرا درنیامد. شاه در پی موج همدردی که پس از سوء قصد به جان‌ش در فوریه ۱۹۴۹ [بهمین ۱۳۲۷] برخاست، تصمیم گرفت در عملی ساختن آرزوی دیرینه‌اش، یعنی تجدیدنظر در قانون اساسی، دست به کار شود. مجلس مؤسسان به سرعت و بدون رعایت ضوابط مقرر تشکیل گردید و اقداماتی در جهت افزایش قدرت شاه به عمل آورد. یکی از این اقدامات تشکیل مجلس سنا بود که نیمی از اعضای آن را شاه منصوب می‌کرد.

در مجلس هفدهم، اعضای قشر ممتاز جامعه مرکب از افسران ارتش و مالکان و تجار عمده و عده‌ای از روحانیون، یا به صف معدود طرفداران مصدق پیوستند یا به صورتی محتاطانه به مخالفت با او برخاستند. در مجلس سنا که اکثریت آن را اعضای قشر ممتاز جامعه تشکیل می‌دادند، سرسختی مصدق در برابر نفوذ بریتانیا و برنامه‌های لیبرالی او برای کشور دائماً مورد مخالفت قرار می‌گرفت. سپهر ذبیح می‌نویسد:

برخلاف مجلس شورای ملی که نمایندگان‌شان به انتقاد از سیاستهای دولت در مورد نفت و امور خارجی تمایل چندانی نشان نمی‌دادند، نمایندگان مخالف در مجلس سنا به نحوی آشکار و جسورانه سیاستهای مزبور را به باد انتقاد گرفته و دولت را متهم می‌کردند که باعث انزوای ایران شده و آن را به سوی انتحار اقتصادی و سیاسی سوق می‌دهد.<sup>۹</sup>

9) Zabih, *Mossadegh Era*, p. 77.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ [اول آبان ۱۳۳۱] یک هفته پس از قطع مناسبات سیاسی با انگلستان، گروهی از نمایندگان جبهه ملی در مجلس به استناد اصل پنجم قانون اساسی که مدت دوره تقنینیه مجلس شورا را دو سال تعیین کرده بود، آن را شامل مجلس سنا نیز دانستند. همان روز پیشنهاد آنان به اتفاق آراء تصویب شد و برای توشیح شاه به دربار ارسال گردید. به نوشته سپهر ذبیح، «توشیح این قانون در عرض دو روز، یعنی پس از آنکه نخست وزیر طی دیداری از شاه قول داد که انتخابات جدید را برای مجلس سنا در آینده نزدیک برگزار کند، صورت گرفت.»<sup>۱۰</sup> سخنگوی دولت نیز ضمن تأیید این مطلب گفت که پس از اصلاح قانون انتخابات، برای مجلس سنا و آن بخش از حوزه‌های انتخابیه مجلس شورا که انتخابات آنها معوق مانده است انتخابات جدیدی صورت خواهد گرفت (اطلاعات، اول آبان ۱۳۳۱).

دولت مصدق را می‌توان بخاطر برآورده نساختن وعده اصلاح قانون انتخابات و برگزاری انتخابات جدید برای مجلس سنا سرزنش نمود. در حالی که علل بی‌علاقگی دولت به بازگشایی مجلس سنا قابل درک است، معلوم نیست به چه جهت مصدق برای تجدیدنظر در قانون انتخابات که همیشه برای او از اولویت خاصی برخوردار بود، اقدام نکرد. بویژه آنکه بر اساس اختیارات قانونگذاری محدودی که مجلس به او تفویض کرده بود، می‌توانست به تنهایی قانون مزبور را تدوین کند.

### قیام ۳۰ تیر: بیان پشتیبانی مردمی

مصدق بخاطر قوانین نارسای انتخاباتی و مداخلات ارتش در جریان انتخابات اعلام داشت که قدرت نهائی بر دوش ملت ایران بویژه باسوادهای کشور استوار است که از طریق برپایی مجامع و تظاهرات در طول این مدت از او

10) Ibid., p. 78.



پشتیبانی کرده‌اند. نخستین آزمون اساسی پشتیبانی مردمی از رهبری و خط مشی مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲ پیش آمد. در ۵ ژوئیه [۱۴ تیر] به دنبال رسمیت یافتن مجلس هفدهم، مصدق طبق رویه قانون اساسی استعفای خود را تسلیم کرد. روز بعد همان مجلسی که در زمان نخست‌وزیری مصدق انتخاب شده بود، فقط با ۵۲ رأی از مجموع ۸۰ رأی نمایندگان، نخست‌وزیری مجدد او را تصویب کرد. این امر به خوبی بیانگر آن است که دولت در انتخابات مجلس هفدهم اعمال نفوذ نکرده بود. در ۹ ژوئیه [۱۸ تیر] مجلس سنا که قبل از زمامداری مصدق تشکیل شده بود، وی را در مقام خود تنفیذ کرد. مجلس سنا مصدق را نه به میل خود، بلکه با توجه به پشتیبانی گسترده مردم از او در مقامش تثبیت کرد. در نتیجه شاه نیز در ۱۱ ژوئیه [۲۰ تیر] با اکراه از مصدق دعوت کرد که کابینه جدیدی تشکیل دهد.

مصدق که از دیرباز معتقد بود کنترل ارتش بوسیله شاه مغایر قانون اساسی است، به دنبال برگذاری انتخابات اخیر و مشاهده دخالت فرماندهان لشکرها در انتخابات شهرستانها، بر این اعتقاد خود راسخ‌تر شد. مصدق پس از انتصاب مجدد به مقام نخست‌وزیری بر این نکته تأکید ورزید که حق تعیین وزیر جنگ جزو اختیارات قانونی نخست‌وزیر است. این مسئله بر شاه که مایل نبود تسلط خود را بر ارتش از دست بدهد گران آمد. شاه در خاطرات خود نوشته است:

در ژوئیه ۱۹۵۲ به این نتیجه رسیدم که دیگر بیش از این نمی‌توان به فردی که مملکت را به ورطه سقوط می‌کشاند اعتبار بخشید. از روزی که نفت ملی شده بود، یک قطره نفت به فروش نرفته بود و توافقی نیز قابل حصول به نظر نمی‌رسید... در راه فلاکت گام برمی‌داشتیم. مصدق ناامید و درمانده که از سوی اطرافیان تحریک می‌شد در تکاپوی حفظ قدرت بود؛ از این رو وی خواهان تصدی وزارت جنگ شد. من فوراً با این امر مخالفت ورزیدم و او در ۱۷ ژوئیه [۲۵ تیر] استعفا داد.<sup>۱۱</sup>

11) *Shah's Story*, p. 55.

از شواهد و قراین موجود چنین برمی آید که مصدق قصد نداشت با استعفای خود شاه را زیر فشار بگذارد، بلکه به نظر می رسد میل داشت از کار کناره گیری کند و در احمدآباد به کشاورزی پردازد. همینکه پاره ای از همکاران ارشد و مهم او خودشان به فکر نخست وزیری بودند، نشان دهنده این امر است.<sup>۱۲</sup>

در این میان دیگر اعضاء مجلس، در جلسه ای که از حد نصاب قانونی نیز برخوردار نبود، برحسب دستور شاه به احمد قوام برای نخست وزیری ابراز تمایل کردند.

کارگران صنعت نفت آبادان و خرمشهر در زمره نخستین کسانی بودند که بمحض شنیدن خبر استعفای مصدق دست از کار کشیدند و طی برپائی تظاهراتی مخالفت خود را ابراز نمودند (اطلاعات، ۲۶ تیر ۱۳۳۱). در ۱۹ ژوئیه [۲۸ تیر] تظاهرات بزرگی به پشتیبانی از مصدق در تهران برگزار شد. همان روز نمایندگان جبهه ملی در مجلس روز ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] را روز اعتراض عمومی اعلام کردند (اطلاعات، ۲۸ تیر). در آن روز در سراسر ایران برخوردهای خونینی بین نظامیان و مردم بی سلاح روی داد. شاه بعدها اعتراف کرد که اکثریت بزرگی از مردم هواخواه مصدق بودند و یک «قیام مردمی» صورت گرفته بوده است. با وجود این، به رغم اینکه نوشته است «حاضر نشدم به سربازان دستور شلیک بدهم»<sup>۱۳</sup>، اجازه داد ارتش مردم را به گلوله ببندد. پس از آنکه سی تن از مردم کشته شدند و عده ای از سربازان و افسران به صفوف مردم پیوستند، نیروهای نظامی از صحنه فراخوانده شدند. بعد از ظهر ۳۰ تیر، مجلس شورای ملی با اکثریت ۶۱ رأی از مجموع ۶۴ نماینده حاضر در جلسه مصدق را رسماً برای احراز نخست وزیری معرفی کرد

(۱۲) گفتگو با دکتر مظفر بقائی، نیویورک، ۲۴ ژوئن ۱۹۸۶.

13) *Shah's Story*, p. 55.

(اطلاعات، ۳۰ تیر). به دنبال این اقدام فوراً گروهی از نمایندگان مجلس سنا به حضور شاه رفتند و از او خواستند که مصدق را مجدداً به نخست‌وزیری بگمارد. شاه با اکراه این تقاضا را پذیرفت و بعدها در خاطرات خود نوشت: «خطر بروز جنگ داخلی مرا وادار کرد که مصدق را فراخوانم و شرایطش را بپذیرم. او بخاطر تکبر عوام‌فریبانه و خودبزرگ‌بینی و بی‌کفایتی‌اش، اسیر متحدان چپ و راست خود شده بود.»<sup>۱۴</sup> دو روز بعد مجلس سنا نیز در برابر فشار افکار عمومی تاب مقاومت نیاورد و با ۳۳ رأی از مجموع ۴۱ سناتور حاضر در جلسه، نخست‌وزیری مصدق را تأیید کرد (اطلاعات، اول مرداد). چند روز بعد مصدق از مجلسین تقاضا کرد که اختیاراتی به مدت شش ماه به او داده شود تا پاره‌ای اصلاحات ضروری را عملی سازد. این اقدام او نیز همانند سایر اقدامات سیاسی‌اش با انتقادات فراوانی روبرو گردید.

### اختیارات قانونگذاری محدود مصدق

چندی پس از قیام ۳۰ تیر، مجلس شورای ملی در جلسه ۲۹ ژوئیه [۷ مرداد] با تصویب لایحه‌ای، به مدت شش ماه به مصدق اختیار داد که لوایحی را که برای اجرای مواد نه‌گانه برنامه دولت لازم می‌داند تهیه کند و به اجرا بگذارد. هفته بعد نیز مجلس سنا — که قبل از زمامداری مصدق تشکیل و نیمی از اعضای آن برگزیده شاه بودند — هیئت ده نفره‌ای را تعیین کرد که از مصدق استفسار کنند قصد دارد اختیارات خود را در چه جهتی بکاربرد. سرانجام در ۱۱ اوت [۲۰ مرداد] مجلس سنا لایحه زیر را تصویب کرد (مجموعه قوانین، ۱۳۳۲، صفحات ۱-۲):

14) Ibid., p. 55.



ماده واحده: به آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی را که برای اجرای موارد نه گانه برنامه دولت ضروری است تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را تقدیم مجلس نماید و تا هنگامی که تکلیف آنها در مجلس معین نشده لازم الاجرا باشند:

- (۱) اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها.
- (۲) اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه بوسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیرمستقیم.
- (۳) اصلاح امور اقتصادی بوسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.
- (۴) بهره برداری از معادن نفت کشور با رعایت قوانین نه ماده ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت.
- (۵) اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضائی و لشکری.
- (۶) ایجاد شوراهای محلی در دهات بمنظور اصلاحات اجتماعی بوسیله وضع عوارض.
- (۷) اصلاح قوانین دادگستری.
- (۸) اصلاح قانون مطبوعات.
- (۹) اصلاحات امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.

اختیاراتی که از طرف مجلسین سنا و شورا به دکتر مصدق تفویض شد و به توشیح شاه رسید، بکرات از جانب منتقدین مصدق مورد حمله قرار گرفته است. از نظر آنان مصدق این اختیارات را به شیوه ای مغایر با قانون اساسی کسب کرد و قصد داشت آنها را بر ضد منافع ملی بکار گیرد. مثلاً در همان زمان روزنامه نیویورک تایمز در این خصوص نوشت: «در واقع آنچه وی پیشنهاد می کند نوعی کودتای قانونی است که رنگ و بوی تاکتیکهای هیتلر را دارد.»<sup>۱۵</sup> و مجلس هجدهم نیز در نوامبر ۱۹۵۴ [آبان ۱۳۳۳] کلیه لوایح و

15) *Paved with Good Intentions*, p. 73.

مصوبات دکتر مصدق را باطل و مغایر با قانون اساسی اعلام داشت.<sup>۱۶</sup> برای بررسی این اتهامات و انتقادات، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا مصدق تقاضای چنین اختیاراتی را ضروری یافت؟ وی در موارد مختلف مطالبی در پاسخ به این پرسش اظهار داشته است.<sup>۱۷</sup> همانگونه که متذکر شدیم، هنگامی که مصدق به نخست‌وزیری منصوب شد، برنامه خود را به دو هدف اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات محدود کرد. مصدق که به خوبی از دشواریهای مبارزه با یک دولت نیرومند خارجی بر سر مسئله نفت آگاه بود، بهیچوجه میل نداشت درگیر مناقشات داخلی گردد. می‌دانست که در زمانی که نیازمند وحدت داخلی است، هرگونه اقدامی که در جهت اصلاحات بنماید با منافع گروههای مختلف تعارض خواهد یافت. اما با فرا رسیدن تابستان ۱۹۵۲ آشکار شده بود که مسئله نفت در آینده نزدیک فیصله نخواهد یافت و دیگر بیش از این نمی‌توان اصلاحات داخلی را به تعویق افکند.

مصدق برای یافتن راهی که بتواند از طریق آن اصلاحات خود را تحقق بخشد با دشواریهای بزرگی روبرو بود؛ دشواریهایی که برای بسیاری از رهبران دموکرات کشورهای در حال توسعه آشناست. اگرچه اکثریت قریب به اتفاق شهرنشینان کشور از او پشتیبانی می‌کردند — که قیام ۳۰ تیر نیز مؤید آن بود — اما مراکز مهم قدرت چون دربار شاهنشاهی و نظامیان و مجلس سنا و رده‌های بالای تشکیلات اداری که تحت تسلط و کنترل قشر ممتاز جامعه قرار داشتند و خواهان حفظ وضع موجود و سازش و توافق با انگلیسیها بودند با او مخالفت می‌ورزیدند. مصدق به خوبی آگاه بود که تمام تلاشهایی که از سال ۱۹۴۱ برای اجرای اصلاحات به عمل آمده بود با شکست روبرو شده

(۱۶) مجموعه قوانین سال ۱۳۳۱ (تهران، ۱۳۳۴)، ص ۷۴.

(۱۷) نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، ج ۲، کتاب سوم (پاریس، ۱۹۷۱) صفحات ۱۲۷-۱۲۱.

است. تنها مخالفت مراکز قدرت نبود که در این شکستها نقش داشت، بلکه مخالفت اکثر نمایندگان مجلس، یعنی مالکان و تجار عمده و افسران ارتش که بندرت بیانگر آمال مردم حوزه‌های انتخابیه خود بودند نیز در این امر دخالت داشت. تردیدی نبود که هرگونه تلاشی در اصلاح قانون انتخابات و اصلاحات ارضی و مالیاتی با مخالفت این گروه از نمایندگان، و بنابر این مجلس شورای ملی، روبرو می‌شد.

اکثریت مجلس هفدهم در دست کسانی بود که از مصدق و اصلاحات او جانبداری می‌کردند. اما اقلیت با همکاری دربار و مجلس سنا و ارتشیان و روحانیون محافظه کار نشان داده بود که به خوبی می‌تواند از طریق مانورهای پارلمانی مانع از تصویب لوایح پیشنهادی مصدق گردد. از این رو مصدق بر سر دوراهی دشواری قرار گرفت: یا می‌بایست از طریق کانالهای معمولی پارلمانی دست به کار شود که به احتمال قوی تعدادی ناچیز و یا حتی هیچ یک از لوایحش امکان طرح نیز نمی‌یافت؛ یا اینکه از شاه درخواست کند که مجلس را منحل سازد تا او بتواند از طریق تصویبنامه حکومت کند؛ همانگونه که احمد قوام در سالهای ۴۷-۱۹۴۶ [۲۶-۱۳۲۵] و دکتر علی امینی نیز بعدها در سالهای ۶۲-۱۹۶۱ [۴۱-۱۳۴۰] انجام داد. ولی بدیهی بود که شاه هرگز حاضر نخواهد شد چنین امکانی را برای نخست‌وزیری فراهم سازد که اینقدر با او اختلاف دارد. گذشته از این، خود مصدق نیز با گفتار و کردارش نشان داده بود که با وجود حکومتهایی که متکی به پشتیبانی مجلس نیستند و حتی مجلسهایی که بیانگر مجموع آراء مردم نیستند، مخالف است.<sup>۱۸</sup> مصدق با تکیه به پشتیبانی عمومی مجلس را متقاعد ساخت که اختیارات قانونگذاری محدود به وی تفویض نماید که تجربه نوینی در اصلاحات از طریق قانونی محسوب می‌شد.

(۱۸) همان مأخذ، صفحات ۱۵۸-۱۵۵.



اختیارات محدودی که به دکتر مصدق تفویض شد به دلایلی که بر خواهیم شمرد یک کودتای قانونی بشمار نمی رود. نخست آنکه این اختیارات به مدت شش ماه به او داده شدند به مدتی نامشخص. دوم آنکه مصدق از اجازه اجرای قوانین مزبور به معنی دقیق کلمه برخوردار نشد. بلکه اختیاریافت لوایحی را تهیه کند و آنها را به صورت آزمایشی تا مدت شش ماه به اجرا بگذارد و سپس برای تجدیدنظر یا تصویب یا رد تقدیم مجلس نماید. سوم آنکه این اختیارات از طریق قانونی و پس از بحث و گفتگوهای گسترده از سوی هیئت مقننه ای مستقل به او تفویض شد و به توشیح شاه رسید. علاوه بر این، نه مجلس و نه مصدق، هیچ یک قانون اساسی را نقض نکردند. برای مطبوعات نیز تضيیقاتی فراهم نشد. نگاهی به بسیاری از روزنامه های مخالف آن زمان، از جمله روزنامه شاهد خود بیانگر میزان احترامی است که به حقوق سیاسی گذاشته می شد. از همه مهمتر آنکه در طول این مدت، مجلس جلسات خود را کماکان تشکیل می داد و بر عملکرد مصدق نظارت می کرد و در موقعیتی قرار داشت که هر لحظه اراده می کرد می توانست با رأی عدم اعتماد خود او را معزول کند.

مصدق به عنوان یک نخست وزیر دموکرات، هر از چندگاهی خواستار رأی اعتماد مجلس می شد. برای مثال در ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۲ [۲۵ شهریور ۱۳۳۱] یعنی حدود یک ماه پس از کسب اختیارات فوق العاده از مجلس تقاضای رأی اعتماد کرد و از مجموع ۶۱ نماینده حاضر در جلسه ۶۰ نفر به او رأی اعتماد دادند (اطلاعات، ۲۵ شهریور ۱۳۳۱). فردای آن نیز مجلس سنا به او رأی اعتماد داد (اطلاعات، ۲۶ شهریور).

در ۷ ژانویه ۱۹۵۳ [۱۷ دی ۱۳۳۱] هنگامی که مصدق تقاضا کرد که اختیاراتش برای یک سال دیگر تمدید شود، آیت الله کاشانی رئیس مجلس اعلام داشت که این تقاضا با قانون اساسی مغایرت دارد (اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۳۱). این امر نشانه دیگری بود از این که مخالفان ساکت نشده اند. با این

حال مجلس در ۱۹ ژانویه [۲۹ دی] با ۵۹ رأی موافق در برابر ۷ رأی مخالف با تقاضای مصدق موافقت کرد (اطلاعات، ۲۹ دی ۱۳۳۱).

با مروری بر لویحی که مصدق طی شش ماه اول این دوره، یعنی از اوت ۱۹۵۲ تا مارس ۱۹۵۳ [مرداد تا اسفند ۱۳۳۱] به تصویب رساند، تصویر شخصیتی به ذهن متبادر می‌شود که فرصت هر آن از دستش می‌رود و او با شتاب فراوان به پیاده کردن برنامه‌ای پرداخته است که مدت‌ها در باب آن تأمل می‌کرده است. مصدق در این دوره نسبتاً کوتاه ۱۲۲ لایحه را به تصویب رساند. لویحی که در خلال ماه مارس تا اوت ۱۹۵۳ [فروردین تا مرداد ۱۳۳۲] به تصویب رسید، مورد شمارش یا تحلیل نویسنده قرار نگرفت زیرا حکومت زاهدی که در اوت ۱۹۵۳ به قدرت رسید، این بخش از لویح و مصوبات مصدق را که به زعم زمامداران جدید، غیر قانونی بود، در مجموعه قوانین سالانه کشور منتشر نکرد.

### قوانین امنیت اجتماعی و حکومت نظامی

یکی دیگر از اتهامات عمده مخالفان مصدق آن بود که وی از طریق حکومت نظامی و اجرای قانون امنیت اجتماعی آزادیهای سیاسی را نقض کرد. از زمان اشغال ایران به دست نیروهای شوروی و انگلیس در اوت ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] بکرات در شهرهای مختلف ایران حکومت نظامی اعلام شده بود. در واقع در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ [۳۰-۱۳۲۰] تهران در بیشتر اوقات تحت حکومت نظامی قرار داشت. حتی در ۲۰ مارس ۱۹۵۱ [۲۹ اسفند ۱۳۲۹] دولت حسین علاء در تهران حکومت نظامی اعلام کرده بود. مصدق و دیگر مشروطه خواهان ایرانی همیشه با سوء استفاده از اختیارات حکومت نظامی مخالف بوده‌اند. به عقیده آنان دولت‌ها همواره به بهانه حفظ نظم عمومی، عملاً به سرکوب مخالفان و نقض آزادیهای سیاسی پرداخته‌اند.

مصدق در ۱۲ اوت ۱۹۵۲ [۲۱ مرداد ۱۳۳۱] به عنوان یکی از نخستین اقداماتش پس از کسب اختیارات، حکومت نظامی را در تهران لغو کرد. همانگونه که در دیگر فصلهای این کتاب خاطر نشان شده است، نظم و آرامش، مطلوب مخالفان داخلی و خارجی مصدق نبود. آنان برای بی اعتبار و بی ثبات کردن دولت مصدق از هیچ گونه کوششی در جهت ایجاد بلوا و آشوب فروگذار نمی کردند - کوششی که سرانجام به ناکامی آخرین تلاش ایران برای استقرار یک سلطنت مشروطه انجامید. در ظرف چند روز پس از الغاء حکومت نظامی، آشوب و اغتشاش خیابانهای تهران را فرا گرفت. در ۱۸ اوت [۲۷ مرداد] بین افرادی که اعضای حزب توده و حزب نشوفاشیست سومکا توصیف شدند، زدوخوردهایی در گرفت. فردای آن گزارش شد که «مجاهدین مسلمان» نیز به زدوخوردها پیوسته اند. فقط در ایام اخیر است که مطلع شده ایم بسیاری از این درگیریها را عوامل سازمانهای اطلاعاتی انگلیس و بعداً ایالات متحد آمریکا ترتیب داده بودند.<sup>۱۹</sup> مصدق در ۲۰ اوت [۲۹ مرداد] از نو حکومت نظامی را برقرار کرد.

اگر چه مصدق ناچار شده بود در دو جبهه داخلی و خارجی مبارزه کند، ولی هرگز از دایره قانون تجاوز نکرد. هنگامی که ضرورتی پیش می آمد، حکومت او به جای آنکه به اعمال خلاف قانون متوسل شود، ترجیح داد از طرق قانونی با وضع اضطراری که پیش آمده بود مقابله کند.

مصدق در ۱۰ اکتبر [۱۸ مهر] با استفاده از اختیارات فوق العاده ای که به او تفویض شده بود حمل چاقو و انواع اسلحه سرد و اخلال در نظم و امنیت عمومی، از جمله تعرض و مزاحمت نسبت به بانوان را غیرقانونی اعلام کرد. (مجموعه قوانین، صفحات ۷۰-۶۹). چهار روز بعد نیز لایحه مجازات اخلالگران در صنایع نفت را به اجرا گذاشت (مجموعه قوانین، ص ۷۳). در ۲۳ اکتبر [اول آبان] یعنی یک هفته پس از قطع مناسبات سیاسی با

(۱۹) نگاه کنید به فصل دهم همین کتاب.



انگلستان لایحه قانونی مجازات اخلا لگران در نظم و امنیت عمومی را برای مدت سه ماه به اجرا گذاشت. (مجموعه قوانین، ص ۸۵). بر اساس این قانون که مورد انتقاد بسیاری از مخالفان قرار گرفت، کسانی که در معابر عمومی و بازارها اجتماعاتی برای ایجاد زدو خورد بوی آوردند یا نظم و آرامش عمومی را مختل می ساختند، بازداشت شده و برای شش ماه تا یک سال تبعید می شدند. تنها اجتماعاتی غیر قانونی بود که به زدو خورد در معابر عمومی و ایجاد اضطراب و تشویش عمومی منجر می شد. اجرای این قانون در نقاطی که حکومت نظامی اعلام شده بود به عهده فرماندار نظامی محول بود. مصدق در ۲۰ نوامبر [۳۰ آذر] نیز قانونی به منظور مجازات قطع و تخریب وسایل مخابراتی و برق را به تصویب رساند (مجموعه قوانین، صفحات ۱۱۷-۱۱۶). در ۱۴ فوریه ۱۹۵۳ [۲۵ بهمن ۱۳۳۱] نیز لایحه قانونی مجازات اعتصاب کارمندان دولت را تصویب کرد که بر اساس آن متخلفان به کسر حقوق یا انفصال از خدمت محکوم می شدند (مجموعه قوانین، صفحات ۲۳۸-۲۳۷). در آن دوره که ایران در وضعیتی استثنائی قرار داشت، این مجلس بود که با توجه به مقتضیات امنیت اجتماعی، حد و حدود آزادیهای سیاسی را تعیین می کرد. نه تنها مطبوعات می توانستند آزادانه در مورد حکومت نظامی به بحث و اظهار نظر پردازند، بلکه خود قانون نیز هر چند یکبار در مجلس مورد بررسی و تجدید نظر قرار می گرفت. مثلاً در ۶ نوامبر ۱۹۵۲ [۱۵ آبان ۱۳۳۱] مجلس با تمدید قانون حکومت نظامی در تهران به مدت دو ماه دیگر موافقت کرد (اطلاعات، ۱۵ آبان ۱۳۳۱). وانگهی، در همان ایامی که حکومت نظامی برقرار بود، مجلس مستقل و صاحب رأی کشور، ضمن بررسی عملکرد دولت، نظر خود را با رأی اعتماد ابراز می داشت. مثلاً در ۶ ژانویه ۱۹۵۳ [۱۶ دی ۱۳۳۱] دولت با کسب ۶۴ رأی موافق از مجموع ۸۰ رأی از مجلس رأی اعتماد گرفت (اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۳۱).

از مدتها پیش آشکار بود که سرلشکر فضل الله زاهدی در تلاشهایی که

برای سرنگونی مصدق در جریان است، نقش مهمی دارد. نحوه برخورد مصدق با این دشمن خطرناکش نکات آموزنده‌ای را در بر دارد. سرلشکر زاهدی در ۲۴ فوریه ۱۹۵۳ [۵ اسفند ۱۳۳۱] به جرم تحریک مخالفان علیه دولت بازداشت شد (اطلاعات، ۵ اسفند ۱۳۳۱) ولی هنوز یک ماه نگذشته آزاد گردید (اطلاعات، ۲۶ اسفند). در ماه آوریل [اردیبهشت ۱۳۳۲] سرتیپ محمود افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور بر اساس طرح مشخصی که برای اخلال در حکومت قانونی مصدق در دست بود، ربوده شد. سپس او را به خارج از شهر منتقل کردند و پس از ۴۸ ساعت اسارت در یک غار او را به قتل رساندند (اطلاعات، اول اردیبهشت ۱۳۳۲). از ابتدای کار، سرلشکر زاهدی به عنوان رکن عمده این توطئه مورد سوءظن بود. با این همه، در ۴ مه [۱۴ اردیبهشت] اجازه یافت در مجلس تحصن اختیار کند. آیت الله کاشانی نیز که در آن هنگام ریاست مجلس را بر عهده داشت برای جلوگیری از این کار کوششی نکرد (اطلاعات، ۱۴ اردیبهشت). سرلشکر زاهدی تا ژوئیه [تیرماه] در مجلس متحصن بود و سپس اجازه یافت از تحصن خارج شود و برای تدارک کودتای موفق خود برای سرنگونی دولت مصدق روانه مخفیگاه گردد.

### ترفیه حال کشاورزان و مستمندان شهری و کارگران

دکتر مصدق در ۱۳ اوت ۱۹۵۲ [۲۲ مرداد ۱۳۳۱] به عنوان نخستین اقدام در استفاده از اختیارات فوق العاده، لایحه‌ای را تصویب کرد که بموجب آن عوارض مالکانه در روستاها و بیگاری رعایا ملغی گردید. (مجموعه قوانین، صفحات ۲۴-۲۵). یک هفته بعد لایحه دیگری به تصویب رسید که بر اساس آن وزارت دارایی اجازه یافت اراضی دولتی را برای تأمین مسکن ارزان قیمت در اختیار مردم بگذارد. در همان ماه دولت اعلام داشت که احتکار قند و شکر که از کالاهای ضروری مردم است غیرقانونی است و کالاهای مزبور در

صورت کشف بلاغرض ضبط خواهد شد. (مجموعه قوانین، ص ۳۳).

در اکتبر [مهر ماه] همان سال، مصدق لایحه ای را تصویب کرد که بموجب آن مالکان موظف می شدند ۲۰ درصد از سهم مالکانه را به دولت بدهند که نیمی از آن به کشاورزان مسترد می شد و نیم دیگر صرف عمران روستاها می گردید. امور عمرانی شامل موارد زیر می شد: تهیه آب آشامیدنی، دفع آفات، آموزش، کمک به روستاییان از کارافتاده، اعطای قرض الحسنه، احداث و تعمیر مساجد و حمامهای عمومی و خانه های ارزان قیمت و مدارس و کارخانه های برق، تشویق صنایع محلی. در هر یک از دهات هیئتی به نام شورای ده، مرکب از پنج عضو اصلی انتخاب می شد. اعضای این شورا عبارت بودند از یک نفر نماینده مالک یا مالکان، کدخدای ده که طبق قانون انتخاب شده باشد، سه نفر از معتمدین محلی به انتخاب کشاورزان آن قریه (مجموعه قوانین، صفحات ۶۷-۶۰).

در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۲ [۳ آذر ۱۳۳۱] مصدق برای تأمین هزینه های لازم برای کمک به مستمندان و بیکاران، بر بنزین مصرفی در داخل کشور عوارض وضع کرد (مجموعه قوانین، ص ۱۱۵). در ژانویه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] بموجب لایحه تعدیل اجاره بها، ده درصد از مال الاجاره کلیه مستغلاتی که میزان اجاره بهای آنها در ماه بیش از سه هزار ریال نباشد، از طرف موجرین به نفع مستأجرین کاهش داده شد. در همان حال مالیات مستغلات مزبور ده درصد افزایش یافت و درآمد حاصله در اختیار «بانک ساختمانی» گذاشته شد تا به مصرف ساختن مسکن و خانه های ارزان قیمت در اراضی دولتی برسد. ساختمانهای مزبور با شرایط مناسب و اقساط طویل المدت به کسانی که استحقاق داشتند واگذار یا اجاره داده می شد (مجموعه قوانین، ص ۲۰۰) «اساسنامه بانک ساختمانی» یک هفته بعد به تصویب هیئت وزیران رسید (مجموعه قوانین، صفحات ۲۰۸-۲۰۴). بعدها دو طرح ایجاد مسکن در تهران کامل گردید: یکی در نارمک و دیگری در نازی آباد.



قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران که دکتر مصدق در ۲۱ ژانویه ۱۹۵۳ [اول بهمن ۱۳۳۱] تصویب کرد شامل ۹۶ ماده بسیار جامع و مترقی بود و اقدام مهمی در جهت رفاه کارگران بشمار می‌رفت (مجموعه قوانین، صفحات ۳۵-۵۶). بر اساس این قانون، کلیه کارخانه‌ها و بنگاه‌های مشمول قانون کار موظف بودند کارگران خود را نزد «سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران» بیمه کنند. طبق این لایحه قانونی کارگران و خانواده‌ی بلافصل آنان در موارد زیر بیمه می‌شدند: حوادث و بیماری و ازکارافتادگی ناشی از کار، ازدواج، حاملگی، وضع حمل، عائله‌مندی، بازنشستگی، کفن و دفن، کمک به بازماندگان کارگر متوفی، بیکاری. کارگران می‌بایست پیش از استخدام از لحاظ پزشکی معاینه شوند و «سازمان بیمه‌های اجتماعی» مکلف بود همه کارگران مزبور را هر دو سال یکبار معاینه و در صورت بیماری معالجه نماید.

شورای ۱۱ نفره سازمان مزبور گذشته از نمایندگان دولت، دو نماینده از اتحادیه کارفرمایان و دو نماینده از اتحادیه‌های کارگری را نیز داشت. «سازمان بیمه‌های اجتماعی» می‌توانست برای تسریع امر، اجرای کمک‌های قانونی را به شوراها واگذار کند. درآمد «سازمان بیمه‌های اجتماعی» از وجوه پرداختی کارگران و کارفرمایان تأمین می‌شد (معادل ۴ درصد از دستمزد کارگران کسر می‌شد و معادل ۸ درصد از دستمزد مزبور را کارفرما پرداخت می‌کرد).

### توسعه اقتصادی

از مصدق انتقاد شده است که ایران را در آستانه ورشکستگی اقتصادی قرار داد. تردیدی نیست که ملی شدن صنعت نفت و عدم تمایل انگلستان به حل مسالمت‌آمیز این مسئله موجب قطع منبع اصلی تأمین ارز خارجی کشور و کاهش درآمدهای دولت گردید. با این همه، این نکته را نیز باید در نظر گرفت

که حتی پیش از زمامداری مصدق نیز اقتصاد کشور در نابسامانی بسر می برد. برای مدتهای مدید به مردم ایران گفته شده بود که برنامه هفت ساله اول برای توسعه اقتصادی ایران که به کمک شرکت مشاورین ماوراءبحار امریکایی طرح شده بود، راه حل کلیه مشکلات اقتصادی ایران است و تنها دولت رزم آرا توان و اراده سیاسی لازم برای اجرای آن را داراست. اما در ۸ ژانویه ۱۹۵۱ [۱۸ دی ۱۳۲۹] یعنی پنج ماه پیش از زمامداری مصدق اعلام شد که قرارداد با مؤسسه مزبور لغو شده است. شرکت مشاورین ماوراءبحار طی انتشار بیانیه ای اعلام داشت که به علت دخالتهای سیاسی ایرانیان برنامه مزبور «از همان ابتدای کار محکوم به شکست بود». یک ماه قبل از آنکه دکتر مصدق به نخست وزیری منصوب گردد، اوضاع اقتصادی دولت چنان بد شد که مجلس از بانک ملی درخواست کرد برای پرداخت حقوق کارمندان دولت و ارتشیان، کلیه اسکناسهای ۵۰۰ و ۱۰۰۰ ریالی را جمع آوری کند. همچنین در مجلس گفتگوهایی به منظور اخذ تصمیماتی در جهت مقابله با بحران مالی صورت گرفت. ۲۰ مصدق در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۲۸ مهر ۱۳۳۱] لایحه قانونی برنامه پنج ساله راه سازی را تصویب کرد که بر اساس آن برنامه ای برای نگهداری و تکمیل و آسفالت جاده های موجود کشور و احداث جاده های جدید ارائه گردید (مجموعه قوانین، صفحات ۸۱-۸۰). در ۳۰ اکتبر [۸ آبان] نیز لایحه بیمه خسارت شخص ثالث ناشی از وسایط نقلیه موتوری را تصویب کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۹۰-۸۹).

تصویب اساسنامه «شرکت ملی نفت ایران» برای اداره امور صنعت نفت کشور در ۲۶ نوامبر [۵ آذر] از جمله اقدامات مهم مصدق بشمار می رفت. در این اساسنامه خط مشی مصدق در مورد دو نکته مهم، یعنی نقش مجلس در حکومت و وضع اتباع بیگانه در کشور روشن می شود. در اساسنامه مقرر شده

20) *Le Monde*, 20 mars 1951.

بود که اداره «شرکت نفت» به عهده هیئت مدیره‌ای است که از جانب شورای عالی انتخاب می‌شود. شورای مزبور از دو وزیر، رئیس بانک ملی و چهار تن از نمایندگان مجلس تشکیل می‌شد (که مصدق را متهم به قصد تسلط بر آن می‌کردند). در مورد وضع اتباع بیگانه در ایران نیز اساسنامه ضمن تأکید بر ایرانی بودن مدیرعامل اجازه می‌داد چهار عضو دیگر هیئت مدیره در صورت لزوم و با موافقت هیئت وزیران و تصویب مجلس از اتباع بیگانه باشند (مجموعه قوانین، صفحات ۱۲۲-۱۱۸). بنابر این مصدق یک بیگانه ستیز متعصب نبود بلکه صرفاً با سلطه بیگانگان بر کشور مخالفت می‌ورزید.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۵۲ [۵ آذر ۱۳۳۱] «هیئت نظارت صنعتی» به منظور حسن اداره و توسعه و حمایت صنایع کشور به ریاست وزیر اقتصاد ملی تشکیل شد. اعضای این هیئت عبارت بودند از وزیر اقتصاد ملی یا قائم مقام او و نمایندگان وزارت کار و سازمان برنامه و بانک ملی و یک نفر مطلع در امور صنعتی. در شهرستانها نیز هیئتهای نظارت صنعتی تشکیل گردید. وظیفه هیئتهای مزبور نظارت در اوضاع فنی و مالی و اداره و بهره‌برداری از کارخانه‌ها و کارگاهها و حمایت و راهنمایی آنها در مسائل مزبور بود. کمک فنی یا اقتصادی و اعطای وام از طرف دولت فقط به کارخانه‌ها و کارگاههایی اعطا می‌شد که به تأیید «هیئت نظارت صنعتی» رسیده باشد. تقلیل میزان تولید و همچنین تعطیل کارخانه یا کارگاه منوط به اجازه «هیئت مرکزی نظارت صنعتی» می‌شد، در غیر اینصورت هیئت مزبور می‌توانست اداره کارخانه یا کارگاه را رأساً عهده‌دار شود. هیئت نظارت مکلف بود نسبت به اصول حسابداری صنعتی و طرز تهیه ترازنامه صنعتی و محاسبه بهای تمام شده کالا طبق اصول فنی متداول، تعلیمات کافی و جامع به کلیه کارخانه‌هایی که در آن نظارت داشت بدهد (مجموعه قوانین، صفحات ۱۳۲-۱۳۰).

یک ماه بعد مصدق لایحه قانونی اکتشاف و بهره‌برداری معادن و برقراری روش واحد در استفاده از ذخایر معدنی را تصویب کرد. بر اساس این لایحه،



«شورای عالی معادن» به منظور تعیین خط مشی و نظارت بر اجرای مفاد قانون معادن تشکیل می شد (مجموعه قوانین، صفحات ۱۵۰-۱۴۹).

با تعطیل صنعت نفت و قطع درآمد آن، مصدق برنامه «اقتصاد بدون نفت» را در پیش گرفت و در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ [۳۰ دی ۱۳۳۱] به عنوان بخشی از برنامه مزبور، قانون تشویق صادرات و تولیدات را به تصویب رساند. بموجب این قانون صادرکنندگان کالا از پرداخت عوارض داخلی و مالیات بر درآمد معاف می شدند؛ قرار شد آیین نامه ای نیز برای طبقه بندی کالاهای صادراتی تهیه شود (مجموعه قوانین، صفحات ۱۴۷-۱۴۴). پس از چندی به منظور تشویق صادرات نیز «بانک توسعه صادرات» تأسیس شد تا انواع کالاهای صادراتی را با استانداردهای بین المللی تطبیق بدهد و در مورد بازارهای فروش خارجی، صادرکنندگان را راهنمایی کند (مجموعه قوانین، صفحات ۱۴۸-۲۴۲).

### اصلاحات مالی

قطع درآمدهای حاصل از صنعت نفت نه تنها بر میزان اندوخته ارزی ایران اثر گذاشت، بلکه عواید دولت را نیز کاهش داد. دولت سعی کرد با تسویه حساب مالیاتهای معوقه و اصلاح قوانین موجود و تأکید بر وظایف مأموران وصول مالیات در قبال مؤدیان، بر درآمد دولت بیفزاید. از این رو دکترا مصدق در ۲۱ اوت ۱۹۵۲ [اول شهریور ۱۳۳۱] لایحه قانونی جدیدی برای تسویه حسابهای معوقه مالیاتی تصویب کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۳۵-۳۴). به دنبال آن لایحه دیگری نیز برای مجازات مأموران وصول که از تسلیم مفاصا حساب به مؤدیان مالیاتی استنکاف می کردند به تصویب رسید (مجموعه قوانین، صفحات ۳۳-۳۲) و بدین سان برای مسدود کردن یکی از مجاری فساد اقدام شد. طبق قانون جدید مالیات بر اراضی که در ۲ دسامبر [۱۲ آذر]

به تصویب رسید، مالیات سالانه‌ای معادل سه درصد ارزش به اراضی داخل شهرها که بیش از مقدار معینی مساحت داشتند تعلق می‌گرفت (مجموعه قوانین، صفحات ۱۳۵-۱۳۳) در فوریه سال بعد [بهمن ۱۳۳۱] نیز لایحه دیگری در مورد اصلاح قانون مالیات بر درآمد تصویب گردید (مجموعه قوانین، صفحات ۲۲۱-۲۱۷).

### آموزش و پرورش

یکی از مواد نه گانه برنامه مصدق، بهبود نظام آموزشی کشور بود. مصدق در ۸ ژانویه ۱۹۵۳ [۱۸ دی ۱۳۳۱] به منظور نظارت بر کلیه شئون آموزشی کشور و اصلاح و توسعه فرهنگ و تعمیم آموزش و پرورش، قانون تشکیل «شورای عالی فرهنگ» را تصویب کرد. ترکیب شورای مزبور عبارت بود از وزیر فرهنگ و رئیس دانشگاه تهران و مدیر کل فنی وزارت فرهنگ. با این همه، به منظور دخالت دادن قوه مقننه در این امر مهم، رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس نیز در آن شرکت داشت. ضمناً به عنوان نشانه‌ای از احترام به مذهب نیز یک مجتهد جامع الشرایط به انتخاب یکی از مراجع تقلید مقیم ایران عضویت این شورا را عهده دار بود. عده‌ای دیگر از اعضای این شورا نیز توسط صنفهای فرهنگی انتخاب می‌شدند: سه نفر از اساتید دانشگاه به انتخاب شورای دانشگاه، یک پزشک به انتخاب پزشکان تهران، یک مهندس به انتخاب مهندسان تهران، یک قاضی به انتخاب هیئت عمومی «دیوان عالی کشور»، سه نفر از دبیران پایتخت به انتخاب نمایندگان دبیران، و بالاخره دو تن از آموزگاران پایتخت به انتخاب آموزگاران. (در این لایحه چگونگی انتخاب نمایندگان دبیران و آموزگاران نیز ذکر شده بود.)

این «شورای عالی» نیز همانند هیئت مدیره «شرکت ملی نفت» می‌توانست اتباع بیگانه را به عضویت خود بپذیرد. در این لایحه آمده بود که با

پیشنهاد وزیر فرهنگ و تصویب شورا ممکن است بعضی از خاورشناسان یا استادان تعلیم و تربیت بیگانه به عنوان عضو افتخاری «شورای عالی فرهنگ ایران» انتخاب شوند؛ این نشانه دیگری است از اینکه مصدق دشمن بیگانگان نبود، بلکه وطن پرستی بود که قصد داشت کشور خود را از سلطه بیگانگان به سوی رشد و تعالی سوق دهد.

تصویب اساسنامه های مدارس و برنامه های تحصیلی اعم از مدارس دولتی و خصوصی و ملی، تصویب اجازه تاسیس هرگونه کود کستان و آموزشگاه تا سطح تحصیلات متوسطه و اظهارنظر در شایستگی علمی متخصصان بیگانه که برای خدمت در وزارت فرهنگ یا امور آموزشی در نظر گرفته می شوند، از جمله وظایف این شورا بود (مجموعه قوانین، صفحات ۱۹۶-۱۹۲).

استقلال دانشگاهها از مداخلات دولت، یکی از مسائل مهم تاریخ فرهنگ و همچنین تاریخ سیاسی ایران بوده است. اگرچه در قانون تاسیس دانشگاه مصوب ۱۹۳۴ [۱۳۱۳] بر استقلال مالی دانشگاه تصریح شده بود، ولی این امر هیچ گاه به اجرا درنیامده بود. مصدق در ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ [۲۱ دی ۱۳۳۱] لایحه قانونی استقلال مالی دانشگاه را تصویب کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۲۰۲-۲۰۱).

### بهداشت عمومی

مصدق برای بهبود بهداشت عمومی نیز اقداماتی بعمل آورد. در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۲۸ مهر ۱۳۳۱] «مؤسسه رازی» را که به امر تولید واکسن اشتغال داشت، تجدید سازمان داد (مجموعه قوانین، صفحات ۷۸-۸۰). در بهمن ماه همان سال مصدق ضمن لغو قانون تاسیس «بنگاه کل دارویی کشور» مورخ مارس ۱۹۴۳ [اسفند ۱۳۲۱]، قانون جدیدی برای این بنگاه تصویب کرد



(مجموعه قوانین، صفحات ۲۱۷-۲۱۶). به منظور تسهیل استخدام پرستاران فارغ التحصیل آموزشگاههای بهداری نیز در اول ژانویه [۱۱ دی] قانونی به تصویب رسید (مجموعه قوانین، ص ۱۶۴) و یک هفته بعد نیز قانونی درباره مقررات آموزشی و استخدامی بهداران تصویب کرد. شاید مهم ترین اقدامی که در زمان مصدق برای بهداشت عمومی صورت گرفت، تلاشهایی بود که برای ریشه کن کردن مالاریا انجام گرفت.

### داد گستری

مصدق اعتقاد داشت که یک دستگاه قضائی امین و کاردان لازمه وجود یک حکومت دموکراتیک در ایران است. از این رو اصلاح داد گستری و ریشه کن کردن فساد در این سازمان از اولویت خاصی برخوردار بود. مصدق در ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۲ [۲۹ شهریور ۱۳۳۱] با استفاده از اختیارات خود قانون استخدام قضات را مورد تجدیدنظر قرار داد. بر اساس ماده یک قانون جدید، کمیسیونی مرکب از پنج نفر از قضات عالی رتبه به پیشنهاد وزیر داد گستری و تصویب نخست وزیر برای رسیدگی به صلاحیت کلیه کارمندان قضائی تشکیل می شد. بر اساس ماده ۱۵ قبول مستخدمین قضائی واجد شرایط بر عهده کمیسیون فوق العاده ای بود مرکب از رئیس و دادستان «دیوان عالی کشور» و دو نفر از رؤسای شعب آن. نظریه اینکه انتقال قضات دیگر به خواست وزیر داد گستری بستگی نداشت، قضات می توانستند بدون ترس و واهمه آراء خود را بیان نمایند (مجموعه قوانین، صفحات ۳۲-۲۸). مصدق محاکم اختصاصی را نیز منحل کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۲۸-۲۷) و تشکیلات قضائی را تجدید سازمان داد (مجموعه قوانین، صفحات ۷۸-۷۳). در نتیجه دیوان کیفر و دادرسی آن منحل شد و رسیدگی به جرایمی که در صلاحیت آنها بود، از آن پس در صلاحیت دادرسیها و دادگاههای عمومی و

دادگستری قرار گرفت. اداره نظارت دادگستری منحل و به جای آن دادسرای به نام «دادسرای انتظامی قضات» تشکیل شد که بازرسی و تعقیب تخلفات و تقصیرات قضاوت را بر عهده داشت (مجموعه قوانین، صفحات ۷۳-۷۱). اندکی بعد نیز در ماه سپتامبر [مهرماه] لایحه اصلاح سازمان قضائی کشور را تصویب کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۹۲-۹۰). مصدق در ۱۵ نوامبر [۲۵ آبان ۱۳۳۱] وزیر دادگستری را مکلف کرد که در ظرف پنج روز از تاریخ تصویب لایحه مزبور کلیه شعبات قضائی «دیوان عالی کشور» و دادسراهای آن و همچنین اداره انتظامی را منحل نماید (مجموعه قوانین، صفحات ۱۱۲-۱۱۱). برخی از منتقدان مصدق این قانون را بمنزله تلاش در جهت انحلال «دیوان عالی کشور» تعبیر کردند. و در ۲ ژانویه [۱۲ دی] طی تصویب لایحه ای در پاره ای از مواد آیین دادرسی مصوب ۱۹۳۹ [۱۳۱۸] اصلاحاتی به عمل آورد (مجموعه قوانین، صفحات ۱۹۲-۱۶۹).

### بنیاد گذاری نهادهای دموکراتیک

بنیان و تحکیم نهادهای دموکراتیک برای مصدق از اولویت خاصی برخوردار بود. او در ۲ نوامبر ۱۹۵۲ [۱۱ آبان ۱۳۳۱] لایحه قانونی مفصلی مرکب از ۹۰ ماده در مورد شهرداری تصویب کرد (مجموعه قوانین، صفحات ۱۱۱-۹۲). بر اساس این لایحه، اداره امور هر شهر یا روستا را یک انجمن محلی به عهده می گرفت که بین ۹ تا ۳۰ نفر عضو داشت. رأی گیری به صورت مخفی انجام می شد. یکی از نکات مهمی که در این لایحه منظور شده بود و مصدق از دیرباز بر آن تأکید داشت این بود که انتخاب کنندگان می بایست به قدر نوشتن سواد فارسی داشته باشند. نکته مهم دیگر این بود که زنان نیز از حق رأی برخوردار بودند. و بالاخره رئیس شهرداری به جای آنکه از طرف دولت مرکزی منصوب شود، توسط انجمن شهر انتخاب می شد. انجمن شهر

حق استیضاح شهردار و برکناری او را داشت.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۲ [۳ دی ۱۳۳۱] مصدق طی تصویب لایحه‌ای در قانون تشکیل اتاقهای بازرگانی، مصوب ۱۳۲۱، اصلاحاتی به عمل آورد (مجموعه قوانین، ص ۱۵۶). به منظور اجتناب از هرگونه اعمال نفوذ، انتخاب اعضای هیئت مدیره این اتاقها در جلسات عمومی و به رأی مخفی برگزار می‌شد. بد نیست یادآوری کنیم که در سالهای بعد انتخابات هیئت مدیره اتاقهای بازرگانی با حقه‌بازی انجام می‌شد: کاندیدها تعدادی کارت عضویت دیگر اعضا را گرد آورده و به تعداد آنها رأی به نام خودشان در صندوق می‌ریختند.

تعداد اعضای هیئت مدیره «اتاق بازرگانی» در تهران ۳۰ نفر و در شهرستانها از ۱۰ تا ۱۸ نفر بود. مدیران مزبور می‌بایست به نحوی نامزد و انتخاب شوند که در میانشان از هر یک از طبقات بازرگان و دست کم یک نفر از صاحبان کارخانه‌های داخلی و مؤسسات بازرگانی و شرکتهای بیمه وجود داشته باشد. علاوه بر این، اتحادیه‌های صنفی بازرگانی نیز می‌بایست اعضای در هیئت مدیره داشته باشند: ۸ نفر در تهران و ۲ تا ۳ نفر در شهرستانها. در سالهای بعد اصناف رابطه‌ای با اتاقهای بازرگانی نداشتند و بنابر این بین بخش سنتی تبر و امروزی تر جامعه تجاری کشور شکافی ایجاد گردید. اتاقهای بازرگانی نقش مهمی بر عهده داشتند: وزارت اقتصاد ملی مکلف بود قبل از وضع یا اصلاح قوانین و مقررات مربوط به بازرگانی و اقتصاد و تعدیل نرخها، با اتاقهای بازرگانی مشورت کند.

لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری از دیگر لوایح مهم آن دوره بود. این امر با تشکیل «کانون وکلا» به عنوان مؤسسه‌ای مستقل و دارای شخصیت حقوقی میسر شد (مجموعه قوانین، صفحات ۲۴۲-۲۳۹). هیئت مدیره کانون دوازده عضو اصلی داشت که توسط اعضا انتخاب می‌شد. در سایر مراکز دادگاههای استان نیز کانونهایی مرکب از پنج عضو انتخاب می‌شد. اعطای



پروانه وکالت به وکلای جدید، نظارت بر اعمال وکلا و رسیدگی به تخلفات و تعقیب انتظامی وکلا از جمله وظایف کانون بود. هیچ وکیلی را نمی شد از شغل وکالت معلق یا ممنوع نمود مگر به موجب حکم «دادگاه انتظامی وکلا».

## مطبوعات

پیش از زمامداری مصدق، مجلس شانزدهم در ۹ ژانویه ۱۹۵۱ [۱۹ دی ۱۳۲۹] با لغو کلیه قوانین موجود درباره مطبوعات، به استثنای قانون آزادمنشانه ۸ فوریه ۱۹۰۸ [۱۸ دی ۱۲۸۶] گام مهمی در جهت آزادی مطبوعات برداشت (اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۲۹). این اقدام در ۱۸ ژانویه [۲۸ دی] نیز به تأیید مجلس سنا رسید. در ۴ فوریه ۱۹۵۳ [۱۵ بهمن ۱۳۳۱] مصدق لایحه قانونی مفصلی مشتمل بر ۴۶ ماده را درباره مطبوعات به تصویب رساند. بر اساس این لایحه، برای تأسیس روزنامه یا مجله کسب اجازه وزارت کشور لازم بود (مجموعه قوانین، صفحات ۲۲۴-۲۳۳). هیئتی مرکب از مدیر-کل وزارت کشور، رئیس اداره نگارش وزارت فرهنگ و دادستان تهران مأمور رسیدگی به امر صدور پروانه انتشار روزنامه ها و مجلات بودند.

مدیر هر روزنامه یا مجله موظف بود ترانزانه سالانه درآمد و هزینه خود را اطلاع دهد. کلیه جرایم مکلف بودند پاسخ کسانی را که در صفحات روزنامه یا مجله نامی از آنان برده شده بود منتشر سازند. روزنامه نگارانی که مردم را صریحاً تحریض و تشویق به خرابکاری و آتش سوزی و قتل و غارت و سرقت می نمودند، به حبس تأدیبی از ۶ ماه تا سه سال محکوم می شدند. انتشار دستورالعملهای محرمانه نظامی یا اسرار ارتش در زمان جنگ، حبس مجرد از دو تا پنج سال، و در زمان صلح از ۶ ماه تا دو سال محکومیت داشت. هر کس مقاله ای مضر به اساس دین مبین اسلام انتشار می داد به سه ماه تا یک

سال حبس تأدیبی محکوم می شد. توهین به مقام سلطنت جرم محسوب می شد. هریک از افراد مردم اعم از مأموران رسمی دولت یا غیر آنها که در روزنامه یا مجله یا هر نوع نشریه دیگر مطالبی شامل تهمت و افترا یا فحش و نسبتهای توهین آمیز نسبت به خود مشاهده می کرد، می توانست به دادسراها یا دادگاه ها شکایت کند. دادستان می توانست دستور توقیف روزنامه یا مجله مزبور را صادر کند و متهم نیز می توانست از این دستور دادستان به دادگاه محل شکایت نماید.

بموجب اصل هفتاد و نهم متمم قانون اساسی، رسیدگی به جرایم مطبوعاتی در دادگاههای کیفری و در حضور هیئت منصفه مرکب از اعضای گروههای هفتگانه زیر به عمل می آمد: علماء و دانشمندان و نویسندگان، وکلای دادگستری و سردفتران، بازرگانان و دبیران و آموزگاران، مالکان و کشاورزان، کارگران و اصناف و پیشه وران. مصدق در دوم مه ۱۹۵۱ [۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰] هنگامی که از شهربانی خواست که به تهمتها و افتراهای وارده بر او ترتیب اثر ندهند، خود سرمشق رعایت آزادی مطبوعات گردید.<sup>۲۱</sup> نگاهی به مطبوعات مخالف در آن زمان که در حمله و انتقاد از مصدق کمترین مضایقه ای نداشتند، نشان می دهد که دستورالعمل مزبور نسایبی نبود بلکه واقعاً اقدامی بود در جهت تشویق آزادی مطبوعات.

### نتیجه گیری

اگر چه پای بندی مصدق به اصول و موازین دموکراتیک جنبه مطلق نداشت. ولی حکومت او در مقایسه با دیگر حکومتهای تاریخ ایران، برای دموکراتیک تر نمودن قوانین و توجه و ملاحظه بیشتر دولت به مردم و قانونی تر نمودن حاکمیت دولت، تلاشی بمراتب بیشتر مبذول داشت. گذشته بر این،

(۲۱) بزرگمهر، جلیل، مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۱۵.

اصلاحات مصدق فراگیر بود و از مبنائی صحیح بهره می‌گرفت، هر چند که پیش از تحقق کامل آنها حکومت او سرنگون شد.

البته مصدق در پاره‌ای از موارد موازین دموکراتیک را زیر پا گذاشت. وی وعده بازگشایی مجلس سنا را داد ولی به آن وفا نکرد. در نظر داشت قانون انتخابات را اصلاح کند که رکن عمده برنامه دموکراتیک کردن او بود، ولی در این کار نیز قصور ورزید. اما مهمترین اشتباه او - اشتباهی که به پای حکومت او ثبت شد - در ماههای آخر زمامداری او روی داد: مصدق درصدد برآمد برای خاتمه دادن به عمر مجلس هفدهم و برگذاری انتخابات برای مجلس هجدهم فراندوم ترتیب دهد. شیوه‌ای که برای رأی‌گیری در این فراندوم اتخاذ شد، آشکارا غیر دموکراتیک بود و درستی و اعتبار نتایج حاصله را مخدوش می‌ساخت: موافقان و مخالفان هر یک در حوزه‌های جداگانه رأی خود را به صندوقها ریختند.

منتقدان مصدق کوشیده‌اند با تأکید بر پاره‌ای از تصمیمات نادرست وی از ارزش و بهای دستاوردهای او بکاهند. حتی چنین عنوان شده که شیوه‌های او چندان تفاوتی با شیوه‌های شاه نداشته است. با این همه، باید به وجوه تفاوت بین حکومت مصدق و حکومت‌های پس از او اشاراتی گذرا به عمل آید.

در سالهای بعد از مصدق، حکومت‌های وقت هر یک برای توجیه مخالفت خود با موازین دموکراسی اهداف دور و درازی را مطرح می‌کردند. این امر بویژه در مورد شاه صدق می‌کرد که در عین کاستن از قدرت نهادهای مستقل دموکراتیک، برای افزایش قدرت شخصی خود به شیوه‌های استبدادی روی می‌آورد. با نگاهی به لوایح و مصوبات دوران حکومت مصدق، عکس این جریان مشاهده می‌گردد؛ یعنی قدرت از دربار و ارتش و قشرهای ممتاز جامعه سلب شده و بر اساس موازین مشروطه نه به مصدق بلکه به دادگستری و انجمنهای محلی و مجامع صنفی و مردم تفویض گردید. این نکته را نیز باید در نظر داشت که برنامه اصلاحات مصدق در ایامی صورت گرفت که درآمد



نفت در کار نبود و برای سرنگونی دولت از هر سو تحریکات خارجی و داخلی جریان داشت.

یکی از نخستین اقدامات حکومت زاهدی بازگرداندن کلیه کارمندان دولت و نظامیانی بود که در زمان مصدق به علت فساد یا بی کفایتی از کار برکنار شده بودند.<sup>۲۲</sup> آنگاه یکبار دیگر دادگاههای نظامی تشکیل گردید. مجلس هجدهم که نمایندگان را زاهدی انتخاب کرده بود، کلیه لوایح و مصوبات دکتر مصدق را مغایر با قانون اساسی دانست و یکجا لغو کرد.<sup>۲۳</sup> با این همه، اقدامات و ابتکارات مصدق بیش از آن در میان مردم محبوبیت داشت که بتوان مفادشان را به فراموشی سپرد. در نتیجه، مجلس زاهدی ناچار شد بسیاری از این لوایح قانونی را به نحوی مورد تجدیدنظر قرار دهد و تصویب کند. زاهدی و حکومتهای پس از او هر کدام به ظاهر خود را ملزم به مراعات این قوانین (بویژه آنهایی که جنبه سیاسی داشت) وانمود می‌کردند اما عملاً توجهی به مفاد آن نمی‌نمودند.

به عنوان نمونه ای از ابتکارات مصدق، می‌توان به قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران اشاره کرد که چون «سازمان بین‌المللی کار» در تهیه و تدوین آن دست داشت و هزاران کارگر ایرانی در انتظار اجرای آن بودند، حکومتهای بعدی چاره‌ای جز رعایت آن نداشتند. مجلس زاهدی آن را تأیید کرد ولی بخش مربوط به پرداخت حقوق مختصری در ایام بیکاری را از متن اصلی حذف کرد<sup>۲۴</sup> و بیش از ده سال طول کشید تا کارفرمایان عمده صنایع جدید کشور و ادار به رعایت آن گردند.

مصدق را هنوز بخاطر طرح قانون امنیت اجتماعی که در دوره شاه برای سرکوب مخالفان مورد استفاده قرار گرفت، نکوهش می‌کنند. مقایسه‌ای بین

(۲۲) مجموعه قوانین ۱۳۳۳، صفحه ۷۵.

(۲۳) همان مأخذ، صفحه ۷۴.

(۲۴) مجموعه قوانین سال ۱۳۳۴ (تهران، ۱۳۳۵) صفحات ۱۱۷-۱۱۴.

لایحه مصدق و لایحه ای که در زمان زاهدی به تصویب رسید بیانگر نکات جالبی است. در حالی که لایحه پیشنهادی مصدق تنها برای جلوگیری از اعتصابها و اغتشاشات داخلی برای مدت سه ماه منظور شده بود، قانون زاهدی محدودیت زمانی نداشت و مجازات کشاورزانی را که از پرداخت سهم مالکانه خودداری می‌کردند در صلاحیت این قانون قرار داد. طبق لایحه مصدق، متهمان در برابر دادگاههای عادی محاکمه می‌شدند - به استثنای نقاطی که تحت حکومت نظامی قرار داشت (مجموعه قوانین، صفحات ۸۴-۸۵). اما بر اساس قانون حفظ امنیت عمومی زاهدی، در هر حوزه فرمانداری یک کمیسیون دائمی به نام «کمیسیون امنیت اجتماعی» مرکب از فرماندار و رئیس دادگاه شهرستان و دادستان و رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری تشکیل می‌شد که می‌توانست متهمان را به تبعید در داخله کشور محکوم نماید. طبق این قانون متهم حق داشت تنها پس از ابلاغ حکم محکومیت نسبت به آن اعتراض کند و حضور متهم در جلسه دادگاه رسیدگی نیز تنها منوط به اجازه دادگاه بود.<sup>۲۵</sup>

یکی دیگر از لوایح مهم مصدق که امکان لغو آن از سوی دستگاه زاهدی وجود نداشت، قانون شهرداریها بود.<sup>۲۶</sup> مجلس زاهدی در عین حال که بسیاری از مواد آن را تأیید کرد، ماده مربوط به الزام رأی دهندگان در نوشتن نام کاندیداهای مورد نظرشان را که برای کاهش امکان تقلب در نظر گرفته شده بود، حذف کرد.

تأکید مصدق بیش از هر چیز بر تأسیس و تحکیم بنیادهای دموکراتیک بود. مصدق با ارائه لوایحی در اصلاح قوه قضائیه و تشویق تشکیل مجامع صنفی گوناگون و استقرار شوراهای محلی، در این جهت گام برداشت.

(۲۵) همان مأخذ، صفحات ۱۸۰-۱۷۹.

(۲۶) مجموعه قوانین ۱۳۳۳، ص ۱۸۵.

مصدق به درستی بر این باور بود که اگر شالوده‌نهادهای دموکراتیک در کشور پی ریزی شود، اقداماتی که برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گرفت از کارآیی و تأثیر بیشتری برخوردار خواهد شد.

حکومت دکتر مصدق نخستین حکومتی در ایران بود که بر پشتیبانی مردم استوار بود. در آن روزهای دشوار، دکتر مصدق و همکارانش صادقانه کوشیدند طبق قانون اساسی بر کشور حکومت کنند و اصلاحات خود را به اجرا درآورند. حکومت مصدق با آنکه در همه موارد کامیاب نبود، اما موفق شد معیار نوینی از عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای ایرانیان برجای بگذارد که نه پیش از آن و نه پس از آن سابقه نداشت.



## نقش روحانیت در صحنهٔ سیاسی ایران

۱۹۴۹ - ۱۹۵۴

شاهرخ اخوی

پیشگفتار<sup>۱</sup>

از انقلاب ایران تا کنون، جمهوری اسلامی به ارزیابی مجدد نقش روحانیت در سیاست میدان داده است. بطور کلی در دیدگاه آیت الله خمینی بر شرکت و فعالیت روحانیت در سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۴ [۱۳۲۸-۱۳۳۳] و بویژه نقش آیت الله ابوالقاسم کاشانی (متوفی به سال ۱۹۶۲-۱۳۴۰) تأکید خاصی رفته و کاشانی به عنوان رهبر نهضت ضدانگلیسی و رکن عمدهٔ ملی شدن نفت مطرح گردیده است. کاشانی را از اتهام همکاری با هواداران سلطنت در سرنگونی حکومت مصدق در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] مبرا دانسته اند و اینک از او به عنوان قهرمان واقعی نهضت ملی یاد می‌کنند که با شهادت و تهور به جنگ امریکاییها و انگلیسیها برخاست. از مصدق نشانی

(۱) نگارنده مایل است از ارواند ابراهامیان و فخرالدین عظیمی و همایون کاتوزیان بخاطر مطالعه پیش‌نویس این مقاله و تذکرات سودمند آنها که برخی در این مقاله منظور گردید سپاسگزاری نماید.

در کار نیست. گفته اند آیت الله خمینی اگر هم اشاره ای به او کرده به عنوان «آن مرد ملی» بوده است.<sup>۲</sup>

در جهان غرب نیز اقداماتی در جهت اعاده اعتبار و حیثیت کاشانی به عمل آمده است.<sup>۳</sup> هدف از بررسی حاضر این است که بدون تأسی به راه و رسم فوق و با تأکید بر فعالیتهای کاشانی، به طرح و برداشتی از فعالیتهای روحانیون در دوران مصدق بپردازیم. دیدگاه تجدیدنظرطلبانه تهران مبنی بر اینکه کاشانی مردی وطن خواه بوده که درک نشده، و به رغم استبداد و خودرأیی مصدق در آخرین روزهای حکومتش می کوشیده ایران را از چنگ امپریالیسم نجات بدهد، برای نگارنده این سطور قابل قبول نیست. گرچه در واقع با توجه به موضعگیری کاشانی بر ضد مصدق در آستانه کودتای اوت ۱۹۵۳، شاید بتوان چنین استدلال کرد که اقدام او جنبه تاکتیکی داشته است، ولی این امر هرگز به معنای آن نیست که کاشانی از لحاظ استراتژیک خود را در راستای منافع غرب قرار داده بوده است. اما تردیدی نیست که سقوط مصدق به نفع کاشانی تمام می شد. ولی این استدلال هم درست نیست که بگوئیم کاشانی وقتی مصدق را ترک کرد، غرب از این جدایی بهره برداری و سقوط مصدق را مطرح کرد و بدین سان بر منافع نفتی خود دست یافت، پس نتیجه می گیریم که کاشانی عامل غربیها بوده است؛ چنین استدلالی پیروی از فرمول لاتینی «چون به دنبال آن چنین شده است، پس به این علت بوده است»<sup>۴</sup> به شمار می آید.

(۲) می گویند آیت الله خمینی درباره مصدق و تلاشهای او چنین اظهار نظر کرده است:

«... او برای مملکت می خواست خدمت بکند لکن اشتباه هم داشت. یکی از اشتباهات او این بود که آن وقتی که قدرت دستش آمد، این را (شاه را) خفه اش نکرد که تمام کند قضیه را. این کاری برای او نداشت آنوقت ... این اشتباهی بود که از دکترو واقع شد و دنبال او این مرد را (شاه را) دوباره برگرداندند به ایران...» (صحیفه نورا، جلد سوم، صفحه ۳۶).

3) Yann Richard, "Ayatullah Kashani: Precursor of The Islamic Republic?", in *Religion and Politics in Iran*, ed. Nikki R. Keddie, (New Haven, Conn., 1983) pp. 101-124.

4) Post hoc ergo propter hoc.

نتایجی که برای نویسنده این مقاله حاصل شده از یک محدوده مشخص فراتر نمی رود. این نتایج عبارتند از:

- (۱) میان روحانیت تفرقه و تشتت وجود داشت.
- (۲) اکثر روحانیون تا مارس ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] از عالم سیاست دور بودند.
- (۳) بدون تردید کاشانی مهمترین روحانی فعال در صحنه سیاست ملی بود.
- (۴) روحانیون مآلاً به مخالفت با مصدق برخاستند زیرا از جمهوری خواهی و کمونیسم و سیاستهای ضد مذهبی و بی توجهی به نقش دین و روحانیت در زندگی عمومی بیمناک بودند.

حاصل آن شد که روحانیون - با چند استثناء - از سلطنت و ارزشهای اقتصادی محافظه کارانه و محترم داشتن معیارها و قوانین و بنیادهای اسلامی در روابط اجتماعی به حمایت برخاستند. روحانیون این دوره از ایرانیان به عنوان یک جامعه دینی - سیاسی (امت) اسلام سخن نمی گفتند، بلکه در همه جا اصطلاح «ملت ایران» را بکار می بردند. بسیاری از آنان به پشتیبانی از نهضت ملی شدن نفت قد علم کردند، گویا اینکه تعدادی از چهره های مهم نیز خاموشی گزیدند. با اعطای حق رأی به زنان مخالفت شد، تقاضای منع مسکرات مطرح گردید و مطبوعات بخاطر درج مقالات مغایر با اسلام توبیخ شدند. اما بر رویهم کاشانی و علمای دیگر، هیچ کدام فعالیت یا عدم دخالت در امور سیاسی را بر اساس اصول عقیدتی امامت یا ولایت توجیه نمی کردند.

سالهای بین ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ را می توان به پنج دوره تقسیم کرد: دوره



نخست یک ماه پیش از سوء قصد به جان شاه در فوریه ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] آغاز می شود و با زمامداری مصدق در آوریل ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] پایان می یابد. دوره دوم با حکومت اول مصدق مقارن است و با استعفای مصدق و ناتوانی شاه در انتصاب نخست وزیری دیگر در ۳۰ تیر خاتمه می یابد؛ این دوران، دوره حسن روابط کاشانی و مصدق است. مرحله سوم شاهد تنش و نارضائی روزافزون میان این دو رهبر است؛ علت اصلی این اختلافات نارضائی کاشانی از تقاضاهای مصدق در اوت ۱۹۵۲ [مرداد ۱۳۳۱] و ژانویه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] در مورد تفویض اختیارات فوق العاده است. دوره چهارم بیانگر مرحله جدایی آیت الله و نخست وزیر است و به کودتایی که منجر به سرنگونی حکومت مصدق شد ختم می شود. دوره آخر از کودتا تا سال ۱۹۵۴ را دربر می گیرد.

### ژانویه ۱۹۴۹ – آوریل ۱۹۵۱

[دی ۱۳۲۷ – اردیبهشت ۱۳۳۰]

در آغاز این دوره به علت مخالفت عمومی با قرارداد الحاقی نفت که به قرارداد گس - گلشائیان معروف بود، دامنه احساسات ضد انگلیسی اوج می گرفت. این قرارداد که تلاشی ضعیف در جهت تجدیدنظر در قرارداد یک جانبه نفت ۱۹۳۳ بین شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران بشمار می رفت، در اواخر دوره پانزدهم مجلس در ژوئن ۱۹۴۹ [تیرماه ۱۳۲۸] مطرح گردید. حکومت انگلیسی دوست (آنگلوفیل) ساعد کوشید آن را به تصویب مجلس برساند اما مخالفین مانع گردیدند.

گروه اصلی روحانیون ایرانی به زعامت آیت الله العظمی محمد حسین بروجردی (متوفی در ۱۹۶۱=۱۳۴۰) بیشتر در پی قوام و استحکام بنیادهای شیعی بودند تا امور سیاسی. به دنبال سوء قصد نافرجام به جان شاه در ۴ فوریه

۱۹۴۹ [ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ] تلگرامهای متعددی در ابراز تأسف از این واقعه مخابره گردید. بروجردی تلگراف زد: «صحت وجود مبارک را از خداوند متعال مسئلت می نمایم و دوام سلطنت شما را آرزو دارم.» علمای دیگر چون آیت الله فیض از قم، آیت الله سید محمد بهبهانی از تهران، آیت الله کریم زنجانی از نجف نیز پیامهای مشابهی ارسال نمودند. شاید پرآب و تاب ترین آنها تلگرامی بود که آیت الله سید هبت الدین شهرستانی از نجف فرستاد: «بر هر مجرم پلیدی که سوء قصد نسبت به این تاج و تخت و شاه جوانبخت داشته باشد لعنت می فرستد.»<sup>۵</sup>

یک هفته بعد در حدود ۲۰۰۰ روحانی، از مجتهدان بزرگی چون بروجردی و فیض و محمد حجت و صدرالدین صدر و محمدتقی خوانساری گرفته تا علماء و وعاظ و طلاب کم آوازه تر، در قم کنگره ای تشکیل دادند. در قطعنامه کنگره مزبور روحانیون از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شدند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس را داشت، هر چند در اسلام شیعه تشکیلاتی برای اجرای این حکم وجود نداشت (اطلاعات، ۳۰ بهمن ۱۳۲۷). نظر به اینکه منظور از فعالیت سیاسی کاملاً روشن و مشخص نشد، شخصیهایی چون کاشانی نه تنها به فعالیت سیاسی ادامه دادند بلکه در مسائل دیگری از ملی شدن صنعت نفت گرفته تا حق رأی زنان دخالت ورزیدند.

جبهه ملی در پاییز ۱۹۴۹ [ ۱۳۲۸ ] هنگامی که کاشانی در تبعید بسر می برد، به دنبال اعتراض مصدق و ۲۰ نفر از طرفدارانش به تقلب در انتخابات و حکومت نظامی و قانون مطبوعات تشکیل گردید.<sup>۶</sup> مجلس شانزدهم در فوریه ۱۹۵۰ [ اسفند ۱۳۲۸ ] شروع به کار کرد و کاشانی غیاباً به نمایندگی تهران انتخاب گردید. نمایندگان جبهه ملی بی درنگ فشار خود را برای ملی شدن

(۵) اطلاعات، ۲۰ و ۲۴ بهمن ۱۳۲۷.

(۶) جلیل بزرگمهر، تقریرات مصدق در زندان (تهران، ۱۳۵۹) صفحات ۱۱۷-۱۱۴.

شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز کردند. در همان ایام نیز یکی از اعضای فدائیان اسلام - یک گروه مبارز بنیادگرا - عبدالحسین هژیر نخست وزیر سابق و وزیر دربار وقت را در نوامبر ۱۹۴۹ [آبان ۱۳۲۸] به هلاکت رساند. می گویند متحدان آیت الله کاشانی در قم، بویژه آیت الله خوانساری از بروجردی خواستند که برای بازگشت کاشانی از تبعید به دولت فشار وارد سازد. سرانجام دولت رضایت داد و آیت الله کاشانی از تبعید بازگشت. شاه کاشانی را به دنبال سوء قصد نافرجام فوریه ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] به لبنان تبعید کرده بود و اینک وی در ۹ ژوئن ۱۹۵۰ [۲۰ خرداد ۱۳۲۹] به تهران بازگشت. آیت الله محمد بهبهانی و آیت الله بهاء الدین نوری، دوتن از روحانیون برجسته تهران که از نزدیکان بروجردی بودند از او استقبال نمودند. اطرافیان مصدق نیز برای پیشواز او به فرودگاه رفتند.

کاشانی با آنکه نماینده مجلس بود، در جلسات آن حضور نیافت و در عوض اعلامیه ها و پیامهایی خطاب به مصدق صادر می کرد. به عنوان مثال او علناً مسبب تبعید خود را به علت جبن و ترس در مورد مسئله نفت محکوم کرد (اطلاعات، ۲۸ خرداد ۱۳۲۹). در یک مورد دیگر مصدق نامه او را برای مجلس قرائت کرد که در آن کاشانی سیاست دولت را در مورد نفت محکوم و مجلس سنا را بخاطر تحکیم قدرت شاه تقبیح کرد.<sup>۷</sup> (یادآوری می شود که نیمی از اعضای سنا را شاه تعیین می کرد). یک ماه بعد مصدق یکی دیگر از پیامهای کاشانی را برای مجلس خواند. در این پیام لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به عنوان توطئه ای از جانب انگلیس برای تضعیف حکومت مرکزی و تجزیه کشور محکوم شده بود.<sup>۸</sup>

7) S. M. Aliev, "Antiimperialisticheskoe Dvizhenie 1949-1953gg." in *Iran: Ocherki Noveishei Istorii*, ed. Z. Arabadzhian (Moscow: Izdatel'stvo 'Nauka', 1976) p. 183.

[نظفهای دکتر مصدق در تدارک ملی شدن صنعت نفت در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، ج ۱ (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷) صفحات ۳۵-۳۴.]

۸) کیهان، اول مرداد ۱۳۳۲؛ [نگاه کنید به نظفهای دکتر مصدق...، ص ۵۰].



هنگامی که رزم آرا به نخست‌وزیری منصوب شد، کاشانی او را آماج حملات و انتقادات شدید خود قرار داد. رزم آرا در زمانی که شاه در واقعه فوریه ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] مجروح شد، ریاست ستاد ارتش را بر عهده داشت و سیاست سرکوبگرانه‌ای در پیش گرفته بود. وی در ژوئن ۱۹۵۰ [خرداد ۱۳۲۹] دستور داد تظاهرات ضد دولتی مردم در میدان بهارستان به زور پراکنده گردد. کاشانی رزم آرا را متهم ساخت که قصد دارد برخلاف اصل ۲۵ قانون اساسی مبلغ ۵۰ میلیون لیره از شرکت نفت انگلیس و ایران محرمانه وام بگیرد (اطلاعات، ۱۵ مرداد ۱۳۲۹).

روحانیون قم، برخلاف کاشانی، در صحنه سیاسی حضور چندانی نداشتند. قم در خلال جنگ جهانی دوم از لحاظ اقتصادی صدمات فراوانی دیده بود. آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی (متوفی به سال ۱۹۳۶ = ۱۳۱۵) بنیادگذار حوزه علمیه قم، در طول خدمات خود با سیاست ضد مذهبی شدید رضاشاه روبرو شده بود. پس از درگذشت او نیز یک هیئت سه نفره مرکب از آیت‌الله محمد تقی خوانساری (متوفی به سال ۱۹۵۳ = ۱۳۳۲)، آیت‌الله محمد حجت کوه‌کمره‌ای (متوفی به سال ۱۹۵۳ = ۱۳۳۲) و آیت‌الله صدرالدین صدر (متوفی به سال ۱۹۵۴ = ۱۳۳۳) اداره حوزه را برای ده سال در دست داشتند. آیت‌الله بروجردی در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] قم را گرفتار مشکلات بی‌شماری یافت. وی از بخش خصوصی خواست که حوزه را تحت حمایت مالی خود بگیرد. به عقیده او اوضاع اقتصادی قم به علت رکود بازرگانی ناشی از جنگ نابسامان شده بود و در نتیجه از میزان خمسی که تجار به روحانیون می‌پرداختند کاسته شده بود (اطلاعات، خرداد ۱۳۲۹).

چنین می‌نماید که نگرانیهای مالی قم و عدم حضور روحانیون آن شهر در صحنه سیاسی کشور و آن‌گونه فعالیت سیاسی که کاشانی در پیش گرفته بود — و معدودی از روحانیون سرشناس از قبیل خوانساری و محمد خرم‌آبادی در قم از او پشتیبانی می‌کردند — فعالیت‌های روحانیون را محدود ساخته بود. ولی

پس از قتل رزم آرا به دست یکی از فدائیان اسلام، سایر روحانیون سرشناس نیز رفته رفته گام به صحنه سیاست گذاشتند و شمار فزاینده‌ای از روحانیون بر لزوم ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران فتواهائی صادر کردند. در میان این روحانیون می‌توان از آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله محمد کلباسی، آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی، آیت‌الله محمود روحانی قمی، آیت‌الله عباسعلی شاهرودی یاد کرد. همه آیات مزبور به استثنای کلباسی با اسم به کاشانی اشاره می‌کردند؛ آیت‌الله شاهرودی از شتم سیاسی کاشانی تجلیل می‌کرد و آیت‌الله محلاتی همکاری با کاشانی را «تکلیف شرعی» می‌شمرد. این آقایان از روحانیون برجسته بودند. علاوه بر فتاوی آنان نامه‌هایی هم از جانب آیت‌الله خلیل کمره‌ای و آیت‌الله محمدباقر کوه کمره‌ای در پشتیبانی از کاشانی ارسال گردید.<sup>۹</sup>

چنین برمی‌آید که با مرگ رزم آرا که علناً گفته بود: «ایرانیان حتی لیاقت اداره یک کارخانه سیمان را هم ندارند تا چه رسد به صنعت نفت»، سیل فتاوی علما جاری شد. با این همه، حتی قبل از مرگ رزم آرا نیز نشانه‌هایی از حضور سیاسی روحانیون در صحنه سیاست آشکار بود. به عنوان مثال می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: سخنرانی آیت‌الله سید جعفر غروی در ۲۹ دسامبر ۱۹۵۰ [۸ دی ۱۳۲۹] و نامه سرگشاده طلاب علوم دینی که در ۷ ژانویه ۱۹۵۱ [۱۷ دی ۱۳۲۹] منتشر گردید (اطلاعات، ۹ و ۱۷ دی). و از آن چشمگیرتر فتاوی همزمان هفت تن از مجتهدین بود: آیت‌الله حسین چهارسوقی، آیت‌الله حسین ملاذروضاتی، آیت‌الله مهدی نجفی، آیت‌الله

(۹) اطلاعات، ۲۴ بهمن، ۱۷ و ۲۳ و ۲۶ و ۲۷ اسفند ۱۳۲۹، ۱۹ فروردین ۱۳۳۰. آیت‌الله خوانساری این حدیث نبوی را نقل کرد: «کسی که شب را به صبح برساند در حالیکه اهتمام در امور مسلمین نکند مسلمان نیست.» آیت‌الله روحانی قمی این آیه قرآن را نقل کرد: «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (و هرگز نمی‌گشاید خدا از برای کافران راهی علیه مؤمنین) [سوره نسا، آیه ۱۴۰].

حسین خادمی، آیت الله مرتضی مدرسی اردکانی، آیت الله مصطفی سیدالعراقین، آیت الله محمد رسولی.<sup>۱۰</sup>

## آوریل ۱۹۵۱ - ژوئیه ۱۹۵۲ [اردیبهشت ۱۳۳۰ - تیر ۱۳۳۱]

پس از مرگ رزم آرا، کمیسیون نفت مجلس در ۷ مارس ۱۹۵۱ [۱۶ اسفند ۱۳۲۹] به ملی شدن نفت رأی داد و مجلس شورای ملی نیز در ۱۵ مارس [۲۴ اسفند] و مجلس سنا در ۲۰ مارس [۲۹ اسفند] آن را تصویب کردند. قانون طرز اجرای اصل ملی شدن نفت نیز در ۲۷ آوریل [۷ اردیبهشت ۱۳۳۰] به تصویب رسید. در این هنگام کشتیهای جنگی بریتانیا بمنظور ارباب کارگران اعتصابی خوزستان به آبهای خلیج فارس آمده بودند. کاشانی و مصدق نیز تلاش می کردند به این اعتصاب خاتمه داده شود. در ۲۷ آوریل حسین علاء از نخست وزیری استعفا داد و مصدق جایگزین او گردید.

در این هنگام نفوذ کاشانی رو به افزایش نهاد. اندکی پس از تصویب قانون طرز اجرای اصل ملی شدن نفت در مجلس، کاشانی در پاسخ به این پرسش که آیا او محبوبتر است یا شاه، اظهار داشت: «طبیعی است که مردم معمولاً به خدمتگزاران فداکار خود علاقه مند می بایند و باید بدانید که من در بین النهرین نفوذ دارم و حتی نفوذ من در آنجا از ایران بیشتر است.» کاشانی قتل رزم آرا را خدمت به ملت ایران دانست و خواستار آزادی ضارب او شد ولی هرگونه ارتباط با فدائیان اسلام را انکار کرد. در پاسخ به این سؤال که اگر شاه در اعمال رزم آرا دخالت داشته باشد قضاوت او نسبت به شاه چه خواهد بود، کاشانی گفت: «بطور کلی شاه در حکومت ملی مسئول نیست و در

(۱۰) اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۲۹ و ۱۸ شهریور ۱۳۳۰ از چهارسوقی و اردکانی و روضاتی به عنوان

علمای اصفهان نام می برد.



این باره صلاح نمی دانم بیش از این فعلاً چیزی بگویم.» (اطلاعات، ۲۶ اسفند ۱۳۲۹). این بیانات با نظریه مصدق پیرامون کنترل شاه بر ارتش و همچنین نارضائی خود کاشانی از قدرت روزافزون شاه منافات دارد. شاه پس از سوء قصد نافرجام فوریه ۱۹۴۹ [بهمن ۱۳۲۷] حکومت نظامی اعلام کرد و مجلس مؤسسانی تشکیل داد که به او اختیار انحلال مجلس را تفویض کرده بود.

به دنبال انتصاب مصدق به نخست وزیری، کاشانی ضمن تشکر از تصمیم مجلس در مورد ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور اعلام داشت:

چون صلاح ملت و مملکت در این موقع باریک چنین تشخیص داده شده است که جناب آقای دکتر محمد مصدق در انتخاب همکاران خود کاملاً آزاد باشند، لهذا این جانب از هرگونه توصیه به ایشان از ابتدا خودداری نموده و بعداً نیز خواهم نمود تا در انجام مسئولیتی که به عهده گرفته اند احساس مانعی نفرمایند (اطلاعات، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰).

ولی همانگونه که خواهیم دید، کاشانی در انتصابات دکتر مصدق دخالت کرد. جالب آن است که مصدق خواستار آن بود که کاشانی از همان خط مشیی که بروجردی در کناره گیری از سیاست توصیه کرده بود پیروی کند در حالیکه کاشانی بکرات اظهار داشت که در اسلام بین سیاست و دین جدایی وجود ندارد. اسلام فاقد تشکیلات کلیسایی است و مشارکت روحانیون در سیاست به معنای رسیدگی به امور مسلمین است که خود یک وظیفه مشخص دینی است (اطلاعات، ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ و ۱۵ خرداد ۱۳۳۰). احتمالاً تعارض شخصیتی هم در کار بوده است. مصدق فردی بود از طبقه اشراف که می خواست سخنگوی مردم عادی گردد، و اگر نگوییم غیر مذهبی بود، مذهبی هم بنظر نمی آمد. کاشانی از زمینه طبقاتی پایین تری

برخاسته بود و نقش خود را چنین توصیف می‌کرد: «قیام من در ایران علیه ظلم و بیدادگری انگلیس سبب شده است که امروز کلیه عالم اسلامی نهضت ما را تقدیر می‌کنند» (اطلاعات، ۱۵ خرداد ۱۳۳۰).

آیا در ایام حکومت مصدق اطرافیان آیت الله بروجردی سیاسی تر شدند؟ چنین می‌نماید که در طول حکومت اول مصدق از ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ تا ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲ [۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ تیر ۱۳۳۱] این گروه فعالیت چندانی نداشتند و فقط هر از چند گاهی خواستار توجه بیشتر به شریعت و اخلاق عمومی می‌شدند. مثلاً آیت الله بهبهانی در اوائل مه ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] از مردم خواست که در برابر کوششهایی که برای تخدیش تعلیمات دینی بعمل می‌آید هوشیار باشند و مساجد را فراموش نکنند «... و عموم طبقات به خدای بزرگ نزدیک شوند و بنابر وظیفه دینی اختلاف طبقاتی را که موجب کینه و دشمنی است به کناری بنهند» (اطلاعات، ۱۵ خرداد ۱۳۳۰). بهبهانی برخلاف کاشانی دسترسی مستقیم به دربار داشت و شاه را علناً بخاطر صدور فرمان تعطیل مشروب فروشها در ماه رمضان ستود (اطلاعات، ۱۵ خرداد ۱۳۳۰). وی مرتباً در اعیاد رسمی با وزیر دربار ملاقات می‌کرد.<sup>۱۱</sup> جالب آن است که بهبهانی یکبار از مطبوعات خواست که این قدر درباره شخص او مقاله و خبر ننویسند و در عوض در مورد کل علماء مطالبی درج نمایند. وی از این توجه خاص ناراحت بود (اطلاعات، ۲ آذر ۱۳۳۰).

در این هنگام انتخابات مجلس هفدهم نیز آغاز شد. گروهی از روحانیون به مجلس راه یافتند که قرار بود هسته حمایت روحانی از سیاستهای مصدق را تشکیل بدهند. البته تمام نمایندگان روحانی مجلس هوادار مصدق نبودند و برخی از حامیان اولیه او نیز بعدها تغییر رأی دادند. روحانیون طرفدار مصدق در مجلس عبارت بودند از: شمس الدین قنات آبادی از شاهرود (که از ژانویه

(۱۱) مثلاً در ایام عاشورا، به نقل از اطلاعات، ۲۰ مهر ۱۳۳۰.

۱۹۵۳ [دی ماه ۱۳۳۱] راه مخالفت با مصدق را در پیش گرفت؛ باقر جلالی موسوی از دماوند؛ حاج سید جوادی از قزوین؛ ابراهیم میلانی از تبریز؛ محمد علی انگجی از تبریز؛ مرتضی شبستری از تبریز. حسینعلی راشد از خطبای مبرز و معروف آن زمان نیز به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی هیچ گاه در جلسات مجلس شرکت نکرد.

این گروه از انسجام بی بهره بود. فقط قنات آبادی فعالیت سیاسی شاخصی داشت. سایر روحانیون از قبیل میلانی و حاج سید جوادی گاهی در مورد مسائل فرعی (مانند مسئله مسکرات) سخنانی ایراد می کردند یا در کمیسیون اصلاح مجلس که برای رفع و رجوع اختلافات بین کاشانی و مصدق با شاه تشکیل می شد، عضویت داشتند. در خارج از مجلس روحانیونی چون آیت الله سید ابوالفضل زنجانی و برادرش آیت الله رضا زنجانی از حامیان پر و پا قرص مصدق بودند. از جمله روحانیونی که در آن زمان چندان سرشناس نبودند، می توان از سید محمود طالقانی جوان نام برد که بعدها گفت سعی کرده بود اختلافات بین مصدق و فدائیان اسلام را برطرف سازد ولی به علت «خصومت» موجود نتوانست موفق شود.<sup>۱۲</sup>

با تشدید بحران در مناسبات ایران و انگلیس، حمایت علنی کاشانی از مصدق حدود هفت هشت ماه دیگر هم ادامه یافت. کاشانی در این مدت در مورد انبوهی از موضوعهای دیگر بیانیه هایی صادر می کرد و ضمن آنها معمولاً وفاداری خود را به حکومت اعلام می داشت. با این وصف با گذشت زمان از تعداد این بیانیه ها و همچنین گرمی اشارات آنها به مصدق کاسته می شد. با شمارش این موارد از آغاز حکومت مصدق نکات نمونه زیر بدست می آید: در مه ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰]: چهار مورد؛ ژوئن [خرداد]: چهار مورد؛ ژوئیه [تیر]: دو مورد؛ اوت [مرداد] دو مورد؛ سپتامبر [شهریور] شش مورد؛ اکتبر

(۱۲) بهرام افراسیابی و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ (تهران، ۱۳۶۰) ص ۱۴۰.



[مهر]: دو مورد؛ نوامبر [آبان]: سه مورد؛ دسامبر [آذر]: چهار مورد؛ ژانویه ۱۹۵۲ [دی]: هیچ. فوریه [بهمن]: یک مورد. مارس [اسفند]: یک مورد؛ آوریل [فروردین ۱۳۳۱]: هیچ؛ مه [اردیبهشت]: هیچ؛ ژوئن [خرداد]: هیچ؛ ژوئیه [پیش از ۳۰ تیر]: یک مورد. حتی اگر مصاحبه و تلگرامهای کاشانی را نیز شمارش کنیم، سردی روزافزون روابط مصدق و کاشانی تا پیش از ۳۰ تیر می‌توان به صورتی مستند مشخص ساخت.<sup>۱۳</sup>

کاشانی در آغاز خواستار عزم و سرسختی در برابر انگلیسیها بود و تهدید کرد که در صورت بروز درگیریهای نظامی اعلان جهاد خواهد داد. وی اعلام داشت که انگلیسیها دنبال بهانه می‌گردند و خواستار اتحاد بیشتر مردم گردید. در مورد خطر کمونیسم، یا اصولاً منکر شد که شوروی مقاصد دربارۀ ایران دارد یا به نحوی متناقض با اظهارات قبلی خود اعلام داشت که فقط سیاستهای امریکا و انگلیس می‌تواند با راندن ایرانیان به آغوش شوروی باعث پیروزی کمونیسم گردد (اطلاعات، ۲۱ مرداد ۱۳۳۰).

کاشانی از مردم خواست که در طول مبارزه مصدق با بیگانگان صبر و تأمل پیشه کنند. وی اظهار نمود که حکومت مصدق از پشتیبانی مردم برخوردار است و «حمایت کامل» خود را از مصدق اعلام داشت. ضمن اعلان «جهاد مالی» از ایرانیان خواست که به منظور ابراز همبستگی خود بر ضد امپریالیسم حسابهای خود را از بانک شاهنشاهی (که یک بانک انگلیسی بود) در تهران به بانکهای ایرانی انتقال دهند (اطلاعات، ۹ مرداد ۱۳۳۰). مناقشات و درگیریهای داخلی را کمتر از محاربه با امام زمان ندانست و از شیوه‌هایی از قبیل برگذاری تظاهرات بزرگ در میدان بهارستان و اعتصابهای سراسری یکروزه و مخایرة تلگرامهایی در ابراز عقایدش و امثال این

۱۳) تلخیص از اطلاعات ۱۵ خرداد، ۲۱ خرداد، ۲۳ خرداد، ۲۶ خرداد، ۳۱ خرداد، ۹ مرداد، ۲۱ مرداد، ۲۲ مرداد، ۱۴ شهریور، ۳۰ شهریور، ۲ مهر، ۸ مهر، اول آذر، ۴ آذر، ۲۱ آذر، ۲۸ آذر، ۳ دی، ۲۹ اسفند ۱۳۳۰ و ۲۳ فروردین، ۵ خرداد، ۶ خرداد، ۱۰ خرداد، ۱۱ خرداد، ۱۵ تیر و ۲۸ تیر ۱۳۳۱.

کارها استفاده می‌کرد. در یکی از معدود مواردی که خواستار استقرار حکومت اسلامی شد خاطرنشان کرد که چنین حکومتی به فقر که زمینه رویش کمونیسم می‌باشد پایان خواهد داد. می‌دانیم که بطور خصوصی از مصدق خواسته بود که نظام اسلامی را بر پا دارد و نخست وزیر پاسخ داده بود که نخستین وظیفه او حل مسئله نفت است، سپس می‌توان به سایر مسائل پرداخت. <sup>۱۴</sup> یک بار نیز مصدق به سید محمود طالقانی گفته بود «مرد مدعی حکومت اسلامی» نیست. <sup>۱۵</sup>

در اواخر سپتامبر ۱۹۵۱ کاشانی اعلام داشت که هیچ توطئه خارجی نتوانسته است باعث برکناری مصدق از صحنه سیاست گردد. دو ماه بعد به استوارت آل سوپ خبرنگار روزنامه نیویورک هرالد تریبون اظهار داشت که هیچ کس نمی‌تواند مصدق را سرنگون سازد و پیش بینی امریکاییها را که قوام السلطنه نخست وزیر آینده خواهد بود، رد کرد و گفت: «من و تمام ملت ایران به او کمال علاقه مندی و پشتیبانی را ابراز می‌داریم» (اطلاعات، ۴ آذر ۱۳۳۰). و یکبار دیگر به یک خبرنگار ژاپنی اظهار داشت: «چون یگانه دولت ملی دولت آقای دکتر مصدق است و ایشان کمال جدیت را در ترقی و تعالی این مملکت دارند، من همیشه پشتیبان ایشان خواهم بود.» [تأکید از نگارنده]، (اطلاعات، ۲۸ آذر ۱۳۳۰).

در اواخر دوران حسن روابط بین آندو، کاشانی بمناسبت نخستین سالگرد تصویب قانون ملی شدن نفت، در روزهایی که اوضاع نابسامان اقتصادی به ناراضیهای فراوان میدان داده بود، از مصدق دفاع کرد. وی انتقاد از دولت را به علت شرایط فلاکت باری که انگلیسیها پیش آورده بودند «غیرمنصفانه» خواند. (اطلاعات، ۲۹ اسفند ۱۳۳۰). اما از میزان شور و شوق

(۱۴) نامه شخصی بر اساس اظهارات دکتر غلامحسین مصدق.

(۱۵) افراسیابی و دهقان، طالقانی و تاریخ، ص ۱۴۰.

او کاسته شده بود و تا مارس سال بعد [اسفند ۱۳۳۱] رفته رفته دیگر اثری از این حمایت باقی نماند. کاشانی در اشاره به نگرانیهای مصدق در مورد اغتشاشات و دشواریهای ناشی از انتخابات مجلس هفدهم گفت: «حتی نخست وزیر نیز نمی تواند در آن واحد در چند جبهه مبارزه کند». حدود سه هفته بعد نیز در موقعیتی قرار گرفت که ناچار شد برای اهالی فارس توضیح بدهد که دولت مصدق قصد ندارد در انتخابات آن استان اعمال نفوذ کند.

ماه رمضان آن سال مصادف با ماههای مه و ژوئن ۱۹۵۲ [خرداد و تیر ۱۳۳۱] بود. در مسجدشاه تهران درگیری و آشوبی در مورد سخنرانی یکی از وعاظ به نام محمدتقی فلسفی صورت گرفت. سخنان فلسفی بر ضد مصدق باعث شد که گروهی از مردم برای خاموش کردن او اقدام کنند. گروهی معتقدند که کاشانی در آن هنگام با اینگونه اظهارات فلسفی مخالف بود، اما دلیل موثقی در تأیید این نکته وجود ندارد. بهر حال رفتار هواداران مصدق موجب اعتراض جامعه و عاظ تهران و حتی شخص آیت الله بروجردی گردید. فلسفی مجبور شد چند ساعتی را در کتابخانه مسجد بگذراند تا نیروهای انتظامی برای نجات او برسند. برخی از روحانیون معتقد بودند که دولت سرعت عمل کافی از خود نشان نداده است. در تلگرافی به امضای روحانیون و بازاریان قم از فعالیت‌های فلسفی به عنوان «فعالیت‌هایی که همیشه در خدمت به حفظ استقلال کشور و توجه به عظمت سلطنت بوده است» یاد شده بود و با اشاره به اینکه شاه مروج شعائر دینی است، «از شاهنشاه محبوب تقاضا شده بود که از تکرار چنین اغتشاشاتی جلوگیری نماید» (اطلاعات، ۱۱ مرداد ۱۳۳۱).

چنین برمی آید که توسل به شاه نشان دهنده آن است که روحانیت در آن هنگام اعتماد چندانی به توانایی حکومت مصدق در جلوگیری از گرایشهای ضد روحانی نداشته است. کاشانی در این خصوص هیچ گونه اظهارنظر علنی نکرد و این امر خود می توانست تا حدودی به موقعیت مصدق لطمه بزند. ولی



سخنرانی کاشانی در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] به مناسبت بازگشت مصدق از لاهه، به عنوان اقدامی در جهت پشتیبانی از مصدق در آن ایام دشواریهای گوناگون، مطلبی درخور توجه است. در پی استعفای مصدق، وزیر دربار در ۱۷ ژوئیه [۲۶ تیر] با کاشانی ملاقات کرد. ظاهراً این ملاقات برای ارزیابی حمایت کاشانی از مصدق صورت گرفته بود. در شهر شایع بود که کاشانی دستور بازگشایی بازار را داده است که به حمایت از مصدق تعطیل شده بود. یکی دیگر از شایعات این بود که به دستور حکومت قوام السلطنه که سه روز بیشتر نپایید، کاشانی بازداشت شده است. هیچ یک از این شایعات تأیید نشد و کاشانی هنوز حاضر نبود مصدق را در این ایام تنها بگذارد.

### ژوئیه ۱۹۵۲ – ژانویه ۱۹۵۳

#### [تیر تا دی ماه ۱۳۳۱]

مخالفت شاه با مصدق از آغاز این مرحله صورت آشکار و علنی به خود می‌گیرد. مصدق از حمایت مجلس برخوردار بود ولی سنا حاضر نبود قبل از فرمان انتصاب شاه او را تأیید کند و سرانجام هنگامی هم که راضی شد، از مجموع ۳۶ نفر سناتورهای حاضر در جلسه، ۱۴ رأی به نفع مصدق، ۱۹ رأی سفید و یک رأی به نفع سرلشکر فضل‌الله زاهدی از صندوق درآمد. دو رأی نیز بی اعتبار اعلام گردید. در مجلس شورای ملی از مجموع ۶۵ نفر عده حاضر ۵۲ رأی به نفع مصدق داده شد (اطلاعات، ۱۵ و ۱۸ تیر ۱۳۳۱). آنگاه شاه فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد و سه ساعت و نیم با یکدیگر گفتگو داشتند (اطلاعات، ۲۱ و ۲۵ تیر). در این دیدار می‌بایست در مورد تقاضای مصدق در مورد تصدی وزارت جنگ و احتمالاً نظارت نخست‌وزیر بر املاک سلطنتی گفتگو شده باشد. مخالفت شاه با این تقاضا منجر به استعفای مصدق

گردید. ولی او سه روز بعد و در پی شکست تلاشهای قوام در تشکیل حکومت جدید از نوبه نخست وزیری منصوب گردید. این بار مصدق با ۶۸ رأی، یعنی باتفاق آراء، رأی اعتماد گرفت.

نقش کاشانی در بازگشت مصدق به قدرت چه بود؟ آیا مصدق می توانست بدون پشتیبانی آیت الله کاشانی مجدداً به نخست وزیری برسد؟ به این پرسشها نمی توان پاسخ قطعی داد. کاشانی توده انبوهی را به منظور اعتراض به انتصاب قوام جمع آوری کرد، در حالی که مصدق طی آن چند روز از انظار عموم غایب بود. احتمالاً اگر کاشانی حمایت خود را از مصدق دریغ داشته بود، مصدق ممکن بود با مشکلات زیادتری روبرو شود. ولی به اعتقاد نگارنده اگر کاشانی دخالتی هم در این امر نمی کرد، بدون تردید مصدق باز هم می توانست بدون او موفق شود. در میان کسانی که در قیام ۳۰ تیر کشته شدند، تعدادی از هواداران کاشانی نیز وجود داشتند. در ماههای بعد عدم تعقیب و مجازات مسببین این کشتاریکی از بهانه های مخالفت کاشانی و هوادارانش با مصدق گردید.

اندک زمانی پس از انتصاب دوباره مصدق به نخست وزیری، تعارض و رویارویی آغاز گردید. کاشانی ضمن ارسال نامه ای به مصدق مخالفت خود را با انتصابات ذیل اعلام داشت: سرلشکر احمد وثوق که در حکومت سه روزه قوام ریاست ژاندارمری را بر عهده داشت و اکنون به معاونت وزارت جنگ منصوب شده بود؛ دکتر علی اکبر اخوی وزیر اقتصاد، نصرت الله امینی (که هنوز مقام او مشخص نشده بود)؛ سرتیپ محمد دفتری از منسوبان مصدق که در زمان رزم آرا ریاست شهربانی را بر عهده داشت و اکنون به ریاست گارد گمرک منصوب شده بود. وثوق همان کسی بود که به دنبال استعفای مصدق دستور شلیک به تظاهرکنندگان را صادر کرده بود. اخوی مدتی را در ایالات متحد گذرانده و به قول کاشانی «طرفدار امریکا محسوب می شد و اصولاً برای این کار مناسب نبود». امینی فرد ضعیفی بشمار می رفت و دفتری نه تنها در

دوره رزم آرای منفور خدمت کرده بود بلکه شخصاً پس از سوء قصد نافرجام به جان شاه کاشانی را بازداشت و به قلعه دورافتاده فلک الافلاک تبعید کرده بود.

بدین سان کاشانی قول خود را در مورد عدم مداخله در انتصابات مصدق زیر پا گذاشت. وی اظهار داشت: «اگر بنا باشد جریان بدین منوال ادامه یابد ناچارم تهران و بلکه ایران را ترک کنم.» مصدق در پاسخ به کاشانی خاطر نشان کرد که وثوق و اخوی حاضر شده اند بدون دریافت حقوق به خدمتگزاری بپردازند و افزود:

حضرتعالی چه عیب و نقصی مشاهده فرموده اید که مورد اعتراض واقع شده اند... چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور مدنی خودداری فرمایند، خاصه اینکه هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر اینکه متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد...<sup>۱۶</sup>

به رغم اعتراضات کاشانی، مجلس هیئت وزیران جدید را به اتفاق آراء پذیرفت (اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۱). تأیید کابینه جدید از سوی حاج سید جوادی نشانی بود از عدم توافق نمایندگان روحانی مجلس با نظریات کاشانی (اطلاعات، ۵ مرداد).

با این حال کاشانی همچنان در مجلس چهره‌ای پرنفوذ بود. یک کمیسیون هشت نفری که تعدادی از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نیز در آن عضویت داشتند، برای جلب رضایت کاشانی به تصدی ریاست مجلس تشکیل گردید. آیا مصدق میل داشت بدین ترتیب رضایت کاشانی را فراهم سازد؟ بعید نیست که چنین باشد، اما هنگامی که این مسئله به رأی گذاشته

۱۶ «مجاهد» (نام مستعار)، آیت الله کاشانی و نامه مهندس حسی (تهران، بی تا) صفحات



شد، کاشانی ۴۷ رأی و دکتر معظمی (از مشاوران نزدیک مصدق) ۱۰ رأی کسب نمودند؛ چهار رأی نیز ممتنع بود (اطلاعات، ۱۶ و ۱۸ مرداد). این نشانه‌ای بود از قدرت کاشانی، اما از این هم می‌توانست قوی‌تر باشد.

این تحولات سرآغاز مبارزه‌ای تلخ و دشوار بود که بین این دو نفر بر سر رهبری نهضت ملی درگرفت. کشمکش بعدی با تقاضای اختیارات فوق‌العاده مصدق پیش آمد. مجلس در ۱۲ اوت ۱۹۵۲ [۲۱ مرداد ۱۳۳۱] با این تقاضا موافقت کرد. (اطلاعات، ۲۲ مرداد). تا آنجایی که اطلاعاتی در دست است، کاشانی علناً با این تقاضا مخالفت نورزید ولی احتمالاً به این امر راضی نبود و پنج ماه بعد که مصدق در صدد برآمد اختیارات خود را برای یک سال دیگر تمدید کند، این بار کاشانی به مخالفت برخاست. تردیدی نیست که محبوبیت فوق‌العاده مصدق در تیر ۱۳۳۱، یعنی به دنبال بازگشت او به قدرت، درست در همان زمانی که دیوان دادگستری بین‌المللی در لاهه رأی به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به مسئله نفت داده بود، مانع از آن گردید که کاشانی در آغاز کار علناً مخالفت خود را ابراز دارد. ولی در محافل خصوصی مراتب نارضائی خود را اظهار می‌کرد. مثلاً در اواخر اوت در نامه‌ای که بوسیله واسطه‌ای جهت نخست‌وزیر فرستاد «استفاده از تصمیمهای قانونی برای نیل به اهداف سیاسی» را منع کرد. (اطلاعات، ۳ شهریور).

با این حال هنوز کاشانی حمایت خود را از مصدق دریغ نمی‌داشت. وی با اشاره به معوق ماندن اصلاحات گفت: «به عقیده من برای موفقیت در این راه همه باید از دکتر مصدق حمایت کنند. مصدق شخصی است بی‌غرض و نصایح مشفقانه را در باره اینکه باید در امر اصلاحات جدیت بیشتری به عمل آید می‌پذیرد» (اطلاعات، ۲ مهر).

اما شمس‌الدین قنات‌آبادی، یکی از نمایندگان طرفدار کاشانی، صراحت بیشتری داشت. او معتقد بود که برای انجام اصلاحات ابزارهایی لازم است و وزراء این ابزارها را تشکیل می‌دهند. ولی مسئله همین وزرا

بودند. به گفته او اسراف و ظلم و هرج و مرج به ترتیب دستاوردهای وزیران دارایی و دادگستری و اقتصاد بود. با وجود این قنات آبادی خواستار عدم دخالت مجلس در انتصابات دولتی و همکاری گسترده با دولت گردید (اطلاعات، اول مهر). دو روز بعد کاشانی نیم ساعت با دکتر مصدق دیدار کرد ولی موفق به حل اختلافاتشان نگردید.

در این میان اختلافات شاه و مصدق روز به روز شدیدتر می شد و بنظر می رسید که مذاکرات نخست وزیر با لندن و واشینگتن و بانک جهانی نتیجه ای ندارد. آشکار بود که مصدق از پشتیبانی قابل اطمینان ارتش برخوردار نیست. مثلاً در اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] دولت بازداشت سرلشکر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان (از تجار ثروتمند) را اعلام داشت. علت بازداشت، توطئه با یک سفارت خارجی برای سرنگونی دولت ذکر گردید. در این بیانیه همچنین آمده بود که اشخاص دیگری، از جمله افرادی که از مصونیت پارلمانی برخوردارند نیز مورد سوءظن هستند. این اشاره ای بود به زاهدی که در آن هنگام سمت سناتوری داشت (اطلاعات، ۲۱ مهر)<sup>۱۷</sup>. هر چند به زاهدی اشاره صریح نشده بود، ولی او ضمن ایراد نطقی با عصبانیت مراتب بیگناهی خود را اعلام نمود (اطلاعات، ۲۳ مهر).

در این میان کاشانی به سفر حج رفت. به دنبال بازگشت از مکه اطلاع حاصل کرد که آیت الله خوانساری در قم درگذشته است. آیت الله خوانساری بزرگترین حامی او در میان علماء محسوب می شد. کاشانی مستقیماً به قم

(۱۷) اخیراً یکی از اعضای سازمان «ام آی ۶» بریتانیا در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی «گرانادا»ی آن کشور، همکاری برادران رشیدیان را با انگلیسها در سرنگونی مصدق تأکید کرده است. به گفته او رایسن زینر که بعدها استاد ادیان شرقی در دانشگاه آکسفورد شد، عامل عمده سازمان «ام آی ۶» (اینتلجنس سرویس) در ایران دوران مصدق بود. وی سیف الله و قدرت الله و اسدالله رشیدیان را با تلاشهای انگلستان علیه مصدق مربوط می داند. اکنون این پرسش مطرح می شود که اگر در همان ایام حجازی و زاهدی و برادران رشیدیان محاکمه و محکوم شده بودند شاید چنین وقایعی پیش نمی آمد.

رفت و در منزل آیت الله فقید خوانساری اقامت گزید و بروجردی از او دیدن کرد (اطلاعات، ۳۱ شهریور).

کاشانی در بازگشت به تهران به خبرنگار روزنامه نیویورک هرالد تریبون گفت که با مصدق اختلافی ندارد. خبرنگار نظر او را درباره شاه جویا شد. کاشانی گفت: «شاه ایران از تمایلات مردم ایران در نهضت ضد استعماری پیروی کرده است و آنقدر که می تواند از دولت دکتر مصدق و نهضت مردم پشتیبانی می کند» (اطلاعات، ۱۰ آبان). معلوم نیست آیا کاشانی واقعاً به این مسئله باور داشت یا می کوشید وجهه خود را نزد دربار بهبود بخشد.

کاشانی در پاسخ به پرسشهایی که درباره کمونیسم از او می شد، جوابهای گوناگونی می داد. یکبار گفت اگر کمونیستها در ایران هوادارانی داشته باشند تقصیر آن به گردن انگلستان است. بار دیگر عنوان کرد که دین و ملیت مانع از گسترش کمونیسم خواهد شد و در مورد خطر کمونیستهای ایرانی نیز گفت از نظر او تمام ایرانیانی که در برابر دشمن مشترک، یعنی امپریالیسم مبارزه می کنند، برادر هستند (اطلاعات، ۲۲ شهریور). وی ضمن تکذیب هرگونه امکان به قدرت رسیدن حزب کمونیست توده، احتمال انتصاب وزرای توده ای را نیز رد نکرد (اطلاعات، ۱۰ آبان). کاشانی در پاسخ به این سؤال که آیا ایران که از هر سو در محاصره قرار گرفته است پیشنهاد کمک نظامی شوروی را خواهد پذیرفت، گفت که دولت ایران چشم انتظار کمک ممالک اسلامی خواهد بود. ولی به موجب عهدنامه ایران و شوروی مورخ ۱۹۲۱ در صورت تجاوز نیروهای انگلیسی، شورویها نیز می توانند قوای خود را به ایران اعزام نمایند (اطلاعات، ۱۰ آبان ۱۳۳۱). کاشانی در پاسخ به این سؤال که اگر امریکاییها هیچ کمکی به ایران نکنند و ایران دچار مضیقه شدید اقتصادی شود آیا دولت ایران به سوی اتحاد جماهیر شوروی متمایل خواهد شد؟ پاسخ داد: «خط مشی دولت بستگی به اوضاع و احوال و مصالح کشور در مواقع مختلف دارد و تا چنین وضعی پیش نیاید نمی توان گفت که صلاح



دولت در اتخاذ چه روشی خواهد بود.» (اطلاعات، ۱۴ آبان ۱۳۳۱).

یکی دیگر از مسائلی که در مورد مخالفت روحانیون با مصدق مطرح می‌شود، مسئله ترس از «چپ روی» اوست. معمولاً برای ارزیابی چپگرا یا راستگرا بودن یک سیاست، مسئله زمین محک خوبی به شمار می‌رود. به زحمت می‌توان گفت که مصدق با پیشنهاد افزایش ۲۰ درصد به درآمد کشاورزان سیاستی رادیکال در این زمینه در پیش گرفته بود. تشکیلات قم با تقسیم اراضی مخالف بود، ولی کاشانی رویه‌ای مصلحت‌گرایانه‌تر در پیش داشت. وی در گذشته گفته بود که با آزادی اراضی خوزستان از چنگ شرکت نفت، دیگر احتیاجی به تقسیم اراضی پیش نمی‌آید، چون اراضی مزبور به سطح بی سابقه‌ای زیر کشت خواهند رفت (اطلاعات، ۲۶ اسفند ۱۳۲۹). یکبار دیگر در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران فرانسوی که به این مسئله اشاره کرده بود، اظهار داشت: «من بسیار امیدوارم که در مجلس آینده قوانین مفید و مقرراتی برای اصلاح کشاورزی و بهبود کامل وضع کشاورزان به تصویب برسد.» (اطلاعات، ۲۱ بهمن ۱۳۲۹). اما هفت ماه بعد چنین می‌نمود که او خواهان تقسیم تام و تمام اراضی است:

صحیح است که اسلام اصول مالکیت را پذیرفته است ولی در عین حال برای حفظ وطن و رعایت منافع عمومی ملت اسلام، دولت می‌تواند اموال مردم را مصادره کند؛ همچنین مردم را از جمع کردن اموال و املاکی که برخلاف اصول عدالت اجتماعی گرد آمده باشد برحذر دارد و اینگونه اموال را حرام بداند (اطلاعات، ۱۴ آبان ۱۳۳۱).

به نظر می‌رسد که کاشانی در برابر مسائلی از قبیل کمونیسم داخلی و سیاست شوروی در قبال ایران و چپ‌روی، موضعی انعطاف‌پذیر داشت و از این لحاظ بین او و تشکیلات قم که حساسیت زیادی نسبت به این مسائل

ابراز می داشت، تفاوت بسیاری مشاهده می شد. گذشته بر آن سخنرانیهای او آکنده از مضامین و نمادهای ناسیونالیستی بود. وی در سخنرانیهایش به جای آنکه از عباراتی از قبیل «امت اسلامی» استفاده کند به مفاهیمی چون «وطن» و «ملت اسلام» اشاره می کرد. در واقع همانطور که مهدی بازرگان که بسیاری از روحانیون همواره اعتبار دینی اش را تأیید کرده اند می نویسد، فعالیت روحانیون در زمان مصدق خالی از داعیه دینی بوده است.<sup>۱۸</sup> البته به عقیده نگارنده این گفته تا حدودی اغراق آمیز است.

منظور آن نیست که بگوییم کاشانی شخصیتی غیرمذهبی بود. وی زمانی گفته بود: سرچشمه تمام مسائل، فقر و عقب ماندگی و بدبختی مردم ایران در بی دینی است... تمام فسادهای اخلاقی و فلاکتها از بی دینی ناشی می شود (اطلاعات، ۱۵ مرداد ۱۳۳۱). در پاسخ به این پرسش خبرنگار مجله ایتالیایی اوجی که بهترین حکومت برای ایران کدام است، وی از حکومت مصدق نام برد و سپس بعد از اندک تأملی گفت: «اگر منظور شما نوع حکومت است باید بگوییم حکومت دموکراسی حقیقی که منطبق با مبانی دین مبین اسلام است.» (اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۳۱).<sup>۱۹</sup>

با این وصف، به اعتقاد نگارنده، این گفته رژیم جمهوری اسلامی که کاشانی به ولایت فقیه اعتقاد داشت، ادعای درستی نیست. بسیاری از روحانیون وقت از این شکایت داشتند که مساجد نیمه خالی است و مردم در خطر فراموش کردن اسلام قرار دارند.<sup>۲۰</sup> ولی نمی توان آنان را پیشگام در راهی قلمداد کرد که بعدها آیت الله خمینی در آن گام نهاد. علاوه بر این کاشانی مرتب اصطلاح دموکراسی را بکار می برد، در حالی که هواداران

۱۸) مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران، ۱۳۶۳) ص ۱۷۸.

۱۹) این اظهارات را با گفته های او به یکی از مخبرین روزنامه اطلاعات در ۸ مهر ۱۳۳۰ مقایسه

کنید که «حکومت اسلامی بهترین حکومت دنیا است.»

۲۰) از جمله آیت الله بهبهانی، اطلاعات، ۱۵ خرداد ۱۳۳۰.

آیت الله خمینی سعی داشته‌اند آن را از فرهنگ سیاسی ایرانیان حذف نمایند. از این گذشته، کاشانی از برنامه کمکهای اصل ۴ ایالات متحد استقبال کرد و خواستار اعطای وام ۱۰۰ میلیون دلاری امریکا به ایران بود. کاشانی دست کم یکبار با لوی هندرسون سفیر امریکا ملاقات کرد و در حدود دو ساعت و نیم با او به مذاکره پرداخت. <sup>۲۱</sup> این گونه حرکتها نمی‌تواند از شخصیتی سر بزند که ادعا می‌شود پیشگام راه جمهوری اسلامی بوده است.

ولی مصلحت‌گرایی کاشانی موجب کاهش مشکلات و اختلافات او با مصدق نشد. در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱] برای مردم این سؤال مطرح شده بود که آیا او قصد جانشینی مصدق را در سر دارد؟ کاشانی و سخنگوی او دست کم در دو مورد این موضوع را تکذیب کردند (اطلاعات، ۱۰ و ۲۲ آبان ۱۳۳۱). در اواسط نوامبر نیز قنات آبادی صریحاً اعلام نمود: «آیت الله کاشانی پشتیبان جدی و کامل کابینه دکتر مصدق است» (اطلاعات، ۲۲ آبان ۱۳۳۱). البته پس از مخالفت‌های اخیر کاشانی با انتصاب برخی از وزراء در صحت این اظهارات تردید وجود داشت. ولی دو هفته بعد خود کاشانی گفت:

هیچ اختلاف تازه یا کهنه‌ای بین این جانب و دکتر مصدق وجود ندارد. بین ما تفاهم تام و تمام موجود است. برای اختلاف باید دلیلی وجود داشته باشد، در حالی که من و مصدق هر دو یک هدف داریم. وقتی هدف یکی باشد به هیچ وجه اختلاف نظری پیدا نخواهد شد.» (اطلاعات، ۲۶ آبان ۱۳۳۱)

(۲۱) اطلاعات، ۱۰ آبان، ۱۴ آبان و ۱۷ آبان ۱۳۳۱. ولی پس از انقلاب اسلامی، هنگامی که بازرگان نخست‌وزیر با زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی ایالات متحد امریکا در الجزایر ملاقات کرد، مجبور به استعفا گردید. هندرسون همان کسی بود که در کودتای اوت ۱۹۵۳ نقش مهمی داشت.

[گروهی معتقدند که مهدی بازرگان به دلیل مخالفت با اشغال لانه جاسوسی استعفا کرد. — م]



اما این صلح و آشتی نیز زود گذر بود. درست سه روز بعد، کاشانی پس از بارها تأکید بر توافق و تفاهم با مصدق، به مشکلات فیما بین اذعان کرد و گفت: «مطلب مهمی نیست و اگر بتوان اسمش را کدورت گذاشت انشاء الله رفع خواهد شد... بهر حال در این باره بیش از این نمی توانم چیزی اظهار کنم.» (اطلاعات، ۹ آذر). مشکل چه بود؟ درست روشن نشد. ولی در مورد سیاستهای داخلی بر سر مسائل زیر اختلاف وجود داشت: لایحه ملی کردن شرکت تلفن که کاشانی با آن مخالف بود؛ لایحه منع مسکرات که سایر روحانیون بیش از کاشانی اصرار به تصویب آن داشتند؛ لایحه جدید مطبوعات؛ لایحه استخدام؛ لایحه اصلاحات قضائی و یک لایحه جنجالی در باره اصلاح قانون انتخابات که حق رأی به زنان اعطا می کرد و عده زیادی از روحانیون (و باز هم تا حد کمتری کاشانی) با آن مخالفت می ورزیدند.<sup>۲۲</sup> و بالاخره پاره ای از انتصابات دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ که کاشانی بخاطر تربیت غربی افراد مزبور با انتصابشان مخالف بود.

وقتی حملات افرادی چون بقائی و حائری زاده و قنات آبادی به وزرای مصدق جنبه شخصی پیدا کرد، اوقات مصدق تلخ شد اما کاشانی هنوز سعی داشت این اختلافات مرتفع گردد:

چیز مهمی نیست، کدورتی ایجاد شده رفع می شود. من یقین دارم که اظهارات ناطقین جلسه روز سه شنبه مجلس روی نظر و نیت خاصی نبوده زیرا همه پشتیبان دکتر مصدق هستند و از دولت فعلی حمایت می کنند (اطلاعات، ۱۰ آذر ۱۳۳۱).

(۲۲) تنها روحانی که لایحه انتخابات را محکوم نکرد حسینعلی راشد واعظ محبوب تهران بود که اظهار داشت اعطای حق رأی به زنان با موازین شرعی مابینت ندارد. نگاه کنید به اطلاعات، ۸ دی ۱۳۳۱.

در همین ایام یک رشته حوادث محلی در قم باعث کدورت‌هایی بین هواداران آیت‌الله بروجردی و دولت گردید. نخستین مسئله عزل ابوالفضل تولیت از سمت تولیت آستانه بود. تولیت نمایندگی قم را نیز در مجلس بر عهده داشت. عزل و نصب متولی آستانه قم در صلاحیت دولت بود نه بروجردی، ولی البته نظر بروجردی نیز اهمیت داشت. مصدق یکی از همکاران نزدیک خود حسین مکی را نزد آیت‌الله بروجردی فرستاد تا ضمن مذاکره در این باب، امتناع تولیت را از ارسال صورت درآمد و هزینه آستانه به اطلاع روحانیون برساند. دولت مجبور شد در قم حکومت نظامی اعلام کند زیرا هواداران تولیت حاضر نشدند عزل وی را بپذیرند (اطلاعات، ۱۵ و ۱۹ آذر). کاشانی نیز خواستار عزل تولیت بود و با توجه به پشتیبانی احتمالی بروجردی از تولیت، این خود نشان‌دهنده آن بود که روابط آن دو روحانی چندان حسنه نیست. حاصل آنکه تولیت بر سر کار خود باقی ماند و این شکستی آشکار برای مصدق و کاشانی بشمار می‌رفت.

مسئله دیگری نیز پیش آمد که می‌توانست به وجهه مصدق در قم آسیب برساند. و آن مسئله برقی بود. حجة الاسلام علی اکبر برقی آخوندی بود با تمایلات چپگرایانه. جراید از او به عنوان آیت‌الله نام می‌بردند ولی گویا در این امر اتفاق نظر وجود نداشت. برقی در کنفرانس جهانی صلح وین که شوروی بر پا کرده بود، به نمایندگی ایران شرکت کرده و پس از بازگشت به ایران گویا به هنگام ورود به قم گروهی از هوادارانش با فریادهای «زنده باد استالین» و توهین به مجتهدین بزرگ، خشم محافل مذهبی شهر را برانگیخته بودند. تظاهرکنندگان پاسخ دهنده، بر ضد کمونیسم و حق رأی زنان شعارهایی سر دادند و زدوخوردهایی صورت گرفت که به تیراندازی مأموران انتظامی منجر شد. شهر قم مدت یک هفته تعطیل گردید و پاره‌ای از مقامات شهربانی به درخواست بروجردی از قم به نقاط دیگر منتقل شدند. بروجردی از مصدق

بخاطر سرعت عمل در پایان دادن به این واقعه ناگوار تشکر کرد (اطلاعات، ۲۳ دی) و تولیت نماینده قم در مجلس گفت: «حضرت آیت الله [بروجردی] کمال توجه و عنایت را به شخص دکتر مصدق دارند و اگر مأمورین قم به وظیفه خود عمل نکرده اند ارتباطی با شخص رئیس دولت ندارد» (اطلاعات، ۲۳ دی ۱۳۳۱).

### ژانویه ۱۹۵۳ - اوت ۱۹۵۳

[دی ۱۳۳۱ - مرداد ۱۳۳۲]

در واقع قم مخالفت چندانی با مصدق نداشت، مخالفت کاشانی بمراتب جدی تر بود. درخواست مصدق در ژانویه برای تمدید یکساله اختیارات فوق العاده اش، نقطه قطع کامل روابط دوستی و اتحاد بین این دو رهبر گردید. حائری زاده و بقائی و قنات آبادی و مکی نیز راه مخالفت در پیش گرفتند.

جدایی این گروه فی نفسه ضربه مهلکی بر مصدق محسوب نمی شد، ولی مشکل آن بود که این مسئله با یک رشته فشارهایی در سطح روابط خارجی توأم گردید. مکی در اواخر دسامبر ۱۹۵۲ [اوائل دی ماه ۱۳۳۱] به علت آنکه مصدق رضا فلاح را به جای او به ریاست هیئت مدیره پالایشگاه آبادان منصوب کرد، استعفا داد (اطلاعات، ۵ دی ۱۳۳۱)<sup>۲۳</sup>. سایر مخالفان، مصدق را متهم می کردند که قصد دارد مجلس را تعطیل و با ایالات متحد آمریکا همدست گردد. (اطلاعات، ۱۴ دی ۱۳۳۱). طبق لایحه جدید انتخابات، عده نمایندگان مجلس به ۱۷۲ نفر افزایش می یافت، اما هنوز بیش از ۸۰ تن از نمایندگان مجلس هفدهم انتخاب نشده بودند. بقائی و دیگر

(۲۳) در تقریرات مصدق در زندان به عدم کارآیی مکی به عنوان یک مدیر حزبی، و خودخواهی او

اشاراتی شده است. ص ۱۳۶.



مخالفان مدعی بودند که مصدق قصد دارد با استفاده از اختیارات فوق العاده خود به لایحه مزبور صورت قانونی ببخشد و بدین سان مجلس فعلی را برای همیشه فاقد حد نصاب سازد و به بهانه این امر مجلس را منحل و از طریق تصویبنامه حکومت کند. با همه این احوال، وقتی مصدق تقاضای رأی اعتماد کرد ۶۴ رأی آورد و تنها یک نفر (احتمالاً حائری زاده) به او رأی مخالف داد. کاشانی نطق بقائمی را «مفید» توصیف کرد، اما به نحو غریبی اظهار داشت که «هیچ گونه اختلافی با مصدق نداشته و ندارم» (اطلاعات، ۱۸ دی). فردای آن، کاشانی اعلام داشت که قصد کناره گیری از سیاست را دارد. طرفداران مصدق که احتمالاً از این مسئله نگران شده بودند تلاش کردند او را از این امر منصرف سازند زیرا با کناره گیری او انبوهی از هوادارانش سرخورده و ناراضی می شدند در حالی که مصدق هنوز به پشتیبانی آنها احتیاج داشت. در پی اعلام این تصمیم احمد رضوی از یاران نزدیک مصدق و نایب رئیس مجلس گفت: «آنچه من از نظریه حضرت آیت الله استنباط کردم این بود که اگر دولت از نظر پیشرفت کار خود حقیقتاً محتاج اختیارات است، مجلس باید با او مساعدت و همراهی کند» (اطلاعات، ۱۹ دی).

اما برداشت رضوی درست نبود. کاشانی طی نامه سرگشاده ای لایحه اختیارات مصدق را ناقض اصول ۱۱ و ۱۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ قانون اساسی ۱۹۰۶ و اصول ۷ و ۲۷ و ۲۸ متمم ۱۹۰۷ آن اعلام کرد (اطلاعات، ۲۸ دی). طرفداران مصدق سکوت کاشانی را در مرداد ماه آن سال در این باب با اعتراضات اودردی ماه که «چنین اختیاراتی مبین مصالح مملکت و دولت است» در تضاد می دیدند. به عقیده کاشانی تصویب این لایحه کشور را به وضع دیکتاتوری برمی گرداند و بهر حال «... فاقد ارزش قانونی است... در گذشته نیز اشتباهی را که نمایندگان محترم [با تفویض چنین اختیاراتی] نموده اند، دلیل و مجوز تکرار آن نیست.» (اطلاعات، ۲۸ دی).

مجلس برخلاف نظر کاشانی عمل کرد. از ۶۷ نماینده حاضر در جلسه

۵۹ نفر به لایحه تمدید اختیارات مصدق رأی موافق دادند. پنج نفر رأی ممتنع دادند (بقائی، قنات آبادی، حائری زاده، زُهری، بهادری) و یک نفر رأی مخالف داد (میر اشرافی). یک رأی هم سفید بود. (اطلاعات، ۲۰ دی). در این میان آیت الله صدر از قم به مکی تلگراف زد و کوشید او را به پس گرفتن استعفایش وادار سازد و نوشت: «استعفای جنابعالی موجب نگرانی است. بسیار بموقع بلکه مقتضی است که با استرداد استعفای خود... با عنایات الهی با اتفاق کامل مبارزات ملت مسلمان ایران را به نتیجه برسانید». (اطلاعات، ۲۴ دی). چنین می نمود که روحانیت در برابر مصدق متحد می شود. حتی حاج سید جوادی، یکی از نمایندگان روحانی مجلس هوادار مصدق، قطعنامه بقائی را بر ضد لایحه اختیارات امضا کرده بود، هر چند فوراً امضای خود را پس گرفت (اطلاعات، ۱۴ دی). ولی هیئت رئیسه ۱۲ نفری مجلس که پاره ای از سرسخت ترین مخالفان مصدق در آن عضویت داشتند، با کمال احترام به استحضار کاشانی رساند که تفویض اختیارات فوق العاده امری است قانونی و در حیطه اختیارات مجلس؛ در گذشته نیز مجلس به پاره ای از کمیسیونها و اعضای خود چنین اختیاراتی اعطا کرده بوده است. اختیارات مزبور را هر لحظه می توان مسترد داشت و با قانون اساسی و اصل حاکمیت ملی یا مقررات مجلس نیز مغایرت ندارد (اطلاعات، ۲۹ دی).

این وقایع تا حدودی از سرسختی کاشانی کاست، بدتر از همه آنکه بازار تهران نیز به حمایت از مصدق تعطیل کرد و سیل تلگرامهای پشتیبانی از او از شهرستانها سرازیر شد (اطلاعات، ۱۹ دی). بنابراین کاشانی تا حدودی موضع خود را تعدیل کرد و باز هم بر پشتیبانی خود از مصدق تأکید گذاشت. با وجود این هنوز هم تقاضای اختیارات فوق العاده او را به دیده انتقاد می نگریست.

اما مشکلات مصدق با کاشانی از یک سو و گرفتاریهایش با تشکیلات قم از سوی دیگر، روزبه روز افزایش می یافت. درست است که حکومت او

ماجرای تولیت و بلوای برقی را از سر گذرانده بود ولی آیا رضایت روحانیون قم را نیز جلب کرده بود؟ اگر چنین نبود آیا روحانیون علناً به رویارویی با حکومت او برمی خاستند؟

احمد صفائی، یکی از نمایندگان روحانی که با آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی روابط نزدیک داشت، در مجلس اظهار نمود: «دو عامل عمده وسیله پیروزی ایرانیان در مبارزه با اجانب بوده است: یکی عامل مهم روحانیت و دیانت و دیگری حُسن تدبیر و کاردانی زمامدار سیاسی این مملکت». به گفته صفائی این دو عامل از اهمیت یکسانی برخوردار بوده و مانند «روح و جسم» وابسته به یکدیگرند. «همانطور که برای سیاست یک مرکز ثابت لازم است و آن مقام سلطنت می باشد و ما به آن احترام می گذاریم، همین طور برای دیانت باید یک مرکز ثابت باشد و همه به آن احترام بگذارند و آن مقام مرجعیت شیعه است، مانند مقام حضرت آیت الله العظمی بروجردی» (اطلاعات، ۱۸ دی ۱۳۳۱).

احتمالاً بخش اول اظهارات صفائی به گوش هواداران مصدق خوش آمده بود زیرا چنین تصور می کردند که منظور از «زمامدار سیاسی» طبعاً مصدق است، بنابر این باید از اشاره صفائی به شاه شگفت زده شده باشند. چند هفته بعد روحانیون در وقایعی که به «نهم اسفند» مشهور شد، به حمایت از شاه در برابر مصدق برخاستند.

در اواخر ژانویه [اوایل بهمن ۱۳۳۱] کاشانی و مصدق کوشیدند اختلافات خود را مرتفع سازند و در اعلامیه مشترکی به «تعبیرات ناروای جراید از نامه ای که درباره اعتراض به لایحه اختیارات به مجلس نوشته شده بود» اشاره کردند. هر دو اعلام داشتند که کماکان «همقدم» با یکدیگر گام برخواهند داشت و از هیچ گونه همکاری خودداری نخواهند کرد. (اطلاعات، ۸ بهمن)، ولی این تلاش به جایی نرسید. کاشانی بر اصل انتقادات خود پابرجا بود. اختلافات موجود بسیار عمیق بود و همانگونه که مکی گفته بود:



«راستش را بخواهید از همان دو سال قبل پیوسته اختلاف سلیقه‌هایی در امور داخلی وجود داشت» (اطلاعات، ۷ بهمن).<sup>۲۴</sup>

در این مرحله مصدق از سوی انگلیسیها و مخالفان در مجلس و شاه زیر فشار بود. در اواخر فوریه [اوایل اسفند] شاه ناگهان اعلام کرد که قصد دارد به اتفاق ملکه ثریا ایران را ترک نماید. مصدق مدعی بود که این برنامه را انگلیسیها به قصد برانگیختن عوام به حمایت از شاه و تضعیف دولت ترتیب داده‌اند.<sup>۲۵</sup> در یک نکته تردیدی نبود: روحانیون مربوط به قم و کاشانی، هر دو با خروج شاه مخالفت شدیدی ابراز داشتند.

کاشانی هشدار داد که این سفر می‌تواند «منتهی به آشفتگی کشور گردد» (اطلاعات، ۸ اسفند). در عنوان صفحه اول یکی از روزنامه‌های مهم تهران آمده بود: «اگر مردم و آیت‌الله بهبهانی ده دقیقه دیرتر رسیده بودند شاه و ملکه کاخ سلطنتی را ترک کرده بودند» (اطلاعات، ۹ اسفند). در واقع آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بهاء‌الدین نوری درست در همان زمانی به کاخ آمدند که مصدق و وزیرانش — که برای عرض خداحافظی آمده بودند — در حال ترک محوطه کاخ بودند. احتمالاً اگر مصدق از در دیگر کاخ نگریخته بود به دست او باش کشته می‌شد. آیت‌الله بروجردی که معمولاً از ابراز علنی عقاید سیاسی احتراز می‌کرد، نوشت:

با اظهار تأسف از واقعه اخیر (۹ اسفند)، چون اطمینان کامل دارم که اعلیحضرت همایونی و جناب آقای نخست‌وزیر کمال علاقه را به استقلال و عظمت کشور ایران دارند، امید و انتظار دارم که کمافی السابق وحدت نظر و اتحاد و اتفاق را حفظ فرموده که عناصر منحرف و اخلاک‌گرفروستی بدست نیاورند تا موجبات اغتشاش و بی‌نظمی در کشور فراهم گردد (اطلاعات، ۱۳ اسفند ۱۳۳۱).

۲۴. مکی اظهار داشت این اختلاف «جزئی» است.

۲۵. مصدق، تقریرات، صفحات ۱۳۰-۱۲۶.

آیت الله بهبهانی اظهار داشت که تمایلی به دخالت در مسائل سیاسی ندارد ولی تجار و کسبه بازار او را وادار کردند که شاه را از مسافرت منصرف سازد (اطلاعات، ۹ اسفند ۱۳۳۱).

در این مرحله کاشانی با گروهی از افسران بازنشسته ارتش ملاقات کرد. یکی از این افسران اظهار داشت:

نسبتهایی که به ما داده می شود، به هیچ وجه صحیح نیست. ما جز احساسات شاه دوستی نظری نداشته و نداریم و حضور آیت الله از این موضوع شکایت کردیم (اطلاعات، ۱۰ اسفند)

می دانیم که کاشانی پس از واقعه ۳۰ تیر با عده ای از افسران ارتش ملاقات کرد و بطور کلی ارتش را از اتهام دست داشتن در کشتار تظاهرکنندگان آن ماجرا مبرا دانست. آیا می توان گفت که در این مرحله کاشانی و افسران تحت حمایت او در مورد جانشینی زاهدی به جای مصدق وارد مذاکره شده بودند؟ تنها نکته ای که می دانیم این است که کاشانی ناچار شد علناً این شایعه را که وی زاهدی را کاندیدای نخست وزیری کرده است «کذب محض» بخواند. (اطلاعات، ۱۰ اسفند).

البته شایع بود که مصدق قصد دارد سلطنت را ملغی سازد. در تقریرات مصدق در زندان آمده است که او به شاه توصیه کرده بود که از کشور خارج نشود ولی ظاهراً اصرار چندانی در این امر نکرده بود.<sup>۲۶</sup> نظر او درباره نظام سلطنت در نطقی که در سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] در برابر مجلس ایراد کرد بیان شده است. مصدق اذعان داشت که هیچ گاه نسبت به رضاشاه سوگند وفاداری یاد نکرد ولی «برای اینکه خاطر شاه مطمئن باشد... من هیچ

(۲۶) مصدق، تقریرات، ص ۱۲۶.

وقت حاضر نمی شوم که این مملکت رو به جمهوری برود...» (اطلاعات، ۱۸ شهریور ۱۳۳۰). آیا مصدق اینک از نظر خود برگشته بود؟ پاسخ روشنی به این پرسش نمی توان یافت. وی مبلغ ۹,۰۰۰ دلار به حساب بانکهای اروپایی و ۱,۰۰۰ دلار نقد برای هزینه سفر شاه فراهم کرد (اطلاعات، ۹ اسفند). ولی شاید واقعاً چنین فکر می کرد که سفر کوتاهی بیش نخواهد بود. بسیاری بر این باورند که شاه خودش تصمیم به سفر گرفت.

بهر حال نسبت دادن اتهام جمهوری خواهی به مصدق مشکلاتی به بار می آورد. وی نمی توانست اجازه دهد که این اتهام بر تهمت ضد روحانی بودن او افزوده شود. هنگامی که در اوائل بهار ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] جزوه های ضد مذهبی جسارت آمیزی انتشار یافت، مصدق هشدار داد که هر کس به آیت الله بروجردی اهانت کند، مورد تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت.<sup>۲۷</sup>

حرکتهای غیرقابل پیش بینی کاشانی از حمایت به انتقاد از دولت و برعکس، بتدریج مصدق را نگران ساخت. مصدق می توانست انتقادهای کاشانی را از انتصابات خود تحمل کند، اما حملات گسترده بر اصول کلی سیاست دولت امر دیگری بود. نمونه ای از اظهارات ضد و نقیض کاشانی را می توان با استناد به گفته های او در سه روز متوالی نشان داد. یک روز با اعلام حمایت خود از دولت اظهار داشت: «در صورت لزوم از جدیت در پیشرفت مقاصد معظم له خودداری نخواهم نمود.» اما فردای آن، خواستار شد که نخست وزیر از «تقاضای غیر قانونی خود دست بردارد» و هشدار داد: «اگر از راه غلط برنگردید و قصد تجاوز به حقوق عامه را به کنار ننهید، روزی بر آن تأسف خواهید خورد.» کاشانی با اشاره به آیه شریفه «امر هم شوری بینهم» (که اشاره ای کنایه آمیز به ضرورت وجود یک مجلس مستقل بود) برای نخستین بار اصطلاحات مذهبی را علیه مصدق بکار برد. ولی روز بعد بدون آنکه خم به ابرو بیاورد اظهار داشت: «هیچگونه اختلاف و کدورتی



بین من و آقای نخست وزیر وجود ندارد.» (اطلاعات، ۲۹ و ۳۰ دی و اول بهمن ۱۳۳۱).

اوضاع داخلی کشور در آستانه بهار ۱۹۵۳ چندان روبه وخامت گذاشته بود که برای رفع اختلافات مصدق و کاشانی و مصدق و شاه، یک کمیسیون اصلاح تعیین شد. در یک مرحله، ملاقات چهار ساعته ای بین شاه و نخست وزیر صورت گرفت. در همان ایام کاشانی پیشنهاد کرد: «اگر وجود من هم موجب مشکلی در کارهاست، حاضریم از کار کناره گیری کنم.» قنات آبادی نیز به نوبه خود حاضر شد از نمایندگی مجلس استعفا بدهد (اطلاعات، ۴ و ۵ اسفند). در این میان دولت اعلام داشت که سرلشکر زاهدی را به اتهام همراهی با توطئه کانون افسران بازنشسته ارتش توقیف کرده است (اطلاعات، ۵ و ۶ اسفند). یکبار دیگر مسئله روابط کاشانی و زاهدی، بویژه با توجه به تلاشهای او برای جلوگیری از خروج شاه از کشور در نهم اسفند مطرح گردید ولی کاشانی عملکرد خود را در این ماجرا چنین توصیف کرد:

... ناگهان موضوع مسافرت شاه به خارج به میان آمد و من چون از حقیقت امر مطلع نبودم [به رغم آنکه در دوم اسفند یعنی چند روز قبل از ماجرای ۹ اسفند با وزیر دربار ملاقات کرده بود] این مسافرت را به صلاح مملکت ندانستم و مخالفتم هم از نظر اصول مشروطیت بود، زیرا همه شما شاهدید که من تا بحال نه شاه را دیده ام و نه با دربار مراوده ای داشته ام، ولی چون حس کردم که با این مسافرت ممکن است شیرازه مملکت از هم گسیخته شود با آن مخالفت کردم (اطلاعات، ۱۲ اسفند).

روز بعد شاه اظهار داشت که «همواره علاقه کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی تصریح و از زحمات جناب آقای دکتر مصدق در پیشرفت

نهضت ملی ایران تقدیر نموده‌ام» (اطلاعات، ۱۳ اسفند). مصدق نیز در مورد شاه گفت: «من نه تنها طرفدار سلطنت مشروطه هستم، بلکه طرفدار جدی محمدرضا شاه پهلوی می باشم» (اطلاعات، ۲۳ اسفند). تردیدی نیست که در این میان دست کم یکی از این سه نفر احساسات واقعی خود را بیان نمی‌کرد. مصدق که به حمایت روحانیون احتیاج داشت با هشت تن از روحانیون برجسته تهران ملاقات کرد. روحانیون مزبور بخاطر منع فروش مشروبات الکلی از مصدق تشکر کردند و خواستار شدند که اداره اوقاف را ملزم به رعایت موازین شرعی بنماید. در همان روز نیز زاهدی از بازداشت آزاد شد (اطلاعات، ۲۵ اسفند).

در آغاز سال نو، مصدق به اختلافات عمیق خود با شاه اشاره کرد، اختلافاتی که به قول او «اصولی و مربوط به قانون اساسی بود و بس» (اطلاعات، ۱۰ فروردین ۱۳۳۲). ولی در همان حال کاشانی در دفاع از شاه به یک روزنامه‌نگار مصری اظهار داشت: «شاه خیلی با فاروق (پادشاه مصر) تفاوت دارد.» خبرنگار مزبور خاطر نشان کرد که کاشانی که در گذشته مخالف سرسخت شاه بوده چگونه اکنون مدافع او شده است؟ کاشانی ضمن طفره رفتن از پاسخ مستقیم گفت:

... چیزی که هست این است که مسافرت شاه با آن وضع که دکتر مصدق میل داشت موجب فتنه و فساد در ایران می شد و اوضاع خطرناکی را بوجود می آورد و به این جهت مانع از مسافرت شاه شدم... پادشاه ایران نه مانند فاروق فاسد و هوسباز است و نه دیکتاتور و مستبد. شاه یک مرد تربیت شده و عاقل است (اطلاعات، ۱۰ فروردین ۱۳۳۲).

البته روشن نیست که کاشانی چه اوضاعی را در نظر داشته و از چه نوع فتنه و فساد بیمناک بوده است، ولی بدون تردید شاه پیام اصلی او را دریافت

کرد. قم در آخرین تلاش خود برای آشتی دادن بین شاه و مصدق، آیت الله بهبهانی را مأمور کرد. اما این تلاش نیز بی حاصل بود. (اطلاعات، ۲۲ فروردین).

در اوائل مه ۱۹۵۳ [اردیبهشت ۱۳۳۲] واقعه‌ای روی داد که تأثیر مهمی بر تحولات سیاسی کشور گذاشت. زاهدی که مدتی قبل از بازداشت آزاد شده بود، اینک برای تحقیق دربارهٔ ربوده شدن و قتل افشار طوس رئیس شهربانی احضار شده بود. دولت مدعی شد که این امر در تدارک یک کودتا صورت گرفته است. زاهدی مدتی ناپدید شد و سپس در مجلس تحصن اختیار کرد. هواداران کاشانی می‌گویند که وی در مقام ریاست مجلس چاره‌ای جز صدور اجازهٔ تحصن نداشت، زیرا این امر از دیرباز در کشور رسم بوده است. مصدق نیز مدتی پیش از این در مجلس متحصن شده بود.

اما مخالفان کاشانی استدلال می‌کنند که اگر احتمالاً نمی‌توانسته زاهدی را به شهربانی تحویل بدهد چرا دیگر به دیدار او شتافته و از وی پذیرایی کرده است؟ کاشانی به همراه تنی چند از سرسخت‌ترین دشمنان مصدق، از جمله محمد ذوالفقاری و میر اشرافی و بهادری و حائری زاده و قنات آبادی به دیدن زاهدی رفت و گفت: «دستور دادم مادام که تأمین آزادی شما نشده در این جا از شما پذیرایی شود.» سپس به رئیس بازرسی مجلس گفت: «میل دارم مادام که تیمسار در اینجا تشریف دارند شما از مهمان عزیز ما مواظبت کنید.» (اطلاعات، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲). تعارفات کاشانی و ملاقاتهای قبلی او با افسران بازنشسته، گروهی را بر این نظر واداشته که وی احتمالاً از همان ایام با کسانی که سرانجام دولت را سرنگون ساختند، همراه بوده است. مسئلهٔ دیگری که بین کاشانی و مصدق مورد اختلاف قرار گرفت، طرح مصدق در بارهٔ برگزاری رفراندوم برای انحلال مجلس و انتخابات جدید بود. مصدق قصد داشت بدین وسیله بر تاکیکهای نمایندگان مخالف که با غیبتهای متوالی خود مانع از رسمیت یافتن جلسات مجلس می‌شدند، غلبه



کند. در اواخر ژوئیه [اوائل مرداد] کاشانی مصدق را بخاطر رفراندومی که دولت قصد داشت هر پا کند و بخاطر امتناع از صدور اجازه پخش سخنان او از رادیو محکوم کرد. کاشانی گفت: «دکتر مصدق از این نهضت استفاده کرده و هم آهنگی با آن نشان داد تا بوسیله آن حریفهای خود را از حکومت دور سازد و خودش بر مسند صدارت بنشیند و در عرض این ۲۷ ماه یک قدم مفید هم برنداشته است (این نکته از جمله انتقادات مورد علاقه بقائی و حائری زاده و رفقایشان بود) تنها تحولی که رخ داده ملی شدن نفت بود که با قیام عمومی و فداکاری ملت رشید ایران صورت گرفته است.» بدین سان کاشانی سعی داشت نقش مصدق را در مسئله ای که به عقیده خلیجها مظهر آن بشمار می رفت، کم ارزش وانمود کند.

وی ضمن انتقاد از مصدق که مخالفان خود را عامل اجنبی می خواند، هشدار داد که نخست وزیر «راه را برای تحکیم دیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموار می سازد» و قصد دارد به زور سرنیزه رفراندوم ترتیب بدهد. از این بدتر آنکه دولت دستور داده برای تأمین هزینه های آن مبلغ ۴۵۰ میلیون تومان اسکناس چاپ کنند. انحلال مجلس خیانت است و تقاضای اختیارات فوق العاده از مردم در زمانی که مجلس وجود ندارد عین استبداد است. وی دولت را بخاطر ۵۰ درصد تخفیف در بهای فروش نفت خام و قبول پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران به باد حمله گرفت و اضافه کرد «حتی برای کشتنم توطئه چیده اند.» کاشانی حکومت مصدق را حکومتی نامید که «برخلاف شرع مقدس اسلام و برخلاف اعلامیه و موازین حقوق بشر و منشور ملل متحد به آزار و شکنجه زندانیان پرداخته است» (اشاره به بازداشت متهمان به قتل افشار طوس) (کیهان، ۷ مرداد ۱۳۳۲). این اعلامیه نشانه جدایی برگشت ناپذیر و علنی کاشانی از راه مصدق بود.

فردای آن روز صفائی در خانه کاشانی سخنانی در محکوم ساختن رفراندوم قریب الوقوع ایراد کرد (کیهان، ۸ مرداد). به عقیده نگارنده این امر

بیانگر آن بود که بسیاری از علمای قم و تهران در مورد حکومت مصدق نظری مشابه نظر کاشانی در پیش گرفتند. اما مصدق هنوز در خیابانهای شهر از حمایت مردم برخوردار بود و گروهی از اوباش به خانه کاشانی ریخته و صفائی را مجروح ساختند. کاشانی در مقام اعتراض، از هواداران خود خواست که در فراندوم شرکت نکنند و خودش نیز از ریاست مجلس استعفا داد (کیهان، ۱۰ و ۱۱ مرداد). چندی قبل که کاشانی تهدید به استعفا کرده بود، هواداران مصدق از احتمال از دست دادن پشتیبانی چنین شخصیت مهمی بیمناک شده بودند ولی اکنون با استعفاى او توانستند عبدالله معظمی را به ریاست مجلس برگزینند و زاهدی را از محوطه مجلس اخراج کنند. زاهدی بی درنگ مخفی شد. دولت برای دستگیری او جایزه تعیین کرد. همانطور که می دانیم توانایی زاهدی در گریختن از چنگ مأمورین نقش مهمی در پیروزی بعدی کودتا داشت.

چنین می نماید که از میان نمایندگان روحانی مجلس، تنها قنات آبادی و صفائی با فراندوم مخالف بودند. در روزنامه‌ها عکسهایی از ابراهیم میلانی و حاج سید جوادی و حتی ابوالفضل تولیت نماینده غیر روحانی قم چاپ شده بود که در حان رأی دادن به فراندوم هستند (کیهان، ۱۹ و ۲۰ مرداد). ولی با توجه به مخالفت روحانیون با مصدق در این برهه از زمان، دیگر اینگونه اقدامات، ولو اینکه از سر صدق و صفا هم بود، فایده‌ای نداشت.

هواداران کاشانی اخیراً مدعی شده‌اند که نامه‌ای را «یافته‌اند» که کاشانی در ۲۷ مرداد، یک روز پیش از سرنگونی مصدق به او نوشته و در آن مصدق را از قصد و نیت زاهدی مطلع ساخته است. این نامه را سه نوع می توان تعبیر کرد: یا کاشانی واقعاً چنین نامه‌ای را از روی صدق و صفا نوشته است که با توجه به خصومت موجود بین آن دو بعید به نظر می رسد؛ یا آن را نوشته تا احیاناً در صورت نافرجام ماندن کودتا فریادرس او گردد؛ و یا اینکه نامه جعلی است و احتمالاً پس از کودتا توسط یکی از پسران او نوشته شده تا نقش

او را در این مرحله از تاریخ سیاسی ایران پنهان دارد. به عقیده نگارنده این نامه جعلی است. اگر واقعاً چنین نامه‌ای نوشته شده بود و در آن تاریخی که قید شده است به نخست وزیر تحویل شده بود، بعید بنظر می‌آید که از نظر مشاوران نزدیک مصدق چون کاظم حسینی و احمد رضوی و سید علی شایگان و عبدالله معظمی، یا جلیل بزرگمهر وکیل او در دادگاه نظامی پنهان مانده باشد. بهرحال تردیدی نیست که مصدق از خطری که از جانب زاهدی متوجه او بود آگاهی داشت و نیازی به هشدار مخالفانش نداشت. هواداران کاشانی ادعا کرده‌اند که مصدق پس از اجرای رفتارندوم به کاشانی دستور داده بود مملکت را ترک گوید.<sup>۲۸</sup> علاوه بر این چگونه این نامه به دست اعضاء خانواده کاشانی افتاد؟ آنها مدعی‌اند که کاشانی دستور داده بود که نسخه‌ای از آن نگهداری شود، ولی این خود نیز توضیحات بسیاری را می‌طلبد. تنها «سندی» که هواداران کاشانی ارائه داده‌اند رونوشت یک نامه است و آن هم از سوی کسانی ارائه شده که در حفظ و تداوم دیدگاه تجدیدنظرطلبانه در مورد نقش کاشانی در کودتا ذینفع می‌باشند.

اسناد و مدارک روزافزونی حکایت از این دارد که بعضی پیروان کاشانی از امریکاییها پول گرفتند تا گروهی را علیه مصدق بسیج کنند. پژوهشگرانی که در این زمینه از تاریخ ایران کار می‌کنند، بویژه بر نقش احمد آرامش تأکید دارند که به عنوان یکی از افراد نزدیک به کاشانی با ایالات متحد رابطه داشته است.<sup>۲۹</sup>

(۲۸) «مجاهد»، آیت‌الله کاشانی، ص ۳۴.

(۲۹) در مورد ارتباط آرامش با کاشانی و امریکاییها و بولی که از طرف امریکاییها به کاشانی داد تا گروهی را بر ضد مصدق بسیج کند نگاه کنید به مقاله مهم مارک جی. گازیوروفسکی تحت عنوان «کودتای ۱۹۵۳ ایران». گازیوروفسکی همچنین گزارش می‌دهد که سفیر عراق در تهران پس از کودتا به انگلیسیها اطلاع داده که شاه و زاهدی شخصاً به دیدار کاشانی رفته و از زحمات او در سرنگونی مصدق تشکر کرده‌اند.

Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'Etat in Iran," in *International Journal of Middle East Studies*, No. 19 (1987) pp. 261-286.



## پس از کودتای اوت ۱۹۵۳

[مرداد ۱۳۳۲]

پس از سرنگونی مصدق بر میزان پشتیبانی روحانیت از شاه افزوده شد، ولی کاشانی فوراً از صحنه سیاست ناپدید گردید. کودتا سرآغاز دورانی از هم آهنگی روحانیون قم با دربار بود که شش-هفت سال بطول انجامید. به عقیده نگارنده قم و دربار در این خصوص به توافق رسیدند که قم در مورد شکست نهضت ملی و عضویت قریب الوقوع ایران در پیمان بغداد و تداوم حضور شرکتهای نفتی غرب در کشور سکوت اختیار کند. در عوض دربار نیز امنیت عمومی را فراهم آورد و اماکن مقدسه را تحت حمایت قرار دهد و با کمک مادی و معنوی از اهداف مذهبی از قبیل رعایت عفت عمومی و مبارزات ضد بهائی و احترام به مجتهدین بزرگ و غیره پشتیبانی کند.

آیت الله بروجردی در پاسخ تلگرامی که شاه - پس از سرنگونی مصدق - از رم به وی مخابره کرد، ضمن ابراز مسرت از خبر سلامت شاه چنین نوشت: «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفاسد ماضیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد» (اطلاعات، ۳ شهریور ۱۳۳۲).

آیت الله بهبهانی در حضور فرماندار نظامی تهران با تجار بازار ملاقات کرد. دولت خواستار آن بود که با گشایش مجدد بازار نشان بدهد که مصدق از پشتیبانی این کانون مهم برخوردار نیست. بهبهانی که نقش مهمی در بسیج عوام در حمایت شاه ایفا کرد، در این جلسه حاضر شده بود تا امر بازگشایی بازار تسریع گردد. (اطلاعات، ۳۱ مرداد). به عقیده نگارنده بهبهانی در جلوگیری از هرگونه اندیشه ضد کودتا نقش مهمی داشت.

اندکی پس از کودتا، سرلشکر زاهدی - که اکنون سپهبد شده بود - به

پاس «احتراماتی که کاشانی در ایام تحصن او در مجلس مرعی داشته بود» خواستار ملاقات او گردید. قنات آبادی و حائری زاده نیز طبعاً در این ملاقات حضور داشتند. زاهدی مدعی شد که در مورد مسئله نفت با انگلستان کوتاه نخواهد آمد و به شرکت نفت انگلیس و ایران نیز غرامت نخواهد پرداخت (اطلاعات، ۳۱ مرداد). اما چنین برمی آید که زاهدی توافق با کاشانی را دشوار یافت. سه روز بعد یکی از هواداران کاشانی گفت که آیت الله قصد دارد به علت «عدم اقبال مردم نسبت به نظر و عقیده ایشان» و «دلتنگی حاصله از این امر» صحنه سیاست را ترک کند (اطلاعات، سوم شهریور). عجیب است که در پی کودتا ستاره بخت کاشانی با چنین سرعتی افول کرد و اقبال بهبهانی رو به افزایش نهاد.

تردیدی نیست که شاه احساس می کرد به رغم نقش کاشانی در کودتا و ستایشهایی که در مراحل آخر از وی به عمل آورده بود، بیشتر مرهون قم و بهبهانی است. هر چه باشد بهبهانی نیز در این امر مشارکت داشت (و از امریکاییها پول گرفته بود)<sup>۳۰</sup>. برخی دیگر مدعی شده اند که بهبهانی عده ای از روحانیون تهران را در خانه اش گرد آورد تا یک سلسله نامه هایی را با جوهر قرمز و تحت علامت حزب توده به تمام علمای مهم کشور نوشته و بدین وسیله چپگرایان را رسوا و بی اعتبار نمایند. گفته می شود در این نامه ها تهدید شده بود که در تمام شهرها ملایان را از تیرهای چراغ برق به دار خواهند آویخت.<sup>۳۱</sup> معدودی از روحانیون از قبیل ابوالفضل زنجانی و رضا زنجانی و همچنین چهره های ناشناخته تری چون سید محمود طالقانی، پس از کودتا دست از حمایت مصدق برنداشتند. گفته می شود که در سال ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] در مسجد هدایت تهران تظاهرات مهمی در دفاع از نهضت ملی صورت گرفت.<sup>۳۲</sup>

30) Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran*, (Pittsburgh, 1964) p. 226.

۳۱) افراسیابی و دهقان، طالقانی و تاریخ، صفحات ۱۲۲-۱۲۱.

۳۲) همان مأخذ، صفحه ۱۵۱.

نویسندگان شرح حال طالقانی می‌گویند که وی کاشانی را در «جناح زاهدی و دربار» می‌دانست. نوشته‌اند که او در شمال (حوزه چالوس، نوشهر، شهنسوار) نامزد انتخابات مجلس هفدهم بود، ولی دولت به علت ترس از بروز آشوب یا احتمالاً ترس از شکست نامزدهای طرفدار مصدق، انتخابات آنجا را برگذار نکرد. در هر حال به رغم آنکه طالقانی نتوانست در انتخابات شرکت کند، ولی تا دم آخر مصدق را رها نکرد.<sup>۳۳</sup> می‌دانیم که طالقانی بعدها به اتفاق مهدی بازرگان از جمله بنیان‌گذاران نهضت آزادی گردید که ادامه‌دهنده راه نهضت ملی و جبهه ملی قدیم بودند.

### نتیجه‌گیریها

در این مقاله نشان داده شد که روحانیت در دوران مصدق نقش متنوعی ایفا کرد، اما در نهایت به مخالفت با او برخاست. اگرچه هسته اصلی روحانیون در مجلس مصدق را رها نکردند ولی حقیقت امر این است که آنها نه در مجلس و نه در خارج از آن نقش مهمی در سیاست روز نداشتند. تردیدی نیست که انگجی و جلالی و حاج سید جوادی و شبستری و میلانی رابط میان علمای تهران و قم نیز نبودند.

چنین می‌نماید که سه گرایش عمده در میان روحانیت وجود داشته است. اصطلاح گروه را بکار نبردیم زیرا در حرکت‌های روحانیت چنان انسجامی مشاهده نمی‌شد. یکی را می‌توان گرایش اصلی نام نهاد که رهبری آن را آیت الله بروجردی عهد، دار بود. در آغاز حضور فعالی نداشت، ولی مآلاً به دفاع از سلطنت و برضد مصدق به حرکت درآمد. گرایش دوم که می‌توان گرایش مبارز روحانی نامید تحت رهبری کاشانی قرار داشت و در

(۳۳) همان مأخذ، صفحه ۱۴۴.



آغاز از فعالیت گسترده‌ای برخوردار بود و هر چند به ظاهر بیش از تعداد انگشت شماری از مجتهدان بزرگ از آن حمایت نمی‌کردند، احتمالاً در پشت پرده از حمایت بیشتری برخوردار بوده است. روحانیون طرفدار مصدق گرایش سوم را تشکیل می‌دادند که طالقانی و شش نماینده روحانی در مجلس را در بر می‌گرفت. این عده جزء مجتهدین طراز اول نبودند. مصدق از حمایت مجتهدان بزرگی چون برادران زنجانی و آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی نیز برخوردار بود.

گروه فدائیان اسلام که در بخش مربوط به دوران قبل از آوریل ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] بدان اشاره گردید، در این مقاله چندان مورد بررسی قرار نگرفت. این امر تا حدودی ناشی از کمبود اطلاعات موجود بوده است. اگر چه کاشانی از فدائیان اسلام جدا شد و به حمایت از مجمع مسلمانیان مجاهد پرداخت — سازمان نامتجانسی که بیشتر درگیر تشکیل و سازماندهی تظاهرات بود — مع‌هذا می‌توان فدائیان اسلام را در زمره گرایش مبارز روحانی قرار داد. البته اعضای فدائیان اسلام روحانی نبودند، و یا دست کم روحانیونی نبودند که به تأیید آیت‌الله بروجردی رسیده باشند.

به عقیده نگارنده دلایل چندی در جبهه گیری کاشانی بر ضد مصدق مؤثر افتاد. نخست آنکه کاشانی گمان می‌کرد که رهبر حقیقی نهضت ملی خود اوست. دیدیم که در برابر خبرنگاران نیز از تأکید بر نقش و اهمیت رهبری خود کوتاهی نمی‌کرد. بین او و مصدق اختلاف شخصیت وجود داشت.

دوم آنکه علمای قم کاشانی را به تشدید اختلافاتش با مصدق تحریک کردند. به عقیده نگارنده ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۱ نقطه عطف این ماجرا بود. افرادی چون بروجردی و بهبهانی و فیض و نوری و دیگران از امکان برچیده شدن بساط سلطنت بیمناک شده و احتمالاً از کاشانی خواستند که در مقام ریاست مجلس کاری بکند.

سوم آنکه مصدق با استبداد رأی خود درباره فراندوم باعث رنجش و

دوری کاشانی گردید. اگر چه کاشانی قبلاً نیز در پاره‌ای موارد از مصدق انتقاد کرده بود ولی از ماجرای رفراندوم به بعد دیگر راه بازگشتی باقی نماند زیرا کاشانی مصدق را به خیانت به کشور متهم ساخت. با این همه به عقیده نگارنده مسئله رفراندوم برای کاشانی اهمیتی تا کتیکی داشت. کاشانی به هیچ وجه شخصیت دموکراتی نبود. باید تماسهای او را با نظامیان بخاطر آورد که احتمالاً کاشانی را به این صرافت انداخت که در صورت رویارویی با مصدق از حمایت کافی برخوردار خواهد بود. رفراندوم فقط بهانه‌ای شد برای جدایی نهایی بین این دو رهبر.

کاشانی ضمن تماسهای خود با نظامیان، برای سرنگونی نخست وزیر با زاهدی همکاری می‌کرد. نگارنده این مطلب را سرسری نمی‌گوید، بلکه با توجه به شواهدی که جزئیات آن تا کنون بدست آمده است اظهار می‌دارد. این همکاری از رفتاری که کاشانی هنگام تحصن اختیار کردن زاهدی در مجلس با او کرد معلوم می‌شود. افزون بر آن کاشانی با توجه به نگرانی شدید دولت از فعالیتهای توطئه‌گرانه زاهدی، می‌بایست بخوبی از پیامدهای حمایتش از سرلشکر آگاه بوده باشد.

از سوی دیگر، این استدلال که چون کاشانی از زاهدی حمایت کرد، پس نتیجه می‌گیریم که او عامل انگلیس بوده است، بکلی نادرست است. درست است که انگلیسها در پشت توطئه زاهدی قرار داشتند ولی آنها از این کار هدف دیگری داشتند. برای آنها سرنگونی مصدق به معنای اعاده وضع گذشته تحت حاکمیت یک نظام سلطنتی طرفدار انگلیس بود. کاشانی خواستار استقلال ایران از قید سلطه بریتانیا بود و تحقق آن را منوط به وجود یک نظام سلطنتی می‌دانست که تابع نوع خاصی از سیاست شیعی باشد و در سطح جهانی نماینده یک «انترناسیونالیسم اسلامی» محسوب گردد.

از آنجایی که کاشانی به همان اندازه که از «امت» نام می‌برد به «ملت» هم اشاره داشت، دلیلی نیست که او را پیشگام راه آیت الله خمینی

تلقی کرد. تا جایی که می‌توانیم بگوییم هیچ یک از علمای آن دوره خواستار حاکمیت روحانیون نبودند در صورتی که بدون تردید آیت‌الله خمینی از سال ۱۹۷۱ [۱۳۵۰] به بعد خواهان حکومت اسلامی بوده است. حتی می‌توان گفت که جناح اصلی روحانیون عدم دخالت در سیاست روز را تشویق و توصیه می‌کرده‌اند. درست است که آنان از ملی شدن صنعت نفت پشتیبانی کردند ولی این خط‌مشی بیشتر در پیروی از عملکرد روحانیون عصر امتیازات رویترو تنباکو بود تا پیشگامان خط «ولایت فقیه».

و بالاخره آنکه کاشانی پس از مصدق طرح و برنامه خاصی نداشت. کاشانی برخلاف آیت‌الله خمینی که در سال ۱۹۷۱ ضمن سخنرانیهای خود در باره «ولایت فقیه» برنامه خود را تشریح کرد، ظاهراً برنامه درازمدت و هدف روشنی در سر نداشت. هواداران کاشانی می‌گویند علت رویگردانی کاشانی از مصدق تا حدودی در این نهفته بود که وی مصدق را رهبری «منفی باف» تلقی می‌کرد. ولی در مورد خود کاشانی نیز می‌توان گفت که او بیشتر می‌دانست چه نمی‌خواهد تا چه می‌خواهد.

از این رو کاشانی را نمی‌توان نسخه قبلی آیت‌الله خمینی دانست. آنچه در مورد شخص آیت‌الله خمینی در محدوده این مقاله می‌تواند جالب باشد عدم حضور او در صحنه سیاسی دوران مصدق است. شاید که در پشت صحنه در انتظار موقعیت مناسب نشسته بود و در فعالیتهای اجتماعی شرکت نداشت. با این حال امروزه وی مصدق — عالی‌ترین چهره مبارز دوران — را با «آن مرد ملی» نامیدن، به چهره‌ای که دیگر عملاً مطرح نیست تبدیل کرده است.



## اسلام و ناسیونالیسم و عصر مصدق: تاریخنگاری در ایران پس از انقلاب<sup>۱</sup>

### فرهنگ رجائی

اگر در آن وقت بکنفر، مثلاً از رجال، مثلاً از علماء، یک جمعی از مردم، صدا کرده بودند که ما نمی خواهیم این سلسله را ... مسیر تاریخ ایران را اگر این غفلت نشده بود، برگردانده بود و ما حالا ابتلا به این صحبتها اینجا نداشتیم... دکتر مصدق بود، قدرت در دست دکتر مصدق آمد، او برای مملکت می خواست خدمت بکند، لکن اشتباهات هم داشت. یکی از اشتباهات این بود که آن وقتی که قدرت دستش آمد این را (محمد رضا پهلوی) خفه اش نکرد که تمام کند قضیه را. این کاری برای او نداشت، آن وقت هیچ کاری برای او نداشت. بلکه ارتش دست او بود، همه قدرتها دست او بود و این مرد هم این ارزش را نداشت آن وقت ... این اشتباهی بود که از دکتر واقع شد.

آیت الله خمینی، پاریس ۷ نوامبر ۱۹۷۸

(۱۶ آبان ۱۳۵۷)

(۱) نگارنده مایل است مراتب تشکر خود را از افراد نامبرده زیر ابراز دارد:  
پروفسور روح الله رضانی که اجازه دادند از مجموعه شخصی کتابها و روزنامه های مربوط به دوران مصدق ایشان استفاده شود و پاره ای از مسائل مطرح شده در این مقاله را با نگارنده مورد بحث قرار دادند؛

ما چقدر سیلی از این ملی ها خوردیم. من نمی خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کبر (دکتر محمد مصدق) که آن قدر ارزش تعریف می کنند، چه سیلی ها به ما زدند... تمام مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند... اینها منحل باید باشد. ما نمی توانیم تحمل بکنیم که ملی هرکس هر چه دلش می خواهد باشد... من دلم می خواهد ملی اسلامی باشد... ما اسلام را می خواهیم.

آیت الله خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۶۰

از انقلاب تا کنون، نخبگان جمهوری اسلامی ایران دکتر محمد مصدق و نهضت مردمی ملی شدن صنعت نفت را چگونه تحلیل کرده اند؟ ادعای این مقاله این است که با به قدرت رسیدن دیدگاه جهانی اسلامی، تغییری تدریجی در موضع نخبگان حاکم نسبت به مصدق روی داده است و این دگرگونی با روند تحکیم پایه های قدرت جمهوری اسلامی نسبت مستقیم داشته است. در این مقاله سعی شده است همراه با باز شدن کلاف انقلاب، از طریق بررسی جراید و مجلات و جزوه ها و کتابها، دگرگونیهای حاصل در تفسیر نقش نهضت ملی و مصدق شناسایی گردد. از آنجایی که دگرگونی برداشت نخبگان تدریجی بوده است رهیافت ما نیز با این مطلب هم به صورت عنوانی و هم به صورت گاه شمار است.

جمهوری اسلامی خود را یک دولت انقلابی و ایدئولوژیکی می داند و با

→  
پروفسور جیمز بیل که تحقیق درباره چنین موضوعی را پیشنهاد کردند و در ضمن بررسی پیش نویس این مقاله، نکات سودمندی را متذکر شدند؛ دکتر فاطمه گیوه چیان دوست و همکار و همسر نگارنده که خود محقق علوم اجتماعی است و این مقاله را به دقت خواند؛ دکتر جان کیسی، پروفسور اچ. ال. سنه و برانته، آقای م. ر. قانون پرور، دکتر لاول گوستافسون، و دکتر فخرالدین عظیمی که پیش نویس مقاله را مطالعه کردند. حسن فرحناکیان و یان ریشار و مهدی نوربخش نگارنده را دریافتن پاره ای از منابع اولیه یاری کردند. لازم به تذکر نیست که مسئولیت کلیه اشتباهات و سهوهای احتمالی فقط بر عهده نگارنده است.

این ادعا رویدادها و پدیده‌ها و تحولات را از دید آیین خود می‌نگرد. در مراحل اولیه انقلاب هدف سرنگونی سلطنت، نقطه نظرهای مختلف را تحت الشعاع قرار داده و کمرنگ ساخته بود. مخالفت با رژیم شاه چندان وسیع و عمیق بود که حتی گرایشهای مخالف را در کنار یکدیگر متحد ساخت. فروپاشی سریع نظام سلطنتی حتی فرصت ظهور مستقل گروههای مختلف سیاسی یا تثبیت برخورداری آنها را از پشتیبانی مردم پیش نیاورد. تنها پس از پیروزی انقلاب بود که جهان‌بینیهای مخالف خود را نشان دادند.

در این مقاله دو نمونه از این دیدگاهها مورد بررسی قرار می‌گیرد، یکی بر اسلام مبتنی است و دیگری بر ناسیونالیسم. در واقع چنین برمی‌آید که ناسیونالیسم جدی‌ترین تهدیدی است که نظام اسلامی آیت‌الله خمینی را تهدید می‌کند. دولت موقت انقلاب از بقایای جبهه ملی مصدق تشکیل گردید. حتی برای مدتی برخی از شیوه‌ها و اندیشه‌های جبهه ملی قدیمی دنبال می‌شد. پس از گذشت شش سال از عمر رژیم اسلامی چنین می‌نماید که هنوز هم ناسیونالیستها تهدید سیاسی جدی را تشکیل می‌دهند: در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۵ [۱۳۶۴] جدی‌ترین نامزد در برابر حزب حاکم «جمهوری اسلامی» مهدی بازرگان بود که علناً و بکرات خود را یک مصدقی خوانده بود. بسیاری ادعا می‌کنند که مخالفت شورای نگهبان با کاندیدا شدن بازرگان حکایت از بیم و نگرانی حکومت از احتمال بازگشت ناسیونالیستها داشت.

مبارزه ناسیونالیستها و نخبگان حاکم بر جمهوری اسلامی تنها نمودی است از یک تعارض گسترده‌تر میان اسلام و ناسیونالیسم. اسلام هم در مسئله جهانشمولی و کلیت و هم از نظر توجه به تمام جوانب زندگی، شیوه فراگیری از حیات را ارائه می‌کند. ناسیونالیسم بر تسلط یک گروه ویژه از مردم در یک منطقه خاص تأکید دارد. در مراحل نخست، با پیشرفت و توسعه نظامهای



دولتی بسبک اروپایی در جهان اسلام، عملاً اولویت ناسیونالیسم پذیرفته شده بود. حتی مسلمانان متشرع نیز آن را در مفهوم وطن پرستی و عشق به زادگاه - اندیشه ای که بر اساس «حب الوطن من الایمان» در اسلام نیز مقبول و پسندیده است - پذیرفته بودند.

احیاء اسلام با طرح «اسلام سیاسی» یعنی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی باعث تجدید و طرح دوباره بحث میان اسلام و ناسیونالیسم شده است. این بارزترین بازتاب انقلاب در ایران بود. «اسلام سیاسی» به تفسیر آیت الله خمینی، هم مبنای فلسفی نظام و هم اصول رهنمودی تشکیلات سیاست گذاری را ارائه می دهد. آموزه اصلی آن که به ولایت فقیه معروف است، از لحاظ تئوریک بر نظریه امامت تشیع استوار است<sup>۲</sup> و از نظر سیاسی مدعی احیاء راه و روش میرزا حسن شیرازی (قهرمان امتیاز تنباکو در ۱۸۹۱)، شیخ فضل الله نوری (رهبر مخالفان «مشروطیت غیر مشروعه»)، سید حسن مدرس (از مخالفان رضاشاه) و آیت الله کاشانی (از رهبران مهم نهضت ملی شدن نفت) است. این شخصیتها همگی از لحاظ موضع ضد خارجی خود شاخص اند - و این خود با ناسیونالیستها و بویژه مصدق که مشروطه خواهی، یعنی یک مفهوم اروپایی، رکن عمده جهان بینی سیاسی او را تشکیل می داد، در تعارض آشکار است. به همین لحاظ است که جمهوری اسلامی موضع ناسیونالیستی مصدق را تهدیدی تلقی می کند.

دیدگاههایی که با نظریات آیت الله خمینی همخوانی دارد با نظریات جمهوری اسلامی نیز مطابق است. حمایت یا عدم حمایت از نظریه ولایت فقیه معیار عزل و نصب کارمندان دولت و میزان ارزشیابی شهروندان مناسب یا نامناسب است. استفاده از اصطلاحاتی چون تعهد و مکتب و خط امام و ولایت فقیه رواج چشمگیری دارند و پیروی از آنها بمنزله پیروی از آموزه امام

2) Farhang Rajaee, *Islamic Values and World View; Khomeyni on Man, the State and International Politics* (Lanham, Md., 1983).

خمینی است. یکی از شخصیت‌های مهم جمهوری اسلامی طی مصاحبه‌ای اظهار داشت که «خط امام» جز ایمان کامل به نظریات امام خمینی چیز دیگری نیست. تعریف حجت الاسلام خوینیه‌ها یک نمونه است:

خط امام یعنی که ما تفسیر اسلام امام را که در زمینه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه کرده‌اند برای مشکلات متنوع‌مان بپذیریم ... من توصیه کرده‌ام که خط امام به عنوان یک واحد درسی در مؤسسات آموزشی کشور تدریس گردد.<sup>۳</sup>

چنین برمی‌آید که این توصیه به مرحله عمل درآمده است زیرا تفسیر امام خمینی از اسلام در مدارس به نحوی گسترده تدریس می‌گردد. علاوه بر آن، این تفسیر از اسلام بنیان سیاسی نظام کنونی حاکم بر ایران را تشکیل داده است. در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ولی فقیه مظهر حاکمیت کشور شناخته شده است.

پیروان «خط امام» تنها پس از مبارزات وسیع توانستند بر مسند قدرت قرار بگیرند. آنان از زمان سقوط شاه در فوریه ۱۹۷۹ [بهمن ۱۳۵۷] تا بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] و سلب اختیارات نخستین رئیس جمهوری انتخابی کشور در موضع دفاعی قرار داشتند. در خلال این ایام آنان به تحکیم قدرت و مشروعیت بخشیدن به حکومت خود مشغول بودند. با ادامه روند اسلامی شدن، چهره مصدق و تاریخنگاری عصر او نیز بتدریج دگرگون گردیده است. نحوه‌ای که شخص مصدق و یا نقش او به عنوان رهبر نهضت ملی شدن تصویر شده است در سالهای اول انقلاب با سالهای بعدی تفاوت بسیار دارد.

(۳) جمهوری اسلامی، اول دی ۱۳۶۰.

## به قدرت رسیدن پیروان مصدق

به دنبال روی کار آمدن دولت موقت در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] که بسیاری از اعضای آن از جبهه ملی بودند، تدارک مراسم بزرگداشت سالگرد درگذشت مصدق (۵ مارس ۱۹۶۷ [۱۴ اسفند ۱۳۴۵]) آغاز گردید. نخستین بار بود که امکان گفتگو درباره این موضوع که تا آن زمان ممنوع بود، میسر شده بود. مراسم مزبور با شکوه فراوانی برگزار شد. برای نخستین بار در اقصی نقاط کشور مراسم خاصی در بزرگداشت نخست وزیر اسبق ایران برگزار شد؛ مدارس یا به این مناسبت تعطیل شدند یا جلسات ویژه‌ای ترتیب دادند. مطبوعات مقالات مفصلی درباره زندگی و شخصیت دکتر مصدق منتشر کردند. یکی از روزنامه‌ها نوشت که: مصدق را از آن رو برخلاف وصیتش به صورت خصوصی در احمدآباد دفن کردند<sup>۴</sup> که رژیم شاه حتی از پیکر مصدق وحشت داشت و بدین جهت اجازه نداد که برایش ختم عمومی برگزار شود.<sup>۵</sup>

در ۵ مارس ۱۹۷۹ [۱۴ اسفند ۱۳۵۷] هزاران نفر به احمدآباد روی آوردند. به استثنای حزب جمهوری اسلامی، همه احزاب و گروههای عمده در این مراسم شرکت کردند. آیت الله طالقانی (متوفی به سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۸]) سخنرانی مسبوطی در بزرگداشت او ایراد کرد. هدایت الله متین دفتری تشکیل جبهه دموکراتیک ملی را اعلام نمود و هدف اصلی آن را اجرای فلسفه سیاسی و خط مشی مصدق ذکر کرد. متن سخنرانیهای آن روز بعدها منتشر گردید.<sup>۶</sup> اما برای یادبود آیت الله کاشانی که در ۱۴ مارس ۱۹۶۲ [۲۳

(۴) پس از استعفای مصدق از نخست وزیری در ۲۵ تیر، در ۳۰ تیر شورش عمومی به هواداری او روی داد. کسانی که در این واقعه موسوم به قیام ۳۰ تیر کشته شدند، در آرامگاهی در این بابویه به خاک سپرده شدند. مصدق وصیت کرده بود که او را در همانجا دفن کنند ولی دولت اجازه نداد و پیکر او را در احمدآباد به امانت گذاشتند.

(۵) اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.

(۶) چهارده اسفند ۱۳۵۷: یادبود دکتر محمد مصدق، (تهران، بی تا).



اسفند ۱۳۴۰] در گذشته بود، هیچ گونه مراسم بزرگداشت رسمی برگزار نشد. ظاهراً پاره‌ای از هوادارانش مراسم خصوصی ترتیب داده بودند ولی خبر این مراسم در هیچ یک از روزنامه‌های تهران منعکس نشد.<sup>۷</sup> آیت‌الله طالقانی در خلال سخنرانی طولانی خود در ستایش از مصدق اشاره‌ای به کاشانی نمود که آن نیز با لحنی انتقادآمیز بیان شد.

در ۲۰ مارس [۲۹ اسفند] یعنی سالروز ملی شدن صنعت نفت در ۱۹۵۱ [۱۳۲۹] نیز مراسم عمومی دیگری در بزرگداشت مصدق برگزار گردید. از مصدق به عنوان شخصیتی یاد شد که یک تنه در برابر انگلیسیها قد علم کرد؛ او نمونه کامل یک ناسیونالیست ایرانی و قهرمان قانون و آزادیخواهی و حکومت مردمی و پیشگام راه انقلاب ۱۹۷۹ معرفی گردید.<sup>۸</sup> این برداشت از مصدق تا مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] رایج بود. در این مراسم نیز همانند مراسم ۱۴ اسفند توجه‌چندانی به آیت‌الله کاشانی مبذول نشد.

حتی در ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۹ [۳۰ تیر ۱۳۵۸] در یادبود سالگرد قیام ۳۰ تیر که در پشتیبانی از مصدق صورت گرفت، از کاشانی بندرت ذکری می‌رفت. بازرگان نه در سخنرانی خود، و نه در بیانیه‌هایی که از سوی نهضت آزادی به این مناسبت انتشار یافت، اشاره‌ای به کاشانی نکرد.<sup>۹</sup> فقط آیت‌الله طالقانی خاطر نشان کرد که وحدت میان جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی عامل اصلی پیروزی ملت در بازگرداندن مصدق به قدرت بوده است.<sup>۱۰</sup> یکی از وقایع قابل ذکر در این مورد، اعتراضی بود که علیه سخنرانی سخنگوی جبهه ملی ابراز

(۷) حزب جمهوری اسلامی که حسن آیت‌یکی از بنیانگذاران آن بود، مراسمی خصوصی در بزرگداشت کاشانی برگزار کرد.

(۸) به عنوان مثال بازرگان در شرحی که بر انقلاب نوشت، برخلاف تاریخنگاری رسمی ایران که سرآغاز انقلاب را در ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۱۳۴۲] ذکر می‌کند، ملی شدن صنعت نفت را مبداء این حرکت قرار می‌دهد. نگاه کنید به: مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران ۱۳۶۳).

(۹) اطلاعات، ۳۰ تیر ۱۳۵۸.

(۱۰) جمهوری اسلامی، ۳۰ تیر ۱۳۵۸.

شد: گروهی با فریاد «حزب فقط حزب الله» بطور ضمنی اعلام کردند که تأکید بر جنبه های ناسیونالیستی در تمام محافل مقبول نیست.

البته باید به سلسله مقالاتی که حسن آیت در اوت ۱۹۷۹ [مرداد ۱۳۵۸] در روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی درباره تاریخ معاصر ایران منتشر نمود، نیز اشاره کرد. در قسمت دوم این سلسله مقالات (۱۸ اوت ۱۹۷۹ [= ۲۷ مرداد ۱۳۵۸]) از مصدق به عنوان مسئول کودتای ۲۸ مرداد انتقاد شده بود.<sup>۱۱</sup> نکته جالب اینکه در حاشیه مقاله توضیح داده شده بود که عقاید و آراء مندرج در مقاله ضرورتاً بیانگر آراء و عقاید هیئت تحریریه نیست. اهمیت این نکته در آن است که این تذکر بیانگر موضع دفاعی گروهی بود که شارح اصلی اندیشه جمهوری اسلامی بشمار می رفتند. اما طولی نکشید که اوضاع بکلی دگرگون شد. در عرض چند ماه حکومت بازرگان سقوط کرد (۸ نوامبر ۱۹۷۹ [۱۷ آبان ۱۳۵۸]). گفته شد که وی به علت ملاقات با مشاور امنیت ملی امریکا در جشن استقلال الجزایر از مقام خود استعفا داد. ولی واقعیات موجود دلیل استعفا را در اختلافاتی می بیند که قبلاً از آن یاد شد: بازرگان مظهر گرایشهای ناسیونالیستی تلقی می شد.<sup>۱۲</sup>

انتخاب ابوالحسن بنی صدر مسئله موجود را پیچیده تر کرد زیرا او نیز مانند بازرگان جنبه هائی از تمایلات ناسیونالیستی بروز داد و حتی خود را به دیده یک مصدق جدید می نگریست. بنی صدر در مراسم بزرگداشتی که در مارس ۱۹۸۰ [اسفند ۱۳۵۸] برگزار گردید به ستایش از مصدق پرداخت. با این همه در لحن کلام او تفاوتی محسوس بود. مصدق دیگر صرفاً به عنوان شخصیتی ضامن ناسیونالیسم ایرانی تصویر نمی شد بلکه به قول بنی صدر «مظهر هویت ایرانی - اسلامی ما بود». در یکی از جراید از مصدق به عنوان یک قهرمان ضد

(۱۱) نگاه کنید به «تحلیلی مستند از کودتای ۲۸ مرداد»، جمهوری اسلامی، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸.

(۱۲) برای آگاهی از نوشته بازرگان رجوع کنید به: شورای انقلاب و دولت موقت (تهران، ۱۳۵۹).

امپریالیست و «پیشوای مبارزات ضد استعمار غرب» یاد شد.<sup>۱۳</sup> احتمالاً رادیکال شدن جامعه ایرانی پس از اشغال سفارت امریکا در تهران که چند ماه پیش از این اظهارات روی داده بود، و ظهور «خط امام» به عنوان خط فکری مسلط بر ایران، در این دگرگونی لحن بنی صدر بی تأثیر نبوده است.

گرچه «پیروان خط امام» تا حدودی کسب قدرت کرده بودند، اما هنوز در موضع دفاعی قرار داشتند. در مراسم عمومی و نسبتاً وسیعی که مدرسین حوزه علمیه قم و سپاه پاسداران در بزرگداشت کاشانی برگزار کردند یکی از سخنرانان از برگزارکنندگان این گردهم آیی بخاطر درهم شکستن «توطئه سکوت... که تا کنون علیه آیت الله کاشانی اجرا شده است و دست کم گرفتن نقش او در ملی شدن صنعت نفت» تشکر کرد.<sup>۱۴</sup> این سخنران همچنین گروهی را که به زعم او لیبرال بودند - از جمله ناسیونالیستها را - بخاطر تحریف تاریخ به باد انتقاد گرفت. این انتقاد از دو جهت اهمیت داشت: نخست آنکه تمام تمایلات غیر چپ را که نظریه ولایت فقیه را نمی پذیرفتند «لیبرال» قلمداد می کرد. دوم آنکه آغازی شد برای تهاجم پیروان خط امام. به عنوان مثال می توان به مقاله ای اشاره کرد که در ۳۱ مارس ۱۹۸۱ [۱۱ فروردین ۱۳۶۰] در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد. این مقاله به بررسی تمبرهای یادبودی اختصاص داشت که دولت از آغاز انقلاب منتشر ساخته بود. کلیه این تمبرها - به استثنای تمبری که در ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] به یادبود مصدق منتشر شده بود - همراه با شرحی در باره هر یک چاپ شده بود.<sup>۱۵</sup> چند ماه بعد روزنامه مزبور سرمقاله ای در باره قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ منتشر کرد که خود باز نشانگر تغییر در جهت تعرض بود. این مقاله ضمن ابراز تردید در اعتبار بسیاری از داوریه های مصدق، چنین استدلال کرده بود که تمجید و

(۱۳) «مصدق پیشوای مبارزات ضد استعماری غرب»، اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۸.

(۱۴) جمهوری اسلامی، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸.

(۱۵) جمهوری اسلامی، ۱۱ فروردین ۱۳۵۹.



ستایش از مصدق یکی از ابزار تضعیف پیروان خط امام و مساوی است با به زیر سؤال بردن اسلام. مقاله چنین ادامه می داد:

ریشه اختلاف عقیده در جنگ میان ذهن متخصص و مذهبی نیست... بلکه مشکل دیدگاه است: مذهبی اسلام را بمثابة برنامه ای جامع می نگرد که برای هر مشکل راه حلی دارد. متخصص اسلام را بمثابة دینی می نگرد که باید از زندگی اجتماعی دور نگهداشته شود.<sup>۱۶</sup>

طولی نکشید که تعارض میان ناسیونالیسم و اسلام به صورت رویارویی بنی صدر و نخست وزیر جدید کشور محمد علی رجائی بروز کرد که خواهان تثبیت اولویت «تعهد» بر «تخصص» بود. واپسین نبرد در بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] روی داد که به پیروزی پیروان خط امام منجر گردید. تا اینجا فقط به بررسی چگونگی انعکاس پدیده مصدق در روزنامه های زمان اکتفا شده است، اما تحقیق جامع تر این امر بدون بررسی کتب و نشریاتی که در فاصله ۱۹۸۰-۱۹۷۹ [۱۳۵۷-۱۳۵۹] در این باب منتشر گردید، میسر نیست. کتب ذیل از جمله کتابهای مهمی هستند که در این زمینه منتشر شده و حاوی نظریات جمهوری اسلامی می باشند:

۱) روحانیت و اسرار فاش نشده نهضت ملی شدن صنعت نفت.<sup>۱۷</sup>

۲) نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران.<sup>۱۸</sup>

۳) گفتاری کوتاه درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.<sup>۱۹</sup>

۴) قیام ملت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱.<sup>۲۰</sup>

۱۶) جمهوری اسلامی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹.

۱۷) (قم، ۱۳۵۸): از این پس در متن به نام روحانیت از آن یاد خواهد شد.

۱۸) (تهران، ۱۳۵۷): از این پس در متن به نام نگرشی از آن یاد خواهد شد.

۱۹) جزوه شماره ۲ (تهران، ۱۳۵۸): از این پس در متن به نام گفتاری از آن یاد خواهد شد.

۲۰) نوشته محمود کاشانی (تهران، ۱۳۵۹) از این پس در متن به نام قیام از آن یاد خواهد شد.

نخستین کتاب مورد اشاره را گروهی از ایرانیان مقیم آلمان غربی منتشر ساختند. این عده خود را «هواداران نهضت اسلامی در اروپا» خوانده‌اند و کتابشان دارای اهمیت فراوان است. این نخستین کتابی بود که به دفاع از آیت الله کاشانی و ستایش از نقش او در ملی شدن صنعت نفت ایران پرداخت. از این گذشته، در نگارش کتب بعدی در این زمینه نیز مرجع مهمی گردید. پیروان خط امام در قم نیز در استقبال از این کتاب بعدها آن را تجدید چاپ کردند. در این کتاب پس از مقدمه‌ای مبسوط، ۶۰ سند در اثبات نقش آیت الله کاشانی در ملی شدن صنعت نفت ایران آمده است. در مقدمه کتاب گفته شده که در دوران حکومت شاه به علت سانسور حاکم، امکان بحث و گفتگو درباره دوران مصدق وجود نداشت.

اما دریغا که امسال نیز (سال ۱۳۵۷) که سال دموکراسی انقلابی و فقدان سانسور بود سخنرانانی که در سالروز ملی شدن صنایع نفت لب به سخن گشودند تنها به بزرگداشت شادروان دکتر محمد مصدق — که بجا و بحق هم بود — بسنده کردند و دانسته یا ندانسته، بسیاری از حقایق مسلم تاریخی را ناگفته گذاشتند. (روحانیت، ص ۶).

بر اساس این کتاب، نقش شخصیت‌های روحانی در ملی شدن صنعت نفت یکی از مهمترین «حقایق مسلمی» بود که ناگفته ماند. در این کتاب همچنین ادعا شده است که پاره‌ای از سیاست‌های مصدق بیش از حد ساده‌انگارانه و توأم با خوشبینی بود. انکار نباید کرد که انتقادات این کتاب از مصدق با لحنی پوزشگرانه عنوان شده است. در یکی از بخش‌های کتاب آمده است که حکومت مصدق در مورد مسئله ملی شدن صنعت نفت و سیاست خارجی «... همواره از حمایت بی دریغ روحانیت برخوردار بوده

است...» — حتی در ایامی که رهبرانی دینی در مورد بسیاری از مسائل با او اختلاف داشتند. به گفته این کتاب مهمترین مسائل مورد اختلاف عبارت بودند از بی توجهی مصدق به اصل تفکیک قوای سه گانه کشور، انتصاب افراد بد سابقه به کارهای حساس، عدم اجرای قانون منع مسکرات و توسل او به قانون امنیت اجتماعی (روحانیت، صفحات ۲۹-۳۰).

خلاصه کلام آنکه در حالی که از اقدامات مصدق انتقاد می شود، هرگز تصویر او به عنوان قهرمان ملی شدن نفت مورد سؤال قرار نمی گیرد. حتی در مورد مسئله حساسی چون روابط کاشانی و مصدق نیز «دشمنان» را مسئول ایجاد شکاف و جدایی قلمداد می کند. اما لحن کلی کتاب بر هواداری از کاشانی است. به گفته این کتاب هدف اصلی دشمنان از بین بردن قدرت زعمای دینی و هواداران آنها بود زیرا کاملاً آشکار بود که روحانیت تنها نیرویی بود که می توانست «... همه مردم را برای مبارزه با هرگونه تسلط اجنبی به حرکت درآورد.» (روحانیت، ص ۵۶). در مجموع، در دفاع صریح از کاشانی اسنادی هم ضمیمه شده است که طبق ادعای مؤلفان نقش مثبت کاشانی را در تلاشهای مصدق ثابت می کند.

دومین اثر، جزوه ای است که مجاهدین انقلاب اسلامی (که نباید آنها را با گروه چپگرای مجاهدین خلق اشتباه کرد) در تابستان ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] انتشار دادند. از پیشگفتار این جزوه که بر رویهم لحن تندتری دارد، چنین برمی آید که سندی است برای اثبات نقش مهم کاشانی در نهضت ملی، این جزوه با این جملات آغاز می شود:

از مدتها پیش بررسی مسائل مربوط به تاریخ معاصر ایران خصوصاً جنبش ملی شدن صنعت نفت مورد توجه خاص ما بود. خصوصاً با توجه به بهره برداریهایی که پس از پیروزی انقلاب از نهضت ملی ایران شده و کوششهایی که گروههای مختلف فرصت طلب در جهت میراث خواری از این نهضت ضد استعماری بعمل آورده اند،



ضرورت یک بررسی واقع‌بینانه و مستند بیش از پیش احساس می‌شد (نگرشی، صفحه ۷).

اما «بررسی واقع‌بینانه و مستند» تنها مقصود و هدف این جزوه نیست. به نظر می‌رسد که هدفهای زیر در نظر بوده است: (۱) دفاع از کاشانی و فدائیان اسلام؛<sup>۲۱</sup> (۲) انتقاد از چپ‌گرایان و دولت موقت و کوتاه مدت مهدی بازرگان. در این جزوه نیز همانند کتاب پیشین با احترام از مصدق یاد می‌شود. در بخشی از آن از مصدق به عنوان «یکی از پیشگامان» یاد شده که «... مثل مدرس علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی به مبارزه برخاست» (نگرشی، ص ۲۵). نکته مهمی که در این جمله به چشم می‌خورد کلمه «یکی از» می‌باشد: مصدق فقط «یکی از» پیشگامان است. در این کتاب مصدق و ناسیونالیستها تنها در چهارچوب مجلس رهبری نهضت ملی شدن را بر عهده دارند، در حالی که کاشانی و هوادارانش رهبری کل جامعه را در نهضت عهده دار بودند. «کاشانی و مصدق دوش به دوش یکدیگر در خارج و داخل پارلمان مبارزات ضد استعماری مردم مسلمان را رهبری می‌کردند» (نگرشی، ص ۲۸). به نظر می‌رسد که این میانه‌روی از سیاستهای حسابگرانه‌ای بوده باشد که برای دفاع از کاشانی و در عین حال احتراز از جلب خصومت ناسیونالیستها بکار برده شده است.

با اینحال از مصدق نیز به صورتی غیرمستقیم انتقاد می‌شود. انتقادات کتاب نخست در آن نیز تکرار شده ولی تأکید اصلی در «نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران» بر دو نکته است که بیشتر به خصوصیات فردی مصدق

۲۱) فدائیان اسلام یک گروه بنیادگرای اسلامی بود که ترور سیاسی را به عنوان خط مشی رسمی خود در پیش گرفت. برای آگاهی از اقدامات این گروه نگاه کنید به مقاله رضا گلرخچی: «فدائیان اسلام، آغازگر جنبش مسلحانه در ایران»، اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸؛ و کتاب حسین خوش‌نیت: سید مجتبی نواب صفوی: اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او (تهران، ۱۳۶۰). برای آگاهی از دیدگاه سیاسی فدائیان اسلام نگاه کنید به: رهنمای حقایق (تهران، ۱۳۲۹).

مربوط می شود تا به سیاست گذاری او. نکته اول آن است که مصدق رهبری «انقلابی» نبود؛ دومین نکته آنکه مبارزه او فاقد مبنای ایدئولوژیکی بود. مصدق به خاطر عدم قاطعیت در برابر مسئولان کشتار ۳۰ تیر و سرکوب چپگرایان که با دورویی از وی حمایت می کردند، مورد انتقاد قرار گرفته است. (نگرشی، صفحات ۴۹-۴۴).

اما از نظر مبحث اصلی این مقاله، نوع انتقادی که از مصدق شده، مهمترین نکته این جزوه است. از مصدق انتقاد شده که اجازه نداد «ایدئولوژی» راهنمای او باشد (نگرشی، صفحات ۵۱-۵۰). بر اساس این جزوه مسلمانها از لحاظ موضع اجتماعی و سیاسی خود بر سه قسم هستند: یا مذهبی مذهبی، یا سیاسی مذهبی و یا مذهبی سیاسی. اکثر مسلمانها که در مورد مسائل اجتماعی هیچ عقیده خاصی ندارند به گروه اول تعلق دارند. گروه دوم کسانی هستند که برای سیاست اولویت قائل می شوند و خود به دو بخش تقسیم می گردند: یکی اشخاصی که برای دستیابی به اهداف سیاسی به مذهب متوسل می شوند و دیگر افرادی که معصومانه چنین می پندارند که مذهب نمی تواند نقش سیاسی مهمی ایفا کند. گروه سوم را افرادی تشکیل می دهند که در زندگی اجتماعی و سیاسی همراه و همگام با اعتقادات دینی خود حرکت می کنند. به گفته مؤلف، مصدق یک فرد «سیاسی مذهبی» بود که در عین حال که مسلمان خوبی بشمار می رفت، فاقد «بینش اعتقادی» بود و بنابر این «... قادر به استفاده از معیارهای مکتبی در حرکت اجتماعی نبود...» (نگرشی، صفحات ۱۱۷-۱۱۴). این نقد از آنجایی که بر اصل مسئله (یعنی رویارویی اسلام و ناسیونالیسم) اشاره دارد، انتقادی بسیار زیرکانه است. فقط انتقاد از مصدق نیست بلکه در واقع انتقاد از بازرگان و خط مشی و عملکرد دولت موقت او نیز محسوب می شود و این بازرگان است که بطور ضمنی فردی «سیاسی مذهبی» توصیف می گردد. در بخش پایانی جزوه این نکته بوضوح بیان شده است:

یکی از کوششهای خطرناک که انقلاب را به انحراف خواهد کشید، الگو قرار دادن مصدق و حکومت وی در شرایط فعلی است. حرکت مصدق و نهضت ملی با وجود تمام ضعفها و انحرافات در یک مقطع خاص تاریخی، حرکتی شکوهمند و قابل تحسین است، ولی انطباق آن با مقاطع دیگر تاریخی غیر مقذور و عملی ضد انقلابی است» (نگرشی، صفحه ۸۱)

به رغم لحن احترام آمیزی که از مصدق یاد می شود، انتقادات وارده عمیق تر از کتابهای پیشین است. در دو کتاب دیگری که در اواخر تابستان ۱۹۸۰ [۱۳۵۹] در این زمینه منتشر شد، انتقادهای تندتر و در عین حال با احترام کمتر ارائه شده است. انتشار این کتابها مصادف بود با «انقلاب دوم»، عنوانی که به سقوط حکومت بازرگان و اشغال سفارت امریکا نهاده شد و نخست وزیر جدید محمد علی رجائی در این سمت قرار گرفت.

گفتاری کوتاه درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سومین اثری که در این زمینه منتشر شد، جزوه ای است در ارزیابی رویدادهایی که به کودتای اوت ۱۹۵۳ انجامید. در این اثر نیز همانند آثاری که اشاره شد، تصویر مثبتی از آیت الله کاشانی ارائه شده است. در آغاز این جزوه آمده است: «توطئه گران می خواهند نقشه های شوم خود را در انقلاب شکوهمند اسلامی ما تکرار کنند» (گفتاری، ص ۵). «برای احتراز از تکرار تجربه کودتای ۲۸ مرداد باید علل و چگونگی تبدیل قیام پرافتخار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به شکست مفتضحانه مرداد ۱۳۳۲ مورد بررسی قرار گیرد». (گفتاری، ص ۷). مؤلف مصدق را مقصر می داند. در این کتاب همان انتقادات پیشین اما با شدت بیشتر و لحنی متفاوت تکرار می گردد. گذشته بر آن مؤلف معتقد است که مصدق پس از تیر ۱۳۳۱ روابط نزدیکی با کمونیستها برقرار کرد که «یکی از علل مهم سقوط نهضت بود.» (گفتاری، ص ۲۵) خلاصه کلام آنکه تلاش این اثر بر آن بوده



که برداشت رایج را از مصدق به عنوان قربانی کودتا به یکی از عوامل ذی مدخل در آن، و کاشانی را به یکی از قربانیان کودتا تبدیل کند. در مقایسه با دیگر آثار، کتاب چهارم در انتقاد از مصدق از همه صریح تر است. نویسنده قیام ملت مسلمان ایران سید، محمود کاشانی فرزند آیت الله کاشانی و یکی از نامزدهای انتخابات ۱۹۸۵ [۱۳۶۴] ریاست جمهوری است. در این کتاب نیز همانند آثار مشابه، سخن با شکوه و شکایت از سانسور رژیم پهلوی در گذشته و تحریف عامدانه برخی گروهها، بویژه ناسیونالیستها در ایام اخیر آغاز می‌گردد که مانع از آن شده‌اند که حقایق تاریخ معاصر ایران به صورتی عینی توضیح داده شود:

ولی سانسور زشت تر و زننده تری که در مورد حقایق نهضت ملی ایران بکار رفته است از طرف ملی نماها و کلیه عواملی بوده است که با برتن کردن لباس ملی گرایی در بسیاری از موارد از روی سوءنیت و گاه از روی جهل و تعصب با اصرار تمام کوشش در لکه دار ساختن نقش نیروهای اسلامی و بخصوص رهبری روحانیت مجاهد کرده‌اند. (قیام، صفحات ۹-۸)

وجه تمایز نحوه استدلال این کتاب از سه اثر پیشین در چگونگی ربط موضوع با تحولات سیاسی اخیر ایران است. از نظر مؤلف ناسیونالیستها سعی دارند با تمجید و ستایش از مصدق و عصر او «... رهبری امام و خط روشن نه شرقی - نه غربی او را تضعیف کنند» (قیام، ص ۱۰).

انتقادات محمود کاشانی از مصدق را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: نخست آنکه مصدق از طبقه اشراف بود و از این رو به زعم مؤلف، تنها در حفظ منافع طبقه خویش تلاش می‌کرد. دوم آنکه مصدق طرفدار جدایی دین از سیاست بود. سوم آنکه مصدق برای مجلس و قوانین احترام قائل نبود. محمود کاشانی در اثبات نخستین ادعای خود به عضویت مصدق در یک

انجمن سیاسی (مجمع آدمیت) در خلال انقلاب مشروطیت اشاره دارد که به ادعای مؤلف یکی از شعب فراماسونری در ایران بوده است (قیام، ص ۱۰) ۲۲. سکوت مصدق در برابر حکومت چهار روزه احمد قوام که مسئول کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شناخته شد و همچنین انتصاب «افراد نامناسب» از سوی او به مقامات حساس، از دیگر دلایل عنوان شده می باشد. محمود کاشانی می نویسد: «با پیروزی مردم در قیام خونین سی ام تیر اولین و فوری ترین خواسته های ملت ما ... انتقام از همه دزدان و جنایتکارانی بود که خون ملت را مکیده و در خدمت مقاصد بیگانگان قرار داشتند» (قیام، ص ۸۴). نه تنها مصدق هیچ یک از آنها را بازداشت نکرد، بلکه با تعلل در اجرای قانون مصادره اموال قوام مانع از مجازات او گردید؛ و بدون آنکه حتی با کاشانی مشورت کند پاره ای از نزدیکان قوام را به مناصب حساس گمارد (قیام، صفحات ۱۰۱-۱۰۲) و هنگامی که کاشانی با این امر مخالفت ورزید، در پاسخ به اعتراض او نوشت: «از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایید.» (قیام، ص ۱۱۵). از نظر مؤلف، این گفته مصدق نه از روی مقتضیات ضروری برای حسن اداره امور کشور، بلکه بخاطر اعتقاد او به جدایی دین از سیاست بوده که امروز با نظریه حاکم در ایران منافات دارد.

حال به دومین انتقاد وارده بر مصدق می پردازیم، یعنی به این مسئله که او و هوادارانش «فراموش کرده اند که این نهضت در واقع اسلامی بود.» (قیام، ص ۳). مصدق خط مشی «تفکیک قاطعانه سیاست از مذهب را پیش گرفت و به همین مناسبت نیروی عظیم و محرک قاطع مذهبی را بتدریج کنار گذاشت» (قیام، ص ۴). به عقیده مؤلف از دیگر وقایعی که به روگردانی حامیان مصدق از او منجر شد، آن بود که بدون مشورت قبلی با کاشانی در ۱۷

(۲۲) نگاه کنید به ضمیمه شماره یک کتاب آیت که متن قسم نامه عضویت مصدق در «مجمع

آدمیت» را درج کرده است.

ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۵ تیر ۱۳۳۱] از مقام خود استعفا داد و در طول نخست وزیری خود به هیچ یک از نامه های کاشانی بویژه نامه ای که شب پیش از کودتای ۲۸ مرداد به او نگاشت، توجهی نکرد؛ و نیز مخالفت مصدق با انتخاب کاشانی به مقام ریاست مجلس (قیام، ص ۴). مؤلف درباره استعفای مصدق می نویسد که قدرتهای خارجی در این امر دست داشتند ولی توضیح بیشتری نمی دهد (قیام، ص ۲۳).

سومین انتقاد مؤلف از مصدق با آنچه بسیاری بزرگترین فضیلت مصدق انگاشته اند، یعنی احترام او به قانون، تعارض دارد. از نظر محمود کاشانی این باور عمومی نادرست است. به عقیده او قصور مصدق در اجرای قانون منع مسکرات و تأکید او بر اخذ اختیارات فوق العاده، بیانگر بی اعتنائی اش به قوه مقننه بود (قیام، صفحات ۱۵۶-۱۵۵). البته این انتقاد مؤلف به جدیت دو انتقاد پیشین او نیست.

مؤلف که مصدق را به عضویت در فراماسونری متهم می سازد، در این باب توضیحی ارائه نمی دهد و نقل قول او از قسم نامه عضویت مصدق در «مجمع آدمیت» و اشارات گذرایش در این زمینه قانع کننده نیست. ۲۳ گذشته بر آن، مطالب نوشته شده در مورد استعفای مصدق نیز بسیار مبهم است. آیا علت این ابهام در زمان تألیف کتاب به این علت بود که در آن زمان پیروان خط امام هنوز مطمئن نبودند که چه موضعی در قبال مصدق اتخاذ کنند؟ شاید پاسخ آن باشد که آنان هنوز کاملاً بر مسند قدرت قرار نگرفته بودند. به دنبال بحران ۱۹۸۱ که به پیروزی پیروان امام منجر گردید، آنان موضع خود را در باره مصدق با صراحت و شدت بیشتری بیان داشتند.

۲۳) درباره عضویت دکتر مصدق در «مجمع آدمیت» و یا یک لژ فراماسونری نگاه کنید به: اسناد سخن می گویند: آیا مصدق فراماسون بود؟ (تهران، ۱۳۵۹)؛ اسماعیل رائین، فراماسونری در ایران، ج ۱ (تهران، بی تا). اثر نخست را گویا طرفداران جبهه ملی در رد اتهام فراماسون بودن مصدق تهیه کرده اند. برای آگاهی از تشکیل و فلسفه «مجمع آدمیت» رجوع کنید به: فریدون آدمیت، فکر آزادی و نهضت مشروطیت (تهران، ۱۳۴۰) صفحات ۳۳۲-۱۹۹.



## بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹]

آنچه به صورت بحران مارس ۱۹۸۱ متجلی شد واپسین مرحله جنگ قدرتی بود که به صورت رویارویی شخصی رئیس جمهوری بنی صدر و نخست وزیر رجائی در ایران جریان داشت.<sup>۲۴</sup> اهمیت این مسئله از لحاظ موضوع مقاله حاضر در آن است که بنی صدر به عنوان نماینده طرز فکر ناسیونالیستی وارد میدان شده بود. و برخی نیز به عنوان «مصدق جدید» از او یاد می کردند، در حالی که رجائی بیانگر آراء پیروان امام و نماینده طرز فکر آنان تلقی می شد. در سپتامبر ۱۹۸۰ [شهریور ۱۳۵۹] در مراسمی که برای بزرگداشت سالگرد جمعه خونین (۷ سپتامبر ۱۹۷۸ [= ۱۷ شهریور ۱۳۵۷]) برگزار گردید، بنی صدر از دولت بخاطر «استفاده از مذهب برای مقاصد سیاسی» انتقاد نمود.<sup>۲۵</sup> مقامات روحانی مهم این سخنرانی بنی صدر را نکوهش کردند. نخستین واکنش رسمی به صورت رأی اعتماد مجلس (۱۶۹ رأی مثبت، ۱۴ رأی منفی و ۱۰ رأی ممتنع) به محمد علی رجائی برای احراز مقام نخست وزیری که با برنامه ادامه خط امام معرفی شده بود، ابراز گردید. اندکی بعد حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، مخالفت خود را با این سخنرانی ابراز داشت. جالب آن بود که رفسنجانی سخنان خود را فقط به مسئله شخصیتها محدود نکرد و اظهار داشت:

خلاصه آنکه همانطور که آنها از دولت مکتبی هراسان هستند، ما نیز از حکومت لیبرالها ترس داریم. ما نمی توانیم تحمل بکنیم که لیبرالیسم پس از انقلاب بر کشورمان حکمفرما شود و بدین ترتیب انقلاب ما را بکلی نابود سازد.<sup>۲۶</sup>

(۲۴) برای آگاهی از شرح جالبی از روابط این دو نفر نگاه کنید به: جگونگی انتخاب اولین

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران (تهران، ۱۳۶۰).

(۲۵) اطلاعات، ۱۷ شهریور ۱۳۵۹.

(۲۶) اطلاعات، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹.

تنش موجود، همچنان ادامه یافت و در هفته اول مارس [اواسط اسفند] بحران بالا گرفت. در ۲۸ فوریه [۷ اسفند ۱۳۵۹] به دعوت چهارتن از نمایندگان مجلس (مهدی بازرگان، یدالله سجابی، ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان) یک گردهم‌آیی در امجدیه تشکیل گردید. سخنرانان ضمن تأکید مجدد بر پایبندی خود به هویت «ایرانی - اسلامی»، نگرانی خود را از مسیر کنونی انقلاب که در حال از دست دادن حمایت عمومی بود و حرکت کشور به سوی حاکمیت تک‌حزبی ابراز داشتند.<sup>۲۷</sup> حتی بازرگان گفت: «شعار انقلاب یعنی آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی از همان فلسفه [مصدق] تحت رهبری انقلابی بزرگ، آیت‌الله العظمی خمینی برخاسته است.»<sup>۲۸</sup> در حالیکه بازرگان می‌کوشید مصدق و نهضت ملی را به انقلاب ربط دهد، این اندیشه که آیت‌الله خمینی ادامه‌دهنده راه مصدق می‌باشد، بر پیروان خط امام گران آمد. در هفته اول مارس هزاران عکس مصدق در حال بوسیدن دست یکی از همسران سابق محمدرضا پهلوی برای ضربه زدن به آبروی مصدق تکثیر و منتشر شد.

۵ مارس ۱۹۸۱ [۱۴ اسفند ۱۳۵۹] نقطه اوج بحران بود که با سالگرد درگذشت مصدق مصادف گردید.<sup>۲۹</sup> در سراسر کشور مجالس یادبودی برگزار شد ولی تنها هواداران بازرگان و بنی صدر این جلسات را ترتیب دادند. در مراسمی که در تهران برگزار شد، در حین سخنرانی بنی صدر بین موافقان و مخالفان برخوردهای خونینی صورت گرفت. ارگان حزب جمهوری اسلامی «گارد ویژه ریاست جمهوری را به ضرب و شتم حزب الله» متهم ساخت.

(۲۷) برای آگاهی. از شرح مفصل وقایع آن روز و متن سخنرانیها رجوع کنید به: میزان، ۱۹ اسفند

۱۳۵۹.

(۲۸) همان مأخذ، ص ۳.

(۲۹) اطلاعات، ۱۵ و ۲۱ اسفند ۱۳۵۹ شرح مفصل بحران را داده است.

بنی صدر نیز «اوباش دولتی را بخاطر حمله به شرکت کنندگان بیگناه» محکوم نمود. در همان روز سرمقاله مهمی تحت عنوان «مصدق و پایان ایدئولوژی ملی گرایی و توده گرایی» در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد<sup>۳۰</sup> و دوران موضع گیری جمهوری اسلامی در برابر مصدق را آغاز کرد. در آن مقاله استدلال شده بود که ناسیونالیسم کافی نیست:

این ملت ... دریافته که «هدفهای ملی» و حصول به آنها ولو بسیار بزرگ باشد - از قبیل ملی شدن نفت - به خودی خود نمی تواند راهگشای استقرار یک رژیم مردمی و یک حکومت عادلانه و تحقق آزادی در جامعه گردد. اگر صرفاً استقلال و سقوط سلطنت، شعارهای ناسیونالیستهای قدیمی و جدید بدون یک مبارزه تئوریک و مکتبی که مبتنی بر یک جهان بینی و ایدئولوژی خاص باشد انجام پذیرد و حتی به ثمر برسد گذرا خواهد بود... در حقیقت این نوع اندیشه ها و عقاید با مرحوم مصدق به خاک سپرده شد... این خدای نا کرده اهانت به جوانب مثبت این مرد بزرگ و احياناً خدمات جریان مزبور نیست... نکته آن است که آنچه در ایران اتفاق افتاده است یک نهضت آشکار انقلابی به معنای واقعی کلمه است بر اساس مکتب اسلامی ... که معیار آن بندگی کامل خدا، قرآن، امامان و زعمای دینی تحت رهبری امام خمینی است.<sup>۳۱</sup>

بر اساس این سرمقاله مصدق تنها برای زمان خود مناسب بود و آن زمان نیز سپری شده است. آنهایی هم که به تمجید و ستایش او مشغولند از زمانه عقب می باشند. مضمون این سرمقاله به موضوع اصلی گفتگوهایی تبدیل شد که به دنبال بحران ۵ مارس [۱۴ اسفند] جریان گرفت. هواداران امام چند روز بعد در ۱۴ مارس [۲۳ اسفند] پیروزی خود را در نخستین مراسمی که به صورت

(۳۰) «مصدق و پایان ایدئولوژی ملی گرایی و توده گرایی»، جمهوری اسلامی، ۱۵ اسفند ۱۳۵۹.

(۳۱) همانجا.



رسمی و سراسری در یادبود مرگ کاشانی برگزار شد، جشن گرفتند. آشکار بود که ناسیونالیستها از دور خارج شده بودند. پس از چند ماه با عزل بنی صدر بر اساس رأی مجلس در ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ [۳۱ خرداد ۱۳۶۰] بر نقش فعال ناسیونالیستها، دست کم در داخله ایران، نقطه پایان نهاده شد و فرآیند اسلامی نمودن شدید کشور آغاز گردید.

### روی کار آمدن هواداران امام

نخستین نشانه اسلامی نمودن، در گفتار نخست وزیر در ۲۰ مارس ۱۹۸۱ [۲۹ اسفند ۱۳۵۹] به مناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت در ۱۹۵۱ آشکار گردید. نخست وزیر گفت:

این روز یادآور مبارزه ملت قهرمان ما برای کسب حقوق خود و اخراج استعمار بین المللی از کشور ماست... آنهایی که با وقایع آن دوره و مسائلی که به ملی شدن صنعت نفت منجر شد آشنایی دارند به خوبی می دانند که... پیروزی نهضت فقط بر اساس وحدت و رهنمودهای سازنده اسلام میسر شد.<sup>۳۲</sup>

به مصدق و نقش او در این نهضت اشاره ای نگردید. بازرگان که در این هنگام نماینده مجلس بود، در مصاحبه ای که در روزنامه خودش میزان منتشر شد (۵ مارس ۱۹۸۱) [۱۴ اسفند ۱۳۵۹] در این باره مطالبی اظهار داشت. ولی این تنها یادآوری از مصدق بود. از این پس صرفاً جنبه مذهبی نهضت، بویژه کاشانی و فدائیان اسلام مورد توجه قرار گرفت.

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۱ [۳۰ تیر ۱۳۶۰] یک قطعه تمبر در بزرگداشت آیت الله کاشانی منتشر شد.<sup>۳۳</sup> چند ماه بعد برای نخستین بار سالروز مرگ نواب صفوی

(۳۲) برای آگاهی از متن پیام رجوع کنید به میزان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۹.

(۳۳) جمهوری اسلامی، ۳۰ تیر ۱۳۶۰.

رهبر فدائیان اسلام به صورت رسمی برگذار گردید. یکی از مجلات، شماره ویژه‌ای به او اختصاص داد<sup>۳۴</sup> و پاره‌ای از روزنامه‌ها نیز مقالات ویژه‌ای در باره او منتشر نمودند.<sup>۳۵</sup> در مقالات مزبور آمده بود که سهم اصلی در ملی شدن نفت بر عهده نواب صفوی بود نه دیگران. اینکه در ۵ مارس ۱۹۸۲ [۱۴ اسفند ۱۳۶۰] هیچ گونه اشاره‌ای به مصدق نشد، خود نشانی بود از شدت گرفتن فرآیند اسلامی نمودن. در ۱۴ مارس [۲۳ اسفند] آن سال به مناسبت سالگرد مرگ کاشانی مراسم خاصی در سراسر کشور برگذار شد و جراید مقالات ویژه‌ای منتشر ساختند. روزنامه کیهان حتی سه روزی در پی صفحات کاملی را به کاشانی اختصاص داد (از ۱۵ تا ۱۷ مارس) [۲۴ تا ۲۶ اسفند] و در خلال آن ضمن بیان چگونگی حمایت کاشانی از مصدق، خاطرنشان کرد که در مقابل «مصدق با اجرای تز جدایی دین از سیاست و تلاش دائم برای بی اعتبار ساختن رهبران مذهبی که رهبران سیاسی نیز بودند به او خیانت کرد.» (کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۶۰). در همین مقالات آمده بود که «این نفوذ کاشانی بود که مصدق را در مبارزه علیه انگلیس و عدم شناسایی اسرائیل یاری کرد.» (کیهان، ۲۵ اسفند ۱۳۶۰). به عبارت دیگر تلاش آگاهانه‌ای برای تجدیدنظر در تاریخنگاری آن دوران و جایگزینی آیت الله کاشانی و نواب صفوی به جای مصدق آغاز گردید.

سالهای بعد نیز مراسم مشابهی در بزرگداشت کاشانی و صفوی صورت گرفت و مصدق بیش از پیش به بونه فراموشی سپرده شد. اما مراسمی که در ژانویه و مارس ۱۹۸۵ [دی و اسفند ۱۳۶۳] برگذار شد جالب توجه بود. هیچ اشاره‌ای به مصدق نمی شود و آیت الله کاشانی و نواب صفوی به عنوان قهرمانان واقعی دوران ملی شدن نفت به مردم معرفی می گردند. رئیس جمهور کشور، حجت الاسلام خامنه‌ای در این باره اظهار داشت:

(۳۴) «ویژه‌نامه شهید نواب صفوی» سروش، شماره ۱۳۰/۳ (۲۶ دی ۱۳۶۰).

(۳۵) مثلاً نگاه کنید به کیهان، ۲۷ دی ۱۳۶۰.

بعد از مرحوم مدرس که مبارزه پارلمانی را در مجلس علیه رژیم حاکم شروع کرده بود، در تاریخ مبارزات معاصر هیچ کس را سراغ نداریم که مانند نواب صفوی لزوم مبارزه اسلامی را مطرح کرده باشد.<sup>۳۶</sup>

وی بدون اشاره به جنبه ناسیونالیستی مبارزه مزبور فقط بر جنبه اسلامی آن تأکید گذارد. روزنامه‌هایی که نهضت ملی را مورد بررسی قرار دادند تنها از کاشانی و نقش او سخن گفتند. در یکی از این جراید آمده بود: «بخاطر افکار عمومی، مبارزه آیت‌الله کاشانی و حمایت بیدریغ رهبران مذهبی بود که لایحه ملی شدن نفت تصویب شد... مصدق اتفاقاً در خلال نهضت ملی شدن نفت در کنار کاشانی حاضر بود و نخست وزیر شد.»<sup>۳۷</sup>

در حالیکه در بررسی روزنامه‌ها، بویژه ارگان حزب جمهوری اسلامی، رئیس کلی برداشت جدید از عصر مصدق و نحوه اسلامی شدن آن از بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] به بعد روشن می‌شود، نوشته‌های حسن آیت صریح‌ترین و مستقیم‌ترین بررسی از مصدق را دارد. هیچ فردی در ایران نمی‌توانست بهتر از حسن آیت نظریات حزب جمهوری اسلامی را بیان کند. آیت یکی از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی بود و در مقام منشی مجلس خبرگان که قانون اساسی جدید را تصویب کرد، خدمت نمود. (گفته می‌شود که اصل ولایت فقیه به کوشش او در این قانون اساسی گنجانده شد).<sup>۳۸</sup> وی تا زمانی که در اوت ۱۹۸۱ [مرداد ۱۳۶۰] بقتل رسید، یکی از پر سروصداترین نمایندگان مجلس اول و منتقدان سرسخت مصدق و بنی صدر بود.<sup>۳۸</sup>

ه گنجاندن اصل «ولایت فقیه» در قانون اساسی ثمره کوشش آیت‌الله دکتر بهشتی بود.

(۳۶) جمهوری اسلامی، ۲۷ دی ۱۳۶۳.

(۳۷) جمهوری اسلامی، ۲۴ اسفند ۱۳۶۳.

(۳۸) مطالبی در تجلیل از حسن آیت همراه با شرح حال و آثار او در مقدمه کتاب درسهائی از تاریخ سیاسی ایران که از طرف حزب جمهوری اسلامی منتشر گردید درج شده است (تهران، ۱۳۶۳)؛ از این پس این کتاب در متن به نام درسهائی یاد خواهد شد.



بر اساس دو کتاب زیر از آثار آیت، شمه‌ای از برداشت او از مصدق و عصر او ارائه خواهد شد: درسهایی از تاریخ سیاسی ایران که در سال ۱۹۸۴ [۱۳۶۳] حزب جمهوری اسلامی منتشر کرد و چهره حقیقی مصدق السلطنه که در ۱۹۸۲ [۱۳۶۱] دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم منتشر نمود.<sup>۳۹</sup> ناگفته نماند که حتی لحن انتقادات آیت نیز به موازات اسلامی تر شدن جامعه تغییر کرد. آیت تا پیش از بحران ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بالنسبه تأمل و مدارای بیشتری نشان می داد. معلوم شد دو اثری که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت، یعنی نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران و گفتاری کوتاه درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به نام و عنوان سازمانهای مختلف انتشار یافته بود، نوشته آیت بوده اند.<sup>۴۰</sup> در ۱۹۸۳ [۱۳۶۲] کتاب جدیدی موسوم به فصلی از تاریخ سیاسی ایران: نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به نام او منتشر گردید که هر دو اثر پیشین را در بر داشت.<sup>۴۱</sup> تغییر و دگرگونی لحن فوق از خلال این کتاب کاملاً آشکار است. حتی آیت که در حمله به مصدق هیچ ملاحظه‌ای در کار نداشت تا قبل از بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] دیدگاه معتدل تری نسبت به رویدادهای دوران مصدق دارد.

آیت استدلال خود را با ذکر این نکته آغاز می‌کند که در طول دو قرن گذشته دو گرایش فکری بر ایران حاکم بوده است: از یک سو خط استعمار و از سوی دیگر خط ضد استعمار، که هر دو به راحتی قابل تشخیص اند. (درسهائی، صفحات ۲۷۴-۲۷۵). در خط استعمار، هم عناصری وجود دارند که با قدرتهای بیگانه رابطه مستقیم دارند (مانند حزب توده) و هم افرادی که تحت تأثیر ایدئولوژی بیگانه قرار دارند (مانند مشروطه خواهان). آیت تلویحاً

(۳۹) حسن آیت، (قم، ۱۳۶۰)؛ از این پس در متن به نام چهره یاد خواهد شد.

(۴۰) رجوع کنید به پانویسهای شماره ۱۸ و ۱۹.

(۴۱) حسن آیت، فصلی از تاریخ سیاسی ایران: نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران (قم، ۱۳۶۲).

می‌گوید که مصدق به گروه دوم تعلق دارد. از نظر او پیروان خط مزبور ۱۴ اسفند را گرامی می‌دارند (سالروز درگذشت مصدق)، ولی پیروان خط ضد استعمار ۲۳ اسفند (سالروز مرگ کاشانی) را (درسهائی، ص ۱۷۶). هدف اصلی آیت در سخنرانیهایش درباره تاریخ معاصر ایران، شناسایی و مبارزه با سردمداران خط استعمار است. به گفته مقدمه حزب جمهوری اسلامی بر این کتاب، آیت تمام عمر خود را صرف دستیابی به این هدف ساخت:

در همین سالها بود [سالهای بعد از ۱۳۳۲] که استعمارگران غربی از مصدق السلطنه یک چهره مظلوم و یک سیاستمدار وطن پرست و یک قطب سیاسی ساخته و پرداخته بودند؛ تا جایی که در سایه تبلیغات وسیعی که از همه طرف برای او صورت می‌گرفت، از او حتی یک شهید سیاسی ساخته و سوابق تاریک زندگی او را به دست نسیان و فراموشی سپردند. بسیاری از احزاب و گروههای سیاسی مثل جبهه ملی و جامعه سوسیالیستها [یعنی نیروی سوم خلیل ملکی که بعدها جامعه سوسیالیستها نام گرفت] و دهها سازمان و گروه و گروهک که ریشه همه آنها مرتبط به عوامل آشکار و مخفی وابسته به انگلیس و امریکا بود، تنها در یک چیز اتفاق نظر داشتند و آن تجلیل از مصدق السلطنه... از مسائل مهم زندگی این شهید والامقام [آیت] است که هیچ گاه قدم در مسیر گمراهی ملی گرایان نگذاشت بلکه از همان سنین نوجوانی با شناخت صحیحی که از این مسیر شیطانی و شخصیت مصدق به دست آورده بود، سخت‌ترین مبارزه را با مصدق و وابستگان او آغاز کرد... (درسهائی، صفحات ۳-۴).

نحوه برخورد آیت با مصدق و عصراو، با دیگر آثاری که مورد بررسی قرار گرفت تفاوتی کیفی دارد. وی تقریباً تمام انتقادهای دیگران را که مورد اشاره قرار گرفت تکرار می‌کند، ولی لحن و زبان دیگری دارد. نخست آنکه از لحنی بسیار تند و متعرض برخوردار است. دوم آنکه سعی دارد با انتقادهایش دقیقاً همان برداشتهایی را زیر سؤال ببرد که مردم در طول این سالها از مصدق

داشته اند. سوم آنکه در حالیکه دیگران دستاوردهای مصدق را اذعان داشته اند، او کوشش به اثبات آن دارد که مصدق هیچ دستاورد مثبتی نداشته است. در بازنویسی تاریخ معاصر ایران هیچ کس به پای او نمی رسد. بهترین راه بررسی نظریات آیت از طریق مشخص کردن پاسخهای او به سه پرسش زیر میسر است: مصدق که بود؟ چه کسی مسئول ملی شدن صنعت نفت بود؟ و مصدق در کودتای ۲۸ مرداد چه نقشی داشت؟

پاسخ به نخستین پرسش، در فصل اول کتاب او، چهره حقیقی مصدق السلطنه آمده است. آیت می نویسد:

اگر با دقت به روزنامه های یک سال و نیم گذشته از نوع پیام جبهه ملی (ارگان جبهه ملی)، جنبش (ارگان گروه علی اصغر حاج سید جوادی)، پیام مجاهد (ارگان مجاهدین) و نظایر آنها توجه کنیم، خواهیم دید که فریاد همه همین است که انقلاب باید به راه مصدق برود و ما دقیقاً در راه مصدق با اسناد فراوان جلوه استعمار را با تمام خصوصیاتش می یابیم و بی شک مصدق یکی از مهره های مستحکم [قدرتهای بیگانه] در یک صد سال گذشته در ایران بوده است... توطئه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با تحلیلی دقیق و همه جانبه، شکست نهضت و قیام ملت مظلوم ما بود و نه سقوط مصدق. مصدق در این توطئه وظیفه اصلی خود را به انجام رسانید و امپریالیزم هم ارج بسیار به او گذاشت و با تبلیغات وسیع به نفع او پیوسته از او چهره ای ملی ساخت» (چهره، ص ۲۷).

بنابر این به نظر آیت مصدق نه تنها یک ناسیونالیست نبود، بلکه جز «تأمین منافع قدرتهای بیگانه» اقدامی نکرد. علت این امر نیز در آن بود که وی از اشراف ایران بشمار می رفت که همیشه تحت سلطه سیاستهای استعماری قرار داشتند. مؤلف در اثبات این مدعای خود می نویسد: «برخلاف آنچه شهرت داده اند مصدق از یک خانواده فقیر یا حتی متوسط نبود. او یکی از فرزندان خاندان قاجار بود که قسمت اعظم بدبختیها و عقب ماندگیهای ملت ما مربوط



به همین خاندان است.» (چهره، ص ۲۸). اگر چه آیت روشن نمی‌کند که منظورش از «آنچه شهرت داده‌اند» چیست، ولی چنین نتیجه می‌گیرد که این امر ثروت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برای مصدق حاصل کرد. در غیر این صورت به گفته آیت، او چگونه می‌توانست... «در اروپا یا در ده آباد و سبز و خرم خود یعنی احمدآباد در حال رفاه کامل و آرامش بسربرد..» (چهره، ص ۳۲). از این گذشته، مصدق به علت موقعیت خانوادگی خود در عنفوان جوانی به مقام مهمی چون والیگری فارس منصوب می‌گردد، ولایتی که دایی او فرمانفرما در دوران حکومت خود در آنجا «جنایات زیادی کرده بود و مردم از این خانواده متنفر بودند» (چهره، ص ۳۲). سپس آیت با حالتی تعجب‌آمیز می‌پرسد آیا چنین شخصیتی می‌تواند غمخوار ملت فقیر و محروم باشد و الگوی انقلابی معرفی گردد که «عدل علی (ع) را پیشوای خود می‌داند؟» (چهره، ص ۲۹). به عقیده آیت آنچه حتی بیش از سوابق خانوادگی مانع از آن می‌شد که مصدق بتواند در خدمت مردم عمل کند «پیوند نزدیک او با انگلیسیها بود». آیت نخست عضویت مصدق را در «مجمع آدمیت» مطرح می‌کند که به زعم او یکی از لژهای فراماسونری در ایران بود. در بخشی از کتاب خود نیز متن قسم‌نامه عضویت مصدق در این مجمع را نقل می‌کند. ولی از نظر او طرفداری مصدق از میرزا ملکم‌خان (۱۸۳۳-۱۹۰۸) بنیانگذار فراماسونری در ایران، خود دلیل محکمتری بر این مدعاست. (چهره، ص ۳۱). دیگر دلایل و شواهدی که در اثبات پیوندهای مصدق با انگلستان عنوان شده به قرار زیر است:

(۱) مصدق در زمانی که مشروطه‌خواهان مورد تعقیب نیروهای استبداد قرار می‌گیرند، در خانه منشی سفارت انگلیس پناهنده می‌شود (چهره، ص ۲۸).

(۲) وی در روزگاری که فارس تحت سلطه بریتانیا قرار داشت به

استانداری آن ایالت تعیین می شود و با سرکوب شورش تنگستانیها به انگلیسیها خدمت می کند (چهره، صفحات ۳۲-۳۴). بعدها، هنگامی که به علت تغییر حکومت در تهران مقام خود را از دست می دهد، سفارت انگلیس خواستار بازگرداندن وی به مقام سابقش می گردد (چهره، ص ۳۵).

(۳) مصدق عضو بسیاری از کابینه ها بود که «بدون تردید هوادار سیاست انگلیس بودند». همچنین آیت ادعا می کند که مصدق از رضاخان حمایت کرد و در واقع با عضویت در کابینه او، در قدرت یافتن فزاینده او سهیم بود و بعدها نیز در دوران پادشاهی او در نقش مشاور به خدمتش درآمد (چهره، صفحات ۳۷-۴۲). آیت درباره مخالفت مصدق با رضاشاه می گوید که مصدق خواستار سلطنت مشروطه بود ولی رضاشاه تمایلات استبدادی داشت. به عقیده آیت مصدق با رضاشاه نوگرا و ضد مذهب هیچ اختلاف عقیدتی و فلسفی نداشت، بلکه مخالفت او بر سر تاکتیکها بود (چهره، صفحات ۳۷-۳۹).

(۴) مصدق بارها از منافع انگلیس دفاع کرد. مثلاً با طرح و حمایت از لایحه لغو اختیارات میلسپو (که به نظر آیت قصد محدود ساختن منافع انگلیسیها را در سر داشت) در جهت منافع انگلیس گام برداشت. (چهره، ص ۴۸). به گفته آیت مصدق همچنین سعی داشت با اظهار این مطلب که دخالت انگلیسیها در امور داخلی ایران بیشتر کار بعضی از دیپلوماتهای انگلیسی است تا سیاست آگاهانه کشور بریتانیا، استعمار انگلیس را تطهیر کند (چهره، صفحات ۴۹-۵۱).

آیت در ادامه مبحث پیرندهای مصدق با بیگانگان، به روابط او با امریکاییان نیز اشاره می کند. وی مدعی است که مسئول دخالتهای امریکا در ایران، مصدق است. سیاست قدرت سوم مصدق به عنوان نوعی دعوت امریکاییان به ایران تعبیر می گردد. به گفته آیت نامه مصدق به ترومن رئیس

جمهوری امریکا برای جلب مساعدت او، درست در زمانی نگاشته شد که آیت الله کاشانی سعی داشت به دخالت کلیه قدرتهای بیگانه در ایران پایان دهد (چهره، صفحات ۶۷-۶۶). آیت در اثبات مدعای خود در مورد تمایل به قدرتهای بیگانه، به تفاهم مصدق با مقامات امریکایی در ۱۹۵۲ اشاره دارد که به گشایش «لانه جاسوسی امریکا» به نام اداره اصل ۴ منجر گردید (چهره، ص ۷۱).

اغراق و گزافه گویی در استدلالهای آیت به روشنی مشهود است. مثلاً از این ادعای آیت که مصدق همزمان در خدمت منافع انگلیس بود و در جهت پیشبرد منافع امریکا هم گام برمی داشت - ادعائی که بر منابع متضادی استوار بود -<sup>۴۲</sup> چه نتیجه ای جز این می توان گرفت که آیت از رهیافت ایدئولوژیکی بهره می گیرد، تا تصویر مصدق را به عنوان یک ضد امپریالیست و اولین شخصیت ناسیونالیست ایرانی به زیر سؤال ببرد؟ شاید که روابط نزدیک آیت با حزب زحمتکشان، که پس از جدایی از مصدق به خصومت با او برخاست، و همچنین تلاشهایی که برای تحکیم مبانی جمهوری اسلامی در جریان بود، در این امر بی تأثیر نبوده است.

در بررسی مسئله دوم، یعنی نقش مصدق در ملی شدن صنعت نفت، مقاصد آیت باز هم بیش از پیش آشکار می شود. وی این برداشت همگانی را که ملی شدن صنعت نفت را با نام مصدق مترادف می بیند، زیر سؤال می برد. آیت مدعی است که مصدق نه تنها قهرمان ملی شدن نفت نبود، بلکه خیلی هم دیر وارد این ماجرا شد. آیت می نویسد: «مجلس دوره چهاردهم که اکثریت قریب به اتفاق آن از عوامل استعمار انگلیس تشکیل شده بود، نقش دفاع از منافع انگلیس و کنار زدن رقبای جدید یعنی امریکا و شوروی را به

(۴۲) منبع نخست کتابی است از دکتر بهمن اسماعیلی: زندگینامه مصدق السلطنه (تهران، بی تا) که مصدق را عامل انگلیس معرفی می کند و منبع دوم نیز کتابی است از مهدی بهار: میراث خوار استعمار (تهران، ۱۳۵۷) که مصدق را عامل منافع امریکا می داند.



عده گرفت.» (چهره، صفحات ۴۶-۴۵). به عبارت دیگر، به ادعای آیت، پیشنهاد مصدق مبنی بر آنکه هیچ دولتی در ایران حق مذاکره با دولتهای خارجی را برای دادن امتیاز نفت ندارد که به تصویب مجلس چهاردهم رسید، دقیقاً در جهت دستیابی به چنین هدفی طرح ریزی شده بود. این پیشنهاد مصدق عملاً در جهت حفظ انحصار نفتی بریتانیا قرار داشت. اگر مصدق واقعاً به قطع نفوذ اجانب علاقه مند بود می بایست خواستار لغو تمامی امتیازات موجود نیز می شد. از نظر آیت امتناع مصدق از تأیید پیشنهاد غلامحسین رحیمیان، یکی از نمایندگان مجلس چهاردهم که خواستار لغو امتیاز شرکت نفت جنوب گردید، خود دلیلی است بر این مدعا (چهره، ص ۴۷).

از نظر آیت قهرمانان واقعی ملی شدن نفت عبارتند از: آن بخش از نمایندگان مجلس که «مانع از تصویب قرارداد الحاقی گس- گلشائیان در مجلس پانزدهم شدند؛ حائری زاده، یکی از اعضای کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم؛ کاشانی «اولین کسی که بیرون از مجلس این مسائل را عنوان کرد»؛ و فدائیان اسلام که حاجبعلی رزم آرا را به قتل رساندند (درسهائی، صفحات ۱۶۸-۱۶۶). به عقیده او، مصدق برای کارشکنی در کار آنان نهایت کوشش خود را مبذول داشت: در حالی که در مجلس پانزدهم بحث و گفتگو درباره قرارداد الحاقی جریان دارد، مصدق که از لحاظ سیاسی فعالیتی ندارد، فقط طی ارسال نامه ای به مکی ضمن اشاره به نکات دیگر متذکر می گردد: «در صورتی که لایحه باید بگذرد، اگر می توانید در ماده واحده توضیح بدهید که شش شیلنگ حق الامتیاز لیره طلاست که به نرخ روز لیره کاغذی پرداخت می شود...». به گفته آیت این جمله نشان می دهد که مصدق تلویحاً با این قرارداد موافق بوده است (چهره، ص ۵۶). آیت در ادامه مطلب به پیام علی منصور به ن. ر. سدان رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران در تهران در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۰ [۳۱ خرداد ۱۳۲۹] اشاره می کند که در آن خبر تشکیل کمیسیون ویژه ای برای رسیدگی به مسئله نفت را داده است. به

عقیده آیت این نشانه دیگری از حمایت مصدق از انگلیسیها بود. از آنجایی که در این پیام اسامی اعضای کمیسیون نیز ذکر شده است، آیت نتیجه می‌گیرد که کمیسیون نفت با موافقت انگلیسیها تشکیل شده بوده است. (چهره، ص ۶۰). به نوشته آیت: «اساساً مأموریت مصدق در این کمیسیون این بود که کار نفت را به دفع الوقت بگذرانند» (چهره، ص ۶۱). فقط کشته شدن رزم آرا بود که نفت را برای ایرانیان حفظ کرد. دستکاری ماهرانه اسناد و مدارک توسط آیت، بویژه آنکه کسی بحث او را به زیر سؤال نبرد، باعث ابهام و سردرگمی در تاریخ سیاسی آن دوره خواهد شد که شاید رفع و رجوع آن با دشواریهایی روبرو گردد. وی در نقد و بررسی خود از نقش مصدق از این نیز فراتر می‌رود.

آیت مسئله مسئولیت مصدق در کودتا را از خلال بررسی استعفای مصدق از مقام نخست‌وزیری در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۵ تیر ۱۳۳۱] ریشه‌یابی می‌کند. به گفته آیت چون مصدق «قصد داشت که مبارزات ملت ایران را به بن‌بست و سقوط بکشاند... به بهانه پست وزارت جنگ استعفا داد و کنار رفت» (چهره، ص ۷۷). به عقیده آیت اگر مسئله چیز دیگری بود مصدق در پی رد تقاضایش از جانب شاه با آیت‌الله کاشانی یا دیگر همکارانش مشورت می‌کرد یا دست کم ملت ایران را در جریان می‌گذاشت. ولی در عوض، مصدق به خانه‌اش رفت و تا وقتی که مبارزات مردم در ۳۰ تیر به رهبری کاشانی او را مجدداً بر سر کار آورد، کسی را به حضور نپذیرفت (درسهائی، صفحات ۲۲۲-۲۱۸). علاوه بر این مصدق پس از بازگشت پیروزمندانه بر مسند قدرت نه تنها دست‌اندرکاران حکومت چهار روزه قوام را مجازات نکرد، بلکه برخی از آنها را در پستهای حساس خود ابقا کرد (درسهائی، صفحات ۲۲۲-۲۱۸). از این گذشته، مصدق با تقاضای اختیارات فوق‌العاده مجلس را تضعیف کرد و قوانین منفوری چون قانون امنیت اجتماعی را به اجرا گذاشت و بدین سان از حمایت مردمی کاست (درسهائی، صفحات ۱۹۲، ۲۵۵-۲۵۱). به عقیده

آیت اینگونه حرکات راه را برای کودتا هموار ساخت.  
 به عقیده آیت مصدق از این جهت به حمایت از کودتا برخاست که میل داشت «قهرمانانه» کنار برود تا «شاید قدرتهای بیگانه بتوانند از اسمش یا از خودش استفاده کنند و نهضت‌های بعدی را شکست بدهند» (درسهائی، ص ۳۰۵). مهمترین سندی که آیت در اثبات این نظریه عنوان می‌کند نامه‌ای است که گفته می‌شود آیت‌الله کاشانی یک روز پیش از کودتا به مصدق نوشته است. در این نامه آیت‌الله کاشانی به مصدق در مورد کودتا هشدار می‌دهد و حتی سرلشکر مأمور کودتا را نیز نام می‌برد.<sup>۴۳</sup> اما مصدق واکنشی در این باره نشان نمی‌دهد که به تعبیر آیت نشانه همراهی او با کودتاچیان است. بعضیها در اصالت این نامه شک کرده‌اند.<sup>۴۴</sup> یکی دیگر از منابعی که آیت در تأیید نظریاتش بدان متوسل شده است، کتابی است که حزب توده در توجیه نقش خود در نهضت ملی شدن نفت منتشر کرد.<sup>۴۵</sup>

### نتیجه‌گیری

از نظر هواداران جمهوری اسلامی مصدق تنها یک فرد نیست بلکه گرایش است، آن هم گرایش بحث‌انگیز. ناسیونالیسم از لحاظ تاریخی در اروپا ریشه گرفت، اما همانند نظام دولتها با تبدیل به یک ایدئولوژی بین‌المللی، افق عملکرد خود را گسترش داد. در واقع بسیاری از کشورهای اسلامی توانستند برای رهایی خود از قید استعمار ناسیونالیسم را به صورت موفقیت‌آمیزی بکار بگیرند. ولی همانگونه که در سرمقاله روزنامه ارگان حزب

(۴۳) برای آگاهی از ترجمه انگلیسی این نامه و واکنش مصدق به آن نگاه کنید به:

Yann Richard, "Ayatullah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?", in *Religion and Politics in Iran*, ed. Nikki R. Keddie (New Haven, 1983) pp. 114-115.

44) *Ibid.*, p. 115.

(۴۵) م. ف. جوانشیر، نحره ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت (تهران، ۱۳۵۹).



جمهوری اسلامی آمد، عصر ناسیونالیسم سپری شده است. یا دست کم ظهور مجدد اسلام و شکست ناسیونالیستها در ایران بیانگر چنین مطلبی است. با وجود این تناقضی در کار است که این نظریه را زیر سؤال می برد: اگر عصر ناسیونالیسم مدتهاست سپری شده چرا هماهنگی که این مسئله را اعلام کرده اند این قدر بر ضرورت اثبات سپری شدن دوران آن اصرار دارند؟

به دنبال سقوط حکومت بازرگان و عزل بنی صدر که به عقب نشینی ناسیونالیستها منجر شد، تصویر رایج از مصدق به عنوان قهرمان ناسیونالیسم دائماً در معرض حمله قرار داشته است. مسئله ناسیونالیستها و ضرورت مقابله با خطر بالقوه آنان تا حدودی در اتخاذ این رویه مؤثر بود. ولی پس از بحران مارس ۱۹۸۱ [اسفند ۱۳۵۹] احتمالاً انگیزه های دیگری نیز در کار آمده است. چرا که در آن هنگام ناسیونالیستها دیگر در نبرد کسب قدرت شکست خورده بودند و آخرین بازمانده آنان مهدی بازرگان نیز دائماً مورد انتقاد و حتی گهگاه ضرب و شتم قرار داشت. او حتی متهم به داشتن عقاید غیر اسلامی گردید و با نامزدی او برای ریاست جمهوری نیز مخالفت به عمل آمد چرا که می گفتند او لیبرال است.

آیا اینگونه انتقادات به خاطر تفاوت های ایدئولوژیکی فلسفه سیاسی مصدق با اسلام فقهاتی (برداشت رایج از اسلام در ایران امروز) بود؟ از نظر تئوری به نظر می رسد که انتقادات مزبور بر همین پایه استوار باشد. ولی از لحاظ عملی چنین نیست زیرا اگر صرفاً جنبه فلسفی این امر در نظر بود، یک بررسی دقیق از آثار مصدق به خوبی نشان می داد که مصدق نمی توانست با اندیشه ولایت فقیه سر سازگاری داشته باشد. در این صورت نه به حمله مستقیم به مصدق نیاز بود و نه به تحلیل تفصیلی روابط او با کاشانی.

این چنین دغدغه خاطر و برخورد فقط حاصل دینامیسم سیاسی یک دولت انقلابی است که سعی در مشروعیت بخشیدن به حاکمیت و تحکیم مبانی قدرتش دارد. به عبارت دیگر این گونه تاریخنگاری تجدیدنظر شده

وسیله ای است برای اسطوره‌زدایی مصدق و ستایش از کاشانی. هر چند همیشه امکان برخورد ایدئولوژیک بین اسلام و ناسیونالیسم وجود دارد، ولی ثابت شده است که امکان همزیستی با یکدیگر را هم دارند و تنها در صورتی این همزیستی پایان می‌گیرد و به تعارض با یکدیگر برمی‌خیزند که بقای یکی دیگری را در معرض خطر قرار داده باشد. موضع دفاعی پیش از بحران ۱۴ اسفند و تغییر جهت لبه تیز حمله از ناسیونالیستها به لیبرالها مؤید این نظر است. حتی مهدی بازرگان که از چهره‌های اسلامی تر جبهه ملی است، اکنون بشدت زیر انتقاد قرار گرفته است، چرا که نظریاتش با اسلام فقاهتی همخوانی چندانی ندارد. هنگامی که ناسیونالیسم برای رژیم خطری محسوب می‌شد، مورد حمله قرار می‌گرفت و اینک که تفسیر لیبرال‌تری از اسلام خطرناک تلقی می‌شود، لیبرالیسم بدون آنکه نام شخص مصدق مطرح گردد، تحت حملات پیگیر قرار گرفته است.<sup>۴۶</sup>

شاید یکی از علل فرعی این برخورد تجدیدنظرطلبانه به مصدق و عصر او در سنت استبدادی سیاست ایران نهفته باشد. هیچ نیروی رقیبی، چه به صورت یک رهبری سیاسی زنده یا خاطره دیر پای یک رهبر محبوب گذشته در اذهان مردم، نمی‌تواند اقتدار مطلق رهبر را زیر سؤال قرار دهد. به عنوان مثال می‌توان به رضا شاه پهلوی و پسرش اشاره کرد که با آنکه هر دو با مصدق سروکار داشتند، اما هیچ کدام نتوانستند وجود او را به عنوان یک رهبر سیاسی رقیب تحمل کنند. آیا شدت عملی که امروز در قبال مصدق و هوادارانش اعمال می‌گردد، تا حدودی بیانگر تداوم همین سنت نیست؟

• طرح این سؤال بدین صورت اصولاً ناصحیح و بلکه قیاس مع الفارق است. مخالفت رضاخان و پسرش با دکتر مصدق براساس قلدری و دیکتاتوری بود؛ و حال آنکه مخالفت امام خمینی (ره) با هواداران مصدق بخاطر ملی‌گرایی آنان بود. همانطور که در مقاله فصل اول این کتاب آمده است، ایشان اصولاً با ملی‌گرایی که مترادف با نفی امت یا جامعه اسلامی است مخالف بودند زیرا بهایی که جبهه ملی به ملی‌گرایی می‌داد بیش از بهایی بود که می‌بایست به اسلام داده شود.

(۴۶) برای اطلاع از نمونه‌ای از اینگونه انتقادات رجوع کنید به: مهدی کروبی، افشاگری درباره

نهضت آزادی، (تهران، ۱۳۶۲).

بخش دوم

---

نفت



## صنعت نفت امریکا و قرارداد پنجاه - پنجاه ۱۹۵۰

اروین ه. آندرسون

در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ [۹ دی ماه ۱۳۲۹] فرد ا. دیویس معاون اجرایی شرکت نفت عربستان- امریکا (آرامکو) و شیخ عبدالله سلیمان آل حمدان وزیر دارایی پادشاهی عربستان سعودی قراردادی امضاء کردند که بر اساس آن عایدات آرامکو از طریق یکی از مواد قانون مالیات بر درآمد عربستان سعودی به دو نسبت مساوی بین آندو تقسیم می شد. به عبارت دقیق تر، این عایدات عبارت بود از مالیاتی معادل پنجاه درصد از درآمد خالص آرامکو پس از کسر هزینه عملیات و مالیات بر درآمدی که آرامکو می بایست به ایالات متحد امریکا بپردازد.<sup>۱</sup> قرارداد پنجاه - پنجاه ۱۹۵۰ عملاً به انتقال عایدات از دولت امریکا به ملک عبدالعزیز بن سعود پادشاه عربستان منجر گردید، و این امر

1) "1950 Agreement", U. S. Congress, Senate. Committee on Foreign Relations, Subcommittee on Multinational Corporations, *Multinational Corporations and United States Foreign Policy, Hearings, Parts 4, 7 and 8* (28 January — 28 March 1974), 93rd Cong., 2nd sess. (Washington, DC: Government Printing Office, 1974), part 8, p. 372-

باعث خشنودی ابن سعود و نارضائی «شرکت نفت انگلیس و ایران» شد، زیرا این شرکت خود را با تقاضای مشابهی در ایران روبرو می‌دید. در دیگر مقاله‌های این بخش به تأثیر قرارداد پنجاه-پنجاه بر رویدادهای بعدی ایران اشاره شده است؛ ما در این مقاله منشأ قرارداد آرامکو-سعودی و نقشی را که دولت امریکا در تنظیم این قرارداد بر عهده داشت یا نداشت، مورد توجه قرار می‌دهیم. در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ انبوهی از لفاظیها و عبارات پردازیهای مختلف بر اصل ماجرا سایه افکند و هدف از بررسی زیر این است که حتی الامکان این پرده ابهام کنار زده شود و کم و کیف واقعی امر روشن گردد.<sup>۲</sup>

در این تحلیل سه وجه مختلف از یک ماجرا مورد توجه قرار گرفته است؛ هر سه وجه از لحاظ فنی صحیح هستند ولی هر کدام بر جنبه متفاوتی از سلسله رویدادها تأکید داشته و به نتیجه متفاوتی می‌انجامند. مدتها پیش از این، کارل مانهایم خاطرنشان ساخت که جهان‌بینیهای مختلف، جنبه‌های مختلفی از موقعیتهای پیچیده را مد نظر قرار می‌دهند و می‌توانند به برداشتهای کاملاً مختلفی برسند، زیرا این شیوه‌های گوناگون نگرش «فقط بازتاب اندیشیدن به موضوع مورد بررسی نیستند، بلکه آن جنبه از اوضاع را هم مطرح می‌کنند که در غیر این صورت پنهان می‌ماند یا به آن توجهی نمی‌شد.»<sup>۳</sup>

(۲) این مقاله بر اساس تحقیقاتی استوار است که در اصل برای تدوین کتابی به نام:

*Aramco, The United States and Saudi Arabia* (Princeton, 1981).

انجام گرفته بود ولی در پی تأملات بیشتر و تحلیلهای دقیقتری که صورت گرفت نتایج متفاوتی از آنچه در اثر فوق‌الذکر آمده است حاصل شد. برای یک بررسی فوق‌العاده از تأثیر قرارداد پنجاه-پنجاه عربستان سعودی-آرامکو بر روابط شرکتهای نفتی با سایر کشورهای خاورمیانه رجوع کنید به:

William Roger Louis, *The British Empire in the Middle East, 1945-1951* (New York, 1984) pp. 595-600; Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution: an Interpretative History of Modern Iran* (New Haven, Conn. 1981) pp. 132-4.

3) Karl Mannheim, *Ideology and Utopia: an Introduction to the Sociology of Knowledge* (New York, 1936), p. xxi.

روایتی که در این مقاله ارائه می‌گردد خود مصداق بارزی است از منظور مانهایم. روایت نخست را روایت چرچ – بلر نامیده‌ام زیرا خلاصه‌ای است از شرح این ماجرا به صورتی که در گزارش ۱۹۷۵ کمیته فرعی سناتور فرانک چرچ در مورد شرکتهای چند ملیتی<sup>۴</sup> و کتابی که به دنبال آن جان بلر به نام کنترل نفت<sup>۵</sup> نوشت، منعکس گردید. روایت دوم شرح جزئیات وقایع در سطح عملی ماجرا است. روایت سوم شرح گسترده‌تر ماجرا است که به بررسی آن در یک چهارچوب کلی ترمی پردازد. در پاسخ به این پرسش که آیا دولت ایالات متحد در قرارداد پنجاه – پنجاه نقش عمده‌ای ایفا کرده است هر یک از این روایات به ترتیب پاسخهای مثبت، منفی، مثبت می‌دهند. نویسنده این مقاله با روایت سوم یا دیدگاه سوم موافق است.

زمینه وقوع این تحول از این قرار است: در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰، تقاضاهای روزافزون داخلی ایالات متحد را از یک صادرکننده نفت به واردکننده مبدل ساخت. نه تنها شرکتهای نفتی امریکایی در تداوم و استمرار بهره‌برداری از منابع نفتی ماوراء بحار ذینفع بودند، بلکه ستاد مشترک نیروهای مسلح ایالات متحد و وزارت خارجه امریکا نیز به این نتیجه رسیده بودند که منافع استراتژیک امریکا ایجاب می‌کند که تولید نفت در نیمکره شرقی افزایش یابد و منابع نیمکره غربی برای استفاده بالقوه در زمان جنگ ذخیره شود.<sup>۶</sup> این دیدگاه استراتژیک که با نگرانی فزاینده در پیشگیری از گسترش کمونیسم توأم گردید، باعث جلب توجه به عربستان شد. در این

4) U.S. Congress, *Multinational Oil Corporations, Report, Committee Print*, January 1975, 94rd Cong., 2nd sess. (Washington DC, 1975) pp. 81-6.

5) John M. Blair, *The Control of Oil* (New York, 1976) pp. 196-9.

6) Joint Chiefs of Staff 1741, "Problem of procurement of oil for a major war", 29 January 1947, pp. 1-7, file: CCS463.7 (9-6-45), sec.6, J.C.S. Decimal File, 1946-7, Record Group 218, National Archives, Washington DC; — "Pentagon Talks" with representatives of the British government in October and November 1947, US Department of State, *Foreign Relations of the United States* (Washington DC: Government Printing Office) volume V for 1947, p. 553.



کشور شرکت آرامکو از یک امتیاز نفتی انحصاری برخوردار بود و فرمانروای بنیادگرای مسلمان آن عبدالعزیز، هم از لحاظ دینی و هم از نظر منافع سلطنتی از مخالفان سرسخت کمونیسم بشمار می رفت.

آرامکو شرکتی مختلط بود که سهام آن را شرکت نفت استاندارد اوپل کالیفرنیا (سوکال)، شرکت نفت تکزاس (تکزاکو)، شرکت نفت استاندارد نیوجرسی (که بعدها اکسون نامیده شد) و شرکت نفت سوکونی - واکيوم (موبیل بعدی) مشترکاً در دست داشتند. آرامکو در سال ۱۹۳۳ به کار پرداخت و در ۱۹۳۸ منابع نفتی به میزان تجارتی کشف کرد و بمحض پایان یافتن جنگ جهانی دوم تولید نفت را به میزان گسترده آغاز کرد. تا پیش از استخراج نفت، درآمد عبدالعزیز تنها به عواید حاصل از گمرکات و مراسم سالانه حج محدود می شد. عبدالعزیز از اندیشه افزایش درآمدهایش به وجد آمده بود، اما بتدریج از روند کند و بطی تولید نفت و حق الامتیازی که بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ فقط به ننی چهار شیلینگ محدود می شد، ناراضی گردید.

آرامکو در واکنش به تقاضای سعودیها برای افزایش درآمد، در ۱۹۵۰ با وزارت خارجه امریکا به مشورت پرداخت و با عبدالعزیز ترتیب جدیدی دادند که بر اساس آن درآمد آرامکو بالمناصفه تقسیم می شد. اما بعدها پاره ای از منتقدان اظهار داشتند که در واقع مجری اصلی ترتیب فوق قوه مجریه امریکا بود که توانست با توسل به ماده مربوط به اعتبار مالیاتی خارجی در قانون مالیات بر درآمد امریکا و «بی آنکه نیاز به تخصیص اعتبار یا اجازه کنگره باشد»<sup>۷</sup> راه ماهرانه ای برای ارائه کمک مالی به عربستان سعودی بیابد. اتهام مزبور بر گواهیها و اطلاعاتی مبتنی بود که در ۱۹۷۴ کمیته فرعی کمیسیون روابط خارجی مجلس سنای امریکا تحت سرپرستی سناتور فرانک چرچ جمع آوری

7) US Congress, *Multinational Corporations, Hearings, (MCH) part 4, p. 89.*

کرده بود. کمیته چرچ بیش از هر چیز به اتکاء گواهی جورج مک گی که در ۱۹۵۰ معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک بود، در گزارش نهائی خود نتیجه گیری کرد که اجازه استفاده آرامکو از ماده مربوط به اعتبار مالیاتی خارجی بمنظور افزایش درآمد عربستان سعودی از جانب خزانه داری امریکا و به توصیه صریح شورای امنیت ملی صادر شده بوده است.

اعتبار مالیاتی خارجی مسئله پیچیده ای بود که نیاز به توضیح بیشتری دارد. از سال ۱۹۱۸ به بعد، بمنظور اجتناب از مالیات مضاعف و کمک به شرکتهای امریکایی در عرصه رقابتهای جهانی، نوعی اعتبار مالیاتی خارجی در قانون مالیات بر درآمد منظور شده بود. اصل مسئله این بود که آیا با توجه به شرایط وقت، «اداره درآمدهای داخلی دولت امریکا» این افزایش پرداخت به عربستان سعودی را به عنوان یک حق الامتیاز بالقوه (که بخشی از هزینه عملیات محسوب می شد) تلقی می کرد یا به عنوان وضع یک مالیات مشروع و قانونی از جانب عربستان بر سود آرامکو. اگر این مبلغ به عنوان مالیات تلقی می شد، آنگاه به صورت کامل از صورت مالیات بر درآمد آرامکو در امریکا کسر می شد. اما اگر هزینه عملیات قلمداد می شد، فقط معادل نیمی از آن از صورت مالیات بر درآمد آرامکو در امریکا کسر می گردید.<sup>۸</sup>

بلر در کتاب کنترل نفت خود با نقل بخشی از گفتگوهای سناتور چرچ و جورج مک گی این مسئله را روشن می سازد:

سناتور چرچ: به دنبال توصیه شورای امنیت ملی، خزانه داری تصمیم گرفت به آرامکو اجازه بدهد که حق الامتیاز پرداختی به عربستان سعودی را به عنوان مالیات آرامکو به عربستان تلقی کند... نتیجه این تصمیم آن بود که [وجوهی] از خزانه ایالات متحد به خزانه عربستان سعودی منتقل گردد... به عربستان پول بیشتری پرداخت

8) Blair, *The Control of Oil*, pp. 199-201.

شود... آیا اینطور نیست؟

مک گی: آری، اینطور نیز می‌توان به این ماجرا نگریست.<sup>۹</sup>

این بود روایت چرچ - بلر از منشأ قرارداد پنجاه - پنجاه.

## دیدگاه سعودی

آنچه روایت جزئیات نامیده‌ام از پیچیدگی خاصی برخوردار است. برای بررسی عمیق این ماجرا به تحقیق گسترده‌ای پیرامون انگیزه‌ها و مواضع قدرت و رفتار هر یک از دست‌اندرکاران زیر نیاز است: عبدالعزیز، آرامکو، چهار شرکت مادر آرامکو (سوکال، تکزاکو، اکسون، سوکونی - واکيوم)، جورج مک گی، وزارت خارجه، بخش درآمدهای داخلی خزانه‌داری، ستاد مشترک نیروهای مسلح، شورای امنیت ملی امریکا.

بررسی را از عبدالعزیز آغاز می‌کنیم. همانطور که می‌دانیم او در مقام فرمانروای زیرک و فرهنگد کشور که در آن هنگام بیابانی برهوت بیش نبود، سعی داشت با بذل و بخشش بی حد و حصر مانع از بروز جنگ و جدالهای داخلی عشایر بدوی شود و آنان را نسبت به خود وفادار نگه دارد. با حسابداری مدرن میانه‌ای نداشت و به گفته یکی از ناظران، «درآمد او هیچ‌گاه با برداشت او از نقش و وظیفه یک فرمانروا و ریخت و پاشهای آن تطبیق نمی‌کرد.»<sup>۱۰</sup> وی دائماً از وزیر دارایی اش عبدالله سلیمان پول بیشتری مطالبه می‌کرد. اما چهار رویداد در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰ بر هر دوی آنان تأثیر زیاد گذاشت.

نخستین رویداد مربوط می‌شود به مناقشه‌ای که بین شرکتهای مادر آرامکو پیش آمد و در نحوه حسابرسیهای شرکت دگرگونیهائی حاصل کرد. در اثر این

9) Ibid., p. 198 and MCH., part 4, pp. 88-99.

10) H. St. John B. Philby, *Saudi Arabia* (London, 1955) p. 333.



مناقشه بی سر و ته، مالیاتی که دولت امریکا از عملیات شرکت دریافت می‌کرد بمراتب بیشتر از مبلغی بود که عبدالعزیز به عنوان حق الامتیاز دریافت می‌داشت. از نظر عبدالعزیز این کار بسیار غیر عادلانه بود.

مشکل در سال ۱۹۴۷، یعنی بلافاصله پس از زمانی آغاز شد که شرکتهای سوکال و تکزاس ۴۰ درصد از سهام خود را در آرامکو به جرزی و سوکونی فروختند. در نهایت قرار بود که سود احتمالی بر اساس مالکیت سهام تقسیم شود اما برای دو سال اول یک موافقتنامه موقتی منعقد شد که تولید را بر مبنای ۷۴ درصد به سوکال و تکزاس، و ۲۶ درصد به جرزی و سوکونی تقسیم می‌کرد. بنابراین این تقسیم سود بر اساس ارقام دفاتری که بوسیله آرامکو تنظیم می‌شد نسبت ۴۰ - ۶۰ را نشان می‌داد و حال آنکه تولید در دو سال اول بر اساس ۲۶ - ۷۴ بود.<sup>۱۱</sup> جرزی و سوکونی خواهان سودی بودند که آرامکو از فروش ۱۴ درصد اضافی به سوکال و تکزاس بدست می‌آورد. بنابراین منافع جرزی و سوکونی ایجاب می‌کرد که بهای نفت را حتی الامکان افزایش دهند. این یک مسئله عادی دفترداری بود زیرا شرکت مادر می‌تواند سود خود را بر اساس افزایش یا کاهش تولید دریافت کند و تعیین قیمت بین طرفین یک عمل دفترداری اختیاری است. اما در این اوضاع و احوال، تفاوت قیمت بشکه‌ای ۱/۲۰ دلار (که سوکال و تکزاس می‌خواستند حفظ کنند) و ۱/۴۸ دلار فوب - تحویل کشتی - در رأس تنوره (که جرزی و سوکونی در نخستین جلسه هیئت مدیره پس از فروش سهام خود درخواست کردند) یک اختلاف ۱۴ میلیون دلاری بوجود می‌آورد که عاید یکی از دو دسته شرکتهای مادر می‌شد.<sup>۱۲</sup>

پس از یک بحث و گفتگوی طولانی، و از جمله تهدید به اقدامات قانونی

11) "Aramco Offtake Agreement — 1947", US Congress, *MCH*, part 8, pp. 169-176; Letter, Olmsted to MacGaregill, 22 March 1947, US Congress, *MCH*, part 8, pp. 176-8.

12) "Exxon Paper-7/25/47", US Congress, *Ibid.*, pp. 205-207.

در صورت امتناع آرامکو از اجرای تعهداتش در اداره شرکت و «در جهت منافع خودش به عنوان یک موجودیت علیحده»<sup>۱۳</sup> سرانجام در ژوئیه ۱۹۴۸ با افزایش قیمت انتقال به ۱/۴۰ دلار در هر بشکه مسئله حل شد.<sup>۱۴</sup> حساب شده بود که این قیمت هنوز هم می تواند در شرق ایالات متحد آمریکا با نفت تکزاس و ونزویلا رقابت کند. اما اثر دیگری که برجای گذاشت این بود که میزان مالیات بردرآمد آرامکو را افزایش داد و در نتیجه دولت آمریکا در سال ۱۹۴۹ از آرامکو ۴۴ میلیون دلار مالیات دریافت کرد و حال آنکه عواید عبدالعزیز در آن سال فقط ۳۹ میلیون دلار بود.<sup>۱۵</sup> سعودیها دسترسی به دفاتر حساب آرامکو نداشتند ولی سلیمان عبدالله با توجه به اطلاعات موجود این مسئله را دریافت. حق الامتیاز عبدالعزیز هنوز بر اساس مقدار نفت تولید شده محاسبه می شد، یعنی بر اساس چهار شیلینگ (یا ۳۳ سنت) در ازای هر بشکه نفت که در قرارداد اولیه ۱۹۳۳ منظور شده بود و ربطی به سود شرکت نداشت.<sup>۱۶</sup> افزایش قیمت مزبور نقش مؤثری در تحولات بعدی داشت.

دومین رویداد کُند شدن میزان افزایش تولید نفت عربستان بود. مشکلات اقتصادی انگلستان در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰ باعث این امر شده بود. مسئله اصلی آن بود که انگلستان در تلاشی که برای بازسازی اقتصادی ناشی از جنگ در پیش گرفته بود با کمبود عایدات دلاری روبرو شد. در اواخر دهه ۱۹۴۰ خرید به دلار محدود گردید و این امر به اتخاذ سیاست خرید «لیره نفتی» از شرکتهای تابعه شرکتهای انگلیسی منجر شد و خرید «دلار نفتی» از شرکتهایی چون جرزی و سوکونی موقوف گردید. نظر به اینکه در آن هنگام

13) Letter, Harden to Jennings, 25 November 1947, *Ibid.*, pp. 237-8.

14) Letter, Coleman to J. A. Cogan (Jersey), 19 July 1949, *Ibid.*, p. 278.

15) Zuhayr Mikdashi, *A Financial Analysis of Middle Eastern Oil Concessions: 1901-1965*, pp. 120-122.

۱۶) رقم ۰/۳۳ دلار بر اساس معادل ارزی ۰/۱۲ دلار در برابر لیره انگلیسی مبتنی است.

مدیران آرامکو و سلیمان در سال ۱۹۴۱ در این مورد به توافق رسیده بودند.



هنوز کشورهای سوئد و دانمارک و نروژ و فنلاند جزو بلوک استرلینگ بودند، این تغییر سیاست اثرات عمیقی بر جای گذاشت. از این گذشته، در سالهای آخر دهه ۱۹۴۰ عرضه نفت تولیدشده در جهان آزاد موقتاً به سطح تقاضای موجود رسیده بود و جرزی و سوکونی بازار اروپایی خود را بسیار محدود یافتند.<sup>۱۷</sup>

تأثیر آنی این تحول در عربستان عبارت بود از کاهش میزان افزایش تولید نفت به زیر اهدافی که برای ۱۹۴۹ در نظر گرفته شده بود. هیئت مدیره آرامکو تصمیم گرفت برنامه توسعه خود را از حفاری هفت چاه که برای ژانویه ۱۹۴۹ پیش بینی کرده بود به پنج چاه در ماه ژوئیه همان سال کاهش دهد.<sup>۱۸</sup> چون در آن زمان حق الامتیاز عبدالعزیز به میزان نفت تولیدشده بستگی داشت، آشکار بود که این کاهش تولید به کاهش درآمد پادشاه منجر می شود. در یکی از بررسیهای وزارت خارجه امریکا در دسامبر ۱۹۴۹ آمده بود که «بحران دلار- لیره کنونی که بر نفت حاکم است، به کاهش ۲۵ میلیون دلار از عواید سالانه عربستان سعودی منجر خواهد شد.» یا به عبارت دیگر یک چهارم از عوایدی که انتظار می رود بدست آید، کم خواهد شد.<sup>۱۹</sup>

سرانجام در سال ۱۹۵۰ هوارد پیج از شرکت جرزی با حمایت و پشتیبانی دولت امریکا این مسئله را طی مذاکرات مستقیم با خزانه داری انگلستان به ترتیبی پیچیده ولی رضایت بخش حل کرد. انگلیسیها به جیره بندی بنزین

17) Henrietta M. Larson, Evelyn H. Knowlton and Charles S. Pople, *New Horizons 1927-1950*, vol. 3 in *History of Standard Oil Company (New Jersey)* (New York 1974) pp. 701-706.

و نیز مصاحبه با هوارد پیج مدیر عامل سابق اکسون در ۱۲ مه ۱۹۷۷ در نیویورک.

18) "Working paper, Near East Conference", 20 December 1949, file: "Near East Oil", box 2, Records of the Petroleum Division, Record Group 59, General Records of the Department of State, National Archives, Washington DC; letter, McPherson to Moore, 22 June 1949, US Congress, *MCH*, part 7, pp. 95-7.

19) "Working paper, Near East Conference", 20 December 1949, file: "Near East Oil", box 2, Records of the Petroleum Division, RG 59.



خاتمه دادند؛ جرزی موافقت کرد بنزین اضافی مورد نیاز را در ازاء لیره تحویل دهد و به جای آنکه سود حاصله را به صورت دلار به ایالات متحد منتقل سازد آن را برای خرید لوازم مورد نیاز به لیره در انگلستان مصرف کند. این ترتیبات و پاره‌ای توافقاتی دیگر مسئله «د؛ ر نفتی» را اساساً حل کرد.<sup>۲۰</sup> ولی یکی از پی آمدهای این مسائل این بود که عبدالعزیز بوضوح مشاهده کرد که تا چه حد درآمد او به جای سود شرکت به میزان تولید آرامکو بستگی دارد. سومین رویداد به ماجرای پال گتی میلیاردر امریکایی و منطقه بیطرف بین عربستان و کویت مربوط می شد.<sup>۲۱</sup> در ژوئن ۱۹۴۸ شرکت نفت امریکایی ایندیندنت (آمینول) امتیاز استخراج نفت در نیمه متعلق به کویت منطقه مزبور را از شیخ احمد الصباح گرفت. بهایی که شرکت مزبور پرداخت برای سال ۱۹۴۸ بالنسبه گزاف محسوب می شد. آرامکو نیز تصمیم گرفت در ازای موافقت عربستان سعودی با گسترش شمول حوزه امتیاز خود به فلات قاره عربستان در خلیج فارس، از حقوقی که در استخراج نفت در نیمه دیگر منطقه بیطرف داشت صرفنظر کند. اکنون عبدالعزیز می توانست حق خود را در نیمه دیگر منطقه بیطرف به مزایده بگذارد.

مبلغ پیشنهادی و بی سابقه «شرکت نفت وست پاسیفیک» که به پال گتی تعلق داشت، بیش از همه بود. گتی حاضر شد برای هر بشکه نفت ۵۵ سنت حق الامتیاز، مبلغ ۹/۵ میلیون دلار پیش پرداخت و هر سال یک میلیون دلار پردازد و به عربستان سعودی اجازه دهد که از سهام شرکت وست پاسیفیک خریداری کند و یک هشتم از سود تولید و یک چهارم از سود پالایش نفت را دریافت دارد. معامله مزبور در ژانویه ۱۹۴۹ انجام شد و

20) Larson et al, *New Horizons*, pp. 710-13.

و نیز تلگراف داگلاس سفیر امریکا در لندن به وزیر خارجه مورخ ۳ ژوئیه ۱۹۵۰.

21) Stephen H. Longrigg, *Oil in the Middle East: its Discovery and Development* (New York, 1968) pp. 214-216.

عبدالعزیز دریافت که شرکتهای نفتی می‌توانند بیش از آنچه آرامکو تا کنون نشان داده است دست و دل باز باشند.

رویداد چهارم در نوامبر ۱۹۴۸ در ونزوئلا رخ داد، اما اثرات آن تا عربستان نیز رسید. پنج سال پیش از این تاریخ، در ۱۹۴۳، دولت ونزوئلا ضمن تصویب یک سلسله قوانین مالیاتی پیچیده تلاش کرد در منافع شرکتهای نفتی به صورتی برابر شریک گردد. جالب آن است که طرح قوانین مزبور را ماکس تورنبرگ مشاور نفتی وزارت خارجه امریکا به دولت ونزوئلا پیشنهاد کرده بود. هدف از تصویب این قوانین، افزایش درآمدهای نفتی دولت ونزوئلا بود که در اثر صدمات وارده بر کشتیهای نفتکش در زمان جنگ به نحو فاحشی کاهش یافته بود. در آن هنگام بر طرفین ذینفع آشکار بود که بر اساس قانون درآمدهای داخلی امریکا مصوب ۱۹۱۸، بخش مالیاتی پرداختهای مزبور می‌توانست از مالیاتی که شرکتهای نفت جرزی وگالف به دولت امریکا می‌پرداختند، کسر شود.<sup>۲۲</sup>

متأسفانه قوانین ۱۹۴۳ آنگونه که انتظار می‌رفت مؤثر نیفتاد و مسئله محدودیت عواید نفتی به یکی از مسائل مهم سیاسی ونزوئلا در سالهای بعد از جنگ مبدل شد. دولت ونزوئلا در اواخر ۱۹۴۸ تا حدود زیادی در واکنش به فشار گروههای چپ، قانون مالیات بر درآمد جدیدی را تصویب کرد که بر اساس آن تنصیف پنجاه-پنجاه منافع حاصل می‌شد. این قانون، در نهایت قانون بسیار ساده‌ای بود: در صورتی که درآمد شرکت نفت از مجموع عواید ناشی از مالیات و حق الامتیاز دولت تجاوز کند، ۵۰ درصد مالیات به میزان

22) Stephen G. Rabe, "Energy for war: United States Oil diplomacy in Latin America during World War II", in David H. White ed., *Proceedings of the Conference on War and Diplomacy, 1976* (Charleston, South Carolina 1976) pp. 125-132; Larson et al., *New Horizons*, pp. 479-84.

ماکس تورنبرگ کارمند سابق شرکت نفت سوکال بود که در ۱۹۴۱ به استخدام وزارت خارجه درآمد، ولی در ۱۹۴۳ احتمالاً به اتهام نادرست تضاد منافع از خدمت در وزارت خارجه استعفا داد.

اضافی تعلق خواهد گرفت.<sup>۲۳</sup>

قانون جدید در محافل نفتی بازتاب گسترده‌ای داشت و دولت عربستان سعودی نیز از آن مطلع بود. حتی یکی از مقامات دون پایه عربستان از یکی از کارمندان خزانه داری امریکا که به سمت مشاور امور مالی به آن کشور اعزام شده بود پرسید که «در جهان برای شریک شدن دولت‌ها در عواید حاصله از تولید نفت چه ترتیباتی وجود دارد؟» از جمله نکات دیگری که در این بحث مطرح شد، «تفاوت اثری بود که حق الامتیاز و یا مالیات بردرآمد می‌توانست بر شرکت بر جای گذارد.»<sup>۲۴</sup> سابقه ونزوئلا در ترتیب پنجاه-پنجاه بخوبی جا افتاده بود و حتی دو سال پیش از آنکه در خاورمیانه تحقق یابد به روشنی شناخته شده بود.

با توجه به مراتب فوق آشکار است که عبدالعزیز و وزیر دارایی او در ۱۹۵۰ از انگیزه کافی و سرمشق لازم برای تحت فشار گذاشتن آرامکو جهت تجدیدنظر در امتیاز نفت برخوردار بودند. با وجود این در درجه اول افزایش عایدات موردنظر بود به هر صورتی که میسر باشد: وامهای بیشتر؛ پرداخت هزینه بنادر و باراندازها و راه آهن؛ کمک به «صندوق تعاون» سعودی؛ حق الامتیاز بابت نفتی که در مراحل پالایش مصرف می‌شود، و نظیر اینها.<sup>۲۵</sup> «هر بار که شرکت در یک مورد موافقت می‌کرد، مورد دیگری مطرح می‌شد.»<sup>۲۶</sup> در سال ۱۹۵۰ کلیه تلاشها در جهت امضای قراردادی بر اساس

23) Leonard M. Fanning, *Foreign Oil and the Free World* (New York, 1954) pp. 71-110.

24) US Congress, Senate, subcommittee of the Committee on the Judiciary and the Committee on Interior and Insular Affairs, *The Emergency Oil Lift Program and Related Oil Problems, Joint Hearings* (27 February—22 March 1957), part 2, 85th Cong., 1st sess. (Washington DC: Government Printing Office, 1957) pp.1444-6.

25) Arthur N. Young, *Saudi Arabia: the Making of a Financial Giant* (New York, 1983). pp. 20-21.

۲۶) مصاحبه تلفنی با جورج و. ری مشاور عالی سابق آرامکو در ۱۱ فوریه ۱۹۷۸ در تنفورد، ایالت



قانون مالیات بردرآمد ونزوئلا جریان داشت تا نوعی تنصیف عواید حاصل گردد.

## دیدگاه آرامکو

مجرای اصلی این تلاشها و فشارها بر چهار شرکت مالک آرامکو، خود آرامکو بود. ویلیام ف. مور که قبلاً در تکزا کو خدمت می‌کرد مدیریت آن، و فرد ا. دیویس که قبلاً در سوکال بود معاونت اجرایی آرامکو را بر عهده داشت.<sup>۲۷</sup> در سال ۱۹۵۰ مرکز آرامکو هنوز در نیویورک بود (بعدها به ظهران منتقل شد). کارکنان آن در عربستان سعودی به ۱۶,۰۰۰ نفر افزایش یافته بود (۲,۳۰۰ امریکایی، ۱۰,۷۰۰ عرب سعودی و ۳,۷۰۰ نفر متفرقه) و سطح تولید آن به ۵۴۶,۰۰۰ بشکه در روز می‌رسید.<sup>۲۸</sup> بخش اعظم این توسعه و تحول در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفت، هر چند در ۱۹۳۸ نیز ذخایر کشف شده آن در سطح تجارتي قرار داشت. حفاری گسترده و احداث پالایشگاه رأس تنوره با شروع جنگ در اروپا به تعویق افتاد. بدین جهت در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ امریکاییها (که به گروه صد نفری معروف شدند) اوقات خود را به فراگرفتن زبان عربی و آشنایی با آداب و رسوم اعراب گذراندند و طرحهای خدماتی (از قبیل حفر چاههای آب) را برای عبدالعزیز اجرا کردند. آرامکو به علت آنکه هم با دولت سعودی آشنایی بسیار حاصل

۲۷) مقامات بلندپایه آرامکو در مورد برخورداری سوکال و تکزا کو از حق دخالت مستقیم در امور شرکت اختلاف نظر داشتند. وفاداری به شرکتهای اصلی هنوز هم عامل مهمی بشمار می‌رفت و هر از چند گاه کشمکشهای مهمی بوجود می‌آورد ولی در بخش تولیدی آن اشکال چندانی پیش نمی‌آورد.

28) Roy Lebkicher, *Aramco and World Oil* (New York, 1952) p. 55; *Aramco Handbook: Oil and the Middle East* (Dhahran, Saudi Arabia, 1968) p. 135.

کرد و هم از آن رو که صرفاً یک عامل تولیدی بود، موقعیت خاص و ویژه‌ای یافت.<sup>۲۹</sup>

تأکید بر روابط نزدیک آرامکو با دولت سعودی اهمیت بسیار دارد. عبدالعزیز فردی غیر متعارف بشمار می‌رفت: فرمانروایی بود خود کامه و جاذب و زیرک. بخوبی از حساسیتهای اسلامی و هابیهای بنیادگرا و بدویها آگاه بود. در عین حال خواستار آن بود که از طریق تکنولوژی امروزی و پول غرب وضع خود و ملتش را بهبود بخشد. از نظر او چون آرامکو وسیله‌ای بود برای نیل به این هدفها، زمینه فرهنگی مناسبی برای بسط و توسعه فعالیتهای آرامکو فراهم می‌ساخت. برای روشن تر شدن موضوع نمونه کوچکی را ذکر می‌کنیم: یکی از شیوخ بنیادگرا حاضر نشد کارمندان آرامکو در اراضی مردم پیرو «الله» چاه آبی حفر کنند. پادشاه موضوع را به یکی از محاکم شرع ارجاع کرد و در دفاع از اقدام آرامکو استدلال کرد که حتی پیامبر اسلام نیز بیگانگان را برای خدمت به مردم بکار می‌گرفت. استدلال ملک پذیرفته شد و شیخ نیز متقاعد گردید: آرامکو به حفر چاههای آب ادامه داد.<sup>۳۰</sup>

کارمندان آرامکو نیز کاملاً از اهمیت اجتناب از برخوردهای فرهنگی و پیروی از خواسته‌های ملک آگاه بودند. هنگامی که در ۱۹۴۴ تعداد روزافزونی کارگر به عربستان سرازیر شد، «گروه صد نفری اولیه» با موافقت ضمنی دولت سعودی روش قاطعی در پیش گرفت: هریک از کارگرانی که قوانین اسلامی را علناً نقض می‌کردند، شبانه اخراج و به بحرین اعزام می‌شدند

(۲۹) مصاحبه با تامس سی. بارجر که در دوران جنگ جهانی در فعالیتهای دولتی آرامکو شرکت داشت و بعدها رئیس هیئت مدیره شرکت مزبور شد، در ۲۶ اوت ۱۹۷۷ در لاهویا، کالیفرنیا. و نیز مصاحبه‌هایی با فلویید و. اولیجر مدیر مقیم آرامکو در عربستان سعودی در دوران جنگ جهانی دوم در ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۷ در پابن ویل پنسیلوانیا؛ جیمز مور سفیر فعلی و وزیر مقیم امریکا در جنه از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ در ۲۱ آوریل ۱۹۷۷ در واشینگتن، کنتاکی؛ پارکر هارت سفیر فعلی و کنسول امریکا در ظهران از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۷ در واشینگتن دی سی.

(۳۰) نامه ویلیام ا. ادی از جنه به وزیر خارجه امریکا در ۴ دسامبر ۱۹۴۴.

تا در صورت بازداشت، از سوی همکارانشان اقدامی خشونت‌بار برای آزادسازی آنان صورت نگیرد.<sup>۳۱</sup> هر دو طرف هم عقیده بودند که از بروز حوادثی که ممکن است تولید نفت را مختل سازد باید اجتناب شود.

از نظر کارمندان میدانهای نفتی، تولید نفت تنها علت وجودی آنان بشمار می‌رفت. کارمندان آرامکو در سالهای پس از جنگ به تصمیم آقایان کالی بر و راجرز رؤسای هیئت مدیره سوکال و تکزاکو در مورد فروش ۴۰ درصد از سهام آرامکو به جرزی و سوکونی شدیداً اعتراض کردند. کالی بر و راجرز دو بازرگان محافظه کاری بودند که برای دستیابی به پول بیشتر و یافتن بازارهای وسیع‌تر برای نفت سعودی و در نتیجه افزایش درآمد عبدالعزیز تلاش می‌کردند. ولی کارمندان آرامکو که یکی از بزرگترین منابع نفتی جهان را اداره می‌کردند حاضر نبودند محصول کار خود را با دیگران تقسیم کنند. آنان نتوانستند حرف خود را به کرسی بنشانند، اما در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ که بحران «دلارهای نفتی» فروش جرزی و سوکونی را کاهش داد و موجب گندی میزان افزایش تولید آرامکو گردید، بازتاب سخنان پیشین آنان شنیده شد. کارمندان مزبور شرکتهای جرزی و سوکونی را به «سستی و اهمال در فروش نفت» متهم کردند.<sup>۳۲</sup>

البته بار اصلی فشارهای دائمی سلیمان برای درآمد بیشتر و بیشتر، بر دوش کارمندان آرامکو بود. آنان با اینکه تاجر بودند با پادشاه احساس همدردی می‌کردند. نفت سعودی از تفاوت سود سالمی برخوردار بود. دولت سعودی در مقایسه با دولت آمریکا سود کمتری از عملیات آرامکو دریافت

(۳۱) نامه هارت به وزیر خارجه آمریکا در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۴ و مصاحبه با اولیجر؛ ضمناً نگاه کنید

به:

Wallace E. Stegner, *Discovery: the Search for Arabian Oil* (Beirut, 1971).

32) Irvine H. Anderson, *Aramco, the United States and Saudi Arabia*, pp. 108-23, 149-150, 185.



می‌کرد و این نابرابری را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته بود. از این گذشته، حفظ مناسبات حسنه با ملک عبدالعزیز از اولویت خاصی برخوردار بود. به این پرسش که بهای عادلانه کدام است، هرگز پاسخی نمی‌توان داد. ولی در اواسط دهه ۱۹۵۰ مدیران آرامکو به این نتیجه رسیدند که زمان عقب‌نشینی فرا رسیده است: عقب‌نشینی در راستای نمونه ونزوئلا. امید می‌رفت که تنصیف پنجاه-پنجاه درآمد چنان سهل و ساده و منصفانه بنظر برسد که برای مدت مدیدی به کلیه شکوه و شکایات جزئی و بی اهمیت پایان بخشد.<sup>۳۳</sup> بعدها روشن شد که این امید خامی بیش نبوده است. ولی در آن زمان کارمندان آرامکو آن را بسیار معقول و منطقی می‌پنداشتند. رکن اصلی اندیشه پنجاه-پنجاه فرد دیویس یکی از زمین‌شناسان با سابقه سوکال بود که از بدو شروع عملیات در عربستان سعودی در این کار بود و اکنون سمت نایب رئیس اجرایی آرامکو را بر عهده داشت.<sup>۳۴</sup> وی فقط می‌بایست هر چهار شرکت مادر را به تصویب این طرح متقاعد سازد.

اصولاً شرکتها به ندرت با تقاضای افزایش بها از سوی تأمین کنندگان مواد اولیه موافقت می‌کنند مگر آنکه دلایل قانع کننده‌ای در کار باشد. در این مورد بخصوص در سال ۱۹۵۰ شرکتهای سوکال و تکزاکو و جرزی و سوکونی دلایل قانع کننده‌ای مشاهده نمی‌کردند. ولی عامل غیر مستقیمی در کار بود که ظاهراً از همان سال ۱۹۵۰ وارد صحنه شده بود: مدیران هر چهار شرکت مادر در مناسبات خود با دولت امریکا با مشکلاتی روبرو شده بودند و می‌کوشیدند آن را بدتر نکنند.<sup>۳۵</sup> از سالهای نخست قرن بیستم «شرکتهای بزرگ نفتی» به علت روشهای انحصارطلبانه خود در جامعه امریکا مورد انتقاد و حمله بودند و

(۳۳) مصاحبه با ری و تلگرام وزیر خارجه به سفارت امریکا در لندن در ۳۱ اوت ۱۹۵۰.

(۳۴) Lebkicher, *Aramco and World Oil*, p. 42.

(۳۵) بررسی کمیون بازرگانی فدرال امریکا در مورد صنایع نفت از کتاب زیر اخذ شده است:

Burton I. Kaufman, *The Oil Cartel Case* (Westport, Conn., 1978).

با خاتمه جنگ جهانی دوم این اتهامات از نو مطرح شده بود. در کنگره امریکا جلسات متعددی برای بررسی جوانب مختلف این موضوع تشکیل گردید و کمیسیون بازرگانی فدرال در ۱۹۴۹ تصمیم گرفت تحقیقات خود را در باره کارتلها (که از ۱۹۴۴ آغاز شده بود) به صنایع بین المللی نیز بسط بدهد.<sup>۳۶</sup> گزارش کمیسیون مزبور در ۱۹۵۲ تحت عنوان «کارتل بین المللی نفت» منتشر شد و به صدور یک بیانیه مفصل از سوی وزارت دادگستری علیه شرکتهای بزرگ نفت امریکایی انجامید. چیزی که باید در نظر داشت این است که در ۱۹۵۰ تحقیقات کمیسیون بازرگانی به اوج خود رسیده بود و مدیران شرکتهای بزرگ نفتی بر این امر کاملاً واقف بودند. البته هیچ دلیل مستندی دال بر رابطه این امر با قرارداد پنجاه- پنجاه یافت نشده است. اما مدارک شرکتهای و اسناد دولتی همگی حاکی از این هستند که در این دوران شرکتهای بزرگ بر آن بودند که کلیه اقدامات اساسی خود را در خارج از کشور با مقامات و ادارات صلاحیت دار در میان بگذارند و دقت کنند که اقدامات مزبور با خط مشی دولت مغایرتی نداشته باشد. با توجه به تحولاتی که در این بخش شرح داده شد، چنین برمی آید که تمایل شرکتهای به رعایت خواسته های دولت را نمی توان از عوامل تعیین کننده انعقاد قرارداد پنجاه- پنجاه تلقی کرد. با این وصف فرد دیویس توانست با تدبیر یا تقدیر از این امر برای تبدیل امتیاز ۱۹۳۳ سعودی به قراردادی مشابه نمونه ونزوئلا استفاده کند.

## دولت امریکا

شخصیت اصلی دولتی که دیویس در طول مذاکرات پنجاه- پنجاه با او تماس داشت جورج مک گی بود که در آن هنگام معاونت وزارت خارجه در

36) Ibid., p. 29.

امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی و افریقا را بر عهده داشت. دیدگاه و نظریات مک گی نیز به نوبه خود از وقایعی چند تأثیر پذیرفت که در طول جنگ و سالهای پس از آن بر سیاست و دولت نقش نهاد. نتیجه آن شد که مک گی در طول مذاکراتی که با مدیران و اعضای عالیرتبه شرکتهای مادر داشت با سرسختی به هواداری از توصیه های دیویس پرداخت. به نظر می رسد که این عامل در حصول توافق نقش مهمی داشته است. اما وقایعی که به این موضع وزارت خارجه منجر شد خود محتاج بررسی بیشتر است، چرا که سیاست روز را روشن تر می سازد.

از همان اوائل کار، یعنی از ۱۹۴۳، کارشناسان نفتی وزارت خارجه آمریکا در مورد شرکتهای نفتی جهانی رویه ای بنیاد نهادند که بیش از ده سال خط مشی جاری وزارتخانه را تشکیل می داد. در یکی از اسناد داخلی مورخ ۱ دسامبر ۱۹۴۳ از «اکتشاف منظم کلیه منابع خاورمیانه، چه منابع تحت کنترل آمریکا و چه منابع تحت کنترل انگلستان برای نیل به حداکثر تولید ممکن... در اسرع وقت» گفتگو به میان آمده بود. به دلایل امنیتی توصیه شده بود که «سطح تولید نفت خاورمیانه به حداکثر ممکن ارتقاء یابد و منابع نیمکره غربی دست نخورده باقی بماند.» چرا که در صورت بروز جنگ، دفاع از ذخایر آمریکا و دریای کارائیب آسانتر است. گذشته بر آن، حداکثر تولید برای حفظ امتیازهای آمریکا بطور کلی و در مورد امتیاز سعودی بویژه، اهمیت زیادی داشت؛ زیرا این امر باعث می شد «کشورهای صاحب این منابع از مواهب اقتصادی برخوردار شوند.» در ادامه این سند آمده بود که «تقسیم مناسب میزان تولید بین این کشورها بر اساس نیازهای اقتصادی آنان» اهمیت فراوان دارد. ۳۷ در فاصله سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۰ ابزار کار دگرگونیهای اساسی یافت، ولی اهداف کماکان همان بود: حفظ ذخایر نیمکره غربی و

37) "Memorandum on the Department's position..." 1 December 1943.



تأمین درآمد کافی برای عبدالعزیز تا امتیاز نفت سعودی همچنان در دست امریکاییها بماند.

در ۱۹۴۳، وزارت خارجه امریکا برای اجرای سیاست خود در تنظیم میزان تولید نفت خاورمیانه در سالهای پس از جنگ، به نحوی که به نفع تمام طرفهای ذینفع باشد، کمیسیون نفت امریکا و انگلیس را تشکیل داد.<sup>۳۸</sup> تشکیلات مزبور بر اساس کمیسیون راه آهن تکزاس بود که به رغم اسم بی مسمایش برای تنظیم میزان تولید نفت تکزاس تأسیس شده بود. این کمیسیون وظیفه داشت تولید نفت را با در نظر گرفتن دو عامل ذخیره سازی و ثبات قیمت در حول و حوش تقاضاهای بازار تنظیم کند.<sup>۳۹</sup> این دو کمیسیون گذشته از تمام پیرایه های حقوقی و سیاسی، در واقع دو کارتل دولتی بودند ولی برحسب عملکردهای متفاوتی که در قبال منافع بعضی گروهها داشتند، هریک با سرنوشت متفاوتی روبرو شدند. کمیسیون راه آهن تکزاس از آنجایی که در جهت منافع [شرکتهای] به اصطلاح مستقل عمل می کرد از حمایت کافی برخوردار شد و دوام یافت. اما کمیسیون پیشنهادی نفت امریکا و انگلیس چون وجودش با منافع آنها مغایر تشخیص داده شد، سرانجام اسف باری یافت. وزارت خارجه امریکا در اواخر ۱۹۴۴ توانست با انگلیسیها به توافق برسد و شرکتهای نفتی انگلیسی و امریکایی مستقر در خاورمیانه نیز در این کار وزارت خارجه را مورد حمایت قرار دادند. ولی شرکتهای مستقل تکزاس که در ورای این توافق نوعی حمایت دولت از افزایش تولید نفت

(۳۸) بررسی موافقتنامه نفتی امریکا و انگلیس بر این مآخذ استوار است:

Anderson, *Aramco, the United States and Saudi Arabia*, pp. 68-107; Michael B. Stoff, *Oil, War and American Security* (New Haven, Conn., 1980) pp. 151-195.

برای آگاهی از سیاست امریکا در قبال عربستان سعودی در طول جنگ جهانی دوم رجوع کنید به:

Aaron David Miller, *Search for Security: Saudi Arabian Oil and American Foreign Policy, 1939-1949* (Chapel Hill, 1980).

39) Harold F. Williamson et al., *The American Petroleum Industry*, vol. 2 (Evanston Ill. 1959-63) pp. 543-4.

خاورمیانه را مشاهده می‌کردند و از ورود نفت ارزان خاورمیانه به بازارهای ایالات متحد بی‌پناک بودند، در محافل صنعتی و کنگره با آن به مخالفت برخاستند. مخالفت آنها باعث شد که این توافقنامه در اوائل ۱۹۴۴ از نو مورد مذاکره قرار بگیرد. در اواخر همان سال متن بی‌آزارتری از این توافقنامه به کنگره تسلیم گردید که آن هم عاقبت مورد تصویب سا قرار نگرفت و به جایی نرسید.

درسی که وزارت خارجه از این تجربه‌ها گرفت این بود که دست به اقدامی نزنند که به جانبداری از یک بخش از صنعت به ضرر بخش دیگر تعبیر گردد. از این رو در سالهای پس از جنگ وزارت خارجه امریکا سعی داشت سیاست نفتی خود را حتی الامکان به شیوه‌ای نامخسوس اعمال کند. اما ضمناً می‌کوشید در مواقع مقتضی از هرگونه ابتکار خصوصی که در جهت ذخیره‌اندوخته‌های نفتی نیمکره غربی و تأمین درآمد کافی برای عبدالعزیز سیر می‌کرد، به نحوی آرام و بی‌سروصدا پشتیبانی کند.

در برنامه ریزیهای نظامی سالهای پس از جنگ، این دیدگاه استراتژیک مکان خاصی داشت. بسیاری از افراد غیرنظامی اطلاع ندارند که در شیوه مرسوم برنامه ریزی نظامی، فرض را بر یک خطر احتمالی می‌گذارند و بر مبنای این فرض کم و کیف خرید یا تولید تجهیزات لازم، استراتژی و تاکتیکهای مقتضی، چگونگی آموزش و طرحهای بسیج نیروها را تعیین می‌کنند. در پی جنگ جهانی دوم اتحاد شوروی تنها کشوری بود که توان رویارویی با ایالات متحد را داشت و طبعاً حتی پیش از شروع جنگ سرد در اینگونه برنامه ریزیها دشمن فرضی محسوب می‌شد. با تشنج فزاینده‌ای که به دنبال جنگ جهانی صحنه بین‌المللی را فرا گرفت، فرآیند مزبور که از مدتی پیش به حرکت درآمده بود شتاب بیشتری یافت. در اوائل ۱۹۴۷ طبق بررسی گسترده‌ای که یک کمیته لجستیکی مشترک انجام داده بود، دستیابی به منابع نفتی در هر جنگ بزرگ آینده از چنان اولویتی برخوردار شده بود که

توصیه شد برای حفظ «نفت خام داخلی و خارجی که گذشته از نفت خام خاورمیانه در کنترل ایالات متحد بود» از هیچ اقدامی فروگذار نشود. این امر می توانست با «... وارد کردن حداکثر میزان ممکن از نفت خام خاورمیانه در زمان صلح... که با حفظ سلامت صنایع نفت ایالات متحد و امریکای جنوبی و جزایر هند شرقی مغایرتی نداشته باشد... عملی گردد.»<sup>۴۰</sup>

وزارت خارجه امریکا نیز هنوز مستقیماً در نفت سعودی ذی علاقه بود. در یکی از اسناد وزارت خارجه که در ۱۹۴۸ به عنوان تعیین موضع وزارتخانه در این مورد تنظیم شده بود، آمده است:

تداوم گسترش [این نفت] و دسترسی ایالات متحد و دیگر ملتهای دوست به آن... از اهمیت زیادی برخوردار است. برای تحقق چنین امری، حفظ حسن نظر پادشاه... و اثبات اینکه علائق بازرگانی امریکا در اکتشاف نفت عربستان سعودی بهترین طریق ممکن برای دولت و ملت آن کشور می باشد. ضرورت دارد.<sup>۴۱</sup>

کارشناسان امور خاور میانه وزارت خارجه امریکا به نحو فزاینده ای از حمایت امریکا از دولت نوبنیاد اسرائیل و تأثیری که این امر در بیگانگی با جهان عرب بطور کلی و عبدالعزیز بویژه می توانست داشته باشد، نگران می شدند. از نظر آنان شرکتهای نفتی برای جبران پاره ای از لطمات حاصله از این سیاست،

40) J.C.S. 1741, "Problem of procurement of oil for a major war", 29 January 1947, pp. 1-7, file: "CCS 463.7 (9-6-45) Sec. 6", J.C.S. Decimal File, 1946-7, Record Group 218.

کسانی که با سیاستهای نفتی آشنایی دارند می دانند که در سال ۱۹۵۷، با رفع محدودیت صدور نفت که در پی فشارهای شرکتهای نفتی حاصل شد، این وجه از خط مشی وزارت خارجه عملاً نادیده گرفته شد. نگاه کنید به: Kaufman, *Oil Cartel Case*, pp. 64-76.

41) State Department position paper, *FR (1947) V*, 553.



وسیله مناسبی بشمار می رفتند. در یکی از گزارشهای داخلی وزارت خارجه مورخ اوت ۱۹۴۸ از لطمه‌هایی شکایت شده بود که «اخیراً به علت موضع امریکا در قبال مسئله فلسطین بر منافع ما در خاور نزدیک وارد شده است.» در ادامه این گزارش آمده بود که «احتمالاً شرکتهای نفتی در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند بمراتب زودتر از دولت ایالات متحد در مقام جبران لطمات وارده برآیند.»<sup>۴۲</sup>

در لابلای تاروپود مباحث مربوط به سیاست خارجی، رشته تنشهای روزافزون جنگ سرد نیز بافته می‌شد. در ۱۹۵۰ دیگر هیچ‌گونه اعتماد و اطمینانی نسبت به اتحاد شوروی در کار نبود و نگرانی و تشویش کامل بر دولت امریکا حکمروایی می‌کرد. گفتگوهای جاری در مورد نحوه عملکرد شدت وحدت خاصی یافت و این بحثها تا آوریل ۱۹۵۰ بطول انجامید. در این تاریخ پرزیدنت ترومن طرحی را تصویب کرد که از سوی گروه بررسی مشترک وزارت خارجه و وزارت دفاع برای شورای امنیت ملی تنظیم شده بود. در این طرح تأسیس و آمادگی سریع نیروهایی برای بازداشتن اتحاد شوروی از تجاوز به عنوان یک خط مشی ملی تعیین شده بود.<sup>۴۳</sup> شروع جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۰ به ایجاد اراده سیاسی در اعمال این خط مشی کمک کرد و در فاصله ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ هزینه‌های دفاعی سه برابر گردید.<sup>۴۴</sup>

اینک مقام و منزلت عبدالعزیز نه تنها به عنوان نگهبان یکی از منابع استراتژیک افزایش یافت، بلکه در مقام یکی از فرمانروایان سرسخت ضد

(۴۲) گزارش ریسموند. ا. هیر کفیل اداره کل امور خاور نزدیک و افریقا در وزارت خارجه به رابرت

لووت وزیر دفاع در ۲۵ اوت ۱۹۴۸ (FR (1948) V, 39-40)

43) NSC-68, "United States objectives and programs for national security", 14 April 1950, Military Archives Division, National Archives, Washington DC., pp. 64-65.

44) Samuel P. Huntington, *The Common Defense: Strategic Programs in National Politics* (New York, 1961) pp. 25-64.

کمونیسست منطقه نیز از اهمیت بیشتری برخوردار شد؛ منطقه ای که در سپر دفاعی که پیرامون اتحاد شوروی در حال احداث بود اهمیت بسزایی داشت؛ و از این گذشته، وزارت خارجه ایالات متحد از خواسته‌ها و امیال او اطلاع کامل داشت. در یکی از اسناد تعیین خط مشی وزارت خارجه که در سپتامبر ۱۹۵۰ تنظیم شد، آمده بود که: «با خطر فزاینده تجاوز کمونیسم در سراسر جهان، خاور میانه بخاطر نفت و موقعیت استراتژیک ... و آسیب پذیری اش در برابر تعرضهای داخلی و خارجی ... برای اتحاد شوروی جذابیت زیادی دارد،» و «تلاش در جهت پیشرفت اقتصادی و ثبات سیاسی و جهت گیری آن به سود غرب از اولویت خاصی برخوردار است و شرکت‌های نفتی از لحاظ کمک به این موارد در موقعیت مناسبی قرار دارند.» در ادامه این بررسی آمده بود که «در حال حاضر تعدادی از دولتهای خاورمیانه خواستارند که قراردادهای نفتی خود را بر اساس آنچه ونزوئلا برای سهم شدن در منافع ترتیب داده بود مورد تجدیدنظر قرار دهند. ولی از آنجایی که این امر موجب کاهش عواید مالیاتی خزانه داری ایالات متحد می شود، بهتر آن است که وزارت خارجه در حصول به چنین توافقهائی پافشاری نکند. توافق شرکت‌های نفتی در راستای چنین اصولی مطلوب است، ولی حمایت آشکار از حصول چنین توافقهایی مصلحت نمی باشد».<sup>۴۵</sup>

## مذاکرات

وزارت خارجه در چنین وضعیت فکری قرار داشت که در ۶ نوامبر ۱۹۵۰ دیویس و هیئت نمایندگی آرامکو برای گفتگو در باره مسئله نفت سعودی با مک گی و عده‌ای از مشاورانش ملاقات کردند. دیویس در این مرحله تصنیف پنجاه-پنجاه سود را تنها طریق مناسب می دانست و مک گی را نیز

45) Memorandum, "Middle East Oil", September 1950, *FR (1950)*, V, 76-96.

همراه و هم‌رای خود یافت. این مسئله مطرح شد که آیا اداره درآمدهای داخلی ایالات متحد چنین ترتیبی را از لحاظ مالیات خارجی قانونی تلقی خواهد کرد یا نه؛ ولی مک‌گی در این مورد موضعی اتخاذ نکرد، گو اینکه شخصاً معتقد بود که این مورد مشمول مادهٔ مربوط به اعتبار مالیاتی خارجی می‌شود.<sup>۴۶</sup> اما موضع رسمی او آن بود که این یک مسئلهٔ حقوقی است و «رسیدگی به آن تنها در صلاحیت خزانه‌داری قرار دارد.» یکی از همکاران دیویس در آرامکو خاطرنشان کرد که «در هر حال اطمینان دارد که با اعتبار مالیاتی موافقت خواهد شد و اداره درآمدهای داخلی در این مقولهٔ نظری موضعگیری نخواهد کرد.»<sup>۴۷</sup> این نکته را نیز باید در نظر داشت که تصمیم مورد بحث مآلاً نه چیزی بر سطر نهائی ترازنامهٔ آرامکو می‌افزود و نه چیزی از آن کم می‌کرد، زیرا هر مبلغی که به عنوان مالیات بردرآمد به سعودیها پرداخت می‌شد صرفاً از میزان مالیاتهای آرامکو به دولت امریکا کسر می‌گردید. در آن زمان مقدار پولی که بر این اساس از خزانهٔ امریکا به خزانهٔ سعودی منتقل می‌شد، سالانه به حدود ۷۰ میلیون دلار برآورد شد.<sup>۴۸</sup> به رغم آنکه روشن شدن کم و کیف مسئلهٔ اعتبار مالیاتی در آن مرحله میسر نشد، این جلسه با توافق تلویحی بر سر ترتیباتی در حول و حوش تجربهٔ ونزوئلا به پایان رسید. گام بعدی رویارویی با شرکتهای مادر بود.

(۴۶) گفتگو با جورج مک‌گی معاون سابق وزارت خارجه در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی و افریقا در ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۵ در آستین، تکزاس.  
(۴۷) گزارش مذاکرات مک‌گی و دیویس و دیگران مورخ (۹۶) نوامبر ۱۹۵۰، و مصاحبهٔ تلفنی با رابرت بروام معاون مالی سابق آرامکو در لاکویا، کالیفرنیا در ۲ دسامبر ۱۹۷۷ و شهادت مک‌گی در برابر کنگرهٔ امریکا:

US Congress, MCH, Part 4, pp. 85-92.

(۴۸) رقم ۷۰ میلیون دلار از قیاس قهقهرائی حسابهای گذشتهٔ آرامکو با ترازنامهٔ سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ شرکت مزبور که به کنگرهٔ امریکا تسلیم شده بود بدست آمده است و با ارقامی که آرامکو در ۱۹۵۰ به عنوان حق امتیاز و سود خالص بدست می‌آورد و در کتاب اینجانب تحت عنوان آرامکو،



در ۱۳ نوامبر دیویس ترتیب ملاقات مک گی را با سه تن از اعضای بلندپایه شرکتهای مادر - گوین فالیس معاون هیئت مدیره سوکال، اورویل هاردن معاون مدیر عامل جرزی، بروستر جنینگز مدیر سوکونی - داد تا آنان را به تاسی و پیروی از آنچه دیویس و مک گی بهترین روش ممکن می دانستند، متقاعد سازد.<sup>۴۹</sup> در این میان سیر رویدادها تا حدودی بر فرایند تصمیم گیری پیشی گرفته بود. عربستان سعودی بر کلیه شرکتهایی که در قلمرو آن کشور فعالیت می کردند ۲۰ درصد مالیات بر درآمد بست. این تصمیم در شرایطی اتخاذ شد که آرامکو طبق امتیازنامه اصلی خود از پرداخت چنین مالیاتهایی معاف شده بود.<sup>۵۰</sup> در این جلسه کلیه حاضران در مورد این اصل اتفاق نظر داشتند که به رغم مواد مندرج در امتیازنامه، اعتراض مدلل و معتبری نسبت به اقدام دولت سعودی نمی توان به عمل آورد زیرا «مخالفت با

ابالات متحد و عربستان سعودی (صفحه ۱۲۱) ذکر شده است تطبیق می کند. روش دقیق محاسبه مالیات آرامکو بسیار پیچیده بود ولی ارقام مربوطه بشرح جدول زیر می باشد:

جدول الف: حق الامتياز پرداختی آرامکو، مالیات و درآمد خالص سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۲ و ۱۹۵۰، به میلیون دلار

۱۹۵۰	۱۹۶۲	۱۹۶۳	
۵۶/۷	۱۲۶/۴	۱۳۵/۴	حق الامتياز پرداختی به عربستان سعودی
•	۲۸۰/۲	۳۱۷/۶	مالیات بر درآمد عربستان سعودی
•	۰/۲	۰/۲	مالیات بر درآمد امریکا
۱۲۷/۴	۴۰۵/۵	۴۴۵/۷	درآمد خالص پس از احتساب مالیاتها

• اگر نسبت موجود ارقام سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ را در مورد ۱۹۵۰ نیز صادق بدانیم، مبلغ بالقوه ای که از خزانه امریکا به خزانه سعودی انتقال یافت حدود ۷۰ میلیون دلار خواهد بود.

(۴۹) مصاحبه با جورج مک گی در ۷ ژوئیه ۱۹۷۷ در واشینگتن و شهادت مک گی در کنگره امریکا و نیز کتاب مک گی تحت عنوان:

*Envoy to the Middle World* (New York, 1983), pp. 324-5.

50) Saudi Arabian Royal Decree of 4 November 1950, US Congress, *MCH*, Part 8, pp. 374-7.

وضع مالیات مغایر با حق حاکمیت یک کشور خارجی است.» مک گی اظهار داشت که «با نظر آرامکو مبنی بر ضرورت مذاکره برای ایجاد دگرگونیهای مناسب با وضعیت کنونی در مفاد امتیازنامه موافق است.» او به دیویس گفت: «از نقطه نظر روانشناسی فرمول ونزوئلا عادلانه بنظر می رسد و عربستان سعودی نیز آن را منصفانه تلقی خواهد کرد.» مسئله احتساب یا عدم احتساب مالیات پرداختی آرامکو به عربستان سعودی در صورت پرداخت مالیات آرامکو به دولت امریکا نیز مورد بحث قرار گرفت اما در مورد نحوه تصمیم گیری احتمالی «اداره درآمدهای داخلی» در این مسئله هیچ گونه تضمینی به نمایندگان شرکت داده نشد.<sup>۵۱</sup>

در این جلسه تکلیف شرکتهای مادر نیز روشن شد و دیویس همراه با جورج ری مشاور عالی آرامکو و رابرت بروآم معاون مالی شرکت به منظور آغاز مذاکرات با سلیمان و شاهزاده فیصل به جده پرواز کردند.<sup>۵۲</sup> پس از یک ماه مذاکرات فشرده، سرانجام در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ [۹ دی ۱۳۲۹] قراردادی به امضا رسید. این قرارداد از لحاظ حقوقی به دو بخش تقسیم می شد. بر اساس فرمانی که در ۲۷ دسامبر از طرف پادشاه سعودی صادر شد برای کلیه شرکتهایی که در تولید نفت دست داشتند (یعنی آرامکو) یک مالیات بردرآمد اضافی «معادل ۵۰ درصد درآمد خالص این شرکتها» وضع شد. اما این نکته نیز افزوده شده بود که «سایر مالیاتها ... حق الامتیازها و مال الاجاره ها و عوارض گمرکی و دیگر وجوه قابل پرداخت به دولت عربستان سعودی» از این مالیات کسر می شود.<sup>۵۳</sup> سندی که در ۲۰ دسامبر به امضاء دیویس و سلیمان رسید به این فرمان اشاره می کرد و با لغو ماده مربوط به عدم شمول مالیات بردرآمد بر آرامکو که در متن امتیازنامه اولیه آمده بود موافقت می نمود و بعضی

(۵۱) گزارش مذاکرات مک گی و هاردن و دیگران، ۱۳ نوامبر ۱۹۵۰.

52) *FR (1950)*, V, 118. n. 1.

53) *Saudi Arabian Royal Decree*, op. cit., pp. 377-88.

جزئیات مربوط به تفسیر فرمان پادشاه را روشن می‌ساخت.<sup>۵۴</sup> این دو سند مبنای قرارداد پنجاه-پنجاه ۱۹۵۰ گردید.

می‌بینیم که هنوز در مورد مسئله کسر این مالیات جدید از مالیات بردرآمد پرداختی آرامکو به دولت امریکا هیچ گونه تصمیمی اتخاذ نشده بود و از دخالت شورای امنیت ملی در این موضوع نیز نشانه‌ای در دست نیست. از بررسی‌های دقیقی که درباره این قضیه انجام گرفته است چنین برمی‌آید که نه تنها «اداره درآمدهای داخلی» امریکا در این مورد نظر خود را قبلاً اعلام نداشت، بلکه در آن سالها نحوه عملکردش بر این اساس قرار داشت که برگشت مالیاتی شرکتها را چند سال انباشت نماید، سپس یکجا به حسابرسی آنها پردازد. مثلاً برگشت مالیاتی آرامکو در سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۵ مورد حسابرسی قرار نمی‌گرفت. تنها مسئله‌ای که روشن نشد آن بود که آیا آرامکو با تأیید فرمان سعودی که پیش‌بینی قرارداد ۱۹۳۳ در مورد معافیت شرکت از مالیات سعودی را نفی می‌کرد و جوه پرداختی را بیشتر بمنزله حق الامتیاز تلقی می‌کرد یا مالیات. استدلال متقابل این بود که یک دولت مستقل به هیچ عنوانی نمی‌تواند از حق وضع مالیات خود چشم‌پوشی کند و بنابراین ماده مندرج در قرارداد ۱۹۳۳ از اصل بی اعتبار بوده است. «اداره درآمدهای داخلی» نیویورک در ماه مه ۱۹۵۵، یعنی چهار سال و نیم بعد از انعقاد قرارداد پنجاه-پنجاه، به نفع آرامکورای داد.<sup>۵۵</sup> در گزارش کمیسیون مشترک کنگره در مورد درآمدهای داخلی که در ۱۹۵۷ برگذار شد، تصمیم مزبور به عنوان یک تعبیر کاملاً صحیح از قانونی که از ۱۹۱۸ نافذ بود، تأیید گردید.<sup>۵۶</sup>

54) "1950 Agreement" US Congress, *MCH*, part 8, pp. 372-4.

55) Bureau of Internal Revenue Ruling, 55-296, 16 May 1955, No 20, US Congress, *MCH*, part 8, p. 358.

و مصاحبه تلفنی با داگلاس ارسکین مشاور سابق مالیاتی آرامکو در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۷ در پورتولا ولی، کالیفرنیا.

56) Report by the staff of the Joint Committee on Internal Revenue Taxation, US Congress, *MCH*, part 8, pp. 350-78.



در باره مسئله دخالت یا توصیه شورای امنیت ملی به خزانه داری نیز هیچ سند و مدرکی در دست نیست. در دو بررسی جداگانه اسناد شورای امنیت ملی، حتی از طرح مسئله مالیات در این شهر نیز نشانی مشاهده نشد.<sup>۵۷</sup> اینک چنین می نماید که در گفتگوهایی که در جلدات ۱۹۷۵ بین سناتور چرچ و مک گی صورت گرفت، هیچ یک از طرفین در مورد نحوه تصمیم گیری نهائی در مورد مسئله مالیات اطلاع دقیق یا مستندی نداشته اند. از بررسی دقیق اظهارات مک گی در این جلسات چنین مستفاد می شود که وی فقط بطور کلی از معقول و منطقی بودن موضع وزارت خارجه دفاع می کرد و در تأیید اتهامات سناتور چرچ نکته ای نیفزود.<sup>۵۸</sup> متأسفانه نویسندگان گزارش این کمیته از این گفتگو چنین برداشت کردند که شورای امنیت ملی «اداره درآمدهای داخلی» را برای تخطی از قوانین جاری کشور تحت فشار گذاشته بود. بلر و دیگران نیز همین اتهامات را برگرفتند و تکرار کردند.<sup>۵۹</sup> کسانی که در مورد این نتیجه گیری تردید دارند باید این نکته را به خاطر داشته باشند که در آن هنگام کلیه طرفین درگیر مطمئن بودند که ماده مربوط به اعتبار مالیاتی خارجی شامل این قضیه می باشد و از آنجایی که این ماجرا با سیاست امریکا در منطقه نیز مطابقت داشت، برای ارجاع مسئله به شورای امنیت ملی دلیلی وجود نداشت. اگر هم چنین ضرورتی پیش می آمد نمی توان در زمینه حدس و گمان گام نهاد و پیش بینی کرد که در این صورت چه تصمیمی اتخاذ می شد. مسئله ای که مطرح است این است که آیا از لحاظ واقعیت تاریخی

۵۷) نامه بیورلی زوایسین مسئول آزادی اطلاعات در شورای امنیت ملی به نگارنده مورخ ۱۸ مه

۱۹۷۹.

۵۸) شهادت مک گی در کنگره امریکا. US Congress, MCH, part 4, pp. 84-99.  
 ۵۹) Blair, *Control of Oil*, pp. 196-9; Stephen D. Krasner, *Defending the National Interest: Raw Materials Investments and US Foreign Policy* (Princeton, 1978) pp. 205-13; Louis Turner, *Oil Companies in the International System* (London, 1978) pp. 47-8.

چنین دخالتی صورت گرفت یا خیر؟ و تمام شواهد و مدارک موجود نیز از این حکایت دارد که چنین دخالتی صورت نگرفت.

از این رو می توان گفت که قرارداد پنجاه- پنجاه صرفاً قراردادی بازرگانی بود، قراردادی بود که عربستان سعودی با در نظر داشتن تجربه و نزول آن را مطرح کرد. آرامکوبه علت نرخ بالای سود خود، و اقرار داشتن بر نابرابری موجود و تأکید بر حفظ روابط حسنه موجود با عبدالعزیز و ضعف مواضع حقوقی اش در مخالفت با افزایش مالیات بر درآمد به ۲۰ درصد و سپس به ۵۰ درصد، چاره ای جز تأیید این قرارداد نداشت. در آن زمان رویه وزارت خارجه امریکا در قبال عربستان سعودی نیز بر حل این مسئله قرار گرفت و دیویس نیز از این مسئله برای متقاعد ساختن شرکتهای مادر استفاده کرد. در این ماجرا عامل اصلی عبدالعزیز بود و نه شورای امنیت ملی.

### نتیجه گیریها

این روایت جزئیات ماجرا بود. اینک ماجرا را از دیدگاهی گسترده تر، یعنی از وجه کلی آن بررسی می کنیم. این بررسی طول و تفصیل چندانی هم لازم ندارد زیرا وقایع و رویدادها همان است که مطرح شد. قرارداد پنجاه- پنجاه را از دیدگاهی گسترده تر می توان حاصل سیاست دولت امریکا تعبیر کرد، اما نه به شیوه ای که در اتهامات سناتور چرچ مطرح شده بود. در اشاره به سیاست دولت در این ماجرا و عواملی که به مهیا شدن زمینه قرارداد پنجاه- پنجاه انجامید، دست کم از پنج نکته می توان یاد کرد.

نخست باید به قانون اعتبار مالیاتی خارجی اشاره کرد که در سال ۱۹۱۸ توسط کنگره امریکا تصویب شد. البته هدف از وضع این قانون آن بود که از مالیاتهای مضاعف اجتناب شود و شرکتهای امریکایی بتوانند در رقابتهای بین المللی از تسهیلات بیشتری برخوردار باشند. ولی این قانون به وضعیتی

میدان داد که در آن افزایش عواید پادشاه سعودی از طریق مالیات، بیشتر از درآمد خزانه داری آمریکا می‌کاست تا سود شرکت. این مسئله نیز به نوبه خود باعث شد که شرکتهای مادر نیز با سهولت بیشتری به افزایش عواید عبدالعزیز رضایت بدهند، چرا که این افزایش عواید به کاهش سود آنان منجر نمی‌شد. سابقه ونزوئلا نکته دوم این ماجراست. همانگونه که دیدیم، فکر استفاده از مالیات برای تنصیف عواید ونزوئلا با شرکتهای نفتی، در اصل در ۱۹۴۳ از سوی ماکس تورنبرگ مشاور نفتی وزارت خارجه آمریکا مطرح شده بود. هدف از این پیشنهاد آن بود که در ایامی که ونزوئلا از لحاظ تأمین یکی از حوائج ضروری زمان جنگ نقش مهمی داشت و با غرق شدن کشتیهای نفتکش توسط زیردریایهای قوای محور دچار خسارتهای زیادی شده بود، بنیه مالی ونزوئلا تقویت شود. با اینکه قانون مزبور که سرمشق عربستان قرار گرفت تنها در سال ۱۹۴۸ تصویب و به اجرا گذاشته شد، ولی آشکار است که خود دولت آمریکا آن را پیشنهاد و تدوین کرد. در واقع این خود وزارت خارجه بود که با طرح مسئله اعتبار مالیاتی خارجی برای حمایت مالی از یکی از متفقین مهمش وسیله ساز شد. جورج مک گی نیز در اظهارات ۱۹۷۵ خود در برابر کنگره از این نظریه دفاع کرد.

نکته سوم سیاست خارجی آمریکا در سالهای بعد از جنگ بود که در عین احتراز از درگیری در سیاستهای نفتی خارجی، هرگونه ابتکار خصوصی را در جهتی که با برداشت وزارتخانه از منافع ملی تطبیق می‌کند هدایت کند. وزارت خارجه در زمان جنگ مذاکراتی در باره نفت با انگلیسیها انجام داد و در این زمینه توافقی نیز حاصل شد. اما این توافق در عین حال که رضایت شرکتهای بزرگ نفتی را که در خارج از آمریکا منافع گسترده‌ای داشتند فراهم کرد، خشم شرکتهای نفتی تکراس را برانگیخت، زیرا درآمد این شرکتها بر تولید داخلی نفت استوار بود. به دنبال این تجربه اسف انگیز، وزارت خارجه سعی کرد از موقعیتی که به حمایت مستقیم از پاره‌ای شرکتها در برابر



شرکتهای دیگر تعبیر گردد احتراز کند ولی از هدایت ابتکارات شخصی در جهات مناسب دست برندارد. عملکرد مک گی در این زمینه با سیاست مورد اشاره کاملاً تطبیق می‌کرد.

نکته چهارم مسئله منافع ملی به تعبیر دوایر گوناگون دولت امریکا بود. تردیدی نیست که بر اساس طرحهای استراتژیکی سران ستاد مشترک ایالات متحد، افزایش سریع نفت عربستان به عنوان وسیله‌ای در جهت حفظ ذخایر نفتی نیمکره غربی توصیه شده بود. گذشته از آن، حفظ امتیاز نفت سعودی در دست امریکاییان نیز اولویت خاصی داشت. وانگهی، شورای امنیت ملی در گزارش «ان اس سی-۶۸» منافع ملی را در جلوگیری از گسترش کمونیسم و توسعه نفوذ شوروی تشخیص داده بود. طبیعتاً عربستان به علت موقعیت جغرافیائی و حکومت ضد کمونیستی که داشت از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار می‌شد. هنگامی که نوبت به کاربرد عملی این ارزیابی رسید، جو حاکم بر دولت حمایت وزارت خارجه از قرارداد پنجاه-پنجاه را امری مسلم و قطعی ساخت.

و بالاخره نکته پنجم به نقش جورج مک گی معاون وزارت خارجه مربوط می‌شود. همانگونه که دیدیم او در متقاعد ساختن شرکتهای مادر به موافقت با قرارداد پنجاه-پنجاه با دیویس همکاری کرد. با توجه به تحولاتی که در جریان بود جورج مک گی برای وادار ساختن شرکتهای مزبور به پذیرش طرحی که مطابق با منافع ملی تشخیص داده شده بود محتاج تلاش چشمگیری نبود.

با توجه به مطالبی که ارائه گردید آشکار می‌شود که روایت چرچ-بلراز این ماجرا نادرست است. شورای امنیت ملی خزانه داری را وادار نکرد که برای جلب رضایت عبدالعزیز قوانین مالیاتی را زیر پا بگذارد. حال، این که عامل اصلی را عبدالعزیز بینگاریم که فشار او برای کسب عواید بیشتر مستقیماً به این قرارداد منجر شد و یا نقش اصلی را از آن دولت امریکا

بپنداریم که زمینه مناسب را برای طرح و پذیرش چنین قراردادی فراهم ساخت، مسئله ای است که می تواند کماکان مورد بحث و مناقشه باشد.

نگارنده بر تفسیر گسترده تر این ماجرا تمایل دارد. اکنون ما هر تعریفی از اصطلاح «سیاست خارجی» داشته باشیم، با دلایل متقن می توانیم چنین استدلال کنیم که قرارداد پنجاه-پنجاه حاصل سیاست خارجی امریکا بود. اگر از دیدگاهی محدود سیاست خارجی را «سیاست اعلام شده بخش اجرایی دولت در مورد امور خارج از مرزهای ملی» تعریف کنیم، روشن است که از دیرباز خط مشی مستمر و پایداری دقیقاً در حمایت از همان سیاستی که در پیش گرفته شد وجود داشته است، و اگر آن را به عبارتی کلی تر تحت عنوان «حاصل جمع دوفاکتوی جهت گیری تمام گروههای (دولتی و خصوصی) ذینفع در محدوده یک کشور خاص در خارج از مرزها» توصیف کنیم، باز هم مدعای فوق تأیید می شود. با در نظر گرفتن آرامکو و شرکتهای مادر در این تناسب، تردیدی نمی ماند که قرارداد پنجاه-پنجاه محصول سیاست خارجی امریکا بوده است.

اگر چه ارزیابی مهارت و کاردانی سر ویلیام فریزر و «شرکت نفت انگلیس و ایران» و وزارت خارجه انگلیس در برخورد با اوضاع ایران خارج از حوصله این مقاله است، ولی جای آن دارد که یادآور شویم موقعیت «شرکت نفت انگلیس و ایران» در سالهای نخست ۱۹۵۰ با موقعیت آرامکو در عربستان سعودی بکلی متفاوت بود. آرامکو در مقایسه با «شرکت نفت انگلیس و ایران» بالنسبه تازه وارد بود و به علت وقفه ای که در ایام جنگ در تولید نفت پیش آمد، «گروه صدنفری» آن در همسانی و تطابق فرهنگی مهارت بسیار یافتند. گذشته بر این، عبدالعزیز فرمانروای خودکامه ای بود که با هیچگونه مخالفت داخلی دست و پنجه نرم نمی کرد و از این رو با زمامداران ایران قابل مقایسه نبود. هدف اصلی او کسب درآمد بیشتر بود و در ۱۹۵۰ در استفاده از یک شرکت امریکایی برای برآوردن این مقصود با هیچ مانعی

روبرو نبود. این وضع با وضعیت ایران در آن سالیان که هدف اصلی اش خاتمه دادن به نفوذ و کنترل انگلستان بود و نه کسب عواید بیشتر، تفاوت اساسی داشت.

در مواضع حقوقی ایالات متحد و بریتانیا نیز تفاوت‌هایی بود. شرکتهای امریکایی می توانستند با استفاده از قوانین مالیاتی کشورشان با سهولت بیشتر و ضرر کمتر با چنین تغییراتی همساز گردند، چرا که برایشان هزینه ای در بر نداشت. اما قوانین مالیاتی انگلستان از چنین تسهیلاتی برخوردار نبود و هرگونه قرار و مداری به حساب شرکت منظور می شد. وانگهی، دولت امریکا در آن ایام به حمایت و پشتیبانی مالی از متحدانش اشتغال داشت در صورتی که دولت انگلستان چنین مشغله ای نداشت. انگلیسیها که هنوز گرفتار جبران خسارات و خرابیهای جنگ بودند، نیازهای مالی مبرمی داشتند.

البته هیچ یک از این عوامل فی نفسه ناکامی مذاکرات ایران و انگلیس را توجیه نمی کرد، ولی موقعیت انگلیسیها را در آن سالها در مقایسه با موقعیت امریکاییان در ۱۹۵۰ در عربستان سعودی بمراتب پیچیده تر می ساخت.

چهار شرکت مادری که در قرارداد پنجاه - پنجاه آرامکو - سعودی شرکت داشتند (جرزی، سوکونی، تکراس، سوکال) همان شرکتهایی بودند که (به اتفاق گالف) چهار سال بعد در مذاکرات کنسرسیوم نفت ایران شرکت داشتند. هم آهنگی که در طول مذاکرات ۱۹۵۰ بین دولت امریکا و دولت سعودی مشهود بود، در خلال مذاکرات با ایران که ابعاد مسئله بالنسبه گسترده تر و پیچیده تر بود و نقشهای طرفین نیز تفاوت داشت، مشاهده شد. در مذاکرات کنسرسیوم دولت امریکا ناچار شد به جای فشار مختصری که جورج مک گی برای خاتمه دادن به مذاکرات سعودی بکار می برد، تلاشهای بمراتب قدرتمندتر و آشکارتری برای فیصله دادن به مذاکرات [کنسرسیوم] ایران مبذول دارد زیرا شرکتهای نفتی نه محتاج دستیابی بر منابع نفتی ایران بودند و نه نفعی در این کار داشتند. اما از این احتمال نگران بودند که شوروی



بر این منابع دست یابد و بازار جهانی را اشباع کند. با این حال شرکتهای نفتی در ازاء شرکت در کنسرسیوم، نگرانیهای وزارت خارجه و وزارت دفاع و شورای امنیت ملی را از خطر توسعه بالقوه نفوذ شوروی وسیله قرار دادند و عملیات خود را در ایران از قوانین ضد تراست مستثنی ساختند و دادگستری امریکا را وادار کردند که رسیدگی به پرونده های ضد تراست را از دادگاههای کیفری به دادگاههای حقوقی محول سازد.<sup>۶۰</sup> در مقایسه می توان گفت که قرارداد پنجاه - پنجاه آرامکو- سعودی کاری بمراتب آسانتر بود.

60) Kaufman, *Oil Cartel Case*, pp. 55-60:

## اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت: رابطه سه جانبه

رونالد فری بر

منظور سیاست انگلیس این بود که بالانحصار نفت کشور ما را تصاحب نماید... این سلطه بوسیله کمپانی صاحب امتیاز عملی گردید و «شرکت نفت ایران و انگلیس» که در حقیقت دولتی در داخل دولت تشکیل داده بود مقدرات مملکت را در دست داشت.<sup>۱</sup>

محمد مصدق در دیوان بین المللی لاهه، ۱۹۵۲

### دورنمای تاریخی ۱۹۰۱-۱۹۴۷

شهادت دکتر مصدق در برابر دیوان دادگستری بین المللی، انگیزه اصلی او را در مناقشه نفت ایران و انگلیس نشان می دهد. و نیز یک جنبه ناسیونالیسم ایرانی در قرن بیستم را بیان می کند که از نظر بسیاری به عنوان تلاش ایرانیان در ریشه کن کردن حضور غیردوستانه انگلیس از کشورشان تلقی شده است، و

1) I.C.J. Pleadings, *Anglo-Iranian Oil Co. Case (United Kingdom v. Iran)* (Leyden, 1952) p. 439.

«شرکت نفت انگلیس و ایران» مظهر این امر بشمار می‌رفت.<sup>۲</sup> غالباً فراموش می‌شد که بیشتر اتهاماتی که در دوران بعد از جنگ به شرکت نفت وارد می‌آمد، قبلاً نیز، بویژه در روزهای پیش از الغای امتیاز داری در ۱۹۳۲ [۱۳۱۱] عنوان شده بود. حتی نگاهی سریع به مقالات روزنامه‌های اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوائل دهه ۱۹۳۰ که بسیاری از آنها را علی دشتی در شفق سرخ نوشته بود با مقالاتی که حسین فاطمی در باختر امروز می‌نوشت شباهت محسوسی را نشان می‌دهد. همچنانکه مصدق اقدام رضاشاه را در مذاکره پیرامون یک امتیاز جدید نفت به سادگی به عنوان یک نمونه دیگر از سلطه بیشرمانه دولت انگلیس بر رضاشاه به باد انتقاد می‌گرفت و ادعا می‌کرد که امتیاز ۱۹۳۳ تحت فشار امضا شده است، به همان ترتیب نیز رضاشاه سلسله مخلوع قاجار را بواسطه جهل و ولخرجی در اعطای امتیاز اولیه نفت به ویلیام ناکس داری در مه ۱۹۰۱ سرزنش می‌کرد. در هر دو مورد شرکت نفت متهم به دخالت در امور داخلی ایران می‌شد.

برخلاف تصور عمومی، دولت انگلیس شرکت نوبنیاد را که در آوریل ۱۹۰۹ به نام «آنگلوپرشن اویل کمپانی» تشکیل گردید، به عنوان یک ابزار برگزیده استراتژی خود تلقی نمی‌کرد.<sup>۳</sup> به دلایل مالی بود که شرکت حکومت (۲) محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ۸ جلد (تهران ۳۲-۱۳۲۸). در مورد مسئله نفت به دو کتاب مهم نوشته ایرانیان مراجعه فرمایید:

Nasrollah Saifpour Fatemi, *Oil Diplomacy: Powderkeg in Iran* (New York, 1954).  
در این کتاب قید شده که «ایرانیان همیشه شرکت نفت را شعبه‌ای از وزارت خارجه انگلستان می‌دانستند. ص (۲۴)، و «در ۱۹۱۴ و ۱۹۴۱ انگلیسیها بمنظور حفظ منافع شرکت نفت به ایران تجاوز کردند.» (ص ۲۴).

Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran 1926-1979* (New York, 1981).

در این کتاب نوشته شده که: «وجود شرکت نفت انگلیس و ایران نوعی حق مکسبه برای انگلیس در اقتصاد ایران بوجود آورده بود که روابط سیاسی داخلی و خارجی خود را برای پنهان داشتن مداخلات و دست اندازهای انگلیس بکار می‌برد.» (ص ۱۵۷).

3) R. W. Ferrier, *The History of The British Petroleum Company*, vol. 1, *The Developing Years 1901-1932* (Cambridge 1982), Ch. 5.



وقت بریتانیا را وادار کرد که ده درصد از سهام آن را خریداری کند. در پی جنگ جهانی اول و پیشرفتهای تکنولوژیکی که این جنگ بوجود آورد، مصرف نفت افزایش یافت و تولید نفت در ایران از ۹۰,۰۰۰ تن در ۱۹۱۳ به حدود ۹۰۰,۰۰۰ تن در ۱۹۱۸ رسید. شرکت مزبور همانند دیگر شرکتهای عمده نفتی آن روزگار، فعالیتهای خود را در سطح جهانی درهم ادغام کرده بود. این آغاز دوره ای بود که فعالیتهایی که در امتیاز پیش بینی شده بود دیگر مکفی نمی نمود. بازار ایران و همسایگانش در منطقه برای جذب تولیدات بالقوه نفت مناسب نبود. مناطق عمده مصرف در اروپا از ایران دور بود و با ذخایر نزدیکتر ایالات متحد و تولیدات امریکای جنوبی بویژه مکزیک و ونزوئلا که تازه وارد بازار شده بود رقابت می کرد. هیچ گونه تسهیلات یا وسایل تفریح و آسایش در ایران در حول وحوش میدانهای نفتی و پالایشگاه و نقاط بارگیری در جزیره آبادان وجود نداشت. همه چیز می بایست از خارج وارد شود و هرکاری می بایست بر اساس خودکفائی انجام گیرد. شهرنشینی رشد می کرد و خدمات همگانی از قبیل آب و برق و تلفن می بایست تأمین شود، آموزش و پرورش پیشرفت یابد، مخابرات و حمل و نقل در بخشی از کشور که تا آن زمان از لحاظ اداری نادیده گرفته شده و تحت کنترل رؤسای عشایر محلی از قبیل خوانین بختیاری و شیخ محمره بود تأسیس گردد. در تهران که طبیعتاً در برابر هرگونه تخطی به قدرتش مقاومت می ورزید این پیشرفتهای با شبهه تلقی می شد.

در سرتاسر دوره امتیاز، این وضع غیرعادی منشأ رنجش و ناراحتی دائمی بود. در جایی که قدرت حکومت مرکزی وجود نداشت، شرکت متهم به دخالت در امور محلی می شد اما در عین حال از آن خواسته می شد که مسئولیتهای امور شهری را در خارج از چارچوب تعهدات واقعی خود بر عهده بگیرد. خدماتی اضافه بر نیازمندیهای عملیاتی عادی، از قبیل خانه سازی و مدرسه سازی و مراقبت پزشکی، هزینه های مداوم و روزافزونی را تشکیل

می داد. از اواسط دهه ۱۹۲۰ گامهای بزرگی بمنظور افزایش عده کارمندان صلاحیتدار ایرانی از طریق تحصیل و کارآموزی و نیز از طریق سیاست ایرانی کردن کارمندان بمنظور جایگزینی کارمندان فنی هندی برداشته شد. این اقدامات هیچ گاه مکفی و مناسب تلقی نشد و به رغم توافقهایی از قبیل ماده ۱۶ امتیازنامه ۱۹۳۳ یک منبع دیگر رنجش و ناراحتی را بین دولت ایران و شرکت نفت تشکیل می داد که تا ملی شدن ادامه داشت. هنرستان فنی آبادان که در ۱۹۳۹ [۱۳۱۸] بوسیله شرکت تأسیس شده بود تنها مرکز آموزش فنی در آن زمان بشمار می رفت. دانشجویان برجسته آن به انگلستان و بویژه دانشگاه بیرمینگام اعزام می شدند.

با افزایش تولید نفت در خلال جنگ جهانی اول و توسعه شرکتهای وابسته بازاریابی و پالایش، بر سر طرز محاسبه و تخصیص مبالغی بابت استهلاک و هزینه ها قبل از تعیین سود خالص شرکت اختلافاتی بوجود آمد؛ زیرا درآمد نفتی ایران بر پایه سود خالص قرار داشت.<sup>۴</sup> بخشی از این اختلافات با موافقتنامه آرمیتاژ اسمیت در دسامبر ۱۹۲۰ [آذر ۱۲۹۹] حل شد و به مذاکراتی که شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر امور خارجه وقت ایران در ۱۹۱۹ آغاز کرده بود خاتمه داد. ویلیام مک لینتاک حسابدار برجسته اسکاتلندی را در نوامبر ۱۹۱۹ شاهزاده فیروز برای دولت ایران استخدام کرده بود تا از طرف دولت به بازرسی حسابهای شرکت بپردازد.

با وجود این، در اواخر دهه ۱۹۲۰ تجدیدنظر در امتیازنامه از لحاظ اقتصادی و سیاسی مطلوب طرفین بود. رضاشاه مشغول مدرن ساختن کشور و اصلاح نهادهای آن طبق موازین خودش بود. تجدیدنظر در امتیازنامه از سوی سر جان گدمن پیشنهاد شد که دانشمندی برجسته و استاد و مدیر بود و در

4) Robert B. Stobaugh, "The Evolution of Iranian Oil Policy", in *Iran Under the Pahlavis*, ed. George Lenczowski (Stanford, 1978). pp. 201-52,

و مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران، ۱۳۳۵).



۱۹۲۷ [۱۳۰۶] به ریاست هیئت مدیره شرکت نفت انتخاب شده بود. در مذاکرات مقدماتی که در ۱۹۲۶ آغاز شد و به نخستین مرحله مذاکرات در بهار ۱۹۲۹ انجامید، گدمن پیشنهاد کرد که ترتیباتی درباره مشارکت داده شود که بر اساس آن ایران ۲۰ درصد از سهام شرکت و حق امتیازی بابت هر تن نفت صادراتی دریافت دارد. مذاکره کننده اصلی ایران میرزا عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار، برای کسب حق امتیاز بیشتر به گدمن فشار می آورد ولی در آن وضع خراب مالی بین المللی ناشی از اضافه تولید، و با آغاز بحران اقتصادی جهانی، گدمن در وضعی نبود که بتواند پیش تر برود؛ بنابراین مذاکرات موقتاً تعطیل شد و یک فرصت مهم برای تجدیدنظر کلی در اصول امتیازنامه از دست رفت.

هنگامی که تیمورتاش در اواخر ۱۹۳۱ جداً بر سر میز مذاکره بازگشت، بحران اقتصادی شدیدتر شده و موقعیت شخصی خود او نیز نامطمئن تر بود. با وجود این در اوائل ۱۹۳۲ در لندن درباره رئوس یک امتیازنامه جدید توافق به عمل آمد اما تهران که چند ماه بعد این امتیازنامه را بواسطه کاهش حق امتیاز ایران در سال گذشته رد کرد، مانع از فیصله یافتن قضیه گردید. در نوامبر ۱۹۳۲ [آذر ۱۳۱۱] شاه که از عدم توانایی وزیرانش در حصول توافق عصبانی شده بود، امتیاز را لغو کرد تا لویج را بکلی پاک سازد. تیمورتاش مورد بی مهری قرار گرفت و قربانی بدگمانی شاه و توطئه داخلی گردید و در زندان جان سپرد. سیدحسن تقی زاده مذاکرات را در دست گرفت. در آن هنگام سر جان گدمن در امریکا بود و دولت انگلیس اختلاف را به «جامعه ملل» در ژنو ارجاع کرد و علی اکبر داور به نمایندگی ایران در آن شرکت نمود.

در نتیجه مذاکرات خصوصی در ژنو میان گدمن و داور و حسین علاء (وزیر مختار ایران در فرانسه) مذاکرات در بهار ۱۹۳۳ [۱۳۱۲] تحت نظارت «جامعه ملل» به تهران منتقل گردید. پس از آنکه مذاکرات بین فریزر و تقی زاده به جایی نرسید، گدمن و شاه به توافقی نایل شدند که به تصویب



«جامعه ملل» رسید. این توافق شامل یک سیستم افزایش حق امتیاز بر حسب تن و محدود کردن حوزه امتیاز و تمدید مدت امتیاز، و ماده‌ای در مورد تضمین پرداخت حق امتیاز به لیره کاغذی قابل تبدیل به لیره طلا و مشارکت ۲۰ درصد ایران در سود سهام شرکت بود. همچنین تعهد قطعی در باره ایرانی کردن کارمندان. در پی این توافق یک برنامه وسیع سرمایه گذاری به اجرا گذاشته شد و تولید نفت ایران سریعتر از مجموع تولید بین المللی افزایش یافت و در ۱۹۳۸ [۱۳۱۷] صادرات ایران به حدود ۱۰ میلیون تن در سال بالغ گردید.<sup>۵</sup>

در آن اوضاع و احوال، قرارداد ۱۹۳۳ معقول بود ولی بعدها مبدل به وسیله لعن و تکفیر سیاستمداران ناسیونالیست گردید. دولت شوروی در سپتامبر ۱۹۴۴ [شهریور ۱۳۲۳] هنگامی که سرگئی کافتارادزه معاون کمیساریای امور خارجه را برای تقاضای امتیاز نفت شمال ایران به تهران فرستاد، از این احساسات سوءاستفاده کرد. در عین حال این امر هشدار برای دولت امریکا در مورد منافع آن کشور در منطقه بشمار می رفت.<sup>۶</sup> در برابر این حرکت، از جانب محمد ساعد نخست وزیر وقت و با کمک دکتر مصدق که یکی از مخالفان دیرینه رضاشاه بود مقاومت شد و دکتر مصدق طی نطقی در مجلس «شرکت نفت انگلیس و ایران» را مورد اتهام قرار داد. سرانجام در ۲ دسامبر ۱۹۴۴ [۱۱ آذر ۱۳۲۳] مجلس از طریق طرحی که بوسیله دکتر مصدق تهیه شده بود و با موافقت مرتضی قلی بیات نخست وزیر بعدی، موافقت کرد که هیچ نخست وزیر یا وزیری اجازه نداشته باشد در مورد اعطای امتیاز نفت با کشورهای خارجی وارد مذاکره شود.

در پایان تقریباً دو سال رویارویی با اتحاد شوروی بر سر تخلیه ایران از

5) R. W. Ferrier, "The Development of the Iranian Oil Industry", in Hossein Amirsadeghi and R.W. Ferrier, *Twentieth Century Iran* (London, 1977) pp. 93-127.

6) Bruce Kuniholm, *The Origins of Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece* (Princeton, 1980).

نیروهای آن کشور، موافقت اتحاد شوروی با تخلیه نیروهایش در ازاء امتیاز نفت شمال، و آزادسازی آذربایجان، سرانجام مجلس در پاسخ به گزارش قوام السلطنه نخست وزیر در مورد اوضاع و احوالی که منجر به اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی شده بود، در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ [۳۰ مهر ۱۳۲۶] ماده واحده ای را تصویب کرد. قانون مزبور ضمن پیش بینیهای دیگر، به دولت اجازه داده بود که منابع نفتی کشور را خودش کشف و استخراج نماید و بویژه قید کرده بود:

دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب، بمنظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.

قوام به سر جان لورورثل سفیر انگلیس اطمینان داد که این تبصره دلالت بر انتقاد از شرکت ندارد. اما تردیدی نیست — و قوام نیز در ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] اشاره کرد — که او جداً ابتکار عمل را در مورد نفت در دست گرفته و هشدار داده بود که در نظر ندارد بین تودهنی که به روسها زده است با حرکتی بر ضد انگلیسیها موازنه برقرار سازد، بلکه حل مسئله نفت در برنامه پارلمانی او قرار دارد.<sup>۷</sup> لورورثل تصور کرد که قصد قوام این است که ترتیب بهتری با «شرکت نفت انگلیس و ایران» بدهد نه اینکه هیاهوی بزرگی بر سر آن راه بیندازد. اندکی بعد برکناری ناگهانی قوام به دست شاه و انتصاب ابراهیم حکیمی سالخورده به جای او این فرصت را از بین برد و سرآغاز یک دوران عدم اطمینان سیاسی فزاینده گردید.

پی آمدهای سیاسی تلاش اتحاد شوروی در کسب امتیاز نفت شمال،

7) 19 July 1952, State Department, 888 2553/1 2025.

موجب هوشیاری ملت ایران در مورد اهمیت نفت گردید. آثار جنبی ورود نیروهای متفکین به ایران در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] از جمله استعفای رضاشاه به این هوشیاری کمک می‌کرد. یک نفوذ جدید ولی دیر پا در صحنه سیاسی ایران، ورود امریکاییان بود که حفظ راه ارسال تجهیزات نظامی به اتحاد شوروی تنها نگرانی آنان نبود و در بسیاری از جنبه‌های زندگی ایرانیان به عنوان مستشار خدمت می‌کردند. یکی از پی آمدهای ناپدید شدن قدرت رضاشاه تجدید حیات فعالیت‌های سیاسی از جمله حزب توده بود که در اواسط دهه ۱۹۳۰ بشدت سرکوب شده بود.<sup>۸</sup> از جمله نخستین اقدامات این حزب ترتیب اعتصاب بزرگی در بهار ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] بر ضد «شرکت نفت انگلیس و ایران» به عنوان اعتراض به تراکم جمعیت و وضع نامناسب مسکن در آبادان بود که از کمبود مواد اولیه و هجوم مردم به علت نیازهای زمان جنگ ناشی شده بود.<sup>۹</sup>

### مذاکرات درباره قرارداد الحاقی ۵۱ - ۱۹۴۷

یکی از اولویتهای صنفی «شرکت نفت انگلیس و ایران» پس از جنگ، تأکید بر مسئولیتهایی بود که طبق امتیاز در ایران بر عهده اش واگذار شده بود و می‌بایست با افزایش تولیدی نه کمتر و مرجحاً بیشتر از میانگین جهانی، عملی شود تا نفت ایران در بازارهای جهانی توزیع و درآمد بیشتری عاید دولت ایران گردد. حتی در دوران جنگ که تولید نفت ایران به علت تغییر مسیر کشتیهای نفتکش کاهش یافت، سرویلیام فریزر که در ۱۹۴۱ جانشین گدمن در ریاست شرکت شده بود، در پاسخ به تقاضای رضاشاه موافقت کرد که

8) Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley, 1966).

9) Ervand Abrahamian, "The Strengths and Weaknesses of the Labour Movement in Iran, 1941-53", *Continuity and Change in Modern Iran*, ed. Michael E. Bonine and Nikkie R. Keddie (New York, 1981) pp. 193-200.



پرداخت حق الامتیاز به دولت ایران را برحسب میانگین سود سالانه چند سال اخیر تضمین نماید و مبلغ معینی بطور مقطوع به ایران پرداخت شود. این کار در ابتدا مورد مخالفت دولت انگلیس قرار گرفت ولی سرانجام پس از اصرار زیاد فریزر، برای مدت دو سال پذیرفته شد.<sup>۱۰</sup> در دوران پس از جنگ نظر به اینکه برنامه ریزی برای زمان صلح در دست اجرا بود، به حداکثر رساندن تولید نفت ایران بخش عمده‌ای از سیاست شرکت نفت را تشکیل می‌داد. ضمناً تصدیق مطلبی بود که فریزر ضمن سفر خود به ایران در ۱۹۴۵ [۱۳۲۴] بر آن تأکید گذاشت، و آن اینکه امتیازنامه نیاز دارد به صورت امروزی درآمد و با اوضاع و احوال پس از جنگ تطبیق داده شود. در نتیجه سر نیویل گس یکی از اعضای هیئت مدیره شرکت که مسئول امور ایران بود در اواخر ۱۹۴۷ [۱۳۲۶] به تهران رفت تا اوضاع را در محل ارزیابی کند. او اظهار نظر کرد که «مقتضی است در امتیاز تجدیدنظر شود تا با افکار جدید و پیشرفت صنعت تطبیق یابد.» سیاستمداران ایرانی که دیگر فقط نوکر شاه نبودند، شروع به بهره‌برداری از آراء حوزه‌های انتخابیه خود و تشکیل اتحادهای تاکتیکی و گروه‌های سیاسی کرده بودند تا به جاه طلبیهای سیاسی خود جامعه عمل بپوشانند. اما مجلس ابزاری ضعیف بود که بخاطر مقررات داخلی اش بیشتر قادر به اشکال تراشی در امور دستگاه دولت بود تا تقویت آن. شرایط مربوط به لزوم حد نصاب نمایندگان به شدت مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت تا تصویب هر قانونی را به تعویق افکنند. در نتیجه اصلاحاتی که رضاشاه در مدرن کردن کشور به عمل آورده بود درهای مجلس به روی صاحبان حرف و اصناف شهری از قبیل معلمان و وکلای دادگستری و افسران ارتش و کارمندان دولت بیشتر گشوده شده بود. در عین حال پاره‌ای از بخشهای سنتی تر جامعه ایران از قبیل تجار بازار و مالکان و روحانیون خودشان را مورد بی اعتنائی احساس

(۱۰) فریزر در ۱۹۲۹ نایب رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران بود و در ۱۹۴۱ به ریاست شرکت رسید. او همچنین رئیس شرکت نفت عراق و رئیس شرکت نفت کویت بود.

می‌کردند. تفسیر و ارزیابی نفوذ این نیروهای سیاسی نوپا بخاطر رقابتهای شخصی پیچیده‌ای که درگرفته بود، کار چندان آسانی نبود. کشف عقاید و طرحهای سیاسی دشوار می‌نمود. به عنوان مثال ارنست بوین یکبار گمان کرد که حزب توده دارای نوعی نفوذ سوسیال دموکراسی است و دین آچسون آن را عامل پیشبرد نفوذ شوروی دانست.<sup>۱۱</sup> برای هرگونه قضاوتی در مورد پاسخ «شرکت نفت انگلیس و ایران» به موقعیتش در این کشور، لازم است این گونه حرکات را در صحنه سیاسی مورد توجه قرار بدهیم.

پس از گمانه‌زنیهایی که در نوامبر و دسامبر ۱۹۴۷ [آبان و آذر ۱۳۲۶] بوسیله گس به عمل آمد، مقرر گردید که مذاکرات اصولی تری در مه ۱۹۴۸ [اردیبهشت ۱۳۲۷] صورت بگیرد. اما این مذاکرات به علت اوضاع سیاسی داخلی ایران به تعویق افتاد. عبدالحسین هژیر وزیر دارایی به جانشینی حکیمی برگزیده شد و در برنامه‌ای که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۸ [اول تیر ۱۳۲۷] به مجلس تقدیم کرد اشاره به قانون ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ نمود و این نخستین باری بود که در یک بیانیه رسمی قصد مذاکره با شرکت نفت ذکر شده بود. در پی آن هژیر در یک مصاحبه مطبوعاتی اشاره به «افزایش سهم ایران از درآمد نفت» کرد. انتصاب هژیر به نخست‌وزیری با تظاهراتی روبرو شد که از طرف آیت‌الله کاشانی که روز به روز بر نفوذ سیاسی اش می‌افزود علیه او ترتیب یافته بود. در اواخر اوت (مرداد) قدرت نخست‌وزیر که در ضمن وزیر دارایی هم بود رو به زوال نهاد. هیچ‌گونه تدارکی برای مذاکرات از جانب ایران دیده نشده بود، اما مبارزه مطبوعاتی شدیدی در مورد نفت جریان داشت. بنابراین تا

(۱۱) بوین نوشت: «من نمی‌توانم این فکر را از مغزم خارج کنم که حزب توده هر چند بطور مسلم حزبی انقلابی است، ممکن است حزب آینده در ایران باشد و از منافع طبقه کارگر دفاع کند.»

Bevin to Sargeant 5 July 1946, FO 371/52717 (Public Record Office, London);

اما دین آچسون حزب توده را یک جنبش طرفدار شوروی و تجزیه طلب می‌دانست:

*Present at the Creation* (London, 1969) p. 197.

۲۷ سپتامبر [۵ مهر] هیچ مذاکره‌ای صورت نگرفت. به قول گس «مسئله این بود که مطالعه شود با توجه به اوضاع و احوال فعلی آیا امکان تعدیل نظریات طرفین به نحوی منصفانه و بر اساس توافق مشترک وجود دارد یا خیر.»<sup>۱۲</sup> هژیر اعلام داشت که حکومت او تقاضای تجدیدنظر در امتیاز را ندارد و اگر بتوان تعدیل لازم را در چهارچوب امتیازنامه به عمل آورد کاملاً موجب رضایت دولت ایران خواهد بود. هیئت نمایندگی ایران یک تذکاریه ۲۵ ماده‌ای تسلیم کرد که در «اداره امتیازات» وزارت دارایی و تحت نفوذ پروفیسور ژیدل حقوق دان فرانسوی تهیه شده بود، و البته در اطلاعات او در مورد صنعت نفت جای حرف بود.<sup>۱۳</sup>

در ماههای سپتامبر و اکتبر [شهریور و مهر] مذاکرات سودمندی در باره کارآموزی و آموزش و ترفیع کارمندان شرکت صورت گرفت ولی به هیچ گونه توافق نهائی در مورد «کاهش سالانه و تدریجی کارمندان خارجی» نرسید و آن نیز به علت محاسبه تعداد کارمندان مزبور بر اساس ارقام مشخص ریاضی یا درصد بود. در باره تعهد صریح شرکت به آموزش در خوزستان در خارج از

(۱۲) بایگانی شرکت نفت بریتانیا. و نیز اظهارنظر فریزر را در اجلاس عمومی سالانه شرکت نفت در ۲۰ دسامبر ۱۹۵۰ (۲۹ آذر ۱۳۲۹) ملاحظه کنید:

ضمن مذاکرات در باره قرارداد الحاقی ۱۹۴۹ طرح پنجاه - پنجاه تقسیم درآمد مورد بحث قرار گرفت ولی پس از بررسی دقیق، به نفع افزایش پرداختها طبق ترتیبات موجود قرارداد ۱۹۳۳ رد شد. بطور کلی نظر نمایندگان دولت ایران در این مذاکرات این بود که تقسیم درآمد باید شامل کلیه فعالیتهای «شرکت نفت انگلیس و ایران» چه در داخل و چه در خارج از ایران باشد. هیچ شرکت نفتی نمی تواند با اصل پنجاه - پنجاه موافقت بکند، مگر اینکه فقط مربوط به درآمدهای حاصله از کشوری که در آن فعالیت می کند باشد... در نتیجه شرکت پس از اطلاع از قرارداد عربستان سعودی و در نظر گرفتن نتایج حاصله از مذاکرات قرارداد الحاقی، وقت را تلف نکرد و به ژنرال علی رزم آرا نخست وزیر وقت تمایل خود را برای مذاکره در باره پیشنهادهای دولت ایران برای انعقاد یک قرارداد جدید و مشابه با آن اعلام داشت.

13) L. P. Elwell-Sutton, *Persian Oil: a Study in Power Politics* (London, 1955) pp. 165-9.



حوزه عملیات اختلاف نظر وجود داشت و شرکت نفت می‌گفت که در حدود صلاحیت شرکت نیست بلکه مربوط به دولت می‌باشد. دیگر مسائل مورد اختلاف شامل این ادعاها می‌شد: نرخ تبدیل طلا، روش حسابداری، موافقتنامه شرکت با درياداری انگلیس در باره فروش نفت با تخفیف کلی، مصرف مواد نفتی بوسیله خود شرکت، تأمین فرآورده‌های نفتی در داخله کشور، معافیت‌های گمرکی، ارزهای خارجی، مقررات و حساب ذخیره شرکت، مالیات دولت انگلیس. شاه راضی می‌نمود اما سوءظن داشت که شرکت نفت به کاشانی و سید ضیاء رشوه می‌پردازد تا بر ضد او اقدام کنند. گس در شرفیابی ۱۷ اکتبر [۲۵ مهر] به حضور شاه اعتراض کرد که به نفع شرکت نیست که دست به چنین کارهایی بزند. اغلب اوقات شرکت نفت از اینگونه اتهامات که از جانب کلیه جناحهای سیاسی به آن وارد می‌شد در زحمت بود.

بیشتر نکات فوق مربوط به شرکت نفت می‌شد، اما پاره‌ای از آنها در صلاحیت دولت انگلیس بود. در واقع دولت انگلیس پیش‌بینی چنین انتقاداتی را می‌کرد و از ناراحتی ایرانیان در مورد مالیاتی که از سود شرکت می‌گرفت بویژه در مورد تحمیل محدودیت سود سهام آگاه بود. سیاست مالیاتی دولت انگلیس در چهارچوب رویارویی با اوضاع مالی فوق‌العاده خطرناک سالهای بعد از جنگ قرار گرفته بود که حکومت کارگری وارث آن شده بود.<sup>۱۴</sup> پاسخ خزانه داری انگلیس قابل توجه بود اما دست و بال شرکت نفت را در مانور به شدت می‌بست و کمک زیادی به افزایش خشم و اتهامات ایرانیان می‌کرد که شرکت را عامل دولت انگلیس در محروم ساختن ایران از درآمدهایی که استحقاق داشت می‌دانستند. در اول ژوئن ۱۹۴۸ [۱۱ خرداد ۱۳۲۷] شرکت دستورالعمل دولت انگلیس را مبنی بر اینکه به پرداخت سود

14) Alec Cairncross, *Years of Recovery: British Economic Policy 1945-51* (London, 1985).

سهام سال گذشته چیزی اضافه نکند پذیرفت. در ۲۱ مه فریزر تقاضا کرده بود معافیت خاصی در مورد پرداخت سود سهام به دولت ایران در نظر گرفته شود اما سر استافورد کریپس وزیر دارایی آماده پذیرفتن چنین استثنائی نبود.<sup>۱۵</sup> فریزر از این تصمیم «با وجود وضع خاص شرکت به علت تعهداتش طبق امتیازنامه» ابراز تأسف کرد و قول داد «اگر دولت ایران تصور می‌کند که از این تصمیم دچار محرومیت شده است، ما حاضریم در باره هر پیشنهادی که دولت در این خصوص داشته باشد به مذاکره پردازیم.»<sup>۱۶</sup> ارنست بوین وزیر خارجه نیز بعداً به نفع شرکت نفت نزد وزیر دارایی وساطت کرد اما به جایی نرسید. خزانه داری حاضر نبود هیچ گونه استثنائی قائل شود.<sup>۱۷</sup>

(۱۵) نامه مورخ ۲۷ مه ۱۹۴۸ کریس به فریزر: «شرکت شما باید خودش را با سیاست تثبیت سود سهام شرکتها که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آن را یکی از عوامل اصلی در تلاش برای تأمین وضع اقتصادی این کشور می‌داند تطبیق بدهد.» (FO 371/68371)

بقیاً وضع مالی دو کشور [انگلیس و امریکا] بکلی با یکدیگر متفاوت بود، مع ذلک تضاد بارزی بین نظریات خزانه داری و «شرکت نفت انگلیس و ایران» در مقایسه با اداره درآمدهای داخلی امریکا نسبت به آرامکو وجود داشت. نیز رجوع کنید به:

*Irvine Anderson, Aramco, the United States and Saudi Arabia: a Study of the Dynamics of Foreign Oil Policy (Princeton, 1981).*

(۱۶) گزارش فریزر به سهامداران شرکت نفت در ۲۰ دسامبر ۱۹۵۱:

سهامداران به خاطر دارند که شرکت در ۱۹۴۸ ابتکار آغاز مذاکرات با دولت ایران را هنگامی در دست گرفت که سیاست محدودیت سود سهام در این کشور بموقع اجرا گذاشته شده بود. دلیل این کار نیز اثرات مقررات مزبور بر پرداخت حق الامتياز شرکت به دولت ایران بود. اگر چه موقعیت شرکت در درازمدت با منافی که در ذخیره عمومی داشت حفظ و حمایت می‌شد، ولی این سیاست منتج به پرداختهای سالانه کمتری می‌گردید.

(۱۷) نامه مورخ ۱۸ فوریه ۱۹۴۹ بوین به کریس (FO 371/75495):

«هم از نقطه نظر سیاسی و هم از لحاظ آینده شرکت اهمیت دارد که ایرانیان راضی باشند که سهم عادلانه‌ای از استخراج نفت عایدشان می‌شود.» فریزر از این وضع دشوار آگاه بود ولی نمی‌توانست تقاضا کند که قوانین کشور در مورد او استثناء قائل شوند. او در گزارشی نوشت: «می‌دانم که اگر

گس به دنبال یک تبادل نظر افشاکننده در ۹ اوت با سر ویلفرید ایدی معاون دوم خزانه داری گزارش داد که در باره شکایت دولت ایران در خصوص مبلغی که دولت انگلیس به عنوان مالیات از شرکت دریافت می دارد در مقایسه با دریافتی خود به عنوان حق الامتیاز با ایدی گفتگو کرده است. (جدول شماره ۷/۱ را ملاحظه کنید) در فاصله ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱ [۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰] که دورانی بسیار سخت بود، در نتیجه افزایش مالیاتها بین این دو مبلغ فاصله زیادی ایجاد شد. شرکت نفت عقیده داشت که این امر مسئله ای بین دو دولت می باشد، اما دولت ایران آن را مسئله ای می دانست که باید بین دولت انگلیس و شرکت حل شود. شرکت نفت قانوناً مکلف به پرداخت مالیات به دولت انگلیس بود نه تعیین میزان آن، و در این میانه گرفتار شده بود.

ایدی روشن ساخت که «هرگونه حمله ای از جانب دولت ایران به سیستم مالیاتی انگلیس، از جانب دولت انگلیس بسیار بد تلقی خواهد شد»، و استدلال کرد که «دولت ایران از پیروزی متفقین سود بسیاری برده است چرا که پیروزی ما را قادر ساخته که حوزه عمل امتیاز را توسعه بدهیم و به تدریج از معاملات رو به افزایش خود مبالغ هنگفتی به دولت ایران پردازیم.» او نمی توانست قانع شود که «ایرانیان مستحق دریافت سهم بیشتری از سود حاصله بیش از آنچه فعلاً دریافت می کنند هستند، یعنی هرگونه افزایش درآمد برحسب هر تن نفت.» معتقد بود که «بهای گران نفت یکی از موانع بهبود وضع دنیای امروزی است» و از قیمت های بالای خلیج مکزیک انتقاد می کرد. اطمینان داشت که «این وضع نمی تواند دوام یابد.» گس که نظری

تصمیم بگیریم در مورد این مطلب با دولت وارد مذاکره شویم چندان دور نخواهیم رفت و به جایی نخواهیم رسید. اداره مالیات بر درآمد در عقیده اش استوار است که نمی تواند قوانین مالیاتی انگلستان را برای امتیاز دادن به ایران نقض کند.»

Chadwick note, "Anglo-Persian Oil Company", 2 April 1949, FO 371/75496.



واقع بینانه‌تر داشت تقریباً با لحنی پوزش طلبانه گفت: «ما عاقلانه ندیدیم که امکان پرداخت مبلغی را بیشتر از آنچه دولت ایران بابت هر تن نفت دریافت می‌کند از مفرمان بیرون کنیم.» در مورد ماده‌ی مربوط به تبدیل لیره کاغذی به لیره طلا ایدی اظهار داشت «بهای طلا در لندن در مقایسه با نیویورک بسیار مناسب است.»<sup>۱۹</sup>

جدول شماره ۷/۱: سودهایی که در فاصله سالهای ۱۹۵۰-۱۹۳۲ (۱۳۲۹-۱۳۱۱) عاید دولت انگلستان، دولت ایران و سایر سهامداران گردید.

سهم‌دار	لیره
(الف) دولت انگلیس	
سود سهام خالص	۲۲,۵۰۰,۰۰۰
مالیات بر درآمد، مالیات بر سود و مالیات بر سود اضافی	۱۷۱,۶۰۰,۰۰۰
جمع	۱۹۴,۱۰۰,۰۰۰
(ب) دولت ایران	
حق امتیاز، پرداختهای بابت سود سهام و مشارکت در تقسیم سود	۱۰۰,۵۰۰,۰۰۰
(ج) سایر سهامداران	
سود خالص	۱۷,۴۰۰,۰۰۰

مأخذ: آرشو شرکت نفت بریتانیا<sup>۱۹</sup>

۱۸) در مورد ارقام مالیات و سرمایه‌گذاری دولت انگلیس رجوع کنید به نامه مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۱ نوتل بیکر به اتلی، و آماری که در صفحه ۱۳ آن ذکر شده است. FO 371/91596

۱۹) بر اساس آمارهای دولت انگلیس.

بدین سان شرکت نفت در مسائل مهم مربوط به ایران در وضعی نامساعد قرار داشت. و این مصادف با ایامی بود که شرکت سرگرم بازسازی تأسیسات پخش نفت به دنبال خرابیهای دوران جنگ، و جایگزینی کشتیهای نفتکش غرق شده و تجدید بنای کارخانه‌ها و تجهیزات صدمه دیده بود. و نیز مصادف با دوران رقابت بود که می‌بایست از منافع بازرگانی دفاع کرد. در این هنگام نظر مشورتی اداره حقوقی شرکت مبنی بر این بود که امتیازنامه نباید دست بخورد بلکه فقط در جزئیات آن تغییراتی داده شود و در صورت لزوم یک قرارداد الحاقی منعقد گردد. از لحاظ حقوقی این نظر ممکن است درست بوده باشد و از لحاظ سیاسی نیز شاید به مصلحت بود، اما از لحاظ روانی نتایج مصیبت‌باری داشت. این کار امتیازی را ابدی می‌ساخت که در نظر پاره‌ای از ایرانیان مظهر همدستی انگلیس با رژیم دیکتاتوری بود که ارزشها و اقدامات او از جانب طبقات مختلف جامعه ایرانی طرد شده بود. با گذشت زمان معلوم می‌شود که این کاریک اشتباه بزرگ بود زیرا به جای نگرستن به آینده‌گویی گذشته را حفظ می‌کرد. «شرکت نفت انگلیس و ایران» با انعطاف‌ناپذیری در سیاست مالیاتی دولت و تنگ‌نظری مشاوران حقوقی خود احاطه شده بود.

دو هفته پس از آن که مذاکرات در تهران تعطیل شد، یعنی در ۶ نوامبر [۱۵ آبان] حکومت هژیر استعفا داد و چهار روز بعد محمد ساعد جانشین او گردید و او نیز وعده داد که اقدامات برای حفظ حقوق ایران را دنبال خواهد کرد. در اواخر ژانویه ۱۹۴۹ [دی ۱۳۲۷] عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی که تحصیلات حقوقی داشت اعلام نمود که او دارای اختیار تام به عنوان تنها مذاکره‌کننده ایران با کمک یک کمیسیون می‌باشد. او قبلاً در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۸ [۳۰ آذر ۱۳۲۷] به گس اظهار داشته بود:

شخصاً تردیدی ندارم که دولت قادر به کسب موافقت مجلس خواهد شد. قراری

که کمیسیون با نمایندگان شرکت داده است طبعاً مورد پشتیبانی و تصویب کامل دولت می باشد. بنابراین دولت در وضعی قرار خواهد داشت که بتواند این قرارداد را به عنوان رضایت بخش ترین راه حل به مجلس تسلیم کند. بعید بنظر می رسد که مجلس قرارداد را رد کند زیرا دولت روشن خواهد ساخت که در صورت نپذیرفتن آن تنها راه چاره ادامه امتیاز به صورت فعلی خواهد بود.<sup>۲۰</sup>

به نظر می رسید که این سخنان را شخصی محرم اسرار گفته و نشانه تصمیم دولت به نیل به راه حلی با اطلاع کامل از نظر مجلس بوده است.

چند روز بعد که عباس اسکندری در مجلس تقی زاده را به خاطر امضای قرارداد ۱۹۳۳ متهم به ارتکاب خیانت کرد، این موقعیت تضعیف گردید. تقی زاده که ناراحت شده بود در دفاع از خود به نادرستی شکوه کرد که قرارداد را زیر فشار امضا کرده است اما به درستی اظهار نمود که این شاه بود که تصمیم نهائی را گرفت.<sup>۲۱</sup> او هرگونه مسئولیت را در تمديد قرارداد از خود سلب کرد. این مشاجره جنب و جوش عظیمی ایجاد کرد و سیل دشنامهای روزنامه ها را به سوی «شرکت نفت» سرازیر ساخت. از لحاظ اقتصادی وضع ایران رو به خرابی می رفت: بودجه به صورت یکدوازدهم تصویب می شد و طرحهای عمرانی برنامه هفت ساله کاهش یافته بود. صحنه سیاسی در نتیجه سوء قصد نافرجام به شاه در ۴ فوریه ۱۹۴۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷] و سرکوبی که به دنبال داشت به شدت مغشوش شد و مخالفان مذهبی و اعضای حزب توده که مظنون به شرکت در سوء قصد بودند به شدت سرکوب شدند.<sup>۲۲</sup> زمان برای از سر گرفتن مذاکرات مناسب نبود. وانگهی، چون هیئت نمایندگی ایران با کارشناسان خارجی بویژه پروفیسور ژیدل مشورت می کرد، مذاکرات طول

(۲۰) آرشیو شرکت نفت بریتانیا.

21) Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy 1941-1973: a Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville, Va, 1975) pp. 183-184.

22) E. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, 1982), pp. 249-50.



می‌کشید. نظیر این مشورتها قبلاً نیز از اواخر سالهای ۱۹۲۰ و اوائل سالهای ۱۹۳۰ به عمل آمده و به جای اینکه به نتایج آموزنده‌ای برسد باعث گیج شدن ایرانیان شده بود.

در فاصله ۱۳ فوریه تا ۱۳ مارس ۱۹۴۹ [۲۴ بهمن تا ۲۳ اسفند ۱۳۲۷] دوازده جلسه تشکیل گردید. گلشائیان تأکید کرد که اعتبار امتیاز مورد بحث نیست. هیچ‌گونه تذکاریه کتبی به نمایندگان شرکت نفت تسلیم نشد اما اعتراضها و درخواستهای ایران متمرکز بود بر: فروش نفت در داخله کشور به دولت و دیگران، و تقاضای ۲۰ درصد از سود سهام توزیع شده و سهم شدن در فرمول پنجاه-پنجاه بر اساس الگوی ونزوئلا، و بالاخره هرپانزده سال یکبار تجدیدنظر در قرارداد. مذاکرات بر سر مسئله اصل پنجاه-پنجاه به مانع برخورد کرد. گس متذکر شد که در ونزوئلا (که در همان حال هیئتی از آن کشور از ایران بازدید می‌کرد) تولید و سود از عملیات شرکتهای تولید محلی ناشی می‌شود نه از شرکتهای اصلی، اما در مورد ایران وضع فرق می‌کند زیرا «شرکت نفت انگلیس و ایران» هیچ‌گاه عملیات خود را از هم تفکیک نکرده است. ایران نمی‌تواند انتظار داشته باشد در نیمی از منافع کلی عملیات شرکت در سایر کشورهای جهان از قبیل عراق یا کویت سهم شود. گس به گلشائیان اظهار داشت که قابل تصور نیست که شیخ کویت به دولت ایران اجازه بدهد در درآمدهای نفت کویت سهم گردد. این مسئله همچنان مورد اختلاف باقی ماند. و نیز استدلال شد که ترتیب پنجاه-پنجاه در عمل لزوماً همیشه چیزی بیشتر از قرارداد الحاقی نصیب ایران نخواهد کرد، بویژه اگر سوددهی صنعت نفت کاهش یابد.

همانطور که تیمورتاش از کدمن و بعدها مصدق از جکسن خواهش کرد، ساعد از گس خواست که بخاطر انتظارات عمومی دید وسیعتری از ملاحظات بازرگانی داشته باشند. وی همچنین در مورد فقر کشور تأکید نمود - همچنانکه بعدها مصدق کرد. یکبار دیگر مذاکرات موقتاً تعطیل شد.

شرکت نفت پیشنهادهای خود را با وزارت خارجه و خزانه داری انگلیس در میان گذاشت. بوین به محسن رئیس سفیر ایران در لندن اطلاع داد که «پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران بهترین پیشنهادی است که شرکت یادولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان می توانند برای کمک به دولت ایران بکنند.»<sup>۲۳</sup> بوین و کارمنداناش راضی بودند که سر ویلیام فریزر «کاملاً عوامل مسئله را درک کرده و در طول این مدت میل به حصول توافق مرضی الطرفین را از خود نشان داده است.»<sup>۲۴</sup>

هرقدر بعدها از قرارداد الحاقی انتقاد شد، ولی در آن هنگام هیچ نشانه‌ای از عدم موافقت بین شرکت نفت و دولت انگلیس در مورد طرح نهائی آن دیده نمی شد. یکی از مشاوران دولت ایران ماکس تورنبرگ کارمند سابق شرکت نفت تکزاس و مشاور نفتی وزارت خارجه آمریکا در زمان جنگ و مدیر عامل شرکت مشاوران ماوراء بحار بود (که مستشار برنامه ریزی در سازمان برنامه هفت ساله بودند). بخاطر مشارکت اجرائی در برنامه، نظر مشورتی او چندان بی غرضانه نبود و اصولاً برای پیشبرد جاه طلبیهای شخصی او در اجرای برنامه مدرن سازی کشور بکار می رفت.<sup>۲۵</sup> تورنبرگ از این نظریه دفاع کرد که دولت ایران باید حق الامتياز بسیار زیادتری را تقاضا نماید، گو اینکه در همان هنگام به شرکت نفت اطلاع داد که نفوذش را برای معتدل ساختن ایرانیان بکار می برد.

در مذاکرات بعدی در تهران که فریزر شخصاً شرکت کرد، طرفین در توافق در باره ارقام مربوط به سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ به یکدیگر نزدیکتر شدند؛ طبق این ارقام نرخ تمام شده هر تن نفت ۱۶ شیلینگ بود ولی شرکت نفت خود را در تضمین پرداخت این نرخ به مدت نامعلوم ناتوان می دید. یکبار دیگر

(۲۳) نامه مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۴۹ بوین به لوروزتل (FO 371/75496).

(۲۴) نامه مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۴۹ وزارت خارجه بریتانیا به لوروزتل (FO 371/75499).

(۲۵) نیویورک تایمز، ۹ ژانویه ۱۹۵۱، و آرشیو شرکت نفت بریتانیا.



مذاکرات تعطیل شد و پس از تبادل نظرهای بیشتر، فریزر با تضمین پرداخت مبلغ ۲/۵ میلیون لیره به عنوان حداقل سود سهام و تخصیص برای ذخیره عمومی علاوه بر حق الامتیاز که آنهم نیز افزایش یافته بود موافقت کرد. یکبار دیگر سفیر ایران با بوین تماس گرفت. وزارت خارجه بریتانیا از اینکه پیشنهاد شرکت نفت «سحاوتمندانه» بود راضی می نمود و به دولت ایران توصیه کرد که آن را بپذیرد.<sup>۲۶</sup> گس به تهران بازگشت با این اجازه که به جای ۲/۵ میلیون لیره تا ۴ میلیون لیره پیشنهاد کند مشروط بر اینکه سایر مواد قرارداد که قبلاً موافقت شده بود، رسماً پذیرفته شود. گلشائیان در سوم ژوئیه [۱۲ تیر] با این ترتیب موافقت کرد ولی سه روز بعد، پس از آنکه ساعد در هیئت وزیران خبر نزدیک شدن به توافق را فاش ساخت، وزیر دارایی خبر داد که اعضای کابینه به دو قسمت تقسیم شده اند و طرح عمومی در مورد استخدام قابل قبول نیست. در این هنگام سر جان لوروزتل سفیر انگلیس که در جریان قرار گرفته بود، میانه را گرفت و پیشنهاد کرد که ضمن مبادله نامه هایی توافق شود که اگر مجلس قرارداد الحاقی را تصویب نکند، طرح عمومی استخدام منتفی شود ولی اگر تصویب کند ولی توافقی در باره آن حاصل نشود مسئله به داوری ارجاع گردد.<sup>۲۷</sup> این پیشنهاد قابل قبول بود و لذا قرارداد الحاقی را گلشائیان و گس در ۱۷ ژوئیه [۲۶ تیر] امضا کردند.<sup>۲۸</sup>

مذاکرات طولانی، تصویب قرارداد را مشکل ساخته بود زیرا دوره پانزدهم مجلس در شرف اتمام بود. نمایندگان مجلس بحق از اینکه در آخرین لحظه دعوت به تصویب چنین قرارداد مهمی شده بودند ناراحت و نگران انتخابات

(۲۶) نامه لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۳ مه ۱۹۴۹ (FO 248/1489).

(۲۷) نامه لوروزتل به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۹ (FO 248/1489).

(۲۸) برای اطلاع از نظر ایرانیان نگاه کنید به: حسین پیرنیا، ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت (تهران، ۱۳۳۱). دکتر پیرنیا رئیس اداره امتیازات وزارت دارایی و یک شخصیت کلیدی در مذاکرات با شرکت نفت قبل از دوران مصدق بود و با قرارداد الحاقی مخالفت می کرد.



آینده بودند.<sup>۲۹</sup> اوضاع سیاسی بواسطه کشمکش طرفداران قوام و مصدق با شاه بحرانی بود. مسئله نفت کانون محرومیت ملی گردید و موجب نزدیک شدن این دو گروه به یکدیگر شد. اهمیت اقتصادی افزایش درآمد نفت تحت الشعاع مسائل سیاسی قرار گرفت که هم دولت انگلیس و هم شرکت نفت آنها را دست کم گرفته بودند. به واسطه تاکتیکهای پارلمانی زیرکانه ای که حسین مکی و چند تن از اعضای بعدی جبهه ملی در مجلس بکار بردند، آن قدر در باره قرارداد الحاقی بحث و گفتگو به عمل آمد که تا آخرین جلسه مجلس در ۲۸ ژوئیه [۶ مرداد] اخذ رأی در باره آن صورت نگرفت. این امر مصادف با مشکلات فزاینده ای در مورد اجرای برنامه هفت ساله گردید. در تئوری، برنامه مزبور یک طرح درازمدت پیشرفت آموزش و پرورش، و مخابرات، زیربنای صنعتی و اصلاحات اداری بود. اما در عمل انتظار می رفت که دستاوردهای مالی کوتاه مدت داشته باشد.<sup>۳۰</sup> ایرانیان به برنامه مزبور مانند یک فرمول سحرآمیز که در غار علی بابا را می گشاید و علاج همه دردهاست می نگریستند، یعنی همانطور که آرتور میلسپو مستشار دارایی سابق امریکایی گفته بود «نوعی چراغ جادویی علاءالدین که از آن انتظار معجزه حل تمام مشکلات اقتصادی می رفت.» قدری از این احساس در عقاید مصدق در باره صنعت نفت نیز نفوذ کرده بود و او آن را کلید خوشبختی و ترقی و استقلال ایران می دانست.<sup>۳۱</sup>

با وجود این پرسشهای زیادی در باره پاره ای از ارزشها و برداشتهای مدرنیزه کردن نفتی وجود داشت. همانطور که پروفیسورت. کایلریانگ اشاره کرده است:

(۲۹) نامه ویلبره لوروزتل، ۹ ژوئیه ۱۹۴۹ (FO 248 / 1489)

30) *Report on Seven Year Development Plan for the Plan Organisation of the Imperial Government of Iran*, 6 vols (Overseas Consultants Inc., New York, 1949).

31) Arthur Millsbaugh, "Iran Wants an "Aladdin's Lamp" Economy", *New York Journal of Commerce*, 10 December 1948.

شاید طبقات زمیندار و تاجر در برنامه مزبور تهدیدی نسبت به تفوق کنونی خود مشاهده کنند... بر رویه هم احتمال دارد بین این طبقات ممتاز تعداد زیادی باشند که می‌کوشند در اجرای آن خرابکاری کنند. این طرفداران حفظ وضع موجود بوسیله روحانیون محافظه کار تقویت خواهند شد که بیم دارند پیشرفتهای صنعتی و مدرن کردن کشور تهدیدی به مذهب اسلام، شیوه زندگی و ساخت اقتصادی باشد.<sup>۳۲</sup>

اختلاف در تفسیر قانون بر سر نقش شاه و اصلاحات او شدت می‌یافت. مسافرت او به ایالات متحد در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] نشانه‌ای از جهتی بود که او در آن حرکت می‌کرد. کلیه این دگرگونیهای اقتصادی و فشارها طبعاً در روابط دولت ایران و «شرکت نفت انگلیس و ایران» تأثیر می‌گذاشت.

کاهش نرخ لیره استرلینگ در ۱۸ سپتامبر [۲۷ شهریور] یک هشدار نامطلوب در باره تزلزل اقتصاد انگلیس بود و احترام به لیره را به عنوان پول بین‌المللی کاهش داد. در پاییز آن سال ساعد برای معالجه به لندن رفت و در ۲۶ اکتبر [۴ آبان] از بوین دیدن کرد و فریزر را دید و به او اظهار داشت که قرارداد الحاقی را پس از انجام انتخابات به مجلس آینده تسلیم خواهد کرد. بوین به وی اطمینان داد که قرارداد الحاقی «منصفانه و معقول است... برای هر دو طرف به نحوی بارز معقول است.»<sup>۳۳</sup> در پاسخ به ادعای ساعد که دولت ایران هیچ‌گونه کمکی از ایالات متحد دریافت ننموده بوین اظهار همدردی کرد و قول داد که «در مورد لزوم تقویت بنیه اقتصادی ایران میانجیگری کند.» ساعد شبح «فشار از سوی شمال» را مطرح ساخت. چند

32) "The Race between Russia and Reform in Iran", *Foreign Affairs* (January 1950).  
کاشانی سازمان برنامه را یک تشکیلات خدانشناس می‌نامید، نگاه کنید به: روزنامه کرشن سانس  
مونتر، ۱۲ ژانویه ۱۹۵۱.

(۳۳) بوین به لوروزتل، ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹ (FO 371/75500).

روز بعد هژیر که به وزارت دربار منصوب شده بود به قتل رسید. در آوریل ۱۹۵۰ [فروردین ۱۳۲۹] ساعد پشتیبانی مجلس جدید را از دست داد و جای خود را به علی منصور سپرد که انتصابش امری غیرمنتظر بود و شهرتش در پاکدامنی جای بحث داشت.<sup>۳۴</sup> منصور بزودی از شرکت نفت تقاضای پول کرد. او کوشید هیچگونه حالت تهاجمی نداشته باشد و با این کار خود اعتماد شاه و نمایندگان دولت امریکا را از دست داد. شاه می خواست که او قرارداد الحاقی را برای تصویب به مجلس تسلیم کند اما منصور طفره می رفت. شاه در اواخر ماه مه تصمیم گرفت علی رزم آرا را به جای او منصوب نماید.<sup>۳۵</sup>

منصور در واپسین تلاش بخاطر حفظ موقع خود، و به توصیه آلبرت ا. لاگر وابسته نفتی امریکا در خاورمیانه که به او اظهار داشته بود «قرارداد الحاقی یک ترتیب فوق العاده منصفانه است» در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۰ [اول تیر ۱۳۲۹] کمیسیون مخصوص نفت را در مجلس تشکیل داد، ظاهراً به این منظور که تصویب قرارداد الحاقی را تسریع نماید.<sup>۳۶</sup> با وجود این دو تن از نامزدهای او برای عضویت در کمیسیون نفت، دکتر طاهری و شکرانی و اداری شدند جای خود را به الهیار صالح و علی شایگان از جبهه ملی واگذار کنند. بدین سان گرچه منصور سه کرسی را به اعضای جبهه ملی واگذار کرده بود، اما آنان عملاً ۵ کرسی از ۱۸ کرسی کمیسیون را بدست آوردند و به جای اینکه کمیسیون نفت وسیله ای برای تصویب قرارداد الحاقی شود، عملاً اسباب ممانعت آن گردید.

در ۲۶ ژوئن [۵ تیر] حکومت منصور استعفا داد و سپهبد علی رزم آرا که

(۳۴) منصور در اواسط دهه ۱۹۳۰ هنگامی که وزیر راه بود به اتهام حیف و میل در ساختمان راه آهن سراسری ایران تحت تعقیب قرار گرفته بود.

(۳۵) برای درک اهمیت این انتصاب، نگاه کنید به: سپهر ذبیح، ایران در دوران دکتر مصدق (تهران،

۱۳۶۳).

(۳۶) گزارش شهرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۰ (FO 371/82311).



شاه یکبار به لوروزتل گفته بود «هیچ گاه او را به نخست‌وزیری منصوب نخواهد کرد» جانشین او گردید. در ۲ ژوئیه [۱۱ تیر] هنری گریدی سفیر جدید امریکا با طرح‌های بلندپروازانه‌ای برای کمک به ایرانیان و با وعده‌های سخاوتمندانه‌ای که هرگز عملی نشد، وارد تهران گردید. ۳۷ گریدی در بازسازی اقتصاد پس از جنگ یونان موفق شده بود و انتظارات زیادی از او می‌رفت، اما جای سؤال است که آیا او قادر بود این انتظارات را برآورده سازد؟ او نسبت به انگلیسیها نظر نامساعد داشت، عقایدش در باره ایران بسیار سطحی و روابطش با همکارانش بسیار تأثیر پذیر بود. اقدامات او قابل قیاس با سادگی اش بود. در سالهای جنگ سرد ایران از نظر طراحان دفاعی امریکا از اهمیت استراتژیکی برخوردار بود و این کشور را قربانی احتمالی کودتایی می‌دانستند که از جانب شوروی الهام گرفته و به دست حزب توده ترتیب یافته باشد. درست یا غلط، این نظریه برداشت وزارت خارجه امریکا را از اوضاع سیاسی ایران تشکیل می‌داد که معتقد بود باید با افزایش قدرت شاه و تقویت بنیه اقتصادی کشور تثبیت شود. بدین سان نظریه وزارت خارجه امریکا در ژانویه ۱۹۴۸ [دی ۱۳۲۶] چنین بود: «ما همچنان احساس می‌کنیم که با پیشرفت اقتصادی به منظور تقویت ساخت اجتماعی کشور و وفاداری مردم نسبت به دولت، هدفهای ما در ایران بهتر تأمین خواهد شد.» و در مورد نقشه‌های شوروی نیز در اواسط ۱۹۵۰ چنین نظری داشت: «محمتم می‌نماید که اتحاد شوروی به ایران حمله نکند اما تلاشهای خود را برای ایجاد نیروهای خرابکار در داخله ایران شدت ببخشد و کشور را از طریق تبلیغات و فعالیت‌های

37) Yonah Alexander and Allen Nanes eds., *The United States and Iran: a Documentary History* (Frederick, Md, 1980) p. 191.

کفیل وزارت خارجه امریکا در ۳ ژانویه ۱۹۴۸ به سفارت امریکا در تهران می‌نویسد:  
 «اهداف امریکا در ایران با پیشرفت اقتصادی بمنظور تقویت ساخت اجتماعی و وفاداری مردم به حکومت مرکزی بهتر عملی خواهد شد.»

مرزی و فشارهای سیاسی تضعیف کند.»<sup>۳۸</sup> یک سال بعد عقیده دولت امریکا چنین بود: «واقعیت تکان‌دهنده این است که در تلاشهای روسیه در تأسیس یک رشته کشورهای دست‌نشانده پیرامون مرزهایش، ایران طعمه‌ای وسوسه‌انگیز بشمار می‌رود.»<sup>۳۹</sup>

در همان حال که بتدریج فشارهای فزاینده‌ای در مورد امتیازات به عمل می‌آمد، نه تنها در ایران بلکه در عراق و عربستان سعودی بر اهمیت نفت در خاورمیانه تأکید می‌شد.<sup>۴۰</sup> مناقشه نفت بین انگلیس و ایران بخشی از یک مبارزه عظیم در باره هویت ملی و حق حاکمیت کشورها بر منابع زیرزمینی خودشان بشمار می‌رفت. اکنون مسئله، ارزیابی پی‌آمدهای استراتژیکی و سیاسی و اقتصادی این مبارزه در رویارویی منافع امریکا و شوروی بود که جنگ کره مظهر آن گردید. این مسائل تأثیر زیادی بر مناسبات امریکا و انگلیس در مورد ایران بخشید؛ بویژه از لحظه‌ای که رزم‌آرا نخست‌وزیر و گریدی سفیر شدند.

این امید که رزم‌آرا یک حکومت قوی برای ایران بوجود خواهد آورد و ثابت خواهد کرد که منجی ملت خواهد بود، با یأس روبرو گردید. چه بسا رزم‌آرا شهرت یک فرمانده نظامی قاطع و یک رهبر سیاسی معتدل را داشت، اما روابط نابسامان او با شاه که هم از او می‌ترسید و هم او را ستایش می‌کرد، و تحقیقی که نسبت به روشهای پارلمانی داشت و گرایش او به تردید و بی‌تصمیمی، و نیز سردرگمی او، احترام طرفداران بالقوه او را کاهش داد. اگر چه ایران یکی از دریافت‌کنندگان کمک «اصل ۴» گردید، ولی کمک

(۳۸) همان، صفحه ۱۹۵؛ و نیز گزارش سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) به رئیس جمهوری، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۰.

(۳۹) اظهارات مک‌گی در کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان امریکا، ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۰.

40) *Foreign Relations of the United States*, vol. 5, 1950; R. Funkhauser, "Middle East Oil" pp. 76-96.

مالی امریکا برای رزم آرا کافی نبود که بتواند آغاز کار سیاسی چشم گیری داشته باشد، و او بسرعت وجهه و اعتباری را که گمان می کرد داراست از دست داد.

رزم آرا در مطرح ساختن قرارداد الحاقی در مجلس دست به دست می کرد و تلاش اکراه آمیز او در ماه اکتبر جهت قانع ساختن کمیسیون، نفت به همکاری با وی، اعتقاد محکم او را نشان نمی داد.<sup>۴۱</sup> او در ملاقاتهایش با ا. ج. د. نورتکرافت نماینده کل شرکت نفت در تهران نشانه های ضد و نقیضی بروز می داد. متناوباً اظهار اطمینان و ابراز یأس می نمود اما دائماً تقاضای وجه به عنوان مساعده می کرد و وقتی هم که مساعده به او پرداخت شد از دادن رسید خودداری ورزید. رزم آرا ادعا می کرد که وقت زیادی برای مصروف داشتن به مسئله نفت ندارد و راضی بود که این مسئله را به اداره امتیازات واگذار کند که حاضر نبود بلاگردان نخست وزیر بشود. هنگامی که محسن رئیس سفیر ایران، لندن را در اوائل اوت [اواسط مرداد] ترک می کرد تا سمت وزیر امور خارجه را در کابینه رزم آرا به عهده بگیرد، به فریزر اطلاع داد که اگر بعد از آنکه قرارداد الحاقی تصویب شد، هنوز دولت ایران معامله بر اساس پنجاه- پنجاه را ترجیح بدهد او آماده است ترتیبی بدهد که «شاید فریزر بتواند به رزم آرا کمک نماید.» اما هیچ واقعه ای روی نداد. در ماه اوت رزم آرا از شرکت نفت خواست که هر مبلغی را که بعابت قرارداد الحاقی بدهکار است به وی بپردازد و لو اینکه قرارداد تصویب نشود، زیرا او در نظر ندارد قرارداد را تا شش ماه دیگر در مجلس مطرح سازد. او برآورد می کرد که هزینه های دولت ماهانه به ۴ تا ۶ میلیون لیره بالغ می شود و پول لازم دارد، چون حتی یک دلار از کمک امریکا را دریافت نکرده است.

رزم آرا پیشنهادهایی در مورد ایرانی کردن کارمندان شرکت، انتشار

(۴۱) حسین مکی، کتاب سیاه (تهران، ۱۳۲۹).



حسابها، تحویل نفت و بنزین با بهای کمتر برای مصرف داخلی ارائه داد؛ شاید اگر در طرح قرارداد الحاقی در مجلس سرعت عمل نشان می داد، شرکت حاضر می شد این پیشنهادها را بپذیرد. اما او ترجیح داد قبلاً تصویر خود را با اصلاحات اداری در شهرستانها نمایان تر سازد و با این کار دست خودش را در لانه زنبور کرد. بوین اظهار تأسف کرد که «چرا رزم آرا واقعاً به ما نمی گوید چه می خواهد تا به توافق برسیم. این طرز مذاکره بازاری است.»<sup>۴۲</sup> او ماههای نخست زمامداری خود را با حرکاتی فاقد ثبات تلف کرد.<sup>۴۳</sup> در همان حال کمیسیون نفت که دکتر مصدق را به عنوان رئیس و حسین مکی را به عنوان مخبر انتخاب کرده بود، رفته رفته نسبت به قرارداد الحاقی نظر خصمانه تری پیدا کرد و اعضای جبهه ملی در مجلس بسیاری از لوایح حکومت رزم آرا را عقیم گذاشتند. و این آغاز کاری بس دشوار بود.

گریدی بزودی پس از ورود به تهران هراس آفرین شد و در ۸ ژوئیه [۱۷ تیر] به نورتکرافت اظهار داشت که «رزم آرا آخرین شانس مؤثر ایران است.» شرکت نفت دولت انگلیس را از جریان مذاکراتش با رزم آرا در باره قرارداد الحاقی مطلع کرد، ولی وزارت خارجه بریتانیا در ماه اوت اظهار نظر کرد که «گمان نمی کند در اوضاع و احوال کنونی فشار آوردن بر شرکت نفت به دادن امتیازات بیشتر شانس تصویب سریع قرارداد را افزایش بدهد.»<sup>۴۴</sup> خزانه داری در اعطای هرگونه وامی به ایران بی میل بود در حالی که بابت قرارداد الحاقی در حدود ۵۰ میلیون پوند در دسترس قرار داشت. در ماه اوت بوین به ویلیام داگلاس سفیر امریکا در لندن گفت:

(۴۲) تلگراف بوین، به فرانکس، ۱۲ اوت ۱۹۵۰ (FO 371/82375).

(۴۳) گزارش شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۰ (FO 371/82342).

اما نظر امریکاییان که از جانب مک گی بیان شد تحسین آمیزتر بود:

«این بهترین حکومتی است که ایران از سالها پیش داشته است.» PRO FO 371/82348.

(۴۴) وزارت خارجه بریتانیا به شپرد، ۹ اوت ۱۹۵۰ (FO 371).

ما پیشنهاد خوبی به ایران کرده بودیم و من احساس کردم که باید به آن بچسبیم. ایرانیان باید واقعاً تصمیمشان را بگیرند که آیا می‌خواهند با ما معامله کنند یا خیر... باید بین ما و امریکاییان وحدت نظر وجود داشته باشد وگرنه دولت ایران سعی خواهد کرد ما را به جان همدیگر بیندازد.<sup>۴۵</sup>

این عقیده زیرکانه همچنان نظر بویین باقی ماند، اما دوجانبه نبود. وزارت خارجه امریکا به هشدار دادن در باره بحران قریب الوقوع در ایران ادامه داد. در اواسط سپتامبر مذاکرات بی نتیجه‌ای بین نمایندگان انگلیس و امریکا در لندن صورت گرفت. طی این مذاکرات وضع بد مالی رزم آرا مورد تصدیق قرار گرفت ولی به رغم آنکه وزارت خارجه بریتانیا نظر مساعد داشت، تضمین می‌خواست که «ایران هر چه از دستش برمی‌آید برای کمک به خودش بکند»<sup>۴۶</sup> خزانه داری در اعطای وامی که موازین عادی مالی آن را توجیه نمی‌کرد بی‌میل بود.<sup>۴۷</sup> در پی فشارهای شدید امریکاییان، هیو گیتسل وزیر امور اقتصادی گفت: «از ما نباید بخواهند که دلارهایی را برای اعطای وام تأمین کنیم که اعتبار آن نصیب ایالات متحد خواهد شد»<sup>۴۸</sup> جورج مک گی معاون وزارت خارجه امریکا، بویژه پس از آنکه برای نخستین بار از حقایق استراتژیک واشینگتن اطلاع یافت، دچار یأس گردید. «آنها (امریکاییان) گمان می‌کنند که ما بطور کامل فوریت خطرات سیاسی در ایران را تشخیص نمی‌دهیم»<sup>۴۹</sup> با این همه، به رغم توجه بیشتری که به وضع

(۴۵) نلگراف بویین به فرانکس، ۱۲ اوت ۱۹۵۰ (FO 371/82375).

(۴۶) گزارش کمیسیون منعقد در وزارت خارجه بریتانیا در ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۰ (FO 371/82342).

(۴۷) نامه فرلانگ به استرانگ، ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۰ (FO 371/82342).

(۴۸) گزارش تحت عنوان «کمک مالی به ایران» که از جانب فرلانگ در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۰ تهیه

شده بود (FO 371/82342).

(۴۹) گزارش رمزبانام مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۰ (FO 371/82342).

امتیازات در خاورمیانه به عمل آمد، مذاکرات بعدی میان آپسون و بوین نیز تغییری در سیاست دولت انگلیس وارد نداشت.<sup>۵۰</sup>

ماکس تورنبرگ ادعا کرد که در نوامبر ۱۹۵۰ [آبان ۱۳۲۹] به عنوان فرستاده رزم آرا از مقر «شرکت نفت انگلیس و ایران» در لندن دیدار کرده است. اما نخست وزیر آن را تکذیب کرد و این کار به وجهه هر دو نفر لطمه وارد ساخت. در ۲۰ نوامبر [۲۹ آبان] دکتر مصدق خواستار رد قرارداد الحاقی گردید. در ۱۳ دسامبر [۲۲ آذر] کاشانی علناً از ملی شدن صنعت نفت پشتیبانی کرد. در ۲۵ دسامبر [۴ دی] رزم آرا به عنوان یک حیلۀ پارلمانی قرارداد الحاقی را غفلتاً از مجلس پس گرفت و با این کار خود خشم بسیاری از نمایندگان را برانگیخت. کمیسیون نفت حاضر نبود مورد چنین رفتار توهین آمیزی قرار بگیرد، لذا بلافاصله قرارداد الحاقی را رد کرد.

در ۲۲ دسامبر جکسون نامه محرمانه ای به گاس لانگ رئیس شرکت نفت تکزاکو نوشت و از وی پرسید که آیا مذاکرات آرامکو «منجر به پرداخت مبلغ بیشتری خواهد شد؟» پاسخ این بود که مذاکرات هنوز ادامه دارد و به هیچ پیشرفتی نائل نشده است. این پاسخ با شایعاتی که در تهران جریان داشت متضاد بود اما دولت انگلیس به رغم هشدارهای غیررسمی قبلی که تعهدات امتیازی جدیدی در پیش است، اطلاعات بیشتری از وسعت دامنه شرایط احتمالی نداشت. شرایط مزبور در جلساتی که در ۴ و ۱۶ نوامبر در وزارت خارجه آمریکا تشکیل گردید قبل از مذاکرات بین نمایندگان آرامکو و عربستان سعودی مورد موافقت قرار گرفته بود. انگلستان پیشنهاد کرد که آرامکو اعلام رسمی آنچه را موافقت شده بود به تأخیر افکند.<sup>۵۱</sup> اما همین که شرایط توافق معلوم شد، مقررات مالیاتی آن «بخاطر پیش بینی امریکاییان در مورد معافیت مالیاتی شرکتهایی که مالیات بر درآمد در خارجه می پرداختند،

(۵۰) تلگراف بوین به واشینگتن، ۲۱ اکتبر ۱۹۵۰ (FO 371/82342).

(۵۱) شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۷ دسامبر ۱۹۵۰ (FO 371/82377).



در لندن مورد تحسین مقامات رسمی قرار گرفت.<sup>۵۲</sup>

هنگامی که آرامکو قرارداد پنجاه-پنجاه را که نخستین قرارداد از نوع خود در خاورمیانه بشمار می رفت با عربستان سعودی منعقد کرد،<sup>۵۳</sup> به رغم تقاضاهای مکرر شرکتهای نفت امریکایی شریک در آن، تا آخر دسامبر که مفاد قرارداد اعلام شد، جزئیات آن به اطلاع «شرکت نفت انگلیس و ایران» نرسید و این «تیر خلاص» به قرارداد الحاقی بود. رزم آرا نیز چندی بعد در ۷ مارس ۱۹۵۱ [۱۶ اسفند ۱۳۲۹] به ضرب گلوله یک متعصب مذهبی به قتل رسید. او این راز را که در ماه ژانویه پیشنهاد جدیدی در مورد تقسیم پنجاه-پنجاه و پرداخت ۲۵ میلیون پوند به عنوان پیش پرداخت دریافت کرده است با خود به گور برد.

قتل رزم آرا فی نفسه تغییر چندانی در سرنوشت قرارداد الحاقی پدید نیاورد. رزم آرا یقیناً چند روز قبل از مرگش البته نه با قاطعیت زیاد، به دفاع از قرارداد کمر بسته بود. در ۲۲ فوریه ۱۹۵۱ [۳ اسفند ۱۳۲۹] وزارت خارجه بریتانیا و «شرکت نفت انگلیس و ایران» توافق کرده بودند که آخرین پیشنهادهای رزم آرا هیچ پیشرفتی را در کار قرارداد الحاقی موجب نخواهد شد. در ۹ مارس [۱۸ اسفند] کاشانی تظاهرات عظیمی در میدان بهارستان به نفع ملی شدن نفت ترتیب داد. در ۸ مارس [۱۷ اسفند] کمیسیون نفت به اتفاق آراء پیشنهاد دایر بر ملی کردن صنعت نفت را تصویب کرد و گزارش خود را به مجلس از همین قرار تنظیم و تقاضا نمود که مجلس به منظور تعیین طرز اجرای این اصل مأموریت کمیسیون را برای دو ماه تمدید کند. در ۱۵ مارس

(۵۲) نامه بریتین به بمفورده، ۲۲ مارس ۱۹۵۱ (FO 371/91526). ضمناً نگاه کنید به مذاکرات

کمیته فرعی مجلس سنای امریکا در باره شرکتهای چند ملیتی:

*Multinational Report*, 93rd Congress; 2nd Session, Government Printing Office 1975, part 8.

53) Irvine H. Anderson, *Aramco, the United States and Saudi Arabia: a Study of the Dynamics of Foreign Oil Policy 1933-1950* (Princeton, 1981).

[۲۴ اسفند] مجلس شورای ملی، و در تاریخ ۲۰ مارس [۲۹ اسفند] مجلس سنا گزارش مزبور را تصویب کردند. در ۱۹ مارس [۲۸ اسفند] عبدالحمید زنگنه وزیر فرهنگ حکومت رزم آرا مورد سوء قصد قرار گرفت. در ۲۰ مارس دولت انگلیس تصمیم گرفت که نظریه اینکه اوضاع چنان خطرناک شده است، خودش مسئولیت مذاکرات نفت با دولت ایران را در دست بگیرد.<sup>۵۴</sup> پس از این تصمیم شرکت نفت دیگر خودش هیچ ابتکاری در مورد امور نفتی با دولت ایران به خرج نداد. اما تدابیری بمنظور حمایت از داراییهای اختصاصی و حفظ ادعاهای قانونی خود و ارتباط با مقامات محلی و مرکزی در هنگام خلع ید از تأسیساتش در خوزستان اتخاذ کرد. تا اینکه در اوائل اکتبر ۱۹۵۱ [مهر ۱۳۳۰] مجبور به عقب نشینی اجباری از ایران گردید. از آن پس شرکت نفت یکی از طرفهای مذاکرات بعدی شد، اما هیچ گونه خط مشیی پیشنهاد نکرد که مورد قبول دولتهای انگلیس و امریکا قرار بگیرد.

### دوران دکتر مصدق

در ۱۱ مارس [۲۰ اسفند] حسین علا به عنوان نخست وزیر جانشین رزم آرا شد. وی در ۱۹ مارس به یکی از نمایندگان «شرکت نفت انگلیس و ایران» اظهار داشت که امیدوار است اوضاع را آرام سازد و احتمالاً زمینه توافقی را بر اساس ملی شدن فراهم کند تا هم غرور ملی ایرانیان را ارضاء کرده باشد و هم به مشارکت انگلیسیها و شرکت نفت در ایران ادامه بدهد. وزارت خارجه بریتانیا طی یادداشتی که در ۱۴ مارس به علا تسلیم کرد، ضمن اینکه به پشتیبانی از قرارداد الحاقی ادامه می داد، راه حل احتمالی در مورد تأسیس یک شرکت وابسته را که بر اساس پنجاه- پنجاه در ایران فعالیت کند در نظر گرفته بود. در مباحثاتی که در این خصوص از ۹ تا ۱۷ آوریل [۲۰ تا ۲۸

(۵۴) گزارش کمیسیون منعقد در وزارت خارجه بریتانیا در ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (FO 371/91525).

فروردین ۱۳۳۰] در واشینگتن به عمل آمد، نمایندگان دولت انگلیس اظهارنظر کردند که درباره هرگونه ترتیبات آینده ای که توافق شود، آنها باید مطمئن باشند که کنترل موثر انگلستان حفظ خواهد شد. همچنانکه سر آلیور فرانکس سفیر بریتانیا در امریکا در ۱۷ آوریل اظهار داشت: «ما بالا تر از هر چیز نگران منافع حیاتی استراتژیکی خود هستیم و بنابراین باید کنترل موثر خود را حفظ نماییم.»<sup>۵۵</sup> قدرت و ضعف ایران بطوری که به نظر دو دولت می رسید، بدون هیچ گونه توافق واقعی در ارزیابیها مورد بحث قرار گرفت. نمایندگان امریکا خواستار شدند که دولت انگلیس حرکتی در مورد قبول ملی شدن از خودش نشان بدهد، اما این کار مغایر لزوم کنترل موثر بر جمیع فعالیتهای نفتی بنظر می رسید.

در این جلسات و تعدادی جلسات دیگر، دولتهای انگلیس و امریکا در ارزیابی استراتژیک اوضاع اختلاف نظر داشتند. انگلیسیها حاضر نبودند شرکت نفت را تمام شده تلقی کنند تا نگرانیهای امریکاییان در مورد آسیب پذیری ایران در برابر نفوذ یا اشغال شوروی ارضاء شود.<sup>۵۶</sup> از نظر امریکاییان موقعیت استراتژیک ایران «بر اشتیاق به پشتیبانی منافع نفتی انگلستان در ایران فائق می شد.»<sup>۵۷</sup> این موضوع برای درک اختلافات انگلیس

(۵۵) تلگراف فرانکس به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ (FO 371/91471).

(۵۶) پس از آنکه مذاکرات واشینگتن به پایان رسید سر ویلیام امترانگ در پاسخ به پاره ای اظهارنظرهای فرانکس عقاید شخصی خود را در ۲۵ آوریل برای فرانکس چنین تشریح کرد: «آنچه اکنون در ایران می گذرد بیشتر بخاطر این است که ایرانیان چنین هستند نه اینکه شرکت نفت فلان کار را انجام داده یا نداده است.» او نیز مانند میدلتون در ماههای بعد، موقعیت انگلستان را چنین خلاصه کرد:

اگر امریکاییها بعضی از ورقها را دور نینداخته بودند، دست ما در بازی قوی تر بود. فرق اساسی بین ما و امریکاییان در این قضیه این است که به نظر آنها در مبارزه با کمونیسم در ایران شرکت نفت را می شود فدا کرد، اما برای ما امکان ندارد چنین استدلالی را بپذیریم.

57) Y. Alexander and A. Nanes, eds. *The United States and Iran*, pp. 223-224.

و نیز گزارش رؤسای ستاد مشترک به وزیر دفاع امریکا: «مسئله ایران و انگلیس»، ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱.



و امریکا ضروری است. همچنین مهم است که در نظر داشته باشیم که قسمت اعظم احساس محرومیت آشکاری که در تفسیرهای موریسون پس از آنکه در ماه مارس سمت وزارت خارجه را به عهده گرفت مشاهده می شود به این جهت بود که او تشخیص داده بود که هرگونه اظهار ضعف انگلستان در ماههای قبل از انتخابات عمومی، مانعی جدی برای پیروزی حزب کارگر بشمار خواهد رفت.

هم دولت امریکا و هم دولت انگلیس متقاعد شده بودند که می دانند چه چیزی بلندپروازیهای ملی ایرانیان را ارضاء خواهد کرد، اما نتوانستند بفهمند انگیزه ای که مصدق را با شور و اشتیاق وادار به دنبال کردن سیاست نفتی می سازد متضمن استقلال کامل از قدرتهای خارجی است. راه حل پنجاه- پنجاه که هم برای دولت امریکا و هم برای شرکتهای نفت امریکایی حد و مرز هرگونه قراردادهای امتیاز شده بود و حاضر نبودند گامی از آن پیشتر بروند مطلوب و مورد علاقه مصدق نبود. او مرتباً اصرار می ورزید که برای ایران شرایط بهتری قائل شوند. او و طرفدارانش در یک جهاد سیاسی درگیر شده بودند نه در نجات اقتصادی. مصدق در ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱ [۷ تیر ۱۳۳۰] به گریدی گفت: «جناب آقای سفیر، من به شما اطمینان می دهم که ما برای استقلال خودمان بیش از نفت ارزش قائلیم.»<sup>۵۸</sup> کمیسیون نفت در ۲۶ آوریل (۶ اردیبهشت) پس از یک سلسله جلسات سری طرحی نه ماده ای را بمنظور اجرای قانون ملی شدن نفت پیشنهاد کرد. طرح مزبور در ۲۸ آوریل از تصویب مجلس گذشت، یعنی همان روزی که مصدق به جانشینی علا انتخاب شد. احتمال می رود که او از مشکلات و مسائلی که انتظارش را می کشید آگاه نبود. شاید گمان می کرد که «شرکت نفت انگلیس و ایران» آنچنان به نفت ایران وابسته است که تقاضاهای او را خواهد پذیرفت و عملاً به کار خود تحت

58) 29 June 1951, State Department (S.D.) 788 00/6 2951.

مدیریت جدید ادامه خواهد داد. شاید فرض می‌کرد که دولت امریکا همیشه به کمک او خواهد شتافت. او در بارهٔ مأموریتش برای ایران کاملاً مطمئن بود و تصمیم داشت با هرکس که راهش را سد کند به ستیزه پردازد.

همانطور که کاظم حسیبی در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ [۲۴ مهر ۱۳۳۰] خاطرنشان ساخت، برای مصدق بدیهی بود که «ایران دیگر هیچ گاه کنترل خارجی بر صنعت نفت خود را نخواهد پذیرفت.»<sup>۵۹</sup> با اینکه بیشتر نور صحنه بر روی مصدق و همکاران نزدیکش مانند حسیبی و مکی متمرکز شده بود، یک عامل مهم دیگر در ناسیونالیسم ایرانی را بخاطر اثراتی که بر مناقشهٔ نفت گذاشت و آثاری که بر سرنوشت جبههٔ ملی داشت نباید فراموش کرد: نفوذ آیت الله کاشانی که دشمنی خود را با منافع انگلیس غالباً با شدت و هیجان بیان می‌کرد و سازمان برنامهٔ هفت ساله را یک مؤسسه «خدانشناس» می‌دانست.<sup>۶۰</sup> در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ [۲۲ تیر ۱۳۳۰] کاشانی خطاب به مجمع مسلمانان مجاهد اعلام داشت: «تمام ملت ایران که افتخار دارد زیر پرچم مقدس اسلام زندگی می‌کند نفرت خود را به هرگونه سازش یا توسل به خارجیها بدون توجه به بلوک یا گروهی که تعلق دارند اعلام می‌دارد.»<sup>۶۱</sup> این شور مذهبی که عاملی قوی در اوضاع بود، احتمالاً موجب جدایی از هواداران غیرمذهبی مصدق می‌گردید. در واقع احساسات مذهبی چندان برانگیخته شده بود که حتی کاظم حسیبی به آن پیوست و نوشت که بانی ملی شدن نفت

59) 16 October 1951, State Department (S.D.) 888 255310/1651.

60) Yann Richard, "Ayatollah Kashani: Precursor of the Islamic Republic?", in *Religion and Politics in Iran*, ed. Nikkie R. Keddie (New Haven, 1983) pp. 101-24.

و نیز روزنامهٔ کریشن ساینس مونیور، ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۵۱.

61) 30 July 1951, S.D. 788 00/6 2951.

میس لمبتون عقیده دارد: «مادام که نهضت از سوی روحانیون با اصطلاحات اسلامی توجیه نشد از پشتیبانی گستردهٔ مردم برخوردار نبود.» نگاه کنید به:

"The Impact of the West on Persia", *International Affairs* (January, 1957) p. 24.

کاشانی بود نه مصدق.<sup>۶۲</sup> از سوی دیگر امام جمعه تهران در ۲ دسامبر ۱۹۵۱ [۱۱ آذر ۱۳۳۰] به شاه اظهار داشت که «جبهه ملی مخلوق انگلیسیهاست.»<sup>۶۳</sup>

مصدق در پس ادب و خوشرویی خود نمی توانست یا نمی خواست مسائل دنیای تجارت را درک کند. در نظر او «شرکت نفت انگلیس و ایران» مظهر امپریالیسم بود نه سازمانی که ۹۶ درصد نفت ایران را صادر می کرد و دارای تجربیات فنی شناخته شده ای در سراسر جهان بود. اورل هریمن در خلال مسافرتش به تهران در ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۵۱ [تیر و مرداد ۱۳۳۰] با کمک والتر لوی مشاور نفتی اش بیهوده تلاش کرد به مصدق و مشاورانش توضیح بدهد که «عملیات اجرائی بویژه در مورد پالایشگاهی به عظمت و پیچیدگی آبادان نیازمند بکار گرفتن یک سازمان یکپارچه است نه استخدام کارشناسان خارجی بطور انفرادی. کارشناسان صلاحیتدار به هیچ گونه استخدامی تن در نخواهند داد مگر تحت شرایطی که مطابق میل خودشان باشد.» در مورد مشتریان نیز گفت: «این هم واقعیت دارد که فقط کسانی که برای نفت ایران بازار ایجاد کرده اند در وضعی قرار دارند که بتوانند خودشان را متعهد به خرید مقادیر زیادی نفت تولیدشده ایران بنمایند.» هکتور پرودوم از بانک جهانی در مارس ۱۹۵۲ [اسفند ۱۳۳۰] خاطر نشان ساخت «در فضائی که اکنون در ایران حکمفرماست بسیار دشوار بنظر می رسد بتوان به هرگونه توافقی نایل شد. مسئله نفت عمدتاً یک مسئله سیاسی است ... دشواری ما این بود که با افراد سیاسی سروکار داشتیم نه با تجار اهل معامله.»<sup>۶۴</sup> این امر بخصوص در مورد پذیرفتن هر یک از کارشناسان انگلیسی

(۶۲) روزنامه ایران ما، ۱۷ اسفند ۱۳۳۰: «تمام دنیا تشخیص داده است که این کاشانی بود که ملت ایران را در تلاش در ریشه کن کردن نفوذ شرکت نفت به رهبری مصدق با یکدیگر متحد ساخت.»

63) 11 December 1951, S.D. 788 00/12 1051.

(۶۴) روزنامه نایمز مورخ ۲۴ مارس ۱۹۵۲. حتی پیرنیا کار کردن با مصدق را غیرممکن یافت و کناره گیری کرد. نگاه کنید به پیرنیا، ده سال کوشش.



به مراجعت به ایران ولو اینکه وابسته به عملیاتی باشند که از طرف سازمان متفاوتی مانند بانک جهانی اداره شود، صدق می‌کرد.

به رغم چند هیئت که به تهران اعزام شد، هیچ گونه توافقی حاصل نگردید. هیئت جکسون در ژوئن ۱۹۵۱ [خرداد ۱۳۳۰] که شرایط پیشنهادی او را دولت انگلیس با مشورت شرکت نفت تهیه کرده بود، تحت سرپرستی سر فرانسیس شپرد سفیر انگلیس در تهران به مذاکره پرداخت و او اعلام داشت «ما جداً در صدد یافتن راه حلی با مصدق هستیم.»<sup>۶۵</sup> در نخستین جلسه دو هیئت نمایندگی در ۱۴ ژوئن [۲۳ خرداد] وارسته وزیر دارایی ایران از شرکت نفت خواست که:

- (۱) هیئت مدیره شرکت و مأموران ایرانی آن هیچ عملی را بدون جلب موافقت هیئت مدیره موقت انجام ندهند.
- (۲) باید مجموع درآمد فروش نفت ایران را منهای هزینه به دولت ایران تحویل بدهد.
- (۳) باید در باره هرگونه معامله فروش به هیئت مدیره موقت گزارش بدهد.

فقط در صورتی که با این تقاضاها موافقت شود دولت ایران هرگونه پیشنهادی را که ممکن است ارائه شود خواهد شنید. شپرد طرز برخورد ایرانیان را «بکلی غیرقابل قبول» دانست. وزارت خارجه آمریکا نیز این امر را برای سفارتش در لندن «بکلی نامعقول» توصیف کرد که «برای از بین بردن هرگونه امید مذاکره عنوان شده است مگر به شرط تسلیم کامل.»<sup>۶۶</sup> در وسط مذاکرات مصدق مصطفی فاتح یکی از معاونان مدیر شرکت نفت را احضار کرد و به وی اطلاع داد که اگر شرکت بلافاصله قانون ملی شدن نفت را به رسمیت نشناسد، او خلع ید را عملی خواهد ساخت. مصدق به مأموران دولت

(۶۵) تلگراف شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱. (FO 371/91546).

(۶۶) تلگراف شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۶ ژوئن ۱۹۵۱. (FO 371/91546).

دستور داد که از ناخدایان نفتکشهایی که نفت در آبادان بار می‌کنند رسید مطالبه کنند و اعلام داشت که فقط در مورد غرامت حاضر است به مذاکره پردازد. شرکت نفت از دادن رسید خودداری کرد و بار کردن نفت در کشتیها را متوقف ساخت و با این کار خود به صدور نفت پایان بخشید.

جکسون پیشنهاد کرد که اصل ملی شدن را با پی آمدهای عملی آن به رسمیت بشناسد، مبلغ ۱۰ میلیون لیره به عنوان پیش پرداخت فوراً در اختیار دولت ایران بگذارد و نیز از ابتدای ماه ژوئیه تا تاریخ انعقاد قراردادهای ماهی ۳ میلیون لیره به دولت ایران بپردازد، مشروط بر این که دولت متعهد شود تا مادامی که مذاکرات در جریان است از عملیات شرکت جلوگیری نکند. ضمناً کلیه عملیات پخش و تأسیسات شرکت در ایران به «شرکت ملی نفت ایران» واگذار شود.<sup>۶۷</sup> این طرح توافق را در عرض نیم ساعت دولت ایران رد کرد. در آن هنگام حتی گریدی از این پیشنهادها خوشحال بنظر می‌رسید و جولیس هولمز سفیر امریکا در لندن آن را عاقلانه و سخاوتمندانه توصیف کرد.<sup>۶۸</sup> موریسون از رد این راه حل احتمالی که به قول او «هر عقل سلیمی آن را فوق العاده معقول تلقی می‌کرد» دچار یأس گردید. آپسون نگران شد. مصدق که تشخیص داد کار از کار گذشته است تصمیم گرفت که در داخله کشور از امتیازش بهره‌برداری کند و از کارمندان انگلیسی خواست که به استخدام «شرکت ملی نفت ایران» درآیند. او یک لایحه ضد خرابکاری هم به مجلس تسلیم کرد که می‌توانست کارمندان شرکت را به اتهام خیانت به محاکمه بکشاند. اگرچه این تاکتیک خوبی بود ولی اطمینان بخش نبود و زمینه یک سازش قابل قبول را فراهم نمی‌کرد. بتدریج بسیاری از کارمندان بخشهای غیرتولیدی و خانواده‌هایشان ایران را ترک نمودند. مخازن نفت لبریز گردید و تولید و پالایش و حمل نفت عملاً متوقف شد.

(۶۷) تلگراف شپرد به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱. (FO 371/91548).

(۶۸) گزارش استرانگ، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱ و ۲۳ ژوئن ۱۹۵۱. (FO 371/91554, 91556).

تصویب قانون ملی شدن نفت یک موفقیت سیاسی و رد پیشنهادهای انگلیس و خلع ید از هیئت مدیره شرکت نفت در آبادان یک پیروزی آشکار بود ولو اینکه به بهای متوقف شدن هرگونه درآمد نفت و تیرگی روابط ایران و انگلیس می انجامید. مناقشه نفت که مبدل به یک اختلاف بین المللی شده بود زنگهای خطر را در وزارت خارجه آمریکا به صدا درآورد. وزارت خارجه آمریکا از دگرگونی اوضاع نگران بود و عقیده داشت که «این فضای تهدید و ترس که ناشی از تلاشهای شتابزده در اجبار به همکاری در اجرای قانون ملی شدن نفت است، فایده ای جز تأثیر نامساعد در روحیه کارمندان و مآلاً عدم تمایل آنان به باقی ماندن در ایران نخواهد داشت.»<sup>۶۹</sup> بمحض اینکه درآمد نفت قطع شد، طبیعتاً نگرانی آمریکا در باره ثبات سیاسی ایران افزایش یافت. دولت انگلیس در ۲۲ ژوئن [۳۱ خرداد] به دیوان دادگستری بین المللی شکایت کرد و خواستار اقدامات تأمینی به منظور حفظ حقوق خود در ایران شد. دولت ایران صلاحیت دیوان را نپذیرفت زیرا «اعمال مربوط به حاکمیت نمی تواند مورد اعتراض قرار بگیرد» و گو اینکه ناظرانی به لاهه فرستاد ولی مفاد تصمیم ۵ ژوئیه [۱۳ تیر] دیوان را که مفهوم آن عملاً حفظ استاتوکوتا حصول توافق نهائی بود رد کرد.<sup>۷۰</sup>

موریسون نه تنها به عنوان وزیر خارجه بلکه به عنوان یک سیاستمدار حزب کارگر در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱ اظهار داشت:

نخست وزیر ایران یک سوسیالیست چپگرا یا چیزی شبیه به آن نیست. او فردی است مرتجع و به طبقه مرفه تعلق دارد که بردوش طبقه کارگر آن کشور ارتزاق می کنند. تصور می رفت حکومت او درآمد نفت را صرف اصلاحات اجتماعی کند، اما او این پول را به هدر داد.

(۶۹) روزنامه تابمز، ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱.

(70) I. C. J. Pleadings, *Anglo-Iranian Oil Co. Case* (Leyden, 1952).



ممکن است بعضیها در این گفته تعصب تنگ نظرانه ای بیابند، اما بی شباهت به داوری آپسون نبود:

یکی از عیوب مصدق این بود که هرگز درنگ نمی کرد که ببیند هیجاناتی که در پشتیبانی خود برانگیخته است، آزادی عمل او را محدود می کند و فقط راه حلهای افراطی را امکان پذیر می سازد. شاید ما قادر به تشخیص این نبودیم که او اصولاً یک ایرانی ثروتمند و مرتجع با افکار فئودالی بود که از نفرت متعصبانه به انگلیسیها و تمایل به بیرون راندن آنان از کشور بدون در نظر گرفتن بهای آن الهام می گرفت. این شخصیت منحصر بفرد واقعاً باد کاشت و طوفان درو کرد.<sup>۷۱</sup>

با این همه، به رغم نظر ایران که تصمیم دیوان دادگستری بین المللی را «غیرمنصفانه و مغایر استقلال و حاکمیت ملی ایران» دانست، پرزیدنت ترومن در تلاش برای خارج شدن از بن بست در ۹ ژوئیه [۱۷ تیر] پیامی به دکتر مصدق فرستاد. او از «فکر دنیائی که بوسیله قانون و عدالت اداره شود» که در «منشور ملل متحد» اعلام شده است ستایش کرد و افزود که مایل است او را هریمن «به عنوان نماینده شخصی من برای گفتگو در باره این وضع فوری و عاجل» بحضور مصدق پذیرفته شود.<sup>۷۲</sup> مصدق در ۱۲ ژوئیه [۲۰ تیر] موافقت کرد. دلیل اصلی مسافرت هریمن به ایران که در ۱۴ ژوئیه [۲۳ تیر] آغاز گردید و همچنین هیئت وابسته به آن که از سوی ریچارد استوکس مهرداد سلطنتی انگلستان هدایت می شد، همین بود. هریمن با تظاهرات خیابانی که به دخالتهای انگلیس و امریکا اعتراض می کرد و گفته می شد از جانب «شرکت نفت انگلیس و ایران» ترتیب یافته است استقبال شد. هریمن و

71) Dean Acheson, *Present at the Creation* (London, 1971) p. 504.

72) Alexander and Nanes, *The United States and Iran*, pp. 218-20.

مشاور نفتی او والتر لوی و مترجمشان ورنون والترزروابطی با مصدق برقرار ساختند که گویی می‌خواهند حقایق زندگی نفتی را به او بیاموزند، اما مصدق واقعاً علاقه‌مند نبود و مذاکرات «بکلی بی‌ثمر بود». <sup>۷۳</sup> هریمن اعتقاد داشت که با اعتماد توأم با حسن‌نیت نسبت به مصدق و پذیرفتن اینکه اصل ملی شدن محترم شمرده خواهد شد، می‌توان یک توافق عملی را ترتیب داد که پیشنهادهای ایران و انگلیس را با یکدیگر آشتی بدهد، بشرط آنکه مفاد قانون نه‌ماده‌ای کنار گذاشته شود.

دولت انگلیس بدبین بود اما در اثر اصرارهای مکرر هریمن قانع شد که به مذاکرات بین دو دولت تحت نظارت وی تن در دهد. از ابتدای کار تا ۵ اوت [۱۴ مرداد] آشکار بود که یا هریمن گمراه شده و یا اینکه مصدق دربارهٔ حدود مذاکرات دچار سوءتفاهم شده است. زیرا در حالیکه استوکس بر اشتراک منافع در حصول به یک توافق مرضی الطرفین تأکید می‌ورزید، مصدق اعلام می‌داشت برای او امکان‌پذیر نیست که از محدودهٔ قانون ملی شدن خارج شود. هنگامی که دو هیئت نمایندگی در ۶ اوت با یکدیگر ملاقات کردند ایرانیان هیچ پیشنهاد آماده‌ای نداشتند؛ هیئت نمایندگی آنان داشتن هرگونه اختیار تام را انکار می‌کرد و بیش از یک هیئت مأمور گمانه‌زنی چیزی نبود.

این سبک کار، مذاکرات را دشوار می‌ساخت زیرا در دو مرحلهٔ نهائی مقام تصمیم‌گیرنده مصدق بود، اگر چه می‌کوشید این نقش خود را پنهان سازد. او می‌توانست بی‌آنکه موجب رنجش بشود مذاکرات را کش بدهد و بعدها همین شیوه را در مذاکره با مک‌گی و بانک جهانی و هندرسون بکار برد. او هرگز خودش را کتباً متعهد نمی‌کرد جز اینکه گاهی یادداشت برمی‌داشت — که شاید روشی مصلحت‌آمیز بود — ولی گاهی به بی‌ثباتی و

73) Vernon A. Walters, *Silent Missions* (New York, 1978).

حتی گریز و تجاهل می انجامید. استوکس در خلال پنجمین جلسه مذاکرات در ۱۳ اوت [۲۱ مرداد] پیشنهادهای هشت ماده‌ای خود را که به تأیید هریمن رسیده بود فاش کرد. همان شب مصدق به استوکس اطلاع داد که پیشنهادهایش قابل قبول نیست. ضمن اینکه درباره این پیشنهادهای با هیئت ایرانی بحث می شد هریمن خودش را کنار کشید و این فکر را در ایرانیان ایجاد کرد که می توانند امتیازات بیشتری کسب کنند گویا اینکه او در جلسه ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] سکوت خود را شکست و اعلام داشت که پیشنهادهای انگلیس اساس خوبی برای مذاکره درباره توافق جدید است و با فرمولی که از طریق وی تسلیم شده و بر اساس آن هیئت نمایندگی انگلیس برای مذاکره به تهران آمده است تطبیق می کند.<sup>۷۴</sup>

هریمن کتباً به مصدق اطلاع داد که تصرف مایملک یک شرکت خارجی بدون پرداخت غرامت فوری و مکفی و مؤثر یا دادن ترتیبی که مرضی الطرفین بوده باشد، بایستی مصادره نامیده شود نه ملی شدن.<sup>۷۵</sup> مصدق با اظهار این مطلب که پیشنهادهای انگلیس «فاقد توجه لازم به استقلال اقتصادی و سیاسی ایران است» فروش نفت با تخفیف را به عنوان اینکه «مغایر اصول تجارتي متداول است» رد کرد.<sup>۷۶</sup>

در اواسط سپتامبر هریمن و دولت انگلیس در حصول توافق دچاریاس گردیدند<sup>۷۷</sup> - بویژه هنگامی که مصدق در ۲۵ سپتامبر [۳ مهر] جواز اقامت بقیه کارمندان شرکت نفت در ایران را لغو کرد. دولت انگلیس تا آخرین نفر

(۷۴) تلگراف شپرد به اتلی، ۲۷ اوت ۱۹۵۱.

75) Alexander and Nanes, *The United States and Iran*, p. 222.

همچنین نامه هریمن به مصدق در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

(۷۶) تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به سفارت آن کشور در تهران، ۲۸ اوت ۱۹۵۱

(FO 371/91581).

(۷۷) یادداشت هیئت وزیران به وزیر خارجه بریتانیا تحت عنوان «مناقشه نفت با ایران» مورخ ۲۳

سپتامبر ۱۹۵۱ (FO CAB 129/47).



کارمندان را در ۴ اکتبر [۱۲ مهر] تخلیه کرد و رویه‌ای بسیار ملایم ولی بی‌اندازه قاطع در شکایت به شورای امنیت سازمان ملل متحد اتخاذ کرد. پاسخ شورای امنیت اصولاً تعهدی ایجاد نمی‌کرد. پس از اخراج شرکت نفت از ایران و توسل انگلستان به دیوان دادگستری بین‌المللی و شورای امنیت و اطلاع از اینکه مصدق شخصاً برای دفاع به ایالات متحد خواهد رفت، وزارت خارجه آمریکا نقش فعال‌تری در پیش گرفت. چنین استدلال می‌شد که انگلیسیها از واقعیت اوضاع ایران بدورند و چون گرفتار انتخابات در کشورشان هستند، بنابراین وزارت خارجه آمریکا می‌تواند در مذاکرات جدید پیشگام شود.<sup>۷۸</sup> این یک فرصت غیرمنتظره برای متقاعد کردن مصدق به حصول توافق به میل خودش و فارغ از فشارهای تهران و بدون حضور ظاهراً دست و پا گیر انگلیسیها بود. مذاکرات مزبور عوامل پیروزی و شکست را که خاص مسئله نفت بود ارائه می‌داد. سه دولت در تنگنایی سه‌جانبه محصور شده بودند و قادر نبودند خودشان را خلاص کنند.

پس از پایان جلسات شورای امنیت، مذاکرات در واشینگتن بین مصدق و مک‌گی آغاز شد که گاهی آپسون و پل نیتز هم در آن شرکت می‌کردند. عقیده مک‌گی چنانکه در آوریل ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] به یک هیئت انگلیسی اظهار داشته بود، این بود که «هرچند در دسترس قرار داشتن نفت بسیار مهم است... اما شاید در مقایسه با موقعیت کلی ایران در نقشه صلح جهانی در درجه دوم قرار داشته باشد.»<sup>۷۹</sup> وزارت خارجه آمریکا انتقاد می‌کرد که «انگلیسیها از لحاظ تاکتیکی پشت سرهم مرتکب اشتباه می‌شوند.» اما نظریات آن مورد تأیید همه نمایندگان سیاسی آن کشور از جمله ویلیام گیفورد سفیر جدید آمریکا در لندن نبود. گیفورد در گزارشی نوشت که «انگلیسیها

(۷۸) این نظریه در وزارت خارجه آمریکا شیوع زیاد یافته بود. به عنوان مثال در خلاصه مذاکرات

مربوط به اوضاع ایران، ۶ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-651).

(۷۹) صورت جلسه مذاکرات ۹ آوریل ۱۹۵۱ در وزارت خارجه آمریکا (FO 371/91471).

بطور کلی در ماههای اخیر مسئولانه رفتار کرده اند و اگرچه تمایلات قلبی شان چیز دیگری بوده است در بسیاری از نکات مهم به نظریات ما تن در داده اند.» او در باره یک «شکاف واقعی بین انگلیس و امریکا... اگر ما مواظب نباشیم» هشدار داد.<sup>۸۰</sup> افزون بر آن شرکتهای بزرگ نفت امریکایی که امتیازاتی در کشورهای ماوراء بحار داشتند معتقد بودند که «راه حلی که حقوق مالکیت و مدیریت سرمایه گذاران خارجی را حفظ نکند، قربانی کردن اصول در محراب مصلحت گرایی است.»<sup>۸۱</sup> سایر اعضای وزارت خارجه از قبیل ای. جی. میلر مسئول امور امریکای جنوبی نیز کم و بیش همین نظر را داشتند. میلر گرایش را کشف کرد که «جریان فعالیتهای آینده ما را با شرایط روابط عمومی مورد بحث قرار می دهد نه شایستگی.» او در مورد «هرگونه کمک به ایران که عمداً خودش را ورشکست کرده است» تردید داشت و در باره «حرمت قراردادهای» نگران بود.<sup>۸۲</sup>

(۸۰) تلگراف گیفورد به آپسون، ۵ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-551).

(۸۱) نامه هولمن به مک گی مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-2951). در سال ۱۹۵۲ شرکتهای نفت استاندارد اوایل (نیوجرسی)، استاندارد اوایل (نیویورک)، گالف و تکراس در برابر تلاشهای ۴ و ۹ دسامبر آپسون دایره به «کمک به اقتصاد ایران» در دفاع آن کشور علیه کمونیسم از طریق خرید ۴۰۰ هزار بشکه نفت خام در روز مقاومت ورزیدند. شرکتهای مزبور می خواستند بدانند آیا با انگلیسها در این باره مشورت به عمل آمده است یا نه، و تقاضا داشتند:

(۱) اصل پرداخت غرامت فوری به «شرکت نفت انگلیس و ایران» بابت امرا ل مصادره شده و فسخ یک جانبه قرارداد باید مورد توافق قرار بگیرد و بر طبق آن عمل شود.

(۲) البته ایران نباید از لحاظ درآمد دریافتی خود در وضع بهتری قرار بگیرد... ولی به اصل پنجاه - پنجاه تقسیم منافع نباید آسیب وارد شود.

(۳) برای عملی شدن این نقشه دولت ایالات متحد بایستی در حمایت از شرکتهای امریکایی سنگ تمام بگذارد.

(۴) هرگونه توافقی با ایران حاصل شود به هیچ وجه نباید به منافع تجاری امریکا در کشورهای دیگر لطمه و آسیب بزند. (یادداشت وزارت سوخت و نیرو تحت عنوان «ایران» مورخ ۱۲ دسامبر

(۱۹۵۲) (POWE 1937/82190 PRO.)

(۸۲) نامه میلر به ماتیوز، ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.1553/11-1451).

با این همه، برای دولت امریکا دلایل الزامی وجود داشت که حصول به توافق را تشویق و وانمود کند که مصدق زمینه‌گره‌گشایی برای یک اقدام مثبت را فراهم کرده است. مک‌گی که بشدت نسبت به مصدق سمپاتی داشت از اوائل اکتبر تا اواسط نوامبر ۸۰ ساعت را صرف مذاکره با وی نمود و تلاش هرکول‌آسایی کرد تا او را به سازش درباره شرایط توافق متقاعد سازد. وزارت خارجه امریکا به دولت انگلیس فشار آورد که پیشنهادها را بپذیرد. فرضیه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه سیاست امریکا در حمایت از منافع انگلیس به مصدق فشار آورد. هرگونه تفسیر بی‌غرضانه‌ای از اسناد و مدارک، این ادعا را باطل می‌سازد ولی در عین حال دشواری مذاکرات را نشان می‌دهد که چگونه مسائل اساسی و مورد اختلاف همچنان بلا تغییر باقی ماند. در مراحل اولیه مک‌گی به مصدق یادآور شد که «در عین حال که ما نگران این هستیم که ایران بهترین معامله ممکنه را بنماید، ولی نمی‌توانیم از قراردادی حمایت کنیم که ساختار معاملات نفتی را در سرتاسر دنیا درهم بریزد.»<sup>۸۳</sup> مصدق تحت تأثیر تقسیم درآمد بر اساس پنجاه-پنجاه متداول روز قرار نمی‌گرفت و نمی‌توانست بفهمد که «چرا باید درآمدشان را با دیگران تقسیم کنند.» درست پیش از ملاقات با آچسون در ۲۴ اکتبر [۲ آبان] مصدق بطور فوق‌العاده محرمانه موافقت کرد که پالایشگاه آبادان به شرط آنکه تحت کنترل انگلیسیها نباشد، می‌تواند در مالکیت خصوصی باقی بماند. اما والتر لوی در این مورد تردید داشت.<sup>۸۴</sup> در مذاکره در حضور آچسون، مصدق منکر موافقت با بازگشت هر کارشناس انگلیسی گردید و «امضای هرگونه موافقت کتبی با هرکس را رد کرد.» این یک مسئله داخلی ایران بود که نمی‌توانست «موضوع موافقت کتبی با هر دولت خارجی قرار بگیرد.»<sup>۸۵</sup>

(۸۳) گزارش مذاکرات با مصدق، ۹ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-951).

(۸۴) نظریات کلی والتر لوی به لیندر و فونکهاوزر، ۱۷ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-1751).

(۸۵) گزارش مذاکرات با مصدق، ۲۴ اکتبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/10-2451).



و بالاخره مسئله بهای نفت بر مذاکرات حکمفرمایی می‌کرد. مصدق از لحاظ تاکتیکی برای یک توافق سریع فشار آورد. سپس در مورد یک موافقتنامه جزئی موافقت کرد «تا دست خالی به کشور بازنگردد» و سرانجام با یک راه حل کلی موافقت کرد که شامل تعهدات خانه سازی و آموزشی می‌شد که مک‌گی عقیده داشت «کل مسئله را پیچیده تر خواهد ساخت.» مک‌گی از اصرار مصدق در مخالفت با امضای هرگونه موافقتنامه‌ای که «بدون تأیید عامه مردم» تسلیم مجلس شود گنج و حیران شده بود. مصدق در مورد اینکه بهای هر بشکه نفت خام ۱/۷۵ دلار می‌باشد تسلیم ناپذیر بود و هیچ توضیحی نمی‌توانست عقیده‌اش را تغییر بدهد و به شوخی می‌گفت که او «ایران را برای خوشایند افکار عمومی امریکا اداره نمی‌کند.»<sup>۸۶</sup> در حالیکه عده‌ای از اعضای وزارت خارجه امریکا قبول داشتند که تا توافقی درباره بهای نفت نشود هیچ گونه راه حلی ممکن نخواهد بود، آپسون عقیده داشت که همه چیز بخوبی پیش رفته است و او انتظار ندارد که مصدق سخت‌گیری کند. ولی فرانکس سفیر انگلیس از اینکه «امریکاییها تمام مسئولیت در ادامه یا قطع مذاکرات را به گردن ما انداخته‌اند» ناراضی بود.<sup>۸۷</sup> «مبنائی برای حل مناقشه نفت و پذیرش فوری انگلستان فراهم شده بود که بیشتر بر اساس خوش بینی بود تا واقع بینی.» این راه حل عدم بازگشت کارشناسان انگلیسی، و غرامت پیشنهادی با لغو ادعاهای متقابل طرفین و تحویل پالایشگاه آبادان را به یک شرکت هلندی می‌پذیرفت.

واکنش انگلستان نامساعد بود. تعهدات مصدق تنها «وعده‌های مبهم بود که در بازگشت به تهران از آنها دفاع کنند ولی ما تجربه اسف بار چنین

(۸۶) گزارش مذاکرات با مصدق، ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱، ۲۸ اکتبر ۱۹۵۱ و ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱

(S.D. 888.2553/10-2551, 2751, 2951)

(۸۷) گزارش مک‌گی به آپسون، ۳ نوامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/11-351). و گزارش

فرانکس به وزارت امور خارجه بریتانیا مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ (FO 371/91606).

تعهداتی را در گذشته نیز داشته ایم.»<sup>۸۸</sup> در مورد اهداف امریکا نیز رزروهایی وجود داشت چون «در حالیکه آنها آماده‌اند منافع انگلیس را فدا ساخته و یک سند مصادره به ضرر منافع انگلیس را امضا کنند، بنظر نمی‌رسد متوجه باشند که این کار ضربه‌ای است به سرمایه‌گذارهای خارجی، اعم از سرمایه‌های خودشان یا سرمایه‌های دیگران در همه‌نقاط جهان.»<sup>۸۹</sup> سر راجر مکینس معاون وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت که «بدون پالایشگاه آبادان تمامی طرح منتفی خواهد بود.»<sup>۹۰</sup> هریمن و لیندر در قانع ساختن دولت انگلیس شکست خوردند و حتی مذاکرات بعدی بین ایدن و آپسون در پاریس نتوانست نظریات آندورا با هم آشتی بدهد. وزیر خارجه امریکا معتقد بود که مصدق «بیش از پیش واقعیتها را تشخیص داده است.» ایدن اعلام داشت که «امریکاییان بر این باورند که تنها جانشین مصدق کمونیسم است و برای نجات ایران از کمونیسم آماده‌اند منافع «شرکت نفت انگلیس و ایران» و منافع دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را فدا سازند». ایدن با صراحت بیشتری اظهار نمود که تردید دارد «مصدق بدون تشویق ایالات متحد این همه مدت دوام کرده باشد.»<sup>۹۱</sup> آپسون با پذیرفتن این که در مورد مسئله نفت ارزیابی متفاوتی از جانب تهران می‌شود، اطمینان داد که «فکر منتظر ماندن برای سقوط مصدق صحیح نیست و او نمی‌تواند کمکی به از سر گرفتن فعالیت شرکت نفت در ایران بنماید و اجازه نخواهد داد حکومت ایران سقوط کند.»<sup>۹۲</sup>

۸۸) تلگراف وزارت خارجه بریتانیا به واشینگتن، ۳ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91607);

صورت جلسه مذاکرات در خزانه داری بریتانیا در ۲ نوامبر ۱۹۵۱ و تلگراف لندن به وزیر خارجه امریکا، ۳ نوامبر ۱۹۵۳ (S.D. 288.2553/11-251, 351).

۸۹) گزارش وزارت سوخت و نیرو تحت عنوان «ایران» مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱؛ گزارش جلسه‌ای

در وزارت خارجه بریتانیا به ریاست ایدن در اول نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91607, 91608).

۹۰) گزارش جلسه‌ای در دفتر وزیر خارجه بریتانیا، اول نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91608).

۹۱) تلگراف ایدن به فرانکس، ۴ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91608).

۹۲) تلگراف ایدن به وزارت خارجه، ۵ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91608). ایدن قبول نداشت

که منتظر سقوط مصدق ماندن سیاست درستی باشد.



آچسون آماده بود به عنوان آزمایش ترتیبات پنجاه- پنجاه را به دور افکند و مطمئن بود که «وضع کارمندان انگلیسی که در ایران بکار خواهند پرداخت کاملاً قابل مذاکره می باشد.»<sup>۹۳</sup> این نظریه ای بود ساده اندیشانه، زیرا مصدق بمحض بازگشت به تهران از لوی هندرسون که جانشین گریدی شده بود پرسید: «آیا متوجه نیستید که اگر من تنها دو سه انگلیسی را به ایران راه بدهم انگلستان در مدتی کوتاه مجدداً اداره ایران را در دست خواهد گرفت؟»<sup>۹۴</sup> چندی نگذشت که عملی شدن پیشنهادهای احتمالی منتفی شد و آن هنگامی بود که سر فرانک گادبر رئیس شرکت نفت رویال داچ- شل اظهار داشت که «پیشنهاد اداره پالایشگاه بکلی غیر عملی است زیرا امکان ندارد بتوان پالایشگاهی به عظمت آبادان را بدون در دست داشتن کنترل عملیات در میدانهای نفتی اداره کرد.»<sup>۹۵</sup> با این همه هنوز آچسون به حصول توافق اصرار می ورزید. ولی ایدن پاسخ داد که توافق باید شامل اصول زیر باشد: (۱) پرداخت غرامت مناسب و کاملاً بیطرفانه؛ (۲) امنیت پرداختهای واقعی؛ (۳) قابل مقایسه بودن شرایط قرارداد با قراردادهای مشابه؛ (۴) عدم تبعیض در مورد کارمندان.<sup>۹۶</sup> در ۸ نوامبر ۱۹۵۱ [۱۷ آبان ۱۳۳۰] به مصدق اطلاع داده شد که با اساس راه حل موافقت نشده است.

مصدق قبلاً به مک گی شکایت کرده بود که «ناآرامی فعلی ایران نتیجه

۹۳) تلگراف از پاریس به وزارت خارجه بریتانیا، شماره ۴۵۷، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۵۱

(FO 371/91608).

۹۴) تلگراف هندرسون به وزیر خارجه امریکا (S.D. 888.2553/12-2651).

۹۵) نامه فرگوسون به لوید، ۶ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91610).

96) Anthony Eden, *Full Circle*, pp. 198-203; Dean Acheson, *Present at the Creation*, pp. 510-11.

اعتراضاتی از جانب امریکاییان وجود داشت مبنی بر اینکه «ما خیلی سخت گرفته ایم و بر اصولی که خلاف واقع بینی است اصرار می ورزیم تا اندازه ای که هیچ دولتی در ایران حاضر به قبول آنها نخواهد بود.» نامه وزارت امور خارجه بریتانیا به واشینگتن مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 371/91616).



تحریکات شرکت نفت انگلیس و ایران است.»<sup>۹۷</sup> او هشدار داد که ممکن است «ایران مبدل به یک کره دیگر بشود.» با این همه مک گی به تلاشهایش برای کاستن از مخالفت مصدق با بازگشت کارشناسان انگلیسی و اتخاذ نظر واقع بینانه تری در مورد بهای نفت ادامه داد. مصدق پاسخ داد که «انگلیسیها گاهی به شکل واعظانی که برای عشایر موعظه می کنند به ایران می آمدند و اگر او توافقی مغایر با خواسته عمومی بکند تمام شهرت و محبوبیت خود را از دست خواهد داد.»<sup>۹۸</sup> این واقعیت قضیه و مسئله سیاسی او بود: «اگر او دست خالی و بدون توافقی به ایران بازگردد قوی تر خواهد بود تا اینکه زیر موافقتنامه ای را امضا کند.» در آخرین جلسه ملاقات مک گی به مصدق اظهار داشت: «تاریخ خواهد گفت که نخست وزیر به پیروزی بزرگی نایل گردید اما نخواست محصول آن را برای کشورش برداشت کند.» مصدق با این نظر مخالف بود و ادعا کرد «وجدانش اجازه نمی دهد کار دیگری بکند.»<sup>۹۹</sup> مصدق به رغم میهن پرستی مفرط، قربانی و زندانی گذشته تأسف آورش بود؛ مردی که رضاشاه او را از صحنه سیاست خارج ساخته و جای زخمهای آن را مانند داغهای پیکر یک شهید حفظ کرده بود. و این یک تراژدی شخصی و سیاسی بود.

شکست مذاکرات یأس تلخی برای مک گی به بار آورد. اما او به رغم روابط گرم شخصی و احترامی که برای مصدق قائل بود اقرار کرد که «نخست وزیر ایران لبریز از سوءظن فوق العاده نسبت به هر چیز انگلیسی است و این طرز تفکر او شاید از ابتدا هرگونه توافق با انگلیسیها را محکوم به شکست ساخته بود.» مهمتر آنکه مک گی گزارش داد: «به رغم تلاشهای

(۹۷) گزارش مذاکرات با مصدق، ۵ نوامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/11-551).

(۹۸) گزارش مذاکرات با مصدق در عصر روز ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888. 2553/11-1551).

(۹۹) گزارش مذاکرات با مصدق، ۱۷ نوامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/11-1751).

فراوان موفق نشدم واقعیات زندگی را درباره معاملات بین المللی نفت به او بفهمانم.»<sup>۱۰۰</sup>

مقامات امریکایی بدبین بودند. هارولد لیندر از رؤسای بلندپایه وزارت خارجه که از نزدیک وارد به ابتکار امریکاییها در مذاکره با مصدق بود دریافت که کارمندان سفارت امریکا در تهران از مسائل بازرگانی به نحوی نامناسب آگاه شده اند و عموماً از واقعیات صنعت نفت بی اطلاعند. در اواسط دسامبر ۱۹۵۱ تشخیص داده شد که «ایران در وضع بسیار متغییری قرار دارد و مصدق هر ساعت موضع خود را تغییر می دهد.»<sup>۱۰۱</sup> نمایندگان اقلیت و روزنامه نگاران مخالف در مجلس متحصن شده بودند. بیم آن می رفت که اگر کمک امریکا نرسد حزب توده در ظرف شش ماه قدرت را در دست بگیرد. هیچ کس از جمله علاً با این یقین مصدق موافق نبود که او خواهد توانست توده ایها را به مجلس آینده راه ندهد. شاه مردد بود. نظر لیندر درباره مصدق چندان تحسین آمیز نبود: «یک عوامفریب که از بی لیاقتیها و شرارتهای شرکت نفت انگلیس و ایران سرمایه اندوخته است. او فرد اصلاح طلبی نیست. سوار موج ناسیونالیسم شده است. ضمناً او یک تاجر شرقی است که جز با فشارهایی که حکومتش تازه شروع به احساس کرده است، متقاعد نخواهد شد.»

لیندر اوضاع را به یک بازی پوکر تشبیه کرد که پولی که روی میز جمع شده بسیار زیاد است و طرفین دارند به یکدیگر بلوف می زنند. ما می گوئیم که حفظ ساختار جهانی نفت بیش از کمونیست شدن ایران اهمیت دارد و آنها می گویند برای شما حفظ ایران در راستای سیاسی تان اهمیت بیشتری دارد و بنابراین این مجبورید به ما کمک کنید. جالب است که در همین هنگام مهدی بازرگان، یکی از مدیران شرکت ملی نفت ایران آینده نگری می کرد و عقیده

100) McGhee, *Envoy to the Middle World*, p. 390.

(۱۰۱) گزارش درباره مسافرت اخیر لیندر به ایران، ۱۴ دسامبر ۱۹۵۱ (S.D. 888.2553/12-1451).

داشت که «آینده را باید با دیدی وسیعتر از مسئله توافق در برطرف کردن تعصبات شخصی و سیاسی مان دید.»<sup>۱۰۲</sup> درک او عینیت داشت و بر این باور بود که:

دنیای صنعت نفت را نظیر دیگر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی بین المللی، می توان به یک شبکه برق تشبیه کرد که سیستم ما باید با آن تطبیق داشته باشد. بمحض اینکه ما وارد صحنه بین المللی شدیم و خود را با این سیستم کلی تطبیق دادیم، همگام با این قافله جهانی پیش خواهیم رفت و عقب نخواهیم ماند... این تشکیلات در حالی که هویت ایرانی خود را حفظ می کند با دیگر سازمانهای صلاحیت دار و باتجربه همکاری خواهد کرد... مع ذلک اگر غافل شویم از قافله عقب خواهیم ماند و نابود خواهیم شد.

این تنها باری نبود که بازرگان که بعدها اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید، خودش را عاقلتر از معاصرانش نشان داد. در پشت صحنه در تهران، بحثهایی در باره سیاست نفتی و مسئولیت و اختیارات درگیر بود و چند مورد استعفا صورت گرفت.<sup>۱۰۳</sup> محبوبیت مصدق بر بهره برداری از قضیه نفت و نفوذ بر کمیسیون نفت استوار بود که پیش از تصدی مقام نخست وزیری ریاست آن را بر عهده داشت. بنابراین همانطور که در مذاکراتش با مک گی فاش شد، او ناچار بود نظریات همکارانش را در نظر بگیرد و لذا فضای مانور زیادی نداشت. در بن بست گرفتار شده بود. نظر حسینی بر عقیده نخست وزیر تفوق داشت و گاهی با نظریات حسین مکی در رقابت بود. اما پس از آنکه مکی از همکارانش جدا شد، حسینی عملاً یکه تاز

(۱۰۲) باختر امروز، ۱۲ آذر ۱۳۳۰.

(۱۰۳) سناتور ابوالقاسم نجم و سناتور محمد سروری در ۱۵ آذر ۱۳۳۰ از عضویت کمیسیون مختلط استعفا دادند. استعفانامه آنان در ژورنال دونهان مورخ ۶ دسامبر ۱۹۵۱ چاپ شد.



شد. حسیبی بود که در جلسه ای با حضور مک گی در واشینگتن اظهار داشت که ایران پول نمی خواهد، بلکه استقلال سیاسی می خواهد؛ و مصدق در همان جلسه گفت که «او از بحثهای اقتصادی بین کارشناسان نفت قدردانی می کند اما در نظر او مسئله مملکت سیاسی است.»<sup>۱۰۴</sup>

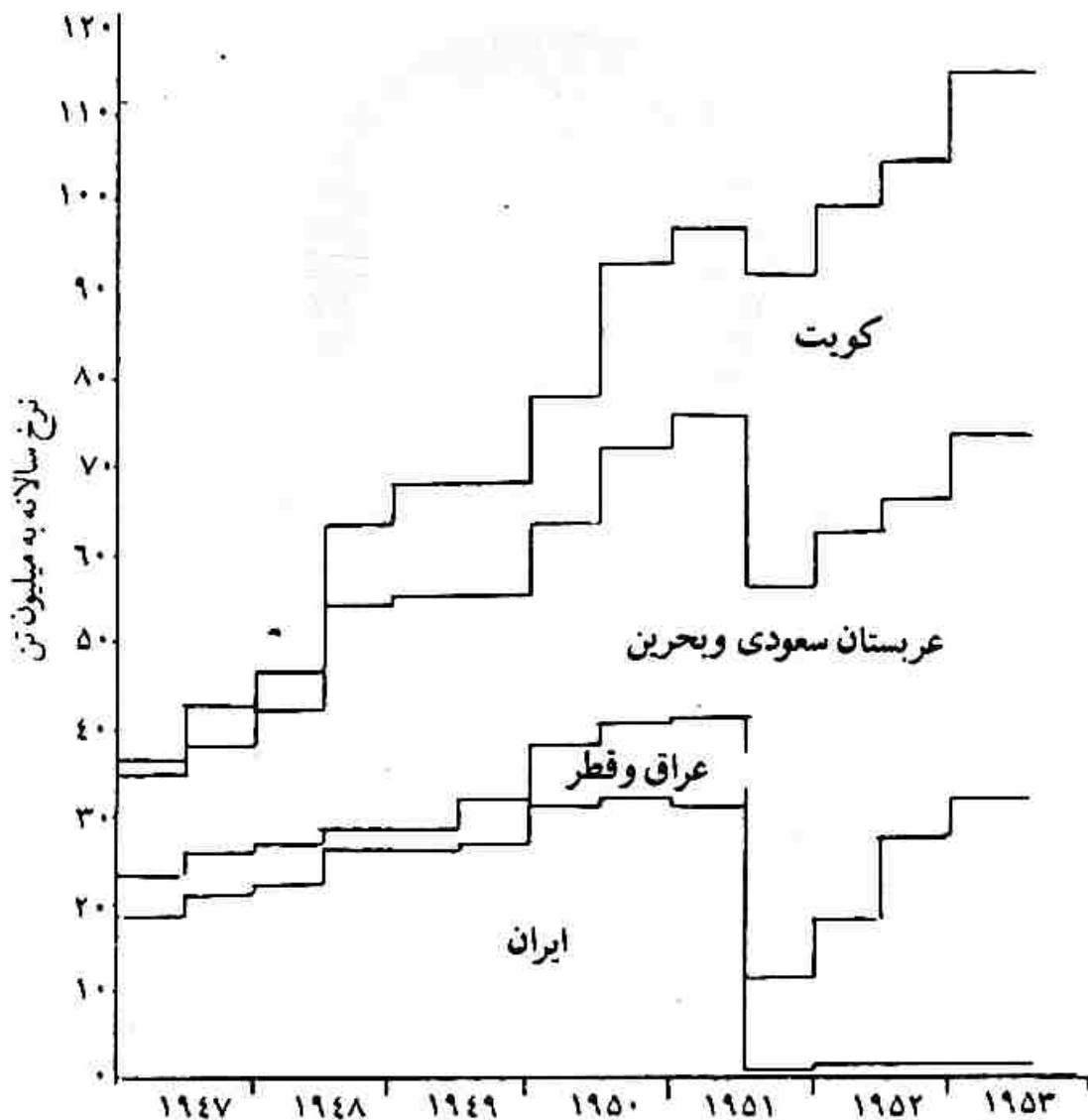
بدین سان هیئت بانک جهانی در بهار ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] که از جانب دولتهای انگلیس و امریکا اقدام نمی کرد بواسطه تبعیض نسبت به کارشناسان انگلیسی و عدم توافق در مورد بهای نفت و اختلاف بر سر منافع سیاسی و بازرگانی، در وصول به راه حل دچار شکست گردید. رد پیشنهادهای مشترک ترومن و چرچیل در ۳۰ اوت ۱۹۵۲ [۸ شهریور ۱۳۳۱] عمدتاً بخاطر عدم توافق در باره غرامت بود. تلاشهای دم آخر و غیرواقعی بینانه حکومت دموکراتها برای نیل به یک راه حل فوری در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۳ [۲۵ دی ۱۳۳۱] در حالی که در شرف ترک کاخ سفید بودند، بواسطه بی تصمیمی مصدق و نپذیرفتن داوری بیطرف با شکست روبرو گردید. هنگامی که حکومت جمهوریخواه در ۲۰ فوریه ۱۹۵۳ [اول اسفند ۱۳۳۱] دولت انگلیس را وادار کرد که امتیازات بیشتری بدهد تا بمحض در دست گرفتن قدرت یک پیروزی دیپلماتیک کسب کرده باشد، این پیشنهاد نیز از جانب مصدق رد شد؛ و پی آمدهای اسفناکی داشت. مصدق به خس و خاشاکهایی چون راه حل پیشنهادی آلتون جونز شخصیت نفتی مستقل امریکایی چسبید که در دیدار گمراه کننده اش از تهران در اوت ۱۹۵۲ [مرداد ۱۳۳۱] تسلیم کرده بود؛ عیناً به همان ترتیبی که علی رزم آرا از یک مدیر اجرایی سابق دیگر به نام ماکس تورنبرگ انتظار معجزه داشت. مصدق برای ادامه نمایش که در مورد آن خوب

۱۰۴) گزارش مذاکرات با مصدق، ۱۷ نوامبر ۱۹۵۱؛ (S.D. 888.2553/11-1951). مذاکرات نیتز با مصدق و حسیبی در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۱؛ ضمناً نگاه کنید به فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران (تهران، ۱۳۵۲) صفحات ۲۵۶-۲۵۵ و ۳۳۵، در مورد هیئت بانک جهانی و پیشنهاد بعدی مشترک ترومن - چرچیل.

راهنمایی می شد به معاملات محرمانه با خرده فروشان ایتالیایی و واسطه های ژاپنی و دلالهای امریکایی متوسل شد که وعده هایشان مثل جیبهایشان تو خالی بود.

عجیب بود که هر چه اختلاف بیشتر ادامه می یافت «شرکت نفت انگلیس و ایران» ذخیره از دست رفته اش را در جاهای دیگر جبران می کرد و سود کاهش یافته اش را تأمین می نمود و ظرفیت پالایش خود را بهبود می بخشید. همانطور که نمودار نفت خام نشان می دهد (شکل شماره ۷/۱)

شکل شماره ۷/۱: تولید نفت خام در خاورمیانه ۱۹۴۷ - ۱۹۵۳



دیگر نفت ایران برای بازارهای جهانی شرکت ضروری نبود. متأسفانه مصدق هنوز به گذشته شلاق می زد. وی هنگام بازگشت از امریکا در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۱ [۳ آذر ۱۳۳۰] از سیاست انگلیس در ایران شکایت کرد و در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ [۲۹ اسفند ۱۳۳۱] یعنی شش ماه پس از قطع روابط دیپلماتیک با انگلستان در رادیو تهران اعلام کرد که عملیات شرکت نفت انگلیس در ایران «یک نوع غارتی است که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد.»<sup>۱۰۵</sup> او با عبارات مبهم و درهم از «مبارزه مقدس و دلیرانه ملت ایران»، «عظیم ترین مبارزات تاریخی» و «پیروزی ملت در ملی کردن نفت» سخن گفت و «یاری پروردگار توانا» را طلبید و افزود:

به اراده ملت در نهضتی که بمنظور حفظ استقلال مملکت و قطع ایادی بیگانه از خاک وطن و اعاده حیثیت و عظمت و اعتلاء ایران باستان... برای رهایی از قیود اسارت و گسستن زنجیرهای استعمار شروع شده سهم بوده است.

این اظهارات بمنزله «نفت نامه» و شرح آخرین شکست تورانیان، یعنی دولت انگلیس و لشکریان نفتی اش بود. مسئله لفاظی و بازی با کلمات نبود، بلکه واژگونه نشان دادن رویدادهای تاریخی به شمار می آمد. با این همه قضاوت تاریخی باید با مطالعه انسانها به عمل آید. همانطور که ج. ک. چسترتون در زندگینامه رابرت براونینگ می نویسد: «در مطالعه زندگی مردان بزرگ همیشه میل داریم فراموش کنیم که جوانی و شکل گرفتن شخصیت آنان در دورانی بسیار دورتر از ظهورشان در صحنه تاریخ گذشته است.»<sup>۱۰۶</sup> مصدق در گفتگوهایش با هندرسون در مارس ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] تکرار

105) Richard Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1979) p. 284.

کاتم می نویسد: «اعتقاد مزمن مصدق درباره نفوذ انگلیس در ایران و خاورمیانه مانع از این شد که درک کند که وقتی انگلستان اصل ملی شدن نفت را شناخت، او جنگ را برده است.»

106) G. K. Chesterton, *Robert Browning* (London, 1903) p. 14.



کرد که «هدف انگلیسها در منطقه بیرون راندن امریکاییان از ایران و سراسر خاورمیانه است... انگلیسها هیچ گاه خواهان حل مسئله نفت با کمک ایالات متحد امریکا نبوده اند.»<sup>۱۰۷</sup>

حتی هندرسون با حوصله که مصدق را بخوبی می شناخت و کمک زیادی به تجدیدنظر در پیشنهادهای ۱۵ ژانویه ۱۹۵۳ [۲۵ دی ۱۳۳۱] کرده بود، از اینکه مصدق سعی می کرد شخصاً به همه جزئیات بپردازد - ولو اینکه کاملاً درک نمی کرد - ناراحت بود. تجدید ترس مصدق از خطر کمونیسم در فوریه و مارس ۱۹۵۳ ممکن بود نتیجه معکوس بدهد و امریکاییان را نگران تر سازد و قبل از اندیشیدن به تدابیری برای جلوگیری از قیامی که حزب توده الهام بخش آن باشد، از آمادگی آنان برای انعقاد قراردادی که این همه به تأخیر افتاده بود بکااهد. مصدق در ۳۱ مه [۱۰ خرداد] به هندرسون گفته بود: «بهتر است مسئله نفت را فراموش کنیم و تلاش خود را به دریافت کمک متمرکز سازیم.» زیرا بدون دریافت کمک، او «احتمال سقوط حکومت خود و جایگزین شدن آن بوسیله یک حکومت تحت تسلط کمونیستها را پیش بینی می کرد.»<sup>۱۰۸</sup> هندرسون دیگر امیدش قطع شد ولی مصدق اعتنائی به هشدار نکرد.

بدون تردید مهم و قابل تأسف بود که هندرسون در ژوئن ۱۹۵۳ [خرداد ۱۳۳۲] با این اطمینان به واشینگتن بازگشت که دیگر هیچ امیدی به مصدق نمی توان داشت. او در ماههای قبل، از اینکه به حصول توافقی نزدیک شده بودند سخت خوشحال بود ولی در واشینگتن نزد راجر مکینس سفیر انگلیس به اشتباه خود اعتراف کرد. مکینس گزارش داد: «او می دانست که ما مدتهاست به این نتیجه رسیده ایم و اکنون خودش به آن رسیده است. او گمان

(۱۰۷) تلگراف واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، ۱۱ مارس ۱۹۵۱ (FO 371/104614).

(۱۰۸) تلگراف واشینگتن به وزارت خارجه بریتانیا، شماره ۲۲۲۲ مورخ ۸ ژوئن ۱۹۵۳.

(FO 371/104616).

می‌کرد که اگر ما بتوانیم پیرمرد را تنها گیر بیاوریم شاید بشود کاری کرد ولی در حال حاضر پیرمرد کاملاً در دست مشاورانش قرار دارد.»<sup>۱۰۹</sup> هندرسون همدلی و تفاهم بین اهداف ایرانیان و امریکاییان و انگلیسیان را با ستایش شخصی نسبت به جذابیت مصدق و نقش او در ملی کردن صنعت نفت در خود جمع کرده بود. ناتوانی مصدق در بروز نشانه‌ای از تفاهم به او، همانند رفتارش با مک‌گی، شاید موجب تغییر موضع هندرسون گردید. اگر مصدق کمترین گرایشی به سازش نشان می‌داد، حل قضیه نفت امکان‌پذیر می‌شد. توافق بین دولتها، راه چاره‌ای جز موافقت با چنین قراردادی برای شرکت نفت باقی نمی‌گذاشت.

ایالات متحد که معمولاً نظرش مساعد بود، رفته رفته خسته می‌شد. در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ [۱۰ تیر ۱۳۳۲] پرزیدنت آیزنهاور در پاسخ به یک پیام دیگر مصدق برای دریافت کمک بیشتر، به او خاطر نشان ساخت:

تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات خود وجوهی بدست آورد، هرگاه دولت ایالات متحد بخواهد به میزان معتناهی از طرق اقتصادی به ایران کمک کند، در حق مؤدیان مالیاتی امریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است... هریک از شهروندان امریکایی تا وقتی اختلاف نفت بطور قطع حل و فصل نگردیده است، با خرید نفت ایران از طرف دولت ایالات متحد عمیقاً مخالفت خواهد کرد.<sup>۱۱۰</sup>

جورج میدلتون کاردار انگلستان در یکی از تفسیرهایش در باره قطع مناسبات دیپلماتیک بین ایران و انگلیس اشاره کرده بود که «اگر بتوان این فکر را که امریکاییها بر ضد ما اقدام و از مصدق و جبهه ملی حمایت می‌کنند از مغز

۱۰۹) تلگراف مکینس به بوکر، ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳ (FO 371/104616).

110) Alexander and Nanes, *The United States and Iran*, pp. 234-35.

نامه پرزیدنت آیزنهاور به مصدق، مورخ ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳.

ایرانیان درآورد، بزرگترین ضربه‌ای خواهد بود که به مصدق وارد خواهد شد.»  
 ایدن و دیگران نیز همین عقیده را داشتند.<sup>۱۱۱</sup>

اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت پس از برکناری مصدق حل و فصل شد. در نتیجه همچنانکه فریزر پیشنهاد کرده بود در کنسرسیومی که کمپانیهای نفتی که نفت خاورمیانه را در دست داشتند تشکیل دادند، «شرکت نفت انگلیس و ایران» ۴۰ درصد سهام را دریافت کرد. شهادت هوارد پیج به کمیسیون چرچ در ۱۹۷۳ [۱۳۵۲] بخوبی نشان می‌دهد که کمپانیهای نفتی امریکایی اشتیاق کمی به شرکت در این کنسرسیوم نشان می‌دادند. گذشته از این، وزارت دادگستری امریکا نیز که قوانین ضد تراست را بر فراز سر کمپانیهای بزرگ امریکایی آویخته بود تا سایر شرکتها را از دست اندازی آنان حمایت کند چندان از این وضع خرسند نبود. همین که مسئله درصد سهام در کنسرسیوم حل شد، مدیریت و ترتیب عملیات اصولاً به مدیران عامل کمپانیهای بزرگ نفتی واگذار شد تا با کمک و تشویق سفارتخانه‌های امریکا و انگلیس در تهران به مذاکره پردازند. پس از شش ماه مذاکره یک قرارداد معقول به امضا رسید که برای حکومت جدید ایران عاری از دشواری نبود زیرا از پاره‌ای جهات از قبیل تولید و فروش، از شرایطی که مصدق می‌توانست بدست آورد بدتر بود. مذاکره کننده اصلی ایران، علی امینی وزیر دارایی، با کفایت و واقع بینی و میهن پرستی از منافع کشورش دفاع کرد!! مایه تأسف است!! که او نیز مانند تقی زاده و گلشائیان، بعدها متهم به مسامحه و حتی بی‌اعتنائی در حفظ حقوق ایران گردید!!.

کوتاه بینی است اگر مناقشه ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت را تنها مبارزه‌ای بین مصدق و شرکت نفت بدانیم چرا که معنی و مفهوم بسیار وسیع تری داشت. مناقشه مزبور یک مرحله انتقالی در فرایند دشوار تطبیق

(۱۱۱) تلگراف میدلتون به وزارت خارجه، اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98605).



مناسبات بین کشورهای صنعتی و جوامع در حال توسعه را برای بهره‌برداری از منابع خام آنها نشان می‌دهد. نفت از اواخر دوران قاجار تبدیل به یک عامل سیاسی و اقتصادی شده بود و در دوران سلطنت رضاشاه با تأکید وی بر برنامه‌مدرن کردن کشور اهمیت بیشتری یافت. پس از آنکه در دوران جنگ جهانی دوم توجه بیشتری به نفت شد، ناگزیر می‌بایست به نفوذ آن افزوده شود. قضیه مناقشه نفت برمی‌گردد به اختلافات امتیازی اواخر قرن نوزدهم در مورد تنباکو و معادن و وسایل ارتباط و صنایع همگانی و بانک و حتی لا تاری، با همه پی آمدهای سیاسی و اجتماعی آنها. و نیز به مسائل بعدی مربوط می‌شود از قبیل مسئله حاکمیت بر منابع طبیعی، انتقال تکنولوژی و رشد اقتصادی در رابطه با سطح زندگی. این جنبه‌های گوناگون گفتگوهای «شمال - جنوب» است که باید در آینده به نحوی رضایت‌بخش حل شود.

بخش سوم

---

## دولت‌های انگلیس و امریکا

## تحریم صدور نفت و اقتصاد سیاسی: مصدق و استراتژی اقتصاد بدون نفت

همایون کاتوزیان

کمبود جدی ارز خارجی که در نتیجه قطع درآمد نفت ایجاد شده بود، حکومت مصدق را وادار کرد که استراتژی اقتصاد بدون نفت را در پیش بگیرد. این یک چهارچوب منسجم و یکپارچه نبود، بلکه رشته‌های گوناگون آن می‌کوشیدند یکدیگر را تکمیل و تحکیم کنند. ولی در اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] موازنه پرداختها بر روالی استوار و اقتصاد داخلی تحت کنترل قرار داشت.

### سابقه کار

در مارس ۱۹۵۱ [اسفند ۱۳۲۹] که نفت ایران ملی شد، تعداد کمی از سیاستمداران ایرانی باور می‌کردند که مناقشه ایران و انگلیس بر سر مسئله (۱) این مقاله هنگامی نوشته شد که نگارنده استاد مهمان اقتصاد در دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس بود و از پشتیبانی معنوی و مادی آن سپاسگزاری می‌کند. همچنین از آقایان جیمز بیل و حبیب



نفت این قدر طول بکشد. در واقع بسیاری از رهبران جبهه ملی معتقد بودند که کمبود انرژی پدید آمده در انگلستان آن کشور را وادار به حل فوری این قضیه خواهد کرد. از سوی دیگر آنان استدلال می‌کردند که ولو اینکه اختلاف به سرعت حل نشود، کمبود نیروی انسانی حاصله در صنعت نفت را می‌توان با صدور نفت خام به جای نفت تصفیه شده جبران کرد. این نکته، سه ماه قبل از ملی شدن نفت ضمن مذاکرات مجلس بوسیله دکتر مظفر بقائی عنوان گردید، که او از این هم پیش‌تر رفت و گفت: «بنده بالا تر از آن می‌گویم. اصلاً نفت نداشته باشیم. یک بمب اتم بیاید تمام منابع نفت ما را نابود کند که ای کاش از روز اول نفت نداشتیم».<sup>۲</sup> شاید بقائی واقعاً به استدلال خود در مورد بمب اتمی معتقد نبود اما اوضاع و احوال وجود سه فرضیه مهم را در پس ملی کردن نفت آشکار می‌کند: اولاً قضیه به نحوی مناسب و به سرعت فیصله خواهد یافت. ثانیاً محاصره اقتصادی و تحریم صدور نفت روی نخواهد داد و بدینسان می‌توان نفت خام را صادر کرد. ثالثاً تا مادامی که یک صاحب امتیاز بیگانه صنعت نفت ایران را تحت کنترل دارد، نیل به استقلال کامل و گسترش و تحکیم حکومت دموکراتیک امکان‌پذیر نخواهد بود.

در مورد مسئله استقلال و دموکراسی، همین نظریه در پس سیاست «موازنه منفی» مصدق در مجلس چهاردهم ۱۹۴۶-۱۹۴۴ [۲۴-۱۳۳۲] وجود داشت. یادآور می‌شویم که مصدق با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به اتحاد شوروی مخالفت ورزیده بود و هنگامی که حزب توده استدلال کرد که چنین امتیازی به ایجاد موازنه بین منافع شوروی و انگلستان در ایران خواهد انجامید، او در جلسه دوم دسامبر ۱۹۴۴ [۱۱ آذر ۱۳۲۳] پاسخ داد که این کار در حکم «مقطوع الیدی است که برای حفظ موازنه بدنش راضی شود دست دیگر او را

—  
 لاجوردی و راجر لوئیس برای اظهارنظرهای سودمندی که در پیش‌نویس این مقاله نمودند متشکر است، هر چند آنان نقشی در نظرهایی که بیان شده و اشتباهاتی که باقی مانده نداشته‌اند.  
 (۲) جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی رزم‌آرا (تهران، ۱۳۶۳) صفحات ۵۵-۱۵۴.

هم قطع کنند.» او با فروش نفت ایران به روسیه یا هرگونه معامله نفتی با روسیه بدون اعطای امتیاز نفت مخالف نبود. آنچه بشدت مورد مخالفت او بود اعطای امتیاز نفت به هر دولت خارجی بود. و به منظور پیشدستی از بروز چنین امکانی بدون بحث گسترده عمومی به سرعت اقدام کرد و طرحی را به مجلس پیشنهاد نمود که اعطای هرگونه امتیاز نفت را به غیر ایرانیان بدون تصویب مجلس ممنوع می ساخت.<sup>۳</sup> به همین جهت بود که در آن هنگام مطبوعات حزب توده سلاحهای خود را به سوی او نشانه گرفتند و بعدها نیز با لایحه ملی شدن نفت او در مجلس شانزدهم مخالفت ورزیدند و مصدق را عامل امپریالیسم امریکا نامیدند.<sup>۴</sup>

مصدق شخصاً هیچ فرصتی را برای تأکید این مطلب که در مناقشه نفت، سیاست اولویت دارد از دست نداد. به عنوان مثال هنگامی که هنوز رهبر گروه مخالف در مجلس بود اظهار داشت: «جبهه ملی پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور را می کند تا شرکت نفت [انگلیس و ایران] مداخله و اعمال نفوذ در امور سیاسی [این کشور] را متوقف سازد. تأسیس شرکت نفت ایران و شوروی در شمال ایران منجر به این خواهد شد که اتحاد شوروی نیز مثل شرکت نفت انگلیس با ما رفتار نماید.»<sup>۵</sup> در نخستین روزهای نخست وزیری اش هم در یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه نگاران امریکایی ملی شدن صنعت نفت را «چاره منحصر بفرد برای جلوگیری از مداخلات غیرقانونی و نامشروع شرکت سابق نفت در امور داخلی ایران» دانست.<sup>۶</sup> پس از شکست مأموریت استوکس در حل اختلاف نفت، مصدق در نطق مفصلی

3) Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran* (London and New York, 1981), chapter 8.

حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی (تهران ۲۹-۱۳۲۷) جلد اول.

۴) بسوی آینده، ۵ آذر ۱۳۲۹، ۲۶ تیر ۱۳۳۰؛ ۱۴ مرداد ۱۳۳۰؛ و مردم، ۱۷ تیر ۱۳۳۰.

۵) نطقهای دکتر مصدق، جلد چهارم (پاریس، ۱۳۴۸).

۶) نطقها و مکاتبات دکتر مصدق، جلد هشتم (پاریس، ۱۳۵۱) صفحات ۶۲-۵۹.

در برابر مجلس در ۱۰ دسامبر ۱۹۵۱ [۱۹ آذر ۱۳۳۰] گفت: «دولت چاره‌ای ندارد جز اینکه هر نوع سختی را برای حفظ استقلال مملکت که به این زحمت بدست آمده تحمل کند و تسلیم بمنزله محروم شدن از مزایای حکومت دموکراتیک خواهد بود.»<sup>۷</sup> خلاصه آنکه ملی کردن صنعت نفت در نخستین وهله به منظور پایان دادن به مداخله سیاسی «شرکت نفت انگلیس و ایران» در امور داخلی کشور و کسب استقلال کامل به عنوان شرط لازم برای برقراری حکومت دموکراتیک در ایران بود.

### مناقشه نفت: جستجوی راه حل

شکست مأموریت استوکس که برای مذاکره در باره حل اختلاف نفت به تهران رفته بود، به علت اصرار دولت انگلیس در تأسیس یک شرکت دیگر در راستای کنسرسیومی بود که بعدها تشکیل گردید. این کار برخلاف برهانی بود که سیاست ملی شدن بر اساس آن استوار بود. مصدق تأکید کرده بود که شرکت ملی نفت ایران هر مقدار نفت را به انگلستان و سایر خریداران سنتی نفت ایران خواهد فروخت؛ به «شرکت نفت انگلیس و ایران» برحسب ارزش سهام شرکت قبل از ملی شدن غرامت پرداخته خواهد شد (همچنانکه در خود انگلستان و نقاط دیگر به هنگام ملی کردن صنایع عمل شده بود)؛ شرکت ملی نفت ایران آماده خواهد بود کارشناسان انگلیسی را مجدداً در صنعت نفت استخدام کند؛ و نیز حاضر خواهد بود اگر از لحاظ فنی ضرورت یابد مدیران اروپایی غیر انگلیسی را برای اداره صنعت نفت استخدام نماید. اما استوکس با هیچ یک از این پیشنهادها موافقت نکرد و همچنان در مورد تأسیس یک شرکت جدید اصرار ورزید.<sup>۸</sup> مذاکرات تعطیل شد ولی خود استوکس در همان

(۷) نطقها و مکاتبات، جلد پنجم، صفحات ۱۷۳-۱۲۱.

(۸) همان، صفحات ۷۱-۵۱. نظریات شخصی استوکس در باره اختلاف نفت ایران و انگلیس در نامه‌ای که در ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۱ به نخست‌وزیر انگلستان نگاشته منعکس شده است. نگاه کنید به:

Francis Williams, *A Prime Minister Remembers (Attlee's Memoirs)* (London, 1961).



هنگام و بعد از آن، تأکید کرد که مذاکرات کاملاً قطع نشده است. به دنبال تحویل گرفتن تأسیسات نفتی آبادان در سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] بوسیله دولت ایران، دولت انگلستان قضیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع کرد. شکایت انگلیس در مورد نپذیرفتن قرار تأمین موقت دیوان دادگستری بین‌المللی از جانب ایران و علیه عملیات خلع ید در آبادان بود، زیرا ایرانیان استدلال می‌کردند که در این قضیه دیوان دارای صلاحیت نیست. مصدق شخصاً ریاست هیئت نمایندگی ایران در شورای امنیت را بر عهده گرفت و استدلالش را به کرسی نشاند. و نیز دیدار از ایالات متحد به مصدق فرصتی داد تا با مقامات بلندپایه امریکایی دربارهٔ اختلاف نفت مذاکره نماید. جورج مک‌گی معاون وقت وزارت خارجه امریکا این مذاکرات با مصدق را هم در خاطراتش و هم در فصلی که در این کتاب نوشته یادآوری کرده است. شاید مهمترین نتیجه این مذاکرات موافقت مصدق با فروش نفت ایران به «شرکت نفت انگلیس و ایران» به بهای بشکه‌ای یک دلار بود که ۶۵ سنت کمتر از حداقل بهای نفت در خلیج فارس محسوب می‌شد. به قول مک‌گی این کار زمینه را برای انعقاد قراردادی بر اساس تقسیم پنجاه-پنجاه درآمد فراهم می‌ساخت و می‌بایست برای انگلستان قابل قبول باشد. از مصدق تقاضا شد که بازگشت خود را به تعویق افکند تا دین آپسون وزیر خارجه به پاریس برود و موافقت آنتونی آیدن را جلب کند. اما آیدن نپذیرفت و به امریکاییان نصیحت کرد که نگران حصول توافق با مصدق نباشند.<sup>۹</sup>

تلاش بانک جهانی برای میانجیگری در ژانویه - فوریه ۱۹۵۲ [دی - بهمن ۱۳۳۰] صراحتاً راه حلی برای حل نهائی اختلاف ارائه نمی‌کرد: بانک پیشنهاد می‌کرد که تولید و فروش نفت ایران را به بهای بشکه‌ای ۱/۷۵ دلار به مدت دو سال در دست بگیرد که ۵۸ سنت آن را به انگلستان، ۵۰ سنت را به

9) George C. McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York, 1983) ch. 31; Sir Anthony Eden, *Full Circle* (London, 1961), ch. 9.

ایران و ۲۰ سنت را بابت هزینه های تولید پردازد و مابقی را (۳۷ سنت) تا تعیین تکلیف نهائی اختلاف نزد خود نگه دارد.<sup>۱۰</sup> مصدق در ابتدا موافق بود ولی بعد به اصرار دو تن از مشاوران نزدیکش تغییر عقیده داد. پرسشهای تردیدآمیزی در مورد بهای نفت و استخدام کارشناسان انگلیسی به عنوان موانع رفع اختلاف ذکر شده است ولی علت واقعی آن این بود که بانک جهانی قبول نکرد این وظیفه را «از جانب دولت ایران عهده دار شود.» نگرانی قانونی دولت این بود که در غیر اینصورت موافقتنامه مزبور ممکن است زمینه را برای عقب نشینی از قانون خلع ید فراهم سازد. اما — مهمتر از آن — این ملاحظه سیاسی بود که اگر بانک از جانب دولت عمل نکند، مخالفان (و بویژه حزب توده) آن را متهم به فروختن کامل خود به بانک بنمایند.<sup>۱۱</sup>

رفته رفته که مناقشه بطول انجامید، در انگلستان حکومت کارگری جای خود را به حکومت محافظه کاران سپرد که در وضعی نبود که به مذاکرات مستقیم با ایران ادامه دهد. با این همه پس از اعلام رأی دیوان دادگستری بین المللی به نفع ایران در ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ [۳۱ تیر ۱۳۳۱] درست یک روز پس از قیام عمومی که مصدق را بر سر کار آورد، انگلستان ابتکار عمل را در دست گرفت و با کسب پشتیبانی پرزیدنت ترومن یک اقدام دیپلماتیک مهم کرد که به عنوان پیشنهاد مشترک ترومن — چرچیل شناخته شده است. نکته اصلی پیشنهاد این بود که ایران داوطلبانه به داووری دیوان دادگستری بین المللی در مورد مسئله غرامت تن در دهد. ایران با ارائه یک پیشنهاد متقابل به این پیشنهاد مشترک پاسخ داد و نکته اصلی آن این بود که ایران بشرطی با داوری دیوان لاهه موافقت می کند که غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران بر

(۱۰) فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران (تهران، ۱۳۵۰)، فصل ۱۷؛ مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران، ۱۳۳۵).

(۱۱) دکتر محمد مصدق، خاطرات (متن با مقدمه نگارنده زیر چاپ است)؛ مصدق، نطقها و مکاتبات، جلد ششم (پاریس، ۱۳۴۹)، صفحات ۱۷۹-۱۷۲؛ همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی.

اساس ارزش اموال شرکت به هنگام ملی شدن در بازار تعیین شود. انگلستان این پیشنهاد را با این استدلال رد کرد که غرامت باید شامل از دست دادن کسب و کار شرکت (عدم النفع) تا سال ۱۹۹۰ گردد.<sup>۱۲</sup> در این هنگام بود که استوکس در نامه مفصلی به روزنامه تایمز لندن علناً به نفع ایران موضع گیری کرد و اظهار شگفتی نمود که چرا حکومت محافظه کار مذاکرات مستقیم با ایران را قطع کرده است.<sup>۱۳</sup>

آخرین فرصت برای حل قضیه نفت در فوریه ۱۹۵۳ [بهمن ۱۳۳۱] پیش آمد. یکبار دیگر مانع اصلی رفع اختلاف این بود که انگلیس اصرار می ورزید که داوری دیوان بین المللی در مورد غرامت باید عدم النفع شرکت تا سال ۱۹۹۰ را دربر داشته باشد. ایران از موضع پیشین خود عقب نشست: این بار ذکری از تعیین ارزش اموال شرکت به بهای بازار به عنوان اساس میزان غرامت بمیان نیاورد، بلکه فقط از انگلستان خواست که همانگونه که در هر دعوی حقوقی و در هر مسئله دادوستد مالی معمول است که طرفین در بدو امر حداکثر ادعای خود را اعلام می دارند، آن دولت نیز حداکثر ادعای خود را برای دریافت غرامت اعلام نماید. اکنون این تنها شرط ایران برای مراجعه به دادگاه و تعیین غرامت بود. اما انگلستان آن را نپذیرفت.<sup>۱۴</sup> در ژوئیه ۱۹۵۳ [تیر ۱۳۳۲] مصدق دو تلاش دیگر برای حل اختلاف به عمل آورد اما هر دو با ناکامی روبرو شد زیرا در این هنگام دولتهای امریکا و انگلیس تصمیم گرفته بودند تنها با حکومت جانشین مصدق گفتگو کنند.<sup>۱۵</sup>

(۱۲) مصدق، نطقها و مکاتبات، مجلدات مختلف؛ روحانی، تاریخ ملی شدن...؛ ه. کاتوزیان، مقدمه خاطرات مصدق؛ همچنین نگاه کنید به رساله فوق لیسانس حمید عنایت در دانشگاه لندن تحت عنوان: "British Public Opinion and the Persian Oil Crisis from 1951 to 1954", London, 1958.

13) *The Times*, 6 September 1952.

(۱۴) مصدق، نطقها و مکاتبات، مجلدات مختلف؛ و خاطرات مصدق؛ روحانی، تاریخ ملی شدن...؛ ایدن، خاطرات.

(۱۵) روحانی، تاریخ ملی شدن...، فصل ۲۵.



علل نرسیدن به راه حل، در لندن و تهران به دو نحو گوناگون درک می شد. از بدو امریک گرایش قوی (و بعداً مسلط) در افکار عمومی انگلستان بر این باور بود که مصدق چندان آشتی ناپذیر - و شاید ضدانگلیسی است - که نمی تواند راه حلی قابل قبول را بپذیرد.<sup>۱۶</sup> بنابراین مسئله بیشتر بر محور خصوصیات شخصی و احساساتی مصدق قرار داشت تا بر مفهوم اصطلاح «قابل قبول» در این زمینه.

مصدق آماده بود به «شرکت نفت انگلیس و ایران» غرامت بپردازد و این مطلب را بارها اعلام داشته بود. شرایط پرداخت غرامت منوط به مذاکره بین طرفین بود، اما در هر حال امکان بازگشت شرکت نفت را به ایران به هر شکلی طرد می کرد. دلمشغولی مصدق در پیشنهادهای متقابل متعدد خود که در فوق ذکر گردید (به استثنای بانک جهانی) آن بود که نه در مورد تأسیس یک شرکت جدید عملیات شبیه به کنسرسیومی که بعدها در نتیجه قرارداد ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] امینی - پیچ بوجود آمد تسلیم بشود و نه اینکه میزان غرامت به شرکت سابق شامل عدم النفع آینده آن بخاطر تعطیل عملیات در نتیجه اجرای قانون ملی شدن گردد. نظر ایرانیان در مورد این دو پیشنهاد این بود که یا باید روح ملی شدن نفت را از دست بدهند یا اینکه به «شرکت نفت انگلیس و ایران» نه تنها بابت سرمایه گذاریهایش بلکه برای مجموع نفتی که در طول ۴۰ سال آینده می توانسته تولید کند غرامت بپردازند. بدین جهت بود که اصرار داشتند غرامت یا بر اساس ارزش اموال شرکت یا بر اساس حداکثر ادعای انگلستان در بدو امر باشد.

مسئله قانونی بودن یا غیرقانونی بودن قرارداد ۱۹۳۳ نیز به این مسئله مربوط می شد. هر دولت مستقلاً قانوناً حق دارد یکی از صنایعی را که در خاکش

(۱۶) نگاه کنید به خاطرات ایدن؛ مقاله ویلیام راجر لونیس تحت عنوان «مصدق و نفت و دوراهی امپریالیسم انگلیس» و مقاله رونالد فری بر تحت عنوان «مناقشه نفت انگلیس و ایران: رابطه سه جانبه» در این کتاب.

فعالیت می‌کند، ملی کند و به صاحبان آن غرامت پردازد (مثل انگلستان که صنایع زغال و فولاد خود را پس از جنگ ملی کرده بود) ولو اینکه وجود و فعالیت‌های آن از لحاظ قانونی بی‌عیب و نقص باشد. و اصولاً نکته در همین جا است. به عبارت دیگر، خواه قرارداد ۱۹۳۳ مبنای قانونی و اخلاقی داشت یا نداشت، دولت ایران کاملاً محق بود آن را ملی کند و به «شرکت نفت انگلیس و ایران» بابت ضررهایی که متحمل شده بود غرامت پردازد. مسئله «غیرقانونی بودن» قرارداد اغلب در پاسخ این استدلال انگلیس عنوان می‌شد که باید با لغو قرارداد به شرکت نفت غرامت پرداخته شود و این بدان معنی بود که شرکت انگلیسی بابت کلیه نفتی که در زیر زمین وجود داشت و شرکت می‌توانست طی ۴۰ سال آینده تولید کند، غرامت بگیرد. این کار شبیه آن بود که مالکان معادن زغال سنگ انگلیس معادل ارزش زغالی که زیر زمین وجود داشت غرامت دریافت کنند. باین جهت بود که پیشنهاد مصدق دایر بر اینکه «شرکت نفت انگلیس و ایران» غرامتی به میزان هر شرکتی که در اروپا از جمله در انگلستان ملی شده بود دریافت دارد، نادیده گرفته شد.

بنابراین انعطاف ناپذیری مصدق به این دلیل بود که بر رعایت اصول اساسی اصرار می‌ورزید و چنین می‌پنداشت که اختلاف بین دو ملت هم‌سنگ بروز کرده است. از سوی دیگر واقعیت این بود که ایران آنقدر نیرومند نبود که بتواند موضع خود را حفظ کند. بدینسان هر دو طرف غرق در یک جنگ فرسایشی شدند که در نهایت ایران بازنده از آب درآمد.

سلاح اصلی انگلستان تحریم صدور نفت ایران بود. در این هنگام بود که دولت ایران متوجه شد که مسئله عمده‌ای که با آن روبرو است تنها مشکلات فنی پالایش نفت نیست، بلکه مسائل سیاسی - اقتصادی صدور نفت خام است. استدلال «شرکت نفت انگلیس و ایران» این بود که نفت ایران مایملک آن شرکت است و فروش آن (بدون اجازه شرکت) غیرقانونی است. سایر شرکتهای بزرگ نفتی (عمدتاً امریکایی) با عدم خرید نفت ایران

به تحریم پیوستند. این کار تا حدودی بمنظور کمک به یک شرکت خواهر بود ولی علت اصلی آن ممانعت دیگر کشورهای صادرکننده نفت (که در خاک آنها به فعالیت اشتغال داشتند) از آموختن «درس بد» از ایران بود. در همین حال تولید نفت در نقاط دیگر (بویژه کویت) افزایش یافت تا کمبود نفت ایران را در بازارهای بین المللی جبران نماید. حضور نیروی دریایی انگلیس در منطقه یک عامل بازدارنده مؤثر علیه خریداران نفت ایران بود و تلاشهای شرکتهای ایتالیایی و ژاپنی در صدور نفت ایران — ولو اینکه دلیرانه و گستاخانه بود — به جایی نرسید. بدین سان، جریان درآمد نفت به میزانی قابل توجه به اقتصاد ایران، تا سقوط حکومت مصدق قطع گردید.

### استراتژی اقتصاد بدون نفت

نه تنها مصدق و حکومت او بلکه مخالفانش نیز — که به مدتی کوتاه در مجلس اتفاق نظر نشان دادند — امیدوار و معتقد بودند که دولت انگلیس به حل سریع مناقشه نفت رضایت خواهد داد و تا آن هنگام دولت امریکا به ایران کمک اقتصادی خواهد کرد. اما حتی پیش از ورود هیئت بانک جهانی روشن شده بود که قبل از حل مسئله نفت کمک امریکا واصل نخواهد شد. شخص مصدق در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۱ [۳ آذر ۱۳۳۰] در گزارشی که از سفرش به ایالات متحد در مجلس قرائت کرد به دشواریهای اخذ کمک از امریکا اشاره نمود. جمال امامی رهبر مخالفان در مجلس اعتراض کرد که این همه مبارزات به امید دریافت درآمد بیشتر از نفت و کمک امریکا بوده است. مصدق پاسخ داد: «این که فرمودید وقتی امریکاییها با ما همراهی بکنند باید از مرام ملی و استقلال خودمان صرفنظر بکنیم یعنی آنچه را که می‌گویند قبول کنیم، بنده هیچ وقت زیر بار این مطلب نمی‌روم.»<sup>۱۷</sup>

(۱۷) مصدق، نطقها و مکاتبات، جلد پنجم، صفحات ۱۰۵-۱۰۱.



ترس شدیدی از مضیقه اقتصادی در کشور وجود داشت، بویژه در میان طبقات بالای اجتماع که از ابتدا از سیر رویدادها ناراضی بودند. شاه هیچ گاه از صمیم قلب مصدق را که مجلس به او تحمیل کرده بود تأیید ننموده بود چون دلش می خواست سید ضیاء را به نخست وزیری برگزیند.<sup>۱۸</sup> وانگهی، مصدق که هوادار پر و پا قرص قانون اساسی بود از ابتدا جلو دخالت‌های شاه را در انتصاب استانداران و سفرا و امور خارجی گرفت.<sup>۱۹</sup> بزودی بر سر انتصاب وزیر جنگ بین او و شاه برخورد بوجود آمد. پس جای شگفتی نیست که شاه و طبقات بالا بطور کلی، در پی طرح استراتژی اقتصاد بدون نفت پیش بینی وقوع فاجعه ای را می کردند.<sup>۲۰</sup> بیشتر شکایت طبقات بالا از این بود که بهای کالاهای تجملی وارداتی افزایش بسیار یافته یا اصولاً نایاب شده بود. با این همه، این واقعیات و تصورات چشم اندازی از درک اوضاع را از سوی مردم وارد به سیاست نشان می دهد. شواهد متعددی در دست است که خود دولت نیز از مشکلات اقتصادی آگاه بود. اما در عین حال دلایلی وجود دارد که مصمم بود بر این مشکلات فائق شود - و در این کار خود نیز موفق گردید و توانست اقتصاد کشور را از وابستگی به درآمد نفت آزاد سازد. گرچه مصدق هیچ گاه متهم به لغزش اقتصادی نشد، اما این مطلب چندین بار ضمن محاکمه او در دادگاه نظامی مطرح گردید. به عنوان مثال او در اواخر محاکمه اش اظهار داشت که یکی از دلایلی که حکومت او را سرنگون کرده اند این بوده که مخالفانش تشخیص داده بودند که «تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد.»<sup>۲۱</sup>

(۱۸) خاطرات مصدق؛ جلیل بزرگمهر، تقریرات مصدق در زندان (تهران، ۱۳۵۹).

(۱۹) سیروس غنی، یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد ۹، (لندن، ۱۹۸۲)، نامه صدرالاشراف به دکتر غنی، صفحات ۵۵۳-۵۵۱.

(۲۰) نگاه کنید به یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد ۱۰، صفحات ۵۳۶-۵۳۲.

(۲۱) جلیل بزرگمهر، دکتر مصدق در محکمه نظامی، جلد دوم (تهران، ۱۳۶۳) ص ۷۷۷.

مسئله نشر اسکناس در سراسر دوران نخست وزیری مصدق همچنان مطرح بود و بارها از سوی مخالفان مصدق برای بیش بینی فاجعه بکار می رفت. همچنانکه خواهیم دید محدودیتهای شدیدی بر حجم اسکناسهای در گردش تحمیل شده بود. اولاً بوسیله قانون و سپس بر حسب رسم و قاعده. منطقی که در پس این رسم وجود داشت ممکن است مربوط به مکتب اقتصادی قدیم بوده باشد، اما مخالفت مصدق با افزایش حجم پول داخلی در گردش از ترس پی آمدهای تورمی آن بود. در این مقاله ما نمی خواهیم وارد مباحثه بین طرفداران مکتب کینز و طرفداران نظریه پولی بشویم. اما سوای این حقیقت که ایران کشوری توسعه نیافته بود و بخش پولی اقتصاد هنوز محدود به شهرها بود، می توان گفت که در نتیجه از کار افتادن صنعت نفت مقدار زیادی ظرفیت را کد وجود داشت که با بگردش انداختن پول بیشتر می توانست مورد استفاده قرار بگیرد و منجر به تولید بیشتر بشود.

قبل از ملی شدن نفت، در دوران نخست وزیری رزم آرا، برنامه هفت ساله پیشرفت اقتصادی کشور تهیه شده بود. برنامه مزبور شامل تعدادی طرحهای پر هزینه و بزرگ اقتصادی بود که تأکید بر توسعه کشاورزی و زیربنای اجتماعی - اقتصادی داشت.<sup>۲۲</sup> قرار بر این بود که درآمد نفت هزینه های مالی این طرحها را به میزان ۳۷/۱ درصد تأمین نماید و ۳۱/۹ درصد دیگر را انتظار می رفت از بانک جهانی وام بگیرند. بنابر این تعطیل عملیات استخراج و صدور نفت و تحریم اقتصادی انگلیس، خودداری «شرکت نفت انگلیس و ایران» از پرداخت حق الامتیاز که تا زمان تصویب قانون ملی شدن بدهکار بود، و منجمد ساختن تسهیلات تبدیل لیره های متعلق به ایران از جانب بانک

22) H. Motamen, "Development Planning in Iran", *Middle East Economic Papers* (1956); N. S. Roberts, *Iran: Economic and Commercial Conditions* (Overseas Economic Surveys, Board of Trade, London, 1948); G. B. Baldwin, *Planning and Development in Iran* (Baltimore, 1967); B. Olsen and P. N. Rasmussen, "An Attempt at Planning in a Traditional State: Iran", in E. E. Hagen ed., *Planning Economic Development* (Homewood, Ill., 1963).

انگلستان، تکان ناگهانی و شدیدی به اقتصاد کشور بشمار می رفت. درآمد نفت علاوه بر اینکه منبع اصلی صادرات و تحصیل ارز خارجی بود، می توانست برای تقویت مصرف و سرمایه گذاری داخلی بکار برده شود. بنابراین از دست دادن این درآمد دولت را با بحران موازنه پرداختها و همچنین با بحران مالی و پولی روبرو ساخت.

پشتوانه اسکناس در ایران بطور سنتی طلا و ذخیره ارزهای خارجی است. قانون ۱۹۴۲ [۱۳۲۱] یک «هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس» تأسیس کرد که تنها اختیار آن مسئله نشر اسکناس بود. همین قانون تصریح می کرد که اسکناسهای منتشره باید ۶۰ درصد پشتوانه طلا و ۴۰ درصد پشتوانه ارزی قابل تبدیل داشته باشد. قانون مزبور در اوائل ۱۹۴۸ [دی ۱۳۲۶] لغو شد ولی چون قانون دیگری جایگزین آن نگردید، در عمل همچنان اجرا می شد. در اوت ۱۹۵۱ [مرداد ۱۳۳۰] در حالی که هنوز هیئت استوکس در ایران بود، مجلس به دولت اجازه داد که معادل ۱۴ میلیون لیره از ارزهای موجود در خزانه را که پشتوانه اسکناس بود منتشر کند. بدیهی است که این کار میزان ذخیره ارزی پشتوانه اسکناس را کاهش داد.<sup>۲۳</sup>

قطع درآمد نفت به صورت ارز خارجی پی آمدهای خارجی و داخلی مهمی در اقتصاد ایران داشت. می بایست برای رویارویی با مشکلاتی که این امر در موازنه پرداختها و هم در تأمین پول برای هزینه های داخلی (جاری و توسعه ای) ایجاد می کرد، تصمیماتی اتخاذ شود.

### تجارت بین المللی: خط مشی و اجرای آن:

موازنه پرداختها مایه نگرانی آنی تر بود. دولت گامهایی در راه جبران کسری پرداختهای خارجی ناشی از قطع درآمد نفت برداشت. در دوره رضاشاه

23) J. Bharier, *Economic Development in Iran 1900-1970* (London, 1971).



تجارت خارجی - هم صادرات و هم واردات - با تصویب قوانین انحصار تجارت در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ [۱۳۱۰ و ۱۳۱۱] تحت نظارت دولت درآمد بود. در همان حال به دولت اجازه داده شده بود پروانه واردات برای کالاهایی که خودش نمی توانست مستقیماً وارد کند به بخش خصوصی بدهد. یک سیستم سهمیه بندی واردات برقرار شده بود که سقف ارزش کلی واردات را تعیین می کرد. گذشته بر آن ممنوعیت کامل در وارد کردن بعضی از اقلام وجود داشت: کالاهای قابل صدور، تولیدات خارجی که محصولات داخلی جانشین آنها وجود داشت و نیز کالاهای تجملی.

استعفای رضاشاه در ۱۹۴۱ بازتابهای اقتصادی مهمی داشت که یکی از آنها مشارکت بیشتر بخش خصوصی در تجارت خارجی بود. تا ۱۹۴۷ تنها محصول خارجی که هنوز دولت انحصار واردات آن را در دست داشت، چای بود. سیستم سهمیه واردات همچنان دست نخورده مانده بود ولی هم اجرای آن و هم سقف ارزش واردات بنا به مقتضیات اقتصادی کشور عمیقاً تغییر یافته بود. بویژه با افزایش ذخیره ارزی کشور گرایشی در دولت بوجود آمده بود که هم سقف واردات را سست کند و هم اجازه بدهد که کالاهای بیشتری وارد کشور شود. به عنوان مثال، در سال ۵۱-۱۹۵۰ [۱۳۲۹] سقف رسمی ارزش واردات ۳,۶۹۵ میلیون ریال بود در حالیکه در عمل به رقم ۶,۰۴۹ میلیون ریال بالغ می شد. حتی در سال ۵۲-۱۹۵۱ [۱۳۳۰] که نخستین سال مناقشه نفت بود، میزان واردات در عمل به ۵,۴۳۴ میلیون ریال رسید در حالیکه سهمیه ای که برای آن در نظر گرفته شد ۳,۲۰۸ میلیون ریال بود. ۲۴ ولی چون مناقشه نفت در آغاز همین سال شروع شده بود، اختلاف ارقام در این سال بیشتر ناشی از گشادبازی بود. بخشی از آن به علت وضع مناسب ذخیره ارزی

24) H. Motamen, "Iran's Experience with Import Quotas", *Middle East Economic Papers*, 1955; International Monetary Fund, *International Financial Statistics*, various issues.

کشور در آن هنگام بود و بخشی دیگر ناشی از امیدهای اولیه بود که مناقشه نفت هر چه زودتر خاتمه خواهد یافت یا اینکه مقادیر هنگفتی کمک و اعتبارات امریکا به ایران سرزیر خواهد شد. اما یک علت مهمتر از همه اینها وجود داشت: واردکنندگان کالاهای مجاز با زیادتیر نشان دادن صورتحسابهای واردات خود می توانستند مقداری ارز برای وارد کردن کالاهای غیرمجاز تأمین کنند. همچنین تجار صادرکننده با کمتر نشان دادن رسیدهای صادرات خود می توانستند در کشورهای بیگانه ارز برای پرداخت بهای کالاهای غیرمجاز تحصیل کنند و این امر پاسخ این سؤال را می داد که چرا کل واردات کشور در سال ۵۳-۱۹۵۲ [۱۳۳۱] بمراتب بیشتر از سقف سهمیه ارزش کالا بود: ۳,۷۷۶ میلیون ریال ارزش عملی کالاهای وارده در برابر ۲,۶۰۰ میلیون ریال سقف سهمیه. با این همه در مقایسه با سال قبل کاهش عمده ای در کل ارزش واردات دیده می شد. این نتیجه بدون وجود سیستم سهمیه بندی بعید می نمود. اما دلیل مهم تر در پس تنزل واردات، کاهش عملی ارزش ریال بود که درباره آن به بحث خواهیم پرداخت.

سال ۵۳-۱۹۵۲ و ماههای سال بعد تا کودتای ۲۸ مرداد دوره واقعی بحران اقتصادی بود. در این هنگام دولت بشدت نگران مسائل اقتصادی بود، هم به این جهت که هنوز راه حلی برای مناقشه نفت بچشم نمی خورد و هم به این علت که میزان ذخیره ارزی کشور که برای پرداختهای خارجی بکار می رفت رو به اتمام بود. چنانکه دیدیم پول ایران می بایست پشتوانه طلا و ارز داشته باشد و بنابراین ذخیره ارزی کشور نمی بایست برای معاملات خارجی بکار رود. این یک محدودیت غیرضروری هم در مورد استفاده از ذخایر ارزی و هم در مورد نشر اسکناسهای جدید بود که هنوز از مکتب اقتصادی سی سال پیش به جای مانده بود و اگر دقیقاً در آن دوره مراعات نمی شد، مسئله تطبیق خارجی و داخلی آن بمراتب آسانتر می گردید. با این وصف، دولت با توجه به اوضاع و احوال استراتژی «اقتصاد بدون نفت» را اعلام کرد.

مصدق و همکارانش اعلام داشتند که با اندکی فداکاری اقتصاد کشور خواهد توانست فقدان درآمد نفت را تا هر وقت که لازم باشد تحمل کند. اگر چه این سیاست موافق نظریاتشان در مورد اولویت دادن مسائل سیاسی به مسائل اقتصادی در مناقشه نفت بود، ولی قرائن دلالت بر آن دارد که اینک آنان متوجه شده بودند مشکلات اقتصادی ممکن است اهداف سیاسی را نابود کند و استراتژی اقتصاد بدون نفت تا حدودی بدین منظور بود که به طرف مقابل نشان بدهند که مسائل و مشکلات اقتصادی خللی در اراده آنان وارد نخواهد ساخت. به همین دلیل بود که مصدق هیچ گاه از جستجوی راه حل قابل قبولی برای مسئله نفت باز نایستاد.

به منظور مقابله با کمبود ارز، واردات به کالاهای ضروری و تجملی تقسیم، و صادرات به دو گروه کالاهای کمتر و بیشتر قابل فروش طبقه بندی شد. کالاهای ضروری را می شد در ازاء صادرات بیشتر قابل فروش وارد کرد، در حالیکه به کالاهای تجملی به شرطی اجازه ورود داده می شد که در ازاء آنها محصولاتی که در بازارهای بین المللی کمتر قابل رقابت بودند صادر شود. گذشته از آن تعداد زیادی از اقلام وارداتی از گوشت و مرغ گرفته تا سلاحهای نظامی و لاستیک و مشتقات آن در فهرست کالاهای ممنوع ورود قرار گرفته بود.<sup>۲۵</sup> در همان حال تلاشهایی در افزایش صادرات غیرنفتی از کشور به عمل آمد. چند موافقتنامه در مورد معاملات تهاثری با آلمان و فرانسه و ایتالیا و مجارستان و لهستان و چکسلواکی منعقد گردید. ضمناً مقرراتی بمنظور تشویق و تسهیل صادرات بیشتر از طریق بازار آزاد وضع شد.<sup>۲۶</sup> در نتیجه یک خوش اقبالی غیرمنتظره، این اقدامات مصادف با یک دوره رونق در بازار بین المللی کالاها بود و بنابراین برای صادرات غیرنفتی ایران که در

(۲۵) حسن توانایان فرد، دکتر مصدق و اقتصاد (تهران، ۱۳۶۲).

(۲۶) روحانی، تاریخ ملی شدن...، فصل ۲۷.



نتیجه کاهش ارزش ریال قابلیت بیشتری یافته بود، هیچگونه کمبود تقاضائی وجود نداشت.

شاید کاهش ارزش ریال از سایر اقدامات دولت در جلوگیری از واردات و افزایش صادرات نقش بزرگتری ایفا کرد. اگر چه نرخ رسمی تبدیل ریال به دلار ۳۲/۵ ریال بود، نرخ محاسبه برحسب یک روند پیچیده تعیین می شد که در نتیجه آن نرخ بازار آزاد بمراتب کمتر از نرخ رسمی بود. یک سیستم گواهینامه ارزی که می شد در بازار خرید و فروش کرد به اجرا گذاشته شده بود. بنابر این تنزل ذخیره ارزی کشور منجر به افزایش بهای گواهینامه ارزی شد که معنی کاهش ارزش پول محلی را می داد. محصولات عمده از جمله مواد خوراکی و دارویی به بهایی کمتر از نرخ رسمی ارز وارد می شد در حالیکه محصولات دیگر بسته به اولویتشان با بهایی بیشتر از نرخ گواهینامه های ارزی وارد می شد. نرخ ارز در بازار در طول سالهای ۵۳-۱۹۵۰ بکرات تغییر کرد. دولت تعداد زیادی گواهینامه های ارزی در دست داشت و هر وقت لازم می شد آنها را می خرید یا می فروخت تا نرخ ارز را بالا و پایین ببرد. ۲۷ با این تدبیر دولت در موارد متعدد به افزایش ارزش مبادله ریال کمک کرد. اما بطور کلی در تمام این دوره گرایشی دائمی در کاهش ارزش ریال وجود داشت: نرخ دلار از ۴۰ ریال در اواسط ۱۹۵۰، به ۱۰۰ ریال در تابستان ۱۹۵۳ رسید که یک کاهش ۲۵۰ درصد در ارزش ریال بود. کاهش ارزش ریال موجب افزایش بهای کالاهای وارداتی و سقوط بهای کالاهای صادراتی گردید و این امر به تعدیل موازنه پرداختها کمک کرد.

جدول شماره ۸/۱ موازنه پرداختهای ایران را در خلال سالهای ۵۵-۱۹۴۹ [۳۴-۱۳۲۸] نشان می دهد. در ردیف ۴ جدول مزبور می بینیم

(۲۷) همانجا؛ حسن توانایان فرد، دکتر مصدق و اقتصاد؛ همچنین نگاه کنید به:

P. L. Clawson and C. Sassanpour, "Adjustment to a foreign exchange shock, Iran, 1951-54" (mimeograph, 1985).

که در سال ۱۳۲۹ ترازنامه حساب جاری بخش نفتی ۳,۵۲۴ میلیون ریال بوده است. این مبلغ در ۱۳۳۰ به ۹۶۵ میلیون و در ۱۳۳۲ به ۱۳۶ میلیون ریال تنزل یافت. در ۱۳۳۲ که سال سرنوشت سازی در تطبیق با اقتصاد بدون نفت بود، هیچ گونه واردات و صادرات نفتی مشاهده نمی شود. بر رویهم از ۱۳۳۰ به بعد نفت دیگر کمکی به پیشرفت حساب جاری موازنه پرداختها نمی کرد. ترازنامه بخش غیرنفتی را می توان در ردیف ۸ جدول ملاحظه کرد. در این جا گرایشی دائمی در کسری بودجه این بخش از ۵,۵۰۶ میلیون در ۱۳۲۸ به ۱,۱۲۲ میلیون ریال در ۱۳۳۱ می بینیم. کسر بودجه در سال بعد به ۲,۳۳۳ میلیون ریال بالغ می شود ولی بخش عمده آن ناشی از افزایش واردات پس از سقوط حکومت مصدق در مرداد ۱۳۳۲ و بخش دیگر در نتیجه کمکی است که ایالات متحد به حکومت بعد از کودتا پرداخت.

اگر ردیفهای ۴ و ۸ را با هم جمع کنیم ترازنامه حساب جاری بدست می آید (ردیف الف را ملاحظه کنید). کسری ۱,۹۸۲ میلیون در ۱۳۲۸، به ۵۸۴ میلیون در سال بعد تنزل کرده ولی در ۱۳۳۰ یعنی در سالی که هنوز امید به حل مسئله نفت یا دریافت کمک از امریکا وجود داشت. به ۲,۱۲۵ میلیون ریال افزایش می یابد. گرچه در ۱۳۳۱ کسری حساب جاری یکباره به ۱,۱۲۲ میلیون ریال کاهش می یابد ولی در سال بعد به دلایلی که ذکر شد به ۲,۴۷۲ میلیون افزایش می یابد. ارقام ردیف ب شامل چند قلم است: سرمایه گذاریهای درازمدت و کوتاه مدت، کمکهای خصوصی و رسمی، و نیز اشتباهات و از قلم افتادگیها. شاید تنها حقیقتی که از این ارقام فاش می شود این است که ایران هیچ گاه در دوران ملی شدن نفت مبلغ هنگفتی به عنوان کمک خارجی دریافت نکرد. در نتیجه ترازنامه کلی (ردیف ج) یک کسری ۱,۹۸۰ میلیون ریالی را در ۱۳۳۰ نشان می داد ولی این کسری در سال بعد به ۵۳۰ میلیون ریال کاهش یافت. ولی در ۱۳۳۲ که کمک امریکا سرازیر شد، به ۹۶۰ میلیون ریال صعود کرد. یادآوری می شود که کسری حساب

جدول شماره ۸/۱: موازنه پرداختهای ایران در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۲۸ به میلیون ریال

۱۳۳۳	۱۳۳۲	۱۳۳۱	۱۳۳۰	۱۳۲۹	۱۳۲۸	
						بخش نفتی
۲۷۹۸	۹۰	—	۶۸۲۹	۲۲۱۸۴	۱۵۳۸۹	(۱) صادرات
-۲۷۰	-۲۲۶	—	-۲۵۶	-۹۱۴	-۲۹۷۹	(۲) واردات
						(۳) سود و سایر پرداختهای خارجی
۱۴۱۴	—	—	-۵۷۰۸	-۱۷۵۹۰	-۸۸۶	
۱۱۱۴	-۱۳۶	—	۹۶۵	۳۶۸۰	۳۵۲۴	(۴) ترازنامه (۱+۲+۳)
						بخش غیرنفتی
۳۹۱۲	۲۹۵۸	۲۸۰۷	۲۷۱۰	۲۱۱۰	۱۲۴۴	(۵) صادرات
-۷۴۲۵	-۵۳۹۰	-۳۷۷۶	-۵۴۳۴	-۶۰۴۹	-۶۲۸۷	(۶) واردات
-۲۳۵	۹۹	-۱۵۳	-۳۶۶	-۳۲۵	-۴۶۳	(۷) خدمات (مقطوع)
-۳۷۴۸	-۲۳۳۳	-۱۱۲۲	-۳۰۹۰	-۴۲۶۴	-۵۵۰۶	(۸) ترازنامه
						(الف) ترازنامه حساب جاری (۴+۸)
-۲۶۳۴	-۲۴۷۲	-۱۹۲۲	-۲۱۲۵	-۵۸۴	-۱۹۸۲	
						(ب) ترازنامه حساب سرمایه
۲۷۲۳	۳۴۴۲	۵۹۲	۱۴۵	۸۷۴	۹۹۲	
						(ج) ترازنامه کلی (الف + ب)
۸۹	۹۶۰	-۵۳۰	-۱۹۸۰	۲۹۰	-۹۹۰	

• شامل اشتباهات و از قلم افتادگیها به اضافه کمکهای خصوصی و رسمی.

مأخذ: آمارهای بین المللی صندوق بین المللی پول، اکبر- دسامبر ۱۹۵۵.



جاری سال ۱۳۳۳ بررغم صادرات عمده نفت طی آن سال بمقدار چشمگیری بیشتر شده بود.

مهمترین موفقیت دولت جلوگیری و سپس کاهش کسر بودجه جاری در دوره ۵۳-۱۹۵۱ [۱۳۳۱-۱۳۲۹] بود، یعنی در دورانی که کمک خالص بخش نفتی به درآمدهای صادراتی کشور عملاً قطع شده بود. کلید این موفقیت افزایش مداوم صادرات غیرنفتی (ردیف ۵) و کاهش سریع صادرات بود که حالتی چشم گیر داشت (ردیف ۶ را ملاحظه کنید). این امر بازتاب تحمیل سهمیه های وارداتی و افزایش عوارض گمرکی و بویژه کاهش ارزش ریال بود. این مسئله که آیا در این دوره مازاد تجارت یا کسری وجود داشته، توجه زیادی را به خود معطوف کرده است. مسئله از این واقعیت ناشی می شود که ارزشهای صادرات و واردات را می شد به نرخهای متعدد - رسمی و غیررسمی - به ریال تبدیل کرد. بنابراین بسته به نرخ مبادله ای که برای تبدیل ارزشها بکار می رفته ممکن است شاهد مازادها یا کسریهایی باشیم. من در اینجا از ارقام صندوق بین المللی پول استفاده کردم که به جای مازاد، کسری قابل ملاحظه ای را نشان می دهد.<sup>۲۸</sup>

در طول این دوره، ذخایر ارزی ایران برای مقابله با نیازهای ارزی کشور مناسب بود، ولو اینکه دولت اقداماتی را که در فوق بمنظور افزایش صادرات و کاهش واردات توصیف شد، به اجرا نمی گذاشت. و این در حالی بود که بخش عمده ذخایر مزبور بواسطه قانون پشتوانه اسکناس مسدود شده بود. از نظر اقتصادی توجیه صحیحی برای این قانون وجود نداشت، اما لغو آن نیز در شرایط دشوار اقتصادی آن زمان موجب وحشت عمومی می شد و مخالفان از این تصمیم عاقلانه اقتصادی بهره برداری سیاسی می کردند. در هر حال با توجه

(۲۸) روحانی، تاریخ ملی شدن...؛ فاتح، بنجاه سال نفت؛ و همچنین:

Clawson and Sassanpour, "Adjustment..."

به نبودن امکان سیاسی برای تغییر عمده‌ای در اجرای قانون پشتوانه اسکناس، مقررات تطبیقی بمنظور کاهش کسری موازنه پرداختها نشان داد که ذخایر ارز خارجی که برای استفاده در پرداختهای بین‌المللی در دسترس بود کاملاً کفایت می‌کرد. در آغاز سال ایرانی ۱۳۳۲ مبلغ ذخیره ارزی قابل استفاده، سوای ذخایر مسدود شده (برای پشتوانه اسکناس) به ۱/۱ میلیارد ریال بالغ می‌شد.<sup>۲۹</sup>

### سیاست مالی و پولی:

تعطیل عملی تولید و پالایش نفت، گذشته از اثراتی که بر ذخیره ارز خارجی و پرداختها - و بنابراین بر بخش تجارت خارجی در اقتصاد کشور - داشت، ضربه‌ای ناگهانی به بخش داخلی بشمار می‌رفت. اما، برخلاف بخش تجارت خارجی که اثرات تحریم صدور نفت منحصر به از دست رفتن درآمدهای مستقیمی می‌شد که با ارز خارجی بدست می‌آمد، در بخش داخلی اقتصاد بازتاب آن، هم تأثیر درآمدی و هم تأثیر هزینه‌ای داشت. تأثیر درآمدی آن عبارت بود از درآمدهای مستقیم قبلی و کلیه درآمدهای غیرمستقیم - مثلاً مالیات بر درآمد کارمندان خارجی «شرکت نفت انگلیس و ایران»، و درآمدهای گمرکی از واردات غیر معاف - که بطور کلی از عملیات شرکت عاید می‌شد و ممکن بود تا ۳۰ درصد درآمدهای مستقیم برسد. از سوی دیگر تأثیر هزینه‌ای آن علاوه بر کلیه هزینه‌های ثابت شرکت ملی نفت ایران شامل حقوق و دستمزد کارمندان شرکت سابق نفت انگلیس و ایران می‌شد. مجموع تأثیرات درآمدی بالغ بر ۱/۵ میلیارد ریال می‌شد ولی تأثیرات هزینه‌ای به دو میلیارد ریال می‌رسید.<sup>۳۰</sup> بنابراین اگر

(۲۹) بانک ملی ایران، گزارش سالانه، ۳۴-۱۳۳۰.

(۳۰) اطلاعات، ۳۱ تیر ۱۳۳۱؛ روحانی، تاریخ ملی شدن...

همه چیز متعادل می ماند، دولت با یک کسر بودجه حدوداً ۳/۵ میلیارد ریالی بابت صنعت نفت روبرو بود، یعنی مبلغی معادل ۳۸ درصد هزینه های بودجه سال ۱۳۳۰.

دولت بمنظور اخذ تدابیر لازم برای افزایش درآمد و کاهش هزینه، از مجلس تقاضای شش ماه اختیارات کرد که بعداً برای یک سال دیگر تمدید شد. معدودی از نمایندگان مجلس در درست بودن این کار تردید داشتند ولی هنگامی که دولت تقاضای تمدید اختیارات را کرد همین تعداد کم به صورت مخالفان علنی آن درآمدند. با این همه دولت اختیاراتی را که می خواست بدست آورد. معمولاً دولتهای دموکراتیک در زمان جنگ و بحران تقاضای اختیارات فوق العاده می کنند. در این مورد آنچه دولت می خواست - چنانکه مصدق به مجلس توضیح داد - فقط اختیار اجرای سریع و فوری لوایح قانونی قبل از مذاکره در مجلس بود.<sup>۳۱</sup>

وضع مقررات مالی بمنظور افزایش درآمدهای عمومی اشکال گوناگونی یافت. گامهایی در راه افزایش وصول مالیاتها برداشته شد. اما به دلیل نامناسب بودن دستگاه اداری وصول مالیات، گمان نمی رود به نتیجه مطلوب رسیده باشد. با وجود این دولت تصمیم گرفت درآمد خود را از مالیاتهای غیرمستقیم بویژه حقوق و عوارض گمرکی افزایش بدهد. به رغم این واقعیت که واردات رو به تنزل بود و سهمیه های گمرکی ورود کالاهای تجملی را که حقوق بیشتری می پرداختند ممنوع ساخته بود، در فاصله سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۳۳ وصولی دولت از درآمدهای گمرکی از ۴۳ درصد به ۷۱ درصد واردات گمرک بردار افزایش یافت. یکی دیگر از منابع افزایش درآمد عمومی بالا رفتن بهای کالاها بویژه سیگار و چای و قند و شکر و تریاک بود که تولیدشان در انحصار دولت قرار داشت. این کار از نظر ماهوی نوعی مالیات غیرمستقیم بود

(۳۱) اطلاعات، اول مرداد ۱۳۳۱.



و انحصارات را قادر ساخت که سود هنگفتی عاید خود سازند. بواسطه وجود قانون پشتوانه اسکناس، فروش ارزهای خارجی بمنظور افزایش درآمد عمومی یک خط مشی کلی بشمار نمی رفت. در این خصوص دولت می بایست با انتقال ۱۴ میلیون پوند از ذخایر ارزی که مجلس در اوت ۱۹۵۱ اجازه داده بود کنار بیاید. با نرخ رسمی هر لیره استرلینگ ۹۰ ریال، این کار دولت را قادر می ساخت که کمی بیش از ۱/۳ میلیارد ریال پول بدست آورد. اما مقرر شده بود که فروش این ذخایر در مدتی طولانی و بتدریج صورت بگیرد، بنابر این دولت ترتیبی داد که بمحض اینکه بهای لیره در بازار آزاد ترقی کرد، مبالغ بیشتری بدست آورد. این کار برای تثبیت نرخ مبادله غیررسمی نیز ابزاری سودمند بود بخصوص در مواقعی که این نرخ بشدت سقوط می کرد.

در سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] مجلس به دولت اجازه داد که اوراق قرضه به ارزش دو میلیارد ریال یا ۵۰ میلیون دلار به نرخ رسمی انتشار بدهد. به اوراق مزبور که به قرضه ملی مشهور شد، یک جایزه (یعنی بهره) سالانه ۶ درصد تعلق می گرفت و پس از دو سال قابل استرداد بود.<sup>۳۲</sup> بهای هر یک از اوراق قرضه ۵۰۰ ریال بود و در چهارسری ۵۰۰ میلیون ریالی بفروش می رسید. اما عملاً فقط سری اول آن یعنی یک چهارم کل ارزش منتشر گردید. کشور فقیر بود و بواسطه قطع درآمد نفت فقیرتر شده بود. ثروتمندان علاقه خاصی به کمک به دولت نداشتند<sup>۳۳</sup> و نرخ بهره اسمی که به اوراق قرضه تعلق می گرفت بمراتب کمتر از نرخهای رسمی یا غیررسمی بازار بود. انتشار اوراق قرضه یکی از اقدامات عادی اقتصاد مدرن متکی به بازار بشمار

(۳۲) متن قانون در توانایان فرد، دکتر مصدق و اقتصاد، فصل ۷، صفحات ۱۹۳-۱۹۲.

(۳۳) چنانکه خلیل ملکی در همان زمان اشاره کرد فقیرترین بخش جامعه شهری اشتیاق بیشتری به خرید اوراق قرضه ملی نشان می داد. مصدق همین نظر را در نطقی در اردیبهشت ۱۳۳۱ در مجلس بیان کرد. نگاه کنید به: خاطرات سیاسی خلیل ملکی، گردآوری همایون کاتوزیان (تهران، ۱۳۶۰).

می رود، اما در ایران کاری بیسابقه بود. شاید به همین جهت بود که لایحه «قرضه ملی» مصدق گاهی به عنوان رویدادی فوق العاده جلوه می کرد.<sup>۳۴</sup>

از نظر تئوری، اخذ وام خارجی راه حلی سودمند بود. با وجود این دولت ایالات متحد به استثنای کمک معمولی و فنی از طریق «اصل ۴» آماده نبود پشتیبانی مالی در اختیار حکومت مصدق بگذارد.<sup>۳۵</sup> از سوی دیگر اتحاد شوروی نیز هیچ گونه کمکی نکرد. شورویها حتی از پرداخت وام زمان جنگ خود به ایران خودداری کردند. در روزهای نخستین ملی شدن، امیدهایی در مورد اخذ یک وام ۲۵ میلیون دلاری با نرخ بهره ۳/۵ درصد از «بانک صادرات - واردات امریکا» وجود داشت. در آن هنگام برای اخذ وام مزبور نیز همانند هر تصمیم اجرایی دیگر موافقت مجلس لازم بود. بنابراین در ژوئیه ۱۹۵۱ [تیر ۱۳۳۰] لایحه ای در مورد اجازه اخذ وام به مجلسین شورا و سنا تقدیم گردید.<sup>۳۶</sup> اندکی بعد، مذاکرات ایران و انگلیس برای حل اختلاف نفت به شکست انجامید و در ماه سپتامبر از تأسیسات نفت جنوب خلع ید به عمل آمد. از این تاریخ امریکاییان شرط اعطای وام خود را حل مسئله نفت با شرایط مرضی الطرفین قرار دادند و برخلاف تصور عمومی وام ۲۵ میلیون دلاری از «بانک صادرات - واردات امریکا» هرگز جامه عمل نپوشید.<sup>۳۷</sup>

(۳۴) این واقعیت که فقط رأی مجلس لازم بود این نظریه را تأیید می کند و نشان می دهد که مجلس چه قدرت نظارت غیرمعمولی بر تصمیمات قوه مجریه داشت. این یکی از دلایل عمده ای بود که مصدق تقاضای اختیارات کرد.

(۳۵) برای جزئیات کمک «اصل ۴» نگاه کنید به:

H. Motamen, "Development Planning in Iran".

(۳۶) به این جهت گاهی گمان می شود که وام اصل شد در حالیکه دیناری از آن را ندادند. نگاه کنید به توانایان فرد، دکتر مصدق و اقتصاد؛ و همچنین:

Clawson and Sassanpour, "Adjustment..."

(۳۷) نگاه کنید به نامه مصدق به پرزیدنت آیزنهاور (در خرداد ۱۳۳۲) و نطقها و مکاتبات، جلد هفتم، صفحات ۱۶۱-۱۵۹.

خودداری امریکاییان از کمک مالی به حکومت مصدق سهم عمده‌ای در تقویت موضع مخالفان محافظه کار او و از دست دادن تدریجی جناح راست جبهه ملی داشت.

دولت برای جبران کسر بودجه خود چاره‌ای جز توسل به تدابیر گوناگون مالی و پولی داخلی از جمله افزایش نشر اسکناس بدون پشتوانه نداشت. در سپتامبر ۱۹۵۲ [شهریور ۱۳۳۱] مصدق از دکتر شاخت کارشناس مالی آلمانی دعوت کرد که برای مشاوره به ایران برود. معلوم نیست که آیا دکتر شاخت در پایان سفر خود گزارش رسمی درباره سیاست پولی ایران تسلیم کرده است یا نه، اما در اشارات غیر مستقیمی که به مطبوعات ایران کرد، چنین وانمود کرد که اهمیت چندانی برای سیاست سنتی پشتوانه اسکناس قائل نیست.<sup>۳۸</sup> دکتر شاخت یکی از مجریان مکتب کینز قبل از انتشار نظریه عمومی کینز بود و بنابراین جای شگفتی نبود که هنگامی که به علت قطع درآمد نفت میزان تقاضا کاهش یافته بود، او یک سیاست فعال پولی را توصیه کرده باشد.

در سال ۱۳۲۹ (یعنی یک سال پیش از آنکه ملی شدن نفت عملی شده باشد) لایحه بودجه کل کشور رسماً از تصویب مجلسین نگذشته و مراحل قانونی خود را طی نکرده بود. با وجود این بطور کلی به اجرا گذاشته شد و در سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] به صورت عطف به ماسبق به تصویب مجلس رسید. در همین حال مجلس تصمیم گرفت همین بودجه بر اساس هزینه‌های ماهانه به صورت یکدوازدهم کل هزینه‌های سال گذشته و بدون قانون بودجه رسمی در سال ۱۳۳۱ نیز اجرا شود.

با توجه به انعطاف‌پذیری که مجلس در برابر دولت نشان می‌داد، دولت قادر بود به عنوان بخشی از تلاش‌های خود در جبران کسر بودجه، حتی الامکان

(۳۸) اطلاعات، شهریور ۱۳۳۰.



هزینه‌ها را کاهش بدهد. در نتیجه در سال ۱۳۳۰ کل هزینه‌ها از ۱۱/۲ میلیارد ریال مندرج در بودجه سال قبل به ۹/۷ میلیارد ریال کاهش یافت. در اثر این اقدام شدید ۱/۵ میلیارد ریال از هزینه‌ها کاسته شد، اما در عمل معلوم شد این کار برآورد بیش از واقعیت بوده زیرا هزینه‌های واقعی سال ۱۳۲۹ کمتر از رقم ۱۱/۲ میلیارد ریال منظور شده در بودجه آن سال بوده است. فؤاد روحانی رقم ۹/۵ میلیارد ریال را برای هزینه‌های واقعی سال ۱۳۲۹ ذکر کرده است. اما این رقم نیز برآورد کمتر از واقعیت است زیرا او چنین تصور کرده که تصمیم دایر بر اینکه همان بودجه را برای سال ۱۳۳۰ حفظ کنند لزوماً بدان معنی است که هزینه‌های ۱۳۲۹ در عمل مطابق هزینه‌های ۱۳۳۰ بوده است.

جدول شماره ۸/۲: خلاصه بودجه ۱۳۳۲-۱۳۳۰ به میلیارد ریال

۳	۲	۱	
۱۳۳۲	۱۳۳۱	۱۳۳۰	
۹/۵	۷/۸	۷/۸	(۱) درآمدها
۱۰/۰	۱۰/۳	۹/۷	(۲) هزینه‌ها
-۰/۵	-۲/۵	-۱/۹	(۳) کسری

مأخذ: شماره‌های مختلف بولتن بانک ملی ایران: بولتن و گزارش سالانه و گزارشنامه بانک مرکزی ایران تا سال ۱۹۶۹ [۱۳۴۸]: سازمان برنامه: تجدیدنظر در دومین برنامه هفت‌ساله ایران (تهران ۱۳۶۰): روزنامه رسمی کشور شماره‌های مختلف سالهای ۳۴-۱۳۳۰.

همین رویه در سال ۱۳۳۱ تکرار شد و مجلس به دولت اجازه داد که هزینه‌های ماهانه خود را بر اساس هزینه‌هایی که عملاً در دو سال گذشته داشته است و بدون گذراندن قانون بودجه و قانون تفریغ درآمد و هزینه‌های

بودجه اجرا کند.<sup>۳۹</sup>

اما این رویه غیررسمی و مصلحت‌گرایانه در سال ۱۳۳۲ متروک گردید و قانون بودجه رسمی تقدیم مجلسین شد. این امور به خودی خود نشان می‌دهد که دولت احساس می‌کرد که دوران بحران سپری شده و اقتصاد کشور به روال عادی خود بازگشته است.

جدول شماره ۸/۲ خلاصه بودجه را در سالهای ۳۲-۱۳۳۰ نشان می‌دهد. در هر دو سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ درآمد دولت ۷/۸ میلیارد ریال بوده است. با وجود این، این رقم در ۱۳۳۱ شامل در حدود ۰/۸ میلیارد ریال (۸۰۰ میلیون ریال) از درآمدهای مستقیم و غیرمستقیم از نفت در آن سال می‌باشد. بنابراین درآمدهای داخلی غیرنفتی در حدود ۷ میلیارد ریال بوده است. در سال بعد (۱۳۳۱) دیگر عملاً هیچ گونه درآمدی از نفت وجود نداشت، اما تلاش برای افزایش درآمدهای غیرنفتی کسری ۰/۸ میلیارد ریالی سال قبل را جبران کرد و بنابراین بین ارقام درآمد ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲ تساوی بوجود آمد. در قانون بودجه رسمی ۱۳۳۲ «برآورد» درآمدها به نحوی قابل ملاحظه به ۹/۵ میلیارد ریال افزایش یافت. این امر اطمینان دولت را به رونق اقتصادی و مالی سال بعد نشان می‌دهد، هر چند بنظر می‌رسد این برآورد خوشبینانه بوده باشد.

از سوی دیگر ارقام ردیف ۲ جدول هیچ گونه تفاوت اساسی در هزینه‌های سه سال را نشان نمی‌دهد. هزینه‌ها از ۹/۷ میلیارد ریال در ۱۳۳۰ به ۱۰/۳ میلیارد ریال در ۱۳۳۱ افزایش ولی در ۱۳۳۲ کمی کاهش یافته و به ۱۰ میلیارد ریال رسیده است. اما اکنون هزینه‌ها شامل مبالغ زیادی برای بکار انداختن صنعت نفت بود که به هیچ وجه مربوط به بودجه عادی کشور نیست. ولی جالب‌ترین جنبه این جدول حجم و تفاوت‌های کسر بودجه است. در

فوق اشاره کردیم که در ۱۳۳۰ ممکن بود کسر بودجه به  $3/4$  میلیارد ریال برسد ولی قطع هزینه‌های پیش‌بینی شده تا  $9/7$  میلیارد ریال، کسر بودجه را به  $1/9$  میلیارد ریال، کاهش داد. همانطور که قبلاً تذکر داده شد ۱۳۳۱ سال اوج بحران بود که کسر بودجه سر به  $2/5$  میلیارد ریال زد (جدول شماره ۸/۲ ردیف ۳ ستون ۲ ملاحظه شود). از سوی دیگر رقم ستون سوم که کسر بودجه‌ای ناچیز معادل  $0/5$  میلیارد ریال (یعنی ۵۰۰ میلیون ریال) را نشان می‌دهد، باید به نحوی دیگر مورد تفسیر قرار گیرد. اولاً ارقام این ستون مربوط به برآوردهای دولت از درآمدها و هزینه‌های ۱۳۳۲ می‌باشد؛ به عبارت دیگر این ارقام هدف دولت در آن سال بوده و عملاً به اجرا در نیامده است. چرا که حکومت مصدق در مرداد ۱۳۳۲ سرنگون شده است. در نتیجه - و با وصول کمک فوری امریکا به حکومت زاهدی و دورنمای کمکهای بیشتر و وصول درآمد نفت در ۱۳۳۳ - درآمدها و هزینه‌ها و کسر بودجه در آن سال بمراتب بیشتر بوده است. ثانیاً برآوردهای ستون سوم اشتیاق دولت را به از بین بردن کسر بودجه عمدتاً از طریق افزایش درآمدها و تا حدودی از طریق کاهش هزینه‌ها نشان می‌دهد. ثالثاً حکومت مصدق نمی‌بایست این کسر بودجه ناچیز  $0/5$  میلیارد ریالی را در آن سال تأمین کند زیرا مدت‌ها پیش از خاتمه سال مالی سرنگون شده بود. نتیجه و خلاصه این ملاحظات این است که همانطور که دکتر علی امینی وزیر دارایی زاهدی در مجلس هجدهم اشاره کرد دولت می‌بایست یک کسر بودجه کلی  $(1/9 + 2/5)$  میلیارد ریالی (یعنی  $4/4$  میلیارد ریال را بابت حکومت ۲۷ ماهه مصدق جبران کند.<sup>۴۰</sup>

(۴۰) امینی در نطقی که در ۱۸ مهر ۱۳۳۳ ایراد کرد رقم ۴ میلیارد ریال را (به جای  $3/2$  میلیارد ریال) در مورد ارزش اسکناسهای منتشر شده در دوران مصدق ذکر کرد. امینی اضافه کرد که کسر بودجه  $4/4$  میلیارد ریالی با این ۴ میلیارد اسکناس منتشر شده (ادعائی) و فروش ارزهای خارجی و اوراق قرضه ملی و وام از بانک ملی و استفاده غیر مجاز از ذخیره ارزی و غیره تأمین شده است. مثل این که وزیر دارایی این واقعیت را نادیده گرفته بود که طبق ارقام خودش، دولت می‌بایست کل  $4/4$



مسئله جبران این کسر بودجه مشکلات اقتصادی و سیاسی بیشمار برای دولت ایجاد کرد. دولت با کاهش کسری بالقوه سال ۱۳۳۰ به ۱/۹ میلیارد ریال ترتیبی داده بود که آن را با فروش مجاز ۱۴ میلیون لیره (۱/۳ میلیارد ریال) ارز به علاوه ۸/۷۵ میلیون دلار (۰/۶ میلیارد ریال) وام بانک جهانی تأمین کند (جدول شماره ۸/۳ را ملاحظه فرمایید). ولی در سال بعد کسر بودجه به ۲/۵ میلیارد ریال بالغ شد که برای جبران آن هیچ گونه منبع مالی در دسترس نبود. امیدهایی که به دریافت ۲ میلیارد ریال از فروش اوراق قرضه ملی وجود داشت تا حدود زیادی مبدل به یأس گردید. در این هنگام دولت بر اساس قانون اختیارات یک لایحه قانونی تصویب کرد و میزان اسکناس در گردش را به ۳/۱ میلیارد ریال افزایش داد. اما این کار لزوماً پشتوانه ارزی پول محلی را کاهش نمی داد زیرا کاهش ارزش ریال، ارزش ذخیره ارز خارجی را نسبت به پول محلی بطور قابل ملاحظه ای افزایش داده بود.<sup>۴۱</sup>

لحظه ای تعمق در ارقام جدول شماره ۸/۳ نشان خواهد داد که کسر بودجه ۱/۹ میلیارد ریالی سال ۱۳۳۰ با مبلغ ۱/۳ میلیارد ریال از فروش ارزهای خارجی به اضافه مبلغ ۰/۶ میلیارد ریال وام بانک جهانی تأمین شده است. در مورد بقیه این دوران، دولت کسری ۲/۵ میلیارد ریالی را از مبلغ ۳/۶ میلیارد ریال که از نشر اسکناس و نیز فروش اوراق قرضه ملی بدست آورده بود تأمین کرد. این اقدامات باعث شد که یک موجودی ۱/۱ میلیارد ریالی برای سال ۱۳۳۲ در خزانه باقی بماند که کاملاً برای جبران کسر بودجه ۰/۵ میلیارد ریالی آن سال کفایت می کرد (جدول ۸/۲ ردیف ۳ ستون ۲ را ملاحظه فرمایید). این موازنه ۱/۱ میلیارد ریالی تشکیل می شد از ۰/۸

→  
میلیارد ریال کسر بودجه را با ۴ میلیارد اسکناسهای منتشر شده و ۰/۵ میلیارد ریال فروش قرضه ملی جبران کند. نگاه کنید به روزنامه رسمی کشور، شماره ۲۸۲۰ مورخ ۲۴ مهر ۱۳۳۳.

(۴۱) نگاه کنید به خاطرات مصدق؛ جلیل بزرگمهر، دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی (تهران،

۱۳۶۵)؛ و بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی.

میلیارد ریال وجه نقد در خزانه به اضافه ۰/۳ میلیارد ریال داراییهای قابل تبدیل به پول نقد. دیگر آنکه دولت معادل ۰/۹ میلیارد ریال اموال قابل فروش در اختیار داشت که ارزش کلی موجودی خزانه را (اعم از نقد و غیرنقد) به ۲ میلیارد ریال می‌رساند. بنابراین ادعای دکتر امینی در مجلس هجدهم دایر بر اینکه هنگام سرنگونی حکومت مصدق «حتی یک شاهی در دست دولت نبود»<sup>۴۲</sup> یک اغراق بزرگ بوده است.

جدول شماره ۸/۳: کسر بودجه و کمبود مالی در سالهای ۵۳-۱۹۵۱

(اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲) به میلیارد ریال

موازنه	تأمین کسر بودجه	کسر بودجه	
۰۰	۱/۹	-۱/۹	(۱) (اردیبهشت ۱۳۳۰ - اردیبهشت ۱۳۳۱)
—	(۱/۳)	—	(الف) فروش ۱۴ میلیون لیره ارز
—	(۰/۶)	—	(ب) وام بانک جهانی
۱/۱	۳/۶	-۲/۵	(۲) (اردیبهشت ۱۳۳۱ - مرداد ۱۳۳۲)
—	(۳/۱)	—	(الف) نشر اسکناس
—	(۰/۵)	—	(ب) قرضه ملی
۱/۱	۵/۵	-۱/۴/۴	(۲) مجموع ۱۰۲

مأخذ: جدول شماره ۸/۲ و منابع ذکر شده در آن؛ دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات مصدق، کتاب دوم (تهران، ۱۳۶۵)؛ جلیل بزرگمهر، دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی (تهران، ۱۳۶۵).

(۴۲) نگاه کنید به نطق امینی در روزنامه رسمی کشور همانطور که دیدیم رقم ۱/۱ میلیارد ریال تفاوت بین کل کسر بودجه ۴/۴ میلیارد ریالی دولت (که امینی خودش ذکر کرده) با ۵/۵ میلیارد ریال است که به وسایل گوناگون برای تأمین کسر بودجه گردآوری شده بود. اگر بخواهیم رقم تلویحاً بالاتر امینی را برای کسر بودجه باور کنیم، بدان معنی است که حتی وجوه نقدی بیشتری از ۱/۱ میلیارد ریال

تا اینجا سیاست مالی دولت و طرق و وسایل آن را که نخست کاستن بودجه و سپس تأمین کسری آن بود شرح دادیم. من تعمداً اصطلاح قدیمی «کسر بودجه» را به جای اصطلاح جدید «نیازوام گرفتن بخش دولتی» مورد استفاده قرار داده‌ام زیرا در دوران مصدق بزحمت هرگونه وامی برای تأمین کسر بودجه بکار می‌رفت (جز در مورد ۱/۱ میلیارد ریالی که از بانک جهانی و ملت ایران وام گرفته شد). اکنون به اوضاع پولی و سیاست پولی دولت می‌پردازیم.

نویسندگانی که در این زمینه به مطالعه پرداخته‌اند متوجه شده‌اند که بدهی دولت به بانک ملی در فاصله سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳ به ۱/۸ میلیارد ریال بالغ گردید یا به عبارت دیگر دولت این مبلغ پول را در این مدت وام گرفت. این ملاحظه از نظر تکنیکی درست است اما نیاز به توضیح دارد. اولاً این وام را شرکت ملی نفت ایران بمنظور پرداخت ۱/۲ میلیارد ریال از کسری ۲ میلیارد ریالی بودجه اش گرفت. بنابراین هیچ نقشی در تأمین کسر بودجه دولت نداشت، بلکه برعکس این دولت بود که ۰/۸ میلیارد بقیه را از بودجه عادی خود پرداخت. ثانیاً این مبلغ از آوریل ۱۹۵۲ [اردیبهشت ۱۳۳۱] تا مه ۱۹۵۳ [خرداد ۱۳۳۲] بطور ماهانه وام گرفته شد. ثالثاً ۰/۳ میلیارد ریال از این وام بصورت ماهانه مسترد شد و بنابراین وام خالص شرکت ملی نفت ایران به بانک ملی در طول این دوره پانزده ماهه فقط ۱/۵ میلیارد ریال بوده که بطور متوسط ماهی ۰/۱ میلیارد ریال (۱۰۰ میلیون ریال) می‌شود.<sup>۴۳</sup>

→

برای استفاده وزیر دارایی زاهدی در خزانه باقی بوده است. (به پانویس شماره ۴۰ مراجعه فرمایید). با این حال، سوی این واقعیت که وجود ۱/۱ میلیارد ریال در خزانه با ارقام ثابت شده است، مصدق در مرداد ۱۳۳۲ تأکید کرد که ۰/۸ میلیارد دلار نقدینه به علاوه ۱/۲ میلیارد ریال دارایی قابل تبدیل به نقد در خزانه وجود دارد. نگاه کنید به خاطرات مصدق.

(۴۳) برای جزئیات وام ماهانه شرکت ملی نفت ایران و بازپرداخت آن به بانک ملی از اردیبهشت ۱۳۳۱ تا خرداد ۱۳۳۲ نگاه کنید به: جلیل بزرگمهر، دکترمصدق در دادگاه.



همچنین از آمارهای منتشر شده به درستی نقل شده که عرضه پول از ۱۴/۱ میلیارد ریال در ۱۳۲۹ به ۲۲/۳ میلیارد ریال در ۱۳۳۲ افزایش یافته است. اما یکبار دیگر این موضوع ساده به توضیح نیاز دارد. آمار عرضه پول اشاره به مقدار اسکناسهای در گردش به علاوه حواله‌های دیداری یا حسابهای جاری می‌کند. بدین سان عرضه پول از ۱۴/۱ میلیارد در ۱۳۲۹ به ۱۴/۴ میلیارد در ۱۳۳۰ افزایش یافته است. این اضافه ناچیز ۰/۳ میلیارد ریالی ناشی از دو عامل بود: افزایش حجم اسکناسهای در گردش (که باید از اسکناسهای جدید انتشار تفکیک شود) و نیز حواله‌های دیداری. ولی در سال بعد عرضه پول از ۳/۶ میلیارد ریال به ۱۸ میلیارد ریال بالغ گردید. این امر ناشی از انتشار ۳/۱ میلیارد ریال اسکناس جدید بود که در بالا به آن اشاره شد، به اضافه ۰/۵ میلیارد ریال افزایش حواله‌های دیداری. بدین سان وقتی حکومت مصدق در مرداد ۱۳۳۲ ساقط شد، عرضه پول ۱۸ میلیارد ریال و مجموع افزایش عرضه پول در طول زمامداری مصدق ۳/۹ میلیارد ریال بود. رقم ۲۲/۳ میلیارد ریال عرضه پول در ۱۳۳۲ که در فوق اشاره شد مربوط به آوریل ۱۹۵۴ [اردیبهشت ۱۳۳۳] می‌شود که حکومت زاهدی هفت ماه بود زمام امور را در دست داشت. بنابراین ادعای دکتر امینی در مورد «سیاست تورم‌زای مصدق» در واقع بیشتر در مورد خودش صدق می‌کند: در تمام مدت ۲۷ ماهی که مصدق زمامدار بود عرضه پول فقط ۳/۹ میلیارد ریال افزایش یافت در حالیکه در هفت‌ماهه اول حکومت زاهدی به ۴/۳ میلیارد ریال رسید.

گسترش عرضه پول و کاهش ارزش ریال (که طبعاً به هزینه‌های وارداتی بیشتر می‌انجامید) نفوذ زیادی بر افزایش سطح عمومی قیمت‌ها گذاشت. اما شواهد بعدی نشان داد که انتقاد از سیاست تورم‌زای مصدق گزافه‌گویی بوده است. جدول ۸/۴ تغییرات در شاخصهای مختلف قیمت‌ها را از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ [۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴] نشان می‌دهد. در سال ۱۳۳۰ شاخص قیمت‌های

عمده‌فروشی ۱۲/۷ درصد افزایش یافت اما سال بعد ۴/۵ درصد کم شد. میانگین تغییرات در ظرف دو سال مجموعاً ۸/۶ درصد بود. شاخص قیمت‌های تولیدات داخلی در سال ۱۳۳۰ شش درصد و در سال ۱۳۳۱، ۷/۹ درصد با میانگین سالانه ۷ درصد بالا رفت. ولی دقیق‌ترین شاخص برای قضاوت درباره اثرات تورم بر بودجه مصرف‌کننده عادی، شاخص هزینه زندگی است که با نرخ ۶/۵ درصد در سال افزایش یافت. در مقایسه، قیمت‌ها در سال ۱۳۲۹ بشدت کاهش یافته بود (چنانکه جدول نشان می‌دهد). اما این امر تا حدود زیادی ناشی از سقوط هزینه واردات در نتیجه کاهش ارزش لیره استرلینگ بود که در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] صورت گرفت. با این همه در ۱۳۳۲ که حکومت بعد از کودتا دیگر دچار مشکلات مالی نبود، دو شاخص اولیه بمراتب بیشتر از سالهای قبل افزایش یافت در حالیکه افزایش شاخص هزینه زندگی هنوز بالاتر از ۱۳۳۰ بود.

جدول شماره ۸/۴: تغییرات در شاخصهای مختلف قیمت‌ها در ۱۳۳۰ (درصد)

عمده‌فروشی	کالا	هزینه زندگی •	
۱۲/۷	۶/۰	۴/۵ (۶/۳)	۱۳۳۰
۴/۵	۷/۹	۸/۶ (۷/۱)	۱۳۳۱
۲۰/۴	۱۳/۷	۵/۹ (۹/۲)	۱۳۳۲
۸/۶	۷/۰	۶/۵ (۶/۲)	میانگین ۳۲-۱۳۳۰
۱۸/۷	۲۳/۱	۱۶/۸ (۱۴/۴)	۱۳۳۳

• ارقام داخلی پراکنده از شاخص تجدیدنظر شده بانک مرکزی ایران (تهران ۱۳۴۱) اخذ شده است.

مأخذ: شماره‌های مختلف آمارهای مالی بین‌المللی، نشریه صندوق بین‌المللی پول.

در مورد نرخ تورم در منابع گوناگون اختلاف نظر مشاهده می‌شود که بخشی از آن ناشی از اختلاف در سالی است که به عنوان پایه محاسبه

شاخص انتخاب شده است. به عنوان مثال تغييرات در ارقام شاخص هزينه زندگي بانک مرکزی (که در جدول شماره ۸/۴ در ستون سوم در پراکنش نشان داده شده است) نکلی با ارقام صندوق بين المللی پول که در جدول ذکر شده است تفاوت دارد. ولی مهمترين اختلاف اين است که رقم ۹/۲ درصد بانک مرکزی برای سال ۱۳۳۲، ۳/۳ درصد بیشتر از رقم ۵/۹ درصد صندوق بين المللی پول می باشد و اين در سالی است که بیشتر تورم ناشی از سياستهای پرهزينه حکومت زاهدی بوده است نه مصدق. در هر صورت دو رقم میانگين - ۶/۵ درصد و ۶/۲ درصد - در سالهای ۳۲-۱۳۳۰ کاملاً نزدیک به یکدیگر می باشد. و بالاخره تغييرات در شاخص قيمتها در سال ۱۳۳۳ نیز در جدول ۸/۴ ذکر شده است تا بتوان اين ارقام را با ارقام سالهای ۳۲-۱۳۳۰ مقایسه کرد و نتیجه گرفت که نرخ تورم پس از کودتا هنگامی که دکتر امینی وزیر دارایی بود، بمراتب بیشتر از دوره قبل بوده است. در یک کلمه، دلایل و شواهد ثابت می کند که با توجه به اوضاع و احوال روز، نرخ تورم در دوران مصدق معتدل و قابل کنترل بوده است.

نبودن ارقام معتبر در باره تولید ناخالص ملی، تفسیر درباره تولیدات کلی و توسعه اقتصادی را به نحوی که تا حدودی قابل اطمینان باشد دشوار می سازد. طبق یکی از برآوردها در فاصله سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۲ میانگين رشد پولی تولید ناخالص ملی ۱۱ درصد بوده است.<sup>۴۴</sup> در مقایسه با میانگين افزایش سالانه در شاخص هزينه زندگي، اين امر به مفهوم یک رشد «واقعی» ۳/۷ درصد می باشد که در آن اوضاع و احوال معنی دار است و در واقع به نحوی شگفت انگیز یک دستاورد بشمار می رود. آنچه با اطمینان درباره این موضوع می توان گفت این است که اقتصاد کشور در نتیجه قطع درآمد نفت و مسائل اقتصادی ناشی از آن به هیچ وجه تنزل نکرده بود.

44) K. Afshar, "Monetary Estimates of Iran's GNP 1900-1975", unpublished Ph.D. thesis, The Florida State University, 1977.



استراتژی اقتصاد بدون نفت در میان گروههای سیاسی گوناگون بحث و جدلهای زیادی برانگیخت. نه تنها جراید محافظه کار بشدت با آن مخالفت ورزیدند، بلکه چلنگر نشریه فکاهی حزب توده نیز به مصدق گفت که «پیت بردارد و نفت بفروشد.»<sup>۴۵</sup> تردیدهایی در باره امکان موفقیت این استراتژی در میان محافل دولتی و پشتیبانان آنها نیز وجود داشت، ولو اینکه آشکارا ابراز نمی کردند. از یک لحاظ می توان گفت که استراتژی اقتصاد بدون نفت به علت مقتضیات روز به دولت تحمیل شده بود. اما اجتناب ناپذیر نبود و حل اختلاف نفت در خارج از محدوده شرایط اصلی ایران، آشکارا تنها جایگزین آن بشمار می رفت. بنابر این مصدق با هوشیاری اقتصاد بدون نفت را برگزید و در این کار خود از حمایت اکثر وزرا و همکارانش در جبهه ملی برخوردار شد.

از بحث فوق درباره تدابیر خاصی که برای براه انداختن اقتصاد کشور اتخاذ شده بود، ممکن است چنین بنظر برسد که تدابیر مزبور در چهارچوب یک سیاست منسجم و جامع قرار می گرفت. مدرکی در دست نیست که چنین چهارچوب سیاسی وجود داشته است و در واقع احتمال می رود که بسیاری از این تدابیر از آنچه در این تحلیل آمده از نظم و انسجام کمتری برخوردار بوده باشد. با وجود این تدابیر گوناگون با این هدف بود که اثرات (داخلی و خارجی) قطع درآمد نفت را جبران کند. از این لحاظ باید برای این واقعیت که تدابیر مختلف هدفشان تکمیل و تحکیم یکدیگر بوده اند، به دولت اعتبار داد.

### اصلاحات اقتصادی و پیشرفت

در حالی که دولت در مورد پرداختهای خارجی و هزینه های جاری داخلی با دشواری روبرو بود، در وضعی قرار نداشت که بتواند یک استراتژی پیشرفت

اقتصادی جاه طلبانه را دنبال کند. بنابراین فعالیت سازمانی که در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] بمنظور اجرای برنامه هفت ساله عمرانی کشور تأسیس شده بود، ناگزیر رو به کندی گذاشت. با این حال کندی فعالیت‌های سازمان برنامه منحصر به دوران نخست وزیری مصدق نبود. به رغم کمک فوری ۶۰ میلیون دلاری امریکا به حکومت بعد از کودتا که تا سال ۱۹۵۴ [۱۳۳۳] همچنان ادامه یافت، در فاصله ۱۹۴۹ تا سپتامبر ۱۹۵۴ [۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۳۳] — یعنی پنج سال ونیم از دوره برنامه اول — هزینه‌های اجرایی سازمان کمتر از ۵۰ درصد هزینه‌های پیش بینی شده بود. در هجده ماهه اول نخست وزیری مصدق یعنی از آوریل ۱۹۵۲ [اردیبهشت ۱۳۳۰] تا سپتامبر ۱۹۵۲ [شهریور ۱۳۳۱] مبلغ ۵۴۸ میلیون ریال صرف طرح‌های عمرانی گردید. از این گذشته ۲۷۲ میلیون ریال صرف حمل و نقل، ۱۲۵ میلیون ریال صرف صنعت و ۱۵۱ میلیون ریال صرف کشاورزی و شرکت نفت و خدمات اجتماعی شد. سازمان برنامه مبلغ ۶۳ میلیون ریال به سهم خود در بانک توسعه و چند مؤسسه دیگر که در آن سهامدار بود اختصاص داد. ۶۰ میلیون ریال دیگر نیز صرف کسری پرداخت‌های جاری بعضی مؤسسات عمومی گردید.<sup>۱۴</sup>

در دوره‌ای که از سپتامبر ۱۹۵۲ [شهریور ۱۳۳۱] آغاز و به سپتامبر ۱۹۵۴ [شهریور ۱۳۳۳] ختم می‌شود (یعنی یک سال پس از سرنگونی حکومت مصدق) ارقام تفصیلی هزینه‌ها در دست نیست اما چنین می‌نماید که سازمان برنامه بیش از ۲,۳۰۰ میلیون ریال در این دوره خرج کرده است ولی روشن نیست چه مبلغ از آن تا مرداد ۱۳۳۲ بوده است. البته هزینه‌های عمرانی منحصر به فعالیت‌های سازمان برنامه نبود. یک نمونه بارز آن ساختمان شبکه لوله کشی آب تهران بود که عملاً در دوران مصدق به پایان رسید.

اما شاید بیش از اجرای برنامه هفت ساله، دولت از سوی پشتیبانان خودش، بویژه از سوی جناح چپ جبهه ملی، تحت فشار قرار داشت که دست

46) Motamen, "Development Planning".

به اصلاحاتی در مورد تعدیل ثروت بزند. بعید می‌نماید که در آن اوضاع و احوال محاصره نفتی دولت می‌توانست اقدام به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مهم بکند. همانطور که دیدیم قانون اصلاح مالیاتها به تصویب مجلسین رسید، اما معلوم نیست تا چه حد بوسیله دستگاه اداری موجود واقعاً به اجرا درآمد. قوانین مفصل و جامع کار نیز که بمنظور حمایت از کارگران صنعتی و خدمات وضع گردید همین وضع را دارد.<sup>۴۷</sup> با این همه، حساس‌ترین موضوع اصلاحی، مسئله اصلاحات ارضی بود که علناً و موکداً از جانب پاره‌ای از احزاب عضو نهضت ملی بویژه حزب «نیروی سوم» حمایت می‌شد. آرمان لغو نظام سنتی ملک‌داری کاملاً مطابق با روح نهضتی بود که از سوی مصدق رهبری می‌شد. از جانب دیگر، دولت که مشغول نبرد در چند جبهه خارجی و داخلی بود، بعید می‌نماید که در وضعی بوده باشد که بتواند جبهه جدیدی بگشاید. تغییرات بنیادی از این نوع مستلزم وجود دولتی است که اوضاع را محکم تحت کنترل داشته و از لحاظ خارجی نگرانی چندانی نداشته باشد و با وسایل مناسب و مقتضی سیاسی و اقتصادی، و نیز با اجرای قوانین تصمیمات مزبور را به اجرا بگذارد. اما حکومت مصدق ناچار شد انتخابات مجلس را به واسطه دخالت ارتش و ژاندارمری و متنفذان محلی و حزب توده در چندین نقطه متوقف سازد و نیروهای نهضت ملی وقت خود را به زدوخوردها و خونریزیهای خیابانی هدر دهند. در همین حال دولت خود را ناچار دید که گامهایی در راه اصلاح روابط مالک و زارع بردارد. در دسامبر ۱۹۵۲ [آذر ۱۳۳۱] یک لایحه قانونی تصویب کرد که مالکان را موظف می‌ساخت که ۱۰ درصد بهره مالکانه خود را به کشاورزان بپردازند و ۱۰ درصد دیگر را به صندوق عمران روستایی واریز کنند. گذشته بر آن قانون

(۴۷) برای متن کامل قانون نگاه کنید به حسن توانایان فرد، دکتر مصدق و اقتصاد، صفحات



مزبور کلیه بدهیهای کشاورزان به مالکان را بجز سهم آنان در خرید بذر ملغی ساخت. قانون مزبور بسیار مفصل و دامنه آن بسیار وسیع بود و شامل تأسیس شوراهای عمرانی در سطح روستاها با شرکت کشاورزان می شد. یک لایحه قانونی مهم دیگر بمنظور مبارزه با عملیات بورس بازی در زمینهای شهری به تصویب رسید.<sup>۴۸</sup> این اقدامات در زمان حکومت مصدق نسبتاً دیر صورت گرفت و از سوی جانشینانش نیز اجرا نشد. در واقع حکومتهای بعد از کودتا قانون تخصیص ۲۰ درصد سهم مالکان از تولید را به کشاورزان و عمران دهات، لغو کردند.

### نتیجه گیری

نهضت ملی و حکومت آن وظایف ملی کردن نفت ایران و نیل به استقلال سیاسی کشور و گسترش و تحکیم نظام دموکراسی پارلمانی را که با هم ارتباط داشت بر عهده گرفتند. هر چند بمحض اینکه نهضت اوج گرفت و مصدق حکومت تشکیل داد، اهمیت اقتصادی مسئله نفت کاملاً آشکار گردید، ولی مناقشه نفت تا لحظه آخر زیر سلطه ملاحظات سیاسی قرار داشت. این مهمترین علتی بود که چرا طرفین اختلاف نتوانستند تا هنگام سرنگونی مصدق به یک راه حل مرضی الطرفین دست یابند.

حکومت مصدق که از دشواری حصول یک راه حل فوری و سریع شگفت زده شده بود تصمیم گرفت استراتژی «اقتصاد بدون نفت» را در پیش بگیرد، به این امید که ادامه حیات اقتصاد سیاسی ایران بدون درآمد نفت، در درازمدت دولت انگلیس را قانع خواهد ساخت که با راه حلی که مطابق روح و مفاد قانون ملی شدن باشد موافقت نماید.

مدارک نشان می دهد که تدابیر دولت در تطبیق اقتصاد کشور با تکان

ناگهانی قطع درآمد نفت، هم مؤثر و هم مسئولانه بوده است. سیاست تجارت خارجی - یعنی کاهش عملی ارزش ریال، تجدیدنظر در سیستم سهمیه بندی، تدابیر گوناگون برای تشویق صادرات غیرنفتی، افزایش حقوق و عوارض گمرکی - دولت را قادر ساخت که ابتدا کسری موازنه پرداختها را متوقف و سپس جبران کند و ذخیره ارزی مناسبی برای کشور تأمین نماید. در آن اوضاع و احوال، و بویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که بخش عمده ای از طلا و ارزهای خارجی قانوناً پشتوانه اسکناس بود، سیاست تجارت خارجی مصدق با موفقیت توأم بود و می توانست تا مدت زیادی دوام بیاورد.

همچنین تلاشهایی که در حفظ تعادل داخلی بکار می رفت به افزایش درآمدهای غیرنفتی و نیز کاهش هزینه های جاری و عمرانی انجامید. سیاست افزایش درآمدها شامل فروش مقدار معینی ارز خارجی و اصلاح مالیاتها و تعرفه های گمرکی، افزایش بهای کالاهای ساخت کارخانه های دولتی و وام گرفتن از مردم و اخذ اعتبار از بانکهای داخلی بود. سیاست کاهش هزینه ها متوجه لغو کمک مالی (سوبسید) دولت به کالاهای مصرفی و قطع پاره ای از هزینه های عمرانی بود. بنابراین برخلاف تصور عموم دولت یک برنامه صرفه جویی اقتصادی شدید را اجرا می کرد که بدون رضایت توده مردم در چنان شرایطی دشوار می نمود. با وجود این نرخ تورم چندان زیاد نبود و دلیلی در دست نیست که سطح زندگی عمومی تنزل یافته باشد.

اگر امکان داشت که بتوان بطور قطع بین عوامل سیاسی و اقتصادی که بر رویدادهای مهم تاریخی اثر می گذارند تفکیک قائل شد، می شد با اطمینان خاطر نتیجه گیری کرد که سقوط حکومت مصدق از لحاظ اقتصادی به هیچ وجه اجتناب ناپذیر نبود. از سوی دیگر، و به رغم واقعتهای اقتصادی که در این مقاله ذکر شد، نگرانی شدیدی وجود داشت که دولت نتواند در مبارزه اقتصادی پیروز شود. در این مورد تبلیغات سیاسی ناشی از داخل و خارج کشور مؤثر بود.

اگر دولت قادر می‌شد به راه‌حلی در مناقشه نفت دست یابد، برای ادامه حیات به مدتی بیشتر، در موقعیتی بسیار قوی‌تر قرار می‌گرفت و می‌توانست پایه‌های پیشرفت اقتصادی و سیاسی کشور را بنا نهد. اما در نهایت بازنده شد، چرا که برای مبارزه به مدت طولانی با قدرت مشترک نیروهای داخلی و قدرت دسته‌جمعی نیروهای بین‌المللی بسیار ضعیف بود.



## مصدق و دوراهی امپریالیسم بریتانیا

ویلیام راجر لوئیس

کاردار انگلستان در یکی از گزارشهایش نوشت: «بعدها که رویدادهای سال ۱۹۵۱ در ابعاد وسیعتری از تاریخ ایران ثبت شود، گمان می‌کنم معلوم شود که قتل سپهبد رزم آرا (در ماه مارس) نقطه عطفی بشمار می‌رفته است.»<sup>۱</sup> رزم آرا

(۱) گزارش محرمانه جورج میدلتون به آنتونی ایدن، ۲۴ مارس ۱۹۵۲ (FO 371/98593) (کلیه مراجعات به اسناد رسمی انگلستان از طریق اداره بایگانی عمومی لندن به عمل آمده است.) در این بخش مقدماتی از مقاله، از مندرجات کتابی که خود این جانب نوشته است استفاده کرده‌ام: Wm Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-1951*, (Oxford, 1984). در میان کتابهای تاریخی درباره این موضوع، یک کتاب بخاطر بررسیهای صحیح و معاصر سیاست دولت انگلیس و شرکت نفت انگلیس و ایران قابل توجه است:

L. P. Elwell-Sutton, *Persian Oil: a Study in Power Politics*, London, 1955).

در مقدمه تجدیدچاپ کتاب مزبور در ۱۹۷۵ الون ساتن نوشت: «خوشحال است که این کتاب عیناً به صورت اولیه آن انتشار می‌یابد تا تلاش یک کشور کوچک آسیایی را در راه استقلال و شناسایی بین‌المللی نشان دهد.» در مورد شرکت نفت و مطالبی که درباره آن در این فصل ذکر شده است رجوع کنید به دو کتاب زیر:

R. W. Ferrier, *The History of the British Petroleum Company*, Vol. 1, *The*

سلف مصدق در مقام نخست‌وزیری بود و اگر زنده می‌ماند امکان داشت مصدق در آوریل ۱۹۵۱ به زمامداری نرسد. امکان داشت برای اختلاف نفت راه حلی بر اساس تقسیم پنجاه-پنجاه درآمدها یافت شود و صنعت نفت ایران ملی نشود. برای کسانی که دوست دارند دربارهٔ نقاط عطف و نقشی که افراد و ملتها در انحلال امپراتوری بریتانیا ایفا کرده‌اند تعمق کنند، بحران نفت ایران در سالهای ۵۴-۱۹۵۱ [۳۳-۱۳۳۰] خوراک زیادی برای اندیشیدن در این باره، و در دامنه‌ای وسیعتر، در خاورمیانه تأمین می‌کند. در ژوئیه ۱۹۵۱ [تیر ۱۳۳۰] امانوئل شین‌ول وزیر دفاع حکومت کارگری گفت: «اگر به ایران اجازه داده شود که در این مبارزه پیروز شود، مصر و سایر کشورهای خاورمیانه تشویق خواهند شد از آن پیروی کنند؛ اقدام بعدی ممکن است ملی کردن کانال سوئز باشد.»<sup>۲</sup> اگر انگلیسیها و امریکاییها در تابستان ۱۹۵۳ در سرنگونی مصدق با شیوه‌های پنهانی، به جای اینکه پیروز شوند شکست می‌خوردند، در آن صورت شاید - و به احتمال قوی - سراسر تاریخ خاورمیانه در سالهای دهه ۱۹۵۰ تغییر می‌یافت. بطور یقین سرنگونی موفقیت‌آمیز مصدق دست کم به انگلیسیها نشان داد که هنوز می‌توانند افراد و احزاب سیاسی را به نفع خودشان بکار بگیرند. اگر دیپلماسی و عملیات پنهانی در حفظ امتیازات بازرگانی انگلیس یا در دست گرفتن تأسیسات نظامی شکست بخورد، آن وقت ممکن است بکار بردن زور لازم باشد. وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، در سال ۱۹۵۲ نوشت: «اگر حکومت کارگری سابق از انجام این کار شانه خالی نکرده بود، چه قدر اوضاع فرق می‌کرد.»<sup>۳</sup>

اگر چرچیل بر سر کار بود و با این تصمیم روبرو می‌شد که به ایران لشکرکشی بکند یا نکند یا به قول خودش «تنها چند تفنگدار» بفرستد، ممکن

*Developing Years 1901-1932* (Cambridge, 1982); Brian Lapping, *The End of Empire: Iran* (London, 1985).

2) Confidential Annex to Chiefs of Staff (51) 86, 23 May 1951, DEFE 4/43.

3) گزارش چرچیل، ۱۷ اوت ۱۹۵۲ (PREM 11/392)

بود عیناً همانند اتلی پاسخ بدهد و قضاوت کند که خطرات مداخله نظامی بسیار زیاد است. ریچارد استوکس وزیر حکومت کارگری که در اوت ۱۹۵۱ [مرداد ۱۳۳۰] در یک تلاش نافرجام برای حل اختلاف به تهران رفت، شکایت کرد: «دلم می خواست چند تن از اعضای حزب محافظه کار همراهم بودند. اگر پالایشگاه آبادان را با ۳۷,۰۰۰ کارگر ایرانی آن می دیدند، آنوقت می فهمیدند که با زور نمی توان آن را اداره کرد.»<sup>۴</sup> در این حال نیز می توان استدلال کرد که خویشتن داری حکومت کارگری اشتباه بود و بازگشت محافظه کاران به قدرت در اکتبر ۱۹۵۱ نشانه بازگشت به کسب و کار عادی بود و در این مورد بخصوص به مفهوم دخالت نظامی در هر جا که لازم بود بشمار می رفت.

افکار عمومی انگلستان بشدت بر این باور بود که ایرانیان را باید بخاطر مصادره اموال یک شرکت انگلیسی مسئول دانست و در صورت لزوم تنبیه کرد.<sup>۵</sup> «شرکت نفت انگلیس و ایران» یکی از مایه های غرور ملی بود. آبادان نه تنها بزرگترین پالایشگاه جهان بود، بلکه بزرگترین سرمایه گذاری انگلستان در خارج از آن کشور محسوب می شد. پس از جنگ جهانی دوم، وزارت سوخت و نیرو فقط ارزش مادی پالایشگاه را به ۱۲۰ میلیون لیره تخمین زده بود «یعنی چیزی در حد هزینه احتمالی نوسازی و مدرن کردن صنعت زغال سنگ انگلستان.»<sup>۶</sup> اگر درآمد نفت ایران از دست می رفت ممکن نبود بتوان اثرات آن را در بازسازی انگلستان بعد از جنگ حساب کرد.

(۴) سخنرانی استوکس در رادیو بی بی سی در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱:

Stokes Papers Box 3 (Bodleian Library, Oxford)

(۵) برای مشاهده واکنش عمومی نسبت به بحران نگاه کنید به:

Hamid Enayat, "British Public Opinion and the Iranian Oil Crisis from 1951 to 1954" (MA thesis, University of London, 1958).

(۶) گزارش ل. ک. استاک (وزارت سوخت و نیرو) ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۶ (FO 371/52343).



در نظر افکار عمومی یکپارچه مردم انگلیس، ایرانیان بی خاصیت با این کار خود مرتکب عملی شده بودند که کمتر از دزدی دریایی نبود. شاید در درون هیئت دولت، سر دونالد فرگوسون معاون دائمی وزارت سوخت و نیرو این احساس خشم را به بهترین وجهی بیان کرده باشد:

سرمایه گذاری و مهارت و کوشش انگلیسیها بود که نفت را در زیر خاک ایران کشف کرد و به استخراج آن مبادرت ورزید و پالایشگاه را ساخت و بازارهایی برای نفت ایران در ۳۰ تا ۴۰ کشور با اسکله‌ها و انبارهای ذخیره نفت و تلمبه خانه‌ها و کامیونها و واگونها و نفتکش و سایر تسهیلات و نیز یک ناوگان بزرگ نفتکش ایجاد کرد. این کارها در زمانی انجام گرفت که هیچ ممیزی برای فروش نفت ایران در رقابت با صنعت نفت بسیار وسیعتر امریکا وجود نداشت. هیچ یک از این کارها از دولت یا ملت ایران ساخته نبود...<sup>۷</sup>

سالها بعد، پس از مرگ فرگوسون، روزنامه تایمز در باره «حس بذله گویی و شهرت او... در تفاهم انسانی» تأکید ورزید.<sup>۸</sup> به عقیده او در زمان بحران نفت ایرانیان نتوانستند منافعی را که یک صنعت با شکوه انگلیسی عایدشان می ساخت درک کنند و ناسپاسی نشان دادند.

پالایشگاه آبادان نه تنها نشانه ثروت بود، بلکه نشانه نامحسوس حضور و «پرستیژ» انگلستان در خاور میانه بشمار می رفت. به قول فرانسیس پلی نماینده مقیم انگلستان در کویت، «آبادان بمنزله یک چیز با عظمت و نمادین بود که با مشاهده آن حتی هیچ یک از شکاک ترین اعراب نمی توانست منکر قدرت انگلیس، ثروت انگلیس، کارآیی انگلیس، قدرت صنعتی انگلیس شود.» چنانکه خواهیم دید پس از تخلیه آبادان در اکتبر ۱۹۵۱ [مهر ۱۳۳۰]

(۷) نامه فرگوسون به ریچارد استوکس، بکلی سری و خصوصی، ۳ اکتبر ۱۹۵۱ (FO 371/91599).

(8) *The Times*, 6 March 1963.

نفت کویت بمیزان وسیعی جبران از دست رفتن نفت ایران را کرد. در زمانی که مواضع انگلستان در منطقه به لرزه افتاده بود این کشور کوچک ساحل خلیج اهمیت فراوانی کسب می نمود. گزارش سالانه نمایندگی مقیم انگلستان، این تحول را از یک دیدگاه غیرعادی انگلیسی به نحوی تماشایی توصیف می کند:

سال ۱۹۵۱ را در خلیج فارس باید به عنوان سال آبادان به خاطر آورد. در ساحل غربی آن، این امر بخصوص در مورد کویت صدق می کرد. شهر مزبور، با هواپیما فقط نیم ساعت از آبادان فاصله داشت و نیمی از شرکت نفت کویت متعلق به «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود. بین این دو محل ارتباط دائمی برقرار بود. «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای عملیات ساختمانی خود از کویت شن و ماسه می گرفت و برای جاده های کویت اسفالت تأمین می کرد. قایقهای یدک کش شرکت با پرچم ایران بر فراز دودکشهایشان، در کویت منظره ای عادی بود...

در سرزمینی که سالخورده بودن امتیازی بشمار می رود، مردم بیاد داشتند که امتیاز نفت انگلیس در ایران به زمانی برمی گردد که اشخاصی که در ۱۹۵۱ ریششان سفید شده بود، نوجوان بودند. در آن هنگام حتی ستاره طالع ایالات متحد آمریکا نمی توانست انگلستان را در خلیج فارس تحت الشعاع قرار دهد. ممکن بود سنگاپور سقوط کند و هند آزاد شود، اما از لحاظ مغز متحجر اعراب اینها نقاطی دوردست بودند. ولی پالایشگاه آبادان در جلو چشم کویت قرار داشت.<sup>۹</sup>

سرروپرت هسی، یکی دیگر از نمایندگان مقیم انگلستان در بحرین با قضاوت پلی در مورد زوال «پرستیژ» انگلستان به رقابت برخاست و نوشت: «تردید نداشتیم که «فاجعه» آبادان کلیه مواضع ما را در خلیج از زیر خراب کرده است.»<sup>۱۰</sup>

۹) گزارش سالانه سازمان حکومتی کویت برای سال ۱۹۵۱ (FO 371/98378).

۱۰) نامه هی به ایدن «محرمانه»، ۳۱ اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98378).

از نظر انگلیسیها تنها یک نفر مسئول این وضع اسفبار بود: محمد مصدق. سر فرانسیس شپرد که از مارس ۱۹۵۰ [اسفند ۱۳۲۸] در خلال بحران ۱۹۵۱ به عنوان سفیر در ایران خدمت می‌کرد، او را کمی بیش از یک «دیوانه» (واژه‌ای که در تلگرامهای او زیاد بکار می‌رفت) یا دست کم یک دلچک می‌دانست. شگفت‌آور نیست که برای سفیری که اصولاً نظری نامساعد نسبت به «شخصیت شرقی» داشت و ایران را نمونه‌ای از «انحطاط شرقی» می‌دانست، مذاکره و گفتگو با مصدق دشوار باشد. در یک مورد که با مصدق و ایرانیان ملاقات کرد نوشت: «عیب کار اینجا است که به ایران اجازه داده نشده به دست یک ملت نیرومند و متمدن به پیشرفت نایل شود.» ایرانیان از منافع یک جنبش ملی که احتمالاً امپریالیسم بریتانیا الهام بخش آن بوده باشد محروم شده‌اند. از نظر شپرد که نمونه کاملی از دیدگاه متکبران انگلیسیها بود، دو نکته اساسی وجود داشت: یکی اینکه سیاست ایران غیرمنطقی است و دیگر اینکه نهضت ملی ایران فاقد اصالت است و فقط کورسوی اولیه شعله ناسیونالیسم اصیل به شمار می‌آید.<sup>۱۱</sup>

(۱۱) نامه شپرد به فرلانگ «محرمانه»، ۶ مه ۱۹۵۱ (FO 371/91459).

الول سائن در صفحات ۷-۸ و ۱۹۳-۱۹۴ کتاب خود تحت عنوان نفت ایران تصویری مساعد از مصدق ترسیم می‌کند و می‌نویسد:

به نظر اکثریت مردم در جهان غرب او چهره‌ای گیج‌کننده و مضحک بود. مضحک بخاطر اشکهایش، آمادگی هر لحظه اش برای غش کردن، تمایل به اداره امور کشور با بیژانه خاکستری پشمی از روی تختخواب آهنی. گیج‌کننده بخاطر موفقیت فوق‌العاده اش در عنوان کردن افراطی‌ترین و غیرممکن‌ترین خواسته‌ها... به نظر می‌رسید که ایرانیان ناگهان دیوانه شده‌اند و تحت رهبری یک پسر مرد دیوانه یک شرکت تجارتنی درستکار و سالم را از کشورشان بیرون افکنده و ضربه‌ای فلج‌کننده به اقتصاد کشورشان وارد ساخته‌اند. آنان تصایح مشفقانه و بی‌غرضانه‌ای را که نه تنها انگلیسیها بلکه امریکاییها و بقیه دنیا به آنان می‌دادند ناشنیده می‌گرفتند. حرکات مسخره‌آمیز دکتر سرتاس و بینی عقابی حتی آبهای ساکت سیاست انگلستان را به تلاطم درآورده بود.

قدرت و نفوذ او بر مردم با رفتار پرجاذبه و فصاحت کلام غیرقابل فهم (برای غربیها) که گاهی با بدله‌گویی و اغلب با حرکات تئاتری و طغیانهای بظاهر عصبی همراه بود، روز به روز تحکیم



مأموران قدیمی انگلیس در خاورمیانه، چه در تهران و چه در لندن، تفسیر پیچیده‌تری از مصدق و ناسیونالیسم ایرانی می‌کردند. ر. ف. گ. سارل کارمند بخش شرقی وزارت خارجه بریتانیا می‌نویسد: «شاید عقاید شپرد به هنگام روی کار آمدن مصدق درست می‌نمود، اما نه ماه پس از زمامداری مصدق دیگر با واقعیات تطبیق نمی‌کرد.» شپرد عقیده داشت که ناسیونالیسم ایرانی یک جنبش «ساختگی است که به دست مصدق و چند تن تندروی ضد انگلیسی بمنظور منحرف ساختن توجه مردم از فساد طبقه حاکمه ملاک اختراع شده است. جنبش مزبور هیچ ریشه‌ای ندارد و از هیچ گونه پشتیبانی اصیل مردمی برخوردار نیست.» سارل با این تحلیل سطحی به مخالفت برخاست. وی در دوران بعد از شپرد، شاید در بازتاب نظریه‌یکپارچه همکارانش در وزارت خارجه، پرتلاش‌ترین ارزیابیها را روی کاغذ آورد. (او در واقع این گزارش را در ژانویه ۱۹۵۲ [دی ۱۳۳۰] مقارن زمانی که شپرد ایران را ترک کرد تا سفیر انگلیس در لهستان بشود تهیه کرد). سارل استدلال کرد که شپرد در مورد این اصل که تنها اقلیتی از مردم ایران از جنبش ملی پشتیبانی کرده‌اند حق داشته است. اما توضیح درباره جاذبه بعدی مصدق در احساسات اصیلی ریشه دارد که بر ضد «شرکت نفت انگلیس و ایران» وجود داشته است. مصدق می‌خواست انگلهای سرمایه‌داری غرب را از ایران بزدايد و فقط به این جهت توانست از احساسات بیگانه ستیزی و ناسیونالیسم پنهانی ایرانیان بهره‌برداری کند و آن را به صورت یک جنبش یکپارچه درآورد که در آن نارضایتی عمومی جامعه ایرانی بتوسط رهبران

می‌شد. او که از دیرباز بیمار بود، هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد بیماری بر سرسختی او اثر گذارد و آن را تضعیف کند. شاید این امر هرگز بهتر از زمانی بمنصه ظهور نرسید که او با منابع ناچیز ایران به نبرد با قدرت مشترک انگلیس و امریکا قد برافراشت. در این مورد چنان قدرت اخلاقی و درستی از خود نشان داد که نظیر آن در هیچ یک از کشورهای غربی امروزی دیده نمی‌شود.

مذهبی بخصوص آیت الله کاشانی با اصطلاحات اسلامی بیان می شد. بدین سان مصدق و کاشانی احساسات ملی را برانگیختند و اوضاع را تغییر دادند: مصدق و دیگر رهبران جنبش بویژه کاشانی با این ادعا که نماینده روحیه واقعی ملت بر ضد استثمار خارجی هستند توانستند چنان محیط پرهیجانی بوجود آورند که هرگونه انتقادی در آن خاموش می شد.<sup>۱۲</sup> این یک تحلیل جالب در اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که نفوذ عالمانه آقای ه. آ. ر. گیب و خانم آن ک. س. لمبتون را دربرداشت.<sup>۱۳</sup>

ممکن است انتقاد سارل از ناسیونالیسم ایرانی را بتوان به عنوان نظر دسته جمعی اعضای بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس یا شاید «نظر رسمی» آن وزارت تلقی کرد. گزارش مزبور شامل یک تحلیل تاریخی از نیروهای موجود در جامعه ایرانی بود که مصدق را بوجود آورده بودند. و نیز تنشهای بین «طبقات» که ممکن است او را تحمل بکنند یا نکنند:

در اوایل دوران نهضت ملی نیز مثل زمان حاضر بسیاری از رهبران آن به طبقات مذهبی تعلق داشتند. طبقه دیگری که در گذشته رهبران ملی از آن برخاسته بودند طبقه متوسط تجار بازار بود که در نظرشان بیرون راندن غرب و محدود کردن رقابت، دورنمای استفاده های مالی را مجسم می ساخت. بین این گروه و طبقات مذهبی

12) R.F.G. Sarell, "Nationalism in Persia", 13 February 1952, FO 371/98596.

ارزیابی سارل مکمل گزارشی بود که سرفرانسیس شپرد تحت عنوان «مقایسه کلی بین ناسیونالیسم ایرانی و آسیایی» ارسال داشت و نگارنده در کتاب امبرانوری بریتانیا در خاورمیانه نقل کرده است. (صفحات ۴۰-۶۳۹). شپرد قبل از ایران در اندونزی (یکی از پایگاههای مقایسه) خدمت کرده بود که نهضت ملی آن به نظری بسیار پیشرفته تر بود.

۱۳) سارل در واقع نظریات گیب را درباره رهبران مذهبی در مقاله «اساس جامعه اسلامی برحسب ناسیونالیسم» در گزارش خود گنجانده بود. در مورد نظریات منتشرشده خانم لمبتون نگاه کنید به مقاله: "The Impact of the West on Persia", *International Affairs*, 33.1 (January, 1957).

چنانکه می دانیم عقاید خصوصی خانم لمبتون در وزارت خارجه انگلیس نافذ بود.

نوعی رابطه سنتی وجود دارد و پشتیبانی رهبرانی از قبیل کاشانی هنوز از بازار سرچشمه می‌گیرد.

چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید محاسبات در باره پاسخ بازار، نقش مهمی در نقشه‌های انگلیس برای ساقط کردن مصدق ایفا کرد. پس از آن سارل به بحث در باره طبقاتی پرداخت که از مصدق پشتیبانی می‌کردند:

پشتیبانی عمده نهضت ملی ... از طبقات نظامی و حرفه‌ای و اداری ناشی می‌شود که ناسیونالیسم راه را برای نیل به قدرت آنان هموار می‌کند. پذیرش ناسیونالیسم از طرف توده مردم شاید به دلیل وابستگی مستقیم آنان به مذهب شیعه بوده باشد، در نظر توده مردم ناسیونالیسم واکنشی علیه غرب یعنی جهان غیر اسلامی محسوب می‌شود. اما همین که در توده‌ها رسوخ می‌کند، بخاطر سنتهای اجتماعی تحول می‌یابد و با ناسیونالیسم روشنفکران تفاوت پیدا می‌کند... بنابراین هرگونه اتحادی بین روشنفکران و توده مردم بی ثبات خواهد بود زیرا گروه نخست با گروه دوم تماس ندارند و روشنفکران به علت عدم درک توده مردم آنان را حقیر می‌شمارند.<sup>۱۱</sup>

چنین بود مفهوم طرز تفکر رسمی انگلستان در ژانویه ۱۹۵۲ [دی ۱۳۳۰]. در این فصل به رویدادهای ۱۹۵۲-۱۹۵۴ خواهیم پرداخت. این جانب در کتاب امپراتوری انگلیس در خاورمیانه بحران ۱۹۵۱ را با جزئیات آن بویژه از نقطه نظر دولت و وزارت خارجه انگلستان بررسی کرده‌ام. در اینجا نیز سعی می‌کنم ماجرا را از جنبه انگلیسی آن با مراجعه به اسناد و مدارک مربوط به سالهای ۵۴-۱۹۵۲ شرح بدهم تا ببینیم در باره پایان رژیم مصدق و حل اختلاف نفت چه مطالبی را فاش می‌سازند. پاره‌ای از سؤالات اساسی که در

14) Sarrel, "Nationalism in Persia".



پرونده‌های رسمی تکرار می‌شوند عبارتند از: آیا ممکن است با مصدق معامله کرد؟ در این صورت به چه ترتیبی؟ و در هر حال آیا سیاست انگلیس می‌تواند با سیاست امریکا در یک صف قرار بگیرد؟ و مهمتر از آن، سیاست «شرکت نفت انگلیس و ایران» چگونه؟ اگر نمی‌شود با مصدق معامله کرد چگونه می‌توان او را برکنار ساخت؟ و این سؤال ریچارد استوکس در اوج بحران ۱۹۵۱ در رادیوی بی بی سی دوباره مطرح شد که: چه چیز را می‌توان نجات داد؟

### انگلیسیها و مصدق در سالهای ۵۳-۱۹۵۱

تقریباً از ابتدای بحران ۱۹۵۱ یک جریان فکری قوی در وزارت خارجه انگلیس معتقد بود که احساسات ضد انگلیسی «بیمارگونه» و زیرکانه مصدق هرگونه مذاکره‌ای را بیهوده می‌سازد. این طرز فکر در گزارشهایی که بوسیله اریک برتود دستیار معاون وزارت خارجه در امور اقتصادی تهیه می‌شد، منعکس می‌گردید، گویانکه این شخص تماس روزمره با مسائل ایران نداشت. در واقع در اثر نوعی «توافق شرافتمندانه» او تا حدودی از مسائل مزبور کنار گذاشته بود چون سابقاً کارمند «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود. اما در هر موردی که فرصت دست می‌داد او آژادانه عقیده‌اش را ابراز می‌کرد که معمولاً در تأیید قضاوت‌های دوست صمیمی‌اش خانم آن لمبتون بود. میس لمبتون در اوائل دهه ۱۹۵۰ در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن به تدریس زبان فارسی اشتغال داشت. او قبلاً در دوران جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود. بنابراین نه تنها به عنوان یک دانشمند بلکه به عنوان یک شخص صاحب‌نظر در امور جاری ایران مورد احترام بود. نظریات او هرچند معمولاً بطور مستقیم یا از طریق گزارشهای برتود ابراز می‌شد، وزنه‌ای بشمار می‌رفت. میس لمبتون به وزارت خارجه

اصرار می‌ورزید که تا جایی که امکان دارد مصدق را بایکوت کنند و تنها در موارد بسیار ضروری برای حفظ نظم عمومی با او وارد معامله شوند. یک سال و نیم پس از روی کار آمدن مصدق، برتود می‌نویسد: «میس لمبتون تعطیلات آخر هفته گذشته را با ما گذراند. او هنوز معتقد است که مذاکره با مصدق امکان‌پذیر نیست زیرا موضع او بطور کلی بر احساسات ضد انگلیسی قرار دارد. اگر شروع به دادن امتیاز بکند پایه‌های قدرت خودش را درهم خواهد ریخت. بنابراین بنظر میس لمبتون «پذیرفتن هرگونه توافقی با مصدق بیفایده است چون او بلافاصله دبه در خواهد آورد.»<sup>۱۵</sup>

لمبتون عقیده داشت که امکان دارد موضع مصدق را با «وسایل پنهانی» تخریب کنیم. یکی از این وسایل این است که به آن دسته از ایرانیانی که می‌ترسند خائن قلمداد بشوند ولی عقایدشان درباره منافع ملی ایران با نظریات انگلیس تطبیق می‌کند قوت قلب بدهیم. او فکر می‌کرد که از طریق وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بتدریج می‌توان حالت عمومی را تغییر داد و بدین سان به ایرانیان با هوشی که آماده همکاری با انگلیس علیه مصدق هستند فرصت داد. در یکی از گزارشهای برتود در ژوئن ۱۹۵۱ [خرداد ۱۳۳۰] آمده است: «میس لمبتون احساس می‌کند بدون مبارزه‌ای بر اساس خطوط فوق‌الذکر امکان ندارد بتوان محیط مساعد را برای تغییر رژیم در تهران بوجود آورد.» با تلاشهای محرمانه از جانب انگلیس، همکاری با ایرانیانی که اطمینان داشتند برنامه مصدق در ملی کردن نفت فقط به خودکشی اقتصادی مملکت خواهد انجامید میسر می‌بود. لمبتون برای انجام این وظیفه پیچیده و دشوار رابین زینر معلم زبان فارسی (و بعدها استاد مذاهب شرقی) دانشگاه آکسفورد را پیشنهاد کرد. به نظر میس لمبتون این شخص «مرد ایدئال» برای رهبری عملیات پنهانی طرفداران انگلیس بود. و نیز طبق نوشته برتود در ژوئن ۱۹۵۱:

(۱۵) گزارش برتود، ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98701).

ظاهراً دکتر زینر در سال ۱۹۴۴ هنگامی که تهدید جدی وجود داشت که روسها آذربایجان را تسخیر کنند، در امر تبلیغات مخفی بی اندازه موفق بوده است. او هر کس را که در ایران سرش به تنش بیرزد و اهمیتی داشته باشد می شناسد و شخصی است بسیار زیرک - البته در آن هنگام خط مشی سیاسی ما بر این قرار داشت که افکار عمومی را از بازار به بالا بر ضد رخنه روسها برانگیریم.<sup>۱۴</sup>

این جملات تنها یک ماه و نیم پس از روی کار آمدن مصدق نوشته شده است. ریشه عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید از اینجا شروع شد.

نظریات زینر در باره سیاست ایران را می توان در واژه «توطئه» که بسیار مورد علاقه او بود خلاصه کرد. او به سیاستمداران و احزاب سیاسی به عنوان شرکای یک بازی جالب می نگریست که کارشان تنه زدن و هل دادن های دائمی برای دستیابی به برتری بود و انگلیسیها در آن نقشی تقریباً بیطرفانه ایفا می کردند. به عقیده او انگلیسیها و متحدانشان در صحنه مبارزات سیاسی داخلی تنها در صورتی می توانستند برنده شوند که قدرت اراده و مهارت در مسلط شدن بر صحنه تغییر و تبدیلهای دائمی اتحادها و شخصیتها را داشته باشند. به عنوان مثال، زینر نسبت به شاه نظری تحقیرآمیز داشت و او را مردد و مذبذب و فرصت طلب می دانست و بطور خلاصه به او به عنوان متحدی غیرقابل اعتماد می نگریست. زینر از طریق شخصی که در پشت پرده «مغز متفکر» شاه بود، یعنی یک سویسی بنام ارنست پرون از رویدادهای داخلی در بار اطلاعات دست اول کسب می کرد. پرون نیز مانند زینر عاشق شایعات بود اما زینر در زیر پوشش پرگویی اعتقادات محکم سیاسی داشت. زینر نیز مانند میس لمبتون بر این باور بود که سفارت انگلیس در تهران باید با ایرانیان

(۱۶) گزارش برنود، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱ (FO 371/91548).



بافوذی که منافعشان با منافع انگلیس تطبیق می‌کند بطور قاطع متحد شود. گزارشهای مفصل زینر (که اکنون در بایگانی عمومی انگلستان در دسترس عموم قرار دارد) نشان می‌دهد که او خانوادهٔ ثروتمند رشیدیان - سه برادر به اسامی سیف الله، قدرت الله و اسدالله - را متحدانی از این نوع می‌دانست. نظریات آنان در بارهٔ مصدق عیناً مانند نظریات زینر بود. سیف الله رشیدیان در ژانویه ۱۹۵۲ [دی ۱۳۳۰] به زینر اظهار داشت: «ولو اینکه ۱۰۰,۰۰۰ لیره هم روی هر چه مصدق می‌خواهد بگذارید و به او بدهید باز خواهد گفت نه.»<sup>۱۷</sup> این اظهار نظر معتقدات زینر را تقویت کرد. از نخستین وهله زینر، باز مثل لمبتون، معتقد بود که معامله با مصدق غیر ممکن است.

به عقیدهٔ زینر یکی از مقتضی‌ترین و مناسب‌ترین جانشینان مصدق قوام السلطنه بود. قوام در یکی از مشهورترین فصلهای حرفهٔ سیاسی طولانی اش، هنگام بروز بحران آذربایجان در ۱۹۴۶ مقام نخست‌وزیری را بر عهده داشت. او توانسته بود با دادن وعدهٔ اعطای امتیاز نفت شمال ایران به استالین موافقت او را با تخلیهٔ قشون شوروی بدست آورد. اما بعدها مجلس این امتیاز را رد کرد. هر درسی که انگلیسیها از این واقعهٔ مهم گرفته باشند، بر ایشان واضح بود که قوام بمراتب بر مصدق ترجیح دارد. قوام در نظر انگلیسیها به اندازهٔ مصدق ناسیونالیست اما بیشتر ضد شوروی و کمتر ضد انگلیسی بود: گزارش زیر که زینر تهیه کرده است مذاکرات او را با عباس اسکندری یکی از طرفداران قوام شرح می‌دهد و تمایل انگلیسیها را در اواخر سال ۱۹۵۱ به خلاص شدن از شر مصدق بخوبی بیان می‌دارد:

پس از آنکه مباحثات خود را دربارهٔ طرق و وسایل براندازی مصدق به پایان رساندیم، اسکندری به من اطمینان داد (به زبان فارسی) که قوام میل دارد بی‌آنکه به استقلال

(۱۷) گزارش زینر، ۵ ژانویه ۱۹۵۲ (FO 248/1531) (embassy archives).

سیاسی و اقتصادی ایران لطمه بزنند، با همکاری نزدیک انگلیسیها کار کند و منافع مشروع آنان را در ایران حفظ نماید.

نظریات زیر در باره ماهیت امپریالیسم اقتصادی نیز بدین سان روشن می شود:

به او گفتم که استقلال ایران همواره سنگ زیربنای سیاست ما بوده است ولی ناچار باید بپذیریم که ایران از لحاظ اقتصادی به میزان وسیعی وابسته به «شرکت نفت انگلیس و ایران» می باشد، همچنانکه خود ما و بطور کلی اروپا وابسته به کمک امریکا هستیم. در دنیای جدید دیگر چیزی به عنوان استقلال اقتصادی وجود ندارد و ایران باید با این حقیقت روبرو شود.

اسکندری گفت که این مطلب را می فهمد و قوام السلطنه بمراتب ترجیح می دهد نفوذ انگلیسیها در ایران باقی باشد تا نفوذ امریکاییها (که احمق و بی تجربه اند) یا روسها که دشمن ایران اند.

از آن پس اتحادی محکم ولی ضمنی بین قوام و انگلیسیها برقرار شد. قرار بر این شد که دست قوام باز باشد و منافع مشروع بازرگانی انگلیس را با حوصله و به تدریج اعاده نماید:

اگر ما آماده بودیم اطمینان قوام السلطنه را جلب کنیم که توافق رضایت بخشی بین طرفین منعقد کند (یعنی بین ایرانیان و انگلیسیها) آنوقت می بایست دست او را در استفاده از شیوه ها باز بگذاریم. افکار عمومی آنچنان با احساسات ضد انگلیسی تحریک شده بود که یکی دو ماه لازم بود تا بتوان آن را تغییر داد. قوام السلطنه مایل نبود شیوه هایی را که در نظر داشت بکاربرد از قبل آشکار کند، اما ما به تجربه می دانستیم که او دست آخر همه چیز را روبراه خواهد کرد ولو اینکه در ابتدا کارهایش عجیب بنظر برسد.<sup>۱۸</sup>

(۱۸) گزارش زیر، ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱ (FO 248/1514):

به گفته زینر هنوز همه اینها خیلی روی آب بود. در اینجا باید درباره انگلیسیها و قوام و مصدق یک اظهارنظر کلی کرد: ارزیابی زینر درباره مصدق صحیح بود: مصدق حاضر به پذیرفتن وابستگی اقتصادی، دست کم وابستگی اقتصادی به انگلیسیها نبود. انگلیسیها امیدوار بودند در وجود قوام یک همکار شاید منحرف ولی در قالبی سنتی را یافته باشند.

در اینجا باید چند کلمه ای هم درباره سفارت انگلیس در تهران و نفوذ زینر در آن گفت. سفارت منطقه ای بمساحت شش هکتار را در قلب شهر اشغال می کرد. کارمندان آن شامل اعضای سیاسی و رایزنان شرقی، کنسولها و مأمورین اقتصادی و کنسولی و اداری، کارمندان اداره اطلاعات و وابستگان نظامی و افسران امنیتی و مأموران رمز، و تندنویسها و ماشین نویسها بودند. محیط سفارت برای خودش دنیایی بود و دولتی در درون دولت بشمار می رفت و مینیاتور «شرکت نفت انگلیس و ایران» در دل ایران بود. این منطقه مستقل دیپلماتیک، مظهر سلطه خارجی بود. اعضای آن در ۱۹۵۲ هنوز می توانستند این شوخی را تکرار کنند که ایرانیان بر این باورند که آب قنات سفارت دارای خواصی مقوی و معجزه آسا است. مصدق سفارت را به عنوان «لانه جاسوسی» محکوم کرد. انگلیسیها با تیزبینی، از محدود شدن نفوذشان در تهران آگاه بودند که از بعضی جهات یک اشتباه تاریخی بود. اگر زینر را بتوان جاسوس نامید، باید گفت که یک جاسوس غیر معمولی بود. مستقیماً از هربرت موریسون وزیر خارجه حکومت کارگری در ۱۹۵۱ دستور می گرفت. انتصاب او به این منظور بود که در صورت امکان سعی شود در سیاست داخلی

در مورد محاسبات انگلیس درباره جانشینان مصدق سوی قوام، از جمله سید ضیاء و جزئیات دیگر درباره ریشه های توطئه های انگلیس بر ضد مصدق نگاه کنید به:

Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup d'état in Iran".



ایران دستکاری به عمل آید تا موجبات استعفای مصدق فراهم گردد. این که مأموریت زینر همین بود رازی بشمار نمی رفت. او که استاد دانشگاه آکسفورد و شخصی زنده دل و فیلسوف و زبان شناسی دانشمند بود از جنبه علنی تر کارهایش لذت می برد. به افراط مشروب می نوشید. به کسانی که می خواست در باره سیاست ایران چیزی بیاموزد توصیه می کرد کتاب آلیس در سرزمین آینه ها را بخوانند. او بقیه اعضای سفارت را با لذت تریاک کشیدن آشنا کرد. چندان طاقت جنبه های تاریکتر و وحشتناکتر عملیات جاسوسی را نداشت. در حفظ اسرار نیز فاقد انضباط بود. او در برابر وزارت خارجه مسئول بود نه در برابر سرویس جاسوسی. بنابراین وقتی در پاییز ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] از کار برکنار شد، کریستوفر وودهاوس نماینده «ام آی ۶» در سفارت بهیچوجه متأسف نشد. با وجود این شیوه های بامزه و ماهرانه معامله زینر (مثلاً با برادران رشیدیان) و رابطه درونی او با دربار (از طریق ارزست پرون) ماترک سیاسی او بشمار می رفت. زینر با کارمندان جوان سفارت نیز روابط دوستانه برقرار کرده بود. او به پیشرفت اداری ساموئل فال که در آن زمان رایزن شرقی تازه کار سفارت بود کمک کرد تا بعدها نقش عمده ای در رویدادهای ۱۹۵۳-۵۴ ایفا کند.

فال در مقام «رایزن شرقی» سفارت کاملاً به زبان فارسی تسلط داشت. مأموریت خاص او پرورش ضد مصدقیهای جوان بود. او با احساسات ملی آنان همدردی می کرد و عقیده داشت انگلیسیها با یاری کردن به قوام به سود ایران (و نیز به سود منافع مشروع خودشان) عمل می کنند. فال در آوریل ۱۹۵۲ [اردیبهشت ۱۳۳۱] نوشت: «اگر قوام به قدرت برسد، سعی خواهد کرد مانند دیکتاتور رفتار کند - مجلس را منحل و مخالفان را بازداشت کند که به احتمال قوی مصدق و کاشانی در میان آنها خواهند بود. در مورد نفت او مشتاق است که به توافقی با ما نایل گردد.»<sup>۱۹</sup> از گزارشهای فال می توان

(۱۹) گزارش فال، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ (FO 248/1531).

جنب و جوش و هیجانی را که در بهار و تابستان ۱۹۵۲ بوجود آمده بود دنبال کرد. دیگر این سؤال مطرح نبود که آیا مصدق سقوط خواهد کرد یا نه، بلکه سؤال این بود که چه وقت ساقط خواهد شد. مصدق کشور را به لبه پرتگاه ویرانی اقتصادی کشانده بود و اکنون به نظر می رسید که قوام جای او را خواهد گرفت. اما در این میان تکلیف شاه مسئله بود. زینر و فال به درستی عقیده داشتند که شاه نخواهد توانست قوام را تحت سلطه درآورد. در واقع انگلیسیها تردید داشتند که آیا شاه از قوام پشتیبانی خواهد کرد یا نه. طبق نوشته فال:

ولو اینکه مصدق سقوط کند، آینده نزدیک جای زیادی برای نگرانی دارد. شاه مایل است مصدق به آرامی و بدون هیچ گونه هیاهونی برود و به نظر می رسد تصمیم گرفته که نخست وزیر جدید شخصی ضعیف باشد... چنین انتصابی طبق کلیه احتمالات فاجعه آمیز خواهد بود و نمی تواند به نظم و امنیت که برای حل مسائل کشور جنبه حیاتی دارد منجر شود. از این رو ما به مسئله خودمان برمی گردیم که قوام تنها شخصی است که می تواند از پس اوضاع فعلی برآید ولی شاه او را نمی خواهد... تذبذب شاه در این ایام بحرانی فوق العاده خطرناک است...<sup>۲۰</sup>

بتدریج که روزهای بحرانی ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] نزدیک می شد چنین می نمود که اگر مصدق ساقط شود عمدتاً در نتیجه اقدامات قوام خواهد بود و فال اظهار نظر کرد که «شاه هر چه بکند، انگلیس باید وزنه خود را در کفه قوام قرار بدهد: در غیر اینصورت احتمال می رود تمام کارهای کشور تا مدتی فلج شود و حل مسئله نفت را دشوارتر سازد... نتیجه گیری من این است که قوام در حال حاضر تنها شخصی است که می تواند عملاً وارد میدان شود...»<sup>۲۱</sup>

(۲۰) گزارش فال، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ (FO 248/1531).

(۲۱) گزارش فال، ۲ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 248/1531).

بدین سان فال که کارمند دون پایه ای بیش نبود با نظریات اصیل و قاطعانه خود اعمال نفوذ می‌کرد. جای تعجب نیست که سال بعد نیز هم او بود که در مذاکرات سری با «سیا» شرکت داده شد.

کسی که معمولاً با نظریات فال موافقت می‌کرد، جورج میدلتون سرپرست سفارتخانه بود که از ژانویه ۱۹۵۲ [دی ۱۳۳۰] تا قطع مناسبات سیاسی بین ایران و انگلیس در اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] به عنوان کاردار انجام وظیفه می‌کرد. میدلتون دید وسیعی داشت و می‌توانست آینده ایران را در رابطه با امریکا و شوروی و «شرکت نفت انگلیس و ایران» در نظر مجسم کند. در حالی که همکارانش اغلب درگیر توطئه‌های زینری در امر سیاست داخلی با مخالفان مصدق بودند، او با این نظر که مصدق «دیوانه» است موافق نبود. در واقع میدلتون از جمله انگلیسی‌هایی بود که در وجود مصدق صفات یک انسان تربیت شده و باهوش را تشخیص می‌دادند. یقیناً میدلتون در میان انگلیسی‌های مقیم تهران تنها کسی بود که مصدق را نه تنها یک ناسیونالیست ضد انگلیسی می‌دانست، بلکه به عنوان چهره‌ای ناسیونالیست می‌شناخت که تلاش می‌کند تجدید حیات ایران را عملی سازد. به عقیده او مصدق در باره ملی کردن حالتی تقریباً عرفانی داشت. مصدق و میدلتون هر دو در فرانسه تحصیل کرده بودند. هر دو به روانی به زبان فرانسه با هم صحبت می‌کردند. در آن هنگام میدلتون ۴۲ ساله و مصدق ۷۰ ساله بود. پیرمرد نسبت به جوان بامحبت بود، هر چند تقریباً در کلیه موارد با هم اختلاف نظر داشتند. میدلتون بعدها در ۱۹۸۵ خاطرنشان کرد که «او شخصی بسیار متمدن بود.»<sup>۲۲</sup>

مصدق بی‌اعتمادی مزمنی نسبت به انگلیسی‌ها داشت. هر فرد انگلیسی که به سخنان پرشور او گوش می‌داد نمی‌توانست شک داشته باشد که او بر این باور است که انگلیسی‌ها به انحاء مختلف مسئول فقر و بدبختی عمومی

22) Brian Lapping, *End of Empire*.



ایران هستند. ۲۳ اشاراتی که در یکی از گزارشهای محرمانه میدلتون در فوریه ۱۹۵۲ [بهمن ۱۳۳۰] شده است، احساسات مصدق را در این خصوص بخوبی نشان می دهد. می نویسد: «مصدق در حالیکه با هیجان بالا و پایین می پرید، به فساد حکومتهای پیشین و خطر افتادن ایران به دست کمونیستها و دخالت «شرکت نفت انگلیس و ایران» در امور داخلی ایران اشاره می کرد. می گفت با فساد می توان مبارزه کرد؛ حتی روشنفکران ناراضی را که با تحقیر از آنان نام برده می شود می شد با تعیین سهمی برایشان مانع شد که کمونیست بشوند. اما مأموران سری که از نفاق در جامعه ایرانی بهره برداری می کردند، واقعاً فکر مصدق را مشغول کرده بودند.» به گفته میدلتون، مصدق معتقد بود که:

ملت ایران را می توان به سه طبقه تقسیم کرد: کمونیستها و مأموران «شرکت سابق نفت انگلیس و ایران» و میهن پرستان. او دو طبقه نخست را قلع و قمع خواهد کرد و آنگاه ملت بیش از هر وقت متحد و قوی خواهد شد. من خاطر نشان کردم که «شرکت نفت انگلیس و ایران» قبلاً ایران را ترک گفته است. مصدق پاسخ داد که

23) Kingsley Martin, "Conversation with Dr. Mossadeq", *New Statesman*, 11 January 1952:

مارتین خبرنگار نشریه نیواسینسمن می نویسد: «دکتر مصدق در حالی که در تختخواب دراز کشیده بود مرا به حضور پذیرفت - یک تختخواب آهنی که در آن بیشتر بالا و پایین می جست و کمتر استراحت می کرد. من هیچ نشانه ای از هیجان فوق العاده یا هیستری که پاره ای از روزنامه نگاران در باره آن قلمفرسایی کرده اند در او ندیدم. او گریه نکرد، هر چند گاهی با صدای بلند می خندید و دستش را مثل چنگال پرندگان دراز می کرد که گاهی حالت سوسمارهای بالدار عهد عتیق ولی نیکونخواه و خوش طینت را به او می داد... او بر این اعتقاد بود که خلاص شدن از شر شرکتی که کشورش را استثمار کرده است کافی نیست، بلکه باید مطمئن شد که هیچ بخشی از قدرتهای بیگانه در وضعی قرار نگیرد که بتواند نفوذی را که شرکت نفت انگلیس و ایران داشت در ایران اعمال کند.»

نظر مارتین مساعد بود. تجربه او به هیچ وجه بانظر زینر در باره «آلیس در سرزمین آینه ها» که به او توصیه می کرد و او را عصبانی می ساخت تطبیق نمی کرد.

مأمورانشان هنوز در همه جا هستند و چون همه آنها منافع شخصی دارند شاید خطرناکتر از کمونیستها باشند.<sup>۲۱</sup>

آیا مصدق واقعاً به این برهان خود در باره توطئه معتقد بود؟ در غیر اینصورت هنوز نوعی توافق با انگلیسیها امکان داشت. یا اینکه (چنانکه زینر عقیده داشت) وسواس ضد انگلیسی چندان در شخصیت سیاسی مصدق ریشه دوانده بود که هیچ گاه نمی توانست با شرکت نفت به توافق برسد؟ در این صورت هرگونه مذاکره بیشتری با او بی فایده بود. میدلتون که مصدق را به خوبی هر انگلیسی دیگری می شناخت ناچار بود بپذیرد که او هرگز پاسخهای صریح نمی دهد؛ اما مایل بود مزیت شکاک بودن را به مصدق بدهد. برهان ضد انگلیسی همیشه بخشی از زرادخانه مصدق بشمار می رفت. مسئله واقعی این بود که آیا مصدق نیت کنار آمدن با انگلیسیها در باره مسئله نفت را دارد یا نه؟

احتمال می رود که مصدق از بعضی لحاظ به نظر انگلیسیها غیرمنطقی می رسید، اما دست کم ثابت قدم بود. او در وجود «شرکت نفت انگلیس و ایران» تجسم مضرات امپریالیسم اقتصادی را مشاهده می کرد و هرگز از این نظر خود منحرف نگردید. انگلیسیها نیز به نوبه خود ثابت قدم بودند. از ابتدای بحران در ۱۹۵۱ آنان آماده پذیرفتن اصل ملی شدن بودند. حکومت کارگری که برنامه خود را وقف ملی کردن کرده بود، کار دیگری نمی توانست بکند. اما اصرار داشت که «شرکت نفت انگلیس و ایران» مستحق دریافت غرامتی منصفانه است. شخص مصدق نیز با پرداخت غرامت به شرکت موافق بود اما با یک نکته اساسی دیگر صریحاً مخالفت می ورزید: او عقیده داشت اساس موضع انگلیس در ایران، یعنی امتیازنامه ۱۹۳۳، هم غیرقانونی است و هم غیراخلاقی. در این مورد مصدق پیشگام نسل بعدی ناسیونالیستهای آسیایی و

(۲۴) گزارش میدلتون به ا. د. م. راس «محرمانه» ۱۱ فوریه ۱۹۵۲ (FO 371/98618).

افریقایی است که عقیده داشتند قدرتهای غربی در نخستین وهله حق ندارند شرایط اقتصادی و سیاسی را برای «پیشرفت» تحمیل کنند. در اینجا برای اینکه نسبت به انگلیسیها منصف باشیم باید روحیه حاکم بر زمان را در انگلستان بعد از جنگ در نظر بگیریم. شاید بانفوذترین احساسات را سر دونالد فرگوسون بیان کرده باشد که معتقد بود ایرانیان واقعاً حقی به نفت خودشان ندارند زیرا کلیه عملیات اکتشاف و بهره برداری آن مدیون انگلیسیها است. در نظر انگلیسیها بحران نفت ایران دست کم نخستین بحرانی بود که فاصله پر نکردنی بین دو چشم اندازی را که مصدق و فرگوسون نمایندند اش بودند نشان می داد. این اختلاف یک مسئله را هم در انگلستان مطرح ساخت که نمی توانستند از آن صرف نظر کنند: اگر مصدق بخصوص در مورد اعتبار قرارداد ۱۹۳۳ برنده می شد، ناسیونالیستهای سراسر جهان می توانستند با خیال راحت امتیازات انگلیس را ملغی کنند.

به نظر جورج میدلتون اهمیت اختلاف نفت، حرمت قراردادها بود. او هیچگاه ذره ای تردید نداشت که انگلیسیها باید در مورد این نکته از کلیه جهات قانونی و سیاسی و اخلاقی قرص و محکم بایستند. اما گمان نمی کرد که انگلیسیها می توانند تنها جنبه منفی قضیه را بگیرند، در حالی که ایالات متحد ضمن اینکه معتقد به حرمت قرارداد بود، انتظار نوعی سازش را نیز داشت. میدلتون در یکی از گزارشهایش در اوائل ۱۹۵۲ [زمستان ۱۳۳۰] نوشت: «ما می توانیم تا ابد حالت منفی را حفظ کنیم و نیز تصور نمی کنیم که امریکاییان به سادگی به سیاست مقاومت منفی مصدق تن در دهند.»<sup>۲۵</sup> میدلتون همه اینها را کافی ندانست و اظهار نظر کرد که در این میان یک عامل روانی سمج و موذی نیز در کار است. انگلیسیها اصل ملی شدن را شناخته بودند اما به اعتراض به نحوه اجرای آن ادامه می دادند. آنها حاضر بودند ملی

(۲۵) گزارش میدلتون به آر. ج. باوکر «محرمانه و بکلی خصوصی»، ۴ ژانویه ۱۹۵۲



شدن را به عنوان عملی انجام شده بپذیرند مشروط بر اینکه ایرانیان غرامت قابل قبولی بپردازند. اما ضمناً اصرار داشتند که صنعت نفت با «کفایت» اداره شود. در واقع هیچ یک از کارشناسان انگلیسی باور نمی‌کرد که ایرانیان بتوانند پالایشگاهی به عظمت و پیچیدگی آزدان را اداره کنند. نکته‌ای که میدلتون به عنوان عامل روانی اشاره می‌کرد همین بود. ایرانیان می‌دانستند که انگلیسیها به آنان مانند موجوداتی پست و بی کفایت می‌نگرند و این یک واقعیت روانی بود که به همان اندازه بحث انتزاعی درباره اعتبار قرارداد ۱۹۳۳، و مبلغی که باید به عنوان غرامت به شرکت نفت پرداخت شود بر مذاکرات جاری اثر می‌گذاشت.

طبق محاسبات انگلیسیها، اقتصاد ایران در بهار ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] به بدترین وضع دچار می‌شد و تا یک سال پس از روی کار آمدن مصدق مجازاتهای اقتصادی انگلیس - تحریم صدور نفت ایران و موفقیت در جلوگیری از ورود آن به تقریباً تمام بازارهای بین‌المللی - بی‌فایده‌گی رژیم مصدق را ثابت می‌کرد. یا شاید امید انگلیسیها بر این بود. طبق گزارش میدلتون اقتصاد ایران رو به زوال بود اما از هم فرو نمی‌پاشید. اگر مصدق هر چه زودتر به فشار اقتصادی پاسخ نمی‌داد این خطر وجود داشت که رژیم بدتری جانشین او بشود، یعنی یا یک رژیم کمونیستی یا جناح بنیادگرایان مذهبی به رهبری کاشانی که میدلتون او را «یک عوامفریب آب‌زیرکاه مفسد و ضد غربی» می‌نامید.<sup>۲۶</sup> ضمناً بهار و اوائل تابستان ۱۹۵۲ زمانی بود که انگلیسیها در انتظار طرح دعوی «شرکت نفت انگلیس و ایران» علیه مصدق در دیوان دادگستری بین‌المللی در لاهه بودند.<sup>۲۷</sup> در ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] که دادگاه رأی به عدم صلاحیت خود داد، این رأی به جای کاستن

(۲۶) گزارش میدلتون به باوکر «محرمانه و خصوصی» ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/98602).

27) Alan W. Ford, *The Anglo-Iranian Oil Dispute of 1951-1952* (Berkeley, 1954), part 2, section 6.

بحران آن را افزایش داد. رأی دیوان دادگستری بین المللی مصادف با تحولات سریعی در داخله ایران گردید. شاه پس از تردید فراوان قوام را به نخست وزیر پذیرفت. در اینجا با آزمون میان پرده زینری در صحنه سیاست ایران روبرو می شویم.

بحران سیاسی ژوئیه ۱۹۵۲ ثابت کرد که سیاست انگلیس بر پایه اشتباه محاسبات عمده ای بنا شده است. قوام نه پشتیبانی نظامی و نه پشتیبانی مردمی را برای حفظ مقام خود نداشت. او در عرض یک هفته در ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] بوسیله نیروهای طرفدار مصدق برکنار شد. مصدق که در نتیجه تظاهرات عمومی روی کار آمده بود، شخصاً قدرت را در دست گرفت، مصمم به اینکه موقعیت خود را در برابر شاه و انگلیسیها مستحکم سازد.

میدلتون بی درنگ رویدادهای ۲۱ ژوئیه را «نقطه عطفی در تاریخ ایران» دانست. مصدق در اثر شورشهای خیابانی به کار برگشته بود و این امر به عقیده میدلتون به معنی هم آهنگی نیروهایی در درون جامعه ایرانی بود که قبلاً با دشمنی به یکدیگر می نگریستند. میدلتون یک روز پس از این واقعه نوشت:

به نظر من این نکته آشکار است که شورش خونین ۲۱ ژوئیه یک قضیه کاملاً از قبل ترتیب داده شده بود. عوامفریبان جبهه ملی بویژه کاشانی به این شورش شکل ظاهری یک قیام خودجوش مردمی را داده اند. اما من عقیده دارم که این شورش بطور قطع از جانب حزب توده ترتیب یافته بوده است. گزارشهایی که به من می رسد حاکی از این است که تظاهرات مزبور به همان اندازه ضد سلطنت بود، که ضد امپریالیستی... مضافاً که در پشت سر این تظاهرات یک اراده توأم با خونسردی و بیرحمی وجود داشت که مخصوص کمونیستها است...

اکنون حکومت توده مردم پیروز و موقعیت قانونی شاه تضعیف شده بود. میدلتون عقیده داشت که شخص شاه در این مورد مسئولیت زیادی بر عهده دارد:

توده مردم با موفقیت نیروهای انتظامی را به مبارزه طلبید و از این پس رضایت مردم عامل قطعی در قابل پذیرش بودن هر حکومتی در آینده بشمار می رود... در این میان به عقیده من نفوذ و وجهه دربار شدت کاهش یافته است. گمان می‌کنم شاه از خونریزی هراس داشته و می‌خواسته از هر جهت مانند یک پادشاه مشروطه عمل کند که مکلف است در برابر افکار عمومی سرفروذ آورد. در واقع شاه به علت تزلزلها و ضعفهای خودش و نبودن یک ملت آگاه و باسواد، اجازه داد که ابتکار عمل به دست حزب توده و عامه مردم بیفتد که اکنون تحت کنترل توده ایها قرار دارند.

به عقیده میدلتون، این هفته برای آینده نفوذ غرب در ایران سرنوشت ساز بود: «احتمال می رود شاه و بخش کوچکی از ایرانیان تحصیل کرده برای دریافت کمک به ایالات متحد و انگلستان بنگرند.» اما میدلتون هشدار داد: «ولی بیم دارم که نفوذ آنان و در نتیجه نفوذ ما در شرف زوال بوده و متوقف ساختن مملکت از سوق به سوی کمونیسم از توان ما خارج باشد.»

میدلتون همیشه نسبت به مصدق مشکوک بود و اینک شک او مبدل به یقین می شد. در گزارش خود به وزارت خارجه انگلیس نوشت: «قدرت او در نیروی عوامفریبی اش نهفته است و بقدری از مردم به عنوان سرچشمه قدرتش چاپلوسی کرده که می ترسم برای جانشین او امکان نداشته باشد با شیوه های عادی قانونی او را از کار برکنار سازد.» میدلتون عقیده داشت که این احساس که قدرت از مردم ناشی می شود در مغز مصدق فرو رفته است. مصدق بر این باور بود که می تواند حزب توده و کاشانی را کنترل کند. او بیش از هر زمان در استدلال «منطقی» ناتوان بود:

او را عده ای دوره کرده اند که مثل خودش از منطق بدورند و حتی یک نفر در میان اطرافیان او دیده نمی شود که بتواند با شیوه منطقی با او بحث کرد. گمان



می‌کنم که انگیزه اصلی او در حال حاضر کینه‌توزی با امریکاییها و ما باشد و در این راه از هیچ کاری حتی اتحاد با کمونیستها روگردان نیست.

میدلتون این مطالب را بلافاصله پس از بحران ماه ژوئیه [۳۰ تیر] و بازگشت مصدق به قدرت نوشته است. تاریخ آن گویاست زیرا به نظریک مأمور رسمی انگلیسی که بیش از همه خواستار همکاری بود، مصدق به نقطه ای بدون بازگشت رسیده بود: «به نظر می‌رسد مصدق عقلش را از دست داده و فقط بر پایه احساسات به این سو و آن سو در نوسان است». به عبارت دیگر او از مرز بی‌منطقی عبور کرده بود: «جنون خودبزرگ‌بینی او اکنون در شرف تبدیل به عدم تعادل روحی است.»<sup>۲۸</sup>

مصدق البته می‌بایست از تلاشهای انگلیسیها برای برکناری او از طریق کمک به قوام بخوبی آگاه بوده باشد. اکنون روزهای انگلیسیها به سر می‌رسید. این فرصت در ماه سپتامبر [شهریور] دست داد که یادداشت مشترک انگلستان و امریکا برای حل اختلاف نفت به ایران تسلیم شد. همانطور که در فصل بعدی شرح داده خواهد شد، مصدق این پیشنهاد را غیرقابل قبول یافت. توضیح انگلیسیها کاملاً ساده بود: هر جا که کوتاه بیایند، او بیشتر مطالبه خواهد کرد و چون اقتصاد کشور در حال نابودی است، او برای حفظ قدرت با احساسات مردم بازی می‌کند. انگلیسیهای مقیم تهران بر این باور بودند که شاهد عینی سقوط دولت ایران می‌باشند، سقوطی که ممکن است مهلک باشد چون مصدق، آلت دست کمونیستها شده بود.

۲۸) گزارش میدلتون به وزارت خارجه بریتانیا، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 248/1531);

و نیز گزارش محرمانه میدلتون به ایدن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371 / 98602);

و نیز گزارش «خصوصی و محرمانه» میدلتون به باوکر، ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/96802).

دکتر مصدق با اقدامات خود برنامه شناخته شده حزب کمونیست توده را در ابعاد وسیعی به موقع اجرا گذاشته است. شاه تبدیل به صفر شده، ارتش به نحو مصیبت باری تضعیف گردیده، «امپریالیستهای» انگلیسی خلع ید شده اند، قدرت حکومت مرکزی ضعیف شده و ساخت اقتصادی و مالی کشور به هرج و مرج گراییده است.

کمونیستها بی آنکه مجبور باشند نیروهای خود را درگیر سازند در وضع مساعدی قرار دارند و شاهد تنزل ایران به حدی هستند که روی کار آمدن رژیم کمونیست بخشی از منطق تاریخ بنظر می رسد.

اکنون مصدق مبلغ ۵۰ میلیون لیره بابت حق السهم پرداخت نشده از «شرکت نفت انگلیس و ایران» مطالبه می کرد. او بیش از هر زمان با هیجان استدلال می کرد که قرارداد ۱۹۳۳ فاقد اعتبار است. میدلتون گزارش داد: «افکار عمومی با دقت پرورش داده شده که «شرکت نفت انگلیس و ایران» مسئول نابسامانیهای فعلی ایران و در واقع تمام بدبختیهایی است که کشور طی پنجاه سال گذشته تحمل کرده است. پس این انگلستان است که باید به ایران غرامت بپردازد نه ایران بخاطر ملی کردن یک شرکت انگلیسی. چنین می نماید که آلبس در سرزمین آینده ها درست ترین راه برای بررسی اوضاع ایران باشد.»

در اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] یک سال و یک ماه پس از خلع ید از «شرکت نفت انگلیس و ایران»، مصدق به نوشته صریح میدلتون، «هیئت نمایندگی رسمی انگلستان در دربار ایران را با لگد بیرون کرد.» مصدق قربانی ناسیونالیسم توأم با میهن پرستی افراطی خود شده بود. او که تا آخرین لحظه مؤدب و نمایی بود به میدلتون توضیح داد که «شخصی است قضا قدری» و اکنون جریانات باید سیر طبیعی خود را طی نمایند. هنگامی که برای میدلتون آرزوی موفقیت در مشاغل آینده اش را می کرد «اشک در

دیدگانش جمع شده بود». میدلتون نیز روز قبل از عزیمت خود چنین اندیشید که شاید در تمام این دوران این فکر نادرست بوده که روزی منطق غالب شود و مصدق حاضر به سازش گردد. شاید استنباط کرده بود که حق با زینر و لمبتون بوده است. وی نوشت: «شاید از اول اشتباه بود که با نظر امریکاییها مبنی بر اینکه مصدق «قابل مذاکره است» موافقت کردیم.» لمبتون حتی این نقطه نظر را مؤکداً ابراز داشت: «سیاست انگلستان در مورد ندادن امتیازات غیرقابل توجیه به مصدق درست بود و اگر تذبذبهای امریکاییها نبود، ممکن بود تا کنون به موفقیت منجر شده باشد».<sup>۲۹</sup>

## ارتباط امریکایی، شرکت نفت انگلیس و ایران، کودتای اوت ۱۹۵۳

تا بحران ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] یک تفاوت عمده در دیدگاه دولتهای انگلیس و امریکا وجود داشت. امریکاییان از ابتدا از سقوط اقتصادی رژیم مصدق که ممکن بود باعث روی کار آمدن و سلطه کمونیستها شود بیمناک بودند. بنابراین عقیده داشتند کمک اقتصادی برای رویارویی با بهره‌برداری توده‌ایها از هرج و مرج و فقر و نومیدی ضروری است. اما انگلیسیها در این مورد تردید داشتند. آنها خطر کودتای توده‌ایها را دست کم نمی‌گرفتند، اما معتقد بودند که مصدق را نمی‌توان تسکین داد و کمک اقتصادی هم تأثیر محسوسی در اوضاع سیاسی ندارد و تنها باعث تأخیر سقوط مصدق خواهد شد. سارل در اوائل ۱۹۵۲ نوشته بود:

(۲۹) گزارش میدلتون به ایدن «محرمانه» ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲ (FO 371/98604).

و نیز گزارش میدلتون به ایدن، ۵ اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98700).

و نیز گزارش میدلتون به راس «خصوصی و محرمانه» ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98605).

و نیز گزارش برتود، ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲ (FO 371/98701).



اشاره مکرر وزارت خارجه امریکا به سقوط اقتصادی قریب الوقوع ایران، به نظر ما یک برداشت نادرست از اوضاع ایران، و در حکم تشخیص بیماری برحسب مقتضیات یک کشور صنعتی غربی است. اینگونه فرضیه‌ها که سقوط را تا سی روز دیگر پیش بینی می‌کنند بدون شک از جانب دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم دکتر مصدق بشدت مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

به عقیده ما چنین برداشتهایی در مورد ایران بی معنی است. یک جامعه روستایی بدوی مثل ایران که تخمیناً ۸۰ درصد جمعیت آن با درآمد بخور و نمیر حاصل از زمین زندگی می‌کنند، از نظر اقتصادی سقوط نمی‌کند. بنیه این کشور تحلیل می‌رود و بدون شک عده زیادی از مردم آن طبق معمول از گرسنگی خواهند مرد. ما به قریب الوقوع بودن پدیده فاجعه آمیزی که وزارت خارجه امریکا پیش بینی کرده است اعتقادی نداریم.

ولی بحران ژوئیه ۱۹۵۲ انگلیسیها را به ارزیابی امریکاییها نزدیکتر ساخت. نظر اصلی میدلتون را با عبارات خودش تکرار می‌کنیم: «مصدق اکنون خودش را به قلعه هیجان رسانده است بطوریکه دیگر قادر نیست منطقی بیندیشد.» او بخوبی می‌توانست آلت دست کمونیستها قرار بگیرد. بنابراین اکنون انگلیسیها، باز به نوشته میدلتون، عقیده داشتند که «برای جلوگیری از فعالیت کمونیستها در ایران باید دست به اقدامی زد».

با این حال هنوز انگلیسیها و امریکاییها در مورد ارزیابی مصدق در دو قطب جداگانه قرار داشتند. انگلیسیها همچنان معتقد بودند که پایان رژیم مصدق لزوماً منتهی به کمونیسم نخواهد شد، در حالی که امریکاییها بر این باور بودند که مصدق با تمام عیوبی که دارد تنها شخصی است که می‌تواند از انقلاب کمونیستی جلوگیری نماید. در نخستین روزهای پس از بحران ژوئیه، برنارد باروز (مدیر کل سابق بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس که اکنون در واشینگتن انجام وظیفه می‌کرد) مذاکراتی را با چارلز بولن از اعضای بلندپایه وزارت خارجه امریکا که مورد احترام انگلیسیها بود گزارش داد. سخنان بولن

در باره ایران مفصل و شدیدالحن بود... وی معتقد بود که «مصدق و یارانش تنها کسانی هستند که می‌توانند ایران را از کمونیسم نجات دهند و بنابراین ما باید تصمیم خود را برای معامله کردن با آنها بگیریم».

انگلیسیها عقیده داشتند که امریکاییها تند می‌روند. هر اتفاقی در ایران می‌افتاد می‌بایست در چهارچوب سیاست ایران مورد بررسی قرار گیرد نه در چهارچوب مشغله فکری امریکاییان که در آن هنگام «از دست دادن چین» بود. همچنین انگلیسیها عقیده نداشتند که سرنوشت مصدق یک واکنش زنجیره‌ای بوجود آورد. با این همه، به گفته بولن «اگر ایران کمونیست شود عراق و شاید بقیه خاورمیانه هم کمونیست می‌شوند و مواضع ما در هر حال از دست خواهد رفت. بنابراین می‌بایست به هر قیمتی شده تمام قوای خود را متمرکز به نجات ایران از کمونیسم بنمائیم.» این آهنگ بازی «دومینو» در مطبوعات امریکا نیز منعکس می‌شد بویژه در مقالاتی که جوزف و استوارت آلسوپ می‌نوشتند. (انگلیسیها نوشته‌های این دو برادر روزنامه‌نگار را با دقت دنبال می‌کردند زیرا مقالات آنان غالباً نظریات مقامات بلندپایه امریکایی را منعکس می‌کرد.) برادران آلسوپ پس از بازگشت مصدق به قدرت نوشتند:

احتمال دارد این کشور (ایالات متحد امریکا) با این انتخاب روبرو شود که بگذارد ایران به راه چین برود یا اینکه برای پشتیبانی از هرگونه نیروهای ضد کمونیست در ایران، ولو اینکه مرتجع کوریا یا ناسیونالیست باشند مداخله نظامی کند. در واشینگتن اعتقاد بر این است که باید به هر بهایی شده از روی کار آمدن کمونیستها در ایران جلوگیری کرد ولو بقیمت جدایی از سیاست انگلستان در خاورمیانه.

به نظر می‌رسید امریکاییها بر این باورند که انگلیسیها ترجیح می‌دهند ایران کمونیست شود ولی آنها یک موافقتنامه نفت «رضایت‌ناپذیر» با مصدق منعقد نکنند. و این یک مبارزه ضمنی بود که «آیا ما اکنون بیشتر علاقه به

جلوگیری از کمونیسم داریم یا حصول توافق در باره نفت؟»<sup>۳۰</sup>

اگر قرار بود توافقی در باره نفت حاصل شود، احتمالاً می بایست بر اساس این فرض قبلی باشد که بازگشت «شرکت نفت انگلیس و ایران» غیر ممکن است. این اعتقاد امریکاییان و ایرانیان بود. اما انگلیسیها لزوماً چنین عقیده ای نداشتند. مادام که دوزنمای سقوط مصدق به علت وضعی که خودش بوجود آورده بود، در پیش بود (مثلاً به این علت که ایرانیان ممکن است مشاهده کنند که او دارد کشور را به نابودی اقتصادی سوق می دهد) امید می رفت که شرکت نفت انگلیس بتواند تحت پوشش یک کارفرمای دیگر دوباره مشغول کار شود. در نیمه اول سال ۱۹۵۲ سیاست انگلستان سیر مقدس «عدم فعالیت استادانه» را دنبال کرد: مشغول داشتن امریکاییان (مثلاً بوسیله مذاکرات مشترک با مصدق از طریق بانک جهانی) و ارائه ندادن هیچ گونه راه حل سازنده. دلایل خوبی برای این رویه منفی وجود داشت. هرگونه راه دیگری برای جانشینی شرکت نفت مترادف با شکسته شدن انحصار انگلیسیها بود. بدین سان امریکاییان در انتقاد همیشگی خود توجیه می شدند که انگلیسیها افرادی کله شق و تسلیم ناپذیر بیش نیستند، گو اینکه حتی پیش از بحران ماه ژوئیه پاره ای از مقامات وزارت خارجه انگلیس شروع به تشخیص این موضوع کرده بودند که باید کاری انجام داد، ولو اینکه برای برطرف کردن این سوءظن امریکاییها باشد که: انگلیس ترجیح می دهد امتیازی ندهد، ولی ایران به یک انقلاب کمونیستی سوق داده شود. نیروی محرکه در پس تلاشهایی که برای رسیدن به نوعی راه حل به عمل می آمد، هر چند ممکن بود خوشایند شرکت نفت و طرفداران حفظ موقعیت ممتاز انگلستان

۳۰. گزارش سارل، ۲۲ ژانویه ۱۹۵۲ (FO 371/98608).

و گزارش میدلتون به باوکر «خصوصی و محرمانه» ۱ سپتامبر ۱۹۵۲ (FO 371/98697).

و گزارش باروز به باوکر «محرمانه» ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/98603).

و گزارش باروز به باوکر، ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲.



نباشد، سر راجر مکینس قائم مقام وزارت خارجه بود. گویی به او الهام شده بود که خزانه داری و وزارت سوخت و نیرو همانند «شرکت نفت انگلیس و ایران» مخالف هرگونه سازش هستند، در ژوئن ۱۹۵۲ [خرداد ۱۳۳۱] نوشت: «در این مسئله ما در واقع با دیوار محکمی از کهنه پرستی و سخت گیری روبرو هستیم که قصور در تجدید سازمان «شرکت نفت انگلیس و ایران» در شش ماه گذشته یکی از علائم آن بشمار می رود.»

معمار واقعی تجدید سازمان صنعت نفت ایران از جانب انگلیس، پتر رمزباتام نام داشت که در آن هنگام متصدی «میز نفت» در وزارت خارجه انگلستان بود. با مطالعه گزارشهای او می توان گامهایی را که سرانجام به امضای قرارداد با کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ انجامید، دنبال کرد. رمزباتام با دیدگاهی که هدف آن حل واقع بینانه توأم با بذله گویی بود به این مسائل نزدیک می شد. یکبار در یکی از گزارشهایش نوشت: «یک امتیازنامه شاید نه از لحاظ حقوقی و نه از لحاظ هنری قابل توصیف نباشد.» امتیاز نفت ایران در زمان خود به هر مبلغی سرزده باشد، اکنون باید تغییر یابد. در فکر او یک «ترتیب قراردادی» وجود داشت که بر اساس آن یک شرکت جدید بر اساس تقسیم پنجاه- پنجاه منافع با دولت ایران وارد مذاکره می شد. «شرکت نفت انگلیس و ایران» نیز غرامتی بابت ضررهایی که متحمل شده بود دریافت می کرد (احتمالاً از طریق دآوری). لحن گزارش رمزباتام ماهیت ترتیبات پیشنهادی او را روشن می ساخت: شرکت اداره کننده جدید «رونمایی» خواهد بود که باعث خواهد شد آبروی ایرانیان حفظ شود و قرارداد جدید شامل تضمینی خواهد بود که مانع از مداخله آنان «در عملیات روزمره شرکت» خواهد شد. او از خطرات تلاش در ایجاد این شرکت «رونما» به صورت یک مؤسسه صد درصد انگلیسی کاملاً اطلاع داشت و نوشت: «یک شرکت بازسازی شده انگلیسی قادر نخواهد بود بطور انحصاری در داخله ایران به عملیات پردازد، زیرا اعاده انحصار بریتانیا بی اندازه آشکار خواهد بود.» بنابر

این باید به امریکاییها و شاید شرکتهای نفتی اجازه داده می شد که در ترتیبات جدید شرکت داشته باشند. این پیشنهاد مخالفت شخص وزیر خارجه انگلیس را برانگیخت. آنتونی ایدن در مه ۱۹۵۲ نوشت: «فکر داخل کردن شرکتهای نفت امریکایی را نمی پسندم.»<sup>۳۱</sup>

تجربیات گذشته ایدن نظر او نسبت به ایران را در ۱۹۵۲ توجیه می کرد. او در دانشگاه آکسفورد به تحصیل زبان فارسی پرداخته بود و همیشه این زبان را «ایتالیایی مشرق زمین» می نامید. او که در هنگام بحران نفت ایران در ۱۹۳۳ معاون پارلمانی وزارت خارجه بود، به ایران سفر کرده و از تأسیسات نفت جنوب بازدید نموده بود. وی در ۱۹۵۱ ایرانیان را به سرقت اموال انگلیس متهم ساخت، و پس از سقوط حکومت کارگری که مجدداً مقام وزارت خارجه را برعهده گرفت، یکی از نخستین نگرانیهایش «مُصی پیر» بود. در پشت سر کاریکاتور مصدق به شکل یک دلکک پیژامه پوش که در تختخواب آهنی مشغول مذاکره بود، ایدن یک سیاستمدار زرننگ را می دید که به علت نفرتی که از انگلیسیها داشت در برابر هرگونه منطقی تأثیرناپذیر بود. او گاهی مصدق را «خودبزرگ بین» می نامید (واژه ای که بعدها در مورد ناصر نیز بکار برد). ایدن بطور قطع مصدق را یکی از سرکش ترین و زیرک ترین «شرفیهای» می دانست که در عمرش دیده بود. وی در خاطراتش نوشت: «مذاکره با مصدق چه در تختخواب و چه در خارج از آن، چه با خوشرویی و چه با خشم و دعوا، حتی یک ذره ما را به هم نزدیک نمی کرد.» البته مسئله ایران یکی از مسائل متعددی بود که ایدن با آن روبرو شده بود، اما با گذشت زمان آن را دشوارترین می دانست. وی در پایان سال بحرانی ۱۹۵۴ نوشت:

(۳۱) گزارش مکینس، ۷ ژوئن ۱۹۵۲ (FO 371/98690).

و گزارش رمزباتام درباره کمیسیون مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۵۲ در وزارت خارجه (FO 371/98689).

و گزارش ایدن، ۴ مه ۱۹۵۲ (FO 371/98689).

چیز شگفت‌انگیزی که دربارهٔ این سال وجود دارد این است که فقط معدودی از اشخاص در بارهٔ مسائلی که ما داریم و امیدواریم حل شوند یا اینکه حل شده‌اند، از قبیل اتحاد اروپای غربی، مصر، هندوچین، ایران، عربستان (واحهٔ بوریمی)، برای ایران اعتبار قائل شده‌اند و حال آنکه به عقیدهٔ من سخت‌ترین مسائل بوده است.<sup>۳۲</sup>

در واقع موفقیت ایدن در حل بحران ایران ناشی از تفویض مسئولیتها و گوش کردن به توصیه‌های مأموران دائمی اش بود. در ۱۹۵۲ سر راجر مکینس احتمالاً بیش از هر کس او را متقاعد ساخت که در مورد پاسخ اولیه اش در بارهٔ شرکتهای نفت امریکایی راه خطا پیموده است. مکینس می‌گفت یا باید به امریکاییها اجازه داد در صنعت نفت ایران شریک شوند، یا اینکه امیدی به حل این قضیه نباید داشت.

مخالف اصلی با تغییرات اساسی سر دونالد فرگوسون بود. او با شغل خود به عنوان معاون دائمی وزارت سوخت و نیرو در وضعی قرار داشت که می‌توانست جلوی هرگونه پیشنهاد وزارت خارجه را سد کند و برعکس پیشنهادهایی بدهد که به نظرش منافع ملی بریتانیا را حفظ می‌کرد. فرگوسون از اعضای هیئت استوکس بود که در تابستان ۱۹۵۱ [۱۳۳۰] به ایران رفت و پیشنهادهایی به مصدق ارائه داد. انگلستان اصل ملی شدن را به رسمیت می‌شناخت و با لغو قرارداد ۱۹۳۳ و جانشین شدن ترتیبات قراردادی جدیدی به جای آن موافقت می‌کرد. در ازاء غرامت، انگلیسیها در تأسیس یک شرکت اداره‌کننده کمک می‌کردند تا صنعت نفت ایران را بر اساس تقسیم پنجاه-پنجاه منافع با کارآیی و کفایت اداره کند. این سازش، منتها درجهٔ گشاده‌دستی فرگوسون را نشان می‌داد که بزحمت شامل حال امریکاییان می‌شد. او به همان اندازه که نسبت به ایرانیان بی‌اعتماد بود، به امریکاییان

32) *The Memoirs of Anthony Eden: Full Circle* (Boston, 1960) p. 227; *Ibid.*, p. 242.



نیز سوءظن داشت. پس از آنکه مکینس در ۱۹۵۲ نامه‌ای دربارهٔ امکان از سر گرفتن مذاکرات با ایرانیان و امریکاییان به وی نوشت، فرگوسون پاسخ داد:

بیم دارم ما در معرض این خطر قرار داشته باشیم که خود را در وضعی بیابیم که بطور مبهم دربارهٔ از سر گرفتن مذاکرات و دادن امتیازات به گفتگو پرداخته و از سوی امریکاییان به داشتن سوءنیت متهم شویم، چون ما در پذیرفتن امتیازات بخصوصی که بچه‌های پشت پردهٔ امریکایی با فرصت کوتاه و تعداد زیاد خواهند داد، ناتوان هستیم. حقیقت قضیه این است که ما با دادن امتیاز به جایی نخواهیم رسید.<sup>۳۳</sup>

سرانجام نیز فرگوسون با بی میلی شدید موافقت کرد که امریکاییان دخالت داده شوند ولی نه به ضرر منافع قانونی «شرکت نفت انگلیس و ایران». او عقیده داشت که دولتهای انگلستان و امریکا طرفهای مناسبی برای مذاکره در مورد راه حل نیستند و تنها نهاد صلاحیت دار برای نیل به توافق با ایرانیان، «شرکت نفت انگلیس و ایران» است. طرز برخورد فرگوسون با اصطلاح «کهنه پرستی» که مکینس بکار برده بود، بخوبی تطبیق می‌کرد.

مکینس نوشت: «گمان می‌کنم هیچ کس نمی‌تواند در مورد هیچ چیز ایران مطمئن باشد. اگر بخواهیم منتظر باشیم که در ایران واقعه‌ای روی بدهد، یقیناً به نتایجی که به نفع انگلستان باشد نخواهد انجامید». مکینس و فرگوسون در این نکته با هم توافق داشتند که جایی برای خوشبینی کاذب وجود ندارد. با این همه هر کدام سرنخها را به جهت مخالفی می‌کشیدند: مکینس به سوی همکاری با امریکاییان؛ و فرگوسون به سوی وابسته کردن سیاست دولت به سیاست شرکت نفت یا دست کم صادق ماندن به اصول دادوستد انگلیسی. این یک کشمکش سطح بالای اداری بود که سرانجام

(۳۳) نامه فرگوسون به مکینس، ۲۷ مه ۱۹۵۲ (FO 371/98689).

مکینس در آن موفق شد. موفقیت او به علت نفوذ ایدن در سایر اعضای کابینه و نیز بخاطر اهمیت روزافزونی بود که جنبه سیاسی قضیه پیدا می‌کرد. به قول ایدن: «منافع ملی ما ایجاب می‌کند که به راه حلی دست یابیم، نه بخاطر نفت بلکه بخاطر استقلال ایران که فوق العاده مورد علاقه ماست». بدین سان ایدن خصوصیات یک سیاستمدار را از خود نشان داد و به همکارانش فشار آورد. او با ریچارد باتلر وزیر دارایی و لرد لیدرز وزیر مشاور مسئول هم‌آهنگی امور حمل و نقل و سوخت و نیرو که وزیر مافوق فرگوسون بود، مذاکراتی به عمل آورد. فرگوسون کارمندی بی اندازه صدیق و لایق، و ضمناً فوق العاده سمج بود، لذا از اواسط ۱۹۵۲ به بعد انرژی خود را بکار برد تا «شرکت نفت انگلیس و ایران» را به خط مشی دولت، یعنی سیاست ایدن نزدیک سازد. او بی اندازه تردید داشت که سر ویلیام فریزر رئیس شرکت بتواند فراسوی محدودیت‌های بازرگانی قضیه را مشاهده کند. فرگوسون در این خصوص با هیچ کس صحبت نکرد، فقط به فریزر گفت که او «مذاکره کننده بسیار بدی است.» ایدن پس از خواندن گزارش یکی از مذاکرات فرگوسون با فریزر تفسیر جالبی کرد که شاید برای همیشه با اختلاف نفت ایران و انگلیس تداعی شود. وزیر خارجه زیر گزارش نوشت: «فریزر در میان ابرهای سرزمین فاخته [عالم هپروت] بسر می‌برد».<sup>۳۴</sup>

سر ویلیام فریزر (لرد استراتالموند) نه تنها بخاطر اینکه بر «شرکت نفت انگلیس و ایران» تسلط داشت، بلکه بواسطه شخصیت استبدادی اش مقام منحصر به فردی در تاریخ توسعه ماوراء بحار انگلستان دارد. این اسکاتلندی فرد گرای زمخت، زاده و پرورده صنعت نفت انگلستان بود (پدرش مؤسس و مدیر عامل شرکت نفت پامفرستون یکی از شرکتهای مهم استخراج نفت از سنگهای

(۳۴) نقل شده از گزارش رمز باتام، ۱۹ ژوئن ۱۹۵۲ (FO 371/98690).

و نیز نقل شده از گزارش باوکر، ۲۰ اوت ۱۹۵۲ (FO 371/98694).

و گزارش ایدن، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/98690).

نفت زای اسکاتلند بود). او مظهر حس ماجراجویی و اعمال متهورانه ای بود که عامه مردم انگلیس به شرکت «انگلیس و ایران» مربوط می دانستند. وی از سال ۱۹۴۱ رئیس شرکت بود. بر اساس مقاله ای که پس از مرگ او در روزنامه تابمز منتشر شد: «او تا نوک انگشتانش اسکاتلندی بود. مغزی سوداگر به برندگی تیغ داشت که در آن چانه زدن سفت و سخت یکی از شیوه های پذیرفته شده زندگی بشمار می رفت و در این کار او بهترین جنبه خودش را نشان می داد.»<sup>۳۵</sup> در مسائل اداری نیز مانند رابطه با آشنایانش عادت داشت شیوه خود را داشته باشد. بنابراین ناسیونالیسم ایرانی مصدق که می خواست هر چه را که او مظهر آن بشمار می رفت طرد کند، می بایست برای او بسیار رنج آور بوده باشد گو اینکه فریزر مرتب تکرار می کرد که از ایرانیان نباید جز ناسپاسی انتظاری داشت. ارزیابی مصدق از او در واقع چندان تفاوتی با ارزیابی فرگوسون نداشت که معتقد بود فریزر قصد دارد تا آخرین لیره ممکن را از چنگ ایرانیان درآورد، بدون اینکه در نظر بگیرد این کار چه عواقبی ممکن است در بر داشته باشد. فرگوسون عقیده داشت که فریزر باید از ریاست شرکت نفت برکنار شود. عده زیادی از مقامات بلندپایه از جمله رئیس بانک انگلستان نیز همین نظر را داشتند. حتی بانک ملی ایالتی، یعنی بانک مخصوص «شرکت نفت انگلیس و ایران» بر این اعتقاد بود که فریزر به درد این دوره و زمانه نمی خورد.<sup>۳۶</sup> با وجود این فریزر قدرت ایستادگی زیادی داشت: کریستوفر گندی کارمند بخش شرقی وزارت خارجه در ۱۹۵۴ نوشت: «طی دو سال گذشته بازنشستگی سر ویلیام فریزر بارها تحت مطالعه قرار گرفته ولی هنوز او بر سر کار است.»<sup>۳۷</sup> او در سال ۱۹۵۶ بازنشسته شد و تا سال ۱۹۷۰ زنده بود. یعنی آنقدر که به دوستانش ثابت کند که ناسیونالیسم

35) Sir Eric Drake, *The Times*, 3 April 1970.

36) George McGhee, *Envoy to the Middle World*, (New York, 1983) p. 341.

۳۷) گزارش گندی، ۲۵ ژانویه ۱۹۵۴ (FO 371/100078).



ایرانی را بهتر از مخالفانش درک کرده است. در مورد بازسازی صنعت نفت ایران به صورت ترتیبات کنسرسیوم ۱۹۵۴، باید برای او اعتبار قائل شد.<sup>۳۸</sup> در واقع فریزر تا آخرین لحظه مقاومت ورزید. بخشی از این مسئله ناشی از احساس تحقیر او نسبت به کارمندان دولت بود. او بطور کلی کسانی را که برای امرار معاش استخدام دولت را انتخاب می‌کردند سرزنش می‌کرد و بخصوص نسبت به اطلاعات آنان دربارهٔ صنعت نفت شک داشت. در ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۸ تیر ۱۳۳۱] مکینس نوشت: «دیشب جلسه فوق العاده دشواری با سر ویلیام فریزر داشتیم». <sup>۳۹</sup> این تاریخ پرمعنی است چون مصادف با زمامداری کوتاه مدت قوام است. فریزر استدلال می‌کرد که قوام حاضر به توافق معقولی خواهد شد. شرکت مایل نبود شتاب بورزد، در واقع همانطور که فریزر تشریح می‌کرد نیاز خاصی نبود که «شرکت نفت انگلیس و ایران» بسرعت به ایران بازگردد. خسارتهای آبادان بیش از حد لزوم بوسیلهٔ منابع نفت کویت جبران شده بود. ذخایر نفت کویت در اوائل دههٔ ۱۹۵۰ به شانزده در صد کل نفت جهان تخمین زده می‌شد و حال آنکه ذخایر نفت سعودی در حدود ده درصد بود.<sup>۴۰</sup> بنابراین وزارت خارجهٔ انگلستان برگ برنده‌ای برای بازی علیه شرکت در دست نداشت. فریزر در برابر ندهای میهن پرستی بی تفاوت نبود، اما احتمال داشت حس سودجویی بر او غلبه کند.<sup>۴۱</sup> با وجود

38) *The Times*, 2 April 1970.

«... در ۱۹۵۴ یک کنسرسیوم بین المللی جدید تأسیس شد که ۴۰ درصد از سهام آن به شرکت واگذار شد و نیز بابت ضررهایی که متحمل شده بود به آن غرامت پرداخت گردید. این طرح بوسیلهٔ او تهیه شده بود و در اثر تلاشهای او بود که به نتیجه‌ای موفقیت آمیز انجامید.»

۳۹) گزارش مکینس، ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/98691).

40) Benjamin Shwadran, *The Middle East, Oil and the Great Powers* (New York, 1959), p. 390.

۴۱) ا. د. م. راس از بخش شرقی وزارت خارجه در گزارش مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۳ نوشت: «تردید ندارم که چنانچه دولت علیاحضرت ملکه از شرکت بخواهد که دوباره دادوستد با ایران را از سر بگیرد انگیزه‌های ناشی از غرور و میهن پرستی آن را وادار به قبول خواهد ساخت.» دیگران بدین تریب بودند.

این پیشرفتهایی حاصل گردید. در ژوئیه ۱۹۵۲ فریزر موافقت اصولی خود را با تشکیل یک شرکت اداره کننده که در آن شرکتهای عمده نفت امریکایی مشارکت داشته باشند اعلام کرده بود. فریزر هر چه بیشتر در این خصوص اندیشید، بیشتر معتقد شد که به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران است که ابتکار عمل را در ترتیب جدید در دست داشته باشد. او خودش آماده بود برای مذاکره با قوام به تهران برود. گزارش بعدی وزارت خارجه پاسخ ایدن را به پیشنهاد فریزر نشان می دهد: «وزیر خارجه از این پیشنهاد که سر ویلیام فریزر برای رهبری مذاکرات به ایران برود وحشت کرده است.»

عمر محاسبات فریزر در مورد معامله با ایرانیان کوتاه بود. پس از بازگشت مصدق به قدرت در اواخر ژوئیه ۱۹۵۲ محاسبات مزبور بکلی درهم ریخت. در این دوران بود که نظریات امریکا و انگلیس رفته رفته به یکدیگر نزدیک شد. هر چه مصدق بیشتر بر سر کار می ماند، خطر احتمالی در دست گرفتن قدرت بوسیله کمونیستها بیشتر می شد. با این حال هنوز اختلافات شدیدی بین نقطه نظرهای امریکا و انگلیس وجود داشت. به گفته سر آلیور فرانکس سفیر بریتانیا در واشینگتن، امریکاییان بقدری نسبت به شرکت نفت انگلیس و ایران بی اعتماد بودند که حتی شک داشتند اگر فریزر در مذاکرات شرکت کند هیچ راه حلی ممکن باشد. ضمناً اختلاف بین امریکاییها و انگلیسیها بر سر ثبات رژیم مصدق همچنان باقی بود. به نظر انگلیسیها کمک اقتصادی مصدقیها را حفظ می کرد و حال آنکه به نظر امریکاییها کمک اقتصادی برای جلوگیری از روی کار آمدن کمونیستها لازم بود. مکینس در ماه اوت در باره امریکاییها نوشت: «ما باید در جلوگیری از آنان تلاش کنیم.» فرانکس گزارش داد: «آنها مشتاق عمل هستند.» نتیجه این مکاتبات پیشنهاد مشترک ترومن - چرچیل در سپتامبر ۱۹۵۲ بود که تعیین میزان غرامت را به داوری ارجاع می نمود و «شرکت نفت انگلیس و ایران» در باره از سرگیری تولید نفت با دولت ایران به مذاکره می پرداخت و ایالات متحد مبلغ ده میلیون دلار به



بودجهٔ ایران کمک می‌کرد. در این هنگام آر. جی. باوکر دستیار معاون وزارت خارجه و سرپرست بخش شرقی نوشت: «بسیار اهمیت دارد که ما نیروی حرکت آنی را از دست ندهیم چون هر لحظه ممکن است فکر جدیدی به مغز مصدق یا وزارت خارجهٔ امریکا خطور کند».<sup>۴۲</sup> پیشنهاد تسلیم گردید. مصدق در پاسخ تقاضای ۵۰ میلیون لیره به عنوان پیش پرداخت در ازاء نفت کرد. این یک نقطهٔ عطف دیگر بشمار می‌رفت. امریکاییان باز هم به نظریهٔ انگلیسیها که معامله با مصدق را غیرممکن می‌دانستند نزدیکتر شدند.

پاییز و زمستان سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] دورانی بحرانی بود که طی آن انگلیسیها و امریکاییها به اتفاق یکدیگر به کشیدن نقشهٔ عملیات پنهانی بر ضد مصدق پرداختند. در اینجا باید چند کلمه‌ای در بارهٔ مدارک ضبط شده در بایگانی بگویم. در اواخر ۱۹۵۲ و اوائل ۱۹۵۳ چیزی شبیه به تغییر امواج دریا در بایگانی اسناد انگلیس مشاهده می‌شود. تقارن این تغییرات با آغاز زمامداری آیزنهاور و انتصاب آلن دالس به سمت رئیس سازمان «سیا» تصادفی نیست. تا این زمان عملیات جاسوسی انگلستان اگر از سیاست خارجی تجاوز می‌کرد به تفصیل و سادگی با مشاوران مخفی وزارت خارجه مورد بحث قرار می‌گرفت. به عنوان مثال می‌توان صورت جلسهٔ مربوط به امکان قتل مفتی بیت المقدس را طی جنگ جهانی دوم مطالعه کرد. اما در دوران مصدق تنظیم صورت جلسه موقوف شد. ولی این کار تنها بخاطر محافظان عبوس اسرار دولتی نبود که خود را موظف می‌دانستند با «وجین کردن» مدارک حساس در مورخان ایجاد محرومیت کنند. با آغاز ریاست جمهوری آیزنهاور جنگ سرد بمراتب بالا گرفت. حتی در وزارت خارجهٔ انگلیس،

(۴۲) گزارش ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ (FO 371/98691)؛

و گزارش مکینس ۹ اوت ۱۹۵۲ (FO 371/98692).

و گزارش فرانکس به ایدن «محرمانه» ۲۴ اوت ۱۹۵۲ (FO 371/98694).

و گزارش باوکر ۲۳ اوت ۱۹۵۲ (FO 371/98694).



کارمندان از تهیه صورت جلسه از مسائلی که قبلاً در جلسات عادی یا در مکاتبات خصوصی مورد بحث قرار می‌گرفت، منع شدند. این امر در ماهیت تحلیل تاریخی اسناد اثر بخشید. سیاست انگلیس همچنان ثابت بود اما اکنون یک جریان زیرزمینی عمیق‌تر داشت که ماهیگیری در آن را دشوارتر می‌ساخت.

انگلیسیها همانطور که تغییر سیاست در واشینگتن را مشاهده کردند، به نوعی تغییر روحیه نیز پی بردند. از نظر آنان دستگاه حکومتی ترومن در معامله با مصدق بی نهایت محتاط‌تر بود. دین آپسون وزیر خارجه و جورج مک گی معاون تنومندش که به مسئله ایران می‌پرداخت راه خطا می‌پیمودند که به جای آنکه مصدق را یک دیوانه فوق‌العاده گمراه و یک افراطی خطرناک ضد انگلیسی بدانند، او را به عنوان یک جنتمن دلیپذیر شرقی تلقی می‌کردند. سرپرسون دیکسون (که در ژانویه ۱۹۵۳ وقتی مکینس به سفارت بریتانیا در واشینگتن منصوب شد، به عنوان قائم مقام وزیر خارجه جانشین او گردید) نوشت: «اشکال دستگاه حکومتی قبلی این بود که هر بار مصدق موضع خود را تغییر می‌داد به ما فشار می‌آوردند که به او امتیاز بدهیم. اما چنین به نظر می‌رسد که دستگاه حکومتی جدید تشخیص داده است که ما اکنون به حد و مرز دادن امتیازها رسیده‌ایم.» و این پیشرفتی قابل ملاحظه در «نوسانی» بود که زینر و لمبتون به آن اشاره کرده بودند. تفسیر دیکسون در باره تغییر مزبور این بود: «این گروه بسیار نیرومندتر است».<sup>۴۳</sup>

پیدا کردن چنین تضادی بین حکومت محافظه کار انگلیس و سلف کارگر آن بمنظور قرینه سازی تاریخی بسیار جالب می‌نماید. اما متأسفانه یک وزیر خارجه کارگر، یعنی هربرت موریسون بود که به رابین زینر دستور داده بود در ساقط کردن حکومت مصدق با شیوه‌های پنهانی بکوشد و شخص چرچیل بود

(۴۳) گزارش دیکسون، ۱۹ فوریه ۱۹۵۳ (FO 371/104613).

که چنانکه بعداً خواهیم دید جریان عملیات را تا وصول به نتیجه منطقی آن مورد تأیید قرار داد. از سوی دیگر ایدن در اقدامات خود در قضیه ایران (برخلاف قضیه مصر) خود را همانند هر وزیر خارجه کابینه کارگری محتاط نشان داد. بنابراین هیچ گونه تقارنی بین این دو قضیه نمی توان قائل شد جز اینکه شخصیتها و تغییرات ناگهانی بخت و اقبال نقش عمده ای در به نتیجه رسیدن قضیه ایران در ۱۹۵۳ ایفا کردند. بقدری در باره توطئه براندازی مصدق بحث شده بود که بهتر است در نظر داشته باشیم اگر کوچکترین تغییری در اوضاع و احوال صورت می گرفت، سیر رویدادها بکلی شکل دیگری می یافت. در حقیقت همانطور که کریستوفر وودهاوس در شرح حال خودش تحت عنوان آنچه خطر شد می نویسد، ممکن بود مصدق بدون کمک انگلیسیها و امریکاییها هم سقوط کند.

وودهاوس را می توان در آن واحد به عنوان جنگجوی چریک و مأمور سری و سیاستمدار و ادیب توصیف کرد. او در دوران جنگ جهانی دوم دوش به دوش اعضای نهضت مقاومت یونان جنگیده بود. در ۲۷ سالگی به درجه سرهنگی نائل شده بود و بعدها نماینده محافظه کار آکسفورد در مجلس عوام و سردبیر انتشارات پنگوئین، مدیر چاتام هاوس و مورخ برجسته تاریخ یونان گردید. او در سالهای ۵۲-۱۹۵۱ ریاست بخش «ام آی ۶» در ایران را بر عهده داشت. در آن هنگام معتقد بود که عملیات مشترک انگلستان و امریکا تنها راه جلوگیری از عزیمت ارتش سرخ به سوی جنوب و تأسیس یک کشور دست نشانده به سبک اروپای شرقی در ایران است. بعدها وودهاوس با اندیشیدن به این مسئله نوشت: چه بسا استالین چنین فکری در سر نداشته است، ولی در اوائل سالهای ۱۹۵۰ این امر کاملاً مسکن می نمود. در حالی که شاه و کاشانی به ترتیب نقشهای هاملت و توماس بکت را بازی می کردند، مصدق در نظر وودهاوس «یک شخصیت تئاتری موزی تراژدی - کمیک بود... که دشمن همیشگی اش انگلستان بشمار می رفت.» خطر اصلی

مبارزه مصدق با «شرکت نفت انگلیس و ایران» که از نقطه نظر انگلیسیها کاملاً جدی می نمود، از نظر وودهاوس جای نگرانی نداشت. با سابقه ای که او در جنگ داخلی یونان داشت، تهدید جدی در دست گرفتن قدرت بوسیله کمونیستها بود. به عقیده او: «هر چه مصدق بیشتر بر سر کار می ماند، احتمال این که ایران تحت کنترل روسها درآید بیشتر می شد.» البته این نظریه بسیار نزدیک به عقیده امریکاییان بویژه لوی هندرسون سفیر امریکا در تهران بود. هندرسون تجربه طولانی با روسها داشت و نقش مهمی در یکسان کردن مواضع امریکا و انگلیس ایفا کرد: «لوی هندرسون محیط سفارت امریکا را به جانب همدلی با موضع انگلیسیها تغییر داد.»<sup>۴۴</sup>

هنگامی که وودهاوس در اوت ۱۹۵۱ [مرداد ۱۳۳۰] وارد تهران شد، رابین زینر مجدداً رابطه با برادران رشیدیان را برقرار ساخته بود. او در زمان جنگ مخفیانه با آنان علیه نازیها همکاری کرده بود و شبکه آنان هنوز همچنان دست نخورده باقی مانده بود. آنان نه تنها در مجلس بلکه در بازار نیز نفوذ داشتند و بلد بودند چگونه توده مردم را به حرکت درآورند. وودهاوس استعداد برجسته زینر را در بکار گرفتن برادران رشیدیان مورد تأیید قرار داد اما خود او را تا جایی که مربوط به عملیات پنهانی می شد، یک آماتور خطرناک می دانست. زینر فاقد طاقت و قدرت تصمیم گیری قاطعانه ای بود که برای تکمیل نقشه هایش بر ضد مصدق لازم داشت. شاید از آنجایی که طبعی فیلسوفانه داشت دچار تردید شده بود.<sup>۴۵</sup> در هر حال در او این شک ایجاد شده بود که عاقلانه بودن چنین مداخله ای را زیر سؤال ببرد. او تماس با برادران رشیدیان را به وودهاوس واگذار کرد و پس از آنکه مصدق سفارت انگلیس را

44) C. M. Woodhouse, *Something Ventured* (London, 1982) pp. 106, 110, 114.

پاره ای از اطلاعات در صفحات بعد بر اساس گفتگو با آقای وودهاوس و اشخاص دیگری است که اطلاعات خصوصی در دسترس نگارنده گذاشته اند.

45) این گفته ها ضمن چند بار صرف صبحانه در آکسفورد، نظریات قبلی مرا تأیید کرد.



در اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] بست، زینر آخرین دست خود را بازی کرد و با این کار نقشه‌هایی را که وودهاوس با نهایت وقت طرح کرده بود درهم ریخت. وودهاوس مرتکب این بی احتیاطی شد که از زینر دعوت کرد تا در لندن در حضور ایدن و چند عضو بلندپایه دیگر به بحث درباره عملیات آینده در ایران پردازد. زینر دورنمای تیره و تاری مجسم کرد. او درباره قوام دچار سرخوردگی شده و اکنون درباره قابلیت برادران رشیدیان در برکناری مصدق دچار تردید شده بود. زینر که بسیار دیر به نظریه عدم مداخله گرویده بود، اکنون مؤکداً عقیده داشت که انگلیسیها باید بگذارند وقایع ایران سیر طبیعی خود را بپیماید. وودهاوس از یأس و بدبینی زینر دچار ترس شد. او به گاهی که ایدن به سویس دراز کرده بود چسبید و گفت که در هر حال بدون کمک امریکاییان کاری نمی‌شود انجام داد. اگر کسی کم‌جرات‌تر از وودهاوس بود، احتمال داشت همه چیز را در این مرحله رها کند. و نیز اگر وودهاوس شخصاً ابتکار عمل را در این لحظه در دست نگرفته بود، احتمال داشت کودتای ضد مصدق هرگز صورت نگیرد یا دست کم انگلیسیها در آن مشارکت نداشته باشند.

وودهاوس نظر ایدن را چنین تفسیر کرد: منظور وی این است که باید امکانات همکاری با امریکاییها بررسی شود. و بدین منظور در اواسط نوامبر ۱۹۵۲ روانه واشینگتن گردید. بیدل اسمیت (سلف آلن دالس در ریاست سیا) به او گفت: «شاید شما بتوانید مصدق را سرنگون کنید اما هرگز نخواهید توانست آدم خودتان را به جای او سرکار بگذارید.» مسئله جانشینی مصدق به هیچ وجه تنها مسئله فیما بین نبود. برادران رشیدیان تمایلی به امریکا نداشتند. وودهاوس نمی‌دانست آیا آنها تا آخر کار نقش خود را ایفا خواهند کرد یا نه؟ امریکاییان به سهم خود امکان عملیات مشترک علیه مصدق را بطور کلی نفی نمی‌کردند و در مورد پرداخت بهای آن نیز که وودهاوس به حدود نیم میلیون لیره علاوه بر ده هزار لیره‌ای که هر ماه به برادران رشیدیان

می پرداخت، برآورد کرده بود، حرفی نداشتند. البته کل دستگاه حکومتی امریکا از چنین نقشه‌ای از صمیم قلب استقبال نکرد. وودهاوس متوجه شد که سیا آماده ادامه مذاکرات است اما وزارت خارجه نسبت به درگیر شدن در آن تردید دارد. او بعدها نوشت: «در میان پاره‌ای از امریکاییان نوعی «حمایت» دم آخر وجود داشت که مصدق را می‌توان بر سر کار نگه داشت و زیر نفوذ درآورد. چون از پیامدهای سقوط او وحشت داشتند.»<sup>۴۶</sup> این جریانها در روزهای آخر سال ۱۹۵۲ بود. وودهاوس در سطح عملیات پنهانی به پیشرفتهایی نایل شده بود. در سطح سیاست عالی نیز انگلیسیها از گرایش امور رضایت داشتند. سر پیرسون دیکسون در ماه دسامبر نوشت: «ما عجله‌ای نداریم. سیاست ما مبنی بر این است که تا وقتی نظر دستگاه حکومتی ژنرال آیزنهاور در مورد مسئله نفت ایران روشن نشده دست به دست بکنیم.»

در یکی از ملاقاتهای آیدن با آیزنهاور در اواخر ۱۹۵۲، رئیس جمهوری منتخب مرتب تکرار می‌کرد: «پس تصور نمی‌کنید بتوان در ظرف شصت روز آینده کاری انجام داد؟» آیدن جواب داد که بیم دارد نه در ظرف این مدت و نه پس از آن بتوان کاری انجام داد. به عقیده او خطرات مداخله بسیار زیاد بود. با وجود این امریکاییها اصرار داشتند که در هر حال باید کاری صورت بگیرد. چند ماه بعد، در مارس ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] آیدن به چرچیل گزارش داد: «رئیس جمهوری مرتب تکرار می‌کرد که ما نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم.» این جمله به صورت تکیه کلام او درآمده بود. آیدن افزود: «اشکال در این است که امریکاییان مشتاق اند کاری انجام بدهند. رئیس جمهوری این مطلب را چند بار تکرار کرد.»<sup>۴۷</sup> انگلیسیها با «معامله‌ای به صورتی دیگر موافقت نمودند (چنانکه آیدن برای اعضای کابینه

46) Woodhouse, *Something Ventured*, p. 118, 121.

۴۷) گزارش دیکسون، ۵ دسامبر ۱۹۵۲ (FO 371/98703);

نامه آیدن به سر سی. استیل «بکلی سری» ۴ دسامبر ۱۹۵۲ (FO 371/98703).

توضیح داد) که بر اساس آن مجدداً شرایط خود را تعدیل کردند ولی موضع خود را در این مورد که غرامت منصفانه‌ای باید به شرکت نفت پرداخت شود محفوظ داشتند.<sup>۴۸</sup> اکنون مورد اختلاف این بود که مصدق حاضر نمی‌شد تضمین کند که بابت ضررهای آینده (عدم النفع) به شرکت غرامت پرداخت شود. مصدق واقعاً مایل بود که اعتبار ایران در معاملات از هر لحاظ، و منجمله اعتبار خودش، اعاده گردد و بی اندازه احتیاج به پول نقد داشت. اما وزارت خارجه انگلیس معتقد بود که احساسات ضد انگلیسی او پذیرش هرگونه پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را منتفی می‌سازد. این قضاوت شاید درست بود، اما در مورد آیزنهاور ایدن چنین نتیجه‌گیری کرد که او «دچار وسواس خطر کمونیسم در ایران و بی اندازه دلواپس مصدق است.» هنگامی که در زمستان ۱۹۵۳ آخرین بن بست نزدیک شد، سرپرسون دیکسون نوشت: «واقعیت این است که ما اهمیتی نمی‌دهیم که مصدق در اعلام شکست مذاکرات تا چه اندازه خشن و غیر منطقی خواهد بود، در حقیقت هر قدر او لگام گسیخته‌تر باشد، به همان اندازه پیشنهادهای ما در انظار ایران و جهان منطقی‌تر جلوه خواهد کرد.» مصدق در ۱۰ مارس [۲۰ اسفند] آخرین پیشنهادها را رد کرد. دوره «سیاست سطح بالا»ی هم‌آهنگی امریکاییها و انگلیسیها بمنظور دادن آخرین شانس به مصدق، اکنون به پایان رسیده بود و انگلیسیها نفس راحتی کشیدند.

با چنین نگرانی که انگلیسیها در مورد شهرت و اعتبارشان در انظار ایران و جهان داشتند، شگفت‌آور نیست که دیکسون و همکاران وزارت خارجه‌ای او در مورد سطوح دیگر سیاست انگلیس، یعنی عملیات پنهانی نیز بی‌اندازه هشیار باشند. در فوریه ۱۹۵۳ دستور داده شد و ودهاوس نقشه‌هایش را متوقف سازد. نفوذ عمده در صدور این دستور از سوی دیکسون اعمال شد. او به عنوان

48) Eden, *Memoirs*, pp. 232-35.



قائم مقام وزیر خارجه نشان داد که به اندازه سلفش مکینس «نیرومند» است (یکی از اصطلاحات مورد علاقه او) و همانند او در ایدن نفوذ دارد. دیکسون عقیده داشت اگر انگلیسیها و امریکاییها در یک صف قرار بگیرند، رژیم مصدق بخودی خود ساقط خواهد شد و آنگاه آنان خواهند توانست با جانشین او راه حلی برای مسئله نفت پیدا کنند. نظر او در مورد ایلویتها روشن بود. در یکی از گزارشهایش نوشت: «ادامه بحران در ایران بیشتر از یک راه حل «بد» در مسئله نفت به خاور میانه صدمه می زند.» متأسفانه وزارت سوخت و نیرو و خزانه داری انگلستان با این نظر موافق نبودند. در اینجا نیز او استدلال محکمی در آستین داشت. احتمال می رفت وزارتخانه های دیگر در یافتن راه حل با هم به رقابت پردازند، چون تحریم نفت نمی توانست تا ابد ادامه یابد. دیکسون به قول خودش مسیر یکنواختی را دنبال کرد که همواره بر این فرض قرار داشت که در هر حال احساس منصفانه ای در مورد غرامت وجود دارد.<sup>۴۹</sup> او شخصی اصولی و خواستار احترام به موقعیت انگلستان بود. بالا تر از همه مایل نبود عملیات پنهانی که تأثیرش نامعلوم و از لحاظ اخلاقی مشکوک است به نام نیک انگلستان لطمه وارد سازد. به همین جهت بود که او در ۲۱ فوریه توطئه ضد مصدق را موقوف کرد.<sup>۵۰</sup> با این همه، بزودی تصمیمش تغییر یافت. نمی توان در این باره تأمل نکرد که اگر نظریات او رد نمی شد، سیر رویدادها به کجا می انجامید. مخالفت با او از جانب ایدن نبوده که صد درصد با نظریات او موافقت داشت. در این هنگام ایدن برای عمل سنگ مثانه در بیمارستان بستری شده بود و تا بعد از سقوط مصدق به وزارت خارجه بازنگشت. پس علت صدور دستور از سر گرفتن عملیات پنهانی چه بود؟ پاسخ این پرسش در

(۴۹) گزارش دیکسون، ۲۲ فوریه ۱۹۵۳ (FO 371/104613).

گزارش دیکسون، ۳۰ نوامبر ۱۹۵۲ (FO 371/98703).

گزارش دیکسون، ۱۹ مارس ۱۹۵۳ (FO 371/104614).

50) Woodhouse, op. cit., p. 123.

یک کلمه خلاصه می‌شود: چرچیل.

چرچیل از روزهای پیش از جنگ جهانی اول در سیاست عالیة نفت ایران درگیر شده بود. او بود که موجب تبدیل سوخت ناوگان سلطنتی بریتانیا از زغال سنگ به نفت گردید و نقش عمده‌ای در خرید اکثریت سهام «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای دولت انگلیس ایفا کرد. در آن زمان حساب کرده بود که صرفه‌جویی در پولی که بابت نفت پرداخت می‌شود سالانه سربه ۴۰ میلیون لیره می‌زند و گفته بود:

بر این اساس ممکن است بتوان سودهای متراکم حاصله یا بالقوه این سرمایه‌گذاری را به مبلغی برآورد کرد که نه تنها برای تأمین بودجه ساخت کشتیهای بزرگ و کوچک آن سال و کلیة تأسیسات نفتی قبل از جنگ کافی است، بلکه به اندازه‌ای است که منطقی می‌توانیم انتظار داشته باشیم که روزی صاحب نیرومندترین ناوگانی که در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ ساخته می‌شود، یعنی عظیم‌ترین قدرتی که در این مدت تأسیس و به ناوگان بریتانیا افزوده شده است بشویم، بی‌آنکه حتی یک پنی به مالیات دهندگان انگلیسی تحمیل شده باشد.<sup>۵۱</sup>

بنابر این چرچیل هرگونه دلیلی داشت که در اوائل سالهای ۱۹۵۰ مجدداً به سرنوشت نفت ایران علاقه‌مند شود. پس از آنکه ایدن بیمار شد، در غیاب او شخصاً امور وزارت خارجه را برعهده گرفت و همانطور که وودهاوس اشاره می‌کند او بود که جریان را وارونه کرد: «چرچیل از عملیات نمایشی و هیجان‌انگیز خوشش می‌آمد و برای دیپلماتهای کم‌دل و جرأت‌احترام زیادی قائل نبود. این چرچیل بود که دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرد»<sup>۵۲</sup>

51) Winston Churchill, *The World Crisis*, vol. I (New York, 1923), p. 134.

52) Woodhouse, op. cit., p. 125; Christopher Andrew, *Secret Service: The Making of the British Intelligence Community* (London, 1985), p. 494.

«عملیات چکمه» نام انگلیسی و «عملیات آجاکس» نام امریکایی نقشه براندازی مصدق بود. مسلم است که آیزنهاور کاملاً در جریان عملیات آجاکس قرار داشته و بر آن صحنه گذاشته است.<sup>۵۳</sup> آیزنهاور نیز مانند چرچیل از روی اسناد و مدارک کار می‌کرد و بر جزئیات تسلط داشت. او عقیده خاص خودش را داشت و برخلاف افسانه رایج آن زمان، هرگز اسیر برادران دالس (جان فاستر و آلن) نبود، گو اینکه آلن اطلاعات دست اول درباره این قضیه را در اختیارش می‌نهاد. اگر چه در اینجا بحث درباره جنبه امریکایی قضیه نیست اما یک نکته را باید تأکید کرد و آن این است که هنوز یک حالت جاسوسی به سبک قدیمی درباره «عملیات چکمه و آجاکس» وجود داشت: مصدق می‌بایست ساقط شود، اما نه چرچیل و نه آیزنهاور موافق با قتل یک رئیس دولت نبودند.

نامزد جانشینی مصدق سرلشکر فضل‌الله زاهدی بود. در بحثهای مابین انگلیسیها و امریکاییهای مقیم تهران پس از سقوط حکومت قوام در ژوئیه ۱۹۵۲ بارها نام او به عنوان تنها جانشین احتمالی مصدق مطرح شده بود. زاهدی در زمان جنگ جهانی دوم با تهدید اسلحه انگلیسیها روبرو شده و به عنوان طرفدار نازیها زندانی شده بود. این موضوع اکنون امتیازی برای زاهدی بشمار می‌رفت چون شائبه طرفداری انگلیس را از او می‌زدود. سام فال این توضیحات را درباره زاهدی نوشته بود: «در این کشور مردان ضعیف، او بالنسبه قوی است. شدیداً ضد کمونیست است و در زمان جنگ به دست انگلیسیها اسیر شده و آلت دست انگلیسیها تلقی نمی‌شود. با رهبران جبهه ملی روابط دوستانه‌ای دارد — از جمله با کاشانی... شاید قادر باشد بر روی حمایت بخشی از ارتش حساب کند.» تحلیل فال با ارزیابی زیرکانه‌ای در باره نقشی که شاه می‌تواند یا نمی‌تواند در هرگونه زورآزمایی آینده ایفا کند ادامه می‌یافت: «شاه هنوز از نوعی شهرت نمادین در میان مردم سراسر کشور

53) Stephen Ambrose, *Eisenhower: the President* (New York, 1984) p. 111.



و ارتش برخوردار است، گویانکه ارتش نسبت به او خشمگین است چون فکر می‌کند آن را رها کرده است. اگر او در آینده نزدیک نشانه‌هایی از قاطعیت و مردانگی از خود نشان ندهد، اعتبار ناچیزی را هم که برایش باقی مانده است از دست خواهد داد.»<sup>۵۴</sup> هیچ کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که آیا شاه خودش را آماده زورآزمایی احتمالی با مصدق می‌سازد یا نه. وودهاوس هنگام بحران تابستان ۱۹۵۲ نوشت: «هنوز مسئله قانع کردن شاه عصبی برای ایفای نقشی که دارد باقی مانده بود، و آن همانا امضا کردن دو فرمان بود: یکی در مورد عزل مصدق و دیگری نصب زاهدی به جای او.»<sup>۵۵</sup>

این مطلب حائز اهمیت است که در خاطر داشته باشیم که بعد از اکتبر ۱۹۵۲ [مهر ۱۳۳۱] انگلیسیها در ایران بطور غیرمستقیم عمل می‌کردند. سر ساموئل فال با دست کم گرفتن این واقعیت، در ۱۹۸۵ چنین به خاطر آورد: «اگر شما با کشوری مناسبات سیاسی نداشته باشید، همیشه مایه تأسف است و مسائل را دشوار می‌سازد. ما نه می‌توانستیم در محل به مذاکره پردازیم و نه برنامه عملیات خود را از پایگاههای ایرانی مان ادامه دهیم.»<sup>۵۶</sup> اکنون فعالیتهای ضد مصدق از قبرس اداره می‌شد که برادران رشیدیان از طریق رادیو با آنجا تماس داشتند. تشکیلات برادران رشیدیان شامل چند نماینده مجلس و سناتور، افسران بلندپایه ارتش و شهربانی، بعضی وعاظ و تجار، روزنامه‌نگاران، و بویژه رهبران اوباش می‌شد. یک بُعد دیگر نیز در برنامه انگلیس وجود داشت: در جنوب ایران پاره‌ای از عشایر از سازمان «ام آی ۶» حقوق دریافت می‌کردند. می‌شد عناصر روستایی و شهری را همزمان با آنان به فعالیت واداشت تا با حمایت حزب توده از مصدق مقابله کنند. در اینجایک خوش اقبالی بزرگ به انگلیسیها روی کرد. مقدمه بحران ایران با

(۵۴) گزارش فال «محرمانه»، ۲ اوت ۱۹۵۲ (FO 248/1531).

55) Woodhouse, op. cit., p. 126.

56) Lapping, *End of Empire*.

مرگ استالین در ۵ مارس مصادف شد. به دنبال آن یک دوره بی‌تصمیمی پیش آمد که روسها نتوانستند به کمونیستهای ایرانی کمک کنند. تشکیلات حزب توده به حال خود رها گردید و در میان سایر چیزهایی که از خود به جا گذاشت یک بسته بزرگ محتوی تمبر پست بود که روی آنها مهر «جمهوری ایران» زده شده بود و یادآور سرنوشت ایران در صورت دخالت اتحاد شوروی بود.

شاید اگر تمهیدات استادانه انگلیس با نقشه‌هایی که کرمیت روزولت عامل اصلی سیا در خاورمیانه کشیده بود موازی نمی‌شد، کار به جایی نمی‌رسید.<sup>۵۷</sup> کمی بعد از ۲۵ آوریل [۵ اردیبهشت ۱۳۳۲]، تاریخی که دو دولت در باره زاهدی به عنوان جانشین مصدق توافق کردند، به روزولت چراغ سبز داده شد تا جزئیات توطئه را هم‌آهنگ سازد. عملیات آجاکس همانند «عملیات چکمه» بر پایه گروهی از ایرانیان بنا شده بود که با هم ارتباطات خانوادگی نزدیک داشتند. ریشه‌های هر دو عملیات عمدتاً در بازار و جامعه بازرگانان قرار داشت؛ در حالیکه انگلیسیها با شاه تماسهای قویتری داشتند و امریکاییها با نظامیان و روحانیون. اکنون هر دو شبکه در هم ادغام می‌شد. با گذشت زمان ممکن است چنین بنظر برسد که گروه ایرانیانی که به فعالیت زیرزمینی اشتغال داشتند و دسته‌بندی انگلیسیها و امریکاییها سازمانی شکست‌ناپذیر نبود. اما در آن زمان، دست کم به نظر انگلیسیها، سازمانی بود سست و متزلزل و شانس موفقیت بسیار ناچیزی داشت.

روزولت شخصاً در ۷ ژوئیه [۱۶ تیر] مخفیانه از مرز گذشت و وارد خاک ایران شد. او تقریباً یک کلمه فارسی نمی‌دانست. به نظر انگلیسیها یک آماتور بود. با این همه احترام آنان را جلب کرد. موفقیت عملیات در قاطعیت، و استعداد او در سازماندهی بود. در ابتدا بنظر می‌رسید که هیچ چیز

57) Kermit Roosevelt, *Countercoup: the Struggle for the Control of Iran* (New York, 1979).

روبراه نیست. تا اینکه سرانجام شاه به اصرار روزولت تصمیم گرفت فرمانها را امضا کند. اما مصدق فرستاده وی را که برای ابلاغ فرمان عزل رفته بود بازداشت کرد و با این کار خود زاهدی را از دریافت سمت اعطائی شاه محروم ساخت. شاه از کشور گریخت. زاهدی مخفی شد. البته این داستان بارها گفته شده است،<sup>۵۸</sup> ولی یادآوری حالت عمومی اهمیت دارد. یک روایت آن زمان نشان می دهد که چگونه روزولت با پخش نسخه های فرمان بین روزنامه ها و تجهیز او باش توانست در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] ورق را برگرداند:

در حالیکه ارتش به حال آماده باش پیرامون پایتخت در حال آشوب ایستاده بود، یک دسته عجیب و غریب از او باش در خیابانها به راه افتاده و به سوی قلب تهران در

۵۸) اسناد منتشرشده دولت انگلیس نیز جزئیات باارزشی را فاش نمی سازد، از جمله گزارش سری تحت عنوان «اوضاع تهران در غروب ۲۲ اوت» که بوسیله کریستوفر گندی مسئول «میز ایران» تهیه شده است. گندی بخوبی در جریان دخالت «ام آی ۶» در امور ایران قرار داشت ولی او و همکارانش در وزارت خارجه مراقب بودند گزارشهای خود را طوری تنظیم کنند که گویی تغییر حکومت در ایران یک تحول کاملاً ایرانی بوده است. بدینسان طبق گزارشی که بخش شرقی در ۲۴ اوت ۱۹۵۳ (۲ شهریور ۱۳۳۲) تهیه کرد:

مصدق با دستاویز ناسیونالیسم و مخالفت با دیکتاتوری به قدرت رسید. سقوط او بواسطه رها کردن دومین بخش از این اصول ملی و اتخاذ شیوه های دیکتاتوری رو به افزایش بود. و نیز شکست او به عنوان یک ناسیونالیست، هم در ایجاد یک صنعت نفت کارآمد متعلق به ایران و هم در اتکای روزافزون او به تشکیلات حزب (کمونیست) نوده بود که از بیگانگان الهام می گرفت.

از آن پس این خط مشی داخلی دستگاه دولت و همچنین تفسیری گردید که به مردم ارائه می شد. انگلیسیها بسیار سرنگه دارتر از امریکاییها بودند. تا قبل از انتشار کتاب وودهاوس هرگونه اشاره ای به دخالت «ام آی ۶» در کودتای ایران از محافل امریکایی ناشی می گردید. روزولت در چاپ اول کتاب خود که مجبور به جمع آوری نسخه های آن شد، کوشیده بود با این ادعا که توطئه از شرکت نفت انگلیس و ایران ریشه می گرفته است بر مداخله دولت انگلیس سرپوش بگذارد. برای اطلاعات بیشتر در این باره نگاه کنید به:

Thomas Powers, "A Book Held Hostage", *Nation*, 12 April 1980.



حرکت بود. ورزشکاران کباده کش و وزنه بردارانی که میله های آهنین در دست داشتند و کشتی گیرانی که عضله می گرفتند، در میان این جمعیت بودند. بتدریج که عده تماشاچیان زیادتر می شد، این گروه شگفت انگیز نمایشگر همصدا شروع به دادن شعار به نفع شاه کردند. جمعیت آوای آنها را گرفت و در همانجا پس از لحظه ای تردید توازن روانی علیه مصدق چرخید.<sup>۵۹</sup>

اگر چه انگلیسیها در این وقایع بطور غیرمستقیم دخالت داشتند، ولی این بدان معنی نیست که بکلی تبرئه می شوند. در حوادث بعد از اوت ۱۹۵۳ تاریخ ایران، انگلیسیها نیز همانند امریکاییها مسئولیت سنگینی بر عهده دارند. بیش از ۳۰۰ نفر در جنگهای خیابانی کشته شدند. مصدق وفادار به سبک همیشگی اش با پیژاما دستگیر شد. در دادگاه با فصاحت اعلام داشت که عاملان بیگانه او را بخاطر تلاشی که علیه دشمنان ایران بکار برده بود محاکمه می کنند. همانطور که مضمون این مقاله روشن ساخته، اتهامات او چندان بی پایه نبود، هر چند چنانکه وودهاوس می گوید درگیری انگلیس و امریکا در کودتا تنها یک عامل در سیاست ایران بشمار می رفت و در درازمدت در رویدادهای بعدی تأثیری نداشت. در آن زمان کمتر کسی می توانست خود کامگی بعدی شاه یا دامنه خیالات باطل امریکاییها را پیش بینی کند. اما در مورد تصمیم انگلیس در آن زمان چه می توان گفت؟ آیا دخالت اوت ۱۹۵۳ در تاریخ به عنوان یک عمل عاقلانه و درست ضبط خواهد شد یا برعکس؟ البته این سؤالی است غیرقابل جواب. اما به گفته وودهاوس شرکت کننده اصلی و شاهدهی که دوران پس از جنگ را با دقت مطالعه کرده است، درگیری انگلستان در کودتا به علت اوضاع بین المللی قابل توجیه بوده است. به عقیده او، اگر این دخالت صورت نمی گرفت، ایران کمونیست

59) *Saturday Evening Post*, 6 November 1954, quoted in Woodhouse, *Something Ventured*, p.129.

می شد و شاید تحت سلطه شوروی درمی آمد. ممکن است این ارزیابی را جدی تلقی نکرد، اما بیانگر معتقدات دولت انگلیس در آن زمان می باشد. در فصل دیگری از این کتاب جیمز بیل بر اثرات منفی و دیرپای مداخله ۱۹۵۳ در مناسبات بین ملتهای ایران و امریکا تأکید می کند. این گونه ارزیابی برای انگلیسیها دشوارتر است. آنتونی ایدن در آغاز این بحران هنوز به توصیه های کارمندان دائمی وزارت خارجه گوش می داد که او را از خطرات مداخله برحذر می داشتند. ملتها نظیر افراد هستند. نمی شود بدون این احساس که حسابهای کهنه ای که باعث دلخوری آنان بوده تسویه شده است، در کارشان مداخله کرد. بتدریج که بحران پیشرفت می کرد، ایدن و پاره ای از همکارانش متقاعد شده بودند که مصدق را می توان برکنار کرد و نتیجه این کار نشان داد که هنوز می توان کشورهای خاورمیانه را به نحوی از انحاء تحت فشار گذاشت. مداخله ۱۹۵۳ در کوتاه مدت مؤثر جلوه کرد. اما در درازمدت چنین می نماید که نصیحت عاقلانه طرفداران عدم مداخله بیشتر مقرون به مصلحت و عقل سیاسی بوده است.

## امریکا، ایران، سیاست مداخله، ۱۹۵۳ - ۱۹۵۱

جیمز ا. بیل

در سال ۱۹۵۰ ایالات متحد درگیر یک رویارویی دست و پاگیر و عذاب آور بین بریتانیا و ایران بر سر نقش سیاسی و اقتصادی «شرکت نفت انگلیس و ایران» گردید. اگرچه مسائل تولید و قیمت گذاری و شرایط کار همیشه منشاء برخورد و تشنج بین انگلیس و ایران بود، ولی مسئله عمده حاکمیت ملی بود. وجود امتیازی که به یک شرکت بزرگ و قدرتمند خارجی اجازه می داد کنترل کامل خود را بر عملیات اکتشاف و بهره برداری از بزرگترین منبع درآمد کشور اعمال کند، از سوی نیروهای ناسیونالیست ایران محکوم می شد. در اواخر دهه ۱۹۴۰ در ایران و سراسر جهان سوم ناسیونالیسم یک نیروی سیاسی مهم شده بود.

«شرکت نفت انگلیس و ایران» با عدم حساسیت به تقاضاهای نیروهای سیاسی در حال رشد واکنش نشان داد. در پاسخ به فشارهای فزاینده داخلی ایران در مورد ایجاد رابطه ای جدید با «شرکت»، شرکت در ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹



چندبار نویل گس را برای مذاکره به ایران فرستاد. نتیجه این مذاکرات قرارداد گس - گلشائیان بود (معروف به قرارداد الحاقی) که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹ [۲۶ تیر ۱۳۲۸] امضا شد. مهمترین جنبه قرارداد مزبور افزایش درآمد ایران از ۲۲ سنت به ۳۳ سنت در هر بشکه نفت بود. اگرچه رئیس شرکت نفت قویاً استدلال می‌کرد که این بهترین ترتیبی است که از سوی هر یک از شرکتهای نفتی به یک کشور خاورمیانه پیشنهاد شده است، ولی در ایران با چنین دیدی به قرارداد نگرسته نمی‌شد. در نقاط دیگر نیز چنین بود. مثلاً کاهش ارزش لیره استرلینگ در ۱۹۴۹ اثراتی منفی بر درآمد دریافتی ایران از شرکت نفت داشت. این مطلب و عوامل متعدد دیگر، از جمله قصور شرکت در بهبود شرایط زندگی کارگران ایرانی، بطور جدی در قرارداد ذکر نشده بود. در کلمات صریح رونالد فری پر مورخ رسمی «شرکت نفت انگلیس و ایران» آمده است:

قصور مقامات رسمی در کاهش ضربه، به رغم تقاضاهای متعدد، بی توجهی آنان را نسبت به حساسیتهای ایرانیان و عدم درک موضع آسیب پذیر شرکت نفت نشان می‌داد. این شیوه با روش خزانه داری امریکا در ۱۹۵۰ که در راه انعقاد قراردادهای پنجاه - پنجاه در خاورمیانه تسهیلات ایجاد می‌کرد، بکلی مغایرت داشت.

مورخ «شرکت» چنین ادامه می‌دهد:

شرکت که بیشتر نگران افزایش تولید و هزینه عملیات خود در ایران بود، در موافقت با شایستگی تعداد فزاینده‌ای از ایرانیان برای احراز مشاغل گوناگون، محافظه کاری بیش از اندازه نشان می‌داد. این کارایی تردید یک اشتباه قضاوت نظیر ارزیابی کمپانی کانال سوئز در مورد صلاحیت راهنمایان مصری کشتیها بود.<sup>۱</sup>

1) Ronald W. Ferrier, "The Development of the Iranian Oil Industry" in Hossein Amirsadeghi ed., *Twentieth-Century Iran* (London, 1977) p. 106.

سر ویلیام فریزر و جمعی از همکارانش در شرکت، نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران را درک نکردند و هنگامی که قشرهای مختلف اجتماع ایران قرارداد الحاقی را به نحوی گسترده به باد حمله گرفتند، واقعاً شگفت زده شدند. هم در مجلس ۱۵ و هم در مجلس ۱۶ قرارداد دستخوش انتقادهای آتشین و هیجان آمیز قرار گرفت. در حالی که عده‌ای از افراد وارد به سیاست در ایران، بی آنکه زحمت خواندن قرارداد را به خود بدهند آن را نفی می‌کردند، بسیاری از رهبران سیاسی برجسته و مسئول نیز که نسبت به موقعیت انگلستان حساسیت داشتند با آن مخالفت می‌ورزیدند. این که کمیسیون نفت قرارداد الحاقی را به اتفاق آراء رد کرد، شاخصی مهم در میزان عدم محبوبیت انگلیس در ایران است.

در یک تذکاریه مهم توسط یکی از تحلیل‌گران برجسته امور نفتی در وزارت خارجه آمریکا (مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۰)، ضمن بررسی نکات مندرج در قرارداد الحاقی، موضع ایرانیها در قبال «شرکت» چنین توصیف شده است:

مجلس ایران در آخرین جلسات فوق العاده هیجان آمیز خود در ۱۹۴۹ قرارداد را تصویب نکرد و پس از آن نیز هیچ نشانه‌ای از موافقت بروز نداد. شرکت نفت و انگلیسیها واقعاً در ایران منفوراند و هر کس شرکت نفت را تأیید کند دست به خودکشی سیاسی زده است.<sup>۲</sup>

در سال ۱۹۵۱ اللهیار صالح در شورای امنیت سازمان ملل متحد اظهار داشت که «شرکت نفت انگلیس و ایران» در ۱۹۵۰ از فروش نفت ایران

2) Richard Funkhauser, 'September 10, 1950 background paper', US Congress, Senate, Committee on Foreign Relations, Subcommittee on Multinational Corporations, *Multinational Corporations and United States Foreign Policy Hearings*, part 7 (20-1 February, 27-8 March, 1974), 93rd Cong., 2nd sess. on multinational petroleum companies and foreign policy (Washington, DC: Government Printing Office, 1974), p. 126.

سودی در حدود ۲۰۰ میلیون لیره بدست آورده است. از این مبلغ فقط ۱۶ میلیون لیره به عنوان حق الامتیاز و سود سهام و مالیات عاید ایران شده است. سود شرکت فقط در آن سال پس از کسر سهمی که به ایران پرداخته به بیش از ۱۱۴ میلیون لیره بالغ شده است، یعنی معادل کل مبلغی که شرکت در طول نیم قرن به ایران پرداخته است.<sup>۳</sup> ایرانیان اغلب این واقعیت را نقل می‌کردند که حق السهم ایران کمتر از مالیاتهایی است که «شرکت نفت» به دولت انگلیس می‌پردازد. به عنوان مثال در ۱۹۴۸ ایران ۹ میلیون لیره حق السهم، در مقابل ۲۸ میلیون لیره مالیات که شرکت به دولت انگلیس پرداخته بود، دریافت کرد. در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ ارقام مزبور به ترتیب ۱۳/۵ و ۱۶ میلیون لیره حق السهم و ۲۳ و ۵۰/۵ میلیون لیره مالیات بود.<sup>۴</sup> بعدها آنتونی ایدن وزیر خارجه بریتانیا فاش ساخت که احساسات ایرانیان را درک می‌کرده است و نوشت: «من احساسات ایرانیان را درک می‌کردم، زیرا این موضوع به نظر آنها حيله آمیز می‌رسید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به عنوان سهامدار عمده «شرکت نفت انگلیس و ایران»، مبالغ هنگفتی به عنوان مالیات دریافت کند و از پرداخت سود سهام بیشتری به دولت ایران خودداری ورزد.»<sup>۵</sup>

3) Saleh in *U.N. Security Council Official Record*, 6th year, 563rd Meeting, 15 (S/PV 563, 1951) as quoted in Jerrold L. Walden, 'The international petroleum cartel in Iran: private power and the public interest', *Journal of Public Law* 11 (Spring, 1962) 70.

مأخذ دیگری ادعا می‌کند که «شرکت نفت انگلیس و ایران» تا پایان ۱۹۵۰ مبلغ ۱۵۰ میلیون لیره به عنوان حق السهم به ایران پرداخته است. نگاه کنید به:

Benjamin Shwadran, *The Middle East, Oil, and the Great Powers 1959*, 2nd rev. edn (New York, 1959) p. 159.

۴) همانجا. هم مصدق و هم بعداً شاه بارها به این نکته اشاره کردند. نگاه کنید به: «نطق جناب آقای دکتر مصدق درباره ملی شدن صنعت نفت در ایران» (تهران، ۱۳۳۰) ص ۳۱. به گفته شاه «شرکت نفت از حساسیت ما در پرداخت مبالغ هنگفتی به عنوان مالیات به دولت انگلستان اطلاع داشت. مبالغ مزبور در واقع از حق السهمی که به ایران پرداخت می‌شد بسیار زیادتر بود. نگاه کنید به:

Mohammad Reza Shah Pahlavi, *Mission for My Country* (New York, 1960) p. 90.

5) Anthony Eden, *Full Circle* (Boston, 1960) pp. 214-15.



چیزی که برای ایرانیان بیش از ملاحظات مالی غیرقابل تحمل بود، مسئله حاکمیت ملی بود. «شرکت نفت» به مقامات ایرانی اجازه نمی داد به حسابهایش رسیدگی کنند و مبالغی را که می بایست بپردازد یک طرفه اعلام می کرد. همیشه تعهدات خود را در مورد استخدام درصد بیشتری از کارمندان محلی در سطوح مختلف انجام نمی داد. در حدود ۷۰ درصد از کارگران غیرماهر و نیمه ماهر شرکت ایرانی بودند و تعداد کارمندان حقوق بگیر ایرانی در فاصله ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۸ به میزان ناچیزی افزایش یافته بود. عملیات شرکت نفت در ایران نمونه کلاسیک یک سازمان مستقل در یک کشور خارجی بشمار می رفت؛ سازمانی که به دست بیگانگان اداره می شد و با سیستم اقتصادی کاملاً متفاوت، بدون هیچ رابطه ای بر روی اقتصاد بقیه نقاط کشور قرار گرفته بود.<sup>۶</sup>

درجه شکافی را که بین ایران و بریتانیا ایجاد شده بود می توان از نظریات خلاف واقعی که بر طرز تفکر هر یک از طرفین مسلط بود دریافت. انگلیسیها احساس می کردند که نفوذشان بر ایران بی ضرر است و بدون حمایت تکنولوژی بریتانیا، ایران یک سرزمین بیابانی عقب مانده باقی خواهد بود. می گفتند مداخلات بیشمارشان در گذشته برای حمایت از ایران در مقابل همسایه تجاوزکار روسی در شمال کشور مفید بوده است. بنابراین حتی پاره ای از صاحب نظران مسائل ایران در انگلستان، از ناسپاسی مصدق و ناسیونالیستهای ایران احساس اشمئزاز می کردند.

ژنرال استفن لانگریگ پس از تجلیل از «خیرخواهی واقعی» «شرکت نفت انگلیس و ایران» که از «مرز هر تعهد قراردادی و قانونی» تجاوز می کند، می نویسد:

6) Julian Bharier, *Economic Development in Iran 1900-1970* (London, 1971), p. 160.

همه این تلاشها، همه این خوشرفتاریهای سخاوتمندانه و روشنفکرانه شرکت با کارگران خودش و مردم ایران سرانجام نه تنها به حساب نیامد بلکه با عباراتی مورد حمله قرار گرفت که بی اعتنائی صرف و استثمار محض را القاء می‌کرد.<sup>۷</sup>

حتی ایرانشناس مشهور پیتر ایوری پس از توصیف انتقادآمیزش از ملی کردن «شرکت نفت» نظریک خبرنگار را درباره «میل ذاتی و ملی ایرانیان به شهادت طلبی» با لحنی موافق نقل می‌کند. ایوری سپس واقعیات سیاسی اعمال زور را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «اوج گرفتن احساسات برای استقرار حاکمیت ملی ناگزیر به پرداخت بهای آن منتهی می‌شود، یعنی فشار وارده از سوی قوی‌تر به ضعیف‌تر به نحوی اجتناب‌ناپذیر آغاز می‌گردد.»<sup>۸</sup>

در نظر ایرانیان انگلیسیها ملتی بودند که در بند و بستهای شیطنت‌آمیز، باهوش و زیرک است و اقداماتش همیشه خوشبختی و افتخار نصیب جزایر بریتانیا می‌کند در حالیکه با لبخند و شیوه‌های مزورانه بذر زوال و ناتوانی در نقاط دیگر جهان می‌پاشد. ایرانیان در طول یک قرن هرگونه رویداد منفی را به «دست پنهانی انگلیس» نسبت می‌دادند. مصدق با این عبارت انگلیسیها را برای اورل هریمن فرستاده مخصوص رئیس جمهوری امریکا به تهران در ۱۹۵۱ توصیف کرد: «نمی‌دانید آنها چقدر مزور و حيله‌گرند. نمی‌دانید چقدر شرورند. نمی‌دانید چطور به هر چه دست می‌زنند کثیف و آلوده‌اش می‌سازند.» وقتی هریمن پاسخ داد که انگلیسیها هم مثل سایر مردم هستند، بعضی خوب و بعضی بد و عده‌ای هم بینابین، مصدق پاسخ داد: «شما آنها را نمی‌شناسید، شما آنها را نمی‌شناسید.»<sup>۹</sup>

7) S. H. Longrigg, *Oil in the Middle East: its Discovery and Development*, 3rd edn (London, 1968) p. 157.

8) Peter Avery, *Modern Iran* (New York, 1965) p. 423.

9) Vernon A. Walters, *Silent Missions* (Garden City, NY, 1978) pp. 247-8.

در صحنه سیاست ایران، مخالف سیاسی هر کس خود به خود آلت سیاست انگلیس تلقی می شد. این اتهام از جانب طرف ضعیف تر با صدائی بلندتر به طرف قوی تر وارد می شد. شهرت خدمت و جاسوسی برای انگلیس بر دوش نسلهای متعددی از رهبران سیاسی ایران سنگینی می کند. با آنکه روابط بین مصدق و انگلیسیها بر اساس بدگمانی و نفرت دوجانبه بود شاه او را متهم به طرفداری از انگلیس می کرد. (انگلیسیها قبلاً در سالهای ۱۹۳۰ به مصدق برچسب عوامفریب و روده دراز زده بودند).<sup>۱۰</sup> در چنین محیطی برای «شرکت نفت» امکان نداشت ایرانیان را متقاعد سازد که جداً برنامه ای در حفظ منافع ایران به اندازه منافع انگلیس در پیش گرفته است، ولو اینکه این امر واقعیت می داشت.

در اواسط ۱۹۵۰ سیر رویدادهای سیاسی ایران سرعت بیشتری یافت. یک کمیسیون ۱۸ نفره نفت در مجلس تأسیس شد و پس از تشکیل جلساتی در تابستان و پاییز آن سال، در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۰ [۳ آذر ۱۳۲۹] رأی به رد قرارداد الحاقی داد. رئیس کمیسیون مزبور محمد مصدق بود. او و دیگر رهبران ناسیونالیست با تبلیغاتی گسترده به تقاضای ملی کردن نفت پرداختند. یک ماه بعد سعودیها انعقاد قرارداد پنجاه- پنجاه را علناً اعلام کردند. اگر چه «شرکت نفت انگلیس و ایران» نیز اشاراتی می کرد که مایل است قرارداد پنجاه- پنجاه را مورد بررسی قرار دهد، ولی ضمناً اصرار می ورزید که مادام که ایران شوق ملی کردن را در نظر دارد، حاضر به مذاکره نخواهد بود. اما اکنون دیگر «تقسیم پنجاه- پنجاه سود حاصله از نفت دیر شده بود؛ آنقدر دیر شده بود که دیگر نمی توانست جلوموج ملی کردن را بگیرد.»<sup>۱۱</sup> به قول یک روزنامه نگار امریکایی در تهران: «اکنون چنین بنظر می رسد که «شرکت نفت انگلیس و ایران» بخاطر عقب ماندن از زمان، که باعث شد نه تنها یک

(۱۰) گزارش سمور به ایدن، ۱۲ آوریل ۱۹۳۷ (FO 371/20837).

(۱۱) Charles W. Hamilton, *America and Oil in the Middle East* (Houston, 1962) p. 47.



اتوبوس بلکه چند اتوبوس را از دست بدهد شدیداً رنج می برد.»<sup>۱۲</sup>  
 در ۳ مارس ۱۹۵۱ [۱۲ اسفند ۱۳۲۹] رزم آرا نخست وزیر نطقی در برابر مجلس ایراد و ضمن آن از قرارداد الحاقی حمایت کرد و با فکر ملی کردن مخالفت ورزید. قتل او که چهار روز بعد صورت گرفت مواضع را سخت تر ساخت. در ۱۵ مارس ۱۹۵۱ [۲۴ اسفند ۱۳۲۹] مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را تصویب کرد. مجلس سنا نیز پنج روز بعد آن را تأیید کرد. پس از حکومت انتقالی دو ماهه حسین علاء، محمد مصدق در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ [۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰] نخست وزیر ایران شد. به نظریک شاهد قضایا، «ملی کردن» شرکت نفت انگلیس و ایران» مهلک ترین ضربه ای بود که طی چهل و پنج سال گذشته بر پیکر صنعت بین المللی نفت وارد گردید.»<sup>۱۳</sup>

### دکتر محمد مصدق: تصویری ساده

مخالفت با سیاست انگلیس در ایران تبلوری از نفوذ شخصیت مصدق بود. او در ۱۹ مه ۱۸۸۲ [۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱] در یکی از برجسته ترین خانواده های ایرانی که از لحاظ سیاسی در قرن گذشته وجود داشت در تهران به دنیا آمد و مشاغل خود را حتی قبل از پایان قرن، در حالیکه هنوز نوجوان بود آغاز کرد.<sup>۱۴</sup>

۱۲) مقاله ادوموند استیونس در روزنامه کریشن ساینس مونیور، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱.

13) Christopher T. Rand, *Making Democracy Safe for Oil* (Boston, 1975) p. 133.

۱۴) در منابع فارسی و انگلیسی اختلاف فاحشی در تاریخ تولد دکتر مصدق مشاهده می شود. تاریخ مزبور از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۵ فرق می کند. منابع ایرانی سال ۱۸۷۹ (۱۲۵۸ به تقویم شمسی) را ذکر می کنند در حالیکه در زندگینامه مصدق در وزارت خارجه بریتانیا تاریخ ۱۸۸۵ قید شده است. نگارنده پس از بررسی و بحث با خانواده مصدق به تاریخی که در متن ذکر شده اعتبار قائل شده ام زیرا دکتر مصدق یک سال قبل از فوتش (که در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ روی داد) به خط خودش تاریخ ولادت خود را ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی مصادف با ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی و ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری ذکر کرده است. نگاه کنید به: مکانبات مصدق، دفتر دهم (آذر ۱۳۵۴) ص ۲۰۸.

مصدق تحصیلات خود را در ایران و اروپا به پایان رساند؛ وی پاره‌ای مشاغل اداری را در ولایات بر عهده گرفت و در دوره‌های پنجم و ششم مجلس به عنوان نماینده انتخاب گردید. هنگامی که نماینده مجلس پنجم بود در مخالفت با به قدرت رسیدن رضاخان به عنوان نخستین پادشاه سلسله پهلوی نطقی ایراد کرد و به او رأی مخالف داد. رضاشاه این موضوع را به دل گرفت و در نتیجه مصدق به نمایندگی مجلس هفتم انتخاب نشد. مصدق در دوران سلطنت رضاشاه (۴۱-۱۹۲۶) از صحنه سیاست خارج شد و بیشتر اوقات خود را در ملک خود احمدآباد نزدیک تهران می‌گذراند. و نیز زمان کوتاهی برای معالجه به خارج از کشور سفر کرد و مدتی را نیز در بیرجند در تبعید، یا به علل سیاسی در زندان گذراند.

در سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۲] مصدق به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شد و بزودی در اثر مخالفت هوشیارانه اش با اقدامات روسها و امریکاییها در اخذ امتیاز نفت مورد شناسایی و احترام ملت قرار گرفت. مصدق در اکتبر ۱۹۴۹ [مهر ۱۳۲۸] در سن ۶۷ سالگی نیروی محرکه تأسیس جبهه ملی بود. این ائتلاف سست و آزاد گروههای سیاسی، اهداف لیبرال و دموکراتیک را دنبال می‌کرد و بشدت با هرگونه مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران مخالفت می‌ورزید. مصدق و جبهه ملی بزرگترین مبارزه جویی را با سبک سنتی سیاست ایران در پیش گرفتند و نیروهایی را که از این مبارزه پشتیبانی می‌نمودند پیرامون خود جمع کردند.

محمد مصدق یکی از چهره‌های سیاسی قرن ما است که کمتر از هر کسی شناخته و درک شده است. تا سالیان سال دیپلماتها و صاحب‌نظران دانشمند او را تخطئه می‌کردند. بسیاری از نوشته‌ها به اشتباه توجه خود را بر خصوصیات جسمانی از قبیل سن و لباس و سلامت و طرز راه رفتن و شیوه نطق کردن و آداب دانی یا محاکمه او معطوف می‌کردند. ژرار دو ویلیه نویسنده فرانسوی مصدق را «یک خرده مزاحم» توصیف می‌کند که «با

چابکی یک بز در برابر روزنامه نگاران جست و خیز می‌کرد.»<sup>۱۵</sup> ویلیه و لئونارد ماسلی مصدق را دارای چهره‌ای زرد توصیف می‌کنند که دائماً آب از بینی اش جاری بود و حتی زحمت پاک کردن آن را به خود نمی‌داد.<sup>۱۶</sup> ناظران غربی شیفتهٔ پیژامای مصدق و تمایل او به گریستن شده بودند.

رسانه‌های گروهی امریکا بخصوص تصویری احساساتی و گمراه کننده از مصدق ارائه می‌دادند. علاوه بر گزافه گوییها و اراجیفی دربارهٔ خصوصیات اخلاقی و شخصی او، مطبوعات ایالات متحد به او برچسب دیکتاتورزده بودند و گاهی آنقدر تند می‌رفتند که او را با موسولینی و هیتلر و استالین مقایسه می‌کردند. به عنوان مثال روزنامه نیویورک تایمز هر روز او را «دیکتاتور» می‌نامید - اصطلاحی که حتی یکبار هم در مورد شاه در عرض ۲۵ سالی که پس از برکناری مصدق از صحنهٔ سیاست حکومت می‌کرد، بکار نبرد.<sup>۱۷</sup> چنین تصویرهای نادرستی جداً مانع از برقراری ارتباط و تفاهم می‌گردید و به رویارویی سیاسی که در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ صورت گرفت، کمک می‌کرد. بررسی عمیق‌تر سوابق و سیاست مصدق نشان می‌دهد که او سیاستمداری باهوش، مردی پای بند اصول، یک لیبرال دموکرات مکتب قدیم، و فردی بود که در درون وجودش امیدها و آرزوهای قاطبهٔ مردم ایران را در آن هنگام جمع کرده بود. او دولتمردی بود که به پیروزی بزرگ و شکستی عظیم نایل گردید.

چنین می‌نماید که مصدق از سنین نوجوانی هیچ گاه از حمله کردن به مراکز قدرت ایران خسته نمی‌شد. در اوایل قرن بیستم عنوان یک کارمند مالیهٔ جوان و نسبتاً بی تجربه کوشید تدابیر اصلاحی بزرگی را به موقع اجرا بگذارد.

15) Gérard de Villiers, *The Imperial Shah: an Informal Biography*, trans. June P. Wilson and Walter B. Michaels (Boston, 1976) pp. 156, 170.

16) de Villiers, *Imperial Shah*, p. 168; Leonard Mosley, *Power Play: Oil in the Middle East* (Baltimore, Md, 1973) p. 199.

17) William A. Dorman and Mansour Farhang, *The U.S. Press and Iran: Foreign Policy and the Journalism of Deference* (Berkeley, Calif., 1987).



انگلیسیها در پرونده‌های محرمانه خود در باره مصدق، بدون شک با درستی و قدری رضایت اظهار نظر می‌کنند که «این مدیر جوان خوب و بد را بدون آنکه تفکیک قائل شود نابود کرد و سرانجام چون ثابت کرد که به هیچ وجه قادر به اصلاحات نیست، سازمان مالیه بدتر از سابق شد.»<sup>۱۸</sup> مصدق در درون خانواده بزرگ خودش نیز شهرت به انعطاف ناپذیری و عدم تمایل به پارتی بازی داشت. با کمال هوشیاری مراقب بود که هیچ گونه کمک خاصی به بستگانش نکند. نوه او می‌گوید که وقتی مصدق تصمیمهای سیاسی و اقتصادی می‌گرفت، خویشاوندانش انتظار نداشتند که نسبت به آنان استثناء قائل شود: «وقتی شخصی که با او معامله می‌کرد قوم و خویش بود، سخت گیری اش بیشتر می‌شد.»<sup>۱۹</sup> اعتقاد و شهادت او در مخالفت علنی با رضاشاه در پاییز ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] کاملاً آشکار است.

محمد مصدق نزد همه طبقات اجتماعی ایران چهره‌ای محبوب و جذاب بود. حس بذله‌گویی تند و ناراحت کننده او در ایران رواج یافته بود، ولو اینکه در غرب درک نمی‌شد. احساساتی بودن و ضعف جسمانی مصدق او را نزد ملتش عزیز می‌کرد، چون در وجود او تجسم ایران ضعیف و تحت فشار را می‌دیدند. به قول صاحب نظری که چندان نظر مساعدی به مصدق نداشت، مصدق با چنین رفتاری «شاید نقطه مقابل چهره عبوس و آمرانه زمامداران سنتی ایران را نشان می‌داد و به جای آن، قیافه غمگین شخصی را به خود می‌گرفت که بار تعهداتی را که فقط با فداکاری شخصی قابل حمل است بر دوش می‌کشد.»<sup>۲۰</sup>

مصدق یک لیبرال مکتب قدیم بود که نه به تعصب ایدئولوژیک و نه به بکاربردن تهدید و زور در حکومت اعتقاد داشت. در موارد متعدد به مردم

(۱۸) گزارش سیمور به ایدن، ۱۲ آوریل ۱۹۳۷، ص ۳۲ (FO 371/20837).

(۱۹) مصاحبه شخصی با هدایت الله متین دفتری، تهران، ۲۶ ژوئن ۱۹۷۴.

20) Donald N. Wilber, *Contemporary Iran* (New York, 1963) p. 89.

تأکید می‌کرد که دموکراسی بهترین شکل حکومت است و می‌پرسید در غیر اینصورت روی چه اصلی قویترین کشورهای غربی چنین سیستمی را برگزیده‌اند؟ به قول مصدق در ۱۹۴۴:

اگر ناخدا یکی است، هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مُرد کشتی به قعر دریا می‌رود، ولی اگر ناخدا متعدد شد، ناخوشی و مرگ یک نفر در مسیر کشتی مؤثر نیست... هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید.<sup>۲۱</sup>

هنگامی که ایران وارد بحران ۵۳-۱۹۵۲ می‌شد و مصدق برای حفظ مقام نخست‌وزیری مجبور شد متوسل به تدابیر فوق‌العاده بشود، آشکارا ناراحت و ناخشنود می‌نمود. عاقبت نیز سرنگون شد چون نمی‌خواست خطر یک خونریزی گسترده را تقبل کند؛ او از سازش با مخالفان خارجی ایران خودداری ورزید و در همان حال از قلع و قمع دشمنانش در داخل کشور امتناع می‌کرد. همانطور که پیروانش طی سالهای متمادی اصرار می‌ورزند، مصدق فاقد غریزه آدمکشی بود. یا اینکه به قول یک پزشک ایرانی طرفدار حقوق زنان: «مصدق از لحاظ سیاسی به دیسک کمر مبتلا بود.»<sup>۲۲</sup> بیست و پنج سال بعد انقلابیون ایران سوگند خوردند که «اشتباه مصدق را تکرار نخواهند کرد.»

مصدق در طول مشاغل سیاسی خود یک اشتغال فکری عمده داشت:

- (۲۱) نطق دکتر مصدق در مجلس در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲؛ نگاه کنید به: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد اول (تهران، ۱۳۲۷) ص ۳۴.
- (۲۲) مصاحبه شخصی در آستین، تکراس در ۱۸ آوریل ۱۹۷۶. بعدها شاپور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی اظهار داشت که هیچ‌گاه بی‌میلی مصدق را در بکار بردن قوه قهریه در وقایع اوت ۱۹۵۳ نخواهد بخشید. «او می‌بایست بی‌درنگ واکنش نشان بدهد و از طریق حکومت نظامی کلیه کسانی را که در کودتا شرکت داشتند به جوخه اعدام بسپارد.» — برنامه تلویزیونی «پایان امپراتوری» بخش مربوط به ایران که در ۱۹۸۵ از تلویزیون گرانادای انگلیس پخش شد.

بشدت مخالف هرگونه مداخله و اعمال نفوذ بیگانگان در امور داخلی ایران بود. هنگامی که نماینده مجلس چهاردهم بود گفت: «ایرانی باید خانه خودش را خودش اداره نماید.»<sup>۲۳</sup> به قول یک روزنامه نگار فرانسوی:

مخالفان مصدق او را آنگلو فیل می نامیدند. روسها به او لقب نوکر امپریالیسم امریکا داده بودند. انگلیسیها بر او برچسب کمونیست زده بودند. اما سرانجام روشن شد که مصدق یک قهرمان ملی بود که بدون هیچ پشتیبانی خارجی در راه استقلال و آزادی میهنش می جنگید.<sup>۲۴</sup>

نظر به اینکه عمده ترین وسیله اعمال نفوذ بیگانگان در ایران از طریق نفت بود، رویارویی نهائی بین مصدق و صنعت نفت که توسط بیگانگان کنترل می شد اجتناب ناپذیر بود. پس از آنکه مصدق تلاشهای روسها و آمریکاییها را در کسب امتیاز نفت در ۱۹۴۴ با شکست روبرو ساخت، آنگاه خودش را آماده درگیری با شرکت نیرومند نفت انگلیس و ایران کرد که از چهاردهه پیش در ایران به فعالیت اشتغال داشت. مصدق با پشتیبانی قاطبه مردم وارد این کشمکش گردید که هسته اصلی آن را احساسات جدید ناسیونالیستی طبقه متوسط تشکیل می داد. اعضای طبقه مزبور که افرادی استخواندار و با اطلاع و خشمگین بودند پیرامون مصدق گرد آمدند، چون می خواستند کنترل نفت، این با ارزش ترین منبع طبیعی خود را در دست بگیرند.

### ایالات متحد و نهضت مصدق

در اواخر دهه ۱۹۴۰ ایالات متحد عمیقاً نگران رویدادهای ایران بویژه موضعی بود که «شرکت نفت انگلیس و ایران» در قبال خواسته ها و

(۲۳) نقل از جان زاده در کتاب مصدق، ص ۲۳۰.

(۲۴) همان مأخذ، ص ۲۴۱.



تقاضاهای ایران در پیش گرفته بود. اعضای وزارت خارجه آمریکا استدلال می‌کردند که خواسته‌های ایران چندان هم بی اساس نیست و در صورتی که سازشی حاصل نشود، ملی کردن نفت به آسانی تبدیل به واقعیت خواهد شد. به قول جورج مک گی معاون وزارت خارجه و کارشناس نفتی آمریکا در ۱۹۵۱:

یک سال قبل از ملی شدن نفت، در مه ۱۹۵۰ [اردیبهشت ۱۳۲۹] وزارت خارجه تلگرافی به سفارت آمریکا در لندن فرستاد که اشعار می‌داشت ما تهدید ملی کردن را جدی می‌گیریم و توصیه می‌کرد که دیگران نیز همین کار را بکنند. در سپتامبر آن سال وزارت خارجه انگلیس از مک گی تقاضا کرد که درباره این مسئله با هیئت مدیره «شرکت نفت انگلیس و ایران» مذاکره کند. مک گی وارد اتاق هیئت مدیره شد و به اعضای آن اظهار داشت که ما تا چه حد خطر ملی کردن را جدی می‌گیریم و افزود که شرکتهای امریکایی که اوضاع ایران را ارزیابی کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که سرویلیام فریزر می‌تواند با شرایطی که رزم آرا مطرح کرده است موافقت نماید. وقتی ما این شرایط را به شرکتهای امریکایی اطلاع دادیم، از اینکه پرداخت پول بیشتری - دست کم در کوتاه مدت - مطرح نیست شگفت زده شدند. شرایط مزبور از این قرار بود که ایران باید از بابت نفت کمترین بهایی را که «شرکت نفت انگلیس و ایران» به دیگران می‌فروشد دریافت کند؛ برنامه «ایرانی کردن» کارمندان را که همیشه موجب اصطکاک و ناراحتی بوده شرکت باید به موقع اجرا بگذارد که در نتیجه تعداد بیشتری از ایرانیان به مشاغل عالیة شرکت دست یابند؛ ضمناً ایرانیان خواستار بررسی دفاتر حساب شرکت بودند زیرا در حدود ۲۰ درصد از ذخائر عمومی و سود را دریافت می‌کردند. سرویلیام فریزر در نطقی ریاست مآبانه اظهار داشت: «اگر ما یک پنس بیشتر بپردازیم شرکت ورشکست خواهد شد». ما احساس کردیم که این حرف خلاف واقع بینی است.<sup>۲۵</sup>

25) Richard Funkhauser, 'The Problem of Near Eastern Oil', Lecture to National War College, 4 December 1951, in *Multinational Corporations, Hearings*, part 7, p. 170.

نخستین آثار عدم توافق بین امریکاییها و انگلیسیها به صورت بحران پر سر و صدائی بین جورج مک گی و مقامات انگلیسی ظاهر شد. مک گی جوان برجسته‌ای بود که در واکو در ایالت آکزاس به دنیا آمده و در دانشگاه اوکلاهما به تحصیل پرداخته و سپس با بورس تحصیلی در دانشگاه آکسفورد شرکت جسته بود. مک گی خودش را انگلوفیل می‌دانست و ضمن سالیان متمادی دوستی نزدیکی با شخصیت‌های متنفذ انگلیسی برقرار ساخته بود. در ژوئن ۱۹۴۹ [خرداد ۱۳۲۸] مک گی به سمت معاون آچسون وزیر خارجه منصوب گردید که با وی روابط شخصی و شغلی صمیمانه‌ای داشت. جورج مک گی به رغم احترامی که برای انگلستان قائل بود با سیاست بریتانیا در ایران صددرصد موافق نبود. او قویاً احساس می‌کرد که انگلیسیها با ادامه این سیاست، ملی کردن نفت را تسریع می‌کنند و چند بار علناً این موضوع را به آنان اظهار نمود. در مقابل انگلیسیها او را جوانی جاه طلب تلقی می‌کردند که در قبال فشار ایرانیان، به آنان سیاست «تسکین» را توصیه می‌کند.<sup>۲۶</sup>

مک گی یک شخصیت کلیدی در حکومت دموکراتها بود که در برابر امواج ناسیونالیسم که در آسیا و خاورمیانه به حرکت درآمده بود حساسیت نشان می‌داد. نظریات مک گی به شدت مورد تأیید هنری گریدی بود که به توصیه او به جای جان وایلی سفیر در ایران شده بود و از ژوئیه ۱۹۵۰ [تیر ۱۳۲۹] تا سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] در تهران خدمت کرد. گریدی یکی از اعضای بلندپایه وزارت خارجه و دارای تجارب شخصی فراوان در اجرای برنامه کمک امریکا در منطقه بود و برنامه عظیم کمک ایالات متحد به یونان را در سالهای پس از جنگ با شایستگی تام اجرا کرده بود. گریدی به عنوان یک امریکایی ایرلندی تبار نسبت به اصل حق تعیین سرنوشت ملتها سمپاتی ذاتی داشت و احترام چندانی برای سیاست خارجی بریتانیا قائل

26) Wm Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-1951* (Oxford, 1984) pp. 596, 656.

نبود. گریدی نیز مانند مک گی در انگلستان از محبوبیت برخوردار نبود. به قول یکی از پژوهشگران امپریالیسم بریتانیا: «او به علت فضولی در امور امپراتوری بریتانیا شهرت بسیار بدی در محافل انگلیسی پیدا کرده بود. او با آرمانهای ناسیونالیستی همدلی می‌کرد.»<sup>۲۷</sup> گریدی آدمی بود کله شق و کوتاه قد، با هیكلی شبیه به سیب زمینی پخته که هنوز هم در راهروهای شرکت نفت بریتانیا با طنز و تمسخر از او انتقاد می‌کنند. با این همه او قدرت نیروی ناسیونالیستی را در ایران درک و پی آمدهای انفجارآمیز سیاست «شرکت نفت انگلیس و ایران» را به درستی پیش بینی کرد.

بنابه اظهار همکاران گریدی در سفارت امریکا در تهران، سفیر احساس می‌کرد که ناآرامی‌هایی در پیش است و شش ماه قبل از ملی شدن نفت ضمن مسافرتی به لندن کوشید این موضوع را برای اعضای بلندپایه «شرکت نفت انگلیس و ایران» تشریح کند. چون به التماسهای گریدی ترتیب اثر داده نشد، وی بمحض مراجعت به تهران جلسه‌ای با همکارانش تشکیل داد و طی آن با هیجان فراوان از پاسخی که در لندن به استدلال‌هایش داده بودند انتقاد کرد. یک دیپلمات عالی‌رتبه دیگر امریکایی که در آن هنگام مقیم تهران بود، رفتار شرکت نفت را «خودخواهانه» توصیف کرد و گفت «شرکت نفت در مورد سودی که عایدش می‌شد حریصانه رفتار می‌کرد و مثل این بود که تشخیص نمی‌داد که دنیا تغییر کرده است.»<sup>۲۸</sup>

در انگلستان بهترین مظهر این گروه سرسخت، ویلیام فریزر بود که برخلاف سلفش سر جان کدمن در مورد تغییر اوضاع و احوال زمان نسبتاً بی احساس بود. هر چند فریزر زیر چتر حمایت کدمن مدارج ترقی را طی کرده بود، اما قادر نبود پیچیدگی روابط اجتماعی و سیاسی در خاورمیانه را

(۲۷) همان مأخذ، ص ۶۵۳.

(۲۸) مصاحبه شخصی با دیپلمات امریکایی، واشینگتن ۱۱ نوامبر ۱۹۸۱.



درک کند. به نظر مقامات امریکایی فریزر و همکارانش بکلی از حقایق اوضاع ایران بی اطلاع بودند. به قول یکی از کارمندان وقت وزارت خارجه آمریکا:

در دسامبر ۱۹۵۱ (آذر ۱۳۲۹) ما یک گردهم آیی از رؤسای هیستهای نمایندگی خود در کشورهای خاور نزدیک تشکیل دادیم و سفرای مزبور به عنوان آخرین احتمال در مسئله نفت، درباره این موضوع که در صورت ملی شدن اموال «شرکت نفت انگلیس و ایران» ما چه باید بکنیم به بحث و گفتگو پرداختند. متأسفانه شرکت نفت متوجه اشاره ما نشد چون احساس می‌کرد اجباری ندارد که تسلیم بشود. هریمن در اظهارنظرهایی که به دنبال سفر خود به تهران کرد اظهار داشت که در طول تجربیاتش هرگز با شرکتی روبرو نشده که مدیریت غایب از صحنه آن این چنین بدخواه و خبیث باشد. والتر لوی می‌گوید: «هریمن بیش از مجموع وقتی که هیئت مدیره شرکت نفت در تهران گذرانده بود در این شهر بسر برد. آنها نمی‌دانستند در ایران چه می‌گذرد و ملت ایران چه نیازها و خواسته‌هایی دارد.»<sup>۲۹</sup>

در انگلستان بسیاری از مقامات بلندپایه دولت از مکتب فکری فریزر پشتیبانی می‌کردند. اشخاص مزبور عبارت بودند از جفری فرلانگ رئیس بخش شرقی وزارت خارجه، امانوئل شین ول وزیر دفاع، و بویژه هربرت موریسون وزیر خارجه حکومت کارگری که همگی موافق اتخاذ خط مشی فعال و حتی مداخله جویانه بودند. سفرای وقت بریتانیا در تهران مانند سر جان لور ورتل و بویژه سرفرانسیس شپرد نیز در این مکتب فکری شرکت داشتند. شپرد علناً ایرانیان را تحقیر می‌کرد و سیاست او فاقد ظرافت بود. پس جای شگفتی نیست اگر این شخص به وزارت خارجه بریتانیا گزارش داد که گریدی سفیر امریکا «بخاطر ذات خود برای معامله با دوزوکلک و توطئه

29) Funkhauser, 'The Problem of Near Eastern Oil', in *Multinational Corporations, Hearings*, part 7, p. 170.

ایرانیان مناسب نیست...» احتمالاً موریسون و شپرد با عقیده یکی از نویسندگان روزنامه دیلی تلگراف زیاد اختلاف نظر نداشتند که قدرت انگلستان را با این کلمات ارزیابی کرد: «فقط یک لحظه کافی است که دست راست خود را با مشت گره کرده دراز کنیم و دیگر صدائی جز قدمهایی که با ترس و لرز فرار می‌کنند از ایران نشنویم.»<sup>۳۰</sup>

از سوی دیگر رهبران حزب کارگر چون کلمنت اتلی نخست‌وزیر و ارنست بوین وزیر خارجه با هرگونه مداخله مستقیم در ایران مخالف بودند و از تماس احتیاط‌آمیز و بیشتر آشتی‌جویانه طرفداری می‌کردند. مقامات بلندپایه دولت انگلیس در محافل خصوصی بشدت از «شرکت نفت انگلیس و ایران» و مدیریت آن انتقاد می‌کردند. به عنوان مثال کنت یانگر وزیر مختار در وزارت خارجه بریتانیا ضمن یادداشتی در اکتبر ۱۹۵۱ (مهر ۱۳۳۰) به موریسون نوشت:

علت اصلی اینکه چرا اطلاعات دست اول ما درست نبود، کوتاه‌بینی و فقدان بینش سیاسی «شرکت نفت انگلیس و ایران» است. شرکت نفت در موقعیتی مناسبتر از هر کس قرار داشت تا ارزیابی صحیحی از اوضاع بنماید. اما تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ‌گاه در این کار کوشش جدی به عمل نیاورد.<sup>۳۱</sup>

حتی در درون «شرکت نفت» نیز یکپارچگی وجود نداشت. سرفردریک لیگت مشاور امور کارگری شرکت در ایران که شخصی باتجربه بود از شرکت خودش انتقاد می‌کرد که به عقیده او «هنوز در این فکر است که قدری پول اینجا و یک تکه نان آنجا بیندازد و دهانها را ببندد... اما همه این کارها

30) Shepherd to Furlonge, 'Confidential', 14 May 1951, FO 371/92535/EP 1531/356, quoted in Louis, *The British Empire*, p. 654; Louis, *The British Empire*, p. 739, n. 5.

31) Anthony Sampson, *The Seven Sisters: the Great Oil Companies and the World They Made* (New York, 1975) p. 120.

بیهوده است. آنچه ما لازم داریم آغازی تازه بر اساس مشارکت مساوی است.<sup>۳۲</sup>

در سالهای اولیه بحران رهبری امریکا با اتلی ها و بوین ها و یانگرها و لیگت ها موافق بود. آچسون وزیر خارجه می گفت: «ما حق دولتهای مستقل را در ملی کردن به رسمیت می شناسیم مشروط بر اینکه غرامت عادلانه بپردازند.»<sup>۳۳</sup> همچنین در گردهم آیی که بین مقامات انگلیسی و امریکایی در آوریل ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] در واشینگتن تشکیل شد، امریکاییان روشن ساختند که حق ایرانیان را به ملی کردن به رسمیت می شناسند. در این روزهای نخست بحران، انگلیسیها جداً به یک راه حل نظامی می اندیشیدند. سرانجام نیز بخاطر وضع آشفته هند که تازه به استقلال نائل شده بود، و مناقشه هند و پاکستان بر سر کشمیر و بحران در حال گسترش مصر که جداً منافع انگلستان را در معرض تهدید قرار داده بود، از اقدام به چنین کاری منصرف شدند. یک علت مهم تر در انصراف انگلستان از مداخله نظامی در ایران، مخالفت شدید امریکا بود.

خط مشی حکومت دموکرات ترومن که بوسیله آچسون تدوین شده بود بر این اساس قرار داشت که از یک سو انگلیسیها را با خود همراه سازد و از سوی دیگر در متقاعد ساختن مصدق به راه حلی بر اساس سازش بکوشد. رهبران ایالات متحد یقین داشتند که حمله نظامی انگلیس نه تنها قابل توجیه نیست بلکه ممکن است بهانه دخالت شوروی گردد. چنانکه آچسون در اواسط مه ۱۹۵۱ می نویسد: «فقط در صورت دعوت دولت ایران یا مداخله نظامی شوروی یا وقوع یک کودتای کمونیستی در تهران یا بمنظور تخلیه اتباع انگلیس که جانشان در معرض خطر قرار گرفته باشد، ما از استفاده از نیروی

32) Louis, *The British Empire*, p. 650.

33) David S. McLellan, *Dean Acheson: the State Department Years* (New York, 1976) p. 387.



نظامی پشتیبانی خواهیم کرد.»<sup>۳۴</sup> آنتونی ایدن که چند ماه بعد جانشین موریسون در وزارت خارجه بریتانیا شد، بعدها اقرار کرد: «سوسه برای مداخله نظامی برای پس گرفتن دارایی مسروقه می بایست بسیار شدید بوده باشد، اما فشار از جانب ایالات متحد بر ضد چنین اقدامی نیز شدید بود.»<sup>۳۵</sup> پرزیدنت ترومن در حالیکه جلو مداخله نظامی انگلیس را گرفت، مشکل گشای خود اورل هریمن را به عنوان نماینده مخصوص در ژوئیه ۱۹۵۱ [تیر ۱۳۳۰] به ایران فرستاد. هریمن و گروه او که شامل والتر لوی کارشناس نفت و ورنون والترز دیپلومات آشنا به چند زبان بود، در بدو ورود به تهران با تظاهراتی که منجر به کشتار شد روبرو شدند که ظاهراً از سوی حزب توده ولی در باطن از سوی عوامل انگلیس ترتیب یافته بود. هریمن و لوی تلاش زیادی کردند تا مصدق را با واقعیات اقتصادی - سیاسی بین المللی نفت آشنا سازند. سرانجام موفق شدند موافقت مصدق را با پذیرفتن یک هیئت دیگر انگلیسی مأمور مذاکره جلب کنند که در ۴ اوت ۱۹۵۱ [۱۳ مرداد ۱۳۳۰] به ریاست ریچارد استوکس وارد تهران گردید. استوکس که بازرگانی ثروتمند ولی مذاکره کننده ای ضعیف بود گرچه گمان می کرد که خواهد توانست به توافقی نائل گردد ولی سرانجام در مأموریتش با شکست روبرو شد.

هریمن و لوی و والترز روابط شخصی بسیار صمیمانه ای با مصدق برقرار کردند اما قادر نشدند بن بست را بشکنند. در یک مورد هنگامی که لوی می کوشید تا نخست وزیر را متقاعد سازد که به نفع ایران است که توافق از طریق مذاکره را بپذیرد، مصدق به حادثه چای در بندر بوستون<sup>۳۶</sup> در زمانی که

۳۴ Boston Tea Party: در این ماجرا (۱۶ دسامبر ۱۷۷۳) مهاجرنشینان بندر بوستون، در شکل و هیأت سرخ بوستان، به عنوان اعتراض به مالیات بندی بر جای توسط انگلیسیان و علیه واگذاری امتیاز انحصاری چای به کمپانی هند شرقی، محتویات چند صندوق چای را در بندر خالی کردند. - م.

34) Dean Acheson, *Present at the Creation* (New York, 1969) p. 506.

35) Eden, *Full Circle*, pp. 216-17.

امریکاییان نومیدانه بر ضد سلطه استعماری انگلیس تلاش می‌کردند اشاره کرد و از لوی پرسید: اگر در آن زمان چند میانجی ایرانی به عرشه کشتیهایی که در بندر بوستون لنگر انداخته بودند می‌رفتند و از مهاجرنشینان تقاضا می‌کردند که محموله چای انگلیسی را به دریا نریزند، پاسخ رهبران استقلال امریکا چه بود؟<sup>۳۶</sup>

در طول مدتی که هیئت امریکایی مأمور مذاکره در ایران بسر می‌برد، حسین مکی اعضای آن را به گردش در مناطق نفت خیز برد و وضع مردم را در جنوب غربی کشور به آنان نشان داد. در آنجا اعضای هیئت مشاهده کردند که چگونه کارمندان انگلیسی در محلات خوب از تسهیلات جداگانه‌ای استفاده می‌کنند. تعدادی از شیرهای آب با تابلوی «برای مصرف ایرانیان نیست» علامت گذاری شده بود. در حین بحث گروه هریمن اشاره کرد که وضع کارمندان ایرانی شرکت نفت بمراتب بهتر از هموطنانشان است که برای صاحبان صنایع محلی کار می‌کنند. پاسخ مکی این بود که باید مقایسه با همقطاران آنان به عمل آید که از حقوقهای بالاتر و شرایط زندگی عالی‌تر استفاده می‌کنند. در یک مورد امریکاییان آنقدر پیش رفتند که از مصدق در باره وضع زندگی روستاییانی که در املاک خود او زندگی می‌کردند جويا شدند. با همه این احوال، گروه هریمن شکایات ایرانیان را در مورد وضع نامناسب کارگران پذیرفت و مشروع دانست.

مصدق از ۸ اکتبر تا ۱۸ نوامبر ۱۹۵۱ [۱۶ مهر تا ۲۷ آبان ۱۳۳۰] از ایالات متحد دیدن کرد. طی این دیدار او در شورای امنیت سازمان ملل متحد از حقوق ایران دفاع کرد و پس از آن درگیر مذاکرات گسترده‌ای با مقامات بلندپایه امریکایی از جمله پرزیدنت ترومن و آچسون وزیر خارجه گردید.

(۳۶) مصاحبه شخصی با والتر لوی، نیویورک ۳ ژانویه ۱۹۸۵. پاره‌ای از مطالبی که در پاراگرافهای بعدی آمده از این مصاحبه نقل شده است.

قسمت عمده مذاکرات بین مصدق و جورج مک گی صورت گرفت که برآورد می‌کند بیش از ۷۵ ساعت را در بحث و گفتگو با مصدق گذرانید. مک گی و مصدق با زحمت فراوان روی پیشنهادهایی برای شکستن بن بست کار می‌کردند و به این جهت مصدق در حالی بازگشت خود را به ایران به تأخیر افکند که انتخابات عمومی انگلیس در ۲۵ اکتبر [۳ آبان] انجام می‌شد. نکات عمده پیشنهاد مک گی به مصدق به این شرح بود:

- (۱) شرکت ملی نفت ایران تأسیس شود و مسئولیت اکتشاف و تولید و حمل نفت خام را بر عهده بگیرد.
- (۲) پالایشگاه آبادن به یک شرکت غیر انگلیسی فروخته شود و شرکت مزبور کارشناسان خودش را انتخاب کند.
- (۳) «شرکت نفت انگلیس و ایران» یک سازمان خرید بمنظور خرید و حمل و فروش نفت ایران تأسیس نماید.
- (۴) قرارداد به مدت ۱۵ سال منعقد شود و پیش‌بینی حداقل ۳۰ میلیون تن نفت در سال را بنماید.
- (۵) بهای نفت از طریق مذاکره بین ایران و انگلستان تعیین شود و در هر حال از بشکه ای ۱/۱۰ دلار بیشتر نباشد.

نتایج نهائی این طرح در مورد قیمت گذاری در واقع بسیار نزدیک به ترتیب تقسیم پنجاه-پنجاه سود حاصله بود که در آن هنگام در عربستان سعودی عمل می‌شد. مقامات رسمی امریکا بسیار امیدوار بودند که این شرایط مبنائی قابل قبول برای مذاکره با حکومت جدید انگلستان باشد.<sup>۳۷</sup>

بلافاصله پس از انتخابات، حکومت جدید محافظه کار انگلستان که آنتونی ایدن وزیر خارجه اش بود، در پنج موقعیت جداگانه با مقامات رسمی

37) George McGhee, *Envoy to the Middle World: Adventures in Diplomacy* (New York, 1983) pp. 400-402.



امریکا در باره پیشنهادهای فوق دیدار کرد. اما در پایان انگلیسیها از پذیرفتن آنها خودداری ورزیدند و ایدن اصل ملی کردن را غیرقابل قبول دانست. اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران یکی دیگر از مسائلی بود که حکومت جدید انگلیس را آشفته می کرد. آپسون پس از آخرین ملاقات با ایدن در پاریس به وزارت خارجه امریکا در واشینگتن تلفن زد و دستور داد به مصدق که در انتظار نتیجه بسر می برد اطلاع دهند که انگلیسیها پیشنهادهای او را رد کرده اند. جورج مک گی که آن همه با شور و حرارت در تدوین جزئیات پیشنهادها زحمت کشیده بود، از شنیدن این خبر تکان خورد و بشدت دچار نومیدی گردید. به قول خود او: «همین که فهمیدیم دچار شکست شده ایم سکوت حکمفرما شد. در نظر من این شکست پایان دنیا بود چون بی اندازه برای حصول توافق اهمیت قائل بودم و صادقانه می اندیشیدم که مبنای مذاکراتی برای انگلیسیها تهیه کرده ام.»

آنگاه مک گی به دیدار مصدق شتافت که در هتل شورهام اقامت داشت. نخست وزیر فقط گفت: «آمده اید مرا به کشورم بفرستید؟» مک گی پاسخ داد: «آری، متأسفم که به شما بگویم ما نتوانستیم بین شما و انگلیسیها پلی بزنیم و شکاف را پر کنیم. این امر برای ما بسیار قابل تأسف است، همچنانکه برای شما نیز باید چنین باشد.» مک گی در پایان می نویسد: «این لحظه ای بود که هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. مصدق نتیجه را با آرامش و بی آنکه از جا در برود پذیرفت.»

در آن روزهای پاییزی ۱۹۵۱ در واشینگتن، مصدق بهترین پیشنهادی را که در قدرت داشت ارائه داده بود. والتر لوی اشاره می کند که با توجه به اوضاع سیاسی روز در ایران، مصدق جای بسیار کوچکی برای مانور داشت. او نه تنها به انگلیسیها اعتماد نداشت بلکه به بسیاری از ایرانیان نیز اطمینان نمی کرد. نمی دانست روی چه کسی می تواند حساب کند. به قول دیپلماتهای امریکایی مقیم ایران مصدق و حکومت او زندانی سیاست کوچه و

بازار بودند. و این قبل از زمانی بود که ائتلاف او شروع به فروپاشیدن کرد و بسیاری از طرفدارانش با او بهم زدند و از دور و برش پراکنده شدند.

در طول این مدت ایالات متحد اقدامات مهمی بمنظور همراه ساختن انگلیسیها به عمل آورده بود. وزارت خارجه در ۱۰ مه ۱۹۵۱ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰] یک بیانیه مطبوعاتی منتشر ساخته و در آن اعلام داشته بود «شرکتهای نفت امریکایی که بهتر از دیگران توانایی اداره عملیاتی نظیر صنایع پیچیده و عظیم نفت ایران را دارند به دولت اطلاع داده اند که در قبال عمل یک جانبه ایران علیه شرکت انگلیسی، حاضر به پذیرفتن عملیات در آن کشور نیستند.» این بیانیه عملاً کمک کرد تا انگلیسیها تحریم دسته جمعی بر فعالیتهای نفتی در ایران و صدور نفت را تحمیل کنند. خود جورج مک گی نقش مهمی در این سیاست ایفاء کرد و نوشت: «... مطمئن نیستم که دوستان انگلیسی من هیچ گاه درک کنند که من چه زحماتی کشیدم تا شرکتهای نفت امریکایی را از بهره برداری از مشکلات «شرکت نفت انگلیس و ایران» باز دارم...»<sup>۳۸</sup> توجه خاصی به شرکتهای مستقل نفت امریکایی مبذول می شد که هرگونه انگیزه ای برای تلاش جهت رخنه در بازار ثروتمند ایران را در آن هنگام داشتند. اما سرانجام آنان نیز موافقت کردند که از صحنه ایران دور بمانند و در ۱۹۵۵ برای این کار خود تقاضای پاداش کردند.

حکومت ترومن نگران شیوع احتمالی ملی شدن نفت در منطقه نیز بود. اگر ایران می توانست شرکت نیرومند نفت انگلیسی را ملی کند، چرا دیگر کشورهای تولیدکننده نفت همین کار را با شرکتهای امریکایی نکنند؟ در ۲۴ مه ۱۹۵۱، فقط چند روز پس از انتشار بیانیه مهم وزارت خارجه که در فوق نقل شد، آرتور کراک این گفتگوی افشاگرانه را با پرزیدنت ترومن گزارش داد:

کشورهای نفت خیز خارجی موقعیت خوبی در قبال پاره‌ای از گروههای سرمایه‌دار بیگانه دارند.

پرزیدنت اظهار داشت که به عقیده او ملی کردن نفت مکزیک کار درستی بوده است و در همان زمان نیز همین طرز فکر را داشته ولی به زبان آوردن آن «خیانت» تلقی می‌شده است. اگر ایرانیان موفق شوند نقشه‌هایشان را عملی سازند، آن وقت ونزوئلا و دیگر کشورهایی که ما برای تأمین نفت خود به آنها متکی هستیم همین کار را خواهند کرد. این خطر بزرگی است که در مناقشه ایران و انگلیس وجود دارد.<sup>۳۹</sup>

ایرانیان بخوبی از موضع امریکاییها اطلاع داشتند. به عنوان مثال معاون وزارت دربار صریحاً به دبیر دوم سفارت امریکا در تهران اظهار داشت: «موضع گیری امریکا در ایران صرفاً بخاطر منافع بازرگانی است». او گفت «ایالات متحد هرگز اجازه نخواهد داد که یک قرارداد نفت که کاملاً به نفع ایران باشد منعقد شود زیرا اگر چنین اتفاقی روی دهد عربستان سعودی نظیر همین معامله را تقاضا خواهد کرد.»<sup>۴۰</sup>

به رغم این موضع گیری امریکا، انگلیسیها سخت نسبت به مقاصد امریکاییها بدگمان بودند. کارشناسان انگلیسی در امور ایران از محل گزارش می‌دادند: دلایلی در دست است که مصدق و کاشانی کمک‌های هنگفتی از یک منبع خارجی دریافت می‌دارند و «بعید نیست که این منبع خارجی ایالات متحد امریکا باشد.»<sup>۴۱</sup> همچنین انگلیسیها سوءظن داشتند که امریکا می‌کوشد از مصدق به عنوان یک راه‌گشا استفاده کند که از طریق او شرکتهای

39) Arthur Krock, *Memoirs* (New York, 1968) p. 262.

40) Memorandum of conversation, Ahmad Human (deputy minister of Court) and John H. Stutesman (Second Secretary, US Embassy), 6 November 1951, Record Group 84, Box 29 (1950-2), National Archives, Washington, D.C.

41) Louis, *The British Empire*, p. 685, n. 26.



نفت امریکایی را وارد شکارگاه اختصاصی آنان سازد. اظهارنظر مک گی کارشناس نفت که به «شرکت نفت انگلیس و ایران» توصیه کرد با ایران کنار بیاید بر این سوءظن افزود. هنگامی که هریمن و لوی علناً پیشنهاد کردند که موقعیت بانفوذ سابق شرکت نفت در ایران بطور قطع باید تغییر یابد، دچار نگرانی شدند. این واقعیت که ایالات متحد در طول سال ۱۹۵۱ و اوائل ۱۹۵۲ کمک اقتصادی و نظامی به ایران ارسال می داشت، کمکی به کاستن سوءظن انگلیسیها نمی کرد.

همچنانکه بحران نفت ادامه می یافت، همچنانکه اوضاع سیاسی ایران طوفانی تر می شد، همچنانکه انگلیسیها به فشارهای دیپلماتیک خود می افزودند، ایالات متحد به تغییر دادن موضع خود پرداخت. بتدریج که زمان می گذشت، طراحان سیاست خارجی امریکا تصمیم می گرفتند که با عقیده انگلیسیها موافق شوند که بهترین راه برای رویارویی با اوضاع این است که در صدد براندازی حکومت مصدق برآیند و اطمینان بدهند که جانشین آنها رژیم خواهد شد که به سازش و مذاکره متمایل تر خواهد بود. قبل از آنکه آیزنهاور در اوائل ۱۹۵۳ زمام امور را در دست بگیرد، مذاکراتی در واشینگتن (بوئزه در سازمان «سیا») در باره اقدامات پنهانی سیاسی بمنظور مداخله در ایران انجام گرفت. اما بطور کلی این سیاست تا ۱۹۵۳ در سطوح بالا تر مورد بحث قرار نگرفت.<sup>۴۲</sup>

در مورد تغییر سیاست امریکا از اقدامات دیپلماتیک و میانجی گرانه به مداخله و رویارویی چهار علت مرتبط به یکدیگر وجود داشت. دو علت را می توان به عنوان دلایل آنی طبقه بندی کرد و دو علت دیگر را به عنوان دلایل

(۴۲) برای اطلاعات بیشتر درباره عملیات جاسوسی امریکا در ایران پس از جنگ دوم جهانی نگاه

کنید به:

Mark J. Gasiorowski, 'The 1953 Coup d'état in Iran', *International Journal of Middle East Studies* 19 (August 1987) pp. 216-86.

کمکی. دو علت کلی سیاسی عبارت بود از: (۱) نگرانی امریکا از مبارزه جویی کمونیستها در ایران، (۲) نگرانی امریکا از اینکه ذخایر غنی نفت ایران از دست جهان غرب خارج شود. از دو علت تاکتیکی و کمکی یکی جنبه مثبت و دیگری جنبه منفی داشت: اولی مبارزه شدید انگلیسیها در هم عقیده ساختن امریکاییان با سیاستشان در بحران نفت بود، و دومی خط مشی سیاسی شخص مصدق که در نهایت ثابت کرد دارای اثرات منفی و برخلاف منظور خودش می باشد.

با آغاز دهه ۱۹۵۰ دولت ایالات متحد امریکا بشدت از مبارزه جویی کمونیستها دچار نگرانی شد. چین اخیراً رژیم کمونیستی را پذیرفته بود، جنگ کره گسترش می یافت، چینها به تبت حمله ور شده و آن را اشغال کرده بودند، و هوشی مین و ویت مینها برای در دست گرفتن کنترل ویتنام تلاش می کردند. در داخله امریکا نظریه پردازانی چون سناتور جوزف مک کارتی که شخصیت سیاسی خود را بر پایه اعلام خطرهای جنون آمیز در مورد رخنه کمونیستها بنا کرده بود، در حال غلبه بودند. در سراسر این دوره طراحان سیاست خارجی امریکا در تشخیص بین جنبشهای ناسیونالیستی و جنبشهای کمونیستی در جهان سوم دچار اشکال فراوان بودند. در ایران که حزب توده نماینده یک جنبش کمونیستی قوی و بسیار متشکل بود، این تشخیص بسیار دشوارتر بود. همچنین، بی اطلاعی نسبت به مسائل ایران، رهبران امریکا را در چنین تشخیصهای مهمی ناتوان می ساخت. رسانه های گروهی نیز با معرفی مصدق به عنوان یک فرد کمونیست و نهضت او به عنوان جنبشی که از کمونیستها الهام گرفته یا بوسیله کمونیستها کنترل می شود به این آشفتگی می افزودند.<sup>۴۳</sup> مجله تايم تا جایی پیش رفت که نهضت ملی

(۴۳) برای مطالعه نمونه ای از اینگونه مقالات نگاه کنید به:

'Portrait of a Man Dreaming up a Coup: Great Ham Act Goes to Waste', *Life* 35 (23 November 1953) 37-9; 'Crackdown in the Middle East: Red-Inspired Iranians Retreat',

مصدق را «یکی از بدترین آفتهای جهان ضد کمونیست از زمان فتح چین به دست سرخها نامید.»<sup>۴۴</sup> دلمشغولی ملی و دسته جمعی امریکاییان از کمونیسم به عنوان یک خطر مستقیم و فوری برای کشورشان، نیرویی قوی در پس تصمیم امریکا در حمایت از اقدامی بر ضد مصدق و حکومت او بشمار می رفت.

دومین علت عمده در تغییر خط مشی امریکا مربوط به سیاست نفت می شد. بسیاری از تحلیل گران مطلع بر این باورند که امریکاییها از مصدق به عنوان یک راه گشا برای درهم شکستن سلطه انحصاری «شرکت نفت انگلیس و ایران» بر منابع نفت ایران استفاده کردند. به قول مصطفی فاتح، بهترین کارشناس مسائل نفت ایران که مدتها در استخدام «شرکت نفت انگلیس و ایران» بود، تردیدی نیست که بین شرکتهای نفت امریکایی و انگلیسی در این باره تفاهمی برقرار شد. انگلیسیها در ازاء پشتیبانی امریکا در سرنگونی حکومت مصدق با اکراه اجازه دادند که شرکتهای نفت امریکایی ۴۰ درصد از منافع نفت ایران را ببرند. فاتح اشاره می کند که شرکتهای امریکایی تلاشهای مکرری در رخنه به مناطق نفت خیز ایران کرده ولی قبل از ظهور مصدق با ناکامی روبرو شده بودند.

یک دهه پیش از این تاریخ، در اکتبر ۱۹۴۳ جیمز برنز که در آن هنگام رئیس اداره تجهیزات جنگی دولت امریکا بود نامه ای به پرزیدنت روزولت نوشت و ضمن آن این واقعیت را که انگلستان تمامی نفت ایران را در اختیار داشت تقبیح کرد. به عقیده برنز دولت باید از انگلیسیها بخواهد که یک سوم از منافع خود را در نفت ایران به جبران کمکهای امریکا در زمان جنگ به

*Newsweek* 42 (23 November 1953) 40-2; 'Iran: in the Red', *Newsweek* 42 (21 September 1953) 49; and 'Iran: Mooo'; *Time* 62 (30 November 1953) 40.

44) 'Iran: Whose Ox Is Nationalized?', *Time* 57 (26 March 1951) 31.



آنان واگذار کنند.<sup>۴۵</sup> اگر چه رئیس جمهوری هیچ اقدامی در این زمینه نکرد ولی آشکار بود که ایالات متحد چشم به نفت ایران دوخته است. در حالی که روزولت در اوائل ۱۹۴۴ ضمن ملاقات با وینستون چرچیل منکر این شد که ایالات متحد با چشم طمع به نفت ایران می نگرد، ولی شاید واقعیت این بود که آنان دست کم این منابع را به چشم طعمه می نگریستند. در هر حال انگلیسیها در اوائل دهه ۱۹۵۰ بطور قطع چنین می اندیشیدند. آنان نه تنها بر این باور بودند که امریکاییها خواستار رخنه به نفت ایران هستند، بلکه اعتقاد داشتند که امریکاییها می کوشند آنان را وادار به انعقاد قراردادی کنند که موضع «شرکت نفت انگلیس و ایران» را در قبال شرکتهای عظیم چند ملیتی نفت تضعیف خواهد کرد. به عنوان مثال، در اوت ۱۹۵۰ [مرداد ۱۳۲۹] وزارت خارجه بریتانیا گزارش داد: «احتمال می رود وزارت خارجه امریکا بیش از اندازه زیر نفوذ شرکتهای نفت امریکایی قرار گرفته باشد که مایل اند با فشار مداوم به بالا بردن حق الامتیاز و بهبود شرایط کارگری شرکتهای ما را در وضعی قرار دهند که قدرت رقابت نداشته باشند».<sup>۴۶</sup>

جای تردید نیست که ملاحظات نفتی در تصمیم امریکا به کمک به سرنگون ساختن حکومت مصدق تأثیر داشته است. در یک گردهم آیی فوق العاده در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱ [۱۸ مهر ۱۳۳۰] میان دین آپسون وزیر خارجه و جورج مک گی معاون او با رؤسای پنج شرکت بزرگ نفت امریکا، آقای مک گی اظهار داشت که دولت ایالات متحد «در کلیه موارد کوشیده است که هم اهمیت حفظ استقلال دائمی ایران و برخورد با هرگونه اقدامی را که

45) Byrnes to Roosevelt, memorandum of 15 October 1943, repr. in US Congress, Senate, Special Committee Investigating the National Defense Program, Hearings, part 41, 1948, Petroleum arrangements with Saudi Arabia, 80th Cong., 1st Sess; Mustafa Fateh, *Panjah sal naft-i Iran* (Tehran, 1956); Michael B. Stoff, *Oil, War, and American Security* (New Haven, Conn., 1980) p. 131.

46) McGhee, *Envoy to the Middle World*, p. 322.

ممکن است بر منافع نفتی امریکا در خاورمیانه — که گروه حاضر در این جلسه نمایندگی آن را بر عهده دارند — تأثیر داشته باشد در نظر بگیرد و هم منافع و معاملات نفتی در سایر نقاط جهان را.» پاسخ شرکتهای نفت تا حدودی صریح و خودخواهانه بود:

نمایندگان گروه [نفتی] تأکید کردند که موافقت با شرایط ایرانیان در صورتی که بیشتر از آنچه سایر کشورها دریافت می‌دارند باشد، بی‌آمدهای وخیمی دربر خواهد داشت. آنان اظهارنظر کردند که اگر چنین کاری صورت بگیرد، تمامی صنعت نفت بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت، و این عقیده را مطرح ساختند که حتی از دست دادن ایران بر عدم ثباتی که از موافقت با شرایط بسیار مساعد با ایران ناشی خواهد شد ترجیح دارد. سایر نمایندگان اشاره کردند که نه تنها حفظ صنعت نفت بلکه کلیه سرمایه‌گذاریهای امریکا در ماوراء بحار و نظریه حرمت روابط قراردادی مطرح است.<sup>۴۷</sup>

یکی از طرحهای مهمی که مورد مطالعه دولت امریکا قرار گرفته بود، تأسیس یک کنسرسیوم نفتی از شرکتهای مختلف نفت امریکایی بود. این کنسرسیوم «تمام امریکایی» می‌توانست نفت ایران را خریداری کند و سپس به سایر شرکتهای بین‌المللی از جمله «شرکت نفت انگلیس و ایران» بفروشد. این طرح مورد موافقت رابرت لاوت وزیر دفاع و ژنرال عمر برادلی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح قرار گرفت، همچنین توجه دین آپسون وزیر خارجه را جلب کرد. اما وزارت دادگستری با این استدلال که تشکیل کنسرسیوم مزبور با قوانین ضد تراست — که در آن هنگام بر ضد شرکتهای نفت امریکایی اجرا می‌شد — مغایرت دارد، با آن مخالفت کرد. طرح دیگری که در سطوح

47) Department of State, Memorandum of conversation, 'Iranian Oil Problem', 10 October 1951, Papers of Dean Acheson, Harry S. Truman Library, Independence, Missouri.

پایین تر مطرح گردید از سوی چارلز راینر از اعضای بلندپایه وزارت کشور عنوان شد که پیشنهاد می‌کرد دولت بریتانیا بی‌درنگ از موقعیتی که در «شرکت نفت انگلیس و ایران» دارد دست بکشد و «شرکت مزبور مرجحاً تحت اداره هلند یا امریکا قرار گیرد.»<sup>۴۸</sup> این پیشنهادها نشان می‌دهد که ایالات متحد منافع مشخصی در ورود به بازار نفت ایران داشته است.

بدین سان هم سیاست نفت و هم نگرانی از تهدید کمونیستها. دلایل عمده تغییر سیاست امریکا بشمار می‌رفت. از این گذشته، هر دوی این عوامل با هم مربوط بودند و متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کردند. مسخره آنکه وقتی یک شاخه از دولت امریکا (وزارت خارجه) در تماس نزدیک با شرکتهای نفتی در مورد بحران ایران بود، یک شاخه دیگر دولت (وزارت دادگستری) با شدت هر چه تمامتر دست به مبارزه ضد تراست علیه کمپانیهای مزبور زده بود.

در ۲۳ ژانویه ۱۹۵۲ [۳ بهمن ۱۳۳۰] پرزیدنت ترومن یادداشتی برای وزیران خارجه و دفاع و کشور و بازرگانی و نیز جهت کمیسیون بازرگانی فدرال فرستاد که در آن بیان می‌داشت: «من از دادستان کل تقاضا کرده‌ام که اقدامات قانونی مقتضی در مورد عملیات کارتل بین‌المللی نفت معمول دارد. از شما خواهشمندم که در جمع‌آوری مدارک مورد لزوم برای اقدامات مزبور با نامبرده همکاری نمایید.»<sup>۴۹</sup> وزارت دادگستری در طول سال ۱۹۵۲ به این تحقیقات ادامه داد و ضمن مسائل دیگر کارتل نفت رامتهم کرد که مکانیسم شرکتهای مختلط را هم برای از بین بردن رقابت در بهای نفت و هم در تولید آن بکار می‌برد. در آغاز اقدامات مزبوریکی از دادگاههای محلی امریکا حکم صادر کرد که «شرکت نفت انگلیس و ایران» آلت فعل دولت بریتانیا

48) Department of State, 'Memorandum of Conversation', 8 October 1952, Papers of Dean Acheson, Harry S. Truman Library, Independence, Missouri; and Department of the Interior, confidential memorandum, Charles Rayner to C.S. Snodgrass, 'Iranian Oil Problem', 22 October 1951, Papers of Dean Acheson, Harry S. Truman Library.

49) US Congress, *Multinational Corporations, Hearings*, part 7, p. 99.



است و بنابراین از تحقیقات مصون می باشد. همچنین در اوائل ۱۹۵۳ پرزیدنت ترومن تحقیقات را از شکل هیئت تحقیق درآورد و به دادرسی حقوقی در دادگاه محول کرد. وزارت دادگستری در حین تحقیقات، خود را از لحاظ سیاسی با وزارت خارجه و وزارت دفاع و ستاد مشترک نیروهای مسلح رویارو دید. در آخرین روزهای زمامداری ترومن بحث مهمی در واشینگتن درگرفت که آیا باید مبارزه ضد تراست دنبال شود یا نه. مهم است که یادآوری شود در این هنگام دولت ایالات متحد پشتیبانی شرکتهای مختلف نفت را در مبارزه با مصدق جلب کرده بود.

با توجه به مشکلات ایران و نگرانی فزاینده از گسترش کمونیسم، وزارت دادگستری مشاهده کرد که اقدامات ضد تراست آن با استدلالهای مربوط به امنیت ملی خنثی شده است. هم آپسون و هم دالس استدلال امنیت ملی را برای تشویق روابط همکاری بین طراحان سیاست خارجی امریکا و رؤسای شرکتهای نفت بکار می بردند. به قول یکی از مقامات بلندپایه وقت وزارت دادگستری: «فشار ماه به ماه و حتی هفته به هفته بیشتر می شد تا اهمیت تعقیب قضیه کارتل ها را دست کم بگیریم.» کاخ سفید بیانیه ای خطاب به جان فاستر دالس صادر کرد و ضمن آن موضع امریکا را در این مسئله مهم چنین خلاصه کرد: «برداشت دولت این است که اجرای قوانین ضد تراست در مقایسه با منافع امنیت ملی کشور از اولویت کمتری برخوردار است.»<sup>۵۰</sup> در پایان، در میان تصمیم گیرندگان شاخه اجرایی حکومت در واشینگتن تردید کمی وجود داشت که «مبارزه جهانی با کمونیسم می بایست بر هر مسئله ناشی از قوانین ضد تراست رجحان داده شود.»<sup>۵۱</sup> نگرانی فزاینده امریکا از کمونیسم و مسئله دسترسی به نفت، چنان با یکدیگر گره خورده بود که امریکا را ناگزیر به سیاست مداخله مستقیم کشاند.

(۵۰) همان مأخذ، ص ۱۰۹.

51) Sampson, *The Seven Sisters*, p. 126.

در زمینه این سیاست کلی، شخص دکتر مصدق نیز ندانسته یک تاکتیک سیاسی را انتخاب کرد که به تصمیمات فوق استحکام بخشید. وی برای این که کمک مادی و معنوی ایالات متحد را که سخت بدان احتیاج داشت تشویق کند، چنین جلوه داد که کشورش از وی کمونیستها مورد تهدید قرار گرفته است. و چنین استدلال کرد که برای دور ماندن ایران از اردوی کمونیسم کمک امریکا جنبه حیاتی دارد. مثلاً در نامه ای که در ۲۸ مه ۱۹۵۳ [۱۰ خرداد ۱۳۳۲] برای پرزیدنت آیزنهاور فرستاد و ضمن آن تقاضای کمک امریکا را که بشدت مورد نیازش بود تکرار کرد، نوشت: «ادامه این وضع از نقطه نظر بین المللی نیز ممکن است عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمک مؤثر و فوری به این مملکت نشود، شاید اقداماتی که فردا بمنظور جبران غفلت امروز به عمل آید خیلی دیر باشد.»<sup>۵۲</sup> این سیاست درست نتیجه معکوس آنچه را نخست وزیر انتظار داشت ببار آورد و به جای آنکه کمک امریکا را جلب کند، عذر آن دسته از طراحان سیاست خارجی امریکا را که با انگلیسیها موافق بودند و تنها راه چاره واقع بینانه را مداخله و سرنگونی حکومت مصدق می دانستند، موجه تر کرد.

کشانده شدن امریکا به سوی مواضع انگلیس، بخاطر ماهیت معمائی شخص مصدق نیز که تکنیک مذاکره اش حتی بهترین دیپلماتهای امریکایی را نیز بشدت مأیوس می کرد تسریع شد. جورج مک گی و اورل هریمن و ورنون والترز به رغم هفته ها مذاکره حاد با نخست وزیر ایران همگی دچار شکست شدند.<sup>۵۳</sup> دکتر مصدق در مذاکره قیقاج می رفت، پیش روی و

(۵۲) نامه مصدق و پاسخ آیزنهاور در کتاب زیر عیناً نقل شده است:

Y. Alexander and A. Nanes eds, *The United States and Iran: Documentary History* (Frederick, Md, 1980) pp. 232-5.

(۵۳) هم هریمن و هم والترز تأسف عمیق خود را در بی ثمر ماندن تلاشهایشان در معامله با مصدق بیان می کنند و هر دو اشاره می کنند که مصدق عادت به شکست دیپلماتیک نداشت. جورج مک گی آشتی ناپذیری انگلیسیها را نظیر مصدق می داند و بی اندازه از اینکه قادر نشده بین طرفین توافقی ایجاد

عقب نشینی می‌کرد، شتاب می‌ورزید و ناگهان چنان از حرکت باز می‌ایستاد که مذاکره‌کنندگان امریکایی را بکلی گیج و آشفته خاطر می‌کرد. به قول والترز که از مناسبات شخصی ممتازی با مصدق برخوردار بود:

به نظرم چنین می‌رسید که او شعارلین را که باید یک قدم به عقب برداشت تا بتوان دو قدم جلورفت، مدّ نظر دارد. اما دکتر مصدق یاد گرفته بود که یک قدم به جلو بگذارد تا دو قدم به عقب برود. آقای هریمن پس از یک روز تمام مذاکره موافقت مصدق را با موضوعی به دست آورد. فردای آن که برای ادامه مذاکرات آمدم نه تنها مصدق در موضعی که روز قبل گرفته بود قرار نداشت، بلکه حتی در موضعی هم که در ابتدای روز ماقبل آن قرار داشت نبود. او به جایی در اواسط پس‌پریروز برگشته بود.<sup>۵۴</sup>

به گفته آچسون وزیر خارجه: «مذاکره با مصدق مثل راه رفتن در یک دالان پر پیچ و خم بود که شخص پس از مدتی تلاش خودش را در جایی می‌یافت که از آن حرکت کرده بود.»<sup>۵۵</sup> اگر چه دیگر مصدق به سرسختی انگلیسیها نبود، ولی مرتب اصرار می‌ورزید که روزهای استثماری انگلیس در ایران بسر آمده است، ملی کردن نفت برقرار خواهد ماند و ایران خودش میزان غرامتی را که باید به انگلیسیها پردازد تعیین خواهد کرد.

موضع سازش‌ناپذیر مصدق نه تنها از معتقدات شخصی او سرچشمه می‌گرفت، بلکه از نیروهای اجتماعی که در آن هنگام در ایران فعالیت می‌کردند نیز ناشی می‌شد. چپگرایان کمونیست و ناسیونالیستهای میانه‌رو و راستگرایان مذهبی بیگانه‌ستیز به او مرتباً فشارهای شدید وارد می‌آوردند. در

→  
کند اظهار تأسف می‌کند و می‌نویسد: «هنگامی که در دسامبر ۱۹۵۱ وزارت خارجه را ترک می‌گفتم تأسف واقعی من این بود که نتوانستم بحران ایران را حل کنم.»

McGhee, *Envoy to the Middle World*, p. 17.

54) Walters, *Silent Missions*, p. 250.

55) Acheson, *Present at the Creation*, p. 510.



چنین فضای لبریز از جوشش سیاسی و شور ناسیونالیستی نمونه‌های معقول اقتصادی و استدلال‌های خون‌سردانه مالی به جایی نمی‌رسید. مضافاً که مصدق یک منفی باف درجه یک بود که شهادت مبارزه را داشت ولی فاقد قدرت سازندگی بود. او در یکی از جلسات محرمانه کمیسیون نفت مجلس در ۱۹۵۱ استدلال کرد که بمنظور شکست دادن کمونیسم باید اصلاحات فوری انجام بگیرد. برای انجام اصلاحات پول لازم است و برای بدست آوردن پول ملی کردن لازم است. وقتی از او سؤال شد چگونه با ملی کردن که فروش و بازاریابی نفت را غیرممکن می‌سازد می‌توان پول تأمین کرد، او پاسخ داد: «قصدمن این نیست که با هیچ کس سازش کنم. ترجیح می‌دهم در چاههای نفت را گل بگیرم و با انگلیسیها سازش نکنم.»<sup>۵۶</sup> در چنین اوضاع و احوالی بود که ایالات متحد انگلستان را شریکی دمخو‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر برای معامله یافت. انگلیسیها این مطلب را فهمیدند و در طول این دوره به وارد کردن فشارهای دیپلماتیک به ایالات متحد پرداختند.

طراحان سیاست خارجی آمریکا از پاره‌ای لحاظ برای تجربه و تخصص انگلیسیها در امور ایران احترام قائل بودند. به عنوان مثال ایدن به تحصیل زبانهای شرقی در آکسفورد پرداخته و فارسی را به عنوان زبان اول و عربی را زبان دوم برگزیده بود. او درباره تاریخ و فرهنگ ایران اطلاعاتی وسیع داشت و تجربه دیپلماتیک او در مورد ایران به سال ۱۹۳۳ برمی‌گشت که هنگام مذاکرات بحرانی با ایران در باره قرارداد نفت معاون وزارت خارجه بود. اما آمریکا، سوای چند مورد استثنائی — از قبیل شهروندان امریکایی که به عنوان مبلغ مذهبی در ایران زیسته بودند — هنوز در باره مسائل ایران بکلی بی اطلاع بود. ارتباطات شخصی که مقامات امریکایی و انگلیسی در پرتو اطلاعات ویژه انگلیسیها در باره ایران برقرار کردند، کمک کرد تا آمریکا را به موضع

(۵۶) مصاحبه شخصی با دکتر حسن علوی نماینده مجلس و عضو کمیسیون نفت، تهران، اول فوریه

انگلستان بکشاند. خود آنتونی ایدن گفته بود که می داند «سفیر امریکا بر این باور است که ایالات متحد نباید نظریاتش را در مسئله ای که منافع انگلستان به طرز گسترده ای مطرح است، تحمیل نماید.»<sup>۵۷</sup>

در حالی که آپسون و حکومت دموکرات ترومن بشدت از اوضاع ایران دلتنگ و بی حوصله شده بودند، در زمان دالس و حکومت جمهوریخواه آیزنهاور بود که ایالات متحد تصمیم به مداخله گرفت. کرمیت روزولت فرمانده عملیات مداخله امریکا اظهار داشته که طرح مداخله عمداً از دموکراتها پنهان نگاه داشته شد زیرا آنها زیاده از حد به مصدق نظر مساعد داشتند. به گفته روزولت:

آپسون شیفته دکتر مصدق شده بود. او بقدری نسبت به مصدق سمپاتی داشت که من مایل نبودم موضوع را با او مطرح نمایم. همینطور آلن دالس، چون ما می دانستیم که فاستر دالس بزودی جای آپسون را خواهد گرفت. بنابراین دلیلی ندیدیم که حکومتی را که در شرف ترک قدرت بود در امری داخل کنیم که فکر می کردیم کمتر از جمهوریخواهان به آن علاقه دارد... آلن دالس اظهار داشت: «بهتر است تا زمانی که جمهوریخواهان و برادرم فاستر زمام امور را در دست نگرفته اند، این موضوع را آفتابی نکنیم.»<sup>۵۸</sup>

تغییر دستگاه حکومتی در واشینگتن در ژانویه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] چهارده ماه پس از آنکه حکومت محافظه کار وینستون چرچیل و آنتونی ایدن در انگلستان روی کار آمد صورت گرفت. به قول دیوید بروس سفیر امریکا در فرانسه که در پاریس با انگلیسیها درباره بحران نفت مذاکره می کرد «حکومت جدید انگلستان بکلی با حکومت قبلی فرق داشت. این حکومت نظریات جدیدی

57) Eden, *Full Circle*, p. 224.

58) Kermit Roosevelt, quoted by Robert Scheer in *Los Angeles Times*, 29 March 1979, p. 1.

داشت که از چرچیل با غرش یک شیر زخمی شروع و با سخنان ایدن که حکومت کارگری را بخاطر ضعف در حین مبارزه سرزنش می‌کرد مفهوم‌تر می‌شد و کارمندان کشوری به آن صورتی کاملاً معقول می‌بخشیدند.<sup>۵۹</sup>

زمامداران جدید انگلیس و امریکا نسبت به استدلال‌های صنعت نفت حساس‌تر بودند و بی‌نهایت بیش از پیشینیان خود از خطر کمونیسم واهمه داشتند. از این گذشته، هر دوی آنان حوصله و سمپاتی کمتری نسبت به جنبش‌های ناسیونالیستی در نقاطی از جهان داشتند که منافع اقتصادی و سیاسی آنان مطرح بود. بنابراین هر دو حکومت جدید بیش از پیشینیان خود مایل به اجرای عملیات مداخله مستقیم در ایران بودند.

تعاطی افکار مداخله‌جویانه در نوامبر ۱۹۵۲ [آبان ۱۳۳۱] هنگامی صورت گرفت که انگلیسی‌ها هم در واشینگتن و هم در لندن با مقامات امریکایی درباره عملیات پنهانی تماس گرفتند. کریستوفر «مانتی» وودهاوس در واشینگتن با مقامات امریکایی در وزارت خارجه و سازمان اطلاعات مرکزی «سیا» دیدار کرد و پیشنهاد خود را درباره آنچه انگلیسی‌ها «عملیات چکمه» می‌نامیدند ارائه داد. در همان حال در لندن همکاران وودهاوس همین نقشه را با کرمیت روزولت رئیس عملیات «سیا» در خاور نزدیک مطرح ساختند. وودهاوس ضمن مذاکرات با مقامات امریکایی در واشینگتن خطر کمونیسم را اساس استدلال خود قرار داد. به گفته خود او:

چون نمی‌خواستم متهم شوم به این که می‌خواهم برای نجات منافع بریتانیا از کیسه امریکاییها بذل و بخشش کنم، به جای تأکید بر پس گرفتن کنترل صنعت نفت تصمیم گرفتم بر خطر کمونیسم در ایران پافشاری کنم. استدلال من این بود که حتی اگر حل قضیه نفت از راه مذاکره با معتمد امکان‌پذیر باشد — که جای تردید بود — مصدق

59) Department of State, incoming telegram, from David Bruce (Paris) to Secretary of State (Washington), 10 November 1951, Papers of Dean Acheson, Harry S. Truman Library.



هنوز قادر نبود در مقابل کودتای حزب توده، در صورت حمایت شوروی، مقاومت کند. بنابراین مصدق باید سرنگون می شد.<sup>۶۰</sup>

ریچارد کاتم که در رویدادهای ایران در اوائل دهه ۱۹۵۰ یک شرکت کننده جزء بود چنین می گوید: «هنوز احساس می کنم که انگلیسیها وسعت دامنه ترس از کمونیسم را در کشور ما دریافتند... آن روزها اوج فعالیت جوزف مک کارتی بود... و جامعه انگلیسی از این ترس استفاده کرد تا به ما فشار بیاورد که درگیر کودتا بشویم.»<sup>۶۱</sup> با توجه به طرز فکر حکومت جمهوریخواهان در آن زمان، این تاکتیک کاملاً قرین موفقیت شد.

### شناخت روش مداخله آمریکا

مداخله اوت ۱۹۵۳ آمریکا رویداد بسیار مهمی در روابط ایران و آمریکا بود که در ۲۵ سال بعدی لطمه فراوانی به روابط مزبور وارد ساخت. در پی انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ روابط آشفته آمریکا با جمهوری اسلامی مبدل به دشمنی گردید. از دیدگاه ایرانیان روشی که ایالات متحد برای مداخله در امور داخلی کشورشان برگزید دست کم به اندازه نفس مداخله سزاوار سرزنش است. این واقعیت که سازمان «سیا» دست در دست مداخله جویان انگلیسی گذاشت و فعالیت‌های خود را با سلطنت طلبان ایرانی هم آهنگ ساخت و بین تظاهرکنندگان مزدور پول پخش کرد، مطلبی است که شهروندان ایرانی سالیان دراز پس از این رویداد در باره آن بحث می کنند و به محکوم کردن آن

60) C. M. Woodhouse, *Something Ventured* (London, 1982) p. 117.

وودهاوس می نویسد: «من از همان اول معتقد شده بودم که هر نوع کوشش برای جلوگیری از یک کودتای شوروی در ایران می بایست از همکاری مشترک انگلیس و آمریکا بهره مند باشد. امریکاییها احتمالاً با ما بیشتر همکاری می کردند اگر مسئله را نه از زاویه بازگرداندن «شرکت نفت انگلیس و ایران» به وضع سابقش، بلکه از زاویه مهار کردن کمونیسم ارائه می کردیم.»

(۶۱) از فیلم تلویزیونی «پایان امپراتوری: ایران»، تلویزیون گرانا دا.

می پردازند. این موضوع در شعارها و سخنرانیهایی که در طول انقلاب اواخر دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت شنیده می شد.

در سالهای پس از سقوط مصدق، واژه «سیا» مبدل به تحقیرآمیزترین اصطلاح سیاسی در فرهنگ ناسیونالیستهای ایرانی گردید. اصطلاح مزبور اشاره به نوعی امپریالیسم شریر و مبتذل می کرد که بتدریج مترادف با سیاست امریکا شد. ایجاد این خشم فروخورده در قبال امریکا ناشی از یک سرخوردگی بزرگ بود، زیرا یک متحد سابق و یک دوست محترم از نزدشان گریخته بود تا به دشمنانشان بپیوندد. با توجه به این احساسات، ضروری می دانیم که نظری کوتاه به خود مداخله بیفکنیم.

سازمانهای اطلاعاتی امریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ یعنی از هنگامی که عده زیادی از مأموران عملیاتی آنان در ایران مقیم شدند، در این کشور فعال بودند. مأموران مزبور توجه خود را به فعالیتهای شوروی در ایران متمرکز ساخته بودند و بویژه در خنثی کردن جاذبه سازمان کمونیستی محلی یعنی حزب توده بشدت می کوشیدند. جعل نامه ها و کتابهایی از قول شخصیتهای درجه اول توده ای، استفاده از روزنامه های ایرانی بمنظور بی اعتبار ساختن برنامه های سیاسی حزب توده، پرداخت مستقیم پول به سیاستمداران ایرانی مخالف با جنبش کمونیستی از جمله روشهایی بود که آنان به کار می بستند. دستگاه اطلاعاتی امریکا در شور و حرارتی که به خرج می داد، بر ضد جبهه ملی نیز فعالیت می کرد و ضمن کارهای دیگر مقالاتی در روزنامه ها انتشار می داد که مصدق را شخصی باطناً کمونیست ترسیم می کردند.<sup>۶۲</sup>

ایرانیان بخوبی از مداخله «سیا» در وقایع ۱۹۵۳ کشورشان آگاه بودند، اما در خود امریکا، تا وقوع انقلاب ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰، از آن چیزی گفته نمی شد. به استثنای مقالاتی که بطور پراکنده در مجلات انتشار

۶۲) برای اطلاع از جزئیات نگاه کنید به: Gasiorowski, 'The 1953 Coup d'état'.

می یافت یا کتابهایی که به بررسی تاریخ سازمان «سیا» می پرداخت، در گزارشهای رسمی این دوره مداخله آمریکا عمداً نادیده گرفته می شد.<sup>۶۳</sup> با انتشار کتابهایی از دو مأمور اطلاعاتی که شخصاً در این عملیات شرکت داشتند، اکنون میسر شده است که دامنه درگیری آمریکا را درک کنیم.<sup>۶۴</sup> ایالات متحد پس از استقرار حکومت جدید جمهوریخواهان در واشینگتن و اعزام سفیر جدیدی به تهران خود را آماده عملیات پنهان اسنباری کرد که هدف آن سرنگونی حکومت مصدق در ایران بود. شخصیت‌های اصلی این ماجرا در واشینگتن عبارت بودند از: جان فاستر دالس وزیر خارجه، برادرش آلن دالس که ریاست سازمان «سیا» را بر عهده داشت، ژنرال والتر بیدل اسمیت که قبل از آلن دالس رئیس «سیا» بود و سپس معاون وزارت خارجه گردید، فرانک ویسنر که در آن زمان کفیل اداره برنامه ریزی سازمان «سیا» بود. در آن هنگام معاون ویسنر ریچارد هلمز بود که عملاً نقش مهمی در مداخله ۱۹۵۳ ایفا نکرد. حلقه اصلی عملیات و کسی که واشینگتن را به صحنه عملیات مربوط می ساخت کریمیت «کیم» روزولت بود که فرماندهی عملیات «سیا» در خاور نزدیک را بر عهده داشت.

در سطوح میانه دستگاه اداری واشینگتن اشخاصی بودند که نسبت به این طرح هیچ گونه علاقه‌ای ابراز نمی داشتند. حتی در درون سازمان «سیا» دو تحلیل گر امور ایران در واشینگتن، در جریان عملیاتی که بنا بود انجام شود قرار نگرفتند و هنگامی که سرانجام از طرح مزبور آگاه شدند پیش‌بینی شکست آن را نمودند.<sup>۶۵</sup> به رغم این گونه تردیدها، سازمان «سیا» و وزارت

63) Richard and Gladys Harkness, 'The mysterious doings of CIA', *The Saturday Evening Post*, 6 November 1954, pp. 66-8.

64) Woodhouse, *Something Ventured*; Kermit Roosevelt, *Countercoup: the Struggle for the Control of Iran* (New York, 1979).

کتاب کریمیت روزولت در نقل جزئیات بسیاری دقت است و باید با دقت و احتیاط زیاد از آن استفاده کرد.

۶۵) گفتگوی خصوصی با یکی از دو تحلیل گر.



خارجه با تشویق خاص جان فاستر دالس خود را درگیر این عملیات کردند. در دوران جنگ، آلن دالس و فرانک ویسنر و ریچارد هلمز به اتفاق یکدیگر در اداره خدمات استراتژیکی خدمت کرده و هنگامی که روی قضیه آلمان کار می‌کردند در یک خانه زیسته بودند. پس از پایان جنگ نیز هر سه آنان مستقیماً درگیر تلاش در جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در اروپای شرقی شده و بسیار نگران خطر کمونیسم در هر زمان و مکانی که پدیدار می‌شد بودند. دالس و ویسنر و روزولت طرفدار اقدامات تند و شدید و قویاً معتقد به سودمندی عملیات پنهانی بودند. شخصیت این سه نفر در روایت زیر خلاصه می‌شود:

هر سه آنان اجتماعی و عاشق استفاده از امکانات و دست زدن به کارهای پنهانی بودند. هر روز سه فکر درخشان ابراز می‌داشتند، از خوشبینی بورس بازان برخوردار بودند و اعتقاد داشتند که سازمان «سیا» برای هر مشکلی می‌تواند راه حلی بیابد. و نیز مایل بودند خودشان را از خانواده‌های قدیمی اشرافی بدانند که در آغاز کار با داشتن پول و سرمایه به امریکا مهاجرت کرده‌اند و تا حدودی سنتهای انگلیسیها را در رفتار با نژادهای رنگین به ارث برده‌اند؛ نه رفتار تکبرآمیز صاحبهای انگلیسی مقیم هند، بلکه مخلوطی از شیفتگی و فروتنی مردانی نظیر تامس لاورنس [لاورنس عربستان] که طرفدار پرشور فرهنگهای بیگانه بودند و چندی در آنها غوطه می‌خوردند و بندرت در توانایی خود به بیرون آمدن از آن تردید می‌کردند تا اینکه دیگر کار از کار می‌گذشت.<sup>۶۶</sup>

در داخل ایران، شخصیت اصلی لوی هندرسون سفیر امریکا بود که در سپتامبر ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] جانشین هنری گریدی شده بود. وی در سال

66) Thomas Powers, *The Man who Kept the Secrets: Richard Helms and the CIA* (New York, 1979) pp. 43-4.

هلمز در آن هنگام یکی از مخالفان عملیات پنهانی بود.

۱۸۹۲ در آرکانزاس به دنیا آمده و از دانشگاه نورث وسترن در رشته حقوق فارغ التحصیل شده بود. هندرسون سالیان دراز در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در بخش امور شوروی و اروپای شرقی وزارت خارجه خدمت کرده بود. هندرسون از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ سفیر در عراق بود و قبل از جورج مک گی سمت معاونت وزارت خارجه در امور خاور نزدیک را در سالهای ۴۸-۱۹۴۵ بر عهده داشت. سپس به عنوان سفیر در هند و نپال خدمت کرده و بعد به ایران منتقل شده بود. هندرسون دیپلماتی ملایم و متشخص بود که همقطاراننش او را نمونه یک دیپلمات حرفه ای تلقی می کردند. یکی از همکاران هندرسون او و گریدی را با عبارات زیر مقایسه کرده است:

هندرسون یک دیپلمات برجسته در میان دیپلماتها بود؛ بی اندازه محبوب و مورد ستایش زیردستانش. او قادر بود ارتباطات شخصی با ایرانیان برقرار سازد، کاری که گریدی بسیار دشوار می یافت. هندرسون و مصدق روابط شخصی بسیار خوبی داشتند تا اینکه بحران آنان را از هم جدا کرد. تأکید هندرسون بیشتر بر امور سیاسی بود تا اقتصادی، شاید به این جهت که اقتضای زمان چنین بود. هندرسون در درون دستگاه اداری یک بازیکن تیمی بشمار می رفت. او با کمال خوشرویی نقش کیم روزولت را پذیرفت و کاملاً با او همکاری کرد ولو اینکه سبک کار و غرایز او چه بسا بکلی متفاوت بود و در مورد عاقلانه بودن اینگونه کارها تردید می ورزید. به عقیده من در مقام مقایسه، جنبه های مثبت هندرسون به عنوان یک رئیس با استعداد و پرجاذبه و خونگرم و خوب بیشتر بود، اما به گریدی هم باید امتیاز داد چون وقتی که تشخیص داد انگلیسیها دارند به سوی فاجعه می روند (و ما هم با آنها) در برابر آن ایستادگی کرد.<sup>۶۷</sup>

عقاید سیاسی هندرسون به رغم لعاب دیپلماتیکش عمیقاً با آنچه حضور دائمی کمونیسم شوروی می دانست آمیخته بود و هرگونه حساسیت شخصی ممکن

۶۷) نامه خصوصی یکی از دیپلماتهایی که با هندرسون در ایران همکاری می کرد، ۴ ژانویه ۱۹۸۵.

نسبت به نیروهای اجتماعی محلی را تابع این ملاحظه برتر قرار می داد. طبق اظهار دوستش کرمیت روزولت، هندرسون در گردهم آیی ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ [۴ تیر ۱۳۳۲] در وزارت خارجه آمریکا نقش برجسته ای ایفا کرد، و این همان جلسه ای بود که ضمن آن رهبران آمریکا تصمیم نهائی را درباره شروع «عملیات آجاکس» یعنی برنامه مداخله و کودتا در ایران که در آمریکا به این نام خوانده می شد، گرفتند. هندرسون که مخصوصاً برای شرکت در این گردهم آیی مهم از تهران پرواز کرده بود با این کلمات به ارزیابی اوضاع پرداخت: «آقای وزیر، من به هیچ وجه از این گونه کارها خوشم نمی آید و شما این مطلب را بخوبی می دانید. ولی ما با یک وضع نومیدکننده و خطرناک و مردی دیوانه روبرو شده ایم که ممکن است با روسها متحد شود. بنابراین چاره ای جز دست زدن به این کار نداریم. خداوند ما را قرین موفقیت سازد.»<sup>۶۸</sup>

درحالی که انگلیسیها و امریکاییها نقشه های نهائی را برای مداخله فراهم می کردند، بخاطر بی میلی ایدن وزیر خارجه بریتانیا در تصویب این عملیات مستقیم و پرسر و صدا و مخاطره آمیز، وضع مسخره ای پیش آمد. چه بسا ایدن از اقدام ایرانیان در ملی کردن نفت خشمگین شده بود، اما ظاهراً به هیچ وجه مایل نبود این گونه ماجراجوییهای جاسوسی را تصویب کند. سرانجام لزومی به تصویب او پیدا نشد زیرا او در ماه آوریل در بیمارستان بستری گردید و تحت یکی از سه عمل جراحی سنگ مثانه قرار گرفت و تا اکتبر به وزارت خارجه بازنگشت. در خلال این چند ماه مسئله مصدق فضول و سرکش حل شده بود. وینستون چرچیل هیچ ابائی در تصویب مداخله مشترک آمریکا - انگلیس نداشت و لذا با اشتیاق فراوان آن را تأیید کرد. بنابه اظهار کریستوفر وودهاوس چرچیل از عملیات پنهانی خوشش می آمد و هم او بود که دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرده بود.<sup>۶۹</sup> ایدن اخبار نتیجه

68) Roosevelt, *Countercoup*, p. 18.

69) Woodhouse, *Something Ventured*, p. 125.



نهایی را وقتی شنید که در یک کشتی تفریحی بین جزایر یونان دوران نگاهتش را می‌گذرانند و به قول خودش «آن شب را با خیال راحت خوابید». ۷۰  
 گرمیت روزولت با اسم مستعار جیمز ف. لا کریج در ۷ ژوئیه ۱۹۵۳ [۱۶ تیر ۱۳۳۲] بی سر و صدا از مرز عراق وارد ایران شد. او در مخفیگاه خود در تهران توطئه سرنگونی مصدق را ترتیب داد و شاه را به جای او نشانده. گرچه هندرسون در بیشتر ایام عملیات پنهانی در خارج از ایران بسر می‌برد، اما از نزدیک کارها را با روزولت هم‌آهنگ می‌ساخت. روزولت در ایران دو کارمند بسیار صلاحیتدار «سیا» را زیر دست داشت که هر دو آنان زیر پوشش دیپلماتیک وابسته به سفارت بودند. یکی از آندو که نقش برنامه‌ریزی مهمی ایفا می‌کرد، بمحض ورود روزولت ایران را ترک گفت و مأمور دوم جانشین او گردید. مأمور اصلی انگلیس نیز که زحمت زیادی در طرح عملیات و متقاعد ساختن امریکاییان به همکاری کشیده بود، کریستوفر «مانتی» وودهاوس بود که او نیز مدتی قبل از شروع عملیات ایران را ترک گفته بود. سایر کارمندان «سیا» در ایران وابسته به سفارت بودند و تداوم عملیات و گردآوری اطلاعات جاسوسی مهم را فراهم می‌کردند.

همچنین، ژنرال نورمن شوارتسکف (مستشار امریکایی سابق ژاندارمری ایران) که در اول اوت ۱۹۵۳ [۱۰ مرداد ۱۳۳۲] در ملاء عام به ایران پرواز کرد، و شاهدخت اشرف خواهر دوقلوی همیشه حاضر در صحنه شاه که در ۲۵ ژوئیه [۳ مرداد] وارد ایران شد، هر دو در این عملیات همه‌جانبه شرکت داشتند. گرچه مدت اقامت شاهدخت اشرف و شوارتسکف کوتاه بود ولی اهمیت زیادی داشت. هر دو با شاه ملاقات کردند و سخت کوشیدند که اعتماد به نفس متزلزل او را تقویت کنند. قبل از عزیمت اشرف از فرانسه، سرهنگ استفن مید و نورمن دربی شایر مأموران اطلاعاتی انگلیس با وی

تماس گرفته و او را متقاعد ساخته بودند که نفوذ خاص خود را در شاه بکار ببرد و اطمینان حاصل کند که او با برنامه عملیات همکاری خواهد کرد. مید از افسران عادی ارتش بود که در فرصتهای متعدد به سازمان «سیا» قرض داده می شد. در همان حال در بیروت و قبرس نیز تعداد دیگری از مأموران امریکایی و کارشناسان امور ایران مشغول شنیدن جزئیات از رادیو و دادن نظر مشورتی بودند.

روزولت و گروه او روحیه شاه را تقویت کردند و تماسهای مهمی با نظامیان و سرلشکر فضل الله زاهدی گرفتند و با رهبران طبقات متوسط و پایین جنوب تهران که در جمع آوری جمعیت مزدور تخصص داشتند رابطه ایجاد کردند. این کار از طریق دو گروه برادر ایرانی صورت گرفت که در واقع رابطه کلیدی بین روزولت و ایران برقرار ساختند. یک گروه از این برادران جیره خوار امریکا بودند و ارتباط با نظامیان را تأمین می کردند. گروه دیگر جاسوس انگلیس بودند و بمنظور اجرای عملیات به امریکاییان قرض داده شده بودند. برادران اخیرالذکر قابل توجه هستند چون نقش خود را در مربوط ساختن ایران و امریکا از طریق نفوذ کریمیت روزولت تا مدتها پس از دوران مصدق ادامه دادند.

این چهره های مهم رابط برادران رشیدیان بودند: سیف الله، اسدالله، قدرت الله. آنان نیز مانند پدرشان قبل از خودشان ارتباطات محکمی با انگلیسیها داشتند و در سالهای دهه ۱۹۴۰ با انگلیسیها در ایران کار کرده بودند. برادر بزرگتر سیف الله موسیقیدان و فیلسوف بود و مغز این گروه سه نفره بشمار می رفت. بسیار خوش صحبت و مهمان نواز بود. عاشق تاریخ سیاسی بود و دوست داشت کلماتی را از ماکیاولی نقل قول کند. اسدالله سازمان دهنده و مبارز سیاسی و مورد اعتماد شاه بود، در حالیکه قدرت الله تاجر و مقاطعه کار بود. این سیف الله و اسدالله بودند که کریمیت روزولت را ضمن اختفایش در ۱۹۵۳ راهنمایی کردند و در واقع حلقه اصلی ارتباط بین

انگلیس و امریکا در این ماجرا بودند.<sup>۷۱</sup>

نخستین اقدام «عملیات آجا کس» هنگامی که مصدق شنید قصد عزل او را دارند با شکست روبرو شد. سرهنگ نعمت‌الله نصیری، افسری که کوشیده بود فرمان عزل مصدق به امضای شاه را به او ابلاغ کند در جا بازداشت شد و شاه در ۱۶ اوت ۱۹۵۳ [۲۵ مرداد ۱۳۳۲] با شتاب از کشور گریخت. روزولت به جای اینکه عملیات را در همین جا لغو کند به مسئولیت خودش جمعیت جنوب تهران را که بین آنها پول پخش کرده بود همراه با افسران سلطنت طلب به رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی به خیابانها ریخت و عملیات را ادامه داد. در اجرای این نقشه‌ها دو گروه برادران ایرانی نقش مهمی ایفا کردند. پس از اغتشاشات و جنگهای خیابانی متعدد، سرانجام سلطنت‌طلبان پیروز شدند و در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] محمد مصدق ناچار شد اقامتگاهش را ترک گوید و بزودی دستگیر شد. در ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] شاه پیروزمندانه به ایران بازگشت.

از آنجا که جمعیت تحت رهبری حزب توده کنترل خیابانها را در روزهای ۱۶ و ۱۷ اوت در دست داشتند ولی در ۱۸ اوت به دستور مصدق مورد حمله ارتش ایران قرار گرفته بودند، نتیجه واقعی توطئه تا آخرین لحظه نامعلوم و مورد تردید بود. فردای آن، هنگامی که جمعیت متقابل سلطنت طلب که پول گرفته بود ظاهر شد، طرفداران حزب توده از خیابانها دور ماندند. نه تنها در صفوف کمونیستها اختلافات داخلی و تردید رأی وجود داشت، بلکه اتحاد شوروی نیز از آنان حمایت ناچیزی به عمل آورد. جوزف و استوارت آلسوپ تحلیل گران مشهور امریکایی، در ارزیابی اوضاع ایران گفتگو از احتیاط کاری فوق العاده

(۷۱) اسدالله و سیف‌الله رشیدیان در کتاب روزولت مرسوم به کودتا در کودتا با اسامی مستعار نویسی و کافرون - «پسر خندان» و «موسیقیدان دیوانه» قابل شناسایی اند. در واقع سیف‌الله رشیدیان پیانیست و موسیقیدان بود ولی به هیچ وجه دیوانه نبود. (در کتاب مزبور گروه دیگر برادران با اسم مستعار «برادران بوسکو» نامیده شده‌اند.)



سیاست خاورمیانه‌ای شوروی در آن روز می‌کنند.<sup>۷۲</sup> مرگ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ منجر به تردید و بی‌تصمیمی در سیاست شوروی گردید. مسکو قادر نبود ماهیت و قدرت نهضت مصدق را درست قضاوت کند. اگر شورویها تصمیم به درگیری می‌گرفتند ممکن بود نتیجهٔ رزیدادها چیز دیگری باشد.

اگر چه در نهایت عملیات به موفقیت انجامید، ولی سالهای متمادی پس از آن به اعتبار و وجههٔ امریکا در ایران لطمه وارد شد. دست کم ۳۰۰ ایرانی در جنگهای خیابانی کشته و عدهٔ بیشتری زخمی شدند. هندرسون که پس از ناکام ماندن نخستین بخش «عملیات آجاکس» از بیروت به تهران بازگشته بود بلافاصله با کرمیت روزولت ملاقات کرد و بر سر این که اگر مصدق در بارهٔ حمایت امریکا از شاه سؤال کند هندرسون به او چه بگوید بحث شد. روزولت توصیه کرد که هندرسون دروغ بگوید. هندرسون موافقت کرد و گفت: «من به صراحت به او خواهم گفتم که ما قصد نداریم در امور داخلی یک کشور دوست مداخله کنیم.» روزولت دربارهٔ این مطلب می‌نویسد: «در مورد این احساسات اصیل هیچ تفسیری نکردم. از دیپلماتها می‌شود توقع داشت در صورت لزوم این طور صحبت کنند.»<sup>۷۳</sup>

دورویی دربارهٔ عملیات پنهانی به سایر امریکاییانی که در آن زمان در تهران بودند و با زبان و فرهنگ کشور آشنایی نزدیک داشتند نیز سرایت کرد. برجسته‌ترین نمونهٔ آن شخصی است به نام «پروفسور راجر بلاک» که در ظاهر به لباس یک دانشمند امریکایی درآمده بود ولی گفته می‌شود ندانسته در معرفی تماسهای ایرانی خود به روزولت کمکهای زیادی کرد.<sup>۷۴</sup> این شخص محترم که ایران را به خوبی می‌شناخت بر این اعتقاد بود که منافع ملی امریکا ایجاب می‌کند که با گروههای ناسیونالیست میانه رو طبقهٔ متوسط

72) Joseph and Stewart Alsop, *The Reporter's Trade* (New York, 1958).

73) Roosevelt, *Countercoup*, pp. 183-4.

(۷۴) همان مأخذ، صفحات ۴۱، ۷۸، ۷۹، ۱۲۷.

همکاری کند. نظر مساعد او نسبت به مصدق و جبهه ملی، روزولت را بقدری ناراحت کرد که بعدها گفته پروفیسور را به این دلیل که بدون اطلاع خودش از او استفاده کرده بودند، به غلط «احساس گناه» تعبیر کرد هر چند روزولت اقرار می‌کند که «بلاک» هیچ رابطه‌ای با کودتا نداشته است.<sup>۷۵</sup>

تحلیل مختصری از مداخله آمریکا در ایران موسوم به «عملیات آجاکس» شانزده نتیجه‌گیری زیر را نشان می‌دهد:

(۱) حکومت دموکرات پرزیدنت هری ترومن و وزیر خارجه آن دین آچسون به قبول تاکتیکهای تهدیدکننده‌ای که مقامات انگلیسی برای مقابله با ملی کردن در ایران در نظر گرفته بودند، بی‌میل بودند.

(۲) حکومت جمهوریخواه پرزیدنت آیزنهاور با تشویق و حمایت جان فاستر دالس وزیر خارجه و آلن دالس رئیس «سیا» و بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه تصمیم گرفت مستقیماً در سرنگونی حکومت مصدق مداخله کند.

(۳) اختلاف نظرهای عمیقی در باره عاقلانه بودن چنین اقداماتی هم در انگلستان و هم در ایالات متحد وجود داشت. اختلافات مزبور پس از تغییر حکومت در هر دو کشور کاهش یافت.

(۴) فکر مداخله از انگلیسیها ناشی شد (اینتلیجنس سرویس و «ام آی ۶») که تهدید روی کار آمدن احتمالی کمونیستها را به عنوان تاکتیک اصلی خود در جلب نظر امریکاییها بکار بردند. انگلیسیها و امریکاییها کاملاً در عملیات با یکدیگر همکاری کردند. به قول یکی از

(۷۵) مصاحبه شخصی با کریت روزولت، واشینگتن، ۱۲ نوامبر ۱۹۸۱. روابط روزولت-بلاک نخستین مورد مهمی بود که دولت امریکا از وجود ایرانشناسان برجسته امریکایی برای پیشبرد مقاصدش استفاده می‌کرد، بی‌آنکه به نصایح و توصیه‌های آنان اعتنائی بکند. از وجود روزنامه‌نگاران بیشتر استفاده می‌شد.

کارشناسان امریکایی که در برنامه ریزی کودتا شرکت داشت «این یک تلاش مشترک بود.»<sup>۷۶</sup>

(۵) کودتا بدون مشارکت اساسی ایرانیان هیچ گاه قرین موفقیت نمی شد. با این همه ایرانیان بدون راهنمایی انگلیس - امریکا و حمایت روانی آنان هرگز نمی توانستند یا نمی خواستند وارد معرکه بشوند. به عقیده مانتی و ودهاوس که در این باره صاحب نظر است: «شاید دلایلی وجود داشته باشد برای آن که انسان زیاد پافشاری نکند که کودتای اوت ۱۹۵۳ تهران به وسیله گروه انگلیسی - امریکایی طرح ریزی و اجرا شد با این همه من معتقدم که ما این کار را کردیم. شاید کاری جز بسیج نیروهایی که از پیش وجود داشتند انجام ندادیم ولی این درست همان چیزی بود که انجام آن ضرورت داشت و همان کافی بود.»<sup>۷۷</sup>

(۶) به رغم عدم تخصص کرمیت روزولت فرمانده عملیات و مقامات مافوق او در واشینگتن در باره مسائل ایران، مداخله به پیروزی انجامید. همچنین به رغم ماهیت کاذب و غیر حرفه ای اجرای طرح.<sup>۷۸</sup>

(۷) به علت اختلاف عمیق بین نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران، و

(۷۶) مصاحبه شخصی، ۱۳ ژانویه ۱۹۸۱. همانطور که مأموران عملیاتی امریکا (از قبیل کرمیت روزولت) دوست دارند نقش خود را بزرگ جلوه بدهند، مأموران انگلیسی نیز در باره نقش خود مبالغه می کنند. مثلاً اظهار داشته اند که: «روزولت کاری نکرد جز اینکه با پولهای «سیا» به ایران برود و عوامل مزدوری را که قبلاً انگلیس متشکل ساخته و در اختیار امریکاییها قرار داده بود تشویق کند.» نگاه کنید به:

Christopher Andrew, *Her Majesty's Secret Service: the Making of the British Intelligence Community* (New York, 1985) p. 494.

77) Woodhouse, *Something Ventured*, p. 130.

78) Charles Maechling, Jr: 'Coup or Counter Coup in Iran', *Foreign Service Journal*, December 1979, p. 38.

نویسنده این کتاب می نویسد: «مراجعه به بحثهای درون سازمانی دولت امریکا کوچکترین اثری از ارزیابی جدی اوضاع ایران یا منافع درازمدت ایالات متحد را نشان نمی دهد و اغلب در مرز سبکسری قرار دارد.»



وضع سست و ناپایدار اقتصادی؛ مهارت مشتى از بازیگران اصلی ایرانی درگیر عملیات در سازماندهی، و ماهیت لیبرال و آرمان‌گرای دکتر مصدق و پیروانش در جبهه ملی؛ بی میلی اتحاد شوروی به مداخله، و عامل خوش‌شانسی؛ عملیات قرین موفقیت گردید.

(۸) حزب کمونیست توده ایران نسبتاً کوچک بود. این حزب نه از حمایت طبقه متوسط ناسیونالیست برخوردار بود و نه از پشتیبانی توده واقعی مردم ایران. به گفته یک گزارشگر اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا در ژانویه ۱۹۵۳، مصدق شخصاً نه کمونیست بود و نه هوادار کمونیستها. او در حقیقت مورد تنفر رهبری کمونیستهای ایرانی قرار داشت. گزارش اشاره می‌کند که ملی کردن نفت به دست مصدق مورد پشتیبانی قاطبه ایرانیان بود و حزب توده سرنگونی مصدق را یک «اولویت خاص» تلقی می‌کرد. در این گزارش ۱۳ مورد تفاوت اهداف حزب توده با جبهه ملی ذکر شده بود.<sup>۷۹</sup> در پایان کار نیز استراتژی حزب توده در جریان زورآزمایی اوت ۱۹۵۳ ثابت کرد که ضعیف و مردد و متناقض است.

(۹) کودتا ۲۵ سال دیگر به سلسله پهلوی مجال حکومت داد و صنعت بین‌المللی نفت را قادر ساخت که در این دوره ۲۴ میلیارد بشکه نفت را با شرایط مناسب صادر کند. در طول این مدت مصرف کنندگان غربی بهای ناچیزی برای این ماده گرانبها پرداختند. در فاصله سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ میانگین بهای اعلام شده هر بشکه نفت خام ایران ۱/۸۵ دلار، و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ تنها ۱/۸۰ دلار بود.<sup>۸۰</sup>

(۱۰) به دنبال اقدام ۱۹۵۳ امریکاییان در ایران، یک تصفیه عمومی از

79) US Department of State, Office of Intelligence Research (OIR), *Iran's Political and Economic Prospects through 1953*, Intelligence Report Number 6121, esp. p. 10.

۸۰) این آمارها از جانب دکتر فریدون فشارکی محاسبه و طی نامه خصوصی ۱۳ فوریه ۱۹۸۱ برای

من ارسال شده است.

بقایای عناصر حزب توده صورت گرفت و نفوذشان از کشور تقریباً ریشه کن شد. یکی از نمایندگان کنگره امریکا عقیده بسیاری از تصمیم گیرندگان در واشینگتن را در آن هنگام، البته با قدری مبالغه، چنین خلاصه می‌کند: «ما در زمانی ایران را برای دنیای آزاد حفظ کردیم که بقیه آن ناحیه به سوی کمونیستها روی آورده بود.»<sup>۸۱</sup>

(۱۱) امریکا و انگلیس با خرد کردن نهضت ملی مصدق، هرگونه حرکت به سوی ملی کردن یک جانبه صنعت نفت را در جهان سوم دلسرد کردند. هرچند کانال سوئز در ۱۹۵۶ ملی شد ولی تا دو دهه بعد هیچ گونه ملی کردن عمده‌ای در صنعت نفت صورت نگرفت.

(۱۲) عملیات در ایران تا سالیان متمادی در واشینگتن به عنوان یک پیروزی بزرگ دخالت پنهانی مستقیم تلقی می‌شد و به این جهت الگوی یک سلسله مداخلات بعدی «سیا» قرار گرفت که با کودتای گواتمالا در ۱۹۵۴ آغاز شد.

(۱۳) «عملیات آجاکس» ایالات متحد را در رابطه خاصی با شاه درگیر کرد و فعالیتهای جاسوسی و نظامی سطح بالای امریکاییان را به ایران منتقل ساخت.

(۱۴) مداخله امریکا نسلهایی از ایرانیان را نسبت به این کشور بیگانه و بیزار ساخت و نخستین گام مهم در قطع روابط احتمالی ایران و امریکا بود که سرانجام پس از انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ عملی شد.

(۱۵) وقایع ۱۹۵۳ در ایران، تصویر ایالات متحد را بین نیروهای روبه رشد ناسیونالیسم که در خلال دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مقام والایی در خاور میانه کسب کردند خدشه دار ساخت. به قول ویلیام ا. داگلاس: «هنگامی

81) Statement by Congressman B. Carroll Reece. See US Congress, House of Representatives, Committee on Government Operations, *Hearings Before a Subcommittee on United States Aid Operations in Iran*, 84th Cong., 2nd Sess., 2 & 31 May, 1, 5, 8, 11-13, 18-19, 25-7 & 29 June, and 16 July 1965, p. 796.

که مصدق در ایران اصلاحات اساسی را آغاز کرد، ما احساس خطر کردیم. این مرد که افتخار می‌کنم او را دوست خود بنامم یک دموکرات به تمام معنی بود. ما با انگلیسیها در خرد کردن او همدست شدیم و در کارمان به موفقیت نائل آمدیم. و از آن زمان نام ما در خاورمیانه احترام انگیز نبوده است.»<sup>۸۲</sup>

(۱۶) مداخله ۱۹۵۳ مانع از تولد ناسیونالیسم انقلابی در ایران شد که ۲۵ سال بعد در زمان انقلاب ایران به شکلی بسیار تلخ بیرون ریخت.

### ایالات متحد و محمد مصدق: میراث سیاسی

سیاست امریکا در ایران در اوائل دهه ۱۹۵۰ موفق به حتمی ساختن این امر شد که کمونیستها در آن هنگام نخواهند توانست زمام امور را در این کشور در دست بگیرند و منابع نفت ایران تا دو دهه بعد با شرایط مناسب در دسترس غرب قرار خواهد داشت. این سیاست میهن پرستان ایرانی از هر طبقه اجتماعی را از آن روگردان ساخت و ناسیونالیستهای میانه رو و لیبرال را که در سازمانهایی چون جبهه ملی گرد آمده بودند تضعیف کرد. این کار راه را برای نشوونمای عقاید تند چپ و راست هموار نمود. تندروری بدون استثناء مبدل به احساسات ضد امریکایی شد که نمونه آن را در مراحل جنینی در سالهای اخیر می‌توان مشاهده کرد.

هم حزب توده در جناح چپ و هم آیت الله کاشانی و دیگران در جناح راست مداخله امریکا را همراه با دخالتهای انگلیس و شوروی محکوم کردند. کاشانی همیشه از پیوندهای امریکا و انگلیس انتقاد می‌کرد. به عنوان مثال در نوامبر ۱۹۵۱ [آذر ۱۳۳۰] اظهار داشت: «ما نمی‌خواهیم که هیچ دولتی در امور ما دخالت کند... امریکا نیز باید از دنباله روی سیاست انگلیس صرفنظر کند. زیرا از این کار جز نفرت ملت ایران و سایر ملل، از دست دادن وجهه

82) Douglas, 'The U.S. and Revolution', in K. E. Boulding et al., *The U.S. and Revolution* (Santa Barbara, Calif., 1961) p. 10.



و حیثیت خود هیچ حاصلی نخواهد برد.»<sup>۸۳</sup> هر چند کاشانی در آن هنگام با اعضای سفارت امریکا در ایران روابط نزدیک داشت، ولی هیچ گاه در انتقاد شدید از سیاست ایالات متحد در حضور آنان تردید نمی‌کرد. یکبار به ا. ر. ریچاردز ریزن سفارت اظهار داشت که برنامه کمک امریکا بیفایده است چون برای کمکهای نظامی بیش از بهبود واقعی شرایط زندگی توده‌های محروم ایران اولویت قائل است. سپس از ریچاردز پرسید: «از یک ارتش مجهز و تعلیم دیده حتی ۲۵۰,۰۰۰ نفری چه کاری علیه ۱۸ میلیون مردم گرسنه ایران ساخته است؟»<sup>۸۴</sup> ایالات متحد با اقدامی که در ایران کرد مخالفت کینه‌توزانه بخش مهمی از جناح راست‌گرای مذهبی را برانگیخت و در همان حال ریشه قدرت و وجهه ناسیونالیستهای لیبرال و میانه‌رو را قطع کرد.

این بی‌اعتمادی در طول سالهای بعد از سقوط مصدق عمیق‌تر شد زیرا امریکا به نحوی فزاینده خود را با شاه و سیاستهای او مربوط ساخت و با این کار خود به افزایش شک و بی‌اعتمادی طبقات متوسط و پایین اجتماع ایران کمک کرد. نقش کلیدی که گروه مأموران اطلاعاتی امریکایی در کودتایفا کرده بودند یکی از عوامل عمده روابط نزدیک پهلوی و ایالات متحد بود. نقطه اتصال این روابط، اتحاد اقتصادی و سیاسی روزولت - رشیدیان بود که در حمایت از محمدرضا شاه پهلوی عمل می‌کرد. برادران رشیدیان به مقاطعه کاران و دلالان ثروتمندی مبدل شدند که معاملاتشان جنبه بین‌المللی پیدا کرد.<sup>۸۵</sup> مؤسسه روابط عمومی روزولت از منافع شاه در ایالات متحد دفاع

(۸۳) روزنامه شاهد، شماره ۵۳۵، ۳ آذر ۱۳۳۰.

84) Telegram, Ambassador Loy Henderson to Secretary of State, 12 November 1951, Record Group 84, Box 29 (1950-2), National Archives, Washington, DC.

(۸۵) نام رشیدیان ضمن تحقیقات مجلس سنای امریکا درباره فروش هواپیماهای «اف ۱۴» از جانب کمپانی گرومن به ایران برده شد که برادران لای دلالان گرومن اقرار کردند که مبلغ ۲,۴۸۰,۰۰۰ دلار به مؤسسه خدمات بین‌المللی که برادران رشیدیان شرکای عمده آنان بودند پرداخته‌اند. نگاه کنید به:

می‌کرد. برادران رشیدیان اغلب از دوستشان «کیم» یاد می‌کردند که در سفرهای متعددش به ایران در خانه آنان اقامت می‌کرد. این سفرها در خلال دهه ۱۹۶۰ بطور متوسط به سالی پنج شش بار بالغ می‌شد. در طول این دوره روزولت راه موازی خود را با شاه حفظ کرده بود و شاه با او بیش از هر دیپلمات یا سفیر مقیم ایران ارتباط داشت. هر چند این موضوع اعضای بلندپایه هیئت نمایندگی سیاسی آمریکا در ایران را خشمگین و ناراحت می‌کرد، ولی در این مورد کاری از دستشان ساخته نبود. خط ارتباطی روزولت از طریق برادران رشیدیان و سپهبد محسن هاشمی نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی به شخص شاه می‌رسید. در واشینگتن نیز روزولت ارتباطات شخصی خود را داشت که مستقیماً به کاخ سفید منتهی می‌شد.

بدین سان پاره‌ای از مأموران امریکایی که در کودتا شرکت داشتند مدتها پس از ۱۹۵۳ همچنان به اعمال نفوذ بر سیاست آمریکا در ایران می‌پرداختند. خانه مجلل رشیدیان در شمال تهران و بانک اختصاصی آنان نزدیک میدان فردوسی مراکز همکاری مداوم روزولت - رشیدیان بود. این تنها یکی از مهمترین ارتباطات شخصی - سیاسی بود که تا زمان انقلاب ایالات متحد را محکم با انگلیسیها و شاه مربوط می‌ساخت. این رابطه معنی دار بمنزله یک یادآوری دلخراش به انبوه رو به گسترش ناسیونالیستهای ایرانی بود که: شاه از طریق دخالت آمریکا و انگلیس بر سریر قدرت باقی مانده است.

سقوط مصدق به یک قرن دوستی بین دو کشور خاتمه داد و دوران جدیدی از مداخلات آمریکا و دشمنی فزاینده نیروهای بیدار شده ناسیونالیسم ایرانی را بر ضد ایالات متحد آغاز کرد. گوشه‌ای از روحیه استقرار آمریکا در این دوره را می‌توان از مقاله‌ای که در نوامبر ۱۹۵۳ [آبان ۱۳۳۲] در مجله ریپورتر منتشر

—  
US Congress, Senate, Committee on Foreign Relations, Subcommittee on Multinational Corporations, *Multinational Corporations and United States Foreign Policy: Grumman Sale of F-14's to Iran*, 94th Cong., 2nd Sess., 9 August Executive Session, and 10, 13, 15 & 27 September 1976, pp. 133-4.



شد، درک کرد. در این مقاله که بحث مفصلی دربارهٔ نهضت مصدق شده بود، نویسندهٔ امریکایی به زاهدی نخست وزیر جدید ایران با این کلمات هشدار می داد: «زاهدی نظیر دیگر رهبرانی که با خزانهٔ خالی مواجه هستند یاد خواهد گرفت که خورشید طبق برنامه‌ای که قانون اساسی ما برای تشکیل اجلاس‌های کنگره تنظیم کرده است طلوع و غروب می‌کند.» و نویسنده تحلیل و نصیحت خود را با این پیش‌بینی پایان داده بود که حکومت جدید ایران دیرزمانی با ما نخواهد بود مگر اینکه ثابت کند که خوشرفتاری با غرب بیشتر از آن که دائماً مثل «مُصی پیر» کریه و بد ادا باشد به نفع ایران است.<sup>۸۶</sup> ترجمهٔ این پیام خشن اندکی پس از انتشار آن در رپورتر عیناً در یکی از مجلات هفتگی ایران چاپ شد.

بسیاری از جنبه‌های نهضت مصدق در سالهای ۵۳-۱۹۵۱ در انقلابی که ۲۵ سال بعد به رهبری آیت‌الله خمینی دنیا را تکان داد منعکس بود. نهضت سالهای ۱۹۵۰ شدیداً ناسیونالیستی بود و لحن ضد غربی و نفرت خاصی نسبت به انگلیسیها داشت. اما حتی در ۱۹۵۳ نیز نشانه‌هایی از احساسات خشن ضد امریکایی در آن مشاهده می‌شد. شعارهایی چون شعاری که سفارت امریکا را «لانهٔ جاسوسی» بنامند، حتی در ۱۹۵۳ نیز در خیابانهای تهران به گوش می‌رسید. مصدق مانیند آیت‌الله خمینی از سوی مجلهٔ تایم به عنوان مرد سال انتخاب شد و در مقاله‌ای به عنوان شخصیتی معمائی و آتشین مزاج و حتی دیوانه معرفی گردید. مجلهٔ تایم در مقالهٔ اساسی خود در ژانویهٔ ۱۹۵۲ دربارهٔ مصدق، پیرمرد را فردی متعصب معرفی کرد و غرب را بخاطر نداشتن دل و جرأت در رویارویی با او به باد سرزنش گرفت. هر چند مصدق دائماً درگیر بحث و مذاکره با نمایندگان امریکا بود، در نهایت تن به سازش در نداد و در نتیجه به نظر تایم مبدل به یک آفت سیاسی گردید.

86) Harlan Cleveland, 'Oil, Blood and Politics: Our Next Move in Iran', *The Reporter* 9 (10 November 1953) 19.



انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ نیز تحت نفوذ تجربیات ۵۳-۱۹۵۱ قرار داشت. آیت الله خمینی و دیگر رهبران انقلاب عهد کردند که اجازه ندهند آنچه «شکست مصدق» می نامیدند تکرار شود.<sup>۸۷</sup> آنان یقین داشتند که ایالات متحد از طریق سازمان «سیا» خواهد کوشید بازی روزولت را تکرار کند و هرگونه پیش بینی را برای جلوگیری از چنین رویدادی به عمل آوردند. شعارهای ضد امریکایی در حالی تب آلود حفظ شد، هر کلمه و فعل یا علامتی از واشینگتن با موشکافی مورد بررسی قرار گرفت. شخص آیت الله خود را از هرگونه تماس و ملاقات با فرستادگان و دیپلماتهای امریکایی کنار کشید، مقامات کشوری و لشکری ایران که با امریکا روابط نزدیک داشتند اعدام یا زندانی یا بازنشسته شدند. و بالاخره هنگامی که خطر بازگشت پهلوی به سلطنت قریب الوقوع به نظر رسید دیپلماتهای امریکایی به گروگان گرفته شدند.

مداخله امریکا در سالهای ۵۳-۱۹۵۱ بر رویدادهای انقلابی ۷۹-۱۹۷۸ نفوذ داشت اما هیچ گاه آنها را تعیین نکرد. گرچه تصویر امریکا در نتیجه اقداماتش بر ضد دکتر مصدق بشدت تیره و کدر شده بود، ولی ایالات متحد فرصتهای متعددی برای بازاندیشی و تجدیدنظر در سیاست خود نسبت به شاه ایران طی ربع قرن قبل از انقلاب داشت. مع ذلک، با گذشت زمان امریکا بتدریج وابستگی خود را به رژیم پهلوی مستحکم تر کرد، همان رژیمی که در اوائل دهه ۱۹۵۰ در نجات آن کمک کرده بود. با این روند، سیاست امریکا تعداد روزافزونی از شهروندان ایرانی را که عملیات امریکا را بمنزله پی آمدهای سیاسی کودتای ۱۹۵۳ تلقی می کردند از خود بیگانه و بیزار ساخت. شعاری که در ۱۹۷۸ در خیابانهای تهران مرتب تکرار می شد «مرگ بر شاه امریکایی» بود. خلاصه اینکه سیاست امریکا در فاصله سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸ تأکید خاص بر بستگی با شاه و نخبگان سیاسی او داشت و در

همان حال نیازها و خواسته‌های توده‌های ایرانی را نادیده می‌گرفت. در سالهای مابین ۱۹۵۳ و ۱۹۷۸ وقایع زیادی برای جلوگیری از تکرار تاریخ در ایران روی داد. صرف‌نظر از تحولات اجتماعی داخلی که شامل رشد انفجار آمیز یک طبقه متوسط از صاحبان حرفه‌های گوناگون بود که از اشتباهات ناشیانه شاه و اطرافیانش رنج می‌بردند، شکاف روزافزون بین داراها و ندارها و مخالفت سرسختانه رهبران مردمی شیعه، و بالاتر از همه دخالت‌های بیگانگان، عواملی بود که به بسط معادله انقلابی کمک کرد. حضور گسترده امریکا و سیاست مداخله‌جویی این کشور اجزاء لاینفک روند سیاسی ایران در سالهای پس از ۱۹۵۳ گردید.

## خاطراتی از دکتر محمد مصدق

جورج سی. مک گی

سر و کار من با بحران نفت ایران از ژوئن ۱۹۴۹ [خرداد ۱۳۲۸] که به سمت معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی و افریقا منصوب شدم آغاز گردید. دیدارهای من با دکتر مصدق نخست وزیر در فاصله ۱۸ اکتبر و ۱۸ نوامبر ۱۹۵۱ [۱۶ مهر تا ۲۷ آبان ۱۳۳۰] صورت گرفت و در این مدت من در حدود ۸۰ ساعت با وی مذاکره داشتم. وابستگی من به امور ایران در دسامبر ۱۹۵۱ [آذر ۱۳۳۰] پایان یافت.

سوابق شخصی من دارای دو جنبه بود که تماس مرا با مسئله نفت ایران مناسب می ساخت. پیش از آنکه وارد خدمت وزارت خارجه شوم در رشته های زمین شناسی و زمین فیزیک (ژئوفیزیک) تحصیل کرده و سپس به عنوان یک تولیدکننده مستقل نفت و مهندس ارزیابی منابع نفتی و ارزش آنها مستقیماً تجربیاتی اندوخته بودم. با وجود این هیچ گاه در شرکتهای بین المللی نفت استخدام نشده بودم. و نیز ضمن سه سال تحصیلات عالی در آکسفورد



احترام زیادی نسبت به مردم انگلیس و دولتشان در اداره کردن روابط بین‌المللی و اجرای تعهداتش یافته بودم، بخصوص در دورانی که به برچیدن امپراتوری بریتانیا پرداختند که برایشان بسیار پرهزینه شده بود. جزئیات این مسائل را در خاطراتم تحت عنوان فرستاده‌ای به دنیای میانه به تفصیل شرح داده‌ام.<sup>۱</sup> پس از آن چهار سال در سمت ریاست هیئت مدیره اتحادیه انگلیسی‌زبانان ایالات متحد خدمت کردم.

هنگامی که مصدق برای ایراد نطق در شورای امنیت سازمان ملل متحد در دفاع از نظریه دولت ایران در ملی کردن «شرکت نفت انگلیس و ایران» به نیویورک آمد، من طبق وظایفی که در وزارت خارجه برعهده داشتم با وی به مذاکره پرداختم.<sup>۲</sup> به درخواست دولت بریتانیا و پس از شکست آن دولت در اخذ نتیجه از مراجعه به دیوان دادگستری بین‌المللی، شورای امنیت رسیدگی به این قضیه را در دست گرفته بود.

همانطور که در کتابم شرح داده‌ام، بدگمان بودیم که دولت امریکا با ارسال پیامی از پرزیدنت هری ترومن به نخست‌وزیر ایران ممکن است ندانسته مصدق را تشویق کرده باشد که به رغم سن زیادش اشتباهاً به نیویورک بیاید و شخصاً در شورای امنیت به ایراد نطق بپردازد. (شرح این ماجرا بسیار پیچیده است). اگر رئیس جمهوری امریکا در آن هنگام می‌خواست بطور عادی با دولت ایران مکاتبه کند، پیامی جهت شاه می‌فرستاد. ولی ما چون تا آن مرحله هنوز روابط نزدیکی با مصدق نداشتیم در بدبینی انگلیسیها نسبت به او شریک بودیم و گمان می‌کردیم این پیام او را تشویق کرده است که شخصاً نمایندگی کشورش را در سطح بین‌المللی بر عهده بگیرد.<sup>۳</sup>

1) George McGhee, *Envoy to the Middle World* (New York, 1983), p. 17.

۲) همان مأخذ، ص ۳۹۳.

۳) همان مأخذ، ص ۳۸۹.

وقتی معلوم شد مصدق به نیویورک خواهد آمد، رئیس جمهوری و آپسون وزیر خارجه توافق کردند که ما باید از حضور او استفاده کنیم و تلاشهایی را که برای کمک به انگلیسیها و ایرانیان در یافتن راه حلی برای مسئله نفت آغاز کرده بودیم دنبال نماییم. من قویاً از این فکر پشتیبانی کردم و انگلیسیها هم که قبلاً کمک ما را در حل بحران نفت خواستار شده بودند مخالفتی با آن نکردند. مهمترین تلاش ما تا آن هنگام از سوی هیئت اورل هریمن سفیر سیار امریکا به عمل آمده بود که در ۱۵ ژوئیه به تهران رفته و مذاکراتش دو ماه به طول انجامیده بود. هریمن موفق شده بود مذاکرات مستقیم بین دو کشور را از طریق هیئت ریچارد استوکس عملی سازد. با این همه، مذاکرات مزبور ثمربخش نبود و با شکست روبرو شد.<sup>۱</sup>

در میان مقامات دولت بریتانیا و «شرکت نفت انگلیس و ایران» که در مذاکرات با مصدق شرکت داشتند اتفاق رأی وجود داشت و هریمن نیز در اثر تجربیات شخصی خود موافق شده بود که امکان ندارد بتوان در باره هیچ گونه توافق معقولی با مصدق مذاکره کرد. من این نظر را که چه بسا تاریخ صحت آن را نشان بدهد رد نمی‌کردم ولی چون نگران بودم که اگر این قضیه بین «شرکت نفت» و ایران حل نشود ممکن است دنیای آزاد ایران را از دست بدهد، اعتقاد داشتم ما باید از هیچ تلاشی برای حصول به نتیجه‌ای موفقیت آمیز فروگذار نکنیم.

خاطراتی که از مصدق دارم از ارتباط انسانی با او ناشی می‌شود؛ از ساعات متمادی که در حضورش گذراندم لذت بردم؛ میهن پرستی و شهامت او را در ایستادگی بر سر آنچه گمان می‌کرد برای کشورش بهترین است ستایش کردم؛ و نیز وقتی تلاشهایش، شاید در نتیجه قصورهای خودش بی‌ثمر شد، دچار غم و اندوه شدم. از نخستین دیدار با وی در بیمارستان کورنل که غروب

روز ورودش به نیویورک آغاز شد تقریباً تمام مذاکرات ما در حالی صورت گرفت که او در تخت خوابش دراز کشیده بود و من روی یک صندلی در کنارش نشسته بودم و سرهنگ (بعدها ژنرال) ورنون والترز مترجم و مذاکره کننده زبردست که برای کمک به من تعیین شده بود، در سمت دیگر نشسته بود. مصدق به دیسک کمر دچار بود و مجبور بود بیشتر اوقات را در تخت خواب دراز بکشد. اغلب اوقات مصدق، و گاهی هر دوی ما، با یک شوخی از مذاکرات جدی گریز می زدیم و او (بیشتر از من) از شدت خنده تکان می خورد و چشمانش برق می زد.

بسیاری از اشخاص در باره ظاهر عجیب مصدق و عادات شخصی غیرمتعارف او سخن گفته اند. گرایش او بر این بود که ضمن سخنرانیهای عمومی خود گریه کند (هر چند هیچ گاه در برابر من چنین کاری نکرد شاید با این ملاحظه که ارزش ندارد)؛ در تخت خواب و با پیژامه به رتق و فتق امور بپردازد و با تکانهای شدید بخندد. او قدی بلند و سری طاس و صورتی دراز و باریک و بینی منقارمانندی بزرگتر از اندازه معمولی داشت. چهره اش دائماً در حرکت بود و تنوع قیافه گرفتنهایش به او حالتی تقریباً مضحک می بخشید. با این همه در زیر این ظاهر بشدت غمگین یا خندان آثار استواری عمیق و قدرت اراده و روشنی هدف آشکار بود.

من نیز مانند هر مذاکره کننده ای طبعاً کوشیدم اعتماد مصدق را جلب کنم. با وجود این برایش روشن ساختم که در بی اعتمادی نسبت به انگلیسیها با او هم عقیده نیستم. او سرچشمه کلیه مسائل و مشکلات ایران را در نفوذ انگلیسیها می دانست و بشدت در این عقیده پابرجا بود. به او خاطر نشان ساختم که انگلیسیها عموماً از چه احترامی در جهان برخوردارند و چه شهرتی در ایستادگی بر سر قول و چه سابقه خوبی در اعطای استقلال به مستعمرات سابقشان از قبیل هند و پاکستان دارند.<sup>۵</sup>

(۵) همان مأخذ، ص ۳۹۰.



در طول ساعات متمادی مذاکراتمان، مصدق ساده لوحی تکان دهنده‌ای نه تنها درباره مسئله نفت بلکه بطور کلی درباره مسائل اقتصادی و تجاری از خود نشان داد. پل نیتزر رئیس اداره برنامه ریزی که تجربیات تجاری زیادی داشت در بسیاری از مذاکرات با مصدق به من پیوست. پل و من به نوبت این وظیفه را بر عهده گرفتیم که واقعیات تجارت و سوداگری را به او بیاموزیم. اما در پایان به نحوی تغییرناپذیر بنظر می رسید که آنچه را به او گفته ایم باور نکرده یا اهمیت قائل نشده است. او به استدلالهای ما پاسخ می داد: «شما نمی فهمید، مسئله اینها نیست، این یک مسئله سیاسی است.»<sup>۶</sup> در زیر ظواهر همیشه این احساس دست می داد که او مطمئن است که ایران چنان اهمیتی برای انگلستان و ایالات متحد و جهان غرب دارد که ما حاضریم برای آنکه به دست شورویها نیفتد هربهایی را بپردازیم. هم خود من و هم آچسون بعد از من، کوشیدیم به او تفهیم کنیم که ما هیچ گاه با معامله‌ای در باره نفت ایران که ممکن است سابقه‌ای ایجاد و اساس صنعت نفت بین‌المللی را تخریب کند موافقت نخواهیم کرد.

و نیز مصدق این احساس را می بخشید که بی اندازه تنها است و به کسانی که همراهش به امریکا آمده‌اند و حتی کسانی که در ایران به او نظر مشورتی می دهند و بر او تسلط دارند اعتماد ندارد. بسیاری از هواداران او عقاید افراطی مذهبی و ناسیونالیستی ابراز می کردند. همیشه بنظر می رسید احساس می کند که قصد کشتنش را دارند؛ مثل سلفش سپهبد رزم آرا که چون با انگلیسیها درباره نفت مذاکره می کرد به دست یک مذهبی تندرو به قتل رسیده بود. مصدق با درد و رنج از ناتوانی یک رئیس دولت ایران در حصول توافق با یک کمپانی خارجی درباره استفاده از منابع طبیعی خود آگاه بود، بخصوص که کمپانی مزبور متعلق به کشور نیرومندی مانند انگلستان باشد. هرگونه شرایطی که مورد موافقت قرار می گرفت، هرگز

نمی توانست کافی تلقی شود. در میان عامه مردم ایران این سوءظن وجود داشت که او ممکن است تسلیم رشوه یا فشار بشود.

در نتیجه مصدق اجازه نمی داد نه من و نه هر کس دیگری که از جانب ما با او مذاکره می کرد جداگانه با دستیارانش ملاقات کند. پس از آنکه به وی فشار آوردیم که نقطه نظرهای خود را برای دیگر اعضای گروه شرح بدهیم، سرانجام موافقت کرد، ولی فقط در حضور خودش. پل نیتز و من نمودارهای پیچیده ای تهیه کردیم که بهای نفت و تقاضای بازار جهانی را نشان می داد و هر کدام توضیحات لازم را درباره آنها دادیم. وقتی کارمان تمام شد روبه گروه کرده و پرسیدیم آیا سؤالی دارند؟ مصدق به سرعت برق و قبل از آنکه دیگران فرصت پاسخ دادن داشته باشند اظهار داشت: «ملاحظه می فرمایید؟ شما نمی توانید آنها را متقاعد کنید.» و جلسه پایان یافت.<sup>۷</sup>

مصدق در طول مذاکرات هیچ گاه از این اصل که نفت ایران ملی شده است عقب نشینی نکرد. او این کار را یک عمل انجام شده تلقی می کرد. مذاکرات او به این منظور بود که چگونه ملی شدن را بقبولاند و بکار بیندازد. وانگهی اصل ملی شدن به عنوان حق هر حکومت مستقل در سراسر جهان به رسمیت شناخته شده بود، هر چند همیشه چگونگی پرداخت سریع و عادلانه غرامت مطرح بود. با این همه هیچ یک از کشورهای در حال توسعه در وضعی نبودند که غرامت را با پول نقد و بر اساس سودی که در آینده انتظار می رود بپردازند. همه می دانستند که ایالات متحد در ۱۹۳۸ پس از مذاکراتی طولانی و تلخ با ملی شدن نفت مکزیک در ازاء دریافت مبلغ جزئی ۱۴ میلیون دلار موافقت کرده است. اخیراً نیز شرکت نفت عربستان - آمریکا (آرامکو) در ازاء دریافت مبلغی ناچیز و حق فعالیت در مناطق نفت خیز عربستان سعودی و خرید نفت، از غنی ترین امتیاز نفت جهان صرف نظر کرده بود.

مصدق تنها یکبار در برابر شگفتی من عقب نشینی کرد و آن هم شبی

(۷) همان، اخذ، ص ۴۰۱.

دیروقت در آپارتمانش در هتل نیویورک و بر سر آبادان بزرگترین پالایشگاه جهان بود. او داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در قانون ملی شدن نفت ذکری از پالایشگاه نشده و بنابراین شامل آن نمی شود. من تصور کردم که این بدان معنی است که پالایشگاه هنوز متعلق به «شرکت نفت انگلیس و ایران» است و بنابراین شرکت باید آن را تملک کند و در این صورت شرایط فروش آن قابل مذاکره خواهد بود. بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به آچسون و من تأکید کرد بلکه حتی موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی-هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد بود. شاید به این دلیل که مصدق اعتماد کمتری به قابلیت ایرانیان در اداره پالایشگاه داشت تا به قابلیت در استخراج نفت از مناطق نفت خیزشان. هنگامی که من شگفتی خود را از اینکه پالایشگاه آبادان ملی نشده است ابراز داشتم، او با پیشنهاد من موافقت کرد که هر دوی ما این مطلب را با خط خود بنویسیم - او به زبان فرانسه و من به انگلیسی - و مبادله کنیم.<sup>۸</sup> فردای آن، وقتی در روزنامه ها خواندم که او هرگز پالایشگاه را پس نخواهد داد، اطمینان داشتم که او این مطلب را فقط به عنوان بیمه عمر خودش در جراید افشا کرده و آنچه را به من وعده داده است عملی خواهد کرد.

در دو مورد من تغییر صحنه مذاکرات را از اتاق بیمارستان و آپارتمان هتل او ترتیب دادم. یک روز پل نیتز و من او را به مزرعه خودم واقع در نزدیکی میدلبورگ ایالت ویرجینیا که در یک ساعتی غرب واشینگتن است بردیم. او از مزرعه بازدید کرد و والترز گفتگوهای مصدق را با یکی از کشاورزان که مردی محترم بود و همه او را آقای لوید خطاب می کردند ترجمه کرد. آندو بخوبی با هم کنار آمدند. مصدق تفاوت‌های بین کشاورزی در آب و هوای خشک ایران را با ویرجینیای شمالی شرح داد. اما پل و من حتی یک وجب به حل مسئله نفت نزدیکتر نشدیم.



در یک فرصت دیگر همسر و من مهمانی کوچکی در اقامتگاهمان در واشینگتن به افتخار مصدق ترتیب دادیم. با توجه به ضعف جسمانی که به مصدق نسبت داده می شد، سعی کردیم مهمانی بی سرو صدا و ساده برگزار شود. اورل هریمن و چند تن از اعضای کابینه و معاونان وزارتخانه ها حضور داشتند. با این حال در بحثهایی که با اعضای گروه ایرانی به عمل آمد هیچ گونه بده بستانی نشد. همه آنها گویی از همدیگر می ترسیدند و به ابراز عقیده بی میل بودند. مصدق با پسر پنج ساله ام مایکل که با لباس خواب به میان مجلس آمده بود دوستی بهم زد.

پرزیدنت ترومن برای ابراز حسن نیت خود تسهیلات بیمارستان والتر رید (مخصوص ارتش امریکا) را در اختیار مصدق نهاد و بنابراین او از آپارتمان محقر خود در شورهام هتل به بیمارستان مزبور منتقل شد و چندین روز در آنجا اقامت گزید. پزشکان بیمارستان پس از معاینات دقیق گزارش دادند که جز آثار کهولت هیچ چیز بخصوصی در او نیافته اند.

وزنون والترز پس از مذاکرات متعدد با مصدق به این نتیجه رسید که او واقعاً در آن زمان خواهان توافقی در باره نفت نیست. در آخرین ملاقاتشان مصدق به او گفته بود: «مگر متوجه نیستید که اگر من دست خالی به ایران برگردم در موقعیتی بمراتب بهتر قرار خواهم داشت تا اینکه با قراردادی برگردم که باید به یک مشت اشخاص متعصب بقبولانم؟»<sup>۹</sup>

شاه پس از آنکه حسین علا سفیر سابق ایران در ایالات متحد متعاقب قتل سپهبد رزم آرا نخست وزیر شده و در کارش شکست خورده بود، بعدها نوشت که اصولاً با نخست وزیری مصدق موافق بوده است: «چه کسی می توانست با مصدق مخالف باشد؟ او به مردم قول می داد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و با هر خارجی مبارزه نموده و حقوق ایران را حفظ

9) Vernon Walters, *Silent Missions* (New York, 1978) pp. 246-63.

نمایند. بنابراین تعجبی نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و روشنفکر و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری او درآیند.<sup>۱۰</sup> مصدق با رأی خردکننده‌ای به نخست‌وزیری برگزیده شد و شاه نوشت: «موفقیت او حتی دور از انتظار خودش و پیروانش بود. او طی یک سال از حمایت کامل من و در ماه‌های پس از آن نیز — هر چند به نظر من در حال احتضار بسر می‌برد — از تسامح من برخوردار بود.» شاید قابل پیش‌بینی بود که اتحاد ناراحت بین شاه و مصدق دیری نخواهد پایید. در فوریه ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] مصدق نخستین تلاش خود را برای وادار کردن شاه به ترک ایران بکار برد.

شاید جالب باشد که جریان مذاکرات خود را با مصدق درباره پیشنهادی که می‌بایست به عنوان اساس توافق به دولت انگلیس تسلیم شود، دنبال کنم.<sup>۱۱</sup> در ژوئیه ۱۹۴۹ «شرکت نفت» و دولت ایران در مورد یک قرارداد الحاقی توافق کرده بودند که ایران آن را رد کرد. بموجب قرارداد مزبور درآمد ایران از نفت دو برابر می‌شد و در آن زمان به حدود ۳۰ میلیون دلار در سال بالغ می‌گردید. طبق اظهار دولت انگلیس «شرکت نفت» در سال ۱۹۵۱ در حدود ۱۰۰ میلیون لیره به موازنه پرداختهای بریتانیا کمک کرده بود. متعاقب عزیمت هیئت هریمن به ایران، لرد استوکس از جانب «شرکت نفت انگلیس و ایران» پیشنهادی ارائه داد که آن هم رد شد. چند روز پیش از قتل سپهبد رزم‌آرا نیز «شرکت نفت» پیشنهادی شفاهی براساس تقسیم پنجاه — پنجاه درآمد تسلیم دولت ایران کرده بود که ما توصیه کرده بودیم، چون مطابق با قرارداد آرامکو — سعودی بود، ولی رزم‌آرا این پیشنهاد را علنی نساخت.

هنگامی که من مصدق را در نیویورک ملاقات کردم نخستین فکر او این بود که تأیید ایالات متحد و بریتانیا را در ملی کردن منافع «شرکت نفت

10) Mohammad Reza Shah Pahlavi, *Mission for My Country* (London, 1961) p. 91.

11) McGhee, *Envoy*, ch. 31.

انگلیس و ایران» بگیرد و درباره یک ترتیب عملی برای اداره آن بوسیله «شرکت ملی نفت ایران» بکوشد. او مایل بود یک ترتیب اجرایی مناسب را برای اداره عملیات نفت که مشکل اصلی در مذاکرات هریمن و استوکس بود بپذیرد. همچنین مایل بود ترتیبی برای اخذ تکنولوژی خارجی (از یک شرکت نفت غیر انگلیسی) بدهد. او حاضر بود بر اساس ارزش مجموع سهام شرکت قبل از ملی شدن به «شرکت نفت انگلیس و ایران» غرامت پردازد که به حساب خودش بالغ بر ۲۷ میلیون دلار می شد. در غیر اینصورت حاضر بود شرایط بهترین قانون ملی شدن آن زمان یا هر توافقی را که از مذاکرات مستقیم حاصل گردد بپذیرد. اما نمی خواست چنانکه من پیشنهاد کرده بودم متکی به حکم یک کمیسیون بین المللی مناسب باشد.

شرایط مزبور هر چند احتمالاً مورد قبول «شرکت نفت انگلیس و ایران» نبود که تصور می کرد غرامت باید بر اساس درآمدهای آینده ای که انتظار داشت پرداخته شود، ولی یک آغاز منطقی بشمار می رفت و در هر حال از آنچه شرکت های امریکایی در مکزیک بدست آورده بودند بهتر بود. مصدق تا جایی پیش رفت که به من اطمینان داد که موافقت خواهد کرد خریداران سابق حق خواهند داشت همان مقدار نفتی را که در سالهای معینی می خریدند، در آینده نیز دریافت کنند. در این صورت «شرکت نفت انگلیس و ایران» مقدار نفت مورد نیاز خود را دریافت می کرد و نماینده طرف ثالث می شد. این ترتیب در اصل، موضوع اساسی ملی کردن آرامکو بوسیله عربستان سعودی بود که پرداخت وجه نقد فقط جنبه اسمی داشت.

دو مسئله عمده باقی مانده بود که هر دو از اهمیتی خاص برخوردار بود: یکی مسئله بهای نفت و دیگری ملیت مدیران اجرایی و کارشناسان خارجی که نفت ایران را تولید می کردند. کارمندان و کارشناسان سابق «شرکت نفت انگلیس و ایران» عموماً می توانستند هر سمتی را جز سمت های عالی مدیریت فنی احراز کنند. هیئت مدیره «شرکت ملی نفت ایران» از سه ایرانی و چهار



بی طرف (غیر انگلیسی) تشکیل می شد. این ترتیب غرور انگلیسیها را زیاد جریحه دار نمی ساخت. با این همه مصدق ضمن ملاقات بعدی خود با ترومن و آپسون یک عقب گرد ناگهانی کرد و اظهار داشت که حاضر به قبول حتی یک نفر از کارشناسان انگلیسی نیست. بعدها کشف کردیم که همین مطلب به تنهایی بهانه رد کردن پیشنهادهای مصدق را به انگلیسیها داد.

مسئله بهای نفت نیز چرخش جالبی یافت. مصدق با یک تخفیف مختصر (شاید ده درصد) در بهای فروش نفت ایران که هر بشکه در حدود ۱/۷۵ دلار بهای خلیج فارس بود موافقت کرد. او زیر بار بشکه ای ۱/۱۰ دلار که آپسون پیشنهاد کرده بود و حساب کرده بودیم که به «شرکت نفت انگلیس و ایران» تقریباً مزیت پنجاه- پنجاه سود را خواهد داد، نرفت. برایش توضیح دادیم که این اختلاف از بهای خرده فروشی و عمده فروشی ناشی می شود. سرانجام مصدق با توضیحات آپسون درباره اختلاف بین بهای یک گاو زنده در مزرعه اش در مریلند با دکان قصابی در بالتیمور قانع شد و موافقت کرد بیش از بشکه ای ۱/۱۰ دلار مطالبه نکند.

هنوز شرایط و مسائل دیگری باقی مانده بود ولی ما کل قضیه را در نظر گرفتیم که عبارت بود از رضایت مداوم مصدق به فروش پالایشگاه ملی نشده آبادان به کمپانی انگلیسی - هلندی شل به علاوه آنچه انگلیسیها می توانستند دست کم به عنوان اساس مذاکره بپذیرند. مصدق در مورد کلیه مسائل مورد اختلاف در مذاکره بر سر هر موضوعی به استثنای یکی تمایل نشان داد و این یکی همان بود که انتظار می رفت پیشنهادش را محکوم به فنا سازد: محروم ساختن کارشناسان انگلیسی از اشتغال مجدد در ایران. و این در حالی بود که ما انتظار می کشیدیم تا حکومت جدید محافظه کار که بتازگی در انگلستان انتخاب شده بود زمام امور را در دست بگیرد.

آپسون ضمن یک ضیافت ناهار در پاریس پیشنهادهای ما را به ایدن تسلیم کرد. ایدن که در نتیجه انتقاد از سیاست حکومت کارگری در مسئله

نفت ایران در انتخابات پیروز شده بود، در وضعی نبود که به مصدق امتیازی بدهد. او ترجیح می داد منتظر سقوط مصدق که احتمالش می رفت بماند. ایدن از ترتیب پرداخت غرامت ناراضی بود، هر چند مسلم بود که ایرانیان تنها از درآمد نفت می توانند غرامت بپردازند. حق دریافت پنجاه درصد سود (که ما آن را ملی کردن بدون غرامت می نامیدیم) بهترین شیوه پرداخت بود. اما محروم کردن تمام پرسنل انگلیسی از کار در شرکتی که انگلیسیها خودشان تأسیس کرده و به آن افتخار می کردند برای انگلیسیهای متکبری مانند ایدن غیرقابل تحمل بود. ایدن از آچسون برای تلاشهایی که ما کرده بودیم تشکر کرد ولی درباره مصدق اظهار داشت بهتر است او را به مملکتش برگردانید.

وقتی من به دیدار مصدق رفتم او با وقار هر چه تمامتر گفت: «می دانم آمده اید به من چه بگویید.» ولی هیچ اتهام متقابلی وارد نکرد. می دانست که خودش و ما شکست خورده ایم. من توضیح دادم که ما متأسفیم که نتوانستیم فاصله بین او و انگلیسیها را پر کنیم. در اصل این طرز فکر ضد انگلیسی مصدق بود که به این شکست انجامید. اما آیا در نهایت این شکست بود؟ در زیر چند نتیجه گیری درباره شخصیت و اعمال محمد مصدق را ارائه می دهم که شامل سؤالاتی است از قبیل اینکه او که بود و آیا در کشمکش بزرگی که در تلاش برای آزاد ساختن کشورش آغاز کرد پیروز شد یا شکست خورد:

(۱) سوابق دکتر مصدق هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه اقتصادی بر او تأثیر می گذاشت که محافظه کار باشد. او هیچ دلیلی نداشت که نسبت به سوسیالیسم یا کمونیسم جلب شود. به عقیده من او یک ایرانی ناسیونالیست میهن پرست بود که هدفش در تمام عمر آزاد ساختن ایران از آنچه سلطه خارجی می دانست بود. هر چند او بدون تردید نسبت به شورویها بدگمان تر بود، ولی فوری ترین مسئله ای که برایش وجود داشت دولت بریتانیا و

«شرکت نفت انگلیس و ایران» بود که صنعت نفت ایران را در دست داشتند. او نمی‌توانست آندو را از هم تفکیک کند، بویژه که اکثریت سهام شرکت متعلق به دولت بریتانیا بود و روابط نزدیکی بین سفارت انگلیس در تهران و مقامات شرکت نفت در حمایت از منافع شرکت وجود داشت.

(۲) مصدق در ۱۹۵۱ به هفتاد سالگی نزدیک می‌شد و حالات عجیبی از خودش بروز می‌داد که احتمالاً به این نتیجه‌گیری می‌انجامید که او دچار کهولت یا تا حدودی ضعف عقل شده بود. مشاهدات من چنین چیزی را تأیید نمی‌کند. با وجود این عوامل متعددی را درک کردم که بدون شک در قضاوت‌هایش اثر می‌گذاشت. اولاً تعصب ضد انگلیسی مشهور او که جنبه بیمارگونه داشت و انگلیسیها را برای همه مشکلات ایران مورد سرزنش قرار می‌داد. ثانیاً شیوه فکری کج و معوج و مانورهای محیلانه برای نیل به هدف که به عقیده من از تجربه یک عمر او در کلنجار رفتن با منافع قدرتهای بزرگ در ایران ناشی می‌شد؛ آن هم نه تنها منافع انگلیسیها و روسها بلکه حتی امریکاییها. ثالثاً او تحت تأثیر ترس دائمی از سوء قصد به جانش از سوی شیعیان افراطی یا ملیون تندرو قرار داشت. این ترس او را وادار کرد اقداماتی برای حفظ جانش بنماید. با این همه من روند فکری و واکنشهای او را در درون چنین محدوده‌ای کاملاً طبیعی یافتیم. او تا زمان برکناری و بازداشت خود در اوت ۱۹۵۳ همچنان به زمامداری ادامه می‌داد.

(۳) در پایان باید نتیجه گرفت که شکست مصدق به این دلیل بود که نتوانست از فرصتهایی که با ملی کردن نفت در اختیارش قرار گرفته بود به نفع کشورش استفاده کند. اگر کسی فرض کند که دولت انگلیس اصولاً با معامله با مصدق بر سر مسئله ملی شدن مخالف بود - اصلی که در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است - در این صورت می‌تواند نتیجه‌گیری کند که او هیچ‌گاه شانس نداشت. گرچه مسئله نفت بخاطر فقدان تجربه مصدق بسیار پیچیده شده بود، ولی معلوم نیست او اصلاً می‌توانست در



باره توافقی که مورد قبول ایران باشد با انگلیسیها کنار بیاید یا نه. همچنین روشن شده است که او هیچ شانس در موفقیت در تولید و فروش نفت ملی شده ایران نداشت.

(۴) باید اذعان کرد که مصدق در تلاشهایش برای رهایی ایران از نفوذ و سلطه خارجی (بسته به اینکه چه کسی این واژه را بکاربرد) موفق بوده است. او «شرکت نفت انگلیس و ایران» را وادار به خروج از ایران کرد و با این کار خود نفوذ انگلیسیها را در کشورش کاهش داد. مصدق مانع از آن گردید که هر کشور خارجی دیگری این خلأ را پر کند. پس از اخراج انگلیسیها هیچ قدرت خارجی نتوانست نفوذی قابل مقایسه با آنان در ایران برقرار کند و شاه اگر چه یکی از مشتریان ایالات متحد بود ولی از انگلیسیها مستقل ماند و حتی در وادار کردن اوپک به چهار برابر کردن بهای نفت تردیدی به خود راه نداد. وضع جدیدی که مصدق بوجود آورده بود باعث شد شاه در پیش برد منافع ایران در سالهای بعد از آن نهایت استفاده را بکند. اگر چه مصدق برخلاف رهبران رژیم کنونی ایران فقط یک رهبر سیاسی بود، ولی در ایران امروز بطور اعم و در میان طبقه تحصیل کرده بالاخص مقامی شامخ به عنوان بزرگترین رجل سیاسی دارد.

(۵) هر چند ایران بخاطر از دست دادن درآمد نفت از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ بهای سنگینی پرداخت ولی دست کم اشتباهات و قصورش مربوط به خودش بود. با چهار برابر شدن بهای نفت در ۱۹۷۳ بوسیله اوپک و افزایش بعدی قیمتها، درآمد نفت ایران به جایی رسید که حتی خوابش را هم نمی دید. اگر دولت بریتانیا و «شرکت نفت انگلیس و ایران» موفق می شدند در خلال سالهای ۵۳-۱۹۵۱ به توافق بر سر فرمولی شبیه به پنجاه-پنجاه نائل گردند - که آپسون و من آن را کاملاً امکان پذیر می دانستیم - وضعشان بمراتب بهتر می شد. قبل از آنکه در ۱۹۵۴ قراردادی بین ایران و کنسرسیوم مرکب از کلیه شرکتهای نفتی با کمک هربرت هوور (پسر) امضا

شود، فقط مسئله نجات درآمدهای از دست رفته مطرح نبود. اگر چه جنبه های مالی قرارداد کنسرسیوم اصولاً بر اساس همان تقسیم پنجاه-پنجاه سود حاصله قرار داشت، ولی «شرکت نفت انگلیس و ایران» مجبور شد بیش از ۵۰ درصد از منافع خود را به شرکتهای نفت امریکایی و کشورهای دیگر واگذار کند. بدین سان انگلیسیها در نتیجه کاهش منافع خود بیش از نیمی از درآمدی را که می توانستند از ۱۹۵۳ تا مصادره نهائی منافع نفت بیگانه بوسیله ایران در ۱۹۷۸ کسب کنند، از دست دادند.

(۶) با توجه به این مسائل، سرنگونی مصدق در ۱۹۵۳ بیست و پنج سال درآمد نفت اضافی نصیب کنسرسیوم کرد قبل از اینکه شاه نیز به نوبه خود در ۱۹۷۹ سرنگون شود. اما آیا این پیروزی برای ایران و برای منافع درازمدت غرب سودمند بود؟ در هر حال بیشتر منافع نفت در این دوره عاید دولت ایران می شد. واقعیت این است که بریتانیا و ایالات متحد در براندازی نخست وزیر ایران که طبق قانون اساسی انتخاب شده بود همدست شدند و شاه را به سلطنت برگرداندند. این موضوع نه تنها آشکارا به جهانیان اعلام گردید، بلکه به عنوان یک پیروزی بزرگ جشن گرفته شد. این امر بدون تردید به قدرت گرفتن رژیم آیت الله خمینی و گسترش احساسات ضد غربی مردم ایران کمک کرد که گمان می رود تا مدتهای مدید ادامه داشته باشد و بازگشت ایران به دامان دنیای غرب برای مدتی نامعلوم به تأخیر خواهد افتاد.

در اوائل دهه ۱۹۵۰ نه ترومن و نه آچسون و نه من سیاست براندازی مصدق را که حکومت آیزنهاور و دالس در ۱۹۵۳ در پیش گرفت تصویب نمی کردیم. صرفنظر از خطرات سیاسی که در میان بود و اکنون بخوبی روشن شده است، ما این اقدام را از جنبه های اخلاق بین المللی رد می کردیم. اتکاء بی جهت دوران آیزنهاور به شیوه های خرابکاری که کندی کوشید جلو آن را

بگیرد، لطمه بزرگی به حیثیت کشور ما در خارج وارد ساخت. این امر به عقیده من منجر به بی اعتمادی نسبت به ما در میان ملت‌های دیگر گردید، بویژه ملت‌های جدید دنیای در حال توسعه که پس از پایان دوره استعمار برای زنده ماندن و کسب احترام تلاش می‌کنند.



بخش چهارم

---

## چشم اندازهای روشنفکری و تاریخی

## گرایشهای روشنفکری در تاریخ و سیاست عصر مصدق

روح الله رضانی

از بدو سرنگونی حکومت دکتر مصدق طیف آشفته‌ای از آراء و عقاید در توجیه ناکامی او عنوان شده است. اگرچه در مورد دلیل آنی سرنگونی او که همان دخالت امریکا و انگلیس باشد تا حدودی اتفاق نظر موجود است، ولی اکثر محققان در باره علل درازمدت و ریشه‌ای ناکامی او وحدت نظر ندارند. از لحاظ اقتصادی به او ایراد می‌گیرند که ایران را ورشکست کرد، حمایت مالی بازار را از دست داد و اندیشه «اقتصاد بدون نفت» او درست نبود. مصدق را از لحاظ عقیدتی به محافظه کاری یا لیبرالیسم افراطی و یا حتی کمونیسم متهم کرده‌اند و از نظر سیاسی از او انتقاد کرده‌اند که حمایت حیاتی ارتش را از دست داد، برنامه‌های سازنده نداشت، با اقدامات نامعقول خود بر اهداف لیبرالی و ناسیونالیستی و دموکراتیک نهضت ضرباتی وارد کرد.

ولی تاکنون هیچ یک از آراء و عقاید ابراز شده نتوانسته است عملکرد مصدق را در جستجوی مفهوم عمیق‌تر ناکامی او در زمینه گسترده‌تر تاریخ و

جامعه و فرهنگ ایرانی بررسی کند. جامعه ایران پیش از مصدق لوح پاک نبود؛ بعد از آن نیز نبود. تجربه مصدق یکی از اجزاء لایتجزای مواضع دیرینه و گسترده‌تر جامعه ایرانی و جهان امروزی بود.

بحث غائی این مقاله آن است که ناکامی مصدق بازتابی است از این مشکل رفتاری و هنوز لاینحل جامعه ایران، در چگونگی مقابله با تهدید ارزشها و واقعیات «فرهنگ جهانی». نگارنده برای روشن تر شدن این مبحث سه قضیه علیحده و در عین حال مرتبط زیر را عنوان می‌کند: نخست آنکه ناکامی مصدق در واقع شکست نوعی ناسیونالیسم ضد امپریالیستی است تا شکست ناسیونالیسم لیبرال و دموکراتیک. دوم آنکه گروه‌گرایی (سکولاریسم) گسترده‌ای که بر کل جامعه حکمفرما بود - و منظور صرفاً انشعاب و جدایی بخشی از اعضاء جبهه ملی نیست - برای دخالت امریکا و انگلیس که گروه سلطنت طلب نیز در آن مشارکت کامل داشت، زمینه مساعدی فراهم ساخت. و بالاخره سوم آنکه گروه‌گرایی همانگونه که برخی از روشنفکران ایرانی عنوان کرده‌اند صرفاً نتیجه نوعی بیماری سیاسی - اجتماعی یا اجتماعی - فرهنگی تاریخی ایرانیان نیست بلکه یکی از وجوه دشوار رفتاری گسترده‌تر و حل نشده رابطه فرهنگ ایران با «فرهنگ جهانی» است. به عبارت دیگر، تا زمانی که روشنفکران و نخبگان سیاسی ایران در مورد ارزشهای اصلی و اصول راهنما و بنیادهای اساسی سیاست اختلاف عقیده دارند، و مادام که مردم ایران به آن سطح از پختگی سیاسی نرسند که مسائل خود را آزادانه به بحث و گفتگو بگذارند و تدابیر حاصله را پذیرا باشند، مشکل گروه‌گرایی نیز ادامه خواهد داشت و دور تسلسل تحولات اجتماعی سیاسی و حکومت‌های خودکامه در آینده نیز مانند گذشته ادامه خواهد یافت.



## در توضیح نا کامی دکتر محمد مصدق

کار خود را با نگاهی گذرا به توجیحات اصلی ارائه شده پیرامون شکست حکومت دکتر مصدق آغاز می‌کنیم. عقاید ابراز شده در این زمینه به نحوی چشم گیر متنوع است و شمارش انواع گوناگون آن نیز گره گشای مسئله نخواهد بود. ولی رئوس مهم این عقاید را می‌توان به چند مقوله اصلی تقسیم کرد که هر یک از آنها مبین تأکید کلی چند تحلیل گر است. بنابراین عقاید مزبور را از لحاظ تأکید و توجهی که تحلیل گران مزبور بر عوامل اقتصادی و نظری و سیاسی نهاده‌اند بررسی خواهیم کرد. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که پاره‌ای از این تحلیلها به یک مقوله محدود نمی‌شود و احیاناً به محدوده سایر مقولات نیز راه می‌یابد.

ناتوانی مصدق در حل و فصل بحران ملی شدن نفت که ایران را در آستانه ورشکستگی مالی قرار داد و نزدیک بود به ورطه فروپاشی اقتصادی بکشاند، از لحاظ اقتصادی مخالفت‌هایی را علیه او برانگیخت.<sup>۱</sup> گروهی دیگر نارضائی تجار بازار را از عوامل شکست مصدق شمرده‌اند، چون بازار نقش مهمی در حمایت از مصدق داشت. ولی چنین می‌نماید که همین تحلیل گران این امر را به «در خطر قرار گرفتن شئون دینی» ربط می‌دهند که خود احتمالاً به تصور رایج در مورد خطر کمونیسم مربوط بود.<sup>۲</sup> یکی از تحلیل گران تا آنجا پیش می‌رود که نابسامانی اقتصادی را به فروغلتیدن ایران به دامان شوروی نسبت می‌دهد و می‌گوید:

1) Richard N. Frye, *Persia* (London, 1968) p. 113.

2) James Alban Bill, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, 1972) pp. 138-9.

ملی شدن «شرکت نفت انگلیس و ایران» نه تنها چرخهای اقتصادی کشور را از حرکت بازداشت و خزانه را خالی کرد و امکان اخذ اعتبارات خارجی را غیرممکن ساخت، بلکه نیروهای مخرب بسیاری را نیز در برصه کشور به حرکت درآورد که نه تنها می توانستند موجب سرنگونی سلطنت شوند بلکه ایران را تحت سلطه اتحاد شوروی درآورده و کشور را به یکی از اقماران تبدیل می کردند.<sup>۳</sup>

دیگر توجیحات اقتصادی بین دو مسئله درآمد نفت و حزب توده تفاوت قائل اند ولی استدلال می کنند که اگر در درآمد نفت و اعتبارات خارجی وقفه ای پیش نمی آمد، از جذابیت کمونیسم برای بعضی از قشرهای اجتماعی کاسته می شد. بر اساس این نظریه دولت می توانست بر اساس برنامه هفت ساله، توسعه اقتصادی کشور را دنبال کند و تا حدودی از «نارضائی کارگران شهری و کارمندان و دانشجویان و کشاورزان و شاید در نهایت عشایر نیز بکاهد.»<sup>۴</sup> در همین تحلیل آمده است که اندیشه «اقتصاد بدون نفت» چندان هم نابخردانه نبوده است. اقتصاد کشور بدون عواید نفت هم می توانست برای مدتی سرپا بایستد. ولی این نیز مستلزم یک «اراده ملی» استوار و فقدان «تحریکات توده ای» بود. با توجه به شرایط کشور در آن زمان، این چنین وضعیت ایدئالی نمی توانست وجود خارجی داشته باشد و لذا این گفته نیز از سطح حدس و گمان تجاوز نمی کند.

از لحاظ عقیدتی، بسیاری «محافظه کاری» مصدق را عامل شکست او می دانند و بیشتر چپگرایان او را بخاطر اینکه به اندازه کافی انقلابی نبوده است به باد انتقاد می گیرند. مثلاً نوشته اند: «مصدق به غلط تنها اقشار متوسط

3) George Lenczowski, 'Political Process and Institutions in Iran: the Second Pahlavi Kingship', George Lenczowski ed., *Iran Under the Pahlavis* (Stanford, 1978) p. 443.

4) Joseph M. Upton, *The History of Modern Iran: an Interpretation* (Cambridge, Mass., 1960) pp. 90-100.

شهری و روشنفکران را مخاطب قرار داد و توده مردم ایران را که ۷۵ درصدشان کشاورز بودند از نظر دور داشت...»<sup>۵</sup> فدائیان خلق در انتقاد از مصدق ید طولائی دارند. رهبر آنان بیژن جزنی مدعی است که جبهه ملی در بسیج توده‌ها و رهبری آنان نقشی نداشت و مصدق با پیروانش رابطه «پدرسالاری» داشت. او می‌گوید «مصدق از امپریالیسم امریکا و نقش آن شناخت درستی نداشت.»<sup>۶</sup> جزنی نیز مانند بسیاری دیگر از چپ‌گرایان قدرت یافتن مصدق را ناشی از رقابت انگلیس و امریکا تعبیر می‌کند. به گفته جزنی بازگشت مصدق به قدرت در تیر ۱۳۳۱ در نتیجه حمایت حزب توده و اتحاد شوروی «ویش از هر چیز قیام خودجوش مردم عملی شد.» جالب آن است که کمونیستهای ضد توده‌ای «سازمان وحدت کمونیستی» حزب توده را بخاطر اکراه از همکاری با جبهه ملی به باد انتقاد گرفتند.<sup>۷</sup>

از سوی دیگر مجاهدین خلق کودتای ساخته و پرداخته امریکا و اشرف پهلوی خواهر شاه را عامل سرنوشت مصدق ذکر کرده‌اند، کودتایی که هزینه اش را (در حدود ده میلیون دلار) ایالات متحد تأمین کرد و سرلشکر زاهدی و اوباشی چون شعبان بی مخ آن را اجرا کردند. آنان مصدق را بخاطر برخورداری از پشتیبانی «توده‌های خلقی» ستایش می‌کنند و می‌گویند «مصدق توانست به رغم شدیدترین فشارهای امپریالیستی با ارزش‌ترین خدمات را در طول تاریخ ایران بنماید.»<sup>۸</sup> این نظریه را سعید محسن یکی از

5) Bahman Nirumand, *Iran, the New Imperialism in Action* (New York, 1969) p. 89; Faramarz S. Fatemi, *The U.S.S.R. in Iran; the Background History of Russian and Anglo-American Conflict in Iran, its Effects on Iranian Nationalism, and the Fall of the Shah* (London, 1980) p. 187; Iranian Students Association in the USA, *U.S. Involvement in Iran: Imperialist Disguises and Liberal Illusions* (Berkeley, 1978) p. 39.

6) Bizhan Jazani, *Capitalism and Revolution in Iran*, trans. the Iran Committee, selected writings of Bizhan Jazani (London, 1980) pp. 29-30.

۷) هواداران سازمان وحدت کمونیستی، سیاست حزب توده: قبل از انقلاب، بعد از انقلاب (جزوه

کوچکی که نه محل و نه تاریخ انتشار ندارد.)

۸) سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی، اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، جلد اول (ویلست،



بنیان گذاران سازمان در ۱۹۷۴ [۱۳۵۳] در برابر دادگاه نظامی اظهار داشت. سیاست خارجی «موازنه منفی» مصدق را نیز به عنوان یکی از عوامل شکست او شمرده اند. گفته اند که او عملاً آنچنان که باید و شاید از موازین این اصل پیروی نکرد.<sup>۹</sup> از مصدق انتقاد کرده اند که با سیاستهای ضد و نقیضی که در پیش گرفت، حمایت دو ابرقدرت را از دست داد. می گویند او در ارزیابی همکاری و معاضدت امریکا با انگلیس دچار اشتباه گردید؛ همکاری و معاضدتی که برحسب مقتضیات جنگ سرد تقویت شده بود. همچنین گفته اند که وی بی جهت گمان کرد که می تواند از امریکاییها برای تضعیف انگلیسیها استفاده کند و سپس در رویارویی با امریکاییها به روسها تکیه کند. از جمله نکات اساسی که در اینگونه انتقادها مورد توجه قرار نمی گیرد آن است که چگونه سیاست «بیطرفی مطلق» پیشنهادی تحلیل گر می بایست کارساز گردد. بویژه آنکه مشکلاتی چون گروه گرایی و رقابتهای شخصی و خطر خشونت‌های سیاسی و دیگر مشکلات داخلی بر سیاست خارجی مصدق سنگینی می کرد.

اینک مسئله توجیه سیاسی شکست مصدق مطرح می گردد. این مقوله عوامل گوناگونی را در بر می گیرد: از جدایی بقائی و کاشانی که به درهم شکسته شدن ائتلاف جبهه ملی انجامید تا نزدیکی فزاینده مصدق به حزب توده پس از تیر ۱۳۳۱، کشمکش بر سر تسلط بر ارتش، تحریکات و تبلیغات روزمره در باره «قدرت دیکتاتوری» مصدق، و مسئله رفراندوم. در این میان آنچه ظاهراً بیش از هر چیز دیگر مورد توجه غالب ناظران سیاسی قرار گرفته است کیفیت رهبری و خلق و خوی شخص مصدق است. چهار نمونه اصلی از انواع برآوردها و انتقاداتی که از رهبری او عنوان شده است در زیر ذکر می گردد:

(۹) رحیم گودرزی تبریزی، لزوم حفظ بیطرفی (تهران، ۱۳۳۴) صفحات ۵۵-۱.

نخست آنکه مصدق به علت توصیه‌های نادرست اطرافیان و «ترس غیرموجه از روگردانی عامه مردم» نتوانست مسئله نفت را حل کند. بر اساس این نظریه مصدق با رد پیشنهاد بانک جهانی «بزرگترین اشتباه حیات سیاسی خود را مرتکب شد؛ اشتباهی که بیش از هر چیز نهضت مردم ایران را به شکست نهائی محکوم ساخت...» همکارانش به او توصیه کردند که این راه حل را نپذیرد به این دلیل که حزب توده او را متهم به «خیانت» می‌کرد و وجهه و محبوبیتش را از دست می‌داد.<sup>۱۰</sup>

دوم آنکه مصدق نه تنها به علت «بی حساب بودن» حرکاتش دچار شکست شد، بلکه شکست و ناکامی او علت دیگری نیز داشت و آن عاملی نهفته و مزمن در سیاست ایران بود. همانطور که صاحب نظری اظهار داشته

او به قدرت مخالفان کم بها داد و به اندازه کافی از حمایت درونی نیروهای مسلح برخوردار نبود. مسئله اصلی آن بود که یکبار دیگر این نظریه کهن و سنتی تأیید شد که در ایران حاکم تا زمانی بر سر کار است که موفق باشد. مصدق تا زمانی که بر اسب مراد سوار بود، شاه از پشتیبانی چندانی برخوردار نبود. اما بمحض آنکه موقعیتش تضعیف شد ایرانیان رو به جانب دیگر آوردند.<sup>۱۱</sup>

سوم آنکه مصدق بیش از هر چیز قربانی سیاستهای خودش بود تا «مشکلات اقتصادی». سیاستهای او هیچ گونه «محتوای مثبت» نداشت. در اشاره به این نظریه می‌توان از نمونه زیر یاد کرد:

مصدق و هوادارانش هنگامی که به زعم خود ایران را از چنگال امپریالیسم بریتانیا نجات دادند، دیگر در مورد راه و طریق سیر بعدی رویدادهای ایران اندیشه‌ای در سر

10) Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran* (New York, 1981), p. 175.

11) Robert Graham, *Iran: the Illusion of Power* (London, 1978) p. 67.

نداشتند. سیاست مصدق پس از اخراج «شرکت نفت انگلیس و ایران» آمیزه‌ای بود از پاره‌ای مصلحت‌اندیشیهای بی‌خط و ربط او برای تداوم زمامداری اش و به تعویق افکندن فروپاشی اقتصادی ناشی از سیاستهایش. مصدق برای کسب قدرت و نیز حفظ این قدرت انبوهی از نیروها و تمایلات متعارض و متفاوت را بکار گرفت، عواملی که نه به او وفادار بودند و نه با یکدیگر سازگار. او نتوانست هیچ یک از این عوامل را برای احیاء ملی کشور یا تحکیم مبانی قدرت شخصی اش به کار گیرد.<sup>۱۲</sup>

چهارم آنکه همانگونه که یکی از محققان ناسیونالیسم ایرانی که از سر علاقه و همدردی به این مسئله نگریسته است عنوان می‌کند، شکست مصدق و ناسیونالیسم «لیبرال و دموکراتیک» وی در «خرد گریزی» او نهفته بود:

در واقع ناسیونالیسم ایرانی به صخره خرد گریزی خورد و درهم شکست. ناسیونالیسم ایرانی در مارس ۱۹۵۱ [اسفند ۱۳۲۹] پیروزی بزرگی کسب کرد ولی چون متوجه نشد در آستانه چه پیروزی عظیمی قرار گرفته است خود را درگیر مبارزه‌ای بی‌حاصل با نیروهایی کرد که تقریباً از پیش شکست داده بود. اگر چه نهضت توده‌ای به گستردگی و عمق نهضت ملی [ایران] ناچار تا حدودی بر نوعی جذابیت غیرعقلانی استوار بود، مع هذا اگر رهبری از سطح احساس گرایی توده فراتر می‌رفت و به آن جهتی معقول می‌داد، نهضت می‌توانست جنبه‌ای معقول یابد. ولی مصدق نیز همانقدر اسیر ابعاد غیرعقلانی نهضت بود که هواداران کم‌سوادتر او.<sup>۱۳</sup>

### ناسیونالیسم بیش از لیبرالیسم

نظریه‌ای که می‌گوید ناکامی مصدق در شکست ناسیونالیسم «لیبرال و دموکراتیک» نهفته بود، بر تحقیقی جدی از ناسیونالیسم ایرانی استوار است و

12) John Marlowe, *Iran: a Short Political Guide* (London, 1963) pp. 99-100.

13) Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1979) p. 284.



به سه دلیل نیازمند یک بررسی دقیق تر است.

اگر چه به جرأت می توان اظهار داشت که مصدق و تنی چند از یاران نزدیکش — چون اللهیار صالح، عبدالله معظمی، علی شایگان — بر اساس آرمانهای دموکراتیک عمل می کردند، ولی نمی توان گفت که در آن زمان نظریه عقیدتی منسجمی بر اساس ارزشهای لیبرال مصدقیها وجود داشته است. مصدق در ۱۹۴۴ خود اظهار داشته بود که «هر چه در طول زندگی ام گفته ام برنامه من می باشد.»<sup>۱۴</sup> حتی دو سال پس از آن نیز موضع عقیدتی روشن و مشخصی نداشت. به گفته مهدی بازرگان، یکی از یاران نزدیک مصدق، هنگامی که او پس از کودتای ۲۸ مرداد نهضت مقاومت ملی را بنیان نهاد، مصدق طی ارسال پیامی شخصی مراتب تشکر و همراهی خود را اعلام داشت. در این پیام آمده بود که «شما کاری را که ما فرصت و توجه نکرده بودیم، یعنی پایه ریزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی انجام دادید.»<sup>۱۵</sup> البته نمی دانیم که مصدق دقیقاً چه اظهار داشته است ولی با توجه به گرایشهای مذهبی بازرگان بعید می نماید که مصدق با دیدگاه دنیائی تر خود نظریات بازرگان را اینچنین مطلوب و دلخواه تلقی کرده باشد. در واقع درست به علت همین عدم قاطعیت و سرگشتگی ایدئولوژیک بود که تلاش برای یافتن نوعی نظریه منسجم ادامه یافت. به عنوان مثال می توان به تلاش «جبهه ملی سوم» اشاره کرد که در تشریح آنچه «مکتب مصدق» می نامیدند بر این نکته تأکید داشتند که «موازنه منفی» مصدق از لحاظ فلسفی بر اصل «خود باز یافتن» استوار بوده است.<sup>۱۶</sup>

۱۴) هواداران جبهه ملی سوم در کالیفرنیا، مصدق و موازنه منفی: بحثی در فلسفه جنبش ملی ایران (کالیفرنیا، ۱۹۷۲). و نیز حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد دوم، (تهران، ۱۳۲۹).

۱۵) مهندس مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ سوم (تهران، ۱۳۶۲) صفحات ۱۶-۱۷.

۱۶) مأخذ نامبرده در پانویس شماره ۱۴ و نیز در کتاب زیر: پارسایمگانی، کارنامه مصدق (تهران، ۱۳۵۷).

دوم آنکه عدم تجانس و ناهمگونی چشمگیری که در میان نخبگان هوادار جبهه ملی مشهور بود، لیبرال و دموکراتیک بودن نهضت ملی را تا حدودی زیر سؤال می برد. به استثنای معدودی از افراد مرکزی نهضت — که گفته می شود دست کم در حرف طرفدار آرمانهای دموکراتیک بودند — اکثریت قریب به اتفاق جناحهای راست و چپ جبهه هر کدام دیدگاهی غیر دموکراتیک داشتند. اگر اعضاء «حزب ایران» را در مرکز این طیف گسترده تلقی کرده و دیدگاهش را به نوعی لیبرالیسم تعبیر کنیم، دیگر «حزب زحمتکشان» بقائنی که در سمت چپ این طیف و یا «حزب پان ایرانیست» داریوش فروهر که در سمت راست این طیف قرار می گرفت بزحمت می تواند لیبرال تلقی گردد.

از این گذشته، همراهی مجاهدین اسلام آیت الله کاشانی و احیاناً فدائیان اسلام نواب صفوی با جبهه ملی نیز در محدودیت پایگاه لیبرال نخبگان مصدقی مؤثر بوده است. دیدگاه دینی آنان با جهت گیری اساساً دنیائی مصدقیها و نیز لیبرالیسم آنها در تضاد بود. از این رو صاحب نظری که بر لیبرالیسم ناسیونالیسم ایرانی دوران مصدق تأکید خاصی گذاشته است با اظهار این مطلب که «فدائیان اسلام اصولاً نمی توانسته اند از همراهان نزدیک جبهه ملی باشند» بر مشکل توجیه این تضاد اذعان دارد. «فدائیان اسلام که سرسخت ترین مخالف گرایشهای دنیوی بودند، دشمن طبیعی نهضت بشمار می رفتند.»<sup>۱۷</sup> ولی این شاید بیشتر بیان آرزوی خود صاحب نظر است تا یک واقعیت تجربی.

دو نکته مانع از آن می گردد که حساب فدائیان را از نهضت ملی جدا سازیم. یکی آنکه فدائیان اسلام ادعا کرده اند — و هنوز هم این ادعا رد نشده است — که قبل از تظاهرات مختلف سیاسی با جبهه ملی در تماس بوده اند.<sup>۱۸</sup> نکته دوم آن است که اگر چه گاهی اوقات کاشانی می کوشید از

17) Cottam, *Nationalism*, p. 267.

۱۸) اطلاعیه از برنامه انقلابی فدائیان اسلام (تهران، ۱۳۵۷) ص ۱. در این مانیفست فدائیان که در

فدائیان فاصله بگیرد — بویژه در مورد مسئله تروریسم<sup>۱۹</sup> — ولی با آنها نزدیک بود و اصول عقایدش نیز با آراء فدائیان اسلام نزدیکی داشت. هر دو معتقد بودند که بین دین و سیاست جدایی وجود ندارد، نظریه ای که با دیدگاه اساساً غیرمذهبی مصدقیها در مرکزیت نهضت ملی در تعارض بود. افزون بر این سران فدائیان اسلام مدعی شده اند که قبل از شرکت در هرگونه تظاهراتی با کاشانی مشورت می کرده اند.<sup>۲۰</sup>

ولی این نکته را نیز باید متذکر شد که دیدگاه ضد لیبرالی و مذهبی گروه کاشانی و فدائیان اسلام در این امر خلی وارد نمی سازد که کل نهضت ملی اساساً ماهیتی غیرمذهبی داشت. این پدیده از تفوق نفوذ روشنفکران نوگرایی ایرانی در آن ایام ریشه می گرفت. طبقات متوسط و پایین جامعه معاصر ایران در دوران زمامداری مصدق گسترش چشمگیری یافته بود. در آن هنگام طبقات متوسط جامعه ایران حدود ۱۰ درصد از کل جمعیت ایران (حدود ۱۶ میلیون نفر) را تشکیل می داد. حتی پیش از این مرحله نیز تعداد کارگران و کارمندان ایرانی به حدی رسیده بود که حزب توده بتواند بر حمایت حدود نیم میلیون عضو و هوادار حساب کند.<sup>۲۱</sup> وانگهی، بسیاری از روشنفکران نوگرایی

—  
آستانه انقلاب ایران منتشر شد فقط سید حسین امامی قاتل کسروی معرفی شده است. اما در کتاب زیر روایت دیگری آمده است:

Farhad Kazemi, "The Fada'eyan-e Islam: Fanatism, Politics and Terror" in Said Amir Arjomand ed., *From Nationalism to Revolutionary Islam* (Albany, New York, 1984), pp. 158-176.

۱۹) م. دهنوی، مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی جلد دوم (تهران، ۱۳۶۱) صفحات ۱۴۵-۱۴۶.

۲۰) متن مانیفست فدائیان اسلام در مأخذ نامبرده در پانویس شماره ۱۸ چاپ شده است.

۲۱) این برآورد بر اساس مقاله مفید ارواند آبراهامیان نقل شده است:

'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran, 1941-53; in Michael E. Bonine and Nikki Keddie eds, *Continuity and Change in Modern Iran* (Albany, NY, 1981) pp. 181-202; *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, 1982) especially on the Tudeh Party.



که پس از سقوط رضاشاه وارد کارهای سیاسی شده بودند و در تشکیل احزاب دست داشتند در روند امروزی شدن جامعه ایران در دوران سلطنت رضاشاه شرکت کرده بودند. به گفته مهدی بازرگان انگیزه این اشخاص در مشارکت در چنین امری «اصلاحات اجتماعی و دگرگونیهای فرهنگی و پیشرفت اقتصادی کشور در جهت تجدید حیات ملی و تکامل بوده است.»<sup>۲۲</sup> به گفته او روشنفکران جوان رادیکال تر بودند و بر رویهم تمایلات چپ و سوسیالیستی داشتند. آنان در مقایسه با روشنفکران میانه رو در انتقاد از نظام دیکتاتوری رضاشاه تندتر بودند، با این همه آنها نیز نسبت به امکان دگرگونی و تحول امیدوار بودند. و بالاخره آنکه در آن زمان علمای شیعه در مقایسه با روشنفکران از نفوذ سیاسی کمتری برخوردار بودند. علمای شیعه برخلاف روشنفکران در دوران رضاشاه دچار تضيیقات بسیار بودند. رهبران مذهبی از قبیل مدرس که به رویارویی با شاه برخاستند، یا دم فرو بستند و یا سرکوب شدند و شخصیتهایی چون آیت الله بروجردی راه عافیت پیمودند. بر رویهم علماء بیشتر حالتی دفاعی داشتند به جای آنکه - چنانکه غالباً عنوان شده است - ساکت ترین جناح باشند. به عنوان مثال می توان به رساله دفاعیه<sup>۳۳۴</sup> صفحه ای آیت الله خمینی تحت عنوان کشف الاسرار اشاره کرد که در سال ۱۳۲۲ در رد جزوه<sup>۳۸</sup> صفحه ای حکمی زاده یکی از دوستان کسروی در انتقاد از تشیع نگاشته شده است.<sup>۲۳</sup> حکمی زاده در پایان جزوه خود ۱۳ پرسش اساسی را مطرح می کند.<sup>۲۴</sup> آیت الله خمینی بی آنکه از حکمی زاده نامی ببرد به یکایک این پرسشها پاسخ می دهد. وی نخست روشنفکر نمایان را به باد انتقاد می گیرد و سپس ارتباط عقاید آنان را با «افکار جاهلان» ابن تیمیه نشان

(۲۲) مهندس مهدی بازرگان، مدافعان و اسناد نهضت آزادی ایران، جلد سوم (۱۳۵۶) صفحات

۹۰-۹۴.

(۲۳) آیت الله روح الله خمینی، کشف الاسرار (تهران، ۱۳۲۲).

(۲۴) این جزوه علی اکبر حکمی زاده را کسروی مدیر روزنامه پرچم در ۱۳۲۲ منتشر کرد.

می دهد که می‌کوشید اسلام را از قید «تقلید» رها سازد.<sup>۲۵</sup> سومین مسئله ای که لیبرال و دموکراتیک صرف نامیدن ناسیونالیسم دوران مصدق را دشوار می سازد مسئله جنبه غالب ضد امپریالیستی نهضت ملی است. مصدقیها می‌گفتند که مبارزه آنان علیه انگلستان و «شرکت نفت انگلیس و ایران» مبارزه ای است برای کسب استقلال کامل ایران و هدف نهائی آنان نیز تأمین «آزادی و دموکراسی» است. ولی بررسی دقیق سیاست خارجی ایران در دوران مصدق نشان می دهد که هدف اولیه و مبرم نهضت که تأمین استقلال ملی کشور بود، در عمل به تنها و مهمترین هدف آن تبدیل شد.<sup>۲۶</sup> دستیابی بر این هدف به هر قیمت، عملاً بدان منجر شد که پاره ای از نمادهای بنیانی اندیشه های لیبرالی و خط مشی های دموکراتیک، یعنی انتخابات آزاد و تشکیل مجلسی که واقعاً بیانگر آرزوهای مردم باشد، تحت الشعاع هدف فوق قرار گیرد. با توجه به این بار ضد امپریالیستی نهضت ملی، می توان گفت که نهضت بیشتر ماهیت ناسیونالیستی داشت تا دموکراتیک.

ادوارد براون در ۱۹۱۷ در توصیف ناسیونالیسم مشروطه خواهان زمان، آن را بیشتر ناسیونالیستی دانست تا دموکراتیک. بیش از بیست سال پیش نیز چنین نظریه ای مستقلاً عنوان شد.<sup>۲۷</sup> از این رو چنین می نماید که عملاً هم مشروطه خواهان و هم حکومت مصدق برای استقلال ملی اولویت بیشتری قائل بوده اند تا آزادی فردی. گذشته بر آن، در هر دوی این ادوار دستیابی به حق تعیین سرنوشت از نوعی حمایت مردمی برخوردار بود. اگر چه می توان اظهار داشت که در زمان حکومتهای خودکامه رضاشاه و پسرش نیز هدف

(۲۵) کشف الاسرار، ص ۴-۵.

26) Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: a Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville, 1975) pp. 181-250.

27) Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941: a Developing Nation in World Affairs* (Charlottesville, 1966) pp. 81-113.

کلی کسب استقلال ملی همچنان برقرار بود، ولی ملی گرایی آنان بیشتر در جهت تأمین منافع خانواده پهلوی سیر می کرد و از حمایت توده ای ناسیونالیسم نهضت مشروطه و ناسیونالیسم دوران مصدق بی بهره بود.<sup>۲۸</sup>

### گروه گرایی بیش از ناسیونالیسم

از جمله نکاتی که در بحث فوق مطرح گردید یکی آن بود که عامل شکست نهضت مصدق بیش از آنکه به زعم محققان دیگر علل اقتصادی و عقیدتی و سیاسی داشته باشد، بیشتر در گروه گرایی حاکم بر جامعه ریشه داشت. به عقیده نگارنده برخلاف تصور رایج، حکومت دکتر مصدق به صرف جدایی و انشعاب گروهی از جبهه ملی دچار شکست نشد، بلکه این گروه گرایی پدیده سیاسی گسترده تری بود که نخست زمینه حمایت مردمی از حکومت ملی را تضعیف کرد و سپس دستاویز دولتهای انگلیس و امریکا گردید که از آن به نفع کودتای خود استفاده کردند. حال این مسئله را با نگاهی به فرقه ها و گروههای اصلی دهه پرتب و تاب ۵۱-۱۹۴۱ [۳۰-۱۳۲۰] آغاز می کنیم.

از نظر هواداران مصدق، زمامداری مصدق طلیعه دوران نوینی از «احیاء ارزشهای مشروطیت» بود؛ طلیعه ای پس از یک دوره سخت و طولانی از مبارزات ملی. مصدق نه تنها در ۱۹۴۴ [۱۳۲۳] قاطعانه در برابر تقاضای امتیاز نفت روسها ایستاد، بلکه مجلس چهاردهم را وادار کرد که با تصویب قانونی مانع از اعطای هرگونه امتیاز نفت به کشورهای خارجی گردد، و این کار بر اصل «موازنه منفی» استوار بود.<sup>۲۹</sup> مجلس پانزدهم در ۱۹۴۷ [۱۳۲۶] با استفاده از این قانون مقابله نامه قوام - سادچیکوف را کأن لم یکن اعلام

28) Rouhollah K. Ramazani, 'Iran's "White Revolution": A Study in Political Development', *International Journal of Middle East Studies* 5.2 (April 1974) pp. 124-39.

29) Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973*, pp. 181-250.



داشت. در ۱۹۵۱ [۱۳۲۹] مصدق و هشت تن از یارانش در مجلس شانزدهم قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رساندند و در همین مرحله بود که مجلس به شاه توصیه کرد مصدق را به نخست‌وزیری برگزیند.

حزب توده تصور کرد که می‌تواند از به قدرت رسیدن مصدق در جهت احیاء جنبش کمونیستی استفاده کند.<sup>۳۰</sup> آنها بیش از هر زمان دیگر به نوعی تلاش و حرکت نیاز داشتند چرا که تعداد اعضایشان رو به کاهش بود. در ۱۹۳۱ [۱۳۱۰] هرگونه فعالیت اشتراکی ممنوع شده بود و آنان در ۱۹۳۷ [۱۳۱۶] رهبر خود تقی ارانی را از دست داده بودند. ارانی در زندان رضاشاه درگذشت. در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] هشت تن از اعضای گروه کمونیستی ۵۳ نفر پس از رهایی از زندان، حزب توده را تشکیل دادند. در آن هنگام چنین می‌نمود که کلیه شرایط لازم برای رونق گرفتن دستگاهشان جمع است. آنان گذشته از یک موضع مشخص عقیدتی، از یک حزب سازمان‌یافته و حمایت کامل نیروهای نظامی شوروی در خلال سالهای ۴۶-۱۹۴۱ [۲۵-۱۳۲۰] برخوردار بودند. از این گذشته، دستگاه تبلیغاتی نیرومندی نیز داشتند که در یک مرحله بیش از ۵۰ نشریهٔ هوادار حزب توده فقط در تهران داشت.<sup>۳۱</sup>

با این حال توده‌ایها دچار شکستهای بی‌درپی شدند. در مجلس چهاردهم نمایندگان ناسیونالیست در مبارزه با هیئت مستشاران امریکایی دکتر میلیسپو بر آنان پیشی گرفتند. همچنین، مصدقیها در مبارزهٔ موفقیت‌آمیز خود با تقاضای امتیاز نفت شوروی - تقاضائی که مورد حمایت نمایندگان توده‌ای بود - بر میزان اعتبار خود افزودند. هنگامی که قوام سه تن از رهبران حزب توده را وارد کابینهٔ خود کرد چنین می‌نمود که حزب توده در اوج قدرت قرار دارد ولی چنانکه آشکار شد در واقع صرفاً به عنوان ابزاری در جهت انهدام

30) Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles, 1966).

31) Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973*, pp. 181-250.

رژیم دست‌نشانده روسها در آذربایجان مورد استفاده قرار گرفته بود. پس از ترور نافرجامی که در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷] علیه شاه صورت گرفت حزب توده غیرقانونی اعلام گردید.

از نظر بنیادگرایان شیعی، ملی شدن صنعت نفت و انتصاب دکتر مصدق به سمت نخست‌وزیری با هدف نهائی آنان که استقرار قوانین اسلامی در ایران بود، مغایرت نداشت. در ۱۹۴۶ [۱۳۲۴] سید مجتبی نواب صفوی همراه با سید حسین امامی و دو برادر به نامهای سید عبدالحسین و سید محمد واحدی سازمان فدائیان اسلام را برای تحقق هدف مزبور بنا نهادند. این سازمان که بی‌شبهت به جمعیت اخوان المسلمین نبود، مدعی شد که سه جنبه «عقیدتی و سیاسی و نظامی» دارد. تروریسم از شیوه‌های مطلوب آنان بود. آنها در ۱۹۴۶ [۱۳۲۴] احمد کسروی مورخ نامدار ایرانی را به قتل رساندند.<sup>۳۲</sup> این سازمان در ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] اعلام داشت که کسروی از آن روی به قتل رسید که «قصد تصفیة اسلام را داشت» یعنی می‌خواست دین را از سیاست جدا کند. آنها در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] عبدالحسین هرژیر نخست‌وزیر سابق و وزیر دربار وقت را به اتهام اینکه «عامل انگلیس» است به قتل رساندند. در ۱۹۵۱ [۱۳۲۹] سپهبد رزم‌آرا و دکتر عبدالحمید زنگنه به قتل رسیدند که به گفته فدائیان اسلام جرمشان مخالفت با ملی شدن صنعت نفت بود.<sup>۳۳</sup>

هواداران شاه از صعود مصدق بر اریکه قدرت نگران بودند.<sup>۳۴</sup> شاه بخوبی از میزان مخالفت مصدق با خودش آگاه بود. مصدق از مخالفان رضاشاه بود و

(۳۲) به پانویس شماره ۱۸ مراجعه فرمایید.

(۳۳) به گفته اطلاعیه فدائیان اسلام، عبدالحمید زنگنه به دست نصرت الله قمی کشته شد. نگارنده شخصاً در صحنه قتل او در دانشگاه تهران حضور داشت.

34) Mohammad Reza Shah Pahlavi, *Mission for My Country* (New York, 1961) pp. 82-110, 126-8.

خواستار آن شده بود که شاه برخلاف پدر مستبد و خود کامه اش موازین قانون اساسی و مشروطیت را رعایت کند. مصدق با سرسختی هر چه تمامتر با نفوذ بیگانگان در ایران مخالفت می ورزید، ولی شاه جوان اندیشه های دیگری در سر داشت. او خواهان تحکیم مبانی قدرت سیاسی اش بود و می دانست که ارتش می تواند در این امر عاملی تعیین کننده به شمار آید، همانگونه که برای پدرش بود. ولی ارتش که به نحوی مفتضحانه در برابر نیروهای روسی و انگلیسی از هم فروپاشیده بود از اعتبار چندانی برخوردار نبود. شاه جوان نیز راه اتحاد با امریکا را در پیش گرفت تا ضمن تأمین هزینه نوسازی ارتش و اقتصاد بتواند موقعیت خود را در مقابل دیگر گروههای رقیب تحکیم نماید. وانگهی، این اتحاد می توانست موقعیت حکومت او را در قبال شوروی نیز تحکیم بخشد. شوروی از نظر رضاشاه نیز همیشه خطر محسوب می شد. ولی امریکا در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] به شاه روی خوش نشان نداد و بنابراین او برای کسب عواید بیشتر روبه سوی «شرکت نفت انگلیس و ایران» کرد. اما مصدق با در دست گرفتن قدرت حسابهای شاه را در رهبری مبارزه مالی با شرکت نفت در هم ریخت. مصدق بر این تأکید داشت که آنچه در گروه مبارزه با شرکت نفت می باشد حقوق معنوی و سیاسی ایران است نه پاره ای دستاوردهای مالی.<sup>۳۵</sup>

گروه گرایی چه در ایام نهضت مشروطه و چه در دوران دکتر مصدق، سلطنت طلبان را قادر ساخت که با دستیاری نیروهای بیگانه تیشه به ریشه ناسیونالیستها بزنند. در ۱۹۰۸ محمد علی شاه با همراهی روسها بر ضد حکومت ملی وارد عمل شد و در ۱۹۱۱ نیز دولت هوادار سلطنت بر ضد مجلس کودتایی ترتیب داد.<sup>۳۶</sup> در مرحله نخست مشارکت شاه و همدستانش

(۳۵) دکتر مصدق و همکاران نزدیکش غالباً بر این نکته تأکید داشتند. نگاه کنید به:

Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973*, pp. 181-250.

36) Ramazani, *Foreign Policy of Iran, 1500-1941*, pp. 81-113.



چون سالارالدوله و شجاع الدوله و شاپشال خان در دخالت خانمان برانداز روسها منجر به قتل ملک المتکلمین سخنگوی وجیه المله ناسیونالیستها و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه مشهور صوراسرافیل گردید.

محمد رضا شاه از روزی که به تخت نشست به جلب دوستی و حمایت امریکا و انگلیس کمر بست و حتی در ۱۹۴۱ به سفیر امریکا اظهار داشت که میل دارد کشورش را با ایالات متحد امریکا متحد سازد.<sup>۳۷</sup> او به کمک ایالات متحد ارتش را تقویت و مواضع ضد شوروی و ضد کمونیستی کشور را تحکیم کرد و مآلاً همراه با امریکا و انگلیس در سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق شرکت نمود. همانگونه که افرادی چون شاپشال یار و همراه محمد علی شاه بودند، کسانی چون شعبان بی مخ نیز یار و یاور محمدرضا شاه شدند.

### علل گروه گرایی

اگر در هر دو دوران مشروطیت و مصدق گروه گرایی باعث تضعیف حکومت‌های ملی شد، چگونه می‌توان علل مشکل تاریخی تفرقه اجتماعی-سیاسی جامعه ایران را توضیح داد؟ پاسخ این سؤال با روشنفکران نوگرایی ایرانی است. در دوران دکتر مصدق این روشنفکران بمراتب بیش از متفکران مذهبی صاحب نفوذ بودند. همچنین، به اعتقاد آنان تفرقه مانع مهمی بر سر راه تکامل آگاهی ملی و ایجاد یک جامعه سیاسی امروزی بشمار می‌رفت. اندک زمانی پس از آغاز جنگ جهانی دوم تعداد فزاینده‌ای از روشنفکران ایرانی به این نتیجه رسیدند که تنها راه نجات و رستگاری کشور در کنار گذاشتن شیوه‌های کهن زندگی نهفته است. این گرایش به نحوی مشخص در نخستین کنگره نویسندگان ایران که در

37) R. K. Ramazani, 'Who Lost America? The Case of Iran', *The Middle East Journal* (winter 1982) pp. 5-21; R. K. Ramazani, *The United States and Iran: the Patterns of Influence* (New York, 1982).

۱۹۴۶ [۱۳۲۵] تشکیل شد مشهود است. در حدود ۷۰ نفر از اهل قلم بدین منظور در تهران گرد آمدند. در میان حضار چهره‌هایی چون دهخدا و بهار از نسل قدیم و اشخاصی چون جلال آل احمد و صادق چوبک از نسل جدید به چشم می‌خورد. بهار در نگاهی به رابطه مهم و تاریخی ادبیات ایران، با حیات سیاسی و اجتماعی کشور، ایران را بر سر دوراهی تاریخ توصیف می‌کرد: یک راه «کهنگی» است و راه دیگر «تازگی». پرویز خانلری ادبیات را «آئینه تجلی آرزوی پیشرفت و ترقی و رفع مفاسد و اصلاح معایب اجتماعی و سیاسی» دانست. با توجه به این مسائل که بطور کلی برای روشنفکران ایرانی آن زمان مطرح بود، مسئله گروه‌گرایی را از دیدگاه سه تن از روشنفکران برجسته نوگرای ایرانی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در انتخاب این سه تن چند عامل را در نظر داشته‌ام. اولاً با اینکه فقط یک نفر از آنان دوران مصدق را تجربه کرد و دو چهره دیگر اندکی پیش از آن دوران درگذشتند ولی می‌توان گفت که هر سه تا حدودی به روحیه زمان آشنا بودند. دوم آنکه هر یک از این نویسندگان متفکری خاص بود: یکی منتقد اجتماعی و دیگری مورخ و سومی داستان‌سرا. سوم آنکه تأثیر آثارشان بر دیگر روشنفکران و جامعه ایران امری است مسلم. چهارم آنکه هر یک از آنان به نحوی از انحاء مسئله گروه‌گرایی را مورد توجه قرار دادند. دو تن از آنان نیز راه‌حلهای مشخصی را ارائه دادند.

جلال آل احمد ۱۹۶۹-۱۹۲۳ [۱۳۴۸-۱۳۰۲] یکی از آنها است. وی بیش از هر چیز یک منتقد اجتماعی مشهور بود و فعالیت‌های سیاسی هم داشت. او نخست به حزب توده پیوست و سپس از اعضای «نیروی سوم» خلیل ملکی گردید. همچنین می‌گویند که بر افکار علی شریعتی، به اصطلاح نظریه پرداز انقلاب ایران نیز تأثیر گذاشته است. تردیدی نیست که مسئله گروه‌گرایی در حیات سیاسی و اجتماعی ایران از جمله مسائلی بود که برای آل احمد مطرح بود. ولی از نظر او مهمترین اختلاف فرقه‌ای موجود در تاریخ

ایران، معارضه بین روشنفکران و روحانیون است. آل احمد می نویسد در خلال شورش تنباکو ۹۲-۱۸۹۱ علماء به صورت مستقل وارد عمل شده و «ظاهراً» در مراحل نخست این «مبارزه اجتماعی» پیروز شدند ولی بعدها به علت تعارضاتی که بین آنها و روشنفکران پیش آمد، ایران متحمل ضرباتی گردید.<sup>۳۸</sup> به گفته او در انقلاب مشروطیت این دو گروه به همکاری برخاستند ولی چون روحانیون راستگرا راه جدایی پیش گرفتند، دستاوردهایشان دیری نپایید. تمام روحانیون طرفدار مشروطه نبودند.

اگرچه آل احمد در اشاره به نتایج ناگوار تعارضات فرقه ای میان روحانیون و روشنفکران دو نمونه تاریخی دیگر را نیز ذکر می کند، شرح و توصیف او از دوران مصدق در مبحث فعلی جای خاصی دارد. به گفته آل احمد به رغم تمام کارشکنیهای حزب توده، تا زمانی که روحانیون و «روشنفکران لیبرال» بر ضد امپریالیسم متحد بودند، نهضت ملی نیز پیروز و موفق بود؛ در واقع آنچه پیروز و موفق بود که قدرتهای بیگانه - ایالات متحد و انگلستان - ناچار شدند برای نابودی جبهه ملی مستقیماً وارد عمل شوند. با این همه آل احمد مناقشه های گروه گرایانه میان مصدق و بقائی از یک سو و کاشانی و مصدق را از سوی دیگر عامل این شکست می داند.

آل احمد سعی می کند که ریشه های اختلاف میان روشنفکران و روحانیون را دریابد. او در واقع روشنفکران را مقصر می داند. روشنفکران را متهم می سازد که نسبت به روحانیون موضعی منفی اختیار کرده اند؛ موضعی که از دو تحول تاریخی تأثیر پذیرفته است: انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه. به گفته او روشنفکران ایرانی بیش از اندازه تحت تأثیر دائرة المعارف نویسان و فیلسوفانی مانند ولتر و روسو و دیدرو و سوسیال دموکراسی آلمان و انگلیس که بانی سوسیالیسم علمی بود و عاقبت به گفته ها و نوشته های مارکس و

(۳۸) جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ۲ جلد (تهران، ۱۳۵۷).



انگلس و لنین و انقلاب اکتبر کشید، قرار گرفته بودند.<sup>۳۹</sup> به عبارت دیگر، دلیل اصلی تعارض روشنفکران و روحانیون در تاریخ معاصر ایران آن بوده است که روشنفکران ایرانی کورکورانه به تقلید از روشنفکران غربی پرداختند. همانگونه که روشنفکران غربی در گذشته‌ای تاریخی به جدال با روحانیون مسیحی برخاستند، روشنفکران امروزی ایران نیز احساس کردند که باید با روحانیون مسلمان از در ستیز درآیند. به عقیده آل احمد این تقلید ابلهانه‌ای بیش نیست: وضعیت اروپای قرن هجدهم با اوضاع ایران اسلامی قرن سیزدهم [هجری] تفاوت کلی داشت. اگرچه موضوع کلی غرب‌زدگی - که شهرت آل احمد به آن است - در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران مطرح گردید ولی اثر بعدی وی از لحاظ توضیح دیدگاه او پیرامون تفرقه‌گرایی در ایران بمراتب اهمیت بیشتری دارد. هر چند آل احمد گروه‌گرایی را در محدوده تعارض میان روحانیون و روشنفکران مورد توجه قرار می‌دهد، ولی چنین می‌نماید که آن را برای تبیین یک قانون کلی سیاسی - اجتماعی مورد استفاده قرار می‌دهد:

هر جا روحانیت و روشنفکری زمان با هم و دوش به دوش هم یا در پی هم می‌روند در مبارزه اجتماعی بردی هست و پیشرفتی و قدمی به سوی تکامل و تحول. و هر جا که این دو در معارضه با هم درآمده‌اند و پشت به هم کرده‌اند از نظر اجتماعی باخت هست و پس رفت و قدمی به سوی قهقرا.<sup>۴۰</sup>

احمد کسروی دومین چهره‌ای که در این زمینه مورد توجه قرار می‌گیرد، از جمله کسانی است که به مسئله گروه‌گرایی در عرصه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ایران پرداخته‌اند. البته هنگامی که آل احمد در ستایش از آثار

(۳۹) همان مأخذ، ص ۳۸.

(۴۰) همان مأخذ، ص ۵۲.

تحقیقی او می‌گوید که فقط تاریخ مشروطه‌اش می‌ارزد به تمام محصول ادبی و تاریخی و تحقیقی دوره بیست ساله (حکومت رضاشاه) راه اغراق و مبالغه پیموده است. همینطور هنگامی که می‌گوید بین ۷۰ تا ۸۰ درصد از ایرانیان آثار کسروی را خوانده‌اند به گزافه‌گویی پرداخته است. با این همه تأثیر عقاید تاریخی کسروی بر اندیشه اجتماعی و سیاسی ایران معاصر را بسیاری اذعان داشته‌اند.

کسروی در مقایسه با آل احمد، دیدگاهی بمراتب گسترده‌تر درباره مسئله گروه‌گرایی در عرصه سیاسی ایران دارد. احتمالاً از نظر کسروی گروه‌گرایی مهمترین «آلودگی» است که دامنگیر فرهنگ و جامعه ایرانی شده است؛ آلودگی که به گفته او هم از معایب و کاستیهای اجتماعی-فرهنگی داخلی نشأت گرفته و هم از کژاندیشیهای روانی. چنین می‌نماید که او ماتریالیسم دیالکتیک را به منزله بزرگترین آلودگی وارداتی تلقی می‌کند. با وجود این ریشه‌های گروه‌گرایی را در خود ایران جستجو می‌کند. کسروی عواملی را که به اعتقاد او باعث فقدان انسجام فرهنگی-اجتماعی و گروه‌گرایی سیاسی شده‌اند به ۹ مقوله تقسیم می‌کند: کیشهای گوناگون و تعدد زبانها و گویشها و تنوع گروههای عشایری و بیسوادی عمومی از جمله این عوامل اند.<sup>۴۱</sup>

در این میان لبه تیز حمله کسروی بر سنتهای دینی است. وی شیعیان و سنیان و کریمخانیان و بهائیان و مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان و اسماعیلیان و سایر فرقه‌های مذهبی را در این مقوله می‌گنجانند. اگر چه کسروی بر فضیلت و ارزش تقوی تأکید بسیار دارد ولی این تقوی بیشتر بار مدنی دارد تا دینی. وی در مقام یکی از هواداران سرسخت دنیائی دیدن جهان و امور آن، با تمام سنتهای دینی سرسبز داشت و آنها را عوامل تفرقه می‌دانست. علماء را که بطور یکسان جملگی ملا می‌نامید به علت دعوی اقتدار روحانی و دنیوی و نه

(۴۱) احمد کسروی، در راه سیاست، ج ۱۴، (تهران، ۱۳۲۴) صفحات ۳۹-۳۸.

دلیلی دیگر، سرزنش می نمود. مثلاً او مفاهیم شیعی چون «غیبت» و «قیامت» را رد می کرد. با آداب و مراسمی چون زیارت مراقد مقدس شیعیان در قم و مشهد و کربلا و نجف مخالف بود و آن را نوعی «بت پرستی» تلقی می کرد.<sup>۴۲</sup> در انتقاد از روحانیون می گفت: «... اگر سررشته داری امور از آن شما است و شما می توانید آن را راه ببرید، پس چرا نمی خواهید به دست بگیرید؟»<sup>۴۳</sup>

کسروی درست برخلاف آل احمد روحانیت شیعه را دلیل عقب ماندگی ایرانیان می دانست. به نظر او ریشه تمام آلودگیهای اجتماعی بویژه گروه گرایی در «آمیغهای فکری» نهفته بود. کسروی معتقد بود روحانیون در اشاعه جهل بویژه در میان عوام الناس نقش مهمی دارند.<sup>۴۴</sup> از این رو توصیه می کرد که با مبارزه با آن «آمیغها» حیات ملی ایرانیان از نو احیاء گردد. وی بر این باور بود که از طریق آموزش، نظام فکری کهن و نگرشهای عقب مانده و عادات و رسوم پوسیده و قدیمی را دگرگون سازد و می گفت برای از میان بردن گروه گرایی و جایگزینی آگاهی و وحدت ملی چنین تحولی ضرورت تام دارد.

با این حال ناسیونالیسم دنیوی کسروی رنگ و رویی از مبالغه در وطنپرستی و بیگانگی ستیزی دارد. «سه پایه سیاست» او بیانگر آن است که او هم خواهان نوعی ناسیونالیسم فرهیخته می باشد و هم هوادار انترناسیونالیسم و جهان وطنی. فضیلت و تقوای فرد نخستین شرط رهایی کل ملت از قید جهل و آلودگیهای فرهنگی - اجتماعی است. «یک توده شاینده اگر هم از پا افتاد تواند برخاست»<sup>۴۵</sup>. و آیین سپهر نیز چنین حکم می کند. اگر چه پایه دوم

۴۲) احمد کسروی، شیگیری (پاریس، ۱۹۸۲) صفحات ۴۳-۴۴.

۴۳) همان مأخذ، صفحات ۱۱۴-۱۱۳.

۴۴) کسروی، در راه سیاست، ص ۷۱.

۴۵) همان مأخذ، ص ۲۲.



سیاست او سخن از نظارت ملت بر سیاست خارجی کشور می راند، برای او دلیلی نیست که چرا ایران در قبال اتحاد شوروی و انگلیس - قدرتهای بزرگی که در آن زمان توجه ایرانیان را به خود معطوف می داشتند - راه دوستی و مسالمت در پیش نگیرد. ایران می بایست «نیکی جهان» را در مد نظر می داشت تا از طریق همکاری با تمام ملل خیرخواه جهان آلودگیهای بین المللی را پاک سازند.<sup>۴۶</sup>

در بحث و گفتگو از مسئله گروه گرایی از دیدگاه روشنفکران ایرانی، نمی توان از صادق هدایت چهره سوم این مبحث چشم پوشید. او نه مانند آل احمد منتقد اجتماعی است و نه چون کسروی مورخ. هدایت در نقد و بررسی طبقات اجتماعی ید طولائی دارد. بین عقاید کسروی و هدایت در باره روحانیت تشابهات زیادی به چشم می خورد. از نظر هر دو آنان روحانیون در آشفته ساختن ذهن مردم نقش مؤثری داشتند. آثار هدایت به عنوان یکی از چهره های هنری کشور خواهان و خوانندگان بسیاری داشت. داستان حاجی آقا همانگونه که در شناخت جامعه ایران در ۱۹۴۵ [۱۳۲۴] اثری گرانبها بود، به گمان نگارنده هنوز در مورد جامعه کنونی ایران نیز صدق می کند.<sup>۴۷</sup>

حاجی آقا که تاجر بازار است در زدوبندهای سیاسی و امور مذهبی نیز دخالت دارد. او واعظی موسوم به حجت الشریعه را استخدام می کند. یکی دیگر از شخصیت های داستان منادی الحق نام دارد. در حالی که این دو شخصیت داستانی معرف طبقه واپسگرا می باشند، شخصیت سوم که شاعری است آزاده - و می گویند که نشانه ای از خود هدایت در او است - بیانگر آمال روشنفکران امروزی شده ایران است. در حالی که حاجی آقا و روحانی او با هرگونه تحول اجتماعی مخالفت می ورزند، شاعر بر ضد نظام موجود بر پا

(۴۶) همان مأخذ، ص ۱۹.

(۴۷) صادق هدایت، حاجی آقا، انتشارات پرستو (تهران، ۱۳۴۳).

می‌خیزد که حامی منافع شخصیت‌های مرتجع و نیرنگ‌بازی چون حاجی آقا و حجت‌الشریعه است.

بهتر آن است که در مورد هر کدام از این شخصیت‌ها چند سطری از داستان هدایت را نقل کنیم. گفتگوی آنها بیانگر نظریات کاملاً متعارض طبقات سنتی و امروزی است که در پیدایش و بروز گروه‌گرایی در فرهنگ و جامعه ایران نقش عمده‌ای داشته است. حاجی آقا برای حجت‌الشریعه چنین دستورالعملهایی صادر می‌کند:

ما می‌خواهیم به اسم مذهب آداب و رسوم کهنه را رواج بدهیم. ما به اشخاصی متعصب سینه‌زن و شاخ‌حسینی و خوش‌باور احتیاج داریم نه دیندار مسلمان. باید کاری کرد که برزگر و دهقان خودش را محتاج من و شما بدانند و شکرگزار باشد.<sup>۴۸</sup>

در پی اظهارات شاعر امروزی که حاجی آقا او را بلشویک می‌نامد، حجت‌الشریعه می‌گوید: «در حدیث معتبر آمده است که زمان ظهور حضرت مطرب و شاعر و دلچک زیاد می‌شود. شعر و نقاشی و موسیقی و مجسمه‌سازی فعل شیطان است.»<sup>۴۹</sup>

شاعر گفته بود:

آنچه بشر جستجو می‌کند دزد و گردنه‌گیر و کلاش نیست، چون بشر برای زندگی خودش معنی لازم دارد. یک فردوسی کافی است که وجود میلیون‌ها از امثال شما را تبرئه بکند و شما خواهی نخواهی معنی زندگی خودتان را از او می‌گیرید و به او افتخار می‌کنید. اما حال که علم و هنر و فرهنگ از این سرزمین رخت بر بسته، معلوم

(۴۸) همان مأخذ، ص ۱۹۹.

(۴۹) همان مأخذ ص ۱۹۰.

می شود فقط دزدی و جاسوسی و پستی به این زندگی معنی و ارزش می دهد... اگر ملت غیرت داشت امثال شما را سربه نیست کرده بود.<sup>۵۰</sup>

## مسائل اصولی لاینحل

گفتیم که ناسیونالیسم مصدق بیشتر جنبه ضد امپریالیستی داشت تا دموکراتیک و بیشتر به علت گروه گرایی شکست خورد تا آنگونه علل اقتصادی و عقیدتی و سیاسی که تا کنون دیگر محققان برشمرده اند. دیگر آنکه، از خلال بررسی آثار سه تن از نویسندگان ایرانی آشکار شد که مسئله گروه گرایی از دیرباز در اندیشه های اجتماعی و سیاسی ایران مورد توجه بوده است. دیدیم که هریک از این نویسندگان در صدد توضیح این پدیده برآمده و راه حلی برای آن تجویز کرده است. در این بخش از مقاله تلاش خواهد شد که در ضمن توضیح این پدیده علل گسترده تر نا کامی مصدق نیز بیان گردد. اما پیش از آنکه به این مسئله بپردازیم ذکر این نکته لازم است که تفرقه سیاسی جامعه ایرانی از زمان مصدق به بعد نیز ادامه داشت و گروه گرایی صرفاً یک مسئله ایرانی نیست. حال این دو نکته را بشکافیم.

گروه گرایی سیاسی در دوران مشروطه و سیالهای حکومت مصدق، یعنی در دو مرحله اساسی از ناسیونالیسم ایرانی پیش از انقلاب رواج تام داشته است و این مسئله هنوز هم ادامه دارد. هواداران آیت الله خمینی گفته اند که انقلاب ایران یک انقلاب صرفاً اسلامی بوده است، ولی شواهد و قرائن از چیز دیگری هم حکایت دارند. اگر چه آیت الله خمینی مآلاً رهبری انقلاب را در دست گرفت ولی تردیدی نیست که طیف گسترده ای از دیگر گروهها و فرقه ها از جمله جبهه ملی از آغاز در انقلاب شرکت داشتند. کریم سنجابی



رهبر جبهه ملی هنگامی که رهبری آیت الله خمینی را پذیرفت، چنین تصور می‌کرد که در مخالفت با شاه عامل ائتلاف نهضت ملی و نهضت اسلامی شده است.<sup>۵۱</sup> وانگهی، به عقیده نگارنده، در طول این سالها رژیم انقلابی ایران به رغم تمام پیرایه‌های اسلامی اش بیشتر عملکردی ناسیونالیستی داشته است.<sup>۵۲</sup>

به عقیده نگارنده گروه‌گرایی در جامعه و سیاست ایران نه تنها از دوران مصدق تاکنون ادامه یافته است بلکه با گسترش آگاهی ملی در میان قشرهای وسیعتری از مردم شدت و حدت بیشتری نیز یافته است. همانگونه که درصد کسانی که در نهضت مصدق شرکت داشتند به نسبت شرکت کنندگان در جنبش مشروطیت افزایش نشان می‌داد، درصد کسانی که در انقلاب ایران فعالیت داشتند نیز نسبت به شرکت کنندگان در دو مرحله پیشین افزایش چشمگیری داشته است. بسیاری از ناظران انقلاب ایران بر این عقیده‌اند که توده‌های عظیمی در روند انقلاب شرکت داشتند، و معدودی دیگر خصلت مردمی پاره‌ای از گرایشهای عمده این انقلاب را انکار می‌کنند.

با این حال این افزایش حس همبستگی ملی در میان گروه‌های فزاینده‌ای از مردم با نوعی گروه‌گرایی گسترده‌تر همراه بوده است. آن دسته از پژوهشگرانی که در توضیح و تشریح امروزی شدن جامعه از نقش توسعه صنعتی و گسترش فرایند آموزش و ارتباطات در تبدیل گروه‌گرایی و طایفه‌گری به ناسیونالیسم امروزی سخن به میان می‌آوردند، از جنبه مذهبی انقلاب ایران و سربلند

(۵۱) برای آگاهی از متن اظهارات سنجابی نگاه کنید به: کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشرفت آن در ایران ۱۶ (۱۰ دی ۱۳۵۷) صفحات ۹۹-۱۰۰؛ ونیز:

R. K. Ramazani, *The United States and Iran: the Patterns of Influence*, pp. 111-116.

(۵۲) این مبحث به تفصیل در آثار نویسنده این مقاله به شرح زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

R. K. Ramazani, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East* (Baltimore and London 1986); R. K. Ramazani, "Iran: Burying the Hatchet", *Foreign Policy* 60 (fall 1985) 52-74.

کردن انبوهی از گروه‌های مذهبی و سیاسی در صحنه سیاسی کشور شگفت زده شدند. مهدی بازرگان در ایام نخست وزیری اش در برابر زدوخوردهای فرقه‌ای شدیدی که بر سر قدرت و عقیده جریان داشت، چنین شکایت آغاز کرد که در واقع کشور «هزار رئیس» دارد. امروز نیز شاید ایران از یک رهبری واحد برخوردار باشد ولی چندین جناح سیاسی دارد که معدودی از آنها در داخله کشور و تعداد زیادی از گروه‌های مخالف نیز در خارج از کشور وجود دارند.

گروه‌گرایی صرفاً یک مسئله ایرانی نیست. از آب‌های خلیج فارس گرفته تا کرانه‌های شرقی مدیترانه، کشوری نیست که دچار این مسئله نباشد. لبنان تنها نمونه آشکار است. تمام کشورهای خاورمیانه با این پدیده دست به گریبان‌اند. بسیاری از کشورهای جهان سوم به رغم تمام تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که با هم دارند، در گروه‌گرایی شبیه به یکدیگر هستند. از این رو امیدوارم نکاتی که در مورد ریشه‌های گروه‌گرایی در ایران ارائه می‌دهم از لحاظ بررسی مناقشات فرقه‌ای در سایر جوامع جهان سوم نیز سودمند باشد.

با توجه به تداوم و شدت یافتن تفرقه سیاسی در ایران بعد از مصدق، بار دیگر این سؤال مطرح می‌شود که علت گروه‌گرایی چیست؟ همانگونه که قبلاً دیدیم، هر یک از آن سه روشنفکر ایرانی علت متفاوتی را خاطر نشان کردند. آل احمد ریشه گروه‌گرایی را در مواضع ضد روحانی روشنفکران امروزی شده‌ای می‌دید که به تقلید از تعارض روشنفکران غربی با روحانیون مسیحی اقدام کردند. به عقیده نگارنده، اگر او زنده مانده بود، شاید بار دیگر می‌دید که چگونه این دو گروه نتوانستند از لحاظ سیاسی به همکاری پردازند و مورد هفتمی بر شش مورد پیشین خود می‌افزود، یعنی شش بار شکست و ناکامی در «مبارزات اجتماعی ایران» از زمان مشروطیت. کسروی معتقد بود که اختلافات قومی و زبانی و بیش از هر چیز مذهبی در این تعارض

فرقه‌ای مؤثر افتاده است. از نظر او ملایان شیعه در جهل عمومی توده‌ها و بنابراین در ایجاد گروه‌گرایی نقش مؤثری داشته‌اند. در حالی که آل احمد همکاری و معاضدت روحانیون - روشنفکران را راه حل این مسئله می‌دانست، کسروی سخن از زدودن «آمیغهای فکری» افراد و جوامع می‌راند و آن را راه رستگاری می‌دانست. شاید اگر کسروی زنده مانده بود اکنون با مشاهده حکومت اسلامی در ایران شگفت‌زده می‌شد.

از نظر هدایت ریشه‌گرایی در ارزشها و مواضع متناقض طبقات سنتی و امروزی و در «دو فرهنگ» متفاوت نهفته بود. وی خواهان پیروزی شاعر امروزی بر تاجر سنتی و ملای عوامفریب مزدور اوست. اگر هدایت زنده می‌ماند و انقلاب ایران را مشاهده می‌کرد شاید او نیز مانند کسروی به شگفت می‌آمد.

حال، گذشته از دیدگاههای متفاوتی که هر یک از این متفکران در توضیح ریشه‌های گروه‌گرایی در جامعه و سیاست ایران ارائه کرده‌اند، چنین برمی‌آید که در یک نکته متفق القول‌اند: تا زمانی که تفرقه سیاسی موجود است، گروه‌گرایی هم رواج خواهد داشت. شاید از همین رو است که تجویز آنها برای رفع این نقیصه نیز تا بدین حد سهل و آسان است: آل احمد می‌گوید دست از تقلید روشنفکران غربی بردارید و با روحانیون همکاری کنید؛ کسروی می‌گوید اذهان توده‌ها را از خرافات مذهبی پاک کنید؛ هدایت می‌گوید دست سرمایه‌داران فاسد و روحانی نمایان عوامفریب را کوتاه کنید.

با این همه به عقیده نگارنده هیچ جامعه‌ای نیست که از گروه‌گرایی برکنار باشد. تمام نظامهای سیاسی از جمله دموکراسیهای جوامع صنعتی غرب آمیزه‌ای است از آراء و عقاید متعارض، منافع و آمال متناقض، گروههای اجتماعی و اصناف و احزاب سیاسی مختلف. به عبارت دیگر گروه‌گرایی موجود در ایران نه آنگونه که آل احمد می‌پنداشت صرفاً نوعی مشکل اجتماعی - سیاسی ناشی از جدایی روشنفکران - روحانیون است و نه آنگونه



که کسروی تصور می‌کرد بازتاب صرف تفاوت‌های قومی و زبانی و بویژه مذهبی و اعتقادی جامعه ایران. در واقع این امر محصول نوعی مسئله اساسی و لاینحل اصولی در اندیشه و عمل اجتماعی - سیاسی ایران است. این نیز به نوبت خود در رویارویی و تعارض دیرینه‌تر و عمیق‌تری میان تمدن ایرانی و «فرهنگ جهانی» ریشه دارد. منظور از «فرهنگ جهانی» فرهنگی است که به گفته لوسین پای بر مبنای «تکنولوژی پیشرفته و روح علم، دیدگاهی تعقل‌گرا از زندگی، برخوردی دنیائی با روابط اجتماعی، عدالت جویی در امور عمومی، و بیش از هر چیز دیگر بر این اعتقاد استوار است که واحد اولیه هر سیاستی، «ملت - دولت» می‌باشد.<sup>۵۳</sup>

فرهنگ جهانی فرهنگی است که در آن مسائل اساسی مطرح است که هنوز در جامعه ایرانی پاسخی مقبول و مطلوب همگان برای آنها یافت نشده است: ایرانیان قصد دارند در برابر تهاجم ارزشها و واقعتهای جهان امروزی، برای اداره امور خود از چه اصولی پیروی و بر چه نهادهایی تکیه کنند؟ آیا مفاهیم اساسی و روشهای بنیانی جامعه باید ماهیتی دنیائی داشته باشد یا خصلتی مقدس؟ آیا هدف و منظور نهائی نظام سیاسی تأمین آزادیهای فردی است یا رفاه اجتماعی؟ اگر هدف رفاه اجتماعی است آیا منظور از آن جماعت ملی ایرانی است یا امت اسلامی؟

به هیچ وجه نمی‌توان گفت که به این پرسشهای اساسی پاسخی داده شده است. حتی مجموع کنکاشها و تلاشهای فکری ایرانیان از اواخر قرن نوزدهم بیانگر آن است که به رغم تلاش روشنفکران و نخبگان سیاسی کشور برای حل این مسائل، هنوز پاسخهایی که مقبولیت عام داشته باشد برایشان یافت نشده است. روشنفکران ایرانی بر حسب معیارها و موازین دینی و دنیائی دچار تفرقه و انشعاب شده‌اند. در این دو مکتب عقیدتی اساسی نیز به چند گرایش

53) Lucian W. Pye, *Aspects of Political Development* (Boston, 1966), p. 8.

دینی و دنیائی دیگر تقسیم شده‌اند: از مارکسیسم اسلامی و لیبرالیسم اسلامی گرفته تا بنیادگرایی اسلامی؛ از لیبرالیسم دنیائی و محافظه کاری گرفته تا فاشیسم و کمونیسم. مدتها پیش از دوران مصدق، در میان مکتب اندیشه «دینی» چهره‌هایی چون سید جمال الدین اسدآبادی و سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری، و در میان مکتب اندیشه «دنیائی» شخصیت‌هایی چون میرزا تقی خان امیرکبیر، حاج میرزا حسین خان سپهسالار و حسن تقی زاده به چشم می‌خورند. در ایام مصدق نیز در زمینه دینی با چهره‌هایی چون کاشانی و نواب صفوی و آیت الله خمینی - که بالنسبه ناشناخته تر بود - برمی‌خوریم. در زمینه دنیائی نیز روشنفکرانی چون بقائی و خلیل ملکی و بازرگان و کیانوری را می‌بینیم.

البته پیروان دکتر مصدق و آیت الله خمینی هر کدام ادعا می‌کنند که رهبرشان نحوه رویارویی ایرانیان با تهاجم فرهنگ جهانی را نشان داده‌اند و مفاهیم و شیوه‌های سیاسی را که ایرانیان باید برای اداره امور خود برگزینند، معین ساخته‌اند. ولی تجربه واقعه‌های عقیدتی و اجرایی خلاف این ادعا را نشان داده است. به اعتقاد نگارنده، امروز در میان روشنفکران ایرانی و نخبگان کشور نه راه مصدق مقبولیت عام یافته و نه مکاتب فکری بی‌رمق‌تری چون مارکسیسم. هیچیک از این ایدئولوژیها نیز در میان عامه مردم به عنوان پاسخی مؤثر به تهاجم ارزشها و واقعه‌های جهان امروز پذیرفته نشده است.

فیصله نیافتن این گونه مسائل اصولی نه تنها علل و ریشه‌های گروه‌گرایی حاکم در زمان مصدق را توضیح می‌دهد - همان گروه‌گرایی که به نابودی حکومت او منجر شد و گریبانگیر رژیم آیت الله خمینی نیز می‌باشد - بلکه مبین وجه مشخصه مشترک ناسیونالیسم هر دوی آن دوره‌ها نیز هست. از آنجایی که ایرانیان هنوز در مورد ارزشهای اساسی خود به توافق نرسیده‌اند و نهادهای بنیانی خود را تعیین نکرده‌اند و به تشخیص شیوه‌های اداره امور خود دست نیازیده‌اند، هرگاه که درصد تحقق اصل استقلال ملی خود برآمده‌اند،

به ورطه گرایشهای بیگانه ستیز کشانده شده اند. مثلاً گفته می شود که بنیان گذاران استقلال امریکا بر آن بودند که منافع ملی را در راه تحقق آمال و آرمانهای بزرگتری چون تأمین آزادیهای فردی و سعادت مردم بکار برند. ولی بیش از ده سال پیش، من این سؤال را مطرح کردم که «ایران در ورای منافع شخصی چه آرمان بزرگتری را در سر می پروراند؟»<sup>۵۴</sup> و اینک به رغم انقلاب ایران هنوز هم این سؤال مطرح است، چرا که گذشته از مبارزه با امپریالیسم، نه ناسیونالیسم دنیائی مصدق و نه ناسیونالیسم دینی آیت الله خمینی هیچ یک نتوانسته اند در مورد اهداف نهائی ملت و شیوه های حکومتی و سیاستی در ایران پاسخ مناسبی ارائه دهند. و یا دست کم پاسخهایی نبوده اند که ایرانیان بتوانند آنها را به نحوی گسترده و آزاد پذیرا باشند. جهاد همه جانبه آیت الله خمینی با «شیطان بزرگ» تنها جایگزین دغدغه خاطر مصدق در مبارزه با امپریالیسم بریتانیا شده است. همانگونه که مصدق به توده های ایرانی اظهار داشت که «منشاء کلیه مصائب این ملت رنج دیده فقط شرکت نفت است»<sup>۵۵</sup>، آیت الله خمینی نیز می گوید که «تمام مشکلات ملت ایران و ملل مسلمان جهان زیر سر خارجیها بخصوص امریکا است»<sup>۵۶</sup>.

دور تسلسل بروز احساسات ملی و خود کامگی پس از آن نیز دلیلی جز فقدان پاسخهایی مقبول بر این پرسشهای اصولی ندارد. دیکتاتوری رضاخان به دنبال انقلاب مشروطه استقرار یافت و در پی هر تب و تاب ناسیونالیستی نوعی رکود و خمودگی سیاسی حکمفرما شد - که آن را نباید با ثبات سیاسی اشتباه کرد - و تا زمانی که روشنفکران و نخبگان سیاسی و بطور کلی عموم ایرانیان نتوانند به مرحله ای در تحول تاریخی خود گام نهند که با ارزشها و واقعتهای جهان امروزی کنار بیایند، این دور تسلسل کماکان ادامه خواهد داشت.

54) Ramazani, *Iran's Foreign Policy 1941-1973*, p. 454.

۵۵) اطلاعات، ۳ اسفند ۱۳۲۹.

۵۶) اطلاعات، ۴ آبان ۱۳۶۰.



و بالاخره آنکه قدرتهای خارجی نیز بدانند که دخالت آنان در امور کشورهای جهان سوم در درازمدت به تشکیل نظامهای باثبات منجر نخواهد شد. نمونه دخالت روسیه و انگلستان در انقلاب مشروطه و دخالت امریکا و انگلیس در دوران مصدق خود شاهدی است بر این مدعا. دخالت خارجی تنها مانع از آن خواهد شد که این ملتها خودشان به تجربه درباره دستیابی به یک رشته نظامهای سیاسی مردمی و مقبول ادامه دهند؛ تجربه‌هایی که تنها راه حصول به ثبات سیاسی واقعی است.

## نتیجه گیری

---

### آلبرت حورانی

با مطالعه این مقالات نقشی که تصادف و پیش آمد می تواند در امور بشری ایفا کند متبادر به ذهن می شود. گفته اند که خطوط مشخص و روشن یک سیاست پیگیر و مستمر فقط در ذهن پژوهشگران وجود دارد و بس. شاید آنچه واقعاً در فاصله سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ در ایران روی داد نیز چیز دیگری نبود جز یک سلسله واکنشهای شتابزده و سرهم بندی شده در قبال وضعیتی که مدام در حال دگرگونی بود. برای خواننده این مقالات دائماً «اگر» هایی مطرح می شود. اگر ایدن در آن لحظات حساس بیمار نشده و اداره امور سیاست خارجی را به چرچیل نسپرد؛ اگر جمهوریخواهان به جای دموکراتها بر سر کار نیامده بودند؛ و اگر آن ائتلاف ظریف و شکننده ای که در پشتیبانی از مصدق تشکیل شده بود، در زمانی دیگر حرکتی متفاوت از خود نشان داده بود، شاید که سرنوشت به شکل دیگری رقم می خورد. شاید هم تصادفی نباشد که در تأمل پیرامون این واقعه تاریخی چنین پرسشهایی به ذهن می آید. این

پرسشها نشانه آن است که بسیاری چنین احساس می‌کنند این واقعه می‌بایست سرانجامی دیگر و متفاوت می‌داشت: حصول نوعی توافق و سازش بین دولت بریتانیا و حکومت مصدق میسر و مقدور بود، و شاید دست کم از دید درازمدت بهتر بود که چنین توافقی حاصل شود. ولی دوماً چاره‌ای نیست جز آنکه با دید امروزی نیز وقایع سی سال پیش ایران را بررسی کنیم.

در اینجا بهتر است یکبار دیگر اصل مبحث را مرور کنیم و این پرسش را مطرح سازیم که آیا حصول توافق بین دولت بریتانیا و حکومت دکتر مصدق ممکن بود یا نه؟ جواب این پرسش چندان سهل و آسان نیست و ابتدا باید آن را از سه جنبه مختلف بررسی کرد.

نخست این پرسش را می‌توان به دور از هر خط مشی و ملاحظه و شخصیتی مطرح ساخت که آیا برای تأمین منافع اساسی طرفین راهی وجود داشت؟ این اختلاف نظرها و اختلاف منافع که برای هر یک از طرفین مطرح بود، کلاً مسائلی غامض بود. در مورد غرامت و وضع مقامات و کارشناسان انگلیسی و کنترل تولید و بازاریابی نفت و اصولاً مسئله قدرت برای هیچکدام وحدت نظر وجود نداشت. سؤال این بود که چه کسی می‌بایست نه تنها بر مهمترین منبع اقتصادی ایران بلکه بر سرزمین و مردم این ناحیه حکمفرمایی کند؟ «شرکت نفت انگلیس و ایران» خواه ناخواه بر بخش بزرگی از جنوب ایران تسلط داشت. در کشوری که هنوز دولت مرکزی اش اقتدار چندانی نداشت و از اندیشه وحدت آفرین ملی قدرتمندی برخوردار نبود، «شرکت نفت» با مقامات و جوامع محلی روابط نزدیکی داشت. و نظربه اینکه بخش اعظم سهام «شرکت نفت» را دولت بریتانیا در دست داشت، اقتدار شرکت مآلاً قدرت بریتانیا تلقی می‌شد.

اینگونه اختلافات که در تمام سطوح مطرح بود، مسائل اصولی مهم و دشواری از قبیل مسئله بسیار مهم و در عین حال ناسنجیدنی «حیثیت» را پیش می‌آورد. با این همه اگر طرفین در مورد آنچه برایشان جنبه حیاتی داشت



و آنچه قابل گذشت بود، برداشت مشخصی پیدا می‌کردند و تمایل به سازش نیز می‌داشتند، اینگونه اختلافات قابل حل بود. در اثنای مذاکرات ایران و انگلیس، دولت بریتانیا در یکی دیگر از کشورهای منطقه درگیری مشابهی داشت. انگلستان در مورد کنترل منطقه کانال سوئز با مصر رویارو شده بود. کنترل سوئز در خط مشی و برنامه ریزی استراتژی بریتانیا از همان اهمیتی برخوردار بود که کنترل نفت ایران. حتی می‌توان گفت که مسئله سوئز در طرز تفکر امپراتوری وار انگلیسیها از اولویت بیشتری برخوردار بود و آن نیز همانند مسئله نفت ایران این سؤال را در خود مستتر داشت که در نهایت اختیار واقعی مصر در دست کیست؟ اما در مصر پس از یک رشته مذاکرات طولانی و با توجه به روشن بینی و خواست تشخیص و تعیین مسائل اساسی و حیاتی هر دو طرف، سرانجام توافق حاصل شد. در ایران پیشنهادهایی که در اکتبر ۱۹۵۱ از سوی جورج مک گی عنوان شد یا پیشنهادهای مشابهی که در اوائل ۱۹۵۲ بانک جهانی مطرح ساخت می‌توانست در صورت تمایل طرفین به عنوان مبنای یک توافق مورد قبول قرار بگیرد.

اما اظهار چنین مطلبی، طرح مسئله از جنبه دوم آن است؛ یعنی اینکه اگر حصول توافق و سازش قابل قبول از لحاظ اصولی نیز میسر بود آیا هر دو طرف از آن آزادی عمل سیاسی برخوردار بودند که آن را بپذیرند و هواداران خود یا متصدیان مسئول را به پذیرش آن وادارند؟

در گفتگو از مصدق و حکومت او نخست باید یک چهارچوب سیاسی را در نظر آوریم که حوزه عملکرد یک نخست وزیر ایرانی بود. همانگونه که دکتر عظیمی خاطر نشان ساخته است، قانون اساسی ایران از ضعفی ساختاری برخوردار بود.<sup>۱</sup> با وجود قدرت دربار از یک سو و قدرت مجلس از سوی دیگر، وجود یک قوه مجریه کارآمد و مؤثر تقریباً غیرممکن بود. مجلس مجمع افرادی

1) F. Azimi, 'The Politics of Dynamic Stalemate: Iran 1944-53' (ph. D. thesis, Oxford, 1984).

بود که بسیاری از آنان موقعیت اجتماعی و سیاسی مستقلى داشتند. بسیاری از نمایندگان مجلس با یکدیگر قرابت سببی یا نسبی داشتند. می شد میان آنها با یکدیگر یا با رهبری مشخص نوعی رابطه غیرمنسجم سیاسی را مشخص ساخت ولی این رابطه به نحوی نبود که بتواند به تأسیس احزاب سیاسی سازمان یافته و پایدار منجر گردد. نخست وزیر تنها در صورتی می توانست از قدرت مستقل لازم برای حکومت مؤثر و کارآبرخوردار گردد که بتواند به این منافع متنوع جهتی خاص ببخشد و آنها را متحد سازد. ولی اینگونه ائتلافها ذاتاً ظریف و شکننده بود. در سالهای پس از ۱۹۴۵ برای تحقق چنین امری دو بار تلاش شد؛ یک بار از سوی قوام در ۱۹۴۶ و بار دیگر از سوی مصدق در ۱۹۴۹. مصدق توانست پاره ای از ناسیونالیستهای تحصیل کرده و گروهی از رهبران مذهبی را (و البته نه مهم ترین آنان را) وادار به ائتلاف نماید. وی توانست مردم کوچه و بازار تهران را بسیج کند و شاه را نیز ساکت نگاه دارد. ولی این چنین شیوه های عمل سیاسی خطراتی نیز در بر داشت. چنین ائتلافی به راحتی می توانست درهم شکند و یا بخشی از آن می توانست خودش را بر رهبر مسلط نماید و یا امید و آرزوهایی را که بین توده مردم برانگیخته شده بود مبدل به یأس سازد. با این حال چنین برمی آید که مصدق در دوران نخست حکومتش از آنچنان قدرت عملی برخوردار بود که بتواند بر اساس پیشنهاد مک گی به نوعی توافق و مصالحه اقدام کند.

احتمالاً در مراحل بعدی حصول چنین توافقی غیرممکن بود. ائتلاف مزبور بتدریج از هم گسست. آیت الله کاشانی، مهمترین چهره مذهبی که به حمایت از این ائتلاف برخاسته بود آن را ترک گفت. اکثریت طرفدار مصدق در مجلس رو به تفرقه و تشتت نهاد. تلاشهایی که برای حصول نوعی توافق با دولتهای انگلیس و امریکا مبذول داشت باعث نارضائى پاره ای از ناسیونالیستها گردید. افسران ارتش که در آغاز موضعی خصمانه نداشتند، بتدریج راه خصومت درپیش گرفتند. نوعی ائتلاف بالقوه در حول و حوش

شاه شکل می‌گرفت. البته جای تردید است که شاه بدون اطلاع از قصد دخالت امریکا و انگلیس از عزم جزم لازم برای اقدام بر ضد مصدق برخوردار بوده باشد.

تحریم خرید نفت ایران که از سوی «شرکت نفت انگلیس و ایران» ترتیب داده شده بود نیز کشور را با مشکلات اقتصادی فزاینده‌ای روبرو ساخته بود. دکتر کاتوزیان در مقاله خود چنین استدلال می‌کند که تدابیر دولت در رویارویی با این مشکلات مؤثر بود؛ تدابیری چون محدودیت واردات، توسعه صادرات غیرنفتی، کاهش هزینه‌های بخش دولتی، افزایش درآمد از طریق مالیاتهای غیرمستقیم، قرضه ملی و وام از بانکها.<sup>۲</sup>

برداشت اصلی دولت که این تدابیر نیز بر اساس آن اتخاذ شد این بود که بحران جاری دوامی نخواهد داشت زیرا تحریم نفت مؤثر نخواهد بود و دولت بریتانیا از در تسلیم درخواهد آمد. با وجود این چنین می‌نماید که در کوتاه مدت اوضاع اقتصادی کشور در کاستن از هواداری مردم از مصدق بی تأثیر نبوده است.

دولت بریتانیا تا حدودی دست و بالش بند بود. نیروی افکار عمومی مسئله مهمی بشمار می‌رفت. در انگلستان آن زمان نوعی واکنش دیررس در قبال دگرگونیهای ناشی از جنگ دوم جهانی و اقتدار جهانی از دست رفته بریتانیا پدیدار شده بود. حال که به خروج انگلستان از هند در ۱۹۴۷ می‌نگریم، چنین می‌نماید که این اقدام بی اندازه دشوار آنچنان که انتظار می‌رفت احساسات عمومی انگلیسیها را برنینگخت و نسبتاً سهل و آسان گذشت. احتمالاً چنین واکنشی تنها در خمودگی و خستگی همگانی بعد از جنگ و گرفتاریهای مردم با مشکلات عدیده آن زمان - از مرخص شدن

(۲) همایون کاتوزیان، «تحریم نفت و اقتصاد سیاسی: مصدق و استراتژی اقتصاد بدون نفت» (فصل

هفتم را ملاحظه کنید).



سربازها و ملی کردن صنایع گرفته تا بحران مالی موجود — مقدور و میسر بود. دولت بریتانیا پس از عقب‌نشینی از هند به این نتیجه نرسید که امپراتوری بریتانیا امری است خاتمه یافته و باید سایر مواضع خود را در جهان نیز ترک گوید. برعکس، عزم خود را جزم کرد که در سایر نقاط باقی مانده از امپراتوری، بویژه در خاور میانه، جای پای خود را محکم سازد. نوعی غرور ملی حساس نیز پشتیبان چنین هدفی بود. از این رو ملی شدن امتیاز «شرکت نفت ایران و انگلیس» احساسات نیرومندی را برانگیخت.

عقاید و نظریات مدیران «شرکت نفت» نیز مطرح بود. «شرکت نفت» با دولت بریتانیا روابط ساده‌ای نداشت: با اینکه دولت انگلیس بخش اعظم سهام «شرکت» را مالک بود، ولی در عملیات آن دخالتی نداشت و نمی‌توانست به آسانی برخلاف آراء مخالفان داخلی «شرکت» عمل کند. اصولاً «شرکت نفت انگلیس و ایران» به عنوان یک مؤسسه موفق و یک اعتبار ملی بسیار مهم مطرح بود.

آزادی عمل دولت بریتانیا محدودیتهای دیگری نیز داشت. انگلستان هنوز هم — هر چند به نحوی تقلیل یافته — یک قدرت جهانی بشمار می‌رفت. یعنی در هر گوشه جهان منافع و مواضعی داشت که می‌بایست از آنها دفاع کند. نمی‌توانست در قبال هر کشور یا منفعت خاصی سیاست یک‌جانبه و انحصاری اتخاذ نماید. لحظه‌ای از بار امور و تصمیمهای عاجل کاسته نمی‌شد. نخست‌وزیر یا وزیر خارجه نمی‌توانست بخش اعظم اوقات خود را به امور ایران یا حتی کل امور خاورمیانه مصروف دارد. وانگهی، هنگام گفتگو در باره امور ایران نمی‌شد آن را جدا از رویدادهای جاری یا آتی دیگر نقاط جهان در نظر گرفت. بازتاب احتمالی تصمیم‌گیری در مورد ایران بر منافع امپراتوری در سایر نقاط جهان از جمله مواردی بود که می‌بایست همیشه در مد نظر باشد. دولت بریتانیا بخاطر وجود چنین شبکه پیچیده و مرتبطی از منافع گوناگون، طبیعتاً نسبت به تصمیم در باره مسئله‌ای که می‌توانست

مستلزم ترک موضعی مستقر باشد، حزم و احتیاط فوق‌العاده نشان می‌داد. معمولاً منظور از این سخن که «اگر ایران را ترک کنیم حیثیت و اعتبارمان مخدوش خواهد شد» نیز همان بود.

رویدادهای ایران و رویدادهای مصر را باید در کنار یکدیگر مورد توجه قرار داد. دیدار مصدق از مصر در بازگشت از سازمان ملل متحد در نوامبر ۱۹۵۱ و ملاقات او با نحاس پاشا رهبر ملیون مصر واقعه‌ای نمادین بود. اخبار و عکسهای این واقعه تأثیر خاصی بر افکار عمومی انگلیس گذاشت.

حال با توجه به زمینه فوق‌الذکر، این پرسش مطرح می‌شود که آیا دولت بریتانیا امکان قبول نوعی سازش را داشت؟ احتمالاً حکومت کارگر در ۱۹۵۱ چنین امکانی نداشت چون مراحل پایان کار را طی می‌کرد و احتمالاً از اتخاذ هر نوع سیاست و ابتکار نوینی عاجز بود. حکومت مزبور که به ترک هند تصمیم گرفته بود اینک می‌بایست نشان بدهد که حاضر نیست از منافع اساسی بریتانیا در دیگر نقاط جهان دست بشوید. دولت محافظه‌کاری که در اکتبر ۱۹۵۱ بر سر کار آمد نیز با محدودیتهایی روبرو بود. بخش بزرگی از محافظه‌کاران هنوز واقعاً ترک هند را نپذیرفته بودند و بدون تردید در قبال هر سیاستی که نوعی ضعف در انظار جلوه می‌کرد، واکنش شدید نشان می‌دادند. با این حال احتمالاً دولت از چنان آزادی عملی برخوردار بود که بتواند در صورت تمایل، به توافقی نائل شود. دولت با اکثریت قاطعی که در مجلس عوام داشت در موقعیت قدرتمندی بود. ایدن و چرچیل، دو چهره مهم سیاسی آن دوره از واقع‌بینی سیاسی برخوردار بودند و می‌توانستند از عهده اتخاذ تصمیمهای دشوار سیاسی برآیند. چرچیل خود شخصاً با ترک هند مخالف بود ولی هنگامی که این تصمیم اتخاذ شد آن را پذیرفت، همانگونه که بعدها تصمیم خروج از کانال سوئز را پذیرفت و پذیرش آن را به هوادارانش در مجلس توصیه کرد. به نظر می‌آید که ایدن نیز در این حوادث هشیاری و قدرت لازم را از خود نشان داد. وی هنوز به آن مرحله ضعف و فتور — که بیماری اش نیز در

آن بی تأثیر نبود — نرسیده بود که به حادثه ناگوار سوئز منجر شد. شاید در این میان لحظه‌ای کوتاه و گذرا وجود داشت که هر دو طرف می‌توانستند به توافقی دست یابند که منافع اساسی شان را محفوظ دارد. اما اگر هم این توافق از لحاظ منطقی میسر بود و حتی اگر احتمالاً مصدق و بطور قطع دولت محافظه کار بریتانیا از قدرت پذیرش آن برخوردار بودند، چنین توافقی حاصل نشد. این عدم قاطعیت خود نیاز به توضیح دارد. در جهان غرب این مسئله را عموماً به شخصیت مصدق ارتباط می‌دادند. سرفرانسیس شپرد سفیر انگلیس او را «دیوانه» و «حقه‌باز» توصیف می‌کرد، شخصی که «به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شد و به هیچ اصولی پای بند نبود.» جورج میدلتون وزیر مختار و کاردار بعدی انگلیس او را دچار عقده خودبزرگ بینی تلقی می‌کرد که از ثبات روانی چندانی برخوردار نبود. جان فاستردالس او را یک «شرقی یکدنده و لجوج» می‌نامید.<sup>۳</sup> احتمالاً می‌توان در مورد دولتمردان انگلیسی نیز قضاوت‌های مشابهی نمود. در اسناد رسمی و صورت مذاکرات مجلس و مقالات منتشر شده زمان نیز می‌توان نشانه‌هایی حاکی از یک موقعیت ضعیف و دستخوش تهدید مشاهده کرد: یکدندگی، تحقیر مخالفان و حتی هیستری. از این رو لازم است که هرگونه پرسشی را که در رابطه با مصدق مطرح می‌کنیم، در مورد انگلیسیها نیز طرح کنیم و این پرسشها را می‌توان به دو صورت متفاوت مطرح کرد؛ می‌توان پرسید که آیا مصدق دیوانه بود یا سرفرانسیس شپرد؟ یا می‌توان پرسید آیا امکان کنار آمدن با مصدق بیشتر وجود داشت یا با انگلیسیها؟

مشکل بتوان کل مسئله را جدا از شخصیت مصدق بررسی کرد. او پاره‌ای ویژگیهای شخصی و خصوصیات اخلاقی خود را داشت که باید حسابشان را سوا کرد. انتقادهایی را که از طرز رفتار او می‌شد می‌توان در دو مورد خلاصه

(۳) ویلیام راجر لوویس: «مصدق و دوراهی امپریالیسم بریتانیا» (فصل نهم را ملاحظه کنید).



کرد: یکی اینکه هنگام مذاکرات پیرامه برتن داشت و دیگر آنکه در ملائ عام گریه می‌کرد. یکی از ویژگیهای کسانی که مدتها از قدرت و ثروت بهره‌مند بوده‌اند آن است که خلق و خوی خاصشان می‌تواند بدون رعایت طرز فکر و فضاوت دیگران راه خودش را بپیماید. چرچیل نیز بخشی از امور جاری کشور را صبحها در رختخواب اداره می‌کرد و احتمالاً آخرین سیاستمدار انگلیسی بود که از موهبت گریستن نیز برخوردار بود. یکی از خطرات اخلاقی زندگانی سیاسی آن است که می‌تواند شخصیت فرد را تحت تأثیر قرار بدهد. در یک نظام پارلمانی سیاستمدار باید شخصیت خاص خود را پیرو راند و ارائه دهد و احتمال آن می‌رود که در آخر کار این شخصیت ثانوی بر خود شخص نیز چیره گردد. چنین می‌نماید که شخصیت دراماتیک و قدرت سخنوری مصدق برای بسیاری از ایرانیان جذابیت داشته است. ولی هنر سخنوری نیز چون هنر بذله‌گویی جذابیت بین‌المللی ندارد و احتمالاً عبارت‌پردازیها و لفاظیهای سیاسی ایرانیان با گوش انگلیسیها آشنا نبوده است چرا که مفاهیم و عبارات سیاسی رایج در آن سرزمین جنبه‌ای متفاوت دارد. (البته همیشه چنین نبوده است. در تاریخ خوانده‌ایم که چگونه شریدان در جریان استیضاح از وارن هیستینگز چند ساعت سخنرانی کرده و سرانجام در آغوش آدموند بورک از حال رفته است.)

تردید نیست که مذاکره با مصدق کار آسانی نبود. مذاکره در باره چنین مسائلی لزوماً بسیار طولانی و پیچیده است و در طول آن مواضع طرفین بر حسب مقتضیات وقت تغییر می‌کند تا اینکه بالاخره توافق نهائی حاصل شود. دالس در ۱۹۵۲ مصدق را یک‌کننده و حقه‌باز نامید و احتمالاً آیدن نیز در بحران ۱۹۵۶ کانال سوئز در مورد خود دالس همین‌گونه قضاوت می‌کرد.

بهرتر است این مسائل را کنار گذاشته مصدق را به عنوان انسانی معقول و منطقی بررسی کنیم: یعنی به عنوان شخصی که ذهن او بر اساس پاره‌ای اصول یا پیشداوریها عمل می‌کرد. اینگونه اصول حاصل اندیشه‌ها و تجربه‌های

یک عمر بود و شاید بتوان گفت که اصول او در مقایسه با اصول دیگران، بویژه اصولی که بسیاری از سیاستمداران ایرانی عصر او داشتند، از قاطعیت بیشتری برخوردار بود.

اصول قطعی و ثابتی که جهت افکار و واکنش در قبال حوادث و سیاستهای مصدق را تعیین می‌کرد چه بود؟ برخی را می‌توان برحسب مقام و منزلت او به عنوان یکی از اعضای ایرانی طبقه و نسل خاصی مشخص ساخت؛ پاره‌ای دیگر نیز از وجوه مشخصه ناسیونالیسم آسیایی و خاورمیانه‌ای عصر او محسوب می‌شود. وی نه تنها یک ایرانی بود، بلکه محصول یک بخش خاص از جامعه ایران بشمار می‌رفت. آموزش و تحصیلات او پیش از آنکه برای ادامه تحصیل به سویس و فرانسه برود، در حول و حوش سنن و آداب مستوفی‌گری بود. بدین سان وی وارث کهن‌ترین سنت سیاسی ایران بود، سنتی بمراتب قدیمی‌تر از قاجاریه و صفویه و حتی کهن‌تر از تشیع ایرانی: سنت دیوانی و خزانه‌داری که چکیده تجارب سیاسی و اداری آن در کتابهایی چون سیاست‌نامه‌خواجه نظام‌الملک بر جای مانده است. آشکار است که مصدق نسبت به چیزی به نام ایران و اقتدار دولت احساس مسئولیتی عمیق داشت، احساسی که در گذشته‌های دور ریشه دارد. از اینها گذشته، او روشنفکری بود متأثر از سنت حقوقی فرانسه و از این لحاظ به بسیاری دیگر از ناسیونالیستهای زمان خود شباهت داشت. نباید فراموش کرد که مصدق هنگام تصدی مقام نخست‌وزیری حدود هفتاد سال داشت و ذهنیت و شیوه برخوردش نیز در سالهای پیشین شکل یافته بود. مصدق بیشتر ناسیونالیست سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود تا ناسیونالیست سالهای ۱۹۵۰؛ سالهایی که شخصیتی مانند ناصر چهره شاخص آن بود. شاید بتوان او را به سعد زغلول تشبیه کرد. مصدق به دوران «وفد» مصر و «دستور قدیم» تونس یا «کنگره هند» (البته بیشتر کنگره موتی لعل نهرو تا جواهر لعل نهرو) تعلق داشت.

همانگونه که پروفیسور کاتم خاطرنشان ساخته است، ناسیونالیسم پدیده

ساده‌ای است.<sup>۴</sup> ناسیونالیسم اندیشه‌ی تعلق به یک جماعت قومی است که به صورت یک دولت سازمان یافته یا می‌توان سازمان یابد. ناسیونالیسم تنها در صورتی می‌تواند قدرت یابد که بتواند به محور جذب انبوهی از دیگر آراء و عقاید نیز بدل گردد. در دوران مصدق چه آراء و عقایدی به اندیشه‌ی ناسیونالیسم ایرانی معنی و مفهوم می‌بخشید؟ نخست باید از استقلال واقعی نام برد. کسب استقلال واقعی در اندیشه‌های مصدق از اولویت خاصی برخوردار بود و از همین روی بود که مسئله‌ی امتیاز نفت برای او بیش از هر چیز یک مسئله‌ی سیاسی بود. کسانی که طرف مذاکره با او بودند از این شکایت داشتند که نمی‌توانند او را به جوانب مالی و تجاری امر واقف سازند. شاید مصدق می‌دانست که آنها چه می‌گویند ولی برای آن اهمیت ثانوی قائل بود. شاید او و هریمن هر یک در باب موضوع علیحده‌ای سخن می‌گفتند.

در جوار این اندیشه‌ی ناسیونالیستی، اندیشه‌ی «بریتانیا بمنزله‌ی دشمن اصلی استقلال ایران» نیز حضور داشت. شاید امروزه مشکل بتوان تصور کرد که چگونه در آن روزگار انگلستان بر گرده‌ی جهان آسیایی و افریقایی سوار بود. مسئله‌ی تنها به «شرکت نفت انگلیس و ایران» در جنوب ایران محدود نمی‌شد. کل امپراتوری بریتانیا را باید در نظر داشت که جهان پیرامون اقیانوس هند را در بر می‌گرفت. نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا بر همه‌ی جای آن سلطه و نظارت داشت و نیروی لیره‌ی استرلینگ به عنوان یک ارز بین‌المللی آن را در ید قدرت گرفته بود. شاید بتوان گفت که برداشت مصدق از انگلستان به دوره‌ای سپری شده متعلق بود و دیگر مصداق واقعی نداشت، از شکلی معقول خارج شده و به صورت نوعی وسواس درآمده بود. مصدق اعتقاد داشت که انگلیسیها بر ضد او توطئه کرده‌اند و این اعتقادش نیز غیر معقول نبود زیرا سرانجام نیز بر اساس چنین اعتقادی سرنگون شد. بنابر کتابهای وودهاوس و

(۴) ریچارد کاتم، «ناسیونالیسم در قرن بیستم و دکتر محمد مصدق» (فصل اول را ملاحظه کنید).



روزولت به خوبی آشکار می‌شود که کودتایی که به سرنگونی مصدق و بازگشت شاه به قدرت منجر شد نخست از سوی سازمان «ام آی ۶» در لندن طرح ریزی شد و سپس اجرای آن به سازمان «سیا» واگذار گردید.<sup>۵</sup>

مصدق همچنین در مورد کم و کیف خصوصیات یک دولت متمدن و امروزی اندیشه‌های مشخصی داشت. اصطلاح «دنیائی» که گاهی برای توصیف او بکار می‌رود، اصطلاح گویایی نیست. به گفته دکتر عظیمی او معتقد بود که «اصول و معیارهای ثابت و جاافتاده را نباید به نام نوگرایی عجولانه دگرگون ساخت.»<sup>۶</sup> در رساله دکترای مصدق تحت عنوان وصیت در حقوق اسلامی نوعی «نوگرایی اسلامی» بکار رفته است که از وجوه مشخصه بسیاری از نوشته‌های عربی و ترکی اوایل قرن بیستم است. مصدق در مورد قوانینی که پس از انقلاب مشروطیت به تصویب مجلس رسید چنین استدلال می‌کند که باید با موازین شرعی منطبق باشد، ولی این موازین نیز باید به نوبت خود با توجه به شرایط متفاوت جهان امروز بر اساس عقل استوار باشند.<sup>۷</sup>

ناسیونالیسم عصر مصدق، ایدئولوژی قشر کوچکی از تحصیل کرده‌های ایرانی بود که در آن لحظات حساس قصد داشتند حمایت گروه بزرگتری را کسب کنند، گروهی که فقط پاره‌ای از خواسته‌ها و آرمانهای آنها را درک می‌کردند. و این خود شاید تا حدودی بیانگر ناکامی مصدق در تشکیل و رهبری یک حزب باشد. ناسیونالیستهای مصری و هندی و تونسی که از محدودیت‌های مشابهی رنج می‌بردند، موفق شدند سازمانهای سیاسی دیرپا و مؤثری بنیاد نهند، ولی در جامعه آن روزی ایران عواملی چند مانع از تحقق این امر شد. تردیدی نیست که مصدق کوشید دگرگونی‌هایی در جامعه ایرانی بوجود

5) C. M. Woodhouse, *Something Ventured* (London, 1982) pp. 104-35; K. Roosevelt, *Countercoup* (New York, 1979); W. C. Eveland, *Ropes of Sand* (New York, 1980) p. 356.

6) F. Azimi, op. cit.

7) M. Mossadegh, *Le testament en droit musulman (secte chyite)* (Paris, 1914) pp. 36-88.

آورد. ولی بعید می نماید که او به عنوان یکی از ناسیونالیستهای نسل گذشته ایران در مقامی بوده باشد که بتواند در ساخت جامعه دگرگونی حاصل کند، چون به قشر ثروتمند جامعه تعلق داشت و از پشتیبانی سیاسی متشکل و منسجمی برخوردار نبود.

اگر مصدق و ایرانیان در مورد بریتانیا و جهان برداشتهای جزمی و قالبی در سر داشتند، انگلیسیها نیز در مورد ناسیونالیسم و بویژه ناسیونالیسم خاورمیانه تصورات خاصی در ذهن داشتند که در تعیین مسیر و جهت خط مشی سیاسی آنها مؤثر بود. در چاپ دوم خاورمیانه: یک بررسی سیاسی و اقتصادی که در ۱۹۴۵ از سوی «مؤسسه سلطنتی امور بین المللی» منتشر شد و جنبه سندیت دارد، تحلیل مربوط به ناسیونالیسم در فصلی تحت عنوان «بیگانه-ستیزی» آمده است. مبحث اصلی این تحلیل آن است که اعراب و ایرانیان که با شور و شوق رو به نوآوریهای غربی آوردند، چون کلید سریع ثروت و قدرت و توانایی فنی را در آن نیافتند، ناامید شده و سرخوردند. بنابراین پاره ای از آنان به بدگویی از جهان غرب و طعن و لعن خارجانی پرداختند که از نظر آنها به هیچ وجه زرنگ تر و کارآتر از خودشان نمی آمدند:

سرباز مصری مطمئن است که می تواند کانال سوئز را اداره کند و آن ایرانی که هنر مینیاتور را به جهان عرضه داشته تردیدی در قابلیت خود در اداره صنعت نفت ندارد.<sup>۸</sup>

این نقل قول — هر چند به نحوی پوچ و مسخره — بیانگر طرز فکری است که در آن زمان مقبولیت عامه داشت. انگلیسیها هنگام نوشتن یا سخنرانی درباره ناسیونالیسم سر خود را به نشانه تأثر تکان می دادند و می گفتند خواست استقلال کامل آنان مبنائی جز احساسات ندارد؛ البته این نیز تعاملی است کاملاً طبیعی و قابل درک ولی عقل سلیم استقلال کامل را ممکن و میسر

8) Royal Institute of International Affairs, *The Middle East: a Political and Economic Survey* (London, 1954) pp. 48.

نمی‌داند و همین عقل سلیم منافع واقعی خود ایرانیان یا مصریان را در حفظ و تداوم منافع غربیها در منطقه توصیه می‌کند.

این طرز فکر با نوعی رابطه قدرت پیوند داشت. اقتضای طبیعت این رابطه آن است که محکوم قدرت همواره حضور و وجود آن را احساس می‌کند و صاحب قدرت نیز آن را براحتی فراموش می‌کند. صاحبان قدرت آن را پدیده‌ای کاملاً طبیعی و عادی می‌انگارند و نوعی هماهنگی ثابت و ازلی منافع طرفین فرض می‌کنند. ولی سیاستمداران و مقامات صاحب ابزارهای قدرت همیشه بدان آگاهی دارند و حاضرند در صورت لزوم آن را بکار گیرند. اندیشه دخالت مسلحانه یا به عبارت دیگر استفاده نهائی از زور برای حفظ وضع موجود، از اندیشه‌های مرسوم روزگار بود و چنین امری از لحاظ اخلاقی مکروه به نظر نمی‌رسید. همانگونه که راجر لوئیس در کتاب امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه متذکر شده است بویین با اتخاذ چنین شیوه‌ای مخالف بود ولی تمام همکاران او و مقامات وقت چنین نمی‌اندیشیدند.<sup>۹</sup>

اقتدار بریتانیا که در عین حال تا حدودی موهوم بود، در معرض خطر قرار گرفته بود. موقعیت مسلط انگلستان در خاورمیانه از دستاوردهای جنگ جهانی اول بود: امپراتوریهای عثمانی و اتریش - مجارستان سقوط کرد؛ روسیه به لاک خود فرورفت؛ فرانسه در منطقه بود ولی در اثر پیآمدهای پیروزی که به شکست می‌مانست ضعیف و ناتوان شده بود. در پی جنگ جهانی دوم نیز این موقعیت برتر و مسلط به نحوی مصنوعی برپا نگاه داشته شد. ایالات متحد که مسئولیت یونان و ترکیه را بر عهده گرفت، حاضر شد مسائل عمده منطقه را به انگلیسیها واگذار کند (البته به استثنای دخالتی که در ۱۹۴۸ در فلسطین داشت). اتحاد شوروی نیز به دیگر نقاط جهان علاقه بیشتری داشت. از این رو بریتانیا دست از خاورمیانه نشست و تصمیم گرفت

9) R. Louis, *The British Empire in the Middle East 1945-1951* (Oxford, 1984).



مقدرات این منطقه را کماکان در دست داشته باشد. اما این توهمی بیش نبود، توهمی که سرانجام در خلال بحران ۱۹۵۶ کانال سوئز برطرف شد. ولی تا پیش از این بحران نیز مسائل دیگری مطرح شد. بار دیگر ملاقات مصدق و نحاس پاشا را در مصر به یاد آوریم که می‌توانست علامتی از «شورش شرق» تلقی گردد؛ شورش که از دیرباز ذهن امپراتوری را مشوش ساخته و یادآور آن بود که از دست رفتن موقعیت ممتازشان در ایران می‌تواند به از دست رفتن همین موقعیت در دیگر نقاط جهان منجر گردد.

خطر، یا دست کم نوعی خطر فرضی، از یک ناحیه دیگر نیز احساس می‌شد: اتحاد شوروی.

مذاکرات مربوط به ایران نیز همانند مذاکرات مصر زمینه خاص خود را داشت: یعنی در چهارچوب گفتگوهای صورت گرفت که برای ایجاد سیستم دفاعی غرب در خاورمیانه جریان داشت. اتحاد شوروی صرفاً یک تهدید و خطر خارجی تلقی نمی‌شد. از جمله مباحث روز یکی هم این بود که ناسیونالیسم حاضر در خاورمیانه می‌تواند راه‌گشای کمونیسم باشد: این ناسیونالیسم ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر کمونیسم مقاومت کند و یا حتی در ورای این ظاهر متفاوت، خود نوعی کمونیسم است. این آراء و عقاید چند سال بعد به صورت مدون در کمونیسم و ناسیونالیسم در خاورمیانه اثر والترا لاکور که در نوع خود کتاب مؤثر و نافذی بشمار می‌رفت، ارائه گردید. لاکور می‌نویسد: «در خاورمیانه ناسیونالیسم یک نیروی مخالف کمونیسم نیست بلکه برعکس در حال حاضر راه را برایش هموار کرده و به همکاری با آن برخاسته است.» اکثر کشورهای خاورمیانه «به اردوی غرب تعلق ندارند و بنابراین خلئی بین شرق و غرب ایجاد کرده‌اند که با مقتضیات امروزی جهان مغایرت دارد.»<sup>۱۰</sup>

10) W. Z. Laqueur, *Communism and Nationalism in the Middle East*, (London, 1956) pp. 275-279.

ولی آنچه در ایران روی داد مؤید نظریه فوق نبود. اتحاد شوروی نسبت به بهره‌برداری از مشکلات انگلیسیها و امریکاییها تمایل چندانی نشان نداد و به نظر نمی‌آید که حزب توده نیز برای تسلط بر مصدق و دولت تلاش چشمگیری مبذول داشته باشد. در اینکه کلیه مقامات انگلیسی به خطر کمونیسم در ایران اعتقاد داشته‌اند، جای تردید است (البته از متن کتاب وودهاوس چنین برمی‌آید که پاره‌ای از آنان چنین می‌اندیشیده‌اند). با این حال این مسئله را برای جلب موافقت امریکاییها مستمسک قرار دادند. در این دوران روابط امریکا و انگلیس در خاور میانه ماهیت مبهم و نامشخصی داشته است. انگلیسیها همیشه از این بیم داشتند که امریکاییها در عین حال که به پشتیبانی از حفظ و تداوم اقتدار بریتانیا تظاهر می‌کنند، بخاطر منافع خود یا همدردی نابجا با ناسیونالیسم منطقه، در جهت تضعیف اقتدار آنها تلاش نمایند.

البته در ماههای نخست بحران ایران نیز دلایلی در تأیید این سوءظن وجود داشت. چنین می‌نمود که برداشت کلی حکومت ترومن از مصدق آن بود که حکومت او نیز در زمره حکومت‌های «ناسیونالیستی معتدلی» است که باید مورد تأیید و تشویق قرار گیرند؛ زیرا این حکومتها می‌توانند در جهت ثبات سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه مفید واقع شوند و با دولتهای غربی از در روابط دوستانه درآیند. ملی کردن نفت نیز اگر با جبران غوامت معقول توأم می‌شد، اقدامی بود منطبق با حق حاکمیت ملی دولتها. از این رو می‌بایست برای حصول توافق میان ایران و انگلیس از هیچ کوششی فروگذار نشود. به رغم شک و سوءظن انگلیسیها، به نظر نمی‌آمد که شرکت‌های نفتی مهم امریکا برای درهم شکستن انحصار نفتی «شرکت نفت انگلیس و ایران» بی‌تاب بوده باشند؛ منابعی که شرکت‌های مزبور در اختیار داشتند برای رفع نیازهای موجود کفایت می‌کرد. شاید بعضی از شرکت‌های مستقل نفت امریکا بی‌میل نبودند به حوضه‌های نفتی ایران راه یابند، ولی دولت ایالات متحد مهار آنان

را در دست داشت. (شرکتهای نفتی که با حمایت امریکا قرارداد پنج‌جاه — پنج‌جاه را با عربستان سعودی منعقد کردند به نحوی غیرمستقیم موضع «شرکت نفت انگلیس و ایران» را در مذاکرات جاری تضعیف کردند.)

اما در ۱۹۵۲ دولت امریکا بتدریج رویه دیگری در پیش گرفت. با کنار رفتن ترومن و روی کار آمدن آیزنهاور، ضرورت رویارویی فوری و قاطع در برابر توسعه طلبی شوروی در صدر برنامه‌های امریکا قرار گرفت. حتی می‌توان گفت همانگونه که سوءظن و تردید نسبت به انگلیس بر ذهن مصدق چیره شده بود، مسئله شوروی نیز ذهن جان فاستر دالس وزیر خارجه و آلن دالس رئیس سازمان «سیا» را مسخر کرده بود. اینک دولت ایالات متحد ایران را از دیدگاهی نوتحت بررسی داشت. ضرورت تقویت اقتدار بریتانیا و حفظ اتحاد جهان غرب از اولویت خاصی برخوردار گردید. نفت ایران منبع مهمی قلمداد شد که جهان غرب نمی‌بایست به هیچ قیمتی آن را از دست بدهد. حال که روشن شده بود «شرکت نفت انگلیس و ایران» دیگر نخواهد توانست انحصار تولید و فروش نفت ایران را بازیابد، احتمالاً می‌توانست پای منافع شرکتهای بزرگ نفتی امریکا نیز به میدان باز شود. اکنون دیگر حکومت مصدق دولت «ناسیونالیست معتدل» سابق نبود. حال سخن از دولت ضعیف و طرفدار بیطرفی و حتی هوادار شوروی در میان بود که به اصطلاح لاکور «بزحمت در جهان امروز قابل تحمل بود.» به گفته لوی هندرسون سفیر وقت امریکا «موقعیتی حساس و خطرناک و شخص دیوانه‌ای را در پیش روی خود داریم که از در اتحاد با روسها در خواهد آمد.»<sup>۱۱</sup>

اکنون می‌بایست برای پایان دادن به این وضع اقدامی صورت گیرد. در طول حکومت ترومن «سیا» یک سازمان اطلاعاتی بود که به جمع‌آوری اطلاعات و اخبار اشتغال داشت. حکومت ترومن در مقایسه با حکومت

11) Roosevelt, *Countercoup*, p. 18.



آیزنهاور تمایل چندانی به توطئه و دسیسه برای سرنگونی دولت‌های خارجی نداشت. با این حال در این مرحله جدید خطر شوروی تنها در توسعه طلبی نظامی آن ملاحظه نمی شد، بلکه بیم آن می رفت که دولت‌های ضعیف و غیر دوست را نیز از طریق «خرابکاری» در راستای دیگری منحرف سازد و مقابله مؤثر با این امر بیش از تبلیغات، کمک اقتصادی و اقدام دیپلماتیک لازم داشت. همانگونه که ایولند نشان داده است ماهیت سازمان «سیا» دگرگون شد: عملیات پنهانی سیاسی از اولویت خاصی برخوردار شد و جای جمع آوری اطلاعات و اخبار را گرفت و این گونه عملیات از کشورهای تحت سلطه شوروی گرفته تا ممالک آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین بسط و گسترش یافت. به علت روابط نزدیک و همفکری که میان رئیس سازمان «سیا» و وزیر خارجه وجود داشت، سیا از آزادی عمل بیشتری برخوردار شد.<sup>۱۲</sup>

در چنین شرایطی بود که مقامات بلندپایه دولت ایالات متحد در ژوئن ۱۹۵۳ تصمیم گرفتند طرح کودتا را به اجرا درآورند. این طرح قبلاً میان سازمانهای «ام آی ۶» و «سیا» مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود. در ایامی که طرح کودتا صرفاً یک طرح انگلیسی بشمار می رفت، ایدن وزیر خارجه بریتانیا مایل نبود که بدون استحضار از همکاری امریکا آن را به مرحله اجرا بگذارد و اینک که ایالات متحد حاضر به انجام آن شده بود هنوز هم ایدن در این مورد شک و تردید داشت و احتیاط بخرج می داد. ولی در این مرحله او بیمار شد و مسئولیت امور خارجی بر عهده چرچیل نخست وزیر بریتانیا قرار گرفت. چرچیل صبر و حوصله کمتری داشت؛ طرح کودتا اجرا شد و مصدق سرنگون گردید.

چنین می نمود که با سقوط مصدق ماجرائی آشفته و منفرد از تاریخ

12) Eveland, *Ropes of Sand*.

سیاسی ایران نیز به پایان رسیده است. مصدق دیگر در حیات سیاسی کشور نقشی ایفا نکرد: او نخست محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد و سپس تا پایان عمرش در ۱۹۶۷ در نقطه ای دور از پایتخت تحت نظر بود. شاه بیش از بیست سال فرمانروای خودکامه ایران بود و مورد حمایت بی دریغ امریکا قرار داشت. اکنون که به گذشته می‌نگریم دوران کوتاه حکومت مصدق اهمیت خاصی می‌یابد. در دوران حکومت مصدق بود که برای ایجاد یک قدرت اجرایی مقتدر در کشور که بر حمایت مردمی استوار باشد، تلاش جدی و اساسی به عمل آمد. مصدق بر آن بود که این قدرت را نه برای کسب موقعیتی بهتر در محدوده سیستم امپراتوری بریتانیا، بلکه برای نیل به استقلال واقعی ایران بکار گیرد. این واقعه در جوار سلسله رویدادهایی از قبیل ماجرای سوئز و نبرد استقلال الجزایر و جنگ ویتنام جای خود را در تاریخ باز کرده است. این تلاش در فرایند جایگزینی نفوذ ایالات متحد به جای نفوذ برتر انگلستان در خاور میانه نیز جایگاه خاصی دارد. در داخله ایران نیز خاطره مصدق به عنوان مظهر استقلال کشور باقی ماند و در ایجاد مخالفتها و رویاروییهای سالهای دهه ۱۹۷۰ با شاه دخیل بود تا اینکه بعد از انقلاب ۱۹۷۹ چهره‌ها و اندیشه‌های جدیدی آن را محو و کمرنگ ساخت.

## کتابشناسی

به زبان انگلیسی

Abrahamian, Ervand, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982).

—, 'The strengths and weaknesses of the labour movement in Iran in 1941-53', in *Continuity and Change in Modern Iran*, ed. Michael E. Bonine and Nikkie R. Keddie (Albany NY: State University of New York Press, 1981).

Acheson, Dean, *Present at the Creation: My Years in the State Department* (New York: Norton, 1969).

Akhavi, Shahrough, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy State Relations in the Pahlavi Period* (Albany: State University of New York Press, 1980).

Alexander, Yonah and Nanes, Allen eds, *The United States and Iran: a Documentary History* (Frederick, Md: Aletheia Books, 1980).

Alsop, Joseph and Stewart, *The Reporter's Trade* (New York: Reynal, 1958).

Ambrose, Stephen, *Eisenhower: the President* (New York: Simon and Schuster, 1984).

Anderson, Irvine, *Aramco, the United States, and Saudi Arabia* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1981).

Andrew, Chirstopher, *Secret Service: the Making of the British Intelligence Community* (London: Heinemann, 1985).



- Avery, Peter, *Modern Iran* (New York: Frederick A. Praeger, 1965).
- Azimi, Fakhreddin, 'The politics of dynamic stalemate: Iran 1944-53', D. Phil dissertation, Oxford, 1984).
- Baldwin, G. B., *Planning and Development in Iran* (Baltimore, Md: The Johns Hopkins University Press, 1967).
- Banani, Amin, *The Modernization of Iran, 1921-41* (Stanford: Stanford University Press, 1966).
- Bharier, J., *Economic Development in Iran, 1900-1970* (London: Oxford Economic Press, 1971).
- Bill, James Alban, *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus: Charles E. Merrill, 1972).
- , *The Eagle and the Lion: the Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven and London: Yale University Press, 1988).
- Blair, John M., *The Control of Oil* (New York: Pantheon Books, 1976).
- Cairncross, Alec, *Years of Recovery, British Economic Policy 1945-51* (New York: Methuen, 1985).
- Chesterton, G. K., *Robert Browning* (London: Macmillan, 1903).
- Churchill, Winston S., *The World Crisis*, 2 vols (New York: C. Scribners, 1923).
- Cleveland, Harlan, 'Oil, blood and politics: our next move in Iran', *The Reporter* 9 (10 November 1953) 19.
- Cottam, Richard, *Foreign Policy Motivation* (Pittsburgh, Penn.: University of Pittsburgh Press, 1977).
- , 'Nationalism and the Islamic Republic of Iran', in *Canadian Review of Studies of Nationalism* 9.2 (autumn 1982).
- , *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, Penn.: University of Pittsburgh Press, 1979).
- Deutsch, Carl, *Nationalism and Social Communication* (Cambridge, Mass.: Massachusetts Institute of Technology Press, 1966).
- Dorman, William A. and Farhang, Mansour, *The U.S. Press and Iran: Foreign Policy and the Journalism of Deference* (Berkeley, Calif.: University of California Press, 1987).
- Eagleton, William Jr, *The Kurdish Republic of 1946* (London: Oxford University Press, 1966).
- Eden, Anthony, *Full Circle, the Memoirs of Anthony Eden* (Boston, Mass.: Houghton Mifflin, 1960).
- Elwell-Sutton, L. P., *Persian Oil: a Study in Power Politics* (London: Lawrence & Wishart, 1955).
- Eveland, W. C., *Ropes of Sand* (New York: W. W. Norton, 1980).

Fanning, Leonard M., *Foreign Oil and the Free World* (New York: McGraw-Hill, 1954).

Fatemi, Faramarz S., *The U.S.S.R. in Iran: the Background History of Russian and Anglo-American Conflict in Iran, its Effects on Iranian Nationalism, and the Fall of the Shah* (London: Thomas Yoseloff, 1980).

Fatemi, Nasrollah Saifpour, *Oil Diplomacy: Powderkeg in Iran* (New York: Whittier Books, 1954).

Ferrier, R. W., 'The development of the Iranian Oil industry', in *Twentieth-Century Iran*, ed. Hossein Amirsadeghi (London: Heinemann, 1977).

—, *The History of the British Petroleum Company*, vol. I (Cambridge: Cambridge University Press, 1982).

Ford, Alan W., *The Anglo-Iran Oil Dispute of 1951-1952* (Berkeley, Calif.: University of California Press, 1954).

Frye, Richard N., *Persia* (London: George Allen & Unwin, 1968).

Gasiorowski, Mark, 'The 1953 *coup d'état* in Iran', *International Journal of Middle East Studies* 19 (1987).

Gellner, Ernest, *Nations and Nationalism* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1983).

Glazer, Nathan and Moynihan, Daniel P., *Ethnicity: Theory and Experience* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1975).

Graham, Robert, *Iran: the Illusion of Power* (London: Croom Helm, 1978).

Green, Jerrold D., *Revolution in Iran: the Politics of Countermobilization* (New York: Praeger, 1982).

Hamilton, Charles W., *America and Oil in the Middle East* (Houston, Tex.: Gulf Publishing, 1962).

Hayes, Carlton, *The Historical Evolution of Modern Nationalism* (New York: Macmillan, 1948).

Heider, Fritz, *The Psychology of Interpersonal Relations* (New York: Wiley, 1958).

Hobson, John A., *Imperialism: a Study* (London: G. Allen & Unwin, 1902).

Huntington, Samuel P., *The Common Defense: Strategic Programs in National Politics* (New York: Columbia University Press, 1961).

Jazani, Bizhan, *Capitalism and Revolution in Iran* (London: Zed Press, 1980).

Katouzian, Homa, *The Political Economy of Modern Iran 1926-79* (New York: New York University Press, 1981).

Kaufman, Burton I., *The Oil Cartel Case* (Westport, Conn.: Greenwood Press, 1978).

Kayhan Research Associates, *Iran Yearbook* (Tehran: Kayhan, 1977).



Keddie, Nikki R., *Roots of Revolution: an Interpretative History of Modern Iran* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1981).

Kedourie, Elie, *Nationalism in Asia and Africa* (Cleveland, Ohio: World Publishing, 1970).

Krasner, Stephen D., *Defending the National Interest: Raw Materials, Investments and U.S. Foreign Policy* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978).

Krock, Arthur, *Memoirs* (New York: Funk & Wagnalls, 1968).

Kuniholm, Bruce R., *The Origins of the Cold War in the Near East, Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey, and Greece* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980).

Lambton, A. K. S., 'The Impact of the West on Persia', *International Affairs* (January 1957).

Lapping, Brian, *End of Empire* (London: Granada, 1985).

Laqueur, W.Z., *Communism and Nationalism in the Middle East* (New York: Praeger, 1956).

Lebkicher, Roy, *Aramco and World Oil* (New York: Russell F. Moore, 1952).

Lenzowski, George, 'Political process and institutions in Iran: the second Pahlavi kingship', in *Iran Under the Pahlavis*, ed. George Lenzowski (Stanford: Hoover Institute Press, 1978).

—, *Russia and the West in Iran, 1918-1948: a Study in Big-Power Rivalry* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1949).

Levy, Marion J. Jr, *Modernization and the Structure of Society* (Princeton: Princeton University Press, 1966).

Longrigg, Stephen H., *Oil in the Middle East: its Discovery and Development*, 3rd edn (New York: Oxford University Press, 1968).

Louis, Wm Roger, *The British Empire in the Middle East 1945-1951* (Oxford: Oxford University Press, 1984).

Mannheim, Karl, *Ideology and Utopia: an Introduction to the Sociology of Knowledge* (New York: Harcourt, Brace & World, 1936).

Marlowe, John, *Iran: a Short Political Guide* (London: Pall Mall Press, 1963).

Martin, Kingsley, 'Conversation with Dr. Mossadeq', *New Statesman*, 11 January 1952.

McGhee, George, *Envoy to the Middle World: Adventures in Diplomacy* (New York: Harper & Row, 1983).

McLellan, David S., *Dean Acheson: the State Department Years* (New York: Dodd, Mead, 1976).



Mikdashi, Zuhayr, *A Financial Analysis of Middle Eastern Oil Concessions: 1901-65* (New York: F. A. Praeger, 1966).

Miller, Aaron David, *Search for Security: Saudi Arabian Oil and American Foreign Policy, 1939-1949* (Chapel Hill, NC: University of North Carolina Press, 1980).

Millspaugh, Arthur, 'Iran wants an "Aladdin's lamp" economy', *New York Journal of Commerce*, 10 December 1948.

Mosley, Leonard, *Power Play: Oil in the Middle East* (Baltimore, Md: Penguin Books, 1973).

—, *Dulles* (New York: The Dial Press/James Wade, 1978).

Nirumand, Bahman, *Iran: the New Imperialism in Action* (New York: Modern Reader Paperbacks, 1969).

Novak, Michael, *The Rise of the Unmeltable Ethnics* (New York: Macmillan, 1972).

Pahlavi, Mohammad Reza, *The Shah's Story* (London: Michael Joseph, 1980).

—, *Mission for my Country* (New York: McGraw-Hill, 1960; London: Hutchinson, 1961).

Philby, H. St John B., *Saudi Arabia* (London: Ernest Benn, 1955).

Pleadings, I.C.J. *Anglo-Iranian Oil Co. Case, United Kingdom v. Iran* (Leiden, Brill, 1952).

Powers, Thomas, 'A book held hostage', *Nation*, 12 April 1980.

—, *The Man who Kept the Secrets: Richard Helms and the CIA* (New York: Pocket Books, 1979).

Pye, Lucian W., *Aspects of Political Development* (Boston, Mass.: Little, Brown, 1966).

Rabe, Stephen G., 'Energy for war: United States oil diplomacy in Latin America during World War II', in *Proceedings of the Conference on War and Diplomacy, 1976*, ed. David H. White (Charleston, SC: The Citadel, 1976).

Rajaei, Farhang, *Islamic Values and World View: Khomeyni on Man, the State and International Politics* (Lanham, Md: The University Press of America, 1983).

Ramazani, Rouhollah K., *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941: a Developing Nation in World Affairs* (Charlottesville, Va: University Press of Virginia, 1966).

—, 'Iran: burying the hatchet', *Foreign Policy* 60 (fall 1985).

—, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973: a Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville, Va: University Press of Virginia, 1975).

- , 'Iran's "White Revolution": A Study in Political Development, *International Journal of Middle East Studies* 5.2 (April 1974).
- , *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East* (Baltimore, Md and London: The Johns Hopkins University Press, 1986).
- , *The United States and Iran: the Patterns of Influence* (New York: Praeger, 1982).
- , 'Who lost America: the case of Iran', *The Middle East Journal* (winter 1982).
- Rand, Christopher T., *Making Democracy Safe for Oil* (Boston, Mass.: Little, Brown, 1975).
- Richard, Yann, 'Ayatollah Kashani: precursor of the Islamic Republic' in *Religion and Politics in Iran*, ed. Nikki Keddie (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1983).
- Roberts, N. S., *Iran: Economic and Commercial Conditions* (London: Overseas Economic Surveys, Board of Trade, 1948).
- Roosevelt, Kermit, *Countercoup: the Struggle for Control of Iran* (New York: McGraw-Hill, 1979).
- Rubin, Barry, *Paved with Good Intentions* (New York: Oxford University Press, 1980).
- Sampson, Anthony, *The Seven Sisters: The Great Oil Companies and the World They Made* (New York: The Viking Press, 1975).
- Schelling, Thomas, *The Strategy of Conflict* (New York: Oxford University Press, 1969).
- , *Arms and Influence* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1969).
- Shwadran, Benjamin, *The Middle East: Oil and the Great Powers* (New York: Wiley, 1959).
- Stegner, Wallace E., *Discovery: the search for Arabian Oil* (Beirut: Middle East Export Press, 1971).
- Stoff, Michael B., *Oil, War, and American Security* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1980).
- Turner, Louis, *Oil Companies in the International System* (London: George Allen & Unwin for the Royal Institute of International Affairs, 1978).
- Ullman, Richard, *Anglo-Soviet Relations: the Anglo-Soviet Accord* (Princeton: Princeton University Press, 1972).
- Upton, Joseph M., *The History of Modern Iran: an Interpretation* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1960).
- Villiers, Gerard de, *The Imperial Shah: an Informal Biography* (Little, Brown, 1976).



- Walters, Vernon A., *Silent Missions* (New York: Doubleday, 1978).
- Wilber, Donald N., *Contemporary Iran* (New York: Frederick A. Praeger, 1963).
- Williams, Philip M., *Hugh Gaitskell: a Political Biography* (London: J. Cape, 1979).
- Williamson, Harold F. et al., *The American Petroleum Industry*, 2 vols (Evanston, Ill.: Northwestern University Press, 1959-63).
- Woodhouse, C. M., *Something Ventured* (London: Granada, 1982).
- Young, Arthur N., *Saudi Arabia: the Making of a Financial Giant* (New York: New York University Press, 1983).
- Young, T. Cuyler, 'The race between Russia and reform in Iran', *Foreign Affairs* 28 (January 1950).
- Zabih, Sepehr, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley, Calif. and Los Angeles: University of California Press, 1966).

### به زبان فارسی

- آدمیت، فریدون، فکرآزادی و مقدمات نهضت مشروطیت ایران (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰).
- آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، ۲ ج (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷).
- آیت، حسن، چهره حقیقی مصدق السلطنه (قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰).
- ، درسهائی از تاریخ سیاسی ایران (تهران: حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳).
- ، فصلی از تاریخ سیاسی ایران: نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران (قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲).
- استخر، محمد حسین، «دکتر مصدق استاندار فارس»، سالنامه دنیا، ۱۱ (۱۳۳۴).
- اسمعیلی، بهمن، زندگینامه مصدق السلطنه (تهران، بی جا، بی نا).
- اسناد سخن می گویند آیا مصدق فراماسون بود؟ (تهران: رسا — ابوذر، ۱۳۵۹).
- اطلاعیه از برنامه انقلابی فدائیان اسلام (تهران: بی نا، ۱۳۵۷).
- افراسیابی، بهرام، مصدق و تاریخ (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۰).
- افراسیابی، بهرام و دهقان، سعید، طالقانی و تاریخ (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۰).
- افشار، ایرج «سندهائی چند برای کاربرد در تاریخ»، مجله آینده، ۱۱/۸ (۱۳۶۴).



- ، تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، (تهران: سازمان کتاب، ۱۳۵۹).
- بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت (تهران: نهضت آزادی، ۱۳۶۳).
- ، مدافعات: اسناد نهضت آزادی ایران، ۳ جلد، بخش اول (بی جا، ۱۳۴۵).
- ، شورای انقلاب و دولت موقت (تهران: نهضت آزادی، ۱۳۶۱).
- بزرگ امید، ابوالحسن، ازماست که برماست (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵).
- بزرگمهر، جلیل، مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).
- ، مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵).
- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷).
- پیرنیا، حسین، ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت (تهران، بی نا، ۱۳۳۱).
- توانایان فرد، حسن، دکتر محمد مصدق و اقتصاد، (تهران: انتشارات علوی، ۱۳۶۲).
- جان زاده، علی، مصدق (تهران: انتشارات همگام، ۱۳۵۷).
- جوانشیر، م. ف.، تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت (تهران: حزب توده، ۱۳۵۹).
- جگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران (تهران: دفتر تحقیقات و انتشارات و روابط عمومی، ۱۳۶۰).
- خمینی، روح الله الموسوی (آیت الله)، کشف الاسرار (تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳).
- خوش نیت، حسین، سید مجتبی نواب صفوی: اندیشه ها، مبارزات و شهادت او (تهران: منشور برادری، ۱۳۶۰).
- دهنوی، م.، مجموعه ای از مکاتبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی، ۵ جلد (تهران: چاپ آشنا، ۱۳۶۰).
- رائین، اسمعیل، فراماسونری در ایران، جلد اول، (تهران: بی نا).
- رحیمیان، غلامحسین، مقاله در مصدق، نفت و کودتا، به کوشش محمود تفضلی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸) صص ۱۶۳-۱۶۱.
- روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت (قم: دارالفکر، ۱۳۵۸).
- روحانی، فؤاد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران (تهران: سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۲).

- سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی، اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، جلد اول (ویلنت، ایلینویز، ۱۳۵۷).
- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، (تهران: بی نا، ۱۳۵۸).
- غنی، سیروس، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، ۹ جلد، (لندن: انتشارات اینا کا، ۱۳۶۱).
- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸).
- فرهنگ قهرمانی، عطاء الله، اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری و نمایندگان مجلس سنا در هفت دوره تقنینیه از ۲۵۰۸ تا ۲۵۳۶ شاهنشاهی (تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۵۶).
- کاتوزیان، همایون، خاطرات سیاسی خلیل ملکی (تهران: انتشارات رواق، ۱۳۶۰).
- کاشانی، محمود، قیام ملت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ (تهران، ستاره سبز، ۱۳۵۹).
- کروبی، مهدی، افشاگری درباره نهضت آزادی (تهران: بنیاد شهید، ۱۳۶۱).
- کسروی، احمد، در راه سیاست (تهران: انتشارات پایدار، ۱۳۴۲).
- کلام امام: ملی گرایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲).
- کلام امام: سلطنت و تاریخ ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳).
- کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (تهران: ابن سینا، ۱۳۲۷).
- گودرزی تبریزی، رحیم، لزوم حفظ بیطرفی (تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۳).
- مجاهد (نام مستعار)، آیت الله کاشانی و نامه مهندس حسینی (تهران: سپهر، بی تا).
- مجموعه قوانین سال ۱۳۳۳ (تهران: سازمان روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۳۴).
- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ۸ جلد (تهران: اقبال، ۳۳-۱۳۲۸).
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من با تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجار، ۳ جلد (تهران: زوار، ۱۳۲۴).
- مصدق، محمد، «انتخابات در ایران و اروپا» در مصدق و مسائل حقوق و سیاست، بکوشش ایرج افشار (تهران: زمینه، ۱۳۵۸).
- ، «کاپیتولاسیون در ایران» در مصدق و مسائل حقوق و سیاست (تهران: زمینه، ۱۳۵۸).

- ، نطقها و مکاتبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی (پاریس: انتشارات مصدق، ۱۳۵۰).
- ، مکاتبات مصدق: تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم (تهران: ۱۳۵۴).
- مکی، حسین، کتاب سیاه، جلد اول (تهران: سازمان انتشارات نو، ۱۳۳۰).
- ، تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۹).
- ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی (تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲).
- ملکی، خلیل، «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم»، علم و زندگی، شهریور-مهر ۱۳۳۱؛ «علمی که از نو باید ساخت»، همانجا، دی-بهمن ۱۳۳۱؛ «مبارزه با بزرگترین خطری که نهضت ملی را تهدید می‌کند»، همانجا، خرداد-تیر ۱۳۳۲.
- مهدی‌نیا، جعفر، زندگی سیاسی رزم‌آرا (تهران: انتشارات گیتی، ۱۳۵۳).
- نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران (تهران: سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸).
- هواداران جبهه ملی سوم در کالیفرنیا، مصدق و موازنه منفی: بحثی در فلسفه جنبش ملی ایران (بی‌نا، ۱۳۵۱).
- یمگانی، پارسا، کارنامه مصدق (تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۷).



## فهرست راهنما

- آرامکو، قرارداد پنج‌ج‌ه—پنج‌ج‌ه، ۱۲، ۱۳،  
۲۳۰—۲۶۲، ۲۹۱—۲۹۲، ۴۷۸،  
۵۴۱؛ از دیدگاه سعودی،  
۲۳۴—۲۴۱؛ و اعتبار مالیاتی،  
۲۳۳، ۲۵۲—۲۵۳، ۲۵۷—۲۵۸؛ و  
دولت امریکا، ۲۴۵—۲۵۱؛ دیدگاه  
آرامکو، ۲۴۱—۲۴۵؛ راهی برای  
ارائه کمک مالی به عربستان،  
۲۳۲—۲۳۳؛ مذاکرات،  
۲۵۱—۲۵۷  
آرمیتازاسمیت، موافقت نامه (۱۹۲۰)،  
۲۲۶  
آل احمد، جلال، ۵۰۹—۵۱۲، ۵۱۸،  
۵۱۹  
آلسوپ، استوارت، ۱۵۹، ۳۹۱، ۴۶۱،  
۴۶۲ (زیرنویس)  
آلسوپ، جوزف، ۳۹۱، ۴۶۱، ۴۶۲  
(زیرنویس)
- آبراهامیان، ارواند، ۶۵ (زیرنویس)،  
۲۷۰ (زیرنویس)، ۵۰۱  
(زیرنویس)  
آبتون، جوزف م.، ۴۹۴ (زیرنویس)  
آچسون، دین، ۱۴، ۶۰، ۲۷۲، ۲۹۱،  
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶،  
۳۰۷ (زیرنویس)، ۳۰۸، ۳۰۹،  
۳۲۷، ۴۰۲، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵  
(زیرنویس)، ۴۳۶، ۴۴۵  
(زیرنویس)، ۴۴۶ (زیرنویس)،  
۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۷۵،  
۴۸۳—۴۸۴  
آدمیت، فریدون، ۲۰۸ (زیرنویس)  
آذر، دکتر مهدی، ۱۷۰  
آذربایجان، ۵۰۶؛ جماعت قومی، ۴۹؛  
والیگری آن توسط مصدق، ۷۹؛  
ناسیونالیسم در آن، ۵۰ (زیرنویس)  
آرامش، احمد، ۱۸۴

- آموزش، ۱۳۵-۱۳۶؛ و شرکت نفت انگلیس و ایران، ۲۷۳  
 آمینول (شرکت نفت امریکایی ایندپندنت)، ۲۳۸  
 آندرسون، اروین، ۲۵، ۲۲۹-۲۶۲  
 آیت، حسن، ۱۰۸ (زیرنویس)، ۱۹۷ (زیرنویس)، ۱۹۸، ۲۱۴-۲۲۳  
 آیزنهاور، دستگاه حکومتی، ۳۶، ۹۴، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۶۳، ۵۴۱؛ و سیاست مداخله، ۴۵۱-۴۵۲  
 آیزنهاور، دوايت د.، رئیس جمهوری امریکا، ۱۷، ۳۱۷، ۴۰۶، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۸۷
- ابتهاج، ابوالحسن، ۶۲  
 ابن سعود، ملک عبدالعزيز، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹-۲۵۰  
 ابن سعود، ملک فيصل، ۲۵۴  
 اتاقهای بازرگانی تهران، ۱۳۹  
 اتحاد جماهیر شوروی: و امتیاز نفت شمال، ۲۶۸، ۳۲۴، ۵۰۵؛ و جنگ سرد، ۲۵۰؛ و خودداری از پرداخت وام کمکی به ایران، ۳۴۶  
 اتلی، کلمنت، ۱۲-۱۳، ۳۶۵، ۴۳۳  
 احمدآباد، ۸۰-۸۱، ۱۰۲، ۱۹۶، ۴۲۴  
 اختیارات قانونگذاری محدود، ۱۲۱-۱۲۶  
 اخوی، دکتر علی اکبر، ۱۶۲
- اخوی، شاهرخ، ۲۴، ۵۵ (زیرنویس)، ۱۴۶-۱۹۰  
 اداره اوقاف، ۱۸۰  
 اداره درآمدهای داخلی، ۲۵۳-۲۵۴  
 اداره نظارت دادگستری، ۱۳۸  
 ادی، ویلیام ا.، ۲۴۲ (زیرنویس)  
 ایرانی، تقی، ۵۰۵  
 ارتش، ۱۶۵، ۱۷۷  
 اردکانی، مرتضی مدرس، ۱۵۴  
 اسپرینگ ریس، سر سیل، ۵۷ (زیرنویس)  
 استارکی، م. ر.، ۱۳ (زیرنویس)  
 استاف، مایکل ب.، ۲۴۷ (زیرنویس)، ۴۴۴ (زیرنویس)  
 استاک، ل. ک.، ۳۶۵ (زیرنویس)  
 استاندارد اوپل کالیفرنیا، شرکت نفت (سوکال)، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴  
 استراتالmond، لرد، فریزر، سر ویلیام  
 استویاو، رابرت ب.، ۲۶۶ (زیرنویس)  
 استوتسمن، جان ه.، ۴۴۰ (زیرنویس)  
 استوکس، ریچارد، ۱۲ (زیرنویس)، ۳۰۱، ۳۶۵، ۳۶۶ (زیرنویس)، ۴۳۵، ۴۷۵، ۴۸۱  
 استینگر - والس ای.، ۲۴۳ (زیرنویس)  
 استینوس، ادموند، ۴۲۳ (زیرنویس)  
 اسدآبادی، سید جمال الدین، ۵۲۱  
 اسکندری، عباس، ۲۷۹، ۳۷۵-۳۷۶  
 اسلام: برخورد با ناسیونالیسم، ۱۹۳؛ و خط امام، ۱۹۴-۱۹۵؛ اسلام

- «سیاسی»، ۱۹۴؛ اسلام فقهانی،  
۲۲۴؛ و ولایت فقیه، ۱۹۴  
اسلامی نمودن، ۲۱۲  
اسماعیلی، دکتر بهمن، ۲۲۰  
(زیرنویس)  
اصلاحات ارضی، ۱۲۹-۱۳۰، ۳۵۹؛  
و مالیات بر اراضی، ۱۳۴-۱۳۵  
اصلاحات قضایی، ۱۳۷-۱۳۸  
اصلاحات مالی، ۱۳۴-۱۳۵  
اعتبار مالیاتی، ۲۳۳، ۲۵۲،  
۲۵۷-۲۵۸  
اعتدالیون، حزب، ۷۸  
اعتصاب، ۱۴۴، ۱۵۴  
افراسیابی، بهرام، ۷۶ (زیرنویس)، ۷۹  
(زیرنویس)، ۱۵۷ (زیرنویس)،  
۱۵۹ (زیرنویس)  
افشار، ایرج، ۷۴ (زیرنویس)، ۷۷  
(زیرنویس)  
افشار، ک.، ۳۵۶ (زیرنویس)  
افشارطوس، سرتیپ محمود، ۱۲۹،  
۱۸۱، ۱۸۲  
افضل الملک، ۷۷ (زیرنویس)  
اقتصاد، اصلاحات و توسعه،  
۱۳۱-۱۳۴، ۳۵۷-۳۶۰، همچنین  
— اقتصاد بدون نفت  
اقتصاد بدون نفت، ۱۰۵، ۱۳۴،  
۳۳۲-۳۳۵، ۴۹۴؛ و اصلاحات و  
پیشرفت اقتصاد، ۳۵۷-۳۶۰؛ و  
تجارت بین‌المللی، ۳۳۵-۳۴۳؛ و  
سیاست مالی، ۳۴۳-۳۵۷
- همچنین — مناقشه نفت ایران و  
انگلیس  
اکسون، ۲۳۲، ۲۳۴، همچنین —  
جرزی  
الکساندر، یوناه، ۲۸۶ (زیرنویس)،  
۲۹۴ (زیرنویس)، ۳۰۱  
(زیرنویس)، ۳۰۳ (زیرنویس)،  
۴۴۸ (زیرنویس)  
الول ساتن، ل. پ.، ۲۷۳ (زیرنویس)،  
۳۶۳ (زیرنویس)، ۳۶۸-۳۶۹  
(زیرنویس)  
الیوت، سرویلیام، ۱۴  
امامی، جمال، ۳۳۲  
امامی، سید حسین، ۵۰۶  
امروزه، استفن، ۴۱۰ (زیرنویس)  
امپریالیسم انگلیس: عکس العمل در  
برابر درگیری مصدق با، ۳۶۳-۴۱۵؛  
نشرت مصدق از، ۴، ۳۶، ۹۸،  
۴۲۲، ۴۸۴-۴۸۵  
امروزی شدن، ۵۱۷  
امریکا — ایالات متحد امریکا  
امیر تیمور، محمد ابراهیم، ۱۱۳  
امیر کبیر، میرزا تقی خان، ۵۲۱  
امینی، دکتر علی، ۶۳، ۱۲۴، ۳۱۸،  
۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶  
امینی، نصرت الله، ۱۶۹  
امینی — پیچ، قرارداد (۱۹۵۴)، ۳۳۰  
انتخابات: برای مجلس هفدهم، معوق  
شدن، ۴۰، ۹۵-۹۶، ۱۱۲-۱۱۸،  
۱۴۲، ۱۶۰؛ و مالکان، ۱۱۴



- انتصابات، و انتقاد، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰،  
۲۷۲، ۲۰۷  
اندرو، کریستوفر، ۴۰۹ (زیرنویس)  
انقلاب مشروطیت، ۷۵، ۷۷، ۲۰۷  
انگلی، محمدعلی، ۱۵۷، ۱۸۷  
انگلستان: اختلافات با امریکا،  
۲۹۵-۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۷-۳۰۸  
«پرستیژ» (یا حیثیت)،  
۳۶۶-۳۶۷، ۵۲۶-۵۲۷: عدم  
فعالیت استادانه، ۳۹۹؛ و مصدق،  
۱۰۹-۱۱۰، ۳۷۲-۳۸۹  
اوپک، ۴۸۶  
اودوایر، پل، ۳ (زیرنویس)  
اولسن، ب.، ۳۳۴ (زیرنویس)  
اولسن، ویلیام ج.، ۷۸ (زیرنویس)  
اولمن، ریچارد، ۴۴ (زیرنویس)  
اولیجر، فلویید، ۲۴۲ (زیرنویس)، ۲۴۳  
(زیرنویس)  
ایالات متحد امریکا: احساسات ضد  
امریکایی، ۴۷۰؛ امید برای دخالت  
آن علیه انگلیس، ۹۲؛ پاسخ آن در  
برابر مصدق، ۴۱۶-۴۷۲؛ تسخیر  
سفارت، ۲۰۵؛ و تهدید کمونیسم،  
۹۲، ۳۱۶، ۴۴۸-۴۵۲؛ حکومت  
جمهوریخواه — آیزنهاور، دستگاه  
حکومتی؛ حمایت از شاه،  
۱۷، ۴۶۶، ۴۶۸-۴۶۹، ۴۷۱؛  
دگرگونی حسن شهرت آن در ایران،  
۱۸؛ عکس العمل آن در برابر  
مصدق، ۳۸۹-۴۱۵؛ کمکهای آن،
- ۱۶۹، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۸۶، ۳۱۶،  
۳۱۷، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۵۰، ۴۶۸؛  
مداخله آن — دخالت: مصدق  
متهم به همدستی با آن، ۱۷۲؛  
گرانی آن درباره ثبات سیاسی، و  
قطع درآمد نفت، ۳۰۰؛ نیاز آن به  
درهم شکستن سلطه انحصاری  
«شرکت نفت انگلیس و ایران»،  
۴۴۳-۴۴۷؛ همدلی ابتدایی برای  
مصدق، ۵۷؛ همچنین — سیا،  
سازمان؛ ترومن، دستگاه حکومتی  
ایدن، سر آنتونی، ۱۵، ۸۹، ۳۰۸، ۳۰۹  
ایدی، سر ویلفرد، ۲۷۶، ۲۷۷  
ایرانی کردن، ۲۶۵، ۲۸۸، ۴۲۰  
ایگلتون، ویلیام، پسر، ۵۱ (زیرنویس)  
ایوری، پیتر، ۴۲۱  
ایولند، و. س.، ۵۴۲ (زیرنویس)  
باتلر، ریچارد، ۳۹۷  
بارجر، تامس سی.، ۲۴۲ (زیرنویس)  
بارزانی، مصطفی، ۵۱  
باروز، برنارد، ۳۹۰  
بازار، و تجار، ۳۸، ۵۵، ۱۸۵، ۳۷۱؛  
امروزی شدن به عنوان تهدیدی  
نسبت به نفوذ تجار، ۲۸۳-۲۸۴  
بازرگان، مهندس مهدی، ۶۲، ۶۴،  
۶۵، ۶۷، ۱۶۸، ۱۸۷، ۴۹۹  
(زیرنویس)، ۵۰۲ (زیرنویس)؛  
استعفا پس از ملاقات با

- بروژزینسکی، ۱۶۹ (زیرنویس)،  
۱۹۸؛ تصفیه او، ۶۹  
بالدوین، جی. و.، ۳۳۴ (زیرنویس)  
بانک انگلستان، و تبدیل لیره‌های  
استرلینگ ایران، ۳۳۴  
بانک توسعه صادرات، ۱۳۴  
بانک جهانی، ۱۶۵، ۲۹۸، ۳۰۲،  
۳۱۳، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۵۳  
بانک ساختمانی، ۱۳۰  
بانک صادرات-واردات امریکا، ۳۴۶  
بانک مرکزی، ۳۵۶  
بانک ملی، ۱۳۲، ۳۵۰ (زیرنویس)،  
۳۵۳  
بانین، مایکل ای.، ۲۷۰ (زیرنویس)،  
۵۰۱ (زیرنویس)  
باوکر، آر. جی.، ۳۹۷ (زیرنویس)،  
۴۰۱  
بختیار، شاپور، ۴۲۷ (زیرنویس)  
«برادران بوسکو»، ۴۶۱ (زیرنویس)  
برادلی، عمر، ۴۴۵  
براون، ادوارد، ۵۰۳  
برتود، اریک، ۳۷۲-۳۷۳  
بروژزینسکی، زیگنیو، ۱۶۹  
(زیرنویس)  
برقی، بلوای، ۱۷۵  
برقی، علی اکبر، ۱۷۱  
برنامه هفت ساله، ۲۸۱؛ اجرای آن،  
۳۵۷-۳۵۸  
برنز، جیمز، ۴۴۳  
بروآم، رابرت، ۲۵۲ (زیرنویس)، ۲۵۴
- بروجردی، آیت الله محمد حسین،  
۱۴۹-۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۱،  
۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۵۰۲  
بروس، دیوید، ۴۵۱، ۴۵۲ (زیرنویس)  
بزرگ امید، ابوالحسن، ۷۱  
بزرگمهر، جلیل، ۷۵ (زیرنویس)، ۱۴۱  
(زیرنویس)، ۱۵۰ (زیرنویس)،  
۱۸۴، ۳۳۳ (زیرنویس)، ۳۵۳  
(زیرنویس)  
بغداد، پیمان، ۱۸۵  
بقایی، دکتر مظفر، ۵۳، ۶۱، ۹۳، ۱۰۳  
(زیرنویس)، ۱۲۰ (زیرنویس)،  
۱۷۰-۱۷۴، ۳۲۴، ۴۹۶، ۵۰۰،  
۵۲۱  
بلاک، پروفیسور راجر، ۴۶۲  
بلر، جان، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۶  
(زیرنویس)  
بلوچها، ۵۱، ۶۶، ۶۹  
بنانی، امین، ۴۲ (زیرنویس)  
بنی صدر، ابوالحسن، ۱۹۸، ۲۰۰،  
۲۰۹، ۲۲۴  
بولارد، سر ریدر، ۷ (زیرنویس)  
بولدینگ، ک. ای.، و دیگران، ۴۶۷  
(زیرنویس)  
بولن، چارلز، ۳۹۰-۳۹۱  
بویس، ارنست، ۹-۱۰، ۲۷۲، ۲۷۵،  
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰،  
۴۳۳، ۴۳۴، ۵۳۷  
بهادری، ۱۷۴، ۱۸۱  
بهار، مهدی، ۲۲۰ (زیرنویس)، ۵۰۹

- بهاریر، جولیان، ۳۳۵ (زیرنویس)، ۴۲۰  
(زیرنویس)
- بهبهانی، آیت‌الله محمد، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۵  
(زیرنویس)، ۱۶۸، ۱۷۷-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۶
- بهبهانی، سید عبدالله، ۵۲۱
- بهداشت عمومی، ۱۳۶-۱۳۷
- بیات، مرتضی قلی، ۲۶۸
- بیدل اسمیت، ژنرال والتر، ۴۰۵، ۴۵۵
- ۴۶۳
- بیرجند، ۸۱
- بیل، جیمز ا.، ۲۷، ۲۸، ۹۲  
(زیرنویس)، ۴۱۵، ۴۱۶-۴۱۷، ۴۷۲
- ۴۹۳ (زیرنویس)
- پاپل، چارلز س.، ۲۳۷ (زیرنویس)
- پالایشگاه آبادان، ۲۶۵، ۲۹۹
- ۳۰۶-۳۰۷: و امکان توسل به زور
- ۳۶۴-۳۶۵: ایرانی شدن،
- ۲۶۵-۲۷۷: و «پرستیژ»
- ۳۶۶-۳۶۷، ۵۲۶-۵۲۷: رضا
- فلاح به عنوان رئیس، ۱۷۲: فروش
- به شل، ۳۰۷، ۴۷۹: و کارشناسان
- انگلیسی، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹
- ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۸، ۴۳۸، ۴۸۳
- پان ایرانیستها، ۴۳ (زیرنویس)
- پاورز، تامس، ۴۱۳ (زیرنویس)، ۴۵۶  
(زیرنویس)
- پای، لوسین، ۵۲۰
- پرودوم، هکتور، ۲۹۷
- پرون، ارنست، ۸۱ (زیرنویس)، ۳۷۴
- پس از انقلاب، دوران، ۱۹۱-۲۲۵:
- انقلاب دوم، ۲۰۵: بحران مارس
- ۱۹۸۱، ۲۰۹-۲۱۲: بقدرت رسیدن
- پیروان مصدق، ۱۹۶-۲۰۸: روی
- کار آمدن هواداران امام،
- ۲۱۲-۲۲۳: وستایش از نقش
- کاشانی، ۱۹۹، ۲۰۱-۲۰۳،
- ۲۰۶، ۲۰۷-۲۰۸: و نابودی
- مصدق، ۲۰۰-۲۰۸: ناسیونالیسم،
- ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۶
- پلی، فرانسیس، ۳۶۶
- پول، کاهش ارزش ریال، ۳۳۷، ۳۳۹:
- و لغو قانون پشتوانه اسکناس، ۳۴۲
- ۳۴۷: و نشر اسکناس، ۳۳۴
- پهلوی: اشرف، شاهزاده، ۴۵۹، ۴۹۵:
- ثریا، ملکه، ۱۷۶: رضاشاه:
- استعفای او، ۸۲، ۲۷۰، ۳۳۶:
- خاتمه یافتن حکومت او با دخالت
- بیگانگان، ۴۱: عدم موفقیت او به
- عنوان رهبر مردمی، ۴۳: مخالفت
- مصدق با او، ۷۹-۸۱، ۱۷۷، ۴۲۴،
- ۴۲۶: محمد رضا شاه: ۵۶، ۶۱،
- ۱۱۰، ۴۸۰-۴۸۱: انقلاب سفید،
- ۶۳: انقلاب علیه او، ۶۴-۶۵:
- پذیرفتن قوام، ۳۷۹، ۳۸۵: حمایت
- او توسط امریکا، ۱۷، ۴۶۶، ۴۶۸،
- ۴۶۹، ۴۷۱: حمایت او توسط
- روحانیت، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۵،
- تجربیات





- ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۹۵: به عنوان یک  
 حزب نامنجم، ۱۰۲؛ پیمان شکنیها،  
 ۵۴-۵۵، ۹۳، ۱۷۲: در هم  
 شکسته شدن آن، ۴۹۶: «مخلوق  
 انگلیسیها»، ۲۹۷: و هواداری  
 نخیکان، ۵۰۰  
 جبهه ملی سوم، ۴۹۹  
 جرزى، شرکت نفت (بعدها اِکسون)،  
 ۲۳۵-۲۳۷، ۲۴۳  
 جزنى، بیژن، ۴۹۵  
 جکسون، هیئت، ۲۹۱، ۲۹۸  
 جمهوری اسلامی، حزب، ۱۹۳، ۲۱۰،  
 ۲۱۴  
 جمهوری مهاباد، مهاباد، جمهوری  
 جمهوریخواهی، ۱۷۸  
 جنینگر، بروستر، ۲۵۳  
 جوانشیر، م. ف.، ۲۲۳ (زیرنویس)  
 جونز، آلتون، ۳۱۳  
 جهانگیر خان، میرزا، ۵۰۸  
 چرچ، سناتور فرانک، ۲۳۱-۲۳۳،  
 ۲۵۷، ۲۵۶  
 چرچیل، سروینستون، ۱۷، ۳۱۳،  
 ۳۶۴، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۴۴  
 ۴۵۱-۴۵۲، ۵۳۱  
 چوبک، صادق، ۵۰۹  
 چهارسوقی، آیت الله حسین، ۱۵۳  
 حاج سید جوادی، علی اصغر، ۱۵۷،  
 ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۱۷  
 حائری یزدی، آیت الله عبدالکریم، ۱۵۲  
 حائری زاده، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۸۱،  
 ۱۸۶، ۲۲۱  
 حجازی، سرلشکر عبدالحسین، ۱۶۵  
 حزب الله، ۲۱۰  
 حزب پان ایرانیست، ۵۰۰  
 حزب دموکرات ایران، ۸۳  
 حزب زحمتکشان، ۵۳، ۱۰۲، ۵۰۰  
 حزب سومکا، ۱۲۷  
 حزب نیروی سوم، ۵۴، ۱۰۲  
 (زیرنویس)، ۲۱۶، ۳۵۹، ۵۰۹  
 حبیبی، کاظم، ۸۴ (زیرنویس)،  
 ۱۸۴، ۲۹۶، ۳۱۲-۳۱۳  
 حضور سیاسی مردم، ۴۰، ۵۲-۵۳  
 حق رأی برای زنان، ۱۷۰  
 حکمی زاده، علی اکبر، ۵۰۲  
 حکومت نظامی، ۹۶، ۱۲۶-۱۲۹  
 حکیمی، ابراهیم، ۲۶۹، ۲۷۲  
 حورانی، آلبرت، ۳۰، ۵۲۵-۵۴۳  
 حیم، سیلویا، ۷۸ (زیرنویس)  
 خادمی، آیت الله حسن، ۱۵۴  
 خامنه‌ای، حجّت الاسلام علی، رئیس  
 جمهوری، ۶۷، ۲۱۳  
 خانلری، پرویز، ۵۰۹

- «خائنین»، ۲
- خرم آبادی، محمد، ۱۵۲
- خط امام — اسلام
- خمینی، آیت الله روح الله، ۶۳، ۱۴۷، ۵۰۲، ۵۲۱-۵۲۲: احساسات ضد امریکایی او، ۴۷۰: احساسات ضد ناسیونالیستی او، ۶۵: عدم حضور وی در صحنه در دوران مصدق، ۱۹۰: گروه گرایی در رژیم او، ۵۱۶-۵۲۳: نظریه در مورد مصدق، ۱۹۱، ۱۹۲: ونفی ناسیونالیسم و لیبرالیسم، ۴۶
- خوانساری، آیت الله محمد تقی، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵
- خوزستان، ۱۶۷
- خوش نیت، حسین، ۲۰۳ (زیرنویس)
- خوئینیها، حجت الاسلام، ۱۹۵
- دادسرای انتظامی قضات، ۱۳۸
- دادگاه انتظامی وکلا، ۱۴۰
- دادگاه عالی انتظامی، ۱۳۷-۱۳۸
- داریسی، امتیاز، ۶، ۲۶۴
- داریسی، ویلیام ناکس، ۲۶۴
- داگلاس، ویلیام ا.، ۲۸۹، ۴۶۶
- دالس، آلن، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۳، ۵۴۱
- دالس، جان فاستر، ۱۵، ۴۱۰، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۸۷، ۵۳۲
- ۵۴۱
- دانشجویان، ۵۳
- داور، علی اکبر، ۲۶۷
- دخالت، ۱۳: به حکومت رضا شاه پایان می دهد، ۴۱: تحلیل مختصری از، ۴۶۳-۴۶۷: و تغییر سیاست امریکا، ۴۴۱-۴۵۳: و حکومت آیزنهاور، ۴۵۲: و حکومت ترومن، ۴۳۴: شناخت روش مداخله امریکا، ۴۵۳-۴۶۷: و مقصر بودن کاشانی، ۶۱، ۱۸۴: موفقیت کوتاه مدت، ۱۷-۱۸: میراث سیاسی، ۴۶۷-۴۷۲: نتایج بلند مدت، ۲۰: همچنین — عملیات آجاکس؛ عملیات چکمه
- دربی شایر، نورمن، ۴۵۹
- دریک، سراریک، ۳۹۸ (زیرنویس)
- دشتی، علی، ۲۶۴
- دفتری، سرتیپ محمد، ۱۶۲
- دورمن، ویلیام ا.، ۴۲۰ (زیرنویس)
- دویچ، کارل، ۴۰ (زیرنویس)
- دهخدا، علی اکبر، ۷۸، ۵۰۹
- دهقان، سعید، ۱۵۹، ۱۸۶ (زیرنویس)
- دهنوی، م.، ۵۰۱ (زیرنویس)
- دوویل، ژرار، ۴۲۴، ۴۲۵ (زیرنویس)
- دیکسون، سریرسون، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸
- دیوان دادگستری بین المللی، ۳۰۰-۳۰۱، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۲۹
- ۳۸۴-۳۸۵
- دیوان عالی کشور، ۱۳۸



- دیویس، فرد ا.، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱-۲۵۴
- ۱۱۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۹۲، ۴۲۳، ۴۷۷، ۵۰۶: و مذاکرات  
پنجاه-پنجاه، ۸۷، ۸۸
- رسولی، آیت الله محمد باقر، ۱۵۴
- رشیدیان، برادران، ۱۶۵، ۳۷۶
- ۴۰۴-۴۰۵، ۴۱۱، ۴۶۰، ۴۶۱
- (زیرنویس)، ۴۶۸-۴۶۹
- رضا خان ← پهلوی
- رضوی، احمد، ۱۷۳، ۱۸۴
- رفراندوم: برای انحلال مجلس، ۹۷
- ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۸؛ شاه، در آوریل  
۱۹۶۳، ۶۳
- رمزباتام، پتر، ۳۹۳
- رضانسی، روح الله، ۳۰، ۲۷۹
- (زیرنویس)، ۴۹۱-۵۲۳، ۵۰۳
- (زیرنویس)، ۵۰۴
- (زیرنویس)، ۵۰۷
- (زیرنویس)، ۵۰۸
- (زیرنویس)، ۵۱۷
- (زیرنویس)
- روبین، بری، ۱۱۶ (زیرنویس)
- روحانی، فؤاد، ۳۱۳ (زیرنویس)، ۳۲۸
- (زیرنویس)، ۳۲۹ (زیرنویس)،  
۳۳۸ (زیرنویس)
- روحانیت: ژانویه ۱۹۴۹ الی آوریل  
۱۹۵۱، ۱۴۹-۱۵۴؛ آوریل ۱۹۵۱  
الی ژوئیه ۱۹۵۲، ۱۵۴-۱۶۱؛  
ژوئیه ۱۹۵۲ الی ژانویه ۱۹۵۳،  
۱۶۱-۱۷۲؛ ژانویه ۱۹۵۳ الی  
اوت ۱۹۵۳، ۱۷۲-۱۸۴؛ ۱۹۵۳،  
دیجیتال
- ذبیح، سپهر، ۱۱۵ (زیرنویس)، ۱۱۷
- (زیرنویس)، ۱۱۸، ۲۷۰
- (زیرنویس)، ۲۸۵ (زیرنویس)،  
۵۰۵ (زیرنویس)
- ذوالفقاری، محمد، ۱۸۱
- رایرتس، ن. س.، ۳۳۴ (زیرنویس)
- راینز، چارلز، ۴۴۶
- راجرز، و. س. س.، ۲۴۳
- رازی، مؤسسه، ۱۳۶
- راس، ا. د. م.، ۳۹۹ (زیرنویس)
- راسموسن، پ. ن.، ۳۳۴ (زیرنویس)
- راشد، حسینعلی، ۱۵۷، ۱۷۰  
(زیرنویس)
- راند، کریستوفر، ۴۲۳ (زیرنویس)
- رایت، سرمایه‌یکل، ۱۱
- رائین، اسماعیل، ۲۰۸ (زیرنویس)
- رجایی، فرهنگ، ۲۴، ۱۹۱-۲۲۵
- رجایی، محمدعلی، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۹
- رحیمیان، غلامحسین، ۸۶ (زیرنویس)،  
۲۲۱
- رزم آرا، سپهد علی، ۸۶، ۱۳۲،  
۲۸۵-۲۸۶، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۶۳؛  
حمایت او از قرارداد الحاقی، ۴۲۳؛  
حمله کاشانی به او، ۱۵۲؛ قتل او،

- پس از کودتای اوت، ۱۸۵-۱۸۷:
- ترس از چپ روی مصدق، ۱۶۷:
- حمایت از شاه، ۱۴۸، ۱۴۹-۱۵۰،
- ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵-۱۸۶: و عزل
- متولی آستانه قم، ۱۷۱: و فعالیت
- سیاسی، ۳۸: قم. مخالف فعالیت
- سیاسی، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۸۹-۱۹۰:
- متحد شدن در برابر مصدق، ۱۷۴:
- نقش روحانیت در سیاست ایران،
- ۱۴۶-۱۹۰: همچنین ←
- کاشانی، آیت الله ابوالقاسم
- روزولت، فرانکلین، ۴۴۳، ۴۴۴
- روزولت، گرمیت، ۱۶۰ (زیرنویس)،
- ۴۱۲-۴۱۳، ۴۵۱ (زیرنویس)،
- ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸-۴۶۳، ۴۶۴
- (زیرنویس)، ۵۳۶، ۵۴۱
- (زیرنویس): دخالت، ۴۵۸-۴۶۳
- روشنفکران، ۳۸-۳۹، ۵۲، ۵۰۲
- روضاتی، حسین ملاذ، ۱۵۳
- رویال داچ - شل، شرکت نفت، ۳۰۹
- ری، جورج. و.، ۲۴۰ (زیرنویس)،
- ۲۵۴
- ریب، استفن، ۲۳۹ (زیرنویس)
- ریچارد، یان، ۵۵ (زیرنویس)، ۱۴۷
- (زیرنویس)، ۲۲۳ (زیرنویس)،
- ۲۹۶ (زیرنویس)
- ریچاردز، ا. ر.، ۴۶۸
- ریس، ب. کارول، ۴۶۶ (زیرنویس)
- رئیس، محسن، ۲۸۱، ۲۸۸
- زاهدی، سرلشکر فضل الله، ۶۰،
- ۱۲۸-۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۱،
- ۱۶۵، ۱۷۷، ۴۱۰، ۴۶۰، ۴۶۱،
- ۴۷۰، ۴۹۵: بازداشت و آزاد شدن،
- ۱۷۹-۱۸۱: توانایی او در گریختن
- از چنگ مأمورین، ۱۸۳: کمک
- امریکا به او، ۳۵۰: همکاری
- کاشانی با او، ۱۲۹، ۱۸۱،
- ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۹
- زغلول، سعد، ۳۷
- زنجانی، آیت الله سید ابوالفضل، ۱۵۷،
- ۱۸۸، ۱۸۶
- زنجانی، آیت الله کریم، ۱۵۰
- زنجانی، رضا، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۸
- زنگنه، عبدالحمید، ۲۹۳، ۵۰۶
- زوایین، بیورلی، ۲۵۶ (زیرنویس)
- زُهری، ۱۷۴
- زینر، رابین، ۹۰، ۱۶۵، ۳۷۳-۳۷۹،
- ۳۸۲، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۰۴
- ژیدل، پروفیسور، ۲۷۳، ۲۷۹
- سارل، ر. ف. جی.، ۸۹ (زیرنویس)،
- ۳۶۹-۳۷۱، ۳۸۹-۳۹۰
- سازمان بیمه های اجتماعی، ۱۳۱
- سازمان بین المللی کار، ۱۴۳

- سازمان وحدت کمونیستی، ۴۹۵  
 ساعد، محمد، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۰،  
 ۲۸۲، ۲۸۵
- شاپشال خان، ۵۰۸  
 شاخت، دکتر، ۳۴۷  
 شاهرودی، آیت الله عباسعلی، ۱۵۳  
 شایگان، دکتر علی، ۱۰۲، ۱۸۴،  
 ۲۸۵، ۴۹۹
- شیستری، مرتضی، ۱۵۷  
 شپرد، سرفرانسیس، ۸، ۸۴  
 (زیرنویس)، ۸۹ (زیرنویس)، ۲۹۱  
 (زیرنویس)، ۳۶۸-۳۶۹، ۳۷۰  
 (زیرنویس)، ۴۳۲، ۵۳۲
- شجاع الدوله، ۵۰۸  
 شرکت مشاورین ماوراء بحار، ۱۳۲،  
 ۲۸۱
- شرکت ملی نفت ایران، ۲۹۹،  
 ۴۸۱-۴۸۲: تصویب اساسنامه آن،  
 ۱۳۲: وام گرفتن، ۳۵۳
- شرکت نفت انگلیس و ایران، ۶: ایرانی  
 شدن، ۲۶۵، ۲۸۸، ۴۲۰، ۴۲۹،  
 ۴۳۵: سودهای عاید، ۲۷۷: و قرار  
 داد الحاقی ← قرار داد الحاقی:  
 کنسرسیوم، ۳۱۸: ملی شدن ←  
 ملی شدن: و ورود شرکت جدید  
 برای مذاکره، ۳۹۳: همچنین ←  
 پالایشگاه آبادان، مناقشه نفت ایران  
 و انگلیس
- شرکت نفت ایران و شوروی، ۳۲۵  
 شرکت نفت بریتانیا، ۲۱  
 شعبه، ۵۰۹
- سالارالدوله، ۵۰۸  
 سپهسالار، حاج میرزا حسین خان، ۵۲۱  
 سبحانی، یدالله، ۲۱۰  
 سدان، ن. ر.، ۲۲۱
- سروری، سناتور محمد، ۳۱۲  
 (زیرنویس)  
 سکولاریسم ← گروه گرایی  
 سلطنت، سرنگونی آن توسط انقلاب،  
 ۱۹۳
- سلیمان، آل حمدان، ۲۲۹، ۲۳۴،  
 ۲۴۳، ۲۵۴
- سمپسون، آنتونی، ۴۳۳ (زیرنویس)  
 سناد گراس، سی. اس.، ۴۴۶  
 (زیرنویس)
- سنا، مجلس، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۴۲  
 سنجابی، دکتر کریم، ۵۰، ۱۱۲،  
 ۵۱۶-۵۱۷
- سوکال ← استاندارد اوپل کالیفرنیا،  
 شرکت نفت  
 سوکونی و اکبوم، شرکت نفت، ۲۳۴،  
 ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴
- «سیا»، سازمان، ۱۷۰-۱۹، ۳۸۰، ۴۰۶،  
 ۴۵۲: همچنین ← روزولت،  
 کریمت
- سیاست مالی، ۳۴۳-۳۵۷: همچنین  
 ← پول



- شعبان بی مخ، ۴۹۵، ۵۰۸  
شکرانی، ۲۸۵  
شل، ۳۰۹، ۴۷۹  
شلینگ، تامس، ۵۹  
شوادران، بنجامین، ۳۹۹ (زیرنویس)،  
۴۱۹ (زیرنویس)  
شوارتسکف، ژنرال نورمن، ۴۵۹  
شوراهای عمرانی، ۳۶۰  
شورای امنیت سازمان ملل، ۳۰۴  
شورای امنیت ملی، ۲۵۵-۲۵۷، ۲۵۹  
شورای عالی فرهنگ، ۱۳۵  
شورای عالی معادن، ۱۳۴  
شورای نگهبان، ۱۹۳  
شوروی، کمکهای نظامی، ۱۶۶  
شهرستانی، آیت الله سید هبیب الدین،  
۱۵۰  
شیر، رابرت، ۴۵۱ (زیرنویس)  
شیرازی، میرزا حسن، ۱۹۴  
شین ول، امانوئل، ۳۶۴، ۴۳۲  
صالح، اللهیار، ۱۱۳، ۲۸۵، ۴۱۸،  
۴۹۹  
الصباح، شیخ احمد، ۲۳۸  
صباغیان، هاشم، ۲۱۰  
صدر، صدرالدین، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۴  
صدر، محسن، ۸۳، ۳۳۳ (زیرنویس)  
صدرالاشراف — صدر، محسن  
صفایی، احمد، ۱۷۵، ۱۸۲-۱۸۳  
طالبانی، آیت الله سید محمود، ۶۲،  
۱۵۷، ۱۸۶-۱۸۸، ۱۹۶-۱۹۷  
طاهری، دکتر، ۲۸۵  
طباطبایی، سید ضیاء الدین، ۷۸، ۸۲،  
۸۷، ۲۷۴، ۳۳۳  
طباطبایی، سید محمد، ۵۲۱  
طبقه متوسط — بازار  
طهماسبی، خلیل، ۱۱۱  
عالی، رشید، ۳۷  
عباس میرزا، ۷۶  
عبدالحسین، سید، ۵۰۶  
عبدالعزیز — ابن سعود، ملک  
عبدالعزیز  
العراقین، مصطفی، ۱۵۴  
عربستان — کویت، منطقه بی طرف،  
۲۳۸  
عربها، ۵۱، ۶۷  
عظیمی، فخرالدین، ۲۲-۲۳،  
۷۴-۱۰۸، ۵۲۷  
علاء، حسین، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۵۴،  
۲۶۷، ۲۹۳، ۳۱۱، ۴۲۳، ۴۸۰  
علم، اسدالله، ۶۳

- علماء ← روحانیت  
 علوی، دکتر حسن، ۴۵۰ (زیرنویس)  
 علیوف، س. م.، ۱۵۱ (زیرنویس)  
 عمران روستاها، ۱۳۰  
 عملیات آجاکس، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۵۸؛  
 تحلیل مختصر، ۴۶۳-۴۶۷؛  
 همچنین ← دخالت  
 عملیات چکمه، ۴۱۰، ۴۵۲، ۴۵۸  
 عملیات محرمانه ← دخالت  
 عنایت، حمید، ۳۶۵ (زیرنویس)  
 عهدنامه ایران و شوروی ۱۹۲۱، ۱۶۶
- ۱۵۷، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۲۱، ۵۰۰  
 ۵۰۶  
 فدائیان خلق، ۴۹۵  
 فراماسونری، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸  
 فرانکس، سر آلیور، ۲۹۴، ۳۰۷، ۴۰۰  
 فرای، ریچارد ن.، ۴۹۳ (زیرنویس)  
 فرگوسون، دونالد، ۱۱، ۱۲ (زیرنویس)،  
 ۳۶۶، ۳۸۳، ۳۹۵-۳۹۷، ۳۹۸  
 فولانگ، جفری، ۴۳۲  
 فروهر، داریوش، ۵۰۰  
 فرهنگ قهرمانی، عطاء الله، ۱۱۵  
 (زیرنویس)  
 فرهنگ، منصور، ۴۲۵ (زیرنویس)  
 فریزر، سرویلیام، ۱۳، ۲۷۰، ۲۷۱  
 (زیرنویس)، ۲۷۳ (زیرنویس)،  
 ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸  
 ۳۱۸، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۹،  
 ۴۳۱-۴۳۲  
 فرییر، رونالد و.، ۲۶، ۲۶۳-۳۱۹  
 ۳۳۰ (زیرنویس)، ۳۶۳  
 (زیرنویس)، ۴۱۷ (زیرنویس)  
 فشارکی، فریدون، ۴۶۵  
 فلاح، رضا، ۱۷۲  
 فلسفی، محمد تقی، ۱۶۰  
 فونک هاووزر، ریچارد، ۲۸۷  
 (زیرنویس)، ۴۱۸ (زیرنویس)،  
 ۴۲۹ (زیرنویس)، ۴۳۲  
 (زیرنویس)  
 فیروز میرزا، شاهزاده، ۲۶۶  
 فیض، آیت الله، ۱۵۰
- گرامت، ۹۴، ۲۹۹، ۳۲۸-۳۲۹،  
 ۴۷۸، ۴۸۲  
 غروی، سید جعفر، ۱۵۳  
 غنی، سیروس، ۳۳۳ (زیرنویس)
- فاتح، مصطفی، ۸۷ (زیرنویس)، ۲۶۶  
 (زیرنویس)، ۲۹۸  
 فاطمی، حسین، ۸۶، ۲۶۴  
 فاطمی، فرامرز، ۴۹۵ (زیرنویس)  
 فاطمی، نصرالله سیف پور، ۲۶۴  
 (زیرنویس)  
 فال، سر سامونل، ۲۱، ۳۷۸-۳۸۰،  
 ۴۱۱  
 فالیس، گوین، ۲۵۳  
 فانینگ، لئونارد م.، ۲۴۰ (زیرنویس)  
 فدائیان اسلام، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۵۱،

- فیلپی، سنت جان بی.، ۲۳۴  
(زیرنویس)
- قاجار، محمد علی شاه، ۷۷، ۵۰۸  
قاجار، ناصرالدین، ۷۶  
قانون امنیت اجتماعی، ۹۶،  
۱۲۶-۱۲۹، ۱۴۳-۱۴۴، ۲۲۲  
قانون بیمه های اجتماعی، ۱۳۱  
قرارداد اعطای امتیاز ۱۹۳۳،  
۳۳۱-۳۳۰  
قرارداد الحاقی، ۷، ۱۰، ۱۱، ۸۴، ۸۶،  
۱۴۹، ۲۲۱، ۴۱۷: رد قرارداد.  
۴۲۲: مذاکرات بر سر آن، ۲۷۰.  
۲۹۳  
قرارداد کنسرسیوم ۱۹۵۴ (۱۳۳۳)، ۱۹  
قم، عزل متولی آستانه، ۱۷۱: همچنین  
← روحانیت  
قمی، آیت الله محمود روحانی، ۱۵۳  
قمی، نصرت الله، ۵۰۶ (زیرنویس)  
قنات آبادی، شمس الدین، ۱۵۶،  
۱۶۴-۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲،  
۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶  
قوام، احمد، ۵۴، ۵۷، ۷۸، ۸۳، ۹۳،  
۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲،  
۲۰۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۳۷۵-۳۷۷،  
۳۷۸-۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۹-۴۰۰،  
۴۰۵، ۵۲۸  
قوام السلطنه ← قوام، احمد  
قوام - سادچیکوف، قرارداد نفت
- ۵۰۴، ۸۳، ۱۹۴۶  
قوانین انحصار تجارت، ۳۳۶  
قوانین کار، ۳۵۹  
القوتلی، حکومت او، ۳۷  
قومیتها، ۴۸-۵۱
- کاتم، ریچارد، ۲۲، ۳۵-۷۳، ۱۱۳  
۱۱۴ (زیرنویس)، ۱۸۶  
(زیرنویس)، ۳۱۵ (زیرنویس)،  
۴۵۳، ۴۹۸ (زیرنویس)، ۵۳۴،  
۵۳۵ (زیرنویس)  
کاتوزیان، همایون، ۲۶-۲۷، ۲۶۴  
(زیرنویس)، ۳۲۳-۳۶۲، ۴۹۷  
(زیرنویس)، ۵۲۹  
کارتل بین المللی نفت، ۴۴۶  
«کارتل بین المللی نفت»، گزارش،  
۲۴۵  
کارشناسان انگلیسی، ۳۰۶، ۳۰۷،  
۳۰۹-۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۸، ۴۳۸،  
۴۸۳، ۴۸۴  
کاشانی، آیت الله ابوالقاسم، ۵۲-۵۳،  
۶۱، ۹۳، ۹۹، ۱۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷،  
۵۰۰، ۵۲۱: اختلاف با مصدق،  
۱۶۹: و اختیار تحصن در مجلس،  
۱۲۹، ۱۸۱: اعاده اعتبار پس از  
انقلاب، ۱۴۷، ۱۹۹، ۲۰۱: اعلان  
جهاد، ۱۵۸-۱۵۹: پشتیبانی از  
ملی شدن نفت، ۲۹۱، ۲۹۲:  
تبرک صحیفه سیاسی، ۱۸۶:



- کدمن، سرجان، ۲۶۶، ۲۶۷، ۴۳۱  
 کدوری، الی، ۴۷ (زیرنویس)، ۷۸  
 (زیرنویس)  
 کدی، نیکی، ۱۴۷ (زیرنویس)، ۲۳۰  
 (زیرنویس)، ۲۷۰ (زیرنویس)،  
 ۲۹۶ (زیرنویس)، ۵۰۱  
 (زیرنویس)  
 کراستر، استغن، ۲۵۶ (زیرنویس)  
 کراک، آرتور، ۴۳۹، ۴۴۰ (زیرنویس)  
 کردها، ۵۰، ۵۱، ۶۶، ۶۹  
 کرن کراس، الک، ۲۷۴ (زیرنویس)  
 کروی، مهدی، ۲۲۵ (زیرنویس)  
 کریس، سر استافورد، ۲۷۵  
 کسربودجه، ۳۴۹-۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳  
 کسروی، احمد، ۵۰۲، ۵۰۶،  
 ۵۱۱-۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹  
 کلباسی، آیت الله محمد، ۱۵۳  
 کلیولند، هارلن، ۴۷۰ (زیرنویس)  
 کمپانی کانال سوئز، ۴۱۷  
 کمکهای امریکا، ۱۶۹، ۲۱۹-۲۲۰،  
 ۲۸۶، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۴۶،  
 ۳۵۰، ۴۶۸  
 کمونیسیم، ۱۶۶-۱۶۸، ۳۱۶،  
 ۳۸۹-۳۹۰؛ و قرار داد آرامکو-  
 سعودی، ۲۵۰؛ مصدق تهدید  
 کمونیستها را مطرح می کند، ۹۲،  
 ۳۱۶، ۴۴۸-۴۵۲؛ واهمه امریکا  
 از، ۴۴۷-۴۴۸، ۴۵۲؛ همچنین  
 ← توده، حزب  
 کمیسیون اصلاح، ۱۷۹
- تمبر بزرگداشت، ۲۱۲؛ جدایی  
 بین او و مصدق، ۱۶۹، ۵۴،  
 ۱۷۸-۱۹۰، ۵۲۸؛ حمایت از  
 ارتش، ۱۷۷؛ حمایت از مصدق،  
 ۱۵۷-۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰،  
 ۱۷۸؛ دریافت پول از امریکا در  
 جریان کودتا، ۱۸۴؛ دریافت رشوه  
 از شرکت نفت ایران و انگلیس،  
 ۲۷۴؛ دفاع از شاه، ۱۸۰-۱۸۱؛  
 ریاست مجلس، ۱۶۳، ۱۸۳؛  
 مخالفت با اختیارات قانونگذاری  
 مصدق، ۱۲۵، ۱۶۴، ۱۷۲-۱۷۴؛  
 مخالفت با انتصابات، ۱۶۲-۱۶۳،  
 ۱۶۹، ۲۷۲؛ مراسم بزرگداشت،  
 ۱۹۶-۱۹۷، ۲۱۳؛ و مسأله تهدید  
 کمونیسیم و کمک از شوروی،  
 ۱۶۶؛ و مسأله زمین، ۱۶۷؛ مضامین  
 ناسیونالیستی، ۱۶۸؛ نامه او به  
 مصدق، ۲۲۳؛ نامه های او به  
 مجلس، ۱۵۱-۱۵۳؛ نقش او در  
 بازگشت مصدق به قدرت (۱۹۵۲)،  
 ۱۶۲؛ همدستی با زاهدی،  
 ۱۸۵-۱۸۶  
 کاشانی، محمود، ۲۰۶-۲۰۷  
 کافتارادزه، سرگنی، ۲۶۸  
 کارفمن، برتون، ۱۶۹ (زیرنویس)،  
 ۲۶۲ (زیرنویس)  
 کالی بر، ه. سی.، ۲۴۳  
 کانون وکلا، استقلال، ۱۳۹-۱۴۰  
 کانی هولم، بروس، ۲۶۷ (زیرنویس)

- گس، سرنویل، ۱۱، ۲۷۱، ۲۷۲  
 ۲۷۳، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۲،  
 ۴۱۷  
 گس - گلشائیان، قرارداد ← قرارداد  
 الحاقی  
 گلرخ، رضا، ۲۰۳ (زیرنویس)  
 گلشائیان، عباسقلی، ۲۷۸، ۲۸۰،  
 ۳۱۸، ۲۸۲  
 گلند، ارنست، ۴۷ (زیرنویس)  
 گلنزر، ناتان، ۴۸ (زیرنویس)  
 گندی، کریستوفر، ۳۹۸، ۴۱۳  
 (زیرنویس)  
 گودرزی تبریزی، رحیم، ۴۹۶  
 (زیرنویس)  
 گیب، ه. آ. ر.، ۳۷۰  
 گیتسکل، هیو، ۲۹۰  
 گیفورد، ویلیام، ۳۰۴
- گادبر، سرفرانک، ۳۰۹  
 گازیوروفسکی، مارک، جی.، ۱۸۴  
 (زیرنویس)، ۴۴۱ (زیرنویس)،  
 ۴۵۴ (زیرنویس)  
 گتی، پال، ۲۳۸  
 گراهام، رابرت، ۴۹۷ (زیرنویس)  
 گروه گرایبی: از زمان مصدق،  
 ۵۱۶-۵۲۳؛ علل، ۵۰۸-۵۱۶؛ و  
 ناسیونالیسم، ۵۰۴-۵۰۸؛ و  
 نخبگان و متخصصین، ۶۹-۷۰  
 گریدی، هنری، ۶۰، ۹۲،  
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۹،  
 ۴۳۰-۴۳۱، ۴۵۶-۴۵۷  
 گرین، جروالد، دی.، ۶۳ (زیرنویس)
- لاجوردی، حبیب، ۲۳، ۱۰۹-۱۴۵  
 لارسون، هنریتا م.، ۲۳۷ (زیرنویس)  
 لاکریج، جیمز اف. ← روزولت،  
 کرمیت  
 لاکور، والتر، ۵۳۹  
 لاگر، آلبرت ا.، ۲۸۵  
 لانگ، گاس، ۲۹۱  
 لانگریگ، استفن، ۲۳۸ (زیرنویس)،  
 ۴۲۰، ۴۲۱ (زیرنویس)  
 لاو، کنت، ۶۱ (زیرنویس)  
 لاوت، رابرت، ۱۴، ۴۴۵
- دیجیتال

- لاوی، برادران، ۴۶۸ (زیرنویس)  
 لیکچر، روی، ۲۴۱ (زیرنویس)، ۲۴۴  
 (زیرنویس)  
 لپینگ، برایان، ۲۱ (زیرنویس)، ۱۱۰  
 (زیرنویس)، ۳۶۴ (زیرنویس)  
 لدرز، لرد، ۳۹۷  
 لگت، سرفردریک، ۴۳۳  
 لمبتون، آن ک. س.، ۳۷۰،  
 ۳۷۲-۳۷۳، ۳۸۹، ۴۰۲  
 لنچوووسکی، جرج، ۲۶۶ (زیرنویس)،  
 ۴۹۴ (زیرنویس)  
 لوروزتل، سر جان، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۶،  
 ۴۳۲  
 لوی، مارتین، ۴۰ (زیرنویس)  
 لوی، والتر، ۱۵، ۲۹۷، ۳۰۶،  
 ۴۳۵-۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱  
 لویس، راجر، ۲۷، ۹۰ (زیرنویس)،  
 ۲۳۰ (زیرنویس)، ۳۲۴  
 (زیرنویس)، ۳۶۳-۴۱۵، ۴۳۰  
 (زیرنویس)، ۵۳۲ (زیرنویس)،  
 ۵۳۸  
 لی، جیمز، ۱۶ (زیرنویس)  
 لیبرالسم، ۴۶  
 لیره نفتی، ۲۳۶  
 لیندن، هارولد، ۳۰۸، ۳۱۱  
 مارتین، کینگزلی، ۳۸۱ (زیرنویس)  
 مارلو، جان، ۴۹۸ (زیرنویس)  
 ماسلی، لئونارد، ۴۲۵  
 مالکان، ۱۱۳-۱۱۴، ۳۵۹؛ مدرنیزه  
 کردن به عنوان تهدیدی به تفوق  
 آنها، ۲۸۳-۲۸۴  
 مأموریت استوکس، ۳۰۲، ۳۲۶، ۳۲۹  
 مانهایم، کارل، ۲۳۰  
 متین دفتری، هدایت الله، ۱۹۶، ۴۲۶  
 (زیرنویس)  
 مجاهدین اسلام، ۵۰۰  
 مجاهدین انقلاب اسلامی، ۲۰۲  
 مجاهدین خلق، ۴۹۵  
 مجلس خبرگان، ۲۱۴  
 مجمع آدمیت، ۲۰۸  
 مجمع مسلمانان مجاهد، ۵۲، ۱۸۸،  
 ۲۹۶  
 محسن، سعید، ۴۹۵  
 محلاتی، آیت الله بهاء الدین، ۱۵۳،  
 ۱۸۸  
 محمود، محمود، ۲۶۴ (زیرنویس)  
 مدرس، سید حسن، ۱۹۴، ۵۰۲  
 مستوفی، عبدالله، ۷۹ (زیرنویس)  
 مسکن، پروژه های، ۱۳۰  
 مشیرالدوله - حسن پیرنیا؛ سپهسالار،  
 حاج میرزا حسین خان  
 مصدق، دکتر غلامحسین، ۱۵۹  
 (زیرنویس)  
 مصدق، محمد؛ احراز مقام  
 نخست وزیری، ۸۷؛ احساسات ضد  
 انگلیسی، ۳-۵، ۳۶، ۹۸-۹۹،  
 ۴۲۲، ۴۸۴؛ اختلاف با کاشانی،  
 ۱۸۱ - ۱۸۴، ۱۸۷ - ۱۹۰؛



- اختیارات فوق العاده، ۱۲۱-۱۲۶، ۱۶۴، ۱۷۲-۱۷۴: از دیدگاه  
 امریکا، ۴۲۵-۴۲۸: استعفای او،  
 ۹۳، ۱۱۹، ۲۰۸: اصلاحات آموزش  
 و پرورش، ۱۳۵-۱۳۶: اصلاحات  
 اقتصادی، ۱۰۹-۱۴۵: اصلاحات  
 قضائی، ۱۳۷-۱۳۸: اصلاحات  
 مالی، ۱۳۴-۱۳۵: و انتخابات  
 مجلس هفتم، ۴۰، ۹۵-۹۶،  
 ۱۱۲-۱۱۸، ۱۴۲، ۱۶۰:  
 انتصابات، ۱۶۲، ۱۶۳،  
 ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۷۲: انتظار کمک از  
 امریکا در برابر انگلیس، ۹۲:  
 برداشت آیت از او، ۲۱۴، ۲۲۳:  
 برنامه اجتماعی، ۱۰۹-۱۴۵: به  
 عنوان علت اصلی مداخله امریکا،  
 ۲۱۹-۲۲۰: و بهبود بهداشت  
 عمومی، ۱۳۶-۱۳۷: و تریبون  
 دادگاه نظامی، ۱۰۶: و توسعه  
 اقتصادی، ۱۳۱-۱۳۴: و تهدید  
 کمونیسم، ۹۲، ۳۱۶، ۴۴۸-۴۵۲:  
 تهدید جان او از سوی فدائیان  
 اسلام، ۱۰۴: جدا شدن گروهها از  
 اتحاد، ۱۷۲: جوانی، ۷۶-۷۷:  
 جمهوریخواهی، ۱۷۸: حمایت  
 کاشانی از او، ۱۵۷-۱۶۱، ۱۶۴،  
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸: خاطرات  
 مک گی از او، ۴۷۳-۴۸۸: دوران  
 خدمات اولیه، ۵: و رضاشاه،  
 ۷۹-۸۱، ۱۷۷، ۴۲۴، ۴۲۶:
- فراندومها، ۶۳، ۹۷، ۱۸۱-۱۸۲:  
 و سنا، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۴۲: و  
 سیاست موازنه منفی ← موازنه  
 منفی: شکست سیاسی،  
 ۱۰۵-۱۰۶، ۴۹۳-۴۹۸: و  
 ضرورت انتخابات آزاد، ۸۰: عبور از  
 مرز «بی منطقی»، ۳۸۷: و فرهنگ  
 ایرانی، ۴۹۱-۵۲۳: و قوانین  
 امنیت اجتماعی، ۹۶،  
 ۱۲۶-۱۲۹، ۱۴۳-۱۴۴، ۲۲۲:  
 کارنامه سیاسی، ۷۴-۱۰۸: متهم  
 به حمایت از انگلیس، ۲۱۸، ۲۱۹،  
 ۲۲۰: متهم به همدستی با ایالات  
 متحد، ۱۷۲: و محمد رضا  
 پهلوی، ۱۱۰، ۱۶۵، ۱۸۰-۱۸۱،  
 ۴۸۰-۴۸۱، ۵۰۶-۵۰۷: مراسم  
 یادبود، ۱۹۶-۱۹۷: و مطبوعات،  
 ۱۴۰-۱۴۱: نابودی، پس از  
 انقلاب، ۲۰۰-۲۰۸: نظر او در  
 مورد سلطنت، ۱۰۰: و نهادهای  
 دموکراتیک، ۱۳۸-۱۴۰: و وزارت  
 جنگ، ۹۳، ۱۱۹، ۱۶۲، ۲۲۲  
 مصر، ۵۲۷  
 مطبوعات، ۲، ۱۴۰-۱۴۱  
 معادن، ۱۳۳-۱۳۴  
 معظمی، عبدالله، ۱۸۳، ۱۸۴، ۴۹۹  
 مک گی، جورج، ۱۰-۱۱، ۱۴، ۱۵،  
 ۲۹، ۸۹، ۲۳۴، ۲۹۰، ۳۰۲،  
 ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰،  
 ۳۱۲-۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۹۸

- ۴۸۱: و مذاکرات قرارداد الحاقی،  
 ۲۷۰-۲۹۳: و مسأله غرامت، ۹۴،  
 ۲۹۹، ۳۲۸-۳۲۹، ۴۷۸، ۴۸۲:  
 همچنین ← اقتصاد بدون نفت  
 منصور، علی، ۲۸۵  
 موازنه پرداختها، ۳۳۹-۳۴۰  
 موازنه منفی، ۸۱-۸۲، ۳۲۴، ۴۹۶،  
 ۴۹۹  
 موافقت نامه پنجاه-پنجاه آرامکو ←  
 آرامکو: همچنین ← مناقشه نفت  
 ایران و انگلیس  
 موبیل، ۲۳۲  
 مؤتمن، ح.، ۳۳۴ (زیرنویس)، ۳۳۶  
 (زیرنویس)، ۳۴۶ (زیرنویس)،  
 ۳۵۸ (زیرنویس)  
 مور، جیمز، ۲۴۲ (زیرنویس)  
 مور، ویلیام ف.، ۲۴۱  
 موریسون، هربرت، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰،  
 ۳۷۷، ۴۰۲، ۴۳۲، ۴۳۳  
 مؤسسه رازی ← رازی، مؤسسه  
 موسوی، باقر جلالی، ۱۵۷  
 موینیهان، دانیل پی.، ۴۸ (زیرنویس)  
 مهاباد، جمهوری، ۵۰، ۵۱ (زیرنویس)  
 مهدی نیا، جعفر، ۳۲۴ (زیرنویس)  
 مید، سرهنگ استفن، ۴۵۹  
 میدلتون، جورج، ۳۱۷، ۳۸۰-۳۹۰،  
 ۳۹۲ (زیرنویس)  
 میر اشراقی، ۱۸۱  
 میرزا ملکم خان، ۲۱۸  
 میلانی، ابراهیم، ۱۵۷، ۱۸۳
- (زیرنویس)، ۴۰۲، ۴۲۹-۴۳۰،  
 ۴۳۷-۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۸،  
 ۴۴۸-۴۴۹ (زیرنویس)، ۵۲۷:  
 خاطرات او از مصدق، ۴۷۳-۴۸۸:  
 و مذاکرات پنجاه-پنجاه آرامکو،  
 ۲۴۵، ۲۵۲ (زیرنویس)، ۲۵۳  
 (زیرنویس)، ۲۵۴، ۲۵۶-۲۶۲  
 مک للان، دیوید، ۴۳۴ (زیرنویس)  
 مک لینگ، چارلز، پسر، ۴۶۴  
 (زیرنویس)  
 مکی، حسین، ۵۴، ۹۳، ۱۷۱، ۱۷۲،  
 ۲۸۸ (زیرنویس)، ۲۸۹، ۲۹۶،  
 ۴۳۶  
 مکینس، سر راجر، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۹۳،  
 ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۸  
 ملک المتکلمین، ۵۰۸  
 ملکی، احمد، ۱۰۲ (زیرنویس)  
 ملکی، خلیل، ۵۴، ۱۰۱ (زیرنویس)،  
 ۱۰۲ (زیرنویس)، ۲۱۶، ۳۴۵  
 (زیرنویس)، ۵۰۹، ۵۲۱  
 ملی شدن، ۷، ۱۱-۱۲، ۸۷، ۱۵۴،  
 ۲۹۱، ۲۹۲  
 مناقشه نفت ایران و انگلیس،  
 ۲۶۳-۳۱۹: تحریم صدور نفت،  
 ۳۲۳-۳۶۲: جستجوی راه حل،  
 ۳۲۶-۳۳۲: در دوران مصدق،  
 ۲۹۳-۳۱۹: دورنمای تاریخی،  
 ۲۶۳-۲۷۰: و عدم النفع آینده،  
 ۳۳۰-۳۳۱: و مذاکرات  
 پنجاه-پنجاه، ۸۷، ۲۸۰، ۲۹۳،

- میلره، ارون دیوید، ۲۴۷ (زیرنویس)  
 میلره، ای. جی.، ۳۰۵  
 میلسپو، دکتر، ۵۰۵
- نارمک، ۱۳۰  
 نازی آباد، ۱۳۰
- ناسیونالیسم، ۳۶۹: پس از انقلاب،  
 ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۶: تعارض با  
 اسلام، ۱۹۳: در انقلاب،  
 ۱۹۳-۱۹۴: وضد امپریالیسم،  
 ۵۰۳: افول ناسیونالیسم غیرمذهبی،  
 ۳۶: و گروه گرایی، ۵۰۴-۵۰۸:  
 ولیرالیسم، ۳۶-۳۷، ۴۹۸-۵۰۴:  
 نفی آن توسط طرفداران آیت‌الله  
 خمینی به عنوان زائده اروپایی -  
 امریکایی، ۴۵-۴۶
- نجفی، آیت‌الله مهدی، ۱۵۳  
 نجم، سناتور ابوالقاسم، ۳۱۲  
 نحاس پاشا، ۵۳۱، ۵۳۹
- نریمان، محمود، ۹۹ (زیرنویس)، ۱۱۲  
 نصرت الدوله ← فیروز میرزا  
 نصیری، سرهنگ نعمت‌الله، ۴۶۱  
 نظام‌الملک، ۵۳۴
- نواب صفوی، سید مجتبی، ۲۱۲، ۲۱۳،  
 ۲۱۴، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۱۲
- نورتکرافت، ا. ج. د.، ۲۸۸، ۲۸۹  
 نوری، آیت‌الله بهاء‌الدین، ۱۵۱، ۱۷۶  
 نوری، شیخ فضل‌الله، ۱۹۴، ۵۲۱  
 نولتون، ایولین، ۲۳۷ (زیرنویس)
- نوواک، مایکل، ۴۸ (زیرنویس)  
 نهادهای دموکراتیک، ۱۳۸-۱۴۰  
 نهضت دموکراتیک، ۱۳۸-۱۴۰  
 نهضت آزادی، ۶۴، ۶۷، ۱۸۷، ۱۹۷  
 نهضت مقاومت ملی، ۶۲، ۴۹۹  
 نیتز، پل، ۳۰۴، ۳۱۳ (زیرنویس)،  
 ۴۷۷-۴۷۹
- نیرومند، بهمن، ۴۹۵ (زیرنویس)  
 نینز، آلن، ۲۸۶ (زیرنویس)، ۲۹۴  
 (زیرنویس)، ۳۰۱ (زیرنویس)،  
 ۳۰۳ (زیرنویس)، ۴۴۸  
 (زیرنویس)
- نیویورک هرالد تریبون، ۱۵۹، ۱۶۶
- واحدی، سید عبدالحسین، ۵۰۶  
 واحدی، سید محمد، ۵۰۶  
 وارسته (وزیر دارایی ایران)، ۲۹۸  
 والترز، ورنون، ۱۵، ۳۰۲، ۴۲۱  
 (زیرنویس)، ۴۳۵، ۴۴۸-۴۴۹،  
 ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۰
- والدن، جرولد، ۴۱۹ (زیرنویس)  
 وایت، دیوید، ۲۳۹ (زیرنویس)  
 وایلی، جان، ۴۳۰
- وثوق، سرلشکر احمد، ۱۶۲، ۱۶۳  
 وثوق، حسن، ۷۸، ۷۹  
 وثوق‌الدوله ← وثوق، حسن  
 وزارت جنگ، ۹۳، ۱۱۹، ۱۶۲، ۲۲۲  
 وست پاسیفیک، شرکت نفت، ۲۳۸ دیجیتال  
 ولایت ققیه ← اسلام



- ونزونلا، نفت، ۲۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۸  
 وودھاوس، کریستوفر «مانتی»، ۳۷۸  
 ۴۰۳-۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۴  
 ۴۵۲، ۴۵۳ (زیرنویس)، ۴۵۸  
 ۴۵۹، ۴۶۳، ۵۳۶  
 ویسٹر، فرانک، ۴۵۵  
 ویلبر، دونالد، ۴۲۶ (زیرنویس)  
 ویلیامز، فرانسیس، ۳۲۶ (زیرنویس)  
 ویلیامسون، ہارولڈ ف.، ۲۴۷  
 (زیرنویس)
- ہالون، جان، ۵۹ (زیرنویس)  
 ہارت، پارکرتی، ۲۴۲ (زیرنویس)،  
 ۲۴۳ (زیرنویس)  
 ہارڈن، اوریول، ۲۵۳  
 ہارکنس، ریچارد و گلاڈیس، ۴۵۵  
 (زیرنویس)  
 ہاشمی رفسنجانی، حجت الاسلام علی  
 اکبر، ۲۰۹-۲۱۰  
 ہاشمی نژاد، سپہبد محسن، ۴۶۹  
 ہامیلتون، چارلز، ۴۲۲ (زیرنویس)  
 ہانتینگٹون، ساموئل، ۲۵۰ (زیرنویس)  
 ہابڈن، فریش، ۵۸  
 ہدایت، صادق، ۵۱۴-۵۱۶، ۵۱۹
- ہریمن، اورل، ۱۵، ۲۹۷  
 ۳۰۱-۳۰۳، ۳۰۸، ۴۲۱، ۴۳۵  
 ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۷۵، ۴۸۰، ۵۳۵  
 ہریر، عبدالحسین، ۸۴، ۸۵، ۱۵۱  
 ۲۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۵۰۶  
 ہلمز، ریچارد، ۴۵۵  
 ہندرسون، لوی، ۶۱ (زیرنویس)، ۹۲  
 ۱۶۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۶، ۴۰۴  
 ۴۵۶-۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۸  
 (زیرنویس)، ۵۴۱  
 ہنرستان فنی آبادان، ۲۶۶  
 ہومن، احمد، ۴۴۰ (زیرنویس)  
 ہوور، ہربرٹ پسر، ۴۸۶  
 ہی، سر روبرٹ، ۳۶۷  
 ہیگن، ای. ای.، ۳۳۴ (زیرنویس)  
 ہیٹ میلسپو، ۸۲، ۲۱۹، ۵۰۵  
 «ہیٹ نظارت بر اندوختہ اسکناس»،  
 ۳۳۵  
 ہیٹ نظارت صنعتی، ۱۳۳
- یانگ، آرتور، ۲۴۰ (زیرنویس)  
 یانگ، پروفیسور، کایلر یانگ، ۲۸۳  
 یانگر، کنت، ۲۳۴  
 یزدی، ابراہیم، ۶۵، ۲۱۰

## نشر نو منتشر کرده است:

- آزادی در نیمه شب (داستان استقلال هند)  
لاری کالینز - دومینیک لاپیر  
ترجمه پروانه ستاری
- ادب مقاومت  
دکتر غالی شگری  
ترجمه دکتر محمد حسین روحانی
- از آرژانتین تا یونان  
(دانستیهای مردمی ۲)  
بررسی وضع ملتهای جهان  
لنی زیگل، دیوید والچینسکی، ایروینگ والاس  
ترجمه و اقتباس امید بهروزی
- اشغال!  
هیأت دبیران «ساندی تایمز»  
ترجمه حسین ابوترابیان
- امپراتوری گسسته (زوال یک امپراتوری)  
(طغیان ملتها در شوروی)  
هلن کارر دانکوس  
ترجمه غلامعلی سیار
- ایرانیان در میان انگلیسیها (جلد ۲)  
صحنه‌هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا  
دنیس رایت  
ترجمه کریم امامی
- بازیها (بحثی در تحلیل رفتار متقابل)  
اریک برن  
ترجمه اسماعیل فصیح
- بحران (آخرین سال ریاست جمهوری کارتر)  
همیلتون جردن  
ترجمه محمود مبنا
- برنامه ریزی اقتصادی  
ویراسته ل. یا. بری  
ترجمه سید حسن منصور
- پیام تن (خود درمانی بدون ورزش)  
ترز برترا  
ترجمه محمود تفضلی
- تاریخ جنگ سرد (جلد ۲)  
آندره فونتن  
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

چینیها (دو سال زندگی در چین)

جان فریزر

ترجمه پرویز ایرانخواه

حقیقت من

ایندیرا گاندی

ترجمه محمود تفضلی

خاطرات برژکف

(مأموریت در برلین و کنفرانس تهران)

ترجمه هوشنگ جعفری

خاطرات لیدی شیل

لیدی شیل

ترجمه حسین ابوترابیان

داتود جینگ

لائودزو

ترجمه بهزاد برکت — هرمز ریاحی

دل آدمی (و گرایشش به خیر و شر)

اریش فروم

ترجمه گیتی خوشدل

ذهن و زبان حافظ

بهاء الدین خرمشاهی

تاریخ زبان فارسی (۳ جلد)

تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری

تاریخ زبان و لهجه های ترکی

تألیف دکتر جواد هیئت

تاریخ سوسیالیسم ها

رنه سدیو (نایب رئیس فرهنگستان تاریخ فرانسه)

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

تاریخ فشرده ریاضیات

درک ج. استرویک

ترجمه غلامرضا برادران خسرو شاهی

حشمت الله کامرانی

تاریخنامه طبری (۳ جلد)

گردانیده منسوب به بلعمی

بخش چاپ نشده

به کوشش محمد روشن

تکاپوی جهانی

ژان-ژاک سروان-شرایبر

ترجمه عبدالحسین نیک گهر

چرخشهای یک ایدئولوژی

ولفگانگ لئونارد

ترجمه هوشنگ وزیری



راسپوتین

آر. جی. مینی

ترجمه اردشیر روشنگر

طبقات (۹ جلد)

محمد بن سعد کاتب واقدی

(در گذشته ۲۳۰ ه.ق.)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

زشتد سیاسی

ای. ایچ. داد

ترجمه عزت الله فولادوند

غولهای غلات

دن مورگان

ترجمه امیر حسین جهاننگلو

روانشناسی خرافات

گوستاو جاهودا

ترجمه محمد نقی براهنی

فرار عقابها

کن فالت

ترجمه حسین ابوترابیان

سپیده دم در ایران

شولتسه هولتوس

(جاسوس آلمان در ایران در جنگ دوم جهانی)

ترجمه مهرداد اهری

فراماسونری در جهان عرب

نجدة فتحي صفوت

ترجمه یوسف عزیزی بنی طرف

کالبد شکافی چهار انقلاب

کرین برینتون

ترجمه محسن ثلاثی

سفرنامه فیگوتروا

دن گارسیا د سیلوا فیگوتروا

(سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول)

ترجمه غلامرضا سمعی

کتاب آبی (۸ جلد)

(گزارشهای محرمانه وزارت خارجه انگلیس)

به کوشش احمد بشیری

سیمای دوزن

شرحی بر خسرو و شیرین و لیلی و مجنون

سعیدی سیرجانی

کتاب الاصنام

(تاریخ پرستش عرب قبل از اسلام)

هشام کلیبی

ترجمه محمد رضا جلالی نائینی

شرح غزلهای حافظ (۴ جلد)

دکتر حسینعلی هروی

## کتابنمای ایران

مجموعه مقالات

به کوشش چنگیز بیلوان

نخستین انسان و نخستین شهریار

در تاریخ افسانه‌ای ایران (۲ جلد)

آرتور کریستن سن

ترجمه احمد تنضلی - ژاله آموزگار

## مردم و دیدنیهای ایران

کارلا سرزا

ترجمه غلامرضا سمعی

نهادهای روابط بین الملل

کلود آلبر کلیبار

ترجمه هدایت الله فلسفی

## مرگ در جنگل

اثر شرود اندرسن

(و ۲۵ داستان از نویسندگان دیگر)

انتخاب و ترجمه صفدر تقی زاده

محمد علی صفریان

نه صلح نه جنگ

حسن استفاده از تنش زدایی

هلن کارر دانکوس

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

## مقدمه‌ای بر فلسفه

س. م. بوخنسکی

ترجمه محمد رضا باطنی

وضعیت آخر (بحثی در تحلیل رفتار متقابل)

تامس آ. هریس

ترجمه اسماعیل فصیح

## یادگار نامه فخرایی

تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی

مجموعه ۳۱ مقاله تحقیقی

به انضمام زندگینامه استاد

به کوشش رضا رضا زاده لنگرودی

نامها و نکته‌ها (دانستنیهای مردمی)

(مجموعه فهرستهای عجیب و غریب و

ظریف و لطیف، علمی و فنی و ...)

ترجمه و تألیف: دینا بایندر - سیف غفاری

1875